

تاریخ نظامی ایران

جنگهای دوره صفویه

دکتر خانابایانی

از انتشارات
ستاد بزرگ ارتشتاران

کتابخانه ج نجفی

تاریخ نظامی ایران

دوره صفویه

تألیف

دکتر خانبابا بیاتی

استاد ممتاز دانشگاه تهران

۱۳۵۳ شمسی

کتابخانه ج نبتقی

فهرست مطالب

۵-۱	سرآغاز
۲۷-۶	جغرافیای سیاسی ایران در زمان صفویه
۱۰-۷	مرزها
۲۲-۱۰	ایالات
۲۵-۲۲	جمعیت
۲۷-۲۵	حکومت
۲۷	منابع فصل
۵۴-۲۸	ایران در دوران صفویه
۱۳۶-۵۴	ارتش ایران در زمان صفویه
۷۲-۵۴	کلیات
۷۴-۷۲	سوار نظام
۷۴	توپخانه
۹۳-۷۵	نسقچی لر
۱۰۳-۹۳	روش جنگی
۱۰۹-۱۰۳	انضباط در ارتش
۱۱۲-۱۰۹	نیروی دریائی
۱۱۳-۱۱۲	پرچم ارتش
۱۱۴-۱۱۳	آلات موسیقی نظامی
۱۱۸-۱۱۴	هزینه و اداره ارتش

(الف)

۱۲۰-۱۱۸	وزیر سرکار قورچی
۱۲۱-۱۲۰	وزیر سرکار غلامان
۱۲۳-۱۲۱	وزیر تفنگچیان
۱۲۵-۱۲۳	وزیر توپخانه
۱۲۵	افسران ارشد
۱۲۵	قورچی باشی
۱۲۵	تفنگچی آقاسی
۱۲۶	قولر آقاسی
۱۲۶	توپچی باشی
۱۲۶	افسران جزء
	خواربار و حمل و نقل و وسائل ارتباط و خبرگزاری
۱۳۲-۱۲۷	در ارتش
۱۳۶-۱۳۲	ارتش در زمان صلح
۱۳۶	منابع فصل

جنگهای ایران و عثمانی در زمان صفویه

۳۵۸-۱۳۷	مختصری از تاریخ امپراطوری عثمانی مقارن دوران صفویه
۱۶۰-۱۳۸	صفویه
۱۸۱-۱۶۱	روابط ایران و عثمانی در زمان صفویه
۱۹۱-۱۸۲	مقدمه
۱۹۲-۱۹۱	ایران و عراق
۱۹۳	جنگ شاه اسمعیل اول با سلطان سلیم اول
۲۳۰-۱۹۳	جنگ چالدران
۲۳۶-۲۳۰	جنگهای شاه طهماسب اول با سلطان سلیمان قانونی
۲۳۶-۲۳۰	جنگ اول
۲۴۱-۲۴۰	جنگ دوم
۲۴۸-۲۴۲	جنگ سوم
۲۵۳-۲۴۸	جنگ چهارم
۲۸۵-۲۵۳	جنگهای سلطان محمد خدا بنده با سلطان مراد سوم
	جنگهای شاه عباس کبیر با سلطان محمد سوم و سلطان احمد اول و سلطان مراد چهارم
۳۳۴-۲۸۶	
۳۵۶-۲۳۵	جنگهای شاه صفی با سلطان مراد چهارم

۳۵۸-۳۵۷	منابع فصل
۴۱۲-۳۵۹	جنگهای ایران و ازبکان در زمان صفویه
۳۷۰-۳۶۱	مقدمه تاریخی
۳۸۵-۳۷۱	جنگ شاه اسماعیل اول با شیبک خان ازبک
۳۹۴-۳۸۶	جنگهای شاه طهماسب اول با عبیدالله خان ازبک
۴۰۵-۳۹۵	جنگهای شاه عباس بزرگ با عبدالؤمن خان ازبک
۴۱۲-۴۰۶	جنگهای شاه صفی با ازبکان
۴۷۲-۴۱۳	جنگهای ایران و هند در زمان صفویه
۴۲۶-۴۱۵	مختصری از تاریخ هند مقارن دوران صفویه
۴۳۷-۴۲۷	روابط ایران و هند در زمان صفویه
۴۴۷-۴۳۸	قندهار و اوضاع جغرافیائی و تاریخی آن
۴۵۲-۴۴۸	فتح قندهار بوسیله شاه طهماسب اول
۴۵۸-۴۵۳	فتح قندهار بوسیله شاه عباس کبیر
۴۷۱-۴۵۹	فتح قندهار بوسیله شاه عباس دوم
۴۷۲	منابع فصل
۵۴۳-۴۷۳	جنگهای ایران با پرتغال و اسپانیا در دوره صفویه
۴۸۰-۴۷۵	مقدمه تاریخی
۴۹۴-۴۸۱	روابط ایران با پرتغال و اسپانیا
۵۰۸-۴۹۵	جنگ ایران با پرتغال و اسپانیا
۵۴۲-۵۰۹	فتح جزیره هرمز
۵۴۳	منابع فصل

بنام ایزد توانا

سرآغاز

زمانی که اسمعیل در سنین دوازده سالگی شمشیر به دست گرفت ، خواه برای انتقام خون پدر و خواه برای رهایی این مرزوبوم از چنگک بیگانگان، کشور ودولتی به معنای حقیقی در ایران وجود نداشت . در هر گوشه‌ای از این آب و خاک فرمانروائی خود مختار حکومت میکرد، شرق و غرب کشور دستخوش تهاجم بیگانگان بود که تا اعماق آن رخنه کرده سراسر این سرزمین را مورد تاخت و تاز قرار داده بودند. پادشاه جوان که بر اثر بیرون آوردن نواحی شمال غرب از دست فرمانروایان غیرایرانی (آق قویونلو) تهیج و تشویق شده بود، جسورانه تصمیم گرفت کشوری بسازد که با ادوار درخشان تاریخی ایران برابری کند. در بادی امر بنظر نیامد که فتوحات او تغییری در اوضاع داده است ولی بعدها پس از گذشت ایام بتدریج ظاهر و آشکار شد که تاریخ ایران در مرحله جدیدی افتاده است که با ادوار سابق تفاوت فاحش دارد .

« نمیتوان منکر شد که شاه اسمعیل، این نابغه کم نظیر تقریباً نهصدسال پس از سقوط دولت شاهنشاهی درخشان ساسانی و سیصدسال پس از ایلغارهای گوناگون و رنگارنگی که شیرازه ایران را از هم پاشیده بود.^۱ دوباره به ریختن بنیان کشور واحد و مستقلى موفق گردید. ترویج و تعمیم مذهب تشیع اختلافهای جهان اسلام را دامن زد و خط مشی و سیرسیاست امپراطوری عثمانی را تغییر داد و سرانجام تمامی آن جهان بزرگ را، که ممکن بود صد هاسال در برابر گرایشهای تجاوزکارانه امپراطوریهای بزرگ عیسوی پایدار و رخنه ناپذیر بماند، پاره پاره کرد. برابر این رویداد مهم تاریخی در ارکان قدرت شگرف امپراطوری عثمانی تزلزل افتاد...»^۲

شکست چالدران شاهنشاه ایران را مایوس نکرد و تا آخر دوران زندگیش باهمت مردانه و سیاست مدبرانه تاج و تخت را برای اخلاف خود نیرومند و محکم باقی گذاشت، مبارزه مؤسس و بانی خاندان صفویه به وی ختم

۱- برای مثال وضع ایران را در سال ۷۴۹ هجری قمری به اینقرار متذکر میشویم «امیر حاجی طغای ملک دیار بکر در ضبط آورد و قراجرى اویرات بر بغداد و عراق عرب مستولی شدند و امیر ارتنا حاکم بعضی ممالک روم شد و پسران امیر اکرنج ولایات کردستان و خوزستان فروگرفتند و فارس را امیر محمود شاه اینجو تصرف نموده و در اصفهان سید جلال امیر امیران و عمادالدین لبنانی و اکابر چهار دانگه و دو دانگه به ضبط ولایت قیام نمودند و امیر مبارزالدین محمد حاکم یزد بود و ملک قطبالدین غوری در کرمان و ملک شجاعالدین در یزد و در خراسان ملک معزالدین حسین هرات و توابع داشت و پادشاه طغا تیمور بعضی از خراسان و مازندران و امیران خراسان امیر ارغوانشاه در طوس و مشهد و امیر عبدالله مولای در قهستان حکومت میکردند.» (نقل از ذیل جامع التواریخ رشیدی تألیف حافظ ابرو، به اهتمام دکتر خانبابا بیانی

ص ۴۰۴ - ۲۰۵ - تهران ۱۳۵۰).

۲- تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران تألیف ابوالقاسم طاهری ص ۱۷۳.

نشد بلکه فرزندان‌ش در تمام دوران حکومت خود دچار همین وضع بودند و شمشیر بدست خواب و آرام را بر خود حرام کردند و در میدانهای نبرد در برابر یاغیان و دشمنان آب و خاک و تجاوز بیگانگان مردانه جنگیدند و افتخار بر افتخار افزودند و نام ایران و ایرانی را در سراسر جهان بلند آوازه کردند .

«پادشاهان عرصه گیتی از مسلم و غیر مسلم از اقصای ممالک فرنگستان و اروس و کاشغر و تبت و هندوستان با آن حضرت (شاه عباس کبیر) طرح الفت و آشنائی افکنده از حسن خلقش متواتراً ایلچیان بدرگاه عرش اشتباه فرستاده اظهار عقیدت و دوستی مینمودند و تحف و هدایای نفیسه بردبار زیاده از حد از چند و چون میگذرانیدند و سلاطین فرنگیه و پادشاهان مسیحیه و از لاو و نمسه و فرانسه و انگلیس و ولندیس و پرتگال و اسپانیه و پاپ که بزرگترین پادشاهان نصاری و خلیفه ملت حضرت عیسی علیه السلام و مقتدای طوایف مسیحیه است با وجود بعد مسافت و مکان و دریا‌های مابین محیط و عمان از آوازه عدالت و سلوک پسندیده اش باطبقات انسانی با آن حضرت از روی عقیدت آمیزش نموده عتبه علیه اش از آمد و شد رسولان و وصول هدایای بردبار خالی نبود.»^۳

این بود عقیدهٔ يك مورخ ایرانی معاصر آن زمان . کتابها و آثار و سفرنامه‌های خارجی‌ان سراسر مشحون از این گونه اظهار عقیده دربارهٔ شاهنشاهان صفویه است چنین نظریکی از آنان .

۳- عالم آرای عباسی تألیف اسکندر بیک منشی . جلد سوم ص ۱۰۸۰ .

« شاه عباس پادشاهی سیاستمدار است که ایران را به اوج ترقی و آبادی رسانید... و پس از مرگ کشوری ثروتمند و آباد و حکومتی نیرومند با مرکزیت کامل از خود باقی گذاشت و ملت ایران را قرین افتخار و سعادت نمود » .

کتاب حاضر که به فرمان مطاع و مبارک شاهنشاه آریامهر از طرف ستاد بزرگ ارتشتاران تدوین شده است شرح فداکاریها و جانبازیهای است که شاهنشاهان صفویه و ملت ایران طی بیش از دو یست سال بادولتهای بیگانه که هر یک به مناسبتی چشم طمع به خاک ایران داشتند، کرده اند . این جانب که مأموریت انجام دادن این وظیفه را داشتم به هنگام تدوین کتاب با منابع و مآخذ فراوانی اعم از خطی و چاپی و داخلی و خارجی مواجه شدم، مدت بیش از سه سال با کوشش و مجاهدت و حتی مسافرت به خارج از کشور برای استفاده از منابعی که در ایران موجود نبود، سرانجام بیاری خدای بزرگ موفق شدم قطره‌ای از این دریای بی‌کران را به صورت کتاب حاضر تهیه و تدوین نمایم. ضمن عمل دریافتم که نوشتن منحصرأ تاریخ جنگها، از نظر علم تاریخ، چندان دلپذیر و مستحسن نیست، بنابراین برآن شدم که قبل از ورود به اصل مطلب، یعنی شرح وقایع جنگها، مختصری از وضع جغرافیائی و مرزها و مشخصات مردمی که بنام ملت ایران در آن زمان در چهار دیواری متصرفات شاهنشاهان صفویه، میزیستند و سهم بسزائی در جریان وقایع داشتند و بخصوص از سازمان ارتشی این دوره و مختصری از

تاریخ هرکشور و دولتی که با ایران در ارتباط و در تماس بودند، بیاورم که ضمن بیان شرح وقایع جنگها برخواننده روشن و واضح باشد که با چه دولت و مردمی و در چه وضع سیاسی سروکار داشته‌اند. برای تألیف کتاب از منابع و مأخذ مختلف، اعم از نسخه‌های خطی و چاپی و سفرنامه و اسناد (بهرزبانی)، این دوره استفاده کردم و در تألیف کتاب بکار بردم، مخصوصاً هم خود را بر این مصروف داشتم که نوشته‌ها و مطالعات مورخان و نمایندگان سیاسی و جهانگردانی را که خود در هر دوره از سلطنت شاهنشاهان صفویه شاهد و ناظر اوضاع و جریان وقایع بودند، در تدوین کتاب ملاک عمل قرار دهم. رجاء وائق دارم این تألیف که کاملاً جنبه خاص دارد، مورد پسند قرار گیرد و اگر خوانندگان گرامی نقائصی در آن به بینند با همت و الای خود بدیده‌اغماض بنگرند و بر من ببخشایند. در خاتمه لازم می‌بینم از اولیای معظم ستاد بزرگ ارتشتاران که در تدوین این مجموعه، که یکی از بخش‌های مهم تاریخ سرزمین باستانی ایران است، نویسندگان آن، از جمله این جانب را تشویق و یاری نمودند، صمیمانه سپاسگزاری نمایم.

جغرافیای سیاسی ایران

در زمان صفویه^۱

در اواسط دوره سلطنت شاه اسمعیل اول (۹۳۰-۹۰۷ هـ ق = ۱۵۰۲-۲۴م) که مؤسس سلسله صفویه است کشور ایران چنان بسط و توسعه‌ای یافت که هرگز دیگر در ادوار بعد بدان پایه نرسید. شاه طهماسب اول (۹۸۴-۹۳۰ هـ ق = ۱۵۲۴-۷۶م) و شاه اسمعیل دوم (۹۸۵-۹۸۴ هـ ق = ۱۵۷۶-۷م) توانستند حدود و ثغور کشور را تقریباً به همان اندازه که در زمان مرگ مؤسس سلسله صفویه بود، نگاه دارند. بر اثر پریشانی اوضاع کشور و حملات عثمانیها و ازبک‌ها که متعاقب آن واقع شد، مقارن اواخر دوره سلطان محمد (۹۹۵-۹۸۵ هـ ق = ۱۵۷۸-۸۷م) و اوایل سلطنت شاه عباس اول (۱۰۳۸-۹۹۵ هـ ق = ۱۶۲۹-۱۵۸۷م) فقط قسمت اصلی این کشور وسیع برجای مانده بود شاه عباس اول، طبق اظهار

۱- این فصل از مطالعات دقیق رهبرون در کتاب نظام ایالات در دوره صفویه (ترجمه فارسی) و دکتر لارنس لاکهارت در کتاب انقراض صفویه (ترجمه فارسی) و اولناریوس در کتاب *Relation du voyage en Moscou, Tartare et Perse* و رفائل دومنس در کتاب *Estat de la perse* اقتباس شده است.

اسکندرمنشی، قصد داشت قلمرو سلطنتی اجداد خود را به همان وسعت برساند که در اواسط دوره اقتدار شاه طهماسب اول بود «همت بلند شاهی ونهمت ارجمند پادشاهی مصروف برآنست که کل ممالک و بلاد قلمرو باسلطان خواندگار روم داخل سنور قزلباش بوده بدستور شاه جنت مکان علیین آشیان که درحین مصالحه آن حضرت بحیطه تسخیر به تصرف درآورده نیم ذرع از زمین دایر وبایر متعلقه بشاه جنت مکان در تصرف دیگران نگذارند و تا ممکن و مقدور است برسر آن تلاش نماید» اما او از نیت قبلی خود تجاوز کرد و عراق عرب رانیز تحت فرمان خود درآورد. البته خلف او شاه صفی (۱۰۵۲-۱۰۳۸ = ۱۶۲۹-۴۲ م) ناگزیر این قسمت را باز از دست داد، اما بقیه متصرفات او تا سال ۱۷۰۹ م (= ۱۱۲۱ ه ق) پابرجا ماند. در این سال سقوط قندهار خبر از پایان عاجل کار این سلسله در سال ۱۱۳۵ ه ق = ۱۷۲۲ م. داد.

مرزها

در منتهی الیه شمال غربی، مرزطویل باعثمانی از نزدیکی غرب قله کزبک در سلسله جبال قفقاز شروع میشود و بطرف جنوب غربی امتداد می یافت و دو ایالت ایمرتیل و کارتیل را از هم جدا می کرد. قسمت اول به عثمانی و قسمت دیگر به ایران تعلق داشت سپس خط سرحدی بجنوب شرقی متمایل میشود و مرز ایالت عثمانی بنام آخال سیخ را از کارتیل و سمخته^۱ متمایز کرد و در قسمت

1- Somkheti

جنوبی ولایت قارص و وان را از چخورسعد (ایروان) و آذربایجان جدا میساخت. از اینجا خط سرحدی بجنوب ادامه مییافت و مرز غربی ایالات ایران یعنی کردستان^۱ و کرمانشاه و لرستان و قسمتی از عربستان (خوزستان) را بوجود می آورد. از این محل ببعد، ساحل چپ شط العرب تا خلیج فارس مرز دوکشور را تشکیل میداد. از دهانه شط العرب خط سرحدی قسمت علیای خلیج فارس را دور میزد و بجنوب شرقی متمایل میشد و در تنگه بخلیج عمان میرسید (قشم و سایر جزایری که در قسمت شرقی خلیج فارس قرار دارد جزء ایران بود و همچنین جزایر بحرین قسمتی از کشور ایران بشمار میرفت). سپس در طول ساحل شرقی خلیج عمان به جاسک می پیوست و در مشرق بمتصرفات مغولان (امپراطوران گورکانی هند) منتهی میشد. بدرستی نمیتوانیم محل تلاقی مرز ایران و قلمرو مغولان را تعیین کنیم و شاید شهریا دهکده اورارا واقع در میان گوادر و کراچی باشد. از این نقطه ساحلی، خط مرزی بجناب شمال و شرقی متمایل میشد و از ناحیه ای که طوایف سرکش بلوچ و براهوی در آن میزیستند، میگذشت. در شمال شرقی،

۱- چنانکه مذکور گشت تا آخر دوره سلطنت شاه عباس کبیر حدود غربی ایران بنفاد و ماوراءالنهر بود. آدام اولتاریوس مرز غربی ایران را باینقرار ذکر میکند «زمانیکه از ایران صحبت میکنیم کشوری را می گوئیم که از سمت شمال تا جنوب غربی از بحر خزر تا خلیج فارس و از مغرب تا مشرق از فرات تا قندهار در نزدیکی سرحد هندوستان گسترش دارد.» (صفحات ۲۱۸ - ۲۱۹ جلد دوم). در کتاب اروج بیک بیات (صفحه ۶۵) مرز غربی ایران چنین مذکور است در منتهای غربی با کلد و سوریه و نواحی شمالی بین النهرین که اینک بنام دیار بکر معروفست و در سرچشمه های علیای دجله و فرات واقعتست، هم مرز میباشد.

خط سرحدی از مشرق مستنگ و پیشین و از محل اقامت طایفه کاکری، عبور میکرد. چنانکه از مجمع التواریخ تألیف محمد خلیل برمی آید^۱ خط سرحدی در این هنگام در پنجاه میلی مشرق قلعه غلجائی قرار داشت و از اینجا اول بشمال و بعد بجانب کوه بابا پیش میرفت و شاید در مشرق سرچشمه های هیرمند و ارغنداب و ترناک واقع بود.^۲

مرزهای شمالی ایران احتمالاً از قله کوه بابا شروع و بجانب غرب امتداد مییافت و سپس از دره هریرود میگذشت و شاید از نقطه مجهولی واقع در سی میلی غرب دولتیار، از قسمت غربی سلسله جبال «پروپامیزوس»^۳ (هندوکش) در نزدیکی گردنه گل عبور میکرد و بقسمت علیای دره مرغاب میرسید. در زمان شاه عباس کبیر خط سرحدی از قسمت علیای بالامرغاب بشمال شرقی متمایل میشد و به جیحون میرسید و سپس در طول این رودخانه بچهار جوئی امتداد مییافت و از آنجا بیابان قراقوم میان خوارزم (خیوه) و مرو را قطع میکرد و در بالای رودخانه اترک بدریای خزر منتهی میشد، ولی در اواخر قرن هفدهم حدود اختیارات ایران از رودخانه جیحون پائین تر بود و شاید از قسمت شرقی دره مرغاب وحاشیه شرقی مرو فراتر نمیرفت. از قسمتهای شمالی مرو، خط سرحدی بطرف غرب و بسوی جبال کوپت داغ در شمال

۱- تهران ۱۹۴۹، ص ۳.

۲- ناحیه واقع در شرق مرز این قسمت محل اقامت طوایف مستقل پانان بود.

3- Prompamisus

ابیورد متمایل میشد . نواحی واقع در شمال و شمال شرقی آن کوهستان در دست طوایف ترکمن بود . سپس خط سرحدی بموازات آن سلسله جبال یا دامنه های جنوبی آن ، بدره اترك وبعد در خلیج کوچک حسینقلی بدریای خزر می پیوست . در مشرق دریای خزر ، مرز ایران از شمال شهر مهم دربند شروع و تا مسافت کوتاهی بغرب منحرف میشد و سپس بجنوب غربی می پیچید و تقریباً بموازات ساحل در طول دامنه های جبال داغستان برودخانه سمور میرسید و بعد بسوی غرب و جنوب غربی به موازات دره آن رودخانه پیش میرفت و از کنار کوه های مرتفعی که مرز های جنوبی طوایف سرکش غازی قموق و سایر لزگیها را تشکیل میداد عبور میکرد و سپس بشمال غربی متمایل میشد و بموازات سلسله جبال قفقاز در غرب به کزبك و از آنجا بنقطه ای که سرحد ترکیه آغاز میشد ، منتهی میگردد . از آنچه گفتیم نباید تصور کرد که خطوط سرحدی به استثنای مواردی که در طول حدود طبیعی مانند ساحل و رودخانه و کوه میگذشت بآن معنی که امروز میدانیم مشخص و معین نبود ، حدود هیچکدام از آنها تعیین نشده بود و گاهی مسیر مرزها رافقط مبهماً میدانستند ، گذشته از این خطوط سرحدی از سرزمینهای میگذشت که طوایف بدوی میزیستند و توجهی بموانع مصنوعی ، از قبیل مرز ، نداشتند .

ایالات

ابتدا نام ایالات را بترتیب ذکر میکنیم و بعد بهمان ترتیب به بحث درباره هر یک میپردازیم .

- ۱- شیروان (مرکز آن شماخی) ۲- قراباغ (مرکز آن گنجه) ۳- چخورسعد (مرکز آن ایروان) ۴- آذربایجان (تبریز) ۵- دیاربکر (قراآمد) ۶- ارزنجان ۷- قلمرو علی شکر (همدان) ۸- بقیه عراق عجم ۹- کرمانشاهان وکلهر، ۱۰- عراق عرب (بغداد) ۱۱- فارس (شیراز) ۱۲- کوه کیلویه (بمهبهان) ۱۳- کرمان ۱۴- قندهار ۱۵- بلخ ۱۶- مرو ۱۷- مشهد ۱۸- هرات ۱۹- استرآباد ۲۰- گرجستان ۲۱- خوزستان ۲۲- کردستان ۲۳- لرستان ۲۴- سیستان.

۱- شیروان (شماخی) حکام محلی شیروان پس از مدتی وابستگی به حکومت صفویه سرانجام در سال ۹۴۵ هـ ق (۱۵۳۸م) بصورت قطعی از فرمانروائی برکنار شدند. باکو چند سال بعد و شکی در سال ۹۵۸ توسط قزلباشها تسخیر شد از این زمان تقریباً وسعت این ایالت از کر تا دربند و در غرب ارش و شکی را نیز شامل میشد. در زمان سلطان محمد شیروان بتصرف عثمانیها درآمد، شاه عباس اول در ابتدای سال ۱۰۱۶ آن ایالت را از عثمانیها پس گرفت.

۲- قراباغ (گنجه) ایالت قراباغ که در زمان شاه طهماسب اول شامل قسمت اعظم اران قدیم واقع بین دو رود ارس و کر میشد و گاهی حدود آن به تفلیس نیز میرسید. از زمان شاه عباس اول در جهت مغرب حتی لوری و پمبک را نیز شامل میشد. از زمان شاه عباس اول در طرف شمال بازهم زگم و تا پایان کار صفویه ایالت گرجی کاخت بصورت متناوب از توابع قراباغ بود.

۳- چخورسعد (ایروان) در دوران حکومت صفویه

این ایالت به کرات در اثر حمله‌های عثمانیها لطمه دید . در سال ۹۹۱ عثمانیها ابتدا در ایروان و بعد در سایر قسمت‌های این ایالت پادگانهای نظامی ایجاد کردند . در اوایل سال ۱۰۱۳ شاه عباس به تسخیر ایروان توفیق یافت .

در شمال غرب، شوره گل اغلب در ارتباط با چخور سعد بوده است . رود آرپاچای تقریباً سرحد با قارص عثمانی محسوب میگردید . در طرف جنوب و جنوب شرق این ایالت حوزه نخجوان ، ماکو و گاهی بایزید را هم شامل میشد .

۴- آذربایجان (تبریز) آذربایجان در دوران صفویه جزء اصلی و هسته مملکت بود . در ابتدای کار صفویه درست روشن نیست که آذربایجان از نظر تقسیمات اداری و حکومتی چه وضعی داشته است . در دوران سلطنت شاه محمد «بیگلربیگی سراسرایالت آذربایجان» بسرزمین وسیعی تاناحیه شیروان، مغان، در آن ایروان و کردستان، که مقر وی شهر تبریز بوده است، حکومت میکرد . در پایان دوره صفویه بیگلربیگی تبریز مشتمل بر ناحیه‌ای میشد که تقریباً با آذربایجان امروزی برابر بود و علاوه بر آن مناطق زنجان، سلطانیه، مغان، طالش و در آن سوی رود ارس منطقه قپان را نیز شامل میشد (قزل اوزن در آن زمان نیز سرحد بین عراق عجم و آذربایجان محسوب میشد) . از سال ۹۱۳ تا ۹۳۹ هجری بدلیس = تبلیس و تا سال ۹۵۵ وان نیز بحکومت صفویه تعلق داشت . ارجیش، خنوس و پاسین (حسن قلعه) جزء مناطق مرزی

عثمانی با ارزروم بود.

۵- دیار بکر (قرا آمد یا دیابکر) و ۶- ارزنجان دیاربکر و شاید هم ارزنجان در سال ۹۱۳ جزء قلمرو دولت صفویه شد. اما در سال ۹۲۱ این هردو ایالت از تصرف دولت صفویه خارج گردید. یکی از مآخذ ایتالیانی آن زمان^۱ گزارش میدهد که سوای قرا آمد (قراحمید، دیاربکر) که مرکز آن ایالت بود شش شهر مهم دیگر به این شرح تحت فرمان شاه اسمعیل اول قرار داشت: ارفه، قرپت (خرپوت)، ماردین، جزیره، حصن کیفا و سرت (سعرت) جزیره و حصن کیفا بدست امرای محلی کرد اداره میشد.

۷- قلمرو علی شکر (همدان) و ۸- بقیه عراق عجم با غلبه بر سلطان مراد عثمانی در سال ۹۰۸ همدان و اندکی پس از آن فارس و کرمان بدست قزلباش افتاد. همدان در اوایل دوره صفویه یکی از مناطق مرزی مهم بود. از ابتدای دوره فرمانروائی شاه عباس اول این ایالت از طرف جنوب توی و سرکان، نهاوند و بروجرد را نیز شامل میشد. تذکرةالملوک علاوه بر این نواحی هرسین و گروس را نیز از توابع همدان میداند. هرچند که این ایالت در زمانهای مختلف از لشگر-کشی‌های عثمانی متحمل خسارت شد تنها قسمت جنوبی آن یعنی نهاوند مدتی طولانی یعنی از سال ۹۹۶ تا ۱۰۱۱ تحت سلطه عثمانیها قرار گرفت.

1- The Travels of Merchant in Persia, in a narrative of italien travels in Persia in fifteenth and sixteenth centuries (Hakluyt Society vol. 49 part II) London 1873 p. 145-56.

بقیه عراق عجم از بعضی جهات نسبت بسایر ایالات وضع خاصی داشت. این قسمت مقر شاهنشاهان صفویه بود، زیرا از سال ۹۶۲ قزوین و از سال ۱۰۰۷ اصفهان پایتخت آنان قرار گرفت. نواحی سمنان و خوار، ری ساوه، قم، کاشان، و ابرقو، ویزداصولا بعنوان حاکم نشین تلقی میشدند اما اغلب این نواحی را بعنوان تیول به بزرگان درباری میدادند و این اشخاص دیگر تحت نظر بیگلربیگی خاصی نبودند.

۹- کرمانشاهان و کلهر. از سرزمینی که بین ایالات کردستان، لرستان و همدان واقع است کرمانشاهان نامیده میشد و بندرت در مآخذ ذکری از این نواحی بمیان میآید. از ابتدای دوره سلطنت شاه طهماسب اول وقایع نامه‌ها از حاکم کردهای کلهر سخن میگویند که اغلب هم کرد نژاد نبوده است. عشایر کلهر بین کرمانشاهان و مرز ایران ساکن بودند فقط در زمان شاه اسمعیل دوم است که بوضوح به نام حاکم کرمانشاهان برمی‌خوریم، در این مورد خاص هم مانند ادوار بعد از کرمانشاهان بنام سنقر و دینور یاد میشود.

۱۰- عراق عرب (بغداد) حتی در ابتدای روی کار آمدن خاندان صفویه عراق عرب از سال ۹۱۴ تا آخر جمادی-الاول ۹۴۱ تحت سلطه ایران قرار داشت.

در دوره حکومت شاه عباس اول بغداد در ابتدای سال ۱۰۳۳ مجدداً از تصرف عثمانیها خارج گردید. غیر از حله، نجف، کربلا و مناطقی که از بغداد تبعیت میکردند و در حوالی مندلی و ذهاب قرار داشتند در جریان این

لشکرکشی موصل نیز مدتی زیرسلطه صفویه قرار گرفت. بیگلربیگی بغداد در دوره شاه عباس اول و شاه صفی در عین حال بیگلربیگی همدان نیز بود. در سال ۱۰۴۸ (=۱۶۳۸) بغداد بطور قطع بدست عثمانیها افتاد. در سال بعد دولت ایران ضمن قرارداد صلح (معاهده ذهاب) بصورت رسمی به الحاق عراق عرب، که شامل سرزمینهای بدره، مندلی و ذهاب نیز میشد، بخاک عثمانی تن در داد. ۱۱- فارس (شیراز) ۱۲- کوه کیلویه (بهبهان) : شیراز در سال ۹۰۹ بتصرف ارتش صفویه درآمد و تا آخر دوره حکومت صفویه جزئی از آن بود. مناطق ساحلی خلیج فارس حداکثر از زمان شاه طهماسب اول بصورتی جداگانه بحکومت کوه کیلویه مبدل شد. حکومت این ناحیه در آن زمان در دست افشارها بود.

شاه عباس اول حاکم نشینهای فارس و کوه کیلویه را به اللهوردیخان سپرد، او و بعدها پسرش امامقلیخان لار، دورق، هرموز و بحرین را بدولت صفوی منظم کردند. امامقلی خان سرانجام به منطقه ای از قمشه نزدیک اصفهان تا سواحل بحر عمان حکومت یافت او حاکم تمام نواحی فارس و لار و کوه کیلویه، شمیل و مینا، بحرین و بعضی از ولایات خوزستان مانند حویزه و دورق و قسمتی از عراق عجم مانند جربادقان (گلپایگان)، توی و سرکان و محلات بود.

غیر از نواحی که در عراق عجم واقع بود سایر حاکم- نشینها تحت نظر بیگلربیگی کوه کیلویه قرار داشت. در زمان سلطنت شاه سلیمان حدود فرمانروائی این بیگلربیگی

در مشرق علاوه بر شمیل، مینا، جرون و قشم، قلاع مهبه (؟)، سرب (؟) باروت (؟) جاشك بپایان و كوشك ماهی را نیز شامل میشد و در مغرب تا دورق، اهواز، شوشتر و دزفول گسترده بود.

در این زمان شط العرب سرحد بود. از سال ۹-۱۱۰۸ به بعد بیگلربیگی‌های کوه‌کیلویه تاملتی حکومت بصره را بعهدہ داشتند.

۱۳- کرمان: در سال ۹۰۹ ایالت کرمان بتصرف شاه اسمعیل اول درآمد معمولاً مراد از کرمان تقریباً همان شهر کرمان و اطراف آن بود. یزد همیشه يك حکومت مستقل یا وزیر نشین بود و هرموز نیز در دست پرتقالیها بود، گرمسیرات جرون خصوصاً قلاع مینا، تدج و شمیل تا سال ۹۷۷ زیر فرمان حکام محلی قرار داشت. از زمان شاه عباس اول این نواحی از توابع فارس یا کوه‌کیلویه شد. نواحی ریگ، سیستان، هودیان، جنیش (شهداد)، نرماشیر و رودبار از طرف مشرق نواحی سرحدی کرمان بوده‌اند.

۱۴- قندهار. پس از دو فتحی که در سالهای ۹۴۳، ۹۵۲ صورت گرفت قزلباش‌ها فقط برای مدتی کوتاه توانستند در قندهار از خود دفاع کنند از سال ۹۶۵ تا سال ۱۷۰۹ میلادی زمانی که افغانها قندهار را متصرف شدند این ایالت در تصرف صفویه بود. سلطه ایرانی‌ها در دو دوره قطع شد و این زمان بود که قندهار بدولت مغول گورکانی هند تعلق داشت. از سال ۱۰۰۰ تا سال ۱۰۳۱ و از اواخر سال ۱۰۴۷ تا سال ۱۰۵۹ این ایالت در دوره



نقشه جغرافیائی آسیا در زمان صفویه (مضبوط درموزه جغرافیائی درآمستردام)

حکومت آخرین حاکم صفوی از طرف شمال قلاع غلزائی بین قندهار و غزنین را شامل میشد. در جنوب غربی و غرب قندهار باسیستان، فراه و اسفزار هم مرز بود. پس این ایالت ناحیه‌ای را که در کنار قسمت پائین رود هیرمند واقع و به گرمسیر قندهار شهرت داشت و همچنین ناحیه زمین‌داور را باقلعه‌ای بهمین نام نیز شامل میشد. در زمان شاه طهماسب اول سرزمین هزاره جزء ایالت قندهار بوده است.

۱۵- بلخ و ۱۶ مرو: پس از پیروزی شاه اسمعیل اول بر شیبک خان در سال ۹۱۶ تمام خراسان بدست صفویان افتاد. کمی پس از این نبرد یکی از حکمرانان صفوی بحکومت مرو و در سال بعد یکی دیگر بحکومت بلخ منصوب شد.

این شخص براند خود، شبرهان، جیجکوا، (کنار جاده میمنه - بالا مرغاب)، میمنه، فاریاب، مرغاب و غر جستان، فرمان میراند. با امرای ازبک بخارا و سمرقند در این سال توافق شد که آهودریا (جیحون) هرگز مشترک بین دو کشور نباشد. پس از فتح سال ۱۰۰۷ شاه عباس حکومت ماوراء نسا، ابیورد و درون را به یکی از امرای باجگزار داد ولی چون این امیر از فرمان شاه سزپیچی کرد یکی از امرای قزلباش بجای او منصوب شد.

۱۷- مشهد و ۱۸- هرات: این دو ایالت تحت ریاست قزلباشها اداره میشد. این دو ناحیه در طول دوره حکومت صفویه بکرات دچار حملات و غارتگری‌های اوزبکهای ماوراء جیحون شد. در پایان دوره صفویه اواخر سال

۱۱۲۷ هرات بعد از قندهار دومین ایالت بزرگی بود که سراز فرمان پادشاه صفویه پیچید . مشهد از طرف مغرب به سمنان، دامغان و بسطام و از سمت مشرق به تربت شیخ جام، خواف و تون، که از توابع هرات بودند، از جانب شمال به بادغیس، پنجده، ماروچاق و بالا مرغاب و از طرف جنوب به فراه و غور محدود میشد . شهرهای کویر از توابع بیگلربیگی مشهد بوده است .

۱۹- استرآباد . از سال ۹۱۶ زمانی که شاه اسمعیل اول بخراسان لشکر کشید و حاکم ازبک استرآبادگریخت این ناحیه، به استثنای چند حمله از طرف ازبکها، تا پایان حکومت صفویه جزئی از ایران باقیماند. از ایالات استر-آباد در آن زمان بیشتر اطراف و حول و حوش شهری بهمین نام، منظور بود. این ایالت در مغرب به ناحیه اشرف و هزار جریب، که از توابع مازندران بود، محدود میشد و در مشرق سرزمین های اصلی حاجیلو و گرایلی را شامل میگردید، از اینها گذشته بیابانی راهم که در آن طرف گرگان قرار داشت و اسکندر منشی آنرا «میانه ولایت جرجان و خوارزم فاصله» دانسته تا رود اترک از توابع استرآباد میشمردند و همچنین نواحی واقع در آن روی کوه البرز مانند دامغان و بسطام اغلب تیول حاکم استرآباد محسوب میگردید .

۲۰- گرجستان : هر چند که گرجستان از همان ابتدا با دولت صفوی تماس داشت ولی در ادوار بعدی بود که میتوان آن را یکی از ایالات صفوی به حساب آورد. اولین

و دومین پادشاهان صفوی به گرجستان لشکرکشی‌هایی کردند. در اواسط قرن دهم هجری راه برای نفوذ بیشتر ایران در گرجستان هموار شد. در سال ۹۴۵ شیروان و در سال ۹۵۸ شکی بنخاک ایران ملحق شد. تقریباً در سال ۹۶۱ بیگلربیگی قراباغ تاسیس و مقرآن در گنجه معین گردید و حکومت‌های موکن، کزخ، شمس‌الدنیلو، و تفلیس نیز تحت نظر آن قرار گرفت.

الف - مسق، یعنی غربی‌ترین منطقه نفوذ ایران در سال ۹۵۸ بوسیله ابراز انقیاد اتابک آن تحت تسلط دولت ایران درآمد، این وضع در قرار داد صلح بین عثمانی و ایران در سال ۹۶۱ (۱۵۵۴م) نیز تأثیر داشت باین معنی که حوزه آخسته و قراجه، اردهان و کارتیل و کاخت قرار شد به ایران تعلق بگیرد و بقیه ایالات گرجی جزء مناطق نفوذ عثمانی درآید. اما خود مسق سبب نزاع شد، در زمان سلطان محمد این محل بتصرف عثمانیها درآمد و طبق قرارداد صلح سال ۱۰۲۲ (۱۴-۱۶۱۳م) رسماً به عثمانی تعلق گرفت. از سال ۱۰۳۲ آخسفه تا چند سال بدست یکی از امرای قزلباش اداره میشد تا اینکه در قرارداد سال ۱۰۴۹ (۱۶۳۹م) به صورت قطعی بتصرف عثمانیها درآمد.

ب- در کارتیل حکومت صفوی بدو منحصر به تفلیس بود. شاه اسمعیل و شاه طهماسب اول در لشکرکشی‌های خود بصورت منظم پادگان‌هایی در تفلیس مستقر کردند اما برای اولین بار پس از لشکرکشی سال ۹۵۸ ارتش ایران توانست مدتی دراز در این شهر مستقر

شود. پس از مرگ شاه اسمعیل دوم (۹۸۵ هـ ق) کارتیل بتصرف عثمانیها درآمد تا در سال ۱۰۱۴-۱۵ شاه عباس کبیر موفق شد قراباغ و تفلیس را از چنگ عثمانیها خارج سازد. در جنوب رود کر ورود آلتگت، که در آن زمان مرز جنوبی کارتیل بود. باردیگر حکومت های کزخ و شمس الدنیلو و لوری تأسیس گردید که خانهای آنها در مواقع بحرانی و حساس تحت نظر حاکم کارتیل و درایام عادی زبردست بیگلربیگی قراباغ بودند. شاه عباس اول باردیگر در تفلیس ساخلوئی مستقر ساخت. و حکومت آنرا قزلباشها اداره میکردند.

ج- کاخ. سومین ایالت گرجی که از رود یرک چائی واقع در مغرب تا ناحیه کنخ در مشرق امتداد داشت. از زمانیکه شاه اسمعیل اول شیروان را در سال ۹۰۶ فتح کرد زیر نفوذ دولت ایران قرار گرفت ولی هنگامیکه عثمانیها پس از مرگ شاه اسمعیل دوم به گرجستان و شیروان حمله بردند فرمانروای کاخ با آنان کنار آمد و دست نشانده و بانجگزار آنان شد، اما باز همچنان روابط خود را با دربار ایران حفظ کرد. در حین محاصره ایروان توسط شاه عباس اول در سال (۱۰۱۱-۱۲) فرمانروای کاخ برای عرض ادب و بدر بار آمد، حکام محلی از این پس یا از طرف شاه منصوب میشدند یا حکومتشان به تائید وی بود. پس از درهم شکستن مقاومت گرجیان از سال ۱۰۲۹-۳۰ تا پایان دوره سلطنت صفویه کاخ بوسیله حکام قزلباش اداره میشد.

۲۱- خوزستان در ابتدای قرن دهم هجری حکومت آل مشعشع تمام خوزستان را با شوشتر و دزفول و حویزه شامل میشد پس از شکستی که این خاندان از شاه اسمعیل اول خورد فقط حویزه در دست آن باقی ماند. در سال ۱۰۶۰ این شهر تحت نظر حاکم لرستان قرار گرفت و تا آخر دوران سلطنت صفویه ساخلوئی در آنجا مستقر بود.

۲۲- کردستان را فقط از زمان شاه عباس اول میتوان بصورت مسلم جزء قلمرو حکومت صفویه به حساب آورد هر چند که پیش از آن نیز گاه و بیگاه تماسهایی بین فرمانروایان کرد و دربار ایران برقرار بوده است. پس از مرگ شاه عباس اول باردیگر عثمانیها و پادشاهان صفویه در کردستان بایکدیگر دست و پنجه نرم کردند و سرانجام بر اثر قرارداد سال ۱۰۴۹ (۱۶۳۹) تقسیم گردید. مریوان و اورامان بعنوان ناحیه مرزی ایران تعیین گردید. از آن زمان به بعد خط مرزی تقریباً بطرف جنوب متمایل شد و از کردن امروزی گذشت. قبل از انعقاد این قرارداد نیز بیگلربیگی کردستان بفرمان شاه مرکز خود را به صورت قطعی به سنه (سنندج) واقع در کردستان شرقی منتقل کرده بود.

۲۳- لرستان حکام لر کوچک که از خاندان اتابکان بودند برخلاف حکام اردلان کردستان در سال ۹۱۴ مجبور شدند به حکومت صفویه ملحق و منظم شوند. لرستان پس از فتح بغداد بدست شاه اسمعیل اول در قلمرو نفوذ دولت ایران قرار گرفته بود. وسعت این ایالت طبق اظهار اسکندر منشی از شمال شرق تا جنوب غرب در حدود

یکصد فرسنگ بود از بروجرد گرفته تا مرز عراق عرب و در بغداد که در عین حال در تمام مدت حکومت صفویه سرحدکشور محسوب میگردید .

۲۴- سیستان. بلافاصله پس از پیروزی شاه اسمعیل اول بر شیبک خان نزدیک مرو در سال ۹۱۶ فرمانروای سیستان ملك سلطان محمود سیستانی از سلسله کیانیان برای عرض خدمتگزاری به هرات آمد او در آن زمان نه و بندان ، قلعه گاه ، حاش ، خشگ رود و سرزمینهای واقع در کنار سفلی هیرمند (گرمسیرات کنار هیرمند) را زیر فرمان داشت و در همین اوقات بود که اوق رانیز فتح کرد. شاه اسمعیل وی را در مقابل فرمانبرداری که داشت مورد تائید قرار داد ولی هزار سوار ترکمان و یک امیر قزلباش بعنوان وکیل همراه او کرد اما پس از جلوس شاه طهماسب اول ملك به امیر تکلیف کرد که از آن سرزمین خارج شود گرمسیرات را بوی بسپارد. با این نافرمانی شاه در سال ۹۴۳-۴ قلعه گاه و اوق را بافراه ، اسفزار ، غور ، دره ، اسکن ، ساخر و تولک را بعنوان يك حکومت مجزا اعلام کرد. تا سال ۹۸۵ در این سرزمین یا امرای قزلباش حکومت میکردند یا شاهزادگان . شاه عباس اول در سال ۱۰۰۶-۷ در حین تجدید فتح خراسان بدو سیستان را به حاکم کرمان اعطاء کرد اما ملك بلافاصله برای عرض خدمتگزاری بحضور شاه آمد. از آن زمان بیعد بزرگان سیستان با دربار اصفهان روابط حسنه ای برقرار کردند .

جمعیت

در زمان صفویه مردم ایران از نژادهای

گونگون بودند و زبان و آداب و رسوم آنها بایکدیگرفرق داشت. از يك طرف عده‌ای درشهرها و دهکده‌ها ساکن و از طرف دیگر جمعی چادر نشین بودند. تاجیکها، که باید کردهارا نیز جزء آنها بشمار آورد، از نژاد آریائی و در اکثریت بودند. همچنین عده زیادی ترك و ترکمن و عرب و بلوچ و براهویی و افغانی و گرجی و ارمنی و نیز جمعی کلیمی و صابی در این کشور اقامت داشتند. اکثر ترکها و ترکمنها از اخلاف طوایفی بودند که از امپراطوری عثمانی آمده از شاه اسمعیل اول پشتیبانی کرده بودند، عده دیگر از نژاد ترك مانند طوایف قشقائی قبل از دوره صفویه به ایران آمده بودند. در قفقاز نژادهای مختلفی وجود داشت و باضافه لزگیها و سایر طوایفی که در نواحی کوهستانی داغستان بسر میبردند، گرجیها و ارامنه در این منطقه میزیستند. گرجیها در سرزمینهای خود یعنی کارتیل و کاخک زندگی میکردند ولی بسیاری از آنان بخدمت نظام ایران درآمدند و باین ترتیب در سراسر کشور پراکنده شدند. گرجیها عیسوی ولی اکثر آنها ارتدکس بودند، ارامنه بیشتر در ولایت چخور سداقامت داشتند ولی عده زیادی از آنان در جلغا و عده کثیری در همدان و سایر شهرها مقیم بودند، فقط گروه کوچکی از لزگیها و سایر طوایف داغستانی که تقریباً سنی بودند از اتباع ایران بشمار میرفتند.

طوایف قیتاق و قراقیتاق در ناحیه‌ای واقع در شمال طبرستان میزیستند و همسایگان آنها در غرب طایفه‌غازی قموق و در شمال طایفه قموق بود.

کرده‌ها بطور کلی در کردستان مقیم بودند ولی عده‌ای از آنها در آذربایجان و خراسان و سایر ایالات زندگی میکردند. شاه عباس کبیر بعضی از این طوایف را تقسیم کرد تا هم مانع از مقتدر شدن آنها بشود و هم نواحی سرحدی را که در معرض هجوم ترکمانان سایر مردم غارتگر واقع میشد، حفظ کند. در جنوب کشور طوایف عرب در قسمت سفلی خوزستان و در سواحل خلیج فارس و جزایر آن مقیم بودند و تقریباً همگی از آئین تسنن پیروی میکردند.

نیرومندترین طوایف شرق ایران غلجائیه و ابدالیه بودند. غلجائیه در اطراف قندهار و ابدالیه در ولایت هرات بسر میبردند. این دو طایفه سنی بودند ولی طایفه هزاره که از نسل مغول و ساکن نواحی کوهستانی شمال و غرب دره‌های هیرمند و ترناک بودند، آئین تشیع داشتند. طایفه هزاره بزبان فارسی تکلم میکردند ولی همسایگان غربی آنها بنام چهارایماق ترکی سخن میگفتند و مثل غلجائیه و ابدالیه سنی بودند.

زرتشتیان بیشتر در یزد و کرمان اقامت داشتند ولی عده‌ای از آنها نیز در سایر شهرها زندگی میکردند. تعداد یهودیان نسبتاً کمتر بود و اکثراً در شهرهای بزرگ مثل اصفهان میزیستند و در این شهر مثل زردشتیان محله مخصوصی بنام جوباره داشتند، همچنین عده‌ای یهودی در همدان و کاشان مقیم بودند. صابیان در عربستان و در مجاورت هم میهنان خود در بین‌النهرین بسر میبردند. این همه نژادها و اقوام گوناگون بزبانهای مختلف سخن میگفتند، طبعاً زبان فارسی بیشتر متداول بود ولی لهجه‌های ترکی نیز رواج داشت، کردی و عربی و گرجی

وارمنی و پشتو جزء زبانهای معمول بود. با آنکه شاه اسمعیل اول مذهب شیعه اثنی عشری را مذهب رسمی کشور کرده بود، ولی مذاهب مختلف دیگری وجود داشت. اکثریت مردم ایران از مذهب رسمی پیروی میکردند ولی بطوریکه گذشت، کردها و افغانها (باستثنای طوایف هزاره) و بیشتر اعراب و عناصر غیرمسیحی در قفقاز و ماوراء قفقاز سنی بودند. جمعیت ایران را در دوره صفویه تاده ملیون نفر حدس زده اند.

حکومت

حکومت صفویه اگرچه در آغاز براساس مذهب استوار بود ولی بتدریج بصورت سلطنت مطلقه درآمد. اصولاً اختیارات در دست شاه بود ولی اگر او طبعی ضعیف داشت و یا به امور کشور علاقه ای نشان نمیداد کاملاً بدلخواه وزراء و مشاوران خود رفتار میکرد در سلطنت مطلقه ای که در ایران آن عهد مرسوم بود. اخلاق پادشاه طبعاً کمال اهمیت را داشت، اگر مثل شاه عباس - کبیر مقتدر و با اراده بود کشور در مواقع بحرانی با خطری روبرو نمیشد ولی اگر ضعیف النفس و بی کفایت بود مسلماً نتیجه معکوس میگردد. در دستگاه پیچیده حکومت صفوی هر کدام از وزراء سهمی داشتند بطوریکه این ترتیب مانع از قدرت یافتن آنها میگردد. حتی اعتماد الدوله یا صدر اعظم در مواردی اختیاراتش محدود میشد و زمانی هم رسید مانند زمان سلطنت شاه سلیمان که نظارت بر امور تقریباً بمعده خواجه سرایان دربار محول شده بود.

اعتمادالدوله وزیر بزرگ و مهمترین مشاور شاه و عامل اصلی اجرای فرامین او بود، ریاست شورای سلطنتی را که شامل رؤسای لشکری و کشوری و مذهبی بود، بعهده داشت، همچنین امور خارجه از نظر او میگذشت و تمام انتصابات رسمی با صوابدید او انجام میگرفت و ریاست «ممالك» یا ولایات دولتی با او بود و بكمك مستوفی الممالك که خزانه دار آن ولایات بود، امور مالی را اداره میکرد. بعد از اعتمادالدوله چهار نفر به القاب: قورچی باشی، قوللر آقاسی، تفنگچی باشی، و توپچی باشی از امرای دولت صفوی بودند.

در امور مذهبی شیخ الاسلام مهمترین مرجع بشمار میرفت. دیوان بیگی بر امور قضائی کشور نظارت میکرد. از مناصب مهم دیگر منصب مستوفی الممالك و دیگری مقام ناظر بیوتات سلطنتی بود که به اموال شاهی رسیدگی میکرد. سوم مستوفی خاصه یا خزانه دار املاك سلطنتی و چهارم ایشیک آقاسی باشی که رئیس تمام پساولان و قاپوچیان و مسئول نظم و ترتیب مجلس شاه بود.

بعد از اعتمادالدوله دسته دیگری از اعضای عالیرتبه وجود داشت که بترتیب عبارت بودند از والی، بیگلر بیگی، قلبیکی، خان و سلطان بودند که نواحی و شهرهای کوچک را اداره میکردند به والی عنوان امیر سرحد اطلاق میشد و وی شبیه مرزبان در ادوار گذشته بود. امرای سرحدی بترتیب اهمیت از این قرار بودند: والی عربستان، والی لرستان، والی گرجستان و والی اردلان یا کردستان، رئیس طایفه بختیاری اگرچه عنوان والی را نداشت ولی

مقام او بعد از والی اردلان بود. «ممالك» یا ولایات دولتی شامل قسمت کوچکی از کشور بود و بقیه را «خاصه» یا املاک سلطنتی تشکیل میداد. حدود املاک خاصه دائماً رو بتزاید میگذاشت و در اواخر قرن هفدهم میلادی شامل قسمتی از ممالك نیز میشد، و معمولاً سرزمینهای این عنوان را داشت که از حمله و تعرض دشمن ایمن بود و امور آنها بدست يك نفر ناظر و قسمت مالی آن زیر نظر مستوفی خاصه اداره میشد.

زیر نظر این دو نفر مشاورانی که مقامی مشابه با مقام بیگلربیگی داشتند و همچنین عده‌ای اعضاء جزء که در «ممالك» بودند انجام وظیفه میکردند.

منابع:

- ۱- نظام ایالات در دوره صفویه . تألیف رهبرن ترجمه کیکاوس جهانمندی از انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب . تهران ۱۳۴۹
- ۲- انقراض سلسله صفویه تألیف دکتر لارنس لاکهارت. ترجمه دکتر اسماعیل دولتشاهی . از انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب تهران ۱۳۴۴
- 3- Olearius. Relation du voyage en Moscou, Tartare et Perse.
- 4- Estat de la perse en 1660 par le père Raphael du Mans superieure de la mission des capucins d'Isphahan avec note et appendice par Ch. Shefer Paris 1890.
- ۵- دون ژوان ایرانی . تألیف اروج بيك بیات. ترجمه مسعود رجب نیا. از انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب. تهران ۱۳۳۸ .

ایران در دوران صفویه

زمانی که شرایط جغرافیائی و تاریخی برای زندگی ملتی مهیا و آماده میشود تجدید بنای تدریجی وحدت ملی بر اثر حالات و وضع کاملاً اتفاقی انجام میگردد که در ظاهر با اصل این وحدت ممکن است مغایر باشد. آذربایجان بدون شك یکی از ایالات ایران است که از زمان سلجوقیان و مغولان تا تیموریان بوسیله مهاجران و اقوام ترك اشغال شد، آنها در این سرزمین سکونت اختیار کردند و نیز در همین ایالت بود که آخرین خاندان ترکمن یعنی طوایف آق قویونلو بسرائر ایران غربی فرمانروائی کردند.

زمانی که در سال ۹۰۷ هجری الوند میرزا آخرین سلطان این خاندان بوسیله شاه اسماعیل مؤسس سلسله صفویه معزول شد و تبریز بدست او افتاد بنظر نیامد که تغییری در اوضاع پدید آمده است ولی بعدها و پس از گذشت ایام بتدریج ظاهر و آشکار شد که تاریخ ایران در مرحله جدیدی افتاده است و ملت ایران موفق گردیده انتقام خود را از بیگانگان بکشد و حیثیت و ملیت خود را مجدداً

بدست آورد .

تسلط و استیلای ترکان و مغولان مدت چندین قرن طرز زندگی و روش سیاسی ایران را با وجود مقاومت دلیرانه و جسورانه ملت ایران برضد فرمانروایان بیگانه تغییر داده بصورت و برنگی دیگر درآورده بود. قدرت و عظمت و حیثیت گذشته در اثر قتل عامها و بدبختیها در حال سقوط و زوال بود ، بمحض اینکه ملت ایران تصمیم میگرفت از زیر بار بیگانگان رهائی یافته خود سرنوشت خویش را بدست گیرد، گرفتار قهرپنجه فاتحی دیگر میشد. ولی از آنجائیکه ایرانی در همه حال بواسطه برتری تمدن و سابقه درخشان تاریخی اسارت و تابعیت را با وجود شمشیر فاتحان گردن نمی نهاد و به حیثیت ملی خود بیش از هر چیز اهمیت میداد و با قیمت خون از پی آن کوشا بود ، جنبش و نهضت خاندان صفویه را وسیله قرار داد و با رهبری شاه اسماعیل اول مؤسس سلسله جدید ، استقلال از دست رفته را بازآورد. از این زمان بنیان و اساس ملیت و استقلال ایرانی تجدید و استوار گردید و تاریخ کشور وی در مرحله درخشانی داخل گردید .

فرار الوند میرزا و شکست سپاهیان بایندری در ناحیه شرور و بالاخره ورود اسماعیل به تبریز رویداد بسیار مهمی در تاریخ ایران به شمار می آید زیرا نخستین اقدام پادشاه خرد سال جدید ، پس از تاجگذاری ، رسمی کردن مذهب شیعه امامی در ایران بود ، از قدیمی ترین سندهای عهد شاه اسماعیل چنین بر می آید که فکرتومینم

و تعمیم مذهب شیعه امامی در ایران صرفاً پرورده ذهن این پادشاه جوان بوده است .

شاه اسماعیل برای عظمت و استقلال دولت خویش ، از اقدامات نیاکان که با تمام قوا مذهب شیعه را در روح پیروان و مریدان خود رسوخ داده بودند ، استفاده کرد و آنرا با کمال جهد و کوشش ترویج نمود . «ظاهراً در شبی که فردایش برای نشستن بر سریر پادشاهی تعیین شده بود اسمعیل این فکر را با سرداران و یکی دوتن از علمای شیعی مذهب در میان نهاده بود ، همگی بوی یادآور شده بودند که از سیصد هزار نفر ساکنان شهر تبریز دست کم دویست هزار نفرشان سنی اند و اگر قرار باشد روز بعد علناً در مسجد جامع شهر خطبه بنام دوازده امام خوانده شود خطر آن در میان است که مردم سر به شورش بردارند و در آن صورت چه تدبیر باید کرد . شاه فرمودند که مرا بدین کار واداشته اند و خدای عالم با حضرات ائمه معصومین همراه منند و من از هیچ کس اندیشه ندارم . به توفیق الله تعالی اگر رعیت حرفی بگویند شمشیر میکشم و یک کس را زنده نمی گذارم . روز جمعه میروم و خطبه مقرر میدارم تا بخوانند » و در روز جمعه شاه و الاجاه به جانب مسجد جمعه تبریز رفته بودند تا خطیب آنجا که یکی از اکابر شیعی بود بر سر منبر رفت و شاه خود بر فراز منبر برآمده شمشیر صاحب الامر علیه السلام را برهنه نموده چون آفتاب تابان ایستادند و چون خطبه خوانده شد غلغله از مردم برخاست « طبعاً پذیرش مذهب جدید در نظر اکثریت مردم پایتخت در حکم رفضی و بدعت بود و بویژه

علمای سنی را خشمگین میساخت بدون مقاومت و خونریزی صورت نپذیرفت خشونت شگفت انگیز اسمعیل با علمای دین و ناموران تبریز هنگام ورود مجددش به آن شهر نموداری از مقاومت دلیرانه‌ای است که در غیبت پادشاه جوان تقریباً تمام آثار کیش جدید رسمی رازدوده بود .^۱

طولی نکشید که این اقدامات و پیروی از این سیاست که بنظر کاملاً مذهبی می‌آمد نتایج بسیار مهمی از آن حاصل شد که در زندگی اجتماعی و سیاسی داخلی و خارجی ایران تأثیر و اهمیت فوق‌العاده‌ای پیدا کرد و از نظر سیاسی تفاوت مذهب ، ایران را از دیگر ملل مسلمان همسایه جدا کرد و در زمانی تنها گذاشت که دولت عثمانی به اوج قدرت رسیده با فتوحات پی در پی در اروپا جهان مسیحیت را در اضطراب و تشویش انداخت و از جانب مشرق در آسیا دندان طمع به فتوحات زیادتری تیز کرد . ولی از جانب دیگر دشمنان عثمانیها در اروپا ، ایران را مانند متحدی توانا و پرارزش دانستند و برای جلوگیری از حملات سلاطین عثمانی که تا قلب اروپا رانده بودند ، با دولت ایران در روابط دوستانه داخل شدند . در نتیجه همین امر بود که میان بعضی ملل اروپائی مانند ونیزیها و پرتغالیها و اسپانیاییها روابطی برقرار گردید و بازرگانان و جهانگردان بسیاری در رفت و آمد شدند . پس از مدتی نیز دولتهای دیگر اروپا مثل هلندیها و انگلیسیها و فرانسویها که دامنه فتوحات مستعمراتی

۱- تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران ، ابوالقاسم طاهری صفحه ۱۵۱ .

خود را تا هندوستان و اقصی نقاط آسیا بسط داده بودند از موقع استفاده کردند و مقدمه روابط اقتصادی و سیاسی را با ایران افتتاح نمودند . در این ضمن دولت ایران از رقابت و اختلافات ملل دریانورد اروپائی برخوردار شده خود را در راه سیاست و بازرگانی انداخت و با فرستادن و پذیرفتن سفرا در ارتباط با تمام کشورهای متمدن آن زمان داخل گردید و باین ترتیب حیثیت و قدرت سیاسی و اقتصادی ملت ایران را تجدید و تقویت کرد . بطوری که اشاره شد شاه اسماعیل از نظر سیاسی مذهب شیعه را در ایران تقویت کرد و مذهب رسمی قرار داد و باین ترتیب شکاف عظیمی میان ایرانیان و ترکان عثمانی از یک طرف و ترکمانان از یک بخارا از طرف دیگر که هر دو در مذهب سنت بودند ، بوجود آورد . در اینجا با یکی از کیفیات شگفت آور تاریخ مواجه میشویم و آن اینست که چگونه با عناصر نژادی مختلف یک عقیده مذهبی ملی توانست در تجدید حیات ملتی مؤثر واقع شود زیرا معتقدین به مذهب شیعه و قبایل ترکمن اردبیل و رؤسای مذهبی آنان و شیوخ صفوی بتدریج تمام اختلافات نژادی و طبقاتی خود را فراموش کرده خویشتن را در سلك طبقه روشنفکر و طبقات مختلف ایرانی در آورده جزئی از آنان قرار گرفتند و وسیله شدند که ملیت ایرانی از جنو تجدید حیات کرده برای بار دیگر زندگی حقیقی خود را انگیزند و سر بگیرد .

شاه اسماعیل هنرا علی الله فرودمان صفویه متعصب بود
 مذهب شیعه و با تکبار این عقیده موفق شد ترکمانان بخارا را

و از بکان خراسان و هرات را مطیع کند و سرزمین آنانرا به تصرف خویش درآورد و باین ترتیب ایران شرقی را از حال تجزیه خارج کرده تمامیت ارضی و استقلال سرزمین آریاها را محرز گردانید و ایران را از خطر تجزیه و اضمحلال رها کنید و ملیت آنرا که از مدت‌ها پیش دستخوش تسلط و استیلای ازبکان شده بود، برهاند. پادشاه ایران يك قسمت از این موفقیت را مرهون قزلباش، یعنی فدائیان متعصب و فداکار خود، میبشد. در اسلام مانند مسیحیت قوای روحانیت بود که سیر تاریخ را راهنمایی میکرد، بیداری حس ملیت که در داخل با اشاعه و قدرت مذهب شیعه عملی گردید بواسطه سختگیری و خشونت و بدرفتاریهای سلطانهای عثمانی در داخله امپراطوری نسبت به مذهب شیعه و شیعیان تقویت و تشدید گردید. سلطان سلیم اول سلطان عثمانی باندازه‌ای در اینکار مبالغه کرد که طبق فرمانی فتوی داد که خون يك نفر شیعه در نظر خدا با خون هفتاد مسیحی برابر است و بر اثر این فرمان قتل عام شیعیان در سراسر امپراطوری عثمانی آغاز گردید. شاه اسمعیل هم معامله متقابل کرد و آتش‌کینه و دشمنی میان طرفین شعله ور گردید.

طوایف ترکمن ایران از جمله در آذربایجان که در همسایگی نزدیک و بلافصل عثمانی بودند ناگهان خود را از جامعه ترك و هم نژادان خود برکنار دیده مجبور شدند اتباع ایرانی را در زیر فشار قرار دهند ولی به زودی متوجه شدند سرنوشت آنان با سرنوشت ایرانیان توأم و با یکدیگر آمیخته شده راه رهائی رامسدود دیدند و با اینکه تا

مدتها طوایف ترکمن ایران که عناصر ارتش و هیئت حاکمه و طبقه ممتاز را تشکیل میدادند و حکام ولایات و ایالات از میان این دسته انتخاب میشدند و حتی اعضای شورای سلطنتی در اوان سلطنت صفویان از میان همین اشخاص معین میشد، معذالك با وجود تعصب در مذهب شیعه چون عموماً عامی و بی سواد بودند، ناچار شدند اداره امور مملکتی و سیاست آنرا کماکان در دست ایرانیان اصیل باقی بگذارند و مهمتر اینکه بهمین دلیل بی سواد و عامی بودن این دسته، طبقه روحانی و مقام اجتهاد که یکی از ارکان قدرت مملکتی بشمار میرفت، از ایرانیان تشکیل گردید و چون مذهب شیعه تنها وسیله برقراری و تجدید حیات ملیت ایران شده بود، بتدریج زمام امور مملکت و حل و عقد آن بدست این طبقه افتاد.

شاه اسمعیل این نابغه کم نظیر موفق شد که تقریباً نهمصد سال پس از سقوط شاهنشاهی درخشان ساسانی و سیصد سال پس از تهاجم های پی در پی که شیرازه و بنیان استقلال ایران را از هم پاشیده بود دوباره به ریختن شالوده کشور واحد و مستقلی موفق گردد. سلسله جنیان این همه دگرگونیهما، که بگفته خودش از سی هزار دشمنی مانند رستم باک نداشت در سی و هشت سالگی پس از تقریباً بیست و چهار سال پادشاهی بر اثر بیماری حصبه در رجب سال ۹۳۰ ه. ق درگذشت. بعقیده یکی از بزرگترین مورخان^۱ تاریخ جهان کمتر کسی رادیده است که به مانند

۱- توینبی در A Study of history ج ۱ ص ۲۹۸ (نقل از تاریخ سیاسی و

شاه اسمعیل صفوی جامعه‌ای را از بیخ و بن دگرگون کرده باشد .

پس از مرگ شاه اسمعیل، طهماسب بزرگترین فرزند وی در ده سالگی بجای پدر نشست. سران قزلباش از کودکی شاه استفاده کرده با اختلاف با یکدیگر بنای بد - رفتاری را گذاشتند و شاه بواسطه خردسالی نمیتوانست با سیاست و تدبیر میان آنان اتحاد و اتفاق بوجود آورد و از تشتت و تفرقه جلوگیری کند. سران ترك نژاد قزلباش همچنان در ایران فرمانروا بودند ولی تدریجاً از ایمان و اخلاص ایشان نسبت به «مرشد کامل» یعنی پادشاه صفویه کاسته میشد و علاقه بمقامات و عشق بتحصیل جاه و مقام جای آنرا می گرفت هرچه با تمدن و فرهنگ و مختصات فکری و روحی ایرانیان آشناتر و مانوستر میشدند بهمان نسبت تعصبات مذهبی ایشان سست تر میگردد و کم کم حرص و آز و دل بستگی بمقامات دولتی رشته اتحاد و اتفاق آنانرا از هم می گسیخت چنانکه بر سر مناصب دولتی باهم به جنگ پرداختند. از تذکره خود شاه طهماسب چنین استنباط میشود که از آغاز دوران پادشاهی وی میان طوایف تکلو و روملو از یک طرف و استاجلوها از طرف دیگر دشمنی و کینه شدیدی وجود داشته است بطوری که افراد این طایفه ها کراراً به کشتار و تجاوز به یکدیگر مبادرت می جستند . گستاخی پاره ای از آنها مثل سران طایفه تکلو به جایی رسید که بررغم سنت دیرینه سرخ کلاهان (قزلباش) حتی در موردی مسلح گردیده در برابر کاخ شاهی گرد آمدند . این جریان بنحوی از تذکره پیداست

که می گوید « چون طایفه تکلو مکمل و مسلح گردیده جمع شده بودند و این معنی بسیار بسیار برخورداران آمده حکم به قتل جماعت تکلو کردم. »

طهماسب ازدلیری ، گشاده دستی و بلند نظری پدر بهره ای نداشت اما پادشاه زیرک و موقع شناس بود زیرا در عرض پنجاه و سه سال و شش ماهی که سلطنت کرد با وجود همه اختلافات و دشمنی هائی که میان طوایف قزلباش وجود داشت توانست آن سال توازن را نگهدارد که رقابت و خصومت میان آنها پایه های سلطنت وی را متزلزل نکند. درست از هنگامیکه طهماسب بجای پدر نشست تا پانزدهم صفر سال ۹۸۶ ه ق که در شصت و چهار سالگی درگذشت . همواره در داخله کشور با این گونه رقابتها و شورشها و در خارج کشور با دنیروی بزرگ روبرو بود : از طرف غرب خطر روز افزون هجوم سپاهیان عثمانی و پیرا تهدید میکرد و از سمت مشرق دست اندازیمهای پیاپی سپاهیان ازبک ، آرامش و قسمت بزرگی از قلمرو حکومت و پیرا برهم میزد .

خطری که از جانب مشرق ایران را تهدید میکرد اگر چه در مقام قیاس با خطر هجوم عثمانی شدید نبود با این همه دلآوری سردار کینه توز و سمجی چون عبیدخان که می گوید « چون طایفه تکلو مکمل و مسلح گردیده از عواملی بود که طهماسب نمی توانست آنها را نادیده انگارد و با چنین دشمن سرسختی از در صلح در آید . اما تهدید عثمانی خطری مهمتر و مهلکتر بود ، در عرض دورانی که بیش از نیم قرن که طهماسب پادشاهی

کرد با سه تن از سلاطین عثمانی معاصر بود : سلطان سلیمان قانونی ، سلطان سلیم دوم و سلطان مراد سوم . در اثنای این مدت پادشاهان مهم شارل پنجم ، (شارل کن) و فردینان اول امپراتور هابسبورگ اتریش و فیلیپ دوم امپراتور هابسبورگ اسپانیا ، که نه تنها قلمرو حکومت خود بلکه جهان عیسوی را در معرض خطر میدیدند ، یا مستقیماً و یا به تشویق پاپ اعظم رئیس روحانی کاتولیک در صدد جلب دوستی و عقد پیمان اتحاد با ایران برآمدند و بهمین منظور سفرا و نمایندگان بدربار شاه طهماسب فرستادند . در زمان شاه طهماسب پایتخت از تبریز به قزوین انتقال یافت .

شاه طهماسب در نیمه ماه صفر سال ۹۸۴ ه . ق . پس از بیماری کوتاهی درگذشت بدون اینکه از میان سه فرزند خود یکی را بجانشینی انتخاب نماید . بزرگترین فرزند شاه طهماسب محمد میرزا مشهور به خدابنده بود و چون بر اثر آبله تقریباً قدرت بینائی را ازدست داده بود نه خودش از برای جانشینی تلاش میکرد و نه طایفه های مهم قزلباش مانند استاجلو و روملو و ترکمانان رغبتی به وی داشتند . از این رو مسئله جانشینی بشکل رقابتی بین دومین فرزند طهماسب ، اسمعیل میرزا و سومین پسرش حیدر میرزا ، درآمد . اسمعیل چون از لحاظ صورت و پاره ای اختصاصات اخلاقی شباهت زیادی بشاه اسماعیل اول داشت بعلاوه در جنگ با عثمانیها شادت های فوق العاده ای از خود نشان داده بود در میان طوایف روملو ، تکلو ، ترکمان و افشار هواخواهان فراوان

داشت و چون این گروه از قزلباش را با طوایف استاجلو ، شاملو و قاجار دشمنی دیرینه بود افراد طوایف مزبور به جانبداری از حیدر میرزا برخاستند ولی سرانجام حیدر میرزا بوسیله طرفداران اسمعیل میرزا کشته شد و اسمعیل میرزا که مدت نوزده سال و نیم بفرمان پدر در قلعه قهقهه محبوس بود، بلامدعی بتخت سلطنت نشست .

این شاهزاده که بنام شاه اسمعیل دوم در تاریخ ۲۷ جمادی الاول سال ۹۸۴ ه . ق . زمام امور را در دست گرفت بمحض ورود به قزوین دست بکشتار اعضای خانواده خود و سران مخالف زداینک پس از بیست سال زجر و دوری و انتظار و مهجوری همان اسمعیلی که نهال انتقام را بنخون جگر آب داده بود خود را بر مرکب مراد سوار دید از همان بدو ورود به قزوین مهمترین کاری که وجه همت خویش ساخت تار و مار کردن عده زیادی از سرداران و سالخوردگان سرخ کلاه بویژه بود که خیال کرد بنحوی ذهن پدرش طهماسب را نسبت بوی مشوب کرده بودند . این خونریزیها و برادر کشیها و همچنین غلوی که اسمعیل در عیاشی و نشان دادن سست اعتقادی خویش برسوم تشیع داشت اذهان بزرگان قزلباش را نسبت بوی مشوب کرد ، اما هیچکس از ترس وی جرأت نداشت راز درون را افاش کند .

سرانجام شاه اسمعیل دوم در سیزدهم ماه رمضان سال ۹۸۵ مسموم شده درگذشت . یاد سنگدلیها و بدرفتاریهای اسمعیل و خاطراتی که مردم از سست اعتقادی وی داشتند چندان شدید و تلخ بود که چون خبر درگذشت وی منتشر شد اوضاع پایتخت بهیچوجه مشوش نگردید سهل است ،

احساس راحت عمومی بحدی زیاد بود که احدی جویای کم و کیف مرگ او نشد و با آنکه اسمعیل در شرایط بسیار مرموزی درگذشته بود حتی امیران و سران کشور صلاح ندیدند که در جستجوی علت این واقعه مبالغه شود. هنگامیکه شاه اسمعیل دوم درگذشت، با آنکه احتمال نمیرفت که قاطبه مردم و سران کشور از این واقعه آزرده خاطر و یا پریشان حال گردند و یا فترتی در امور مملکتی پیدا شود تمام امرای متنفذ برای آنکه مجدداً نفاق در میان آنان نیفتد و شیرازه کارهای کشور از هم نگسلد با هم سوگند خوردند که سلطان محمد میرزا فرزند ارشد شاه طهماسب را به پادشاهی بردارند اما همینکه تاج بر سر گذاشت ناشایستگی وی برای اجرای امور خطیر سلطنت بر همگان آشکار گردید. خدا بنده مردی درویش خصلت بود، گذشت بی اندازه که کراراً بسرحد ضعف نفس میرسید به ضعف بینائی او کمک کرده میدان را برای دخالتها و بلند پروازیهای زنش مهد علیا خیرالنسا بیگم باز گذاشت و همین امر مقدمات زوال پادشاهی وی را فراهم ساخت. نخستین علائم انحطاط آشکار شدن فساد و بی انضباطی در میان سران قزلباش بود. سرکشی و تمرد اعیان و بزرگان کشور و منصب فروشی و سودجوئی و رشوه گیری رواج گرفت بطوریکه طی یازده سالی که سلطان محمد اسماً پادشاهی میکرد (از شوال ۹۸۵ تا ذی الحجه ۹۹۶- ه.ق) روزی نبود که یکی در گوشه ای از کشور سر بشورش بر ندارد و خود را مالک الرقاب و صاحب اختیار قسمتی از ایران نخواند. انتشار خبرهای دروغین و شایعه ای بی-

اساس درباره خالی ماندن تاج و تخت صفویه و نابود شدن تمام فرزندان شاه طهماسب بدست اسمعیل دوم که از یک طرف و قیام عده‌ای از کردهای یاغی که در ناحیه‌ای بین وان و آذربایجان سکونت داشتند از طرف دیگر دشمنان ایران بخصوص سلطان مراد عثمانی و جلال خان از بک و عادل‌گرای خان تاتار را تشویق به هجوم به ایران کرد .

هجوم ترکان عثمانی که ابتدا با احتیاط همراه بود بر اثر نفاق‌هایی که آشکارا بین سران قزلباش وجود داشت متدرجاً بتاخت و تازهای جسورانه تبدیل گردید تا آنجا که در اندک مدتی شهر تبریز بدست قوای عثمانی افتاد و با همه رشادتهای سپاهیان ایران بیرون راندن مهاجمان دردوران پادشاهی سلطان محمد خدا بنده میسر نگردید .

کار ضعف و سستی خدا بنده بجائی رسید که ناچار شد فرزند خود عباس میرزا را که در این زمان فرمانروای هرات بود به قزوین خواسته سلطنت را بوی و اگذار نماید . در میان این آشوبها هنگامی که خدا بنده متوجه اصفهان بود بسیاری از بزرگان کشور با فرستادن نامه‌هایی مرشد قلیخان (لله عباس میرزا) را تشویق میکردند که هرچه زودتر عباس میرزا را به قزوین ببرد و باین اوضاع پر آشوب پایان دهد . از آنجا که اکنون علاوه بر استاجلوها و شاملوها همگی ترکمانان عراق نیز با عباس میرزا متفق گردیده بودند مرشد قلیخان سفر خدا بنده را به اصفهان مفتنم شمرده عباس میرزا را روانه قزوین کرد . ولیعهد در میان استقبال گرم مردم وارد پایتخت گردید مرشد قلیخان پس از استقرار عباس میرزا در قزوین عده‌ای را

باطراف واکناف کشور فرستاد تا تمامی حکام و سران را باتحاد با ولیعهد دعوت نمایند ، دلیل وی آن بود که اگر نفاق پیدا کنند سپاهیان ایران نخواهند توانست در برابر ازبکان و عثمانیها مقاومت نمایند .

سلطان محمد خدابنده بمحض ورود به قزوین پسر را مورد ملاحظت قرار داد و بادست خود تاج شاهی را بر سر وی نهاد. اتفاقات و حوادث یازده سال پادشاهی سلطان محمد به خوبی نشان داد که نمیتوان خصال درویشی را با مقام پادشاهی در یک جا جمع کرد و اگر جمع این دو ممکن باشد خدابنده مردی نبود که بتواند از عهده این مشکل برآید ، وی قدرت را دوست میداشت بی آنکه مایل باشد یا بتواند از عهده مسئولیتهای پادشاهی برآید و یا از نتیجه تصمیمهای خویش ترس بدل نداشته باشد . ضعف و تردید وی در گرفتن تصمیم یا حل مشکل نفاق را میان سران قزلباش روز بروز زیادتر میکرد و همین نفاق بود که موجب اختلال و هرج و مرج در امور مملکتی بوجود می آمد ، بواسطه سستی اراده و سوء سیاست وسیله شد که نه تنها سپاهیان ایران در جنگهای با عثمانی مکرر با شکست مواجه شدند بلکه با برادر کشیهای پی در پی و بیموده خویش قسمت زیادی از قوای خود را بهدر بدهد. تنها کار خوب او نجات دادن عباس میرزا از چنگک دژ خیمان شاه اسمعیل دوم و پرورش وی در محیطی دور از دسیسه بازیهای درباری بود . سلطنت این شاهزاده جوان که بحکم تاریخ یکی از نامورترین پادشاهان ایران گردید معجزه ای بود که ایران صفوی را نیرو و عمر دوباره داد.

ظهور شاه عباس علاوه بر تصادف تاریخی، واکنش منطقی هرج و مرج عجیبی بود که بر اثر تساهل و بی کفایتی پدرش، سلطان محمد خدا بنده، در همه شئون اجتماعی ایران حکم فرما گردید. هنگامیکه عباس میرزا بیادشاهی رسید (ذی الحجه سال ۹۹۶ ه.ق) در سراسر ایران گروه زیادی از سران قزلباش یا علناً یاغی بودند و یا با وجود تمکین ظاهری از پادشاه جوان، داعیه استقلال و خود مختاری در سرداشتند. بخش بزرگی از ایران باختری و از این جمله شیروان، شکی و گرجستان را عثمانیها در تصرف داشتند، قسمتی از مشرق ایران یعنی ایالت خراسان عرصه تاخت و تاز ازبکان بود و در سواحل خلیج فارس و جزایران، از جمله جزیره هرمز، پرتقالیها با قدرت حکمرانی میکردند. این پادشاه بزرگ در مدت چهل و دو سالی که سلطنت کرد موفق شد تمام سرزمینهای از دست رفته را دوباره پس بگیرد و قندهار و بغداد را ضمیمه خاک ایران نماید، پرتقالیها را از خلیج فارس بیرون راند و امنیت را در سراسر کشور باز آورد و در زمانی که سرببستر مرگ نهاد (۱۰۳۸ ه.ق) مملکتی آباد و ثروتمند که مردم در آسایش و امنیت میزیستند، از خود برجای گذاشت. «شاه عباس را در حقیقت باید بانی ایران جدید دانست. اجداد او علیرغم قدرت مذهبی پیوسته در زیر نظر فتووالهای ترکمان یا آذری و دیگران بودند چنانکه قوای ارتشی ایران تمام و کمال در دست آنان بود و باین وسیله با استبداد هر چه تمامتر بکشور حکومت میکردند. شاه عباس از همان اوان زمامداری چون قدرت و دخالت سران

قزلباش را برای کشور خطرناک دید باکمال جسارت و تهور بقلع و قمع آنان پرداخت و باکشتن و تبعید و توقیف اموال و املاک نفوذ قزلباش را برای همیشه از میان برانداخت و درسایه حسن سیاست و استقرار حکومت مطلقه و اتخاذ روش سیاسی و قلع و قمع یاغیان، اختلافات اجتماعی میان آذری و تاجیک و ایرانی ترک نژاد و ایرانی-الاصل را برای همیشه از میان برد و جامعه‌ای ساخت که مبنای آن بر امنیت کامل استوار بود و به پیروی از اسلاف و نیاکانش ملیت ایرانی را توأم با عقیده محکم شیعه بجهانیان معرفی کرده نام آنرا در تاریخ ثبت نمود.

چنانکه گذشت در غرب جنگها و مبارزه‌ها بر ضد عثمانیها اغلب جنبه جهاد و دفاع از مذهب داشت، همین روش در شمال شرقی علیه ازبکان بخارا اعمال گردید.

فتح مجدد خراسان بوسیله شاه عباس (۱۰۰۷ ه.ق) با استقبال و خوشحالی مواجه شد، قبل از هر کار بترمیم خرابیهای مرقد مطهر حضرت رضا (ع) پرداخت و علما و مجتهدین شیعه را استمالت کرد و تمام مشاغل و امتیازات مذهبی سابق را مجدداً به آنان واگذار نمود. پس از فتح قفقاز شاه عباس بافتخار این پیروزی مساجدی بنا کرد و مؤسسات خیریه ایجاد نمود و موقوفاتی تخصیص داد.

عواندان موقوفات را بیشتر بطلاب علوم دینی که اکثرشان ایرانی‌الاصل بودند، داد و وسیله شد که از راه نفوذ علما و روحانیان امتیازات فئودالیتة قدیم قزلباش از آنان منتزع شده بجامعه ایرانی منتقل گردد. از این پس خاندان صنویه برآستی و عملاً سلسله‌ای کامل‌العیار ملی بشمار آمد.

انتقال پایتخت به اصفهان در سال ۱۰۰۷ ه. ق جوابگوی همین عوامل صحیح و صریح بود، بطوریکه ملاحظه شد انتخاب این شهر دربار را از قید و نفوذ قزلباشهای آذری و نفوذ دیگر فنودالهای ایالتها رها ساخت زیرا اصفهان در عین حالی که در مرکز سرزمین و نژاد خالص ایران بود از نظر جغرافیائی درست در مرکز ایران قرار دارد. شاه عباس در پیرو اقدامات اجداد خود نه تنها از مردم ایران ملتی واحد بوجود آورد بلکه آنرا بصورت يك ملت امپراطوری و جهانی درآورد.

اصفهان جدید بهترین شاهد صادق این عظمت و اقتدار امپراطوری شد و از این نظر در ردیف تخت جمشید و شوش در زمان قدیم و پکن (چین) و ورسای (فرانسه) معاصر عصر خود، درآمد. باین ترتیب ایران جای خود را برای بار دیگر در میان ملل حاکم و مقتدر آن زمان باز گرفت، محور سیاست و ارتباط میان شرق و غرب و ممالک آسیا مانند هندوستان و کشورهای اروپا شد و بخصوص از جهت ارتباط با دنیای غرب، از نظر تاریخ جهانی، دارای اهمیت بسزائی گردید. مخالفت ایران با امپراطوری عثمانی نیز وسیله شد که این کشور را متحد طبیعی برای دنیای مسیحیت بنماید. شاه عباس پس از تنظیم امور داخلی ب فکر افتاد دست بیگانگان را از ایران کوتاه کند. پادشاه ایران ب مشکلات این کار پی برده و فهمیده بود که سر نیرومندی ارتش امپراطوری عثمانی تنها بواسطه کثرت سپاهیان نیست بلکه منظم بودن تشکیلات و مخصوصاً وجود اسلحه آتشین وسیله فتوحات

و پیشرویهای آن است و نیز از ترقی و توسعه نفوذ ممالک اروپائی آگاه بوده در نظر داشت کشور خود را نیز بهمان راه بیندازد. لذا اجرای سه امر را در رسیدن به آرزوی خود از لوازم شمرد:

۱- تهیج و تحریک بیشتر ایرانیان بر ضد عثمانی از راه مذهب .

۲- تهیه و ایجاد ارتش جدید مسلح و مجهز با اسلحه آتشین .

۳- جلب دوستی پادشاهان اروپائی و داخل شدن در اتحاد با آنان .

اجرای نظر اول که در ضمن سیاست داخلی شاه عباس بود آسان بنظر میآمد زیرا نه تنها از نظر اجتماعی، مذهب شیعه در میان توده ایرانی ریشه دوانیده بود بلکه تعدیات و سختگیریهای عثمانیها به شیعیان و جلوگیری از زائرین امکنه مقدسه در بینالنهرین یک نوع کینه و اختلافی را در دل ایرانیان بر ضد عثمانیها رسوخ داده بود. عملی شدن قسمت دوم با اینکه در قدم اول اشکالاتی در بر داشت ولی با ورود برادران شرلی (آنتونی و روبرت) و کمک و راهنمایی آنان برای تنظیم و ایجاد ارتش بسبک جدید، این اشکال را مرتفع ساخت. قسمت سوم کاملاً متوجه سیاست خارجی شاه عباس بود که نیل بدان با پیشرفت عثمانیها در اروپا و تهدید دنیای مسیحیت و احتیاج دولتهای اروپائی بوجود آمدن نیرومند و توانائی مخصوصاً در شرق آسان بود، که آنها با آمد و رفت سفرا و نمایندگان سیاسی و بازرگانی و جهانگردان

این موضوع نیز بمرحله عمل درآمد. این خاندان که بنای سیاستش بر روی تعصب مذهبی استوار بود در روابط خود با دنیای مسیحیت باندازه‌ای آزادمنشی و احترام رارعايت کرد که نظیرش در هیچیک از دولتهای مسلمان دیده نشده از جمله رفتار دوستانه و عادلانه با ارامنه بود که بامر شاه عباس به اصفهان آمدند و در جلفا سکونت کردند و تمام وسائل زندگی برای آنان فراهم آورده شد. کلیساهای جلفا با تمام زیبایی هنوز شاهد این حسن نیت است. از طرف دیگر نمایندگان و سفرای مذهبی و روحانیان مسیحی را که از دربار پاپ یاد دیگر در بارهای اروپائی می‌آمدند، منتهای احترام را کرده به آنان اجازه داد در هر جائی از کشور که بخواهند برای خود معابد برپا سازند و در اجرای مراسم مذهبی آزاد و مختار باشند.

پادشاهان صفویه بخصوص شاه عباس نیز بنوبه خود با اهمیت سیاسی و بازرگانی و نظامی خلیج فارس پی برده بودند. از بازیهای سیاسی شاه عباس برای بیرون آوردن این خلیج از تصرف و اختیار بیگانگان این بود که سرانجام با کمک خود آنان موفق باین امر شد. اقدامات پادشاه بزرگ ایران در بدست آوردن منافع سیاسی و اقتصادی در خلیج فارس، نور امید برای زنده شدن و پیشرفت بازرگانی ایران بود. که تا اندازه‌ای توانست زیانهای وارده را که از اختلافات با امپراطوری عثمانی حاصل شده بود، جبران نماید. سیاست عاقلانه و فعالیت شدید و سعی و کوشش شاه عباس بزرگ مرحله جدیدی را در

تاریخ ایران آغاز کرد و کشور ایران که تا آن زمان در حال اغتشاش و ملوک الطوائفی سر میکرد و بواسطه سیل مصائبی که در دوران فرمانروائی ترکان و مغولان فراز و نشیب این مملکت را گرفته و برجان و تن آن هزاران رخنه وارد آورده بود، باز از نو سر و صورتی داد و در میان ملل و ممالک مترقی جهان سرفراز و از نعمت آزادی و استقلال و امنیت برخوردار کرد، با امنیت و آرامشی که در این دوره پدید آمد قاطبۀ مردم ایران تدریجا مرفهترین و خوشبختترین ملتهای مشرق زمین گردید . توسعه داد و ستد و اجتماع و آمد و رفت ملیتهای مختلف در ایران ، ذوق و رغبت شاه به هنرهای زیبا و تشویق ارباب صنایع و هنرمندان، همه عواملی بود که بنیادهای اجتماعی را تحکیم کرد، بر اثر احداث جاده‌ها و کاروانسراها و افزایش ارتباطات میان نقاط مختلف کشور پهناور ایران قهوه‌خانه‌ها و شربتخانه‌های متعدد بوجود آمد و همین مراکز بود که همانند کشورهای اروپائی میعادگاه فضلاء و هنرمندان و محفل انس موسیقی‌دانان و نقاشان عهد شد.

ایالات و سرزمینهای از دست رفته را با جنگهای پی در پی از نو بتصرف درآورد و مرزهای کشور را بحد اولیه زمان قدرت و عظمت رسانید. در زمان این پادشاه کشور و دولت ایران با تمام کشورها و دولتهای متمدن دنیای آن زمان در ارتباط افتاد و دربار آن محور و قهرمان سیاست آسیا شد. سیاست مدبرانه‌اش مورد تحسین خودی و بیگانه واقع گردید. بطوریکه از ذکر آن نتوانستند

خودداری نمایند. یکی از اروپائیان بنام پوله^۱ در کتاب خود نوشت «شاه عباس که پادشاهی سیاستمدار بود و ایران را باوج ترقی و آبادی رسانید، بخوبی استنباط کرد که اقتصاد و بازرگانی یکی از ارکان حساس کشور است باین مناسبت ببازرگانان خارجی که عامل عمده اقتصاد کشور هستند، اهمیت بسزائی داد ولی چون نخواست که اسپانیائیهما به تنهائی زمام بازرگانی کشور را در دست داشته باشند انگلیسها را امیدوار ساخت و با وعده و وعید بتوسط ایشان دست پرتقالیهما و اسپانیائیهما را از آبها و خاک خود کوتاه کرد ولی بمحض اینکه جزیره هرمز را بتصرف خویش درآورد بنای سیاست بازی را با متحدین خود گذاشت و با حسن سیاست، بدون اینکه ضرری متوجه منافع ایران شود، انگلیسها را از خود راضی نگاهداشت. یکی از مهمترین نتایج سیاست این پادشاه بزرگ این بود که در عین حال از ملل مختلف مانند پرتقالیهما، اسپانیائیهما، هلندیها و فرانسویها پذیرائی کرد در ضمن بامهارت یکی را برای دیگری دشمن تراشیده بجان هم انداخت و خود از موقع استفاده نمود و امتعه ایرانی را، بواسطه رقابت، ببهای گزاف بفروش رسانید.»

مسئله اقتصاد در زمان شاه عباس که در درجه اول اهمیت امور کشوری بود، بمنتهای ترقی خود رسید و ایران که تا آن زمان کشور ترانزیت میان دو قاره اروپا و

1- Poulet (s.) - Nouvelles relations du Levant. T. I., page 428. Paris 1669.

آسیا بود از این پس خود مرکز بازرگانی شده بواسطه ایجاد کارخانجات مختلف نساجی و صنعتی و وجود ابریشم فراوان، کشور تولیدکننده شد و بواسطه داخل شدن طلا و نقره بمقدار زیاد، در اثر افزایش صادرات، ثروت کشور روزافزون گردید .

خلیج فارس و جزایر و بنادر آن را، که تا آن زمان تقریباً در اختیار دولت ایران نبود، مجدداً تحت اختیار گرفته محل آمد و رفت بازرگانان و کشتیهای تجارتهای مختلف شرق و غرب گردید .

شاه عباس پس از مرگ (۱۰۳۸ هـ ق) کشوری آباد و ثروتمند و حکومتی مقتدر و بامرکزیت کامل و تمدن و فرهنگی سرشار از روح پاک و بلند ایرانی باقی گذاشته و نام ایران و ایرانی را، قرین افتخار و سعادت و آسایش در جهان، بلند آوازه کرد. بررغم همه خشونتها که گاه - بگاه بروز میکرد، مردم محنت کشیده ایران در خلال چهل و دو سال پادشاهی این مرد از عدالتی نسبی برخوردار گردیدند و به مراتب روز بدتر و ثروتمندتر از دوره های پیشین شدند. امنیتی که در دوران پادشاهی وی برقرار گردید و آسایشی که در پرتو حسن تدبیر و شجاعت وی پدید آمد ایرانی فرسوده از جنگ و ستم دیده را سرفراز و امیدوار و شاهدوست ساخت چنانکه از یک سوی کشور پهنای صفوی تا سوی دیگر مقدسترین سوگندها «به سر شاه عباس» و هرگاه کسی میخواست درباره دیگری دعا کند می گفت برو که شاه عباس مرادت را بر آورد. کنجکاو و اشتیاق شاه عباس به دانستن جزئیات زندگی مردم و

دیدارهای مکرر وی، به طور ناشناس یا غیر منتظر، سبب پیدایش يك رشته اساطیر کم نظیر گردیده است. با مرگ این مظهر عظمت و قدرت، عهد زرین صفوی در واقع به پایان آمد و چنانکه شاردن بعد ها گفت «چون این شهریار دیده از جهان فرو بست ایران از پیشرفت بسوی روز بهی بازماند»

پس از شاه عباس بزرگ جانشینان او (باستثنای شاه عباس دوم) که کشور و مردم در زمان او در آسایش و امنیت کامل بسر میبردند، شاه صفی (۱۰۳۸)، شاه عباس دوم (۱۰۵۲)، شاه سلیمان (۱۰۷۸) و شاه سلطان حسین (۱۱۰۵)، شاه طهماسب دوم (۱۱۳۵) نتوانستند بهمین اقتدار و حسن سیاست و سلوک رفتار کنند و از همان تاریخ قدرت خاندان صفویه رو بانحطاط رفت تا اینکه در زمان شاه سلطان حسین بدست طوایف افغانی حکومت آنان برچیده شد (۱۱۳۵ هـ ق)

ضعف و انحطاط خاندان صفویه موجب شدت انقلاب در تمام کشور گردید زیرا از طرفی امپراطوری پطر کبیر تزار روسیه قدرت یافته ایران را سخت تهدید میکرد، از سوی دیگر دولت عثمانی هرج و مرج حکومت مرکزی را مغتنم شمرده به پیشروی خود در خاک ایران ادامه داد. در جنوب اوضاع خلیج فارس و خیمتر میشد چنانکه امام مسقط بجزایر بحرین تاخته آنجا را متصرف گردید و نیز طوایف بلوچ بایالت کرمان ولار دست یافتند و بندر عباس را بباد غارت دادند، در خراسان آشوب و فتنه کمتر از دیگر نقاط ایران نبود و هرکس با دعای تخت و تاج

سربشورش برداشت، مهمتر از همه حمله محمود افغانی بود که در اندک مدتی موفق شد کرمان و سیستان را بتصرف درآورد و از راه یزد، اصفهان را مورد تهدید قرار دهد. شاه عباس کبیر در زمان سلطنت خود حدود قدرت و نفوذ خویش را تا دره رودکابل و تا قندهار که تا آن زمان در تصرف سلاطین گورکانی هند بود، امتداد داد. میان ایرانیان و افغانها نه تنها موانع جغرافیائی در میان بود بلکه از نظر مذهبی اختلاف شدید وجود داشت. در برابر تعصب شدید ایرانیان بمذهب شیعه ایلات و طوایف افغان در مذهب سنت باقیمانده و تعصب را در آن بحد کمال رسانیده بودند. این اختلاف عقیده، مخالفت و تضاد را میان مردمان کوهستانی افغان که هنوز بروش حکومت ایلی باقیمانده بودند، با دربار متمدن و پرشکوه اصفهان روز بروز شدت میداد. در سال ۱۱۳۴ یکی از این ایلات کوهستانی بنام غلزائی که در جنوب شرقی افغانستان در میان قندهار و غزنین سکونت داشت، به ایران هجوم آورده اصفهان را متصرف شد و محمود رئیس آن تخت سلطنت صفویه را اشغال کرد.

کشور ایران در این زمان در بن بست عجیبی گرفتار شده بود. از یک طرف افغانها خود را صاحب تاج و تخت دانسته و بابی اطلاعی از طرز مملکتداری و رفتار سیاسی و برای حفظ خود از هیچ اقدامی خودداری نکردند، از طرف دیگر شاه طهماسب دوم جانشین و فرزند شاه سلطان حسین که در آغاز محاصره اصفهان از شهر گریخته و بقزوین رفته بود، تصمیم داشت و سایلی فراهم آورد تا

بتواند بغائله افغانها خاتمه بدهد .
 شاه طهماسب چون از خود قدرتی نداشت ناچار به کشورهای همسایه مانند دولت تزاری روسیه متوسل گردید و همین اقدام باعث شد که روسها و بعد عثمانها به پیروی از آنان ، شمال و مغرب ایران را مورد تعرض و تهاجم قراردادند بدون دیدن هیچگونه مقاومتی قسمتهای مهمی از ایران را مجزا نمایند و طبق قراردادهائی که بدون دخالت ایرانیان میان خود امضا میکردند آن قسمتها را ضمیمه خاک خود نمایند .

دولتهای امپراطوری عثمانی و تزاری روسیه پس از اینکه بواسطه فرستادن سفرا و انعقاد معاهداتی اختلاف میان خود را مرتفع ساختند هر يك بنای دست اندازی را بخاک ایران گذاشتند . عملیات قوای نظامی روس و عثمانی در ایران و پیشرفتهای سریع ایشان مخصوصاً در قفقازیه سرانجام منجر بتماس منافع شد و اختلافات شدیدی را سبب گردید ولی دولت فرانسه ، که منافع سیاسی و اقتصادی خود را در عثمانی و دریای مدیترانه شرقی در خطر میدیدند به میانجیگری برخاسته طرفین را حاضر کرد پیمان صلحی بایکدیگر امضاء کنند .

طبق این پیمان که در سال ۱۱۳۶ در استانبول امضاء شد چنین مقرر گردید که : داغستان و قسمت شمالی شیروان و ایالات گیلان و مازندران و استرآباد متعلق بدولت روسیه و ایالات و ولایات غربی ایران یعنی ارمنستان و آذربایجان و کردستان و کرمانشاهان و همدان در تصرف دولت عثمانی باقی بماند .

طبق ماده پنجم دولتین روسیه و عثمانی متعهد شدند دست افغانها را از ایران کوتاه کنند و طهماسب میرزا را بتخت مروئی برسانند و بنا بر مفاد ماده ششم دولتین نامبرده قرار گذاشتند که اگر طهماسب میرزا با این معاهده مخالفت ورزد او را از سلطنت محروم ساخته دیگری را با توافق یکدیگر پادشاهی برسانند. اشرف افغان هم چون حکومت ایران را برای خود محرز دید ب فکر افتاد دولتین روس و عثمانی را جلب و از این راه موقع خویش را مستحکم نماید. روسهای تزاری و عثمانیها با اینکه بموجب معاهده استانبول حق سلطنت ایران را برای شاه طهماسب برسمیت شناخته بودند ولی بی اعتنا بامضای خود در معاهده ای که در شهر همدان با اشرف امضاء کردند (۱۱۴۰) بموجب ماده ششم آن اشرف را هم پادشاهی ایران برسمیت شناختند.

در چنین وضع پر آشوب که برای بار دیگر دامنگیر ملت ایران شده بود دست توانائی از گوشه ای از کشور بیرون آمد و نگذاشت این آب و خاک دستخوش بیگانگان شود.

نادر قبل از اینکه بسلطنت برسد دولتهای تزاری روسیه و عثمانی را بجای خود نشانده و دست آنها را از ایران کوتاه کرد سپس عباس میرزا پادشاه خردسال و آخرین فرد خاندان صفویه را از سلطنت خلع کرد و بجای او نشست (۱۱۴۹ هـ ق)^۱

۱- در تدوین این فصل از کتابهای زیر اقتباس شده است :

(الف)

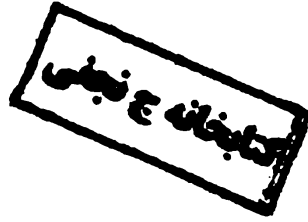
Les Relations de l'Iran avec l'Europe occidentale à l'époque safavide par Kh. Bayani. Paris 1937.

(ب) ایران جاویدان تألیف دکتر خانابا بیانی . از انتشارات شورای مرکزی

جشن شاهنشاهی ایران . تهران ۱۳۴۷

(ج) تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران از مرگ تیمور تا مرگ شاه عباس تألیف

ابوالقاسم طاهری با همکاری مؤسسه انتشارات فرانکلین . تهران ۱۳۴۹ .



ارتش ایران در زمان صفویه

چنانکه در مقدمه تاریخی ملاحظه شد از زمانیکه شاه اسمعیل اول زمام امور شاهنشاهی را در دست گرفت اوضاع داخلی و خارجی ایران لزوم ارتش مجهزی را ایجاب کرد، این امر در تمام دوران سلطنت خاندان صفویه و جنگهایی که در داخله کشور برای سرکوبی یاغیان و بر اثر تهاجم دو نیروی شرق و غرب یعنی از بکان و عثمانیها پیوسته در کار بود بیش از پیش خاطر شاهنشاهان صفویه و اولیای امور مملکتی را بخود متوجه ساخته قسمت اعظم سیاست داخلی و خارجی دولتها را بخود مشغول داشته بود. درجه اهمیت این موضوع باندازه‌ای بود که بخصوص در زمان شاه عباس کبیر، محور سیاست کشور قرار گرفته و در روابط سیاسی و دیپلماسی شرق و غرب اثرات بسزائی بخشید. نظری بروابط سیاسی بین ایران و دولتهای اروپائی و اعزام سفرا و نمایندگان که شاید برخی از آنها در ظاهر جنبه اقتصادی داشت ولی در باطن منظور و هدف تمام این اقدامات مسائل نظامی بود، شاهد بر این مدعی است.

قدر مسلم این است که تازمان شاه عباس کبیر ارتش ایران از حیث تجهیزات و اسلحه و تشکیلات منظم نسبت برقیب نیرومند خود یعنی امپراطوری عثمانی که مجهز باسلحه آتشین و دارای سازمانهای مرتب و منظم، بسببک ارتشهای ممالک مترقی آن زمان بود، عقب مانده و نمیتوانست با آن دم از رقابت بزند چنانکه بواسطه فقدان چنین ارتشی چشم زخمهایی مانند جنگ چالدران و شکستهایی از عثمانی نصیب ایرانیان گردیده بود و اگرگاه گاه ایرانیان به پیروزیهایی نائل می آمدند قدرت روحی و معنوی و ایمان و عقیده آنان نسبت بشخص شاه و مذهب و دلبستگی به آب و خاک خود بود.

رغبت و علاقه ای که پیروان اسمعیل در آغاز پادشاهی وی به جنگیدن در راه پیروزی مرشد کامل و پیوستن به صفهای سرخ کلاهان (قزلباش) داشتند بی اختیار مورخ را به یاد عشق و ایمان تازیانی می اندازد که در زیر پرچم اسلام نخستین بار به گشودن ایران و واژگون ساختن اساس پادشاهی ساسانیان کمر بستند. برای صوفی یا سرخ کلاه، پیوستن به اسمعیل متضمن پاداش مادی فراوان بود، زیرا همه میدانستند که اسمعیل هرچه به دست آورد باگشاده دستی بی مانندی میان سربازانش تقسیم میکند و پیشیزی از غنیمتها را برای خود نگاه نمی دارد به علاوه جنگیدن در رکاب مرشد کامل متضمن بزرگترین پاداش معنوی و مفتنم ترین افتخارها بود. به برکت این عشق جانبازی و انضباط محض در اجرای فرمانهای مرشد کامل بود که اسمعیل توانست به آسانی بر حریفان زورمند خویش،

الوند میرزا و سلطان مراد، چیره شود و کلیه آثار سلسله سفیدگوسفندان (آق قویونلو) را نابود کند. سوداگر گمنام و نیزی از انضباط و عشق جنون آمیز پیروان شاه- اسمعیل سخت در شگفت شده است وی مینویسد :

« این صوفی را رعایایش چنان ستایش میکنند که پنداری خدا بروی زمین است بسیاری از سپاهیانش بدون زره وارد معرکه کارزار میشوند و ایمان دارند که مرشد آنان، اسمعیل وجودشان را از هرگونه گزند ایمن خواهد داشت ... در سراسر ایران نام خدا فراموش شده و همه جا نام اسمعیل بر زبانها جاری است ... همه کس، به ویژه سپاهیانش، وی را جاودانی می شمردند، اما من خود شنیدم که اسمعیل هرگز دوست ندارد او را خدا یا پیامبر خدا بنامند کسانی که در سپاه اسمعیل خدمت میکنند معمولاً نامد کلاهی سرخ رنگ بر سر مینهند و بر بالای آن عمامه مخروطی شکل می بندند که دوازده ترك دارد و هر ترکی نشانه یکی از شعایر دوازده گانه مذهب ایشان است. »^۱

تعداد و نوع اسلحه و تجهیزات جنگی و روش جنگ کردن ارتش ایران را در زمان شاه اسمعیل به استناد بوقایع جنگ چالدران و نحوه جنگی آن زمان متذکر میشویم .

بطوریکه از بیشتر تواریخ ایرانی برمی آید عده مردان جنگی ایران درین نبرد (چالدران) باقوال مختلف مرکب از دوازده هزار سوار قزلباش و نزدیک هشت هزار سوار زبده دیگر بوده است.^۲ قوای ایران بیشتر از

۱- تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران . ص ۱۵۵

۲- مورخان ترك عده سربازان و سواران شاه اسمعیل را در جنگ چالدران از هشتاد تا یکصد و پنجاه هزار نفر نوشته اند .

سواران بی‌باک و جنگ آزموده ترکمان و قزلباش تشکیل یافته بود و پیاده نظام مرتبی که در کار جنگ مؤثر باشد. وجود نداشت.

سواران قزلباش بیشتر زره و کلاه خود داشتند و پره‌های سرخی بر تاج قزلباش خود زده بودند گذشته از سواران قزلباش عده‌ای از جنگاوران قبایل کرد و ایرانی نیز در سپاه شاه اسمعیل خدمت میکردند. اسبان سواران ایران برخلاف اسبان سپاه عثمانی، بسیار قوی و چابک و راهوار بودند و بر پشت بسیاری از آنها زره‌های خاصی بود که اسب را از زخم شمشیر و نیزه محفوظ میداشت. اسلحه سواران قزلباش گرزهایی آهنین بنام شش‌پر و تیروکمان و شمشیر و خنجر و تبرزین بود. توپ و تفنگ در سپاه ایران وجود نداشت و ایرانیان در زمان شاه اسمعیل اول هنوز استعمال تفنگ و اسلحه آتشین را خلاف جوانمردی و دلیری می‌شمردند.^۱

افراد ارتشی که شاه اسمعیل اول بوسیله آن بنیان شاهنشاهی خود را پایه‌گذاری کرد تماماً از افراد ایرانی-الاصل نبودند بلکه قسمتی از آنان را ترکمانان از طوایف تکلو، ذوالقدر، شاملو، روملو، استاجلو، افشار، قاجار و رساق تشکیل میدادند و قدرت نظامی هم بیشتر بر اساس ملوک‌الطوایفی و مذهب و بخصوص احترام به شخص شاه که ویرا «پیر» و یا «مرشد کامل» میگفتند، متکی بود. زمانیکه شاه صفوی با خطر بزرگی مواجه میشد نه تنها به فتوایها متکی میشد بلکه از افرادی که خود را دوستدار

۱- چند مقاله تاریخی و ادبی تألیف نصرالله فلسفی صفحه ۵۲-۵۳.

وی میدانستند «شاهسون» استمداد میکرد: ارتش در این زمان دارای نظم و ترتیب معینی نبود و طرز جنگ کردن سپاهیان مانند دوره پارتها با همان شجاعت و دلاوری و قدرت تحرك فوق العاده بود و بیشتر افراد آنرا سواران تشکیل میدادند.^۱ در تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران^۲ اسلحه ارتش ایران در زمان شاه اسمعیل چنین توصیف شده است.

«با آنکه گروهی از جانبازان سرخ کلاه بدون زره قدم به میدان جنگ می نهاده اند اما آشکار است که این حال بویژه در جنگهای بعدی شاه اسمعیل و از آن جمله جنگ معروف چالدران هرگز عمومیت نداشته است. زره سربازان عبارت از قطعات فولادی برای بستن بر روی سینه و بالای بازوان بود که آن را از بهترین فولاد شیراز در خود آذربایجان می ساختند. زره اسبان شباهت زیادی به زره های ساخت سوریه داشت و از مس بود. برای حفاظت سر در برابر ضربت های احتمالی دشمن از کلاه خود بسیار سنگین استفاده میشد که تا حدودی از قابلیت تحرك سوار میکاست و سواران به تفاوت گروهی نیزه و شمشیر و زوبین و سپر و گروهی تیروکمان و گرز و سپرداشتند.»

بطوریکه ملاحظه شد اسلحه ارتش ایران در زمان شاه اسمعیل اول عبارت بود از: شمشیر و خنجر، تبرزین، گرز، تیروکمان، سپر و زره و کلاه خود.

«شاه طهماسب اول چون بسطانت رسید ب فکر افتاد

۱- ارتش در زمان صفویه نوشته لاکهارت (مجله اسلام) شماره ۳۳ ص ۸۹

۲- صفحه ۱۵۶

در سازمانهای اداری و بخصوص ارتش اصلاحاتی بوجود آورد وی مقرر داشت که هر روز یکی از افراد قزلباش مأمور پاسداری کاخ شاهی (دولتخانه) باشد. شاه طهماسب بتقلید از پدرش برای اهمیتی که به مرزهای خاوری ایران در برابر خطر هجوم احتمالی از بکان میداد حکومت هرات را بولیعهد خود، محمد میرزا، سپرد همچنین با انتخاب زبده ترین جوانان کشور هنگ پاسداران دائمی شاهی را مرکب از پنج هزار نفر که بدانها قورچی میگفتند بصورت هسته اصلی و اساس ارتش کوچکی درآورد. باین ترتیب شالوده سازمانی ریخته شد که بعدها شاه عباس کبیر آن را تکمیل کرد. در زمان شاه طهماسب تعداد نفرات ارتش به شصت هزار سوار میرسید.^۱

۱- تعدادی از افراد ارتش در دربارشاهی به عناوین مختلف انجام وظیفه میکردند، در تاریخ عالم آرای عباسی (جلد اول، صفحه ۱۴۱) چنین مذکور است «یوزباشیان عظام و ارباب مناصب و قورچیان و سایر ملازمان درگاه حضرت شاه جنت مکان درحین ارتحال ششسزار نفر بودند از آن جمله چهارهزار و پانصد نفر قورچی و یک هزار و پانصد نفر از قورچیان داش (این کلمه معلوم نشد) و یساولان و بوکاولان و غیرذلک، درمیان این گروه از یساولان و قورچیان معتبر و ایشیک آقاسیان و یساول و یساولباشیان و میرشکاران و توپچی باشیان و جمعی کثیر از هر طبقه و هر طایفه ...»

رهربرن در کتاب «نظام ایالات در دوران صفویه (ترجمه فارسی صفحه ۷۳) تعداد نفرات ارتش را در زمان شاه طهماسب باینقرار متذکر میشود: «... اما به هرحال به ارقامی که در خلاصه التواریخ مذکور است و جزئیات را بدست داده است بهتر میتوان اعتماد کرد تا به این خیر مندرج در احسن التواریخ، تعداد قشون ایران در لشکر کشی مورد بحث (ازبکان) «زیاده از هفتاد هزار» بود. از آن گذشته تاریخ حیدری نظر ما را تأیید می کند. طبق اظهار این منبع در حین مرگ شاه طهماسب اول (۹۸۴ ه. ق = ۱۵۷۶ م) «یک صد و چهارده هزار کس علوفه خوار به قلم درآمدند». مؤلف خلاصه التواریخ البته هنگامی که گزارش این زمان را میدهد و یادآور میشود که طبق اظهار یکی از راویان معتبر شاه گفته است «من دو بیست هزار کس از طوایف اویماقات قزلباش موجب خوار دارم» قدری زودباوری کرده است با آنچه گفته شد گزارش روضة الصفویه مربوط به سال ۹۹۶ (= ۱۵۸۸ م) چندان مبالغه آمیز به



وی چنتودالسانداری در باره سازمان ارتش ایران آن زمان مطالب مهمی نوشته است باینقرار :

«... سربازان ایرانی مردان بلند قامت و نیرومندی هستند باعضلاتی ورزیده ، بسیار جنگاور که معمولا در میدان نبرد شمشیر و نیزه و تفنگ بکار میبرند. سلاحهای ایشان به مراتب بهتر و عالیتر از سلاحهای هر ملت دیگری ساخته شده است . تفنگداران ایرانی مسلح به تفنگهایی هستند که عموماً شش و جب درازای لوله آنهاست فشنگی که در لوله می‌نهند بسیار کوچک است چه وزنش از هفده مثقال تجاوز نمیکند. لشگریان ایرانی باچنان مهارتی تفنگ را بکار میبرند و حمل میکنند که در حال تیراندازی از تیروکمان یا شمشیر خود نیز میتوانند استفاده کنند. بدین سان استعمال يك حربه، مرد جنگی را از استعمال حربه دیگر باز نمی‌دارد . اسبهای این سواران چنان تربیت یافته ، فرمانبردار و زیبا هستند که ایران هیچ نیازی بخرید اسب از سایر کشورها ندارد.»

این بخش از نوشته‌های دالسانداری از آن روجالب و مغتنم است که برای نخستین بار در تاریخ صفویه پیش از آمدن برادران شرلی و تمپه توپ و تفنگ و ایجاد صنف

نظر نمی‌آید . بنابراین مرشد قلی خان هنگام تقسیم جدید ایالات در طول سه یا چهار ماه دستور داد که برای يك صد و بیست هزار «سوار نامدار» از ایالات موجب حواله کند . پس میتوان تا ابتدای دوره فرمانروائی شاه عباس اول تعداد سپاهیان را بیش از صد هزار سوار قزلباش دانست قسمت اعظم عده تحت فرماندهی حکام ایالات بوده‌اند شاه به طور مستقیم فقط قورچیان را که تعدادشان اندک بود در اختیار داشت پس از ایجاد واحدهای جدید قشون در دوره شاه عباس این وضع دگرگون شد»

1- D'Alessandri V. Narrative of the most noble vicento d'Alessandri, stalian travel in persia hakluyt S.C. London 1873.

توپخانه بدست آنان بر وجود هنگی از تفنگداران ایرانی و مهارت آنان در تیراندازی با این سلاح آتشین نسبتاً جدید، آگاهی مییابیم. از هنگامیکه در دوران پادشاهی امیرحسن بیك بایندری جمهوری و نیز برای ابراز دوستی و علاقه خویش به بستن پیمان اتحادی با ایران، چندین عراده توپ به تبریز فرستاده بود تا هنگامیکه در حدود سال ۹۷۹ هـ ق دالسانداری در باره تفنگداران ایرانی اظهار عقیده کرده است تقریباً هیچ مبلغی، خواه خودی و خواه بیگانه. جزئی اشاره‌ای برواج سلاحهای آتشین در ارتش ایران نکرده است. اگر دوران سلطنت شاه طهماسب چنین صنف تفنگداری بوجود آمد و در خود ایران شروع به ساختن تفنگ کردند^۱. کدام دولت بیگانه در این کار دست داشت و از چه روشاه طهماسب را در این امر مهم کمک کرد؟ قرینه‌های موجود حکایت از آن میکنند که پرتقال در این راه پیشگام گردید و پرتقالیان مقیم هرمز بودند که نخستین تفنگداران ارتش صفویه را تربیت کردند.^۲

در سالهای میانه سده دهم هجری هنگامیکه

۱- دوران زمامداری بایندریان را که برزخ میان تیموریان و صفویانند بدون شك باید یکی از دوره‌های درخشان تاریخ ایران دانست در عهد حسن پادشاه و فرزندش یعقوب ایران به آرامش و روزبسی رسید... سازمانهای ارتشی به شکل مرتب‌تری درآمد و برای نخستین بار ارتش ایران مجهز به توپ و خمپاره‌انداز گردید (برای این مطلب رجوع کنید به عالم آرای امینی ترجمه مینورسکی (صفحه‌های ۸۸ تا ۹۰) که چند جا اشاره به توپ‌اندازی و خسارت‌های وارده بر اثر آتش توپ میکند همچنین به حاشیه مینورسکی تاریخ مزبور صفحه‌های ۱۱۵ و ۱۱۶ و همچنین رجوع کنید به سفرهای سوداگری و نیز (سفرنامه صفحه ۱۵۳) که درازای خمپاره برنزی عهد یعقوب را چهار وجب نوشته است تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران صفحات ۱۴۱-۱۳۵).

۲- مینورسکی نخستین و تنها محقق بیگانه است که مؤکداً میگوید سلاحهای آتشین پیش از عهد شاه عباس به ایران آمد.

قدرت شاه طهماسب آن سان زیاد شده بود که میتوانست در برابر حریف زورمندی چون سلطان سلیمان قد مردانگی علم کند سیاست پرتقالیان که هرمز را مهمترین قرارگاه بازرگانی و تبلیغ دین عیسی در خلیج فارس ساخته بودند طبعاً نسبت به شاه طهماسب دو جنبه کاملاً متضاد داشت: از یک سو چون پرتقالیان بر اثر فشار پادشاهان عیسوی مغرب زمین و بویژه پاپ اعظم میل داشتند تا بالاترین درجه امکان در راه نابودی قدرت سلاطین عثمانی بکوشند به ناچار مایل بودند به شاه ایران کمک رسانند. از سوی دیگر قدرت روزافزون سلسله صفوی طبعاً مایه ناراحتی خاطر آنان میگردد چه استقرار نفوذ ایشان در هرمز و منطقه خلیج فارس فقط بر اثر نبودن حکومت نیرومند متمرکزی در ایران میسر گردیده بود. با قرب احتمال پرتقالیان دعوت شاه طهماسب را از آن رو پذیرفتند که اصرار داشتند با حکومت نو بنیاد و نیرومند ایران از درآشتی درآیند و مناسباتی داشته باشند. اگر حدس ما در این باره درست باشد باید بگوئیم که مجهز بساختن قورچیان سرخ کلاه با تفنگ و همچنین ایجاد کارگاههایی برای ساختن سلاحهای آتشین و آموزش سربازان ایرانی از طرف پرتقالیان مقیم هرمز تا حدی برای جلب محبت و اعتماد پاپ بود و تا حدی جنبه حق-السلکوتی را داشت که به طهماسب می پرداختند تنها دلیلی که فعلاً میتوانیم برای اثبات این مدعی اقامه کنیم چند سطری است که در میان نوشته های رمیان کروسینسکی میآید.

این قسمت از خاطرات رهبان رویدادهای سال ۹۵۵ هجری قمری است که پس از صلح نسبتاً کوتاهی دوباره آتش جنگ میان ایران و عثمانی زبانه کشید و سلطان سلیمان بهمراهی القاسب میرزا که بر برادر یاغی گردیده بود بسوی تبریز هجوم برد. کروسینسکی مینگارد : «... و سلطان سلیمان با قشونی مرکب از دو بیست هزار نفر به جنگ شاه ایران آمد طهماسب که زیاده از یکصد هزار سپاهی داشت ده هزار سرباز با بیست عراده توپ از پرتقالیان گرفته بود ، در کنار فرات لشکریان دودشمن بهم برخوردند و طهماسب که خود شخصاً به هجوم مبادرت جسته بود و پرتقالیان دلیر را در خدمت داشت ترکان را بکلی شکست داد... و این جنگ در سال ۱۵۶۹ میلادی اتفاق افتاد»^۱

در زمان سلطنت کوتاه شاه اسمعیل دوم و سلطان محمد خدا بنده قدرت ارتش و حکومت بدست قزلباش افتاد بطوریکه شاه و دربار آلت دست آنان قرار گرفت و بجای تقویت قوای نظامی برای مقابله و دفاع از رقبای خطرناک همسایه سران قزلباش بجان یکدیگر افتادند و در همین زمان سپاهیان عظیم عثمانی پیشروی و تجاوز را بخاک ایران آغاز کردند. سلطان محمد چون نتوانست سران قزلباش را برای دفاع آماده کنند ترکان تمامی نواحی غربی و شمال غربی ایران را بتصرف درآوردند. از طرف دیگر ازبکان نیز از موقع استفاده نموده بنای دست اندازی

1- Krusinski, Juda Thaddaeus. The history of the revolution of Persia. London 1840 P. 18.

(نقل از تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران صفحات ۲۱۵-۲۱۶)

و تجاوز را به خراسان گذاشتند این وضع ادامه داشت تا زمانیکه عباس میرزا بسلطنت رسید .
چنانکه گذشت شاه عباس پس از فراغت از اوضاع داخلی و برقراری نظم و آرامش در داخله کشور برای مقابله با رقبای نیرومند و خطرناک خود یعنی امپراطوری عثمانی و ازبکان ب فکر اصلاح وضع ارتش و تجدید آن افتاد .

شاه عباس که از اوان کودکی اوقات را در شکار یامیدان جنگ میگذرانید به هنگام جلوس بر اریکه پادشاهی جوانی به غایت دلیر و در مقابله با شدائد و مشکلات سفر و نبرد ، آزموده و شکیبا گردیده بود. قبلا اشاره کردیم که در عرض چهل و دو سال سلطنت کمتر اتفاق افتاد که وی ضمن لشگر کشیها با سربازان خویش همراه نباشد و یادر تدارك اسباب جنگ دوش بدوش آنان خدمت نکند خودش باین موضوع مباهی بود و پادشاهان تن پرور را مسخره میکرد دو تن از پادری های برهنه پای کرملی (یکی از طریقه های مذهب کاتولیک) که حامل مکتوبی از جانب پاپ اعظم بودند و در اصفهان بحضور شاه بار یافتند در گزارشی که به رم فرستادند نوشتند :^۱

«وی مثل يك نفر سرباز عادی و تهیدست لباس پوشیده بود و يك جفت گیوه به پا داشت که هنگام سخن گفتن باما کراراً به آن اشاره میکرد. عازم پیوستن به سپاهیان خویش بود و بقول خودش تصمیم داشت برای حصول پیروزی بهر گونه خطری ورنجی تن دردهد مثل سایر سربازان با لقمه نان جوینی بسازد و در چادری سر بر زمین نهاده بخسبد،

۱- کشیشان کرملی ج ۱ ص ۱۷۶

نه اینکه مانند پادشاهان عیسوی دست روی دست نهاده به آسانی سرزمینی را به سپاهیان عثمانی تحویل دهد...» نوشته‌های پادری پل سیمون از رهبانان عیسوی که چندین بار حامل پیامهای مهمی از طرف پاپ اعظم خطاب به شاه عباس و یا برعکس حامل نامه‌های شاه عباس خطاب به واتیکان بود و برای جلب کمک نظامی دولتهای اروپائی و اتحاد پادشاهان عیسوی با ایران بمنظور جنگ با عثمانی خدمات شایانی ایفا کرده است، مؤید گفته‌های سایرین است پادری سیمون مینگارد :^۱

«این شاه مرد بسیار دلاوری است و عشق فراوانی بجنگ و اسلحه دارد چه هر وقت ما بحضورش رسیدیم یا مشغول تماشای سلاحی بود یا شمشیری تیز میکرد و یا بمعاینه تفنگی اشتغال داشت. بزرگترین تحفه‌ای که مایه خرسندی وی میشود اسلحه است شاه مردی است بیقرار و دائماً مشغول بکار»

بهمین سبب است که وی سرباز بسیار کار آمد و ماهری شده است سربازانش نیز چنان زبردست‌اند که میتوان ایشانرا از هر لحاظ با سربازان اروپائی ما برابر دانست. دو نوع تفنگ سر پر در ارتش خود متداول کرده است و سربازانش در بکار بردن تفنگ مهارت وافر دارند. شاه بر اثر فتوحات خویش در جنگ با عثمانیها توپچیان و مهندسان فراوان بدست آورد و چهارصد عراده توپ از دشمن بغنیمت گرفت که آنها را به پایتخت خود، شهر اصفهان، آورده است و من بچشم خودم این توپهارا دیده‌ام»

۱- کشیشان کرملی . ج ۱ ص ۱۶

«جان کارت‌رایت که شرح نسبتاً جالبی درباره کارهای روزانه شاه‌عباس (در سال ۱۰۱۲ هـ ق) بجا گذاشته است مینویسد که هر روز صبح یکی از نخستین کارهای شاه دیدار از اصطبل سلطنتی بود سپس متوجه قورخانه خویش می‌گردید و در آنجا بود که سوار و مرکب هر دو را مجهز به بهترین زره و اسلحه جنگ می‌ساختند. کارت‌رایت درباره سربازان شاه مینویسد :^۱

«و اما سربازان وی اکثراً افرادی هستند بغایت دلیر و اصیل و از هر حیث بمراتب برتر از لشکریان عثمانی . سوار نظام عثمانی از لحاظ تجهیزات بهیچوجه طرف قیاس با سواران زبده ایرانی نیست بدین سان اکنون سرباز ایرانی از هر لحاظ میتواند در برابر سرباز ترك پایداری ورزد و ارتش ایران از لحاظ نفرات و توپخانه و سایر ادوات جنگی به پایه‌ای رسیده است که قدرت دارد بر عثمانی ضربات جانکاهی وارد کند. بعلاوه لشکریان مطیع شاهند و این اطاعت خود مهمترین عامل بقای يك مملکت است»

«چنین ارتش مجهز و با انضباطی که از برای تحقق بخشیدن بنقشه‌های دقیق و مبسوط شاه عباس کمال ضرورت را داشت و بهمین سبب از قدم اول نیز شاه جوان تمام هم خویش را مصروف بتدارك چنین ارتشی کرد. نخستین اقدام وی برهم‌زدن تشکیلات قدیمی و استوار ساختن شالوده سازمانی جدید بود. تا هنگامیکه شاه عباس جوان در شهر قزوین تاج بر سر نهاد ایران صفوی صاحب ارتشی

1- Cartwright I. Travel in the preachers travel. London 1745 T. I. P. 739 .

بمعنی امروزی نبود. ارتش عبارت از نفرات مختلفی بود که هر طایفه‌ای از طوایف سرخ‌کلاه به نسبت قلت یا کثرت نفوس خود تدارك میدید و فقط در موعد مقرر و برای رفع حوائج معین در اختیار شاه می‌گذاشت. آنچه آحاد تمامی این گروه‌های مختلف ارتشی را بزیر لوای واحدی جمع میکرد خلوص نیت و ارادت نسبت به «مرشد کامل» بود. اگر افراد مسلح طایفه بخصوصی با نفرات طایفه دیگری از طوایف سرخ‌کلاه دشمنی داشتند طبعاً این نفاق به اجرای استراتژی سپاه خلل میرساند و چنانکه ضمن رویدادهای دوران سلطنت شاه طهماسب و جانشینان وی دیدیم همین خصومتها بود که کراراً موجبات شکست لشکریان ایرانی را در برابر نیروهای جرار عثمانی فراهم ساخت.^۱

«صرفنظر از این عیب کلی بعلت فقدان سازمانی اصولی، مقررری و مواجب افراد لشکری یا اصولاً تأدیه نمیشد و یا مدت‌ها بتأخیر میافتاد و در نتیجه نفرات بعلت تهیدستی و گرسنگی یا فرار اختیار میکردند و بدنبال سایر خدمات و گاهی حتی بدربار سایر سلاطین میرفتند و یا بجان رعیت افتاده اموال مظلومان را تصرف میکردند. یکی دیگر از

۱- در قرن دهم قبایل قزلباش از نظر نظامی نگاهدارنده حکومت صفوی به شمار میرفتند (رجوع شود به تذکره الملوك ص ۱۸۸) زمانیکه شاه زمام امور را در دست نداشت هنگامی که نفوذ رؤسای مقتدر قزلباش در سیاست مملکت بیش از اندازه میشد در این اوقات اغلب جنگ و چشم و هم چشمی بین بعضی از طوایف و قبایل وجود داشت حکامی که بلافاصله در این جنگها که هدف آن بدست گرفتن قدرت بود شرکت نمیکردند، هرگاه با تفوق این یا آن طایفه موافق نبودند خود را مستقل میخواندند این که چند ایالت برای مدتی دراز تحت حکومت طایفه واحدی بود و در نتیجه قلمرو این طایفه بشمار میرفت پیش آمدن چنین اوضاع و احوالی تسهیل میکرد (نظام ایالات در دوره صفویه، ص ۴۶).

معايب مهم اين شيوه كه بويژه در دوران پادشاهي محمد خدابنده چندين بار ورق بضرردستگاه سلطنت برگردانيد، مخالفت امراء و سران طوايف بود مثلا در چندين مورد سران بعضي از طوايف سرخ كلاه كه قرار بودند نفرات خود را برسبيل نيروهاي امدادي بعهده قواي ايران زير فرماندهي شاهزاده وقت حمزه ميرزا برسانند بعلت خصومت‌هاي بيجا از اجراي تكليف خطير خويش سرباز زدند و فرمانده كل قوا را تنها گذاشتند .

شاه عباس كه از بدايت امر در پرتو نبوغ ذاتي و فراست عجيب خويش به اين معايب واقف بود در صدد تشكيل ارتش واحدی برآمد كه آنرا « شاهسون » يا هواخواهان شاه نام نهاد. اساس ارتش جديد اتحاد افراد با انضباتي بقصد خدمت شاه بود . از اينرو عنصر اصلي سازمان قديمي كه وفاداري نسبت بطايفه و قبيله بود از ميان رفت و خدمت بشاه جانشين آن گرديد. عامل ديگري كه به ارتش نوبنياد شاه عباس كمك كرد آن بود كه افراد غير مسلمان يا آحاد ساير نژادها و يا اقليتهاي عيسوي مقيم ايران نيز مانند چركسها ، ارامنه ، گرجيها ، تاتارها و تاجيكمها در سازمان جديد مستحيل گرديدند و پس از فتوحات درخشان شاه در جنگ با عثمانيتها پاره‌اي از عناصر و افراد صنف توپخانه و مهندس عثمانی كه گريخته و يا باسارت درآمده بودند نيز داوطلبانه به ارتش شاهسون پيوستند و خدمتگزار شاه ايران شدند .

در تشكيلات جديد ارتش سه عامل از براي اجراي نقشه های شاه عباس كه عبارت از برقرار ساختن ،

آرامش داخلی و توسعه و حفظ قلمرو وی یا لامحاله پس گرفتن سرزمینهای از دست رفته بود، ضرورت داشت این عوامل سه گانه که قاعدتاً از مشخصات ارتش هر کشور نیرومندی محسوب میشود انضباط، سرعت و قدرت آتش بود. با ایجاد نظم نوین و برهم خوردن تشکیلات چریکی و از بین رفتن وفاداری محض نسبت به سران طوایف طبعاً انضباط بیشتری بوجود آمد و از آنجا که مستمری و جیره سربازان سر موعده پرداخته میشد تدریجاً ترك خدمت و یا خودسری از بین رفت. اهمیتی که شاه عباس بتربیت اسب و احداث شاهراهها میداد با اضافه شکیبائی و سرعت شگفت انگیز خود وی در سفرها که بهترین سرمشق و منبع الهام از برای سربازانش بود در اندک مدتی عامل سرعت را ممکن ساخت اما تهیه توپخانه و تربیت يك صنف تفنگدار مستلزم وقت و جهد بیشتری بود. از حسن اتفاق ورود برادران شرلی به ایران گره از این مشکل نیز گشود.

برادران شرلی (آنتونی شرلی و روبر شرلی) که با گروهی از دلاوران ماجراجو^۱ در اواخر سال ۱۰۰۶ ه. ق (اواسط سال ۱۵۹۸ م) در قزوین به حضور شاه عباس

۱- آنتونی شرلی بهراهی بیست و پنج نفر از جمله کاپیتن پوول (Powel) و جان هوآر (J. Howard) و جان پاروت (J. Parrot) و یکنفر مهندس توپچی که در ساختن توپ مهارت داشت در قزوین بخدمت شاه عباس رسیدند شاه ایران از جنگ با ازبکان مراجعت کرده بود بگرمی هیئت مزبور را پذیرفت طولی نکشید که دسته بندیها و تشبثات بر علیه آنتونی و همراهانش در دربار آغاز گردید ولی الله وردی بیك فرمانده کل قوای ارتش ایران چون وجود هیئت را برای اصلاح وضع ارتش متناسب و مقتضی دید تمام تشبثات را خنثی کرده هیئت را وادار نمود تا اساس سازمان ارتش نوین ایران را بریزد (روابط ایران با دولتهای غرب اروپا در زمان صفویه. تالیف خانبابا بیانی صفحه ۵۵ بفرانسه).

رسیدند و در اندک زمانی مقرب درگاه شدند با تحصیل اجازه از پادشاه شالوده ارتشی را ریختند که برای نخستین بار در تاریخ ایران عبارت از صنوف مختلفه پیاده نظام و سواره نظام و توپخانه میشد. از غرائب تصادفات آنکه در بین همراهان برادران شرلی يك نفر به ایران آمده بود که در فن ساختن توپ و ریختن گلوله مهارت بسزائی داشت. ازیترو باعشق و اطلاعی که این خارجیان تازه وارد داشتند و تمایلی که شاه جوان به ایجاد صنف توپخانه نشان میداد دیگر مشکلی از برای ریختن توپ در ایران باقی نماند.^۱ اینک میپردازیم به ذکر سازمان جدید ارتش در زمان شاه عباس کبیر:

در آغاز سلطنت شاه عباس لشکر ایران عبارت بود از ۶۰ هزار سوار قزلباش^۲ که بهیچوجه صورت قوای منظمی را نداشت و فقط از رؤسای مستقیم خود تمکین مینمودند و شاه عباس برای اینکه از نفوذ و اعتبار سرکردگان قزلباش بکاهد و قوای منظمی ایجاد کند که در تحت امر مستقیم خود وی باشد عده آنها را به سی هزار نفر تقلیل داد و در عوض سپاه جدیدی مرکب از بیست هزار سوار و دوازده هزار پیاده ایجاد نمود که تمام حقوق و اسلحه و تجهیزات آنها از طرف دولت پرداخته میشد.

در نتیجه این اقدام نیروی ارتشی ایران در ابتداء بدو قسمت منقسم شد:

۱- اقتباس از کتاب تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران، ابوالقاسم طاهری صفحات ۱۰۵-۱۰۶-۲۱۴-۲۱۵-۲۱۷-۳۰۴.

۲- در کتاب نظام ایالات در دوره صفویه تألیف رهبرن بیش از یکصد هزار نفر مذکور است (ترجمه فارسی، صفحه ۳۷).

قوای سلطنتی که بخرج دربار سلطنتی نگاهداری میشد
و تحت امر مستقیم شاه بود .

قوای محلی که حکام در ایالات بخرج خود تمهیه و نگاهداری
مینمودند .

ولی چون از نبرد چالدران احتیاج مبرم ارتش ایران
به تفنگ و مخصوصاً توپ محسوس بود و معلوم بود که
شیوه جنگ سواره نظام قدیم در مقابل ارتشهای منظم مؤثر
نمی باشد باین واسطه الله وردیخان که در آن موقع فرماندهی
قوای سلطنتی را بر عهده داشت در صدد اصلاح ارتش و
تمهیه اسلحه جدید برآمد و باز شدن پای اروپائیان به ایران
و آمدن برادران شرلی کمک عمده ای بانجام این مقصود
نمود . چنانکه بمساعدت آنها کارخانه های اسلحه سازی و
توپ ریزی بزرگی در اصفهان ایجاد شد و جباخانه دولتی
دائر گردید . کارخانه توپ ریزی اصفهان حتی تا سال ۱۸۰۹
میلادی (۱۲۲۴ ه. ق) بمعروفیت خود باقی بود .

پی پترو دولاواله^۱ که در سال ۱۶۱۷م (۱۰۲۶ ه. ق)
به ایران آمد و تا سال ۱۶۲۲ (۱۰۳۳ ه. ق) یعنی مدت شش
سال تمام در ایران بسر برده و در بعضی لشکر کشیها همراه
شاه عباس بوده ، اطلاعات جامعی از اوضاع آنروز کسب
نموده بود در سیاحت نامه خود^۲ سازمان ارتش جدید ایران
را بشرح زیر مینویسد :

پیاده نظام (تفنگچی لر) : جدیدترین نفرات پیاده
ایران که با اسم تفنگچی لر خوانده میشد تقریباً بر روی

1- Pietro della valle .

2- Dell condtion di Abbas redi persia. Venise 1628.

اصول نظامی کشورهای مغرب تشکیل و تربیت شده بودند اکثر افراد آنان از بین دهقانان گرفته میشد و جیره و حقوق خود را از دربار می گرفتند . درابتداء این عده بحال پیاده جنگ می کردند ولی بعد بواسطه وسعت زیاد کشور در راه پیمائیمهای فوری آنان را اجباراً سواره حرکت میدادند و باین مناسبت بتدریج در حال سواره هم جنگ می کردند . اسلحه آنها عبارت بود از: تفنگ فتیله ای که دارای دوشاخه بود و زیر لوله بوسیله بستن به ساق قنناق متصل میشد و در موقع تیراندازی بجای پایه بزمین تکیه داده میشد و سربازان بحال بزانو تیر اندازی با اتکاء می کردند . تیر های آنان بسیار دقیق و خطرناک بود و در حال سواره هم بطور قیقاج تیراندازی می کردند . پیاده ها عموماً رشید و پر طاقت و فداکار بودند تعداد افراد پیاده نظام از بیست هزار نفر تجاوز نمی کرد فرماندهان پیاده نظام بنام تفنگچی لراقاسی خوانده میشدند .

سوار نظام

الف - قوللر : افراد این طبقه از غلامان گرجی، چرکسی داغستانی و غیره تشکیل میشد که غالب آنها را امیران مطیع گرجستان و داغستان یا حکام محلی ولایات قفقاز بعنوان هدیه و پیشکش برای پادشاهان می آوردند یا مستقیماً از طرف دربار خریداری میشدند این افراد از سن طفولیت در دستگاه سلطنتی بار می آمدند و در واقع بمنزله خانه زاد و طرف توجه مخصوص شاه بودند.^۱ افراد این طبقه جزء

۱- شاه عباس کبیر نسبت به سپاه غلامان (قوللر) مهر خاصی داشت و افراد



سواره نظام بودند و بحال سواره می‌جنگیدند اسلحه آنها مختلف بود بعضی با تفنگ فیتله‌ای و برخی به تیر و کمان و شمشیر و تبرزین مسلح می‌شدند، فرمانده آنها بنام قوللر- آقاسی موسوم بود تعداد نفرات این دسته در حدود پانزده هزار نفر بود و از خزانه سلطنتی حقوق کافی دریافت می‌داشتند.^۱

ب- قزلباش: قدیمترین قسمتی که از زمان شاه اسمعیل اول تشکیل یافت، قزلباشها بودند، قزلباشها از هفت طایفه معتبر شاملو، استاجلو، بهارلو، تکلو، افشار، ذوالقدر و قاجار تشکیل می‌شد که جزء نجبا و اشراف محسوب

برگزیده را در آن انتخاب میکرد. غلامان همگی افراد نیکدل و دلیر و پرجراتی هستند که مملکت بخمت و شاه یوفاداری آنان اعتماد بسیار نشان میداد (شاردن صفحه ۲۱۲). غلامی شاه برخلاف آنچه از این عنوان برمی‌آید در دوره صفویه از جمله افتخارات شمرده میشد و مایه شهرت و بلند نامی بود مخصوصاً که شاه عباس به غلامان خود بی‌نهایت علاقه داشت و علیرغم سران قزلباش ایشان را بمقامات بسیار بزرگ لشکری و کشوری منصوب میکرد و اجازه داده بود که تاج قزلباش بر سر گذارند و با سرداران و اعیان قزلباش درشان و مرتبت یکسان باشند (زندگانی شاه عباس ص ۱۷۶ جلد اول).

۱- . . . تاکنون پادشاهان ایران دفاع از سرزمین خود را به عهده سوارنظام بسیار ممتاز خود نهاده و در این راه کامیاب شده اند و اسلحه سواره نظام ایران عبارتست از شمشیر کج، یک جفت طیانچه، یک قرابینه و گاهی نیزه یا تیر و کمان. تمام اینها را با سرعت فراوان و مهارت و زبردستی کامل بکار میبرد. . . . سواران ایرانی مانند ترک در بند آرایش اسبهای خود با تجملات و اشیاء پر زرق و برق نیستند. زین و لگام اسبان سواره نظام ایران برای کار کردن ساخته شده است نه بقصد تظاهر و تجمل. . . . زین اسب نیز بسیار سبک تر از آن است که در میان ترکان عثمانی و ممالک معمول است اما خانه زین اندکی کوتاه تر و برای کسی که عادت نکرده است ناراحت است. سواران ایران با رگابه‌های بسیار کوتاه سواری میکنند با این همه تسلطی عبرت‌انگیز بر اسبهای خود دارند و میتوانند در عین جولان در لحظه‌ای متوقف کنند. . . . چون گسترش و جنبش آنها بی‌اندازه سریع و هرکس از اینرو هنگامیکه متفرق و پراکنده میشود مانند زمانی که جمعند و در یک جا گرد می‌آیند بر هیبت و هراس انگیزند. (سفرنامه ونیزیان در ایران. صفحات ۲۱۷-۲۱۸).

شده لقب «بیگی» داشتند. قزلباشها عموماً سواره جنگ میکردند. اسلحه آنها تا آخر هم عبارت از تیر و کمان و شمشیر و سپر بود به تفنگ فتیله ای بنظر حقارت مینگریستند و استعمال آنها برخلاف جوانمردی و شجاعت میدانستند اما بعضی از آنها بدون اینکه از اسلحه قدیمی دست بردارند تفنگ هم بدوش میانداختند. افراد قزلباش آزاد و تقریباً مستقل بودند و تاموقعی که حقوقشان از طرف رؤسا مرتباً پرداخت میشد سر خدمت حاضر بودند ولی به میل خود میتوانستند از خدمت کناره گیری نمایند. قدرت و نفوذ رؤسای قزلباش در دربار سلطنتی زیاد بود ولی شاه عباس با ایجاد تفنگچیان و غلامان از نفوذ و اعتبار آنها کاست.

ج- قورچیلر: این قسمت عبارت بود از گارد مخصوص سلطنتی و وظیفه افراد آن حفظ جان شخص شاه بود. قزلباشها سواره میجنگیدند^۱ فرمانده این دسته بنام قورچی باشی خوانده میشد. در آغاز تاسیس این قسمت الله وردیخان فرماندهی آنها بمعهد داشت.

توپخانه

ارتش ایران دارای چندین آتشبار بود و تعداد توپهای برنجی را در تمام کشور در حدود پانصد عراده تخمین میزدند. تعداد توپچیان را در حدود چهار هزار نفر تخمین

۱- اسلحه ایشان مانند سایر افراد قزلباش، تیروکمان و خنجر و شمشیر و نیزه و تبرزین بود. برای دفاع نیز سپری داشتند و هنگام جنگ تاج قزلباش و کلاه خودی فلزی بر سر مینهادند که رفراف یا زرهی از پشت آن آویخته بود گوشها و گردنشان را فرو میگرفت در زمان شاه عباس قورچیان فرمان وی همه آماده خدمت بودند و اگر بجنگی مأمور میشدند بایستی در طرف دوازده ساعت مهیای حرکت و در زیر بیرق حاضر باشند.

میزنند .^۱

فرمانده کل توپخانه با اسم «امیر توپخانه» موسوم بود و خدمه توپهارا بنام عمله توپخانه میخواندند .

نسقچی لر

علاوه بر طبقات مختلف ارتش قسمتی بنام نسقچی لر وجود داشت که در واقع عهده دار وظیفه امنیه و در مواقع لشکرکشی مأمور حفظ نظم و امنیت راهها و جاده ها بودند و فرمانده کل آنها را «نسقچی باشی» میگفتند. کلیه ارتش ایران اعم از دولتی و غیر دولتی در حدود صد هزار نفر بود و از این عده سی هزار مأمور سرحدات بودند و از محل خدمت خود خارج نمیشدند و از مابقی دولت میتوانست پنجاه هزار نفر در میدان حاضر نمایند .

البته اگر تمام خدمه، صنعتگران، چهارپاداران و کسبه و غیره را که مسلماً با اردو حرکت میکردند جزو ارتش محسوب داریم تعداد افراد ارتش از صد و پنجاه هزار هم تجاوز میکرد .

اساس انضباط ارتش شاه عباس بر روی ترس است که از او دارد و در مواقع لشکرکشی از ترس او بمردم هیچگونه تجاوزی نمیشود و اهالی به رضا و رغبت اجناس خود را به خط سیر لشکر میآورند و بمأمورین تهیه آذوقه میفروشند

۱- لاکهارت در مقاله خود در تحت عنوان «ارتش ایران در زمان صفویه»

(The Persian Army in the Safavid Period) درباره توپخانه ایران چنین مینویسد «برای اقدامات مجددانه، روبرشرلی توپخانه ایران فوق العاده ترقی و پیشرفت کرد، تعداد نفرات آن به دوازده هزار نفر و تعداد توپها به چند صد بالغ گردید» .

وقیمت آنرا دریافت میدارند بقسمی که اردو کشی در ایران برای اهالی دهات مثل جمعه بازار است. در ارتش ایران مجازاتهای انضباطی بسیار شدید معمول میباشد.^۱

اروج بیک عضو هیئت اعزامی بریاست آنتونی شرلی بدر بارهای اروپا از طرف شاه عباس که در اسپانیا بدین مسیح گروید و بنام «دون ژوان ایرانی» نامیده شد و در آن کشور مقیم گردید در خاطرات خود ارتش شاه عباس را باینقرار توصیف میکند: ^۲

«قسمت اعظم سپاه ایران مرکب است از سواره نظام، سواران بارکاب کوتاه سواری میکنند. اسلحه آنان عبارتست از نیزه و جوشن و سینه بندهای سبک با خود که از صفحات فولادی نازک با مهارت تام ساخته میشود این اسلحه در ایران بقدری ساخته میشود که بسیاری از آن را به مسکوی صادر میکنند. ترتیب گردآوری و تمرکز قوا برای جنگ آن است که هر یک از رؤسای ایلات باید هشت یا ده هزار سوار و بهمین اندازه پیاده تفنگچی از ایل خود احضار کند. جنگهای ما معمولاً یا با ازبکان است یا با ترکان و گاهی با پادشاهان گرجستان که اغلب اوقات همچنان خراجگزار خاشع شاه ایران میمانند. . . .»

ارتش ایران تا پایان سلطنت شاه عباس کبیر بخوبی و با نظم و ترتیب و شایستگی اداره میشد. مطلعین تأیید میکنند که ارتش ایران در هنگام مرگ این شاهنشاه بزرگ آن چنان نیرومند بود که صد و بیست هزار نفر سرباز زیر اسلحه و حاضر بخدمت داشت و من (شاردن) این موضوع

۱- تاریخ نظامی ایران، سرهنگ غلامحسین مقتدر صفحات از ۱۴۳ تا ۱۴۷.

۲- دون ژوان ایرانی، اروج بیک بیات. ترجمه مسعود رجب نیا. صفحات ۷۳-۷۴.

را از بسیاری از بزرگان و معتمدین ایرانی که آن دوره‌ها را بیاد دارند، خود شنیده‌ام. سه‌دسته سپاهیان شاه مرکب از پنجاه هزار نفر و سپاههای ایالات مرکب از هفتاد هزار سرباز بود. پاسداران سلطنتی که تعداد آنها بالغ بر ده هزار نفر میشد جزء این حساب منظور نشده است.^۱

از نظر نظامی اولین بار بود که در ایران ارتش جدیدی بوجود آمد که در آن قورچی و غلام و ترک و تاجیک در کنار یکدیگر بخدمت مشغول شدند. سرانجام ارتش بصورت ملی درآمد و اگر قزلباش‌ها در اوایل سلطنت شاه عباس دارای قدرت فوق‌العاده بوده سران آنان در مواقع جنگ کمک‌های لازم را میکردند و از این راه برای خویش در اداره کشور حقی قائل میشدند از این پس دیگر میدانستند وجود خود را برای حفظ کشور، تاج و تخت لازم و ضروری بدانند.^۲

در زمان شاه صفی که سلطنت او از سال ۱۶۲۹ میلادی = ۱۰۳۸ هـ ق تا سال ۱۶۴۲ م = ۱۰۵۲ هـ ق بطول انجامید و انحطاط شاهنشاهی صفویه آغاز گردید. شاه صفی جنگ با عثمانیها را از سرگرفت ولی در جنگی از آنان شکست خورده بغداد و سراسر بین‌النهرین و آناتولی را از دست داد، قندهار در شرق ایران نیز بتصرف امپراطور گورکان هند درآمد. معاهده زهاب که در سال ۱۶۳۹ م = ۱۰۴۹ هـ ق منعقد گردید جنگ با عثمانیها را تا مدت هفتاد و چهار سال متوقف ساخت. انعقاد این صلح با اینکه کشور را از طرف غرب آسوده کرد ولی بزیان نیروی ارتشی

۱- سفرنامه شاردن (ترجمه فارسی). صفحه ۲۱۷.

2- Chah Abbas 1er. par L. Bellan.

ایران تمام شد و در این مدت طولانی ارتش بسیاری از فرماندهان لایق و کاردان خود را از دست داده از تعداد نفرات آن حتی در ایالات و ولایات کاسته گردید. توپخانه در این میان از سایر قسمت‌ها بیشتر زیان دید و چون مورد استفاده نبود روز بروز رو بتحلیل ورکود رفت .

شاه عباس دوم جانشین شاه صفی پس از تصرف مجدد قندهار ، شغل سپهسالار را ملغی ساخت و پس از مرگ حسینقلی خان توپچی باشی جانشین برای او معین نکرد ولی در مقابل دسته‌ای بنام جزایری ایجاد کرد که افراد دلیر این دسته که تعداد آن به ششصد نفر بالغ گردید از میان جوانان خوش اندام و ورزیده و دلیر انتخاب شدند. کلاه افراد این گروه نوک تیز ماهوتی شبیه باشلق با نواریهای پهن از ماهوت قرمز مزین به گیره‌های نقره‌ای است . اسلحه آنها عبارت است از تفنگی که کالیبر آن بزرگتر از تفنگک سربازان پیاده نظام است. لوله تفنگک با قلابهای نقره مزین شده ، شمشیر و خنجر و حتی جعبه باروت سربازان نیز نقره نشان است . افراد جزایری تحت فرمان تفنگچی آقاسی باشی هستند. ضعف و انحطاط ارتش را در این زمان از گفته شاردن میتوان بخوبی استنباط کرد: ^۱ « این قشون عظیم در دوره سلطنت بازماندگان (شاه عباس کبیر) بسیار کاهش یافت و در دوره سلطنت شاه عباس ثانی باز هم بیشتر تحلیل رفت این شاه میخواست در سال ۱۶۶۶ میلادی (۱۰۷۷ هجری) سان عمومی از قشون خود به بیند، اعتراف کرد که یکدست اسلحه اسب و نفرات هر یک ده دوازده بار از برابر وی رژه رفته اند و این امر مجبورش کرد

۱- سفرنامه شاردن . صفحه ۲۱۷ .

که سروسامانی بوضع ارتش بدهد و چون خوی جنگجویی در وجودش تحریک شده بود اگر بیشتر میزیست بی شک سپاهی کامل بوجود می آورد.»

شاه سلیمان فرزند و جانشین شاه عباس دوم (۱۶۶۶ م = ۱۷۷ هـ ق) به این فکر افتاد ولی چون صلح و آرامش در کشور برقرار شد. و خود نیز مردی جنگی نبود از این اقدام منصرف گردید حتی بازمیان بردن عده‌ای از افسران بوخامت اوضاع افزود. تشکیلات و وضع ارتش بهمان قرار سابق باقی ماند منتهی ضعیف تر بخصوص که راجع به توپخانه که شاه سلیمان بهیچوجه بدان اهمیت نمیداد. «توپخانه از نظر مراتب نظامی در درجه بعد قرار دارد و شغل توپچی باشی گری اهمیتی ندارد و دارای خصوصیتی هم نیست که شایان ذکر باشد. . . . اسباب و وسائل جنگی خاص توپخانه در جبهه خانه که قلعه طبرک خاص آنست نگاهداری میشود تقریباً میتوان گفت که از توپ قابل حمل و متحرک خبری نیست. توپهایی که پس از رانده شدن پرتقالیها توسط قوای متحد ایرانی و انگلیسی در هرمز، گنگ و لار بجای مانده امروز زینت قصرها شده است. تعدادی از این توپها برای مقاصد دفاعی در تأسیسات مختلف قلاع بکار میروند. بطور کلی دو تا از این توپها در قلعه‌های نزدیک بندر عباس و بهمین اندازه هم در قلعه هرمز موجود است.»^۱

در زمانی که شاه سلطان حسین در سال ۱۶۹۴ م = ۱۱۰۵ هـ ق بتخت سلطنت نشست اوضاع گذشته با

۱- در دربار شاهنشاه ایران تالیف انگلبرت کمپفر ترجمه یکاوس

بی‌کفایتی او دست بهم داده وضع ارتش بیش از پیش رو بوخامت گرائید. شورش افغانی و تجاوز عثمانیها به بصره و تصرف مجدد مسقط، شاه و دولت را بفرکرانداخت در اصلاح وضع ارتش و بخصوص تقویت توپخانه بکوشند. برای این منظور اعتمادالدوله (صدر اعظم) در سال ۱۶۹۹ م. بوسیله نامه‌هایی از پادشاهان اروپائی تقاضا کرد. که « چند نفر مهندس و توپچی و افسر متخصص برای تهیه بمب و توپ ریزی و ساختن استحکامات و سایر وسائل جنگی» به ایران بفرستد تقاضای صدر اعظم ایران پس از پنج سال باورد و کورنلیوس دو بروئین^۱ هلندی به اصفهان، بمرحله عمل درآمد ولی در این موقع دولت ایران توجه خاص وجدی به این کار مبذول نداشت. کورنلیوس در کتاب خود مینویسد «سه نفر توپچی بوسیله آقای کاستلین^۲ (مدیر شرکت بازرگانی هلند در اصفهان) از برای خدمت به شاه از هندوستان خواسته شد. مدیر شرکت هم دو نفر متخصص به اصفهان فرستاد ولی دربار فقط يك نفر از آنان را پذیرفت آنهم با حقوق بسیار کم. متخصص مزبور موفق بساختن توپی شد که برد آن بسیار کم بود، در موقع تیراندازی با این توپ هیچوقت شاه حضور بهم نرسانید. بعد از مدت کوتاهی عذر این شخص نیز خواسته شد»^۳

«توپخانه ایران در این زمان (زمان شاه سلطان حسین) تا اندازه‌ای تجدید حیات کرد زیرا محمد محسن (در

1- Cornelius de Bruyne.

2- Kasteline.

3- The Persian Army in the Safavid period Der Islam. P. 97.

زبدةالتواریخ نسخه خطی صفحه ۲۰۳) نوشته است که کینسرو شاهزاده گرجی در جنگی که علیه یاغیان غلزائی وابدالی کرد از توپخانه استفاده نمود. ولی باوجود این تجدید حیات ، بازتوپخانه در ارتش ایران قدرت زیادی نداشت و اگر هم تا اندازه ای مؤثر شد باین مناسبت بود که اداره امور آن بر عهده اروپائیان از جمله فیلیپ کولومب^۱ فرانسوی و کورلانڈژاکوب^۲ قرار داشت .

«سایر قسمتهای ارتش در حال ضعف و انحطاط سیر میکرد. چنانکه اسرائیل اوری (سفیر تزار روسیه) که در تاریخ ۱۷۰۸ از اصفهان دیدن میکند در سفرنامه خود مینویسد که «هیچگاه و در هیچ زمانی ارتش ایران به این درجه ضعف و سستی نرسیده بود . در موقع بروز خطر دولت ایران نمیتوانست کمتر از هفت یا هشت ماه موفق بتجهیز قوا و جمع آوری سپاهیان بشود و زمانیکه جنگ شروع میشد سربازان بدون اعتنا به افسران خود هر زمان که مایل بودند واحدهای خود را ترك کرده میدان جنگ را ترك میگفتند.»^۳

در اواخر سلطنت شاه سلطان حسین ، چنانکه مذکور شد، وضع ارتش بجائی رسید که نتوانست در برابر حمله افغانه مقاومت کند و با وجود فداکاری و تهور عده ای از فرماندهان و سپاهیان اصفهان ، پایتخت شاهنشاهان صفویه بدست شورشیان افغان افتاد و همین امر باعث شد که پس از مدت کوتاهی بزماداری این خاندان خاتمه داده شود. وضع تشکیلات اداری ارتش پس از شاه عباس کبیر

1- Ph. Colombe

2- C. Jacobe

3- The P. A. in the S. P. Der Islam. P. 97.

گیلان که از راه دریای خزر با قزاقهای روس و مسکویها همسایه میباشد نگهداری میکنند، دوازده هزار نفر را در ایالت دربند و شیروان که باز با همان ملت روس و قفقاز و گرجستان و گلخید همسایه میباشد نگه میدارند، بیست هزار نفر را در مدی که قسمت علیای آن با ترکمنستان و قسمت سفلی آن با کردستان همسایه میباشد نگهداری میکنند، دوازده هزار نفر را در ایروان که در آسیای صغیر باممالیک «سلطان بزرگ» همسایه میباشد نگهدارند، دوازده هزار نفر را در لرستان که با بابلون همسایه میباشد نگهداری میکنند، پانزده هزار نفر را در شوش که با عربستان همسایه میباشد نگهدارند و دوازده هزار نفر را در ایران قدیم و کارامانی که از خلیج فارس تا شط هند ادامه دارد نگهداری میکنند. مجموع این دستجات با دسته‌ای که قصر شاه را محافظت میکنند تعدادشان کمی کمتر از صد و پنجاه هزار نفر میباشد برای این عده باید دستجاتی را که در پادگان شهرهای مرکزی ایران متمرکز میباشند نیز اضافه کرد^۱ تمام این دستجات از عواید املاک شاه و عواید املاک و اموالی را که شاه توقیف میکند مقرری دریافت میکنند از مجموع این ارقام میتوان حدس زد که شاهنشاه ایران در موردی که ضرورت اقتضا کند چه ارتش عظیمی را میتواند آماده کند»

در امور ارتش و سرباز گیری و محافظت ایالات و

۱- در نواحی خاصه قاعدتا نیروی قزلباش مستقر نبود بلکه قوای محافظ و مدافع آن منحصرآ از ملازمان درباری تشکیل میشد، فرماندهی این قوا با یوزباشیان و مین‌باشیان بود، نه با امراء اکثریت این فرماندهان از خانواده های نجیب‌زاده و برجسته محلی بود بگفته شاردن این فرماندهان دارای «هنوان بیگی» بوده‌اند (نظام ایالات در دوره صفویه ص ۱۹۱).

ولایات مخصوصاً نقاط سرحدی پادشاهان صفویه اختیارات زیادی به حکام میدادند. رهبرن مؤلف نظام ایالات در دوره صفویه در این خصوص چنین مینویسد: ^۱

مهمترین خصوصیت حکام، تصدی فرماندهی قوای نظامی بوده است در نتیجه اعطای قدرت فرماندهی (امارت) همواره مقدم بر اعطای حکومت بوده است بهمین دلیل اغلب منابع مورد استفاده ما بجای حکومت از امارت این یا آن ایالت سخن میگویند. هنگامیکه امیری را به امارت میرساندند و جز القاب و عناوین، طبل و علم نیز بدو میدادند، زمام اداره امور عشیره‌ای را نیز بدو میسپردند به همین دلیل اسکندر بیک منشی از امیران شاه طهماسب اول باین صورت سخن میگوید:

«جمعی کثیر از آن طایفه . . . رتبه امارت داشتند و صاحب طبل و علم و جیش، و لشکر و تیولات معتبر بودند.» بیگلربیگی در میان امیران. دومن (رافائل) درباره بیگلربیگی چنین اظهار نظر میکند و میگوید «در زمان جنگ قدرت فرماندهی وی آشکار میشود. او دیگر نسبت به خان‌های خود و افراد سپاهی تحت نظر آنها فرماندهی نا محدود و قدرت فائقه دارد» به همین دلیل به بیگلربیگی اغلب اوقات امیرالامراء خطاب میکردند. هرگاه گوشه‌ای از مملکت دچار تاخت و تاز قبایل مجاور میگردد بلافاصله یکی از بیگلربیگی‌های ناحیه‌ای که در مخاطره افتاده بود و یا یکی از امرای درباری به سرداری انتخاب میشد و رفع خطر را به عهده میگرفت. از دوره شاه صفی (۵۲-۱۰۳۸ هـ ق) = (۶۲-۱۶۲۹ میلادی) در خراسان منصب فرماندهی سپاه

بیش از اخلاص بود که به شاه ابراز میداشتند .
 مقارن اواخر دوره شاه محمد، دربار به مقدار زیاد تحت
 تأثیر امرای استاجلو بود، ابتدای سال ۹۹۴ ه.ق (اواخر سال
 ۱۵۸۵ م) امرای نافرمان ترکمان که با امرای ذوالقدر
 و تکلو همدست بودند مقابل شهر تبریز مستقر شدند تا
 دربار را تحت قدرت و نفوذ خود درآورند . هنگامی که در
 این احوال ریش سفید ترکمان بنام ادهم خان نیز به نافرمانان
 پیوست «عرق حمیت او عاقبت به حرکت آمده و هر کس از
 طایفه ترکمانان که ملازم (خاصه) و قورچی بودند به اردوی
 ترکمانان ملحق گشتند»^۱ در اینجا بی مناسبت نیست یادآور
 شویم که قورچیان در ابتدای دوره صفویه زیر نظر
 ریش سفید طایفه خود قرار داشتند.^۲ در اواخر دوره
 صفویه طبق تذکرة الملوك قورچی باشی ریش سفید
 قورچیان و از آن گذشته ریش سفید همه قزلباشهای
 مملکت بود.^۳ هر چند قورچیان را از قبایل قزلباش
 برمیگزیدند آنها را «ملازمان خاصه» میشمردند این
 مطلب از تعدادی وقایع نامه ها به کمال وضوح برمی آید.
 «در این مورد نیز در تحقیقات ممتعی که تاکنون شده
 منحصرأ به شاردن استناد جسته اند. شاردن قورچیان و
 ملازمان حکام ایالات راقوای دولتی میدانند و آنها را از قوای
 سلطنتی یعنی قلرها، تفنگچیان و توپچیان متمایز می شمارد^۴
 قبلا یعنی در زمان شاه طهماسب اول ظاهراً قورچیها در

۱- خلاصة التواریخ ص ۳۶ .

۲- این مطلب در باره ریش سفید از فرمان انتصابی به خوبی حاصل میشود .

۳- تذکرة الملوك ص ۱۱ .

۴- شاردن جلد پنجم صفحات ۲۹۸ ، ۳۰۴ بعد .

ایام صلح در ایالات بسرمیبرده‌اند. بهر تقدیر اشاره‌گاه و بیگاه به قورچیان نخجوان یا طهران مؤید این نظر است. ^۱ در سال ۹۶۳ ه. ق (۶-۱۵۵۵ م) هنگامیکه ابراهیم میرزا بحکومت مشهد منصوب شد گروهی از قورچیان طهران («قورچیان بلده طهران») را نیز همراه او کردند ^۲ بعد در اخبار مربوط به سال ۹۸۴ ه. ق (۱۵۷۶ م) از «قورچی باشی قورچیان مشهد» ^۳ اطلاعی در دست داریم. مقارن اواخر دوره شاه عباس اول (متوفی در ۱۰۳۸ ه. ق = ۱۶۲۹ م) و در دوره شاه صفی (۵۲ - ۱۰۳۸ ه. ق = ۱۶۲۹-۴۲ م) نجف نیز دارای ساخلوی مرکب از پانصد قورچی بود که تحت فرمان یک قورچی باشی قرار داشت. ^۴ «از اواخر دوره سلطنت صفویه نیز اخباری در دست است که بموجب آن گاه و بیگاه قورچیان در ایالات بسرمیبرده‌اند اما این هیچ مسلم نیست که بسر بردن قورچیان در ایالات به عللی باشد که شاردن ذکر میکند. مطابق گفته شاردن، شاه عباس اول فرمان داد قورچی باشی را گردن بزنند و سربازان را که به گروههای کوچک تقسیم شده بودند بنواحی مختلف مملکت ایران بفرستند. ^۵ منابع فارسی هیچ این ادعا را تأیید نمیکنند مسلم است که ایجاد غلامان قللر تأثیر مهمی در وضع قورچیان کرده است. هر چند قرائنی در دست است که حتی شاه طهماسب اول نیز

۱- مثلا احسن التواریخ ص ۳۶۲ .

۲- خلاصه التواریخ ص ۱۸۱ b-۲۶۴ .

۳- خلاصه التواریخ ص ۲۲۱ - ۵ - ۲۷۰ - ۵ . جواهر الاخبار ص ۵ - ۲۳۹ .

۴- عالم آرای عباسی ، ص ۱۰۱۲ و ۱۰۸۸ .

۵- شاردن جلد پنجم ص ۳۰۱ و بعد .

فرمانده غلامان سلطنتی (قللر آقاسی) بود. اما بصورت عادی بگفته شاردن فقط «معدودی از سواران غلامان سلطنتی»^۱ از شاه حقوق می‌گرفتند و در خدمت حاکم بودند تا در موقع اقتضا آماده باشند» شاردن از «درموقع اقتضا» دستگیر کردن تبه‌کاران و اموری در این قبیل را در نظر دارد، بقیه غلامان سلطنتی همان‌طور که خواهیم دید مانند تفنگچیان در زمان صلح در ایالت مستقر بودند. در عباسنامه که مربوط به وقایع دوره سلطنت شاه عباس دوم است چنین آمده «سوی جماعت همیشه کشیک که پیوسته بر دربار جاه و جلال و اقبال مثال حاضر می‌باشند سایر عساکر منصوره در اقصای بلاد ممالک محروسه و محال تیول و همه ساله خود متفرق بودند»^۲ هنگامیکه شاه در سال ۱۰۵۸ (۱۶۴۸) میخواست برای فتح قندهار رهسپار شود بدین جهت «ارقام مطاعه با اسم بیگلربیگیان عظام و امرای گرام و قورچیان و غلامان و سایر ملازمان سرکار خاصه شریفه» صادر گردید^۳ که در چمن بسطام در خراسان جمع شوند. در همان مرجع بمناسبت لشکرکشی گرجستان از «یوزباشیان و قورچیان و غلامان و تفنگچیان که منازل ایشان در آذربایجان و شیروان میباشد»^۴ سخن رفته است.

تفنگچیان شعبه‌ای از غلامان سلطنتی بودند، مطابق گفته اسکندر منشی، شاه عباس اول دستور داد «مجموع این

۱- شاردن جلد چهارم ص ۱۰۲ .

۲- عباسنامه ص ۹۴ .

۳- ایضاً ، ص ۹۴ .

۴- ایضاً ، ص ۴۴ .

طبقه را داخل دفتر غلامان نمودند.^۱ گزارش سیاحان اروپائی که بایکدیگر اتفاق نظر دارند حاکی است که تفنگچیان را ازدهات انتخاب میکردند. اما این بهیچوجه بدان معنی نیست که ایرانیان منحصراً در این قسمت خدمت میکرده‌اند.^۲ اسکندر منشی میگوید که تفنگچیان از «اویماقات جفتائی و عشایر عرب و قبایل عجم از خراسان و آذربایجان و طبرستان»^۳ تشکیل میشدند بعدها بین تفنگچیان به اتباع قبایلی برمیخوریم که در سابق جزو قبایل قزلباش بشمار میرفته‌اند. دستور شهریاران مثلاً در اخبار راجع به اوایل دوره شاه سلطان حسین از تفنگچیان الوار^۴ سخن میگوید. تفنگچیان فقط در ایام جنگ احضار میشدند و در زمان صلح در ایالت متفرق بودند، هر یک از رسته‌ها اغلب بنام شهری که متعلق بدانجا بودند، نامیده میشدند اینها بدون واسطه و بطور مستقیم تحت فرمان حاکم وقت بودند. وجود ملازمان خاصه در ایالات و زنه‌ای برای خنثی کردن قدرت نظامی حاکم و مدافع شاه در ایالات بود.

روش جنگی

بطوریکه در فصول بعد ملاحظه خواهد شد سپاهیان ایران در زمان صفویه در میدانهای جنگ

۱- تاریخ عالم آرای عباسی ص ۱۱۰۶ .

۲- طبق عقیده مینورسکی (تذکره الملوك ص ۳۲) ولاکهارت (The Persian Army)

اینها عنصر «ایرانی خالص» قشون بودند .

۳- تاریخ عالم آرای عباسی ، ص ۱۱۰۶ .

۴- دستور شهریاران ص ۱۶۹ .

در اصفهان بحضور شاه بار یافتند در گزارشی که به رم فرستادند نوشتند :

«وی مثل يك نفر سرباز عادی و تمهیدست لباس پوشیده بود و يك جفت گیوه به پا داشت که هنگام سخن گفتن با ماکرراً به آن اشاره میکرد عازم پیوستن به سپاهیان خویش بود. به قول خودش تصمیم داشت برای حصول پیروزی به هرگونه خطر ورنجی تن دردهد مثل سایر سربازان با لقمه نان جوینی بسازد و در چادری سر برز مین نهاده بنخسبد، نه اینکه مثل ملوک عیسوی دست روی دست نهاده و همه روزه سرزمینی (مثل رودس، قبرس، مجارستان) را به سپاهیان عثمانی تحویل دهد .

نوشته های پادری پل سیمون، از رهبانان عیسوی که چندین بار حامل پیامهای مهمی از طرف پاپ اعظم خطاب به شاه عباس ویا برعکس حامل نامه های شاه عباس خطاب به واتیکان بوده و برای جلب کمک نظامی دولتهای اروپائی و اتحاد ملوک عیسوی با ایران به منظور جنگ با عثمانی خدمات شایانی ایفا کرده است مؤید گفته های سایرین است، پادری سیمون مینگارد :

«این شاه مرد بسیار دلاوری است و عشق فراوان به جنگ و اسلحه جنگی دارد چه هر وقت ما به حضورش رسیدیم یا مشغول تماشای سلاحی بود یا شمشیری تیز میکرد ویا به معاینه تفنگی اشتغال داشت بزرگترین تحفه ای که مایه خرسندی خاطر وی میشود اسلحه است شاه مردی است بیقرار و دائماً مشغول به کار بهمین سبب است

که وی سرباز بسیار کار آمد و ماهری شده است ، سربازانش نیز چنان زبردست شده‌اند که میتوان ایشان را از هر لحاظ با سربازان اروپائی ما برابر دانست وی دو نوع تفنگ موجود را در ارتش خود متداول کرده است و سربازانش در بکار بردن تفنگ مهارت وافر دارند. شاه بر اثر فتوحات خویش در جنگ با عثمانیها توپچیان و مهندسان فراوان بدست آورد و چهارصد عراده توپ از دشمن به غنیمت گرفت که آنها را به پایتخت خود شهر اصفهان آورده است و من به چشم خود این توپها را دیده‌ام. آرایش جنگی در این زمان همان آرایش جنگی معمول و متداول قشونهای سابق بوده است باینقرار: میمنه ، میسره ، قلب ، پیشقراول یا چرخچی و عقب‌دار و قوای احتیاطی که در خارج و دور از جبهه جنگ نگاه داشته میشد . اما در باره روش و شیوه جنگی ایرانیان ناظران آن زمان در آثار و نوشته‌های خود چنین متذکر شده اند :

«روش جنگی ایرانیان آن است که یکتن مبارز میطلبند و با يك تن هم‌وردی میکنند، وی باشیپور و یا طبل آماده باش را اعلام میکند. کمین کردن رسم نیست و خلاف جوانمردی شمرده میشود. . . . بهر صورت میتوان تاکید کرد و بصراحت گفت که شیوه جنگی ایرانیان اکنون جنگ آشکارا و تن به تن است و توپخانه را چنانکه در جنگهای ایران و عثمانی از آن سخن خواهیم گفت ذخیره میدارند و یا پنهان میکنند.^۱

شیوه جنگی این افراد از اینقرار است که بسرعت گردا

گرد قوای دشمن چرخ میزنند و دسته دسته ناگهان به اردوی دشمن یورش میبرند و آذوقه او را یغما میکنند و آب برویش می‌بندند و وقتی فرسوده و مستأصل شد بروی هجوم میکنند اما اگر دشمن با آنان درگیر شود و حمله کند میگریزند و دوباره بسوی افراد مقدم جبهه هجوم میکنند. با این وصف تنها بر ضد ترکان و تاتارهاست که ایرانیان این گونه می‌جنگند زیرا در مقابل هندیها مطمئن تر و مصمم ترند. قشون ایران با اردو زدن در خطوط مستحکم آشنا نیست، استحکامات جنگی ایرانیان یا کوهستان است و یا معابر. برای محاصره کردن فن ایرانیان عبارت است از راندن دشمن بسوی خندقها و تسخیر شهر از راه نقب زدن. گمان نمیکنم ملتی در دنیا باشد که بهتر از ایرانیان در فن نقب زدن و راههای زیر زمینی ماهر و آشنا باشند. شهر ایروان را که ترکان عثمانی پس از مرگ شاه عباس کبیر از ایرانیان گرفته بودند ارتش ایران از راه حفر خندق پس گرفت و این شهری که سراسر به برج و بارو محصور بود در مدت قلیلی با فن نقب زدن از پا درآمد. هنگامیکه سربازان را بجنگ میبرند باید آذوقه آنان را قبلا فراهم کنند و از این بابت بهیچوجه کمکی بایشان نمینمودند فقط ساز و برگ جنگی مانند باروت و فتیله و اسلحه را در ضمن جنگ میدهند. در هنگام اردو کشی فروشندگان زیادی را بعنوان داوطلب همراه اردو روانه میکنند و این عده همه روزه هرگونه مواد مورد نیاز سربازان را بفروش می‌رسانند.

« هنگامیکه ایرانیان در معرض يك تهاجم بزرگ باشند

رسم آنان این است که اهالی را از خطوط مرزی و شهرها و دهات سرراه دشمن بیرون میاورند و سپس تمام آبادیها را ویران کرده و غلات را میسوزانند و چاه‌های آب را خراب میکنند تا دشمن از این جهات در مضیقه باشد.

«دهقانان غلات و خوار و بار و اثاثیه خود را در گودالهایی پنهان میکنند و باندازه‌ای در اختفای آن مهارت دارند که کشف آنها محال است، چون هوای ایران خشک است همه این مواد یکسال و بیشتر در زیر خاک محفوظ میماند. ویران کردن شهرها چنان یکباره و یکسره است که نه تنها همه چیز را میسوزانند بلکه درختها را از ریشه میکنند و مسیر رودخانه‌ها و قنات‌ها را بر میگردانند. سپاه چون باین طریق سرزمین را ویران کرد بدسته‌های کوچک در سر راه دشمن تقسیم میگردد و چادرهای خود را برپا میکند منتظر فرصت میماند تا دشمن را غافلگیر کرده نابود نماید. این دسته‌های کوچک از اطراف کمینگاه‌های خود به اردوی دشمن حمله میبرند اگر با وجود همه این اقدامات و موانع دشمن به پیشروی خود ادامه داد، سپاه ایران بداخله کشور عقب نشینی میکند و بهمان شیوه دشمن را در تنگنا میگذارد. روش جنگی ایرانیان باندازه‌ای مؤثر بود که بزرگترین و خطرناکترین قوای عثمانی را درهم شکسته، ایرانیان سیاست عجیب جنگی خود را برای استدلال متکی میکنند که بادشمن با عده زیاد حمله ور میشود یا با عده کم اگر با تعداد زیاد روی آورد باید بر اثر کمبود خواربار نابود گردد زیرا با وجود این کمبودی نخواهد توانست مدت زیادی برای يك ارتش بزرگ آذوقه برساند و اگر با عده کم حمله نماید میتوان به آسانی او را شکست داد.

«ایرانیان کمان و تفنگ را با مهارت بکار میبرند برای آنکه هرچه مطمئن تر تیر را به هدف بزنند به یکی از پایه های آن که يك چنگك از چوب شمشاد بطول دو قدم ونیم که دو نوک آن بخارج برگشته است ، وصل میکنند این چنگك بر روی محوری میچرخد ، وقتی بخواهند تیر اندازی کنند چنگك را بسوی زمین خم مینمایند و روی آن تفنگ به ارتفاع بیست بند انگشت از زمین بالاتر قرار میگیرد و باین طریق شلیک میکنند.»^۱

در سفرنامه سانسون روش جنگی ایرانیان چنین مذکور است :^۲

« سپاهیان ایران اغلب با فریادها و گفتن کلمات «یا علی» و یانام شاه توأم بانفیرنای و آوای طبل و شیپور بدشمن حمله میکردند .

«جنگهای ایرانیان قاعده و نظم و ترتیب معینی ندارد هنگام جنگ دستجات مختلف بردشمن هجوم میآورند و خود را بر صفوف دشمن میزنند ، تیرهای خود را رها میکنند و برمیگردند . تعقیب قوای ایران کار بسیار خطرناکی است زیرا ایرانیان درحالی که چهارنعل اسب میتازند و فرار میکنند باکمال مهارت تیر از کمان رها میکنند و از پشت بسوی دشمن تیراندازی مینمایند .

« ایرانیان در جنگ حيله گرند یعنی خوب میدانند دشمن را به چه نقاطی بکشانند تا بتوانند آب را از آن حدود و نواحی برگردانند و دشمن را از تشنگی و گرسنگی تلف کنند و همچنین خوب میدانند چگونه در حال فرار دشمن

۱- شاردن (ترجمه فارسی) جلد هشتم . صفحات ۲۱۹ تا ۲۲۲ .

۲- سفرنامه سانسون (ترجمه فارسی) صفحات ۱۴۳ - ۱۴۴ .

را به تنگنائی بکشانند و در آن تنگنا دشمن را قطعه قطعه و نابود کنند . «

« شاه اسمعیل نیز در برابر تهدیدهای پیاپی سلطان سلیم اول به همین تدبیر نظامی دست زد و میدانیم که هنگام حرکت سپاهیان سلطان سلیم برای جنگ چالدران از حدود زنجان تا پیرامون شهر تبریز يك و جب زمین آباد و یایك دانه گندم دیده نمیشد. طهماسب نیز به پیروی از روش «زمین سوزی» پدرش با ایجاد منطقه ای خشك و ویران بدرازی هشتصد کیلومتر و به پهنای دویست تا دویست و پنجاه کیلومتر سدی میان قلمرو خویش و سیل بنیان کن نیروی عثمانی برپا کرد که سلطان سلیمان قانونی دست کم چهار بار با تمام قدرتش خود را در برابر آن بیچاره دید »^۱

« رسم ایرانیان نیست که در روز جنگ بلافاصله بنخضم حمله کنند یا در مورد قوای مساوی یا کمتر به جنگ آغاز نمایند . آنها برای جنگ این روش را برگزیده اند : دهات را ویران میکنند پل هارا از حیزا ارتفاع می اندازند تمام مزارع را منهدم میکنند و بیابان ویرانی تحویل دشمن میدهند از اینها گذشته ایرانیان در تنگه ها و کوه و کمرها کمین میکنند تا بر سردشمن ، از همه جا بی خبر که از آن نواحی میگذرد ، بریزند یا آنها لشکر دشمن را از قله کوهها و بالای صخره ها که در اثر موقع طبیعی در امن و امان است ، زیر نظر میگیرند و هنگامیکه دشمن پیش بینی چنین کاری را نمیکند بطور غیر مترقب

۱- تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران ص ۱۹۱ .

باو حمله‌ور میشوند خلاصه آنها هیچگاه با اتکاء به بخت و دلیری خود دل‌بدریا نمی‌زنند و فقط هنگامی می‌جنگند که پیروزی بر آنها مسلم باشد. ^۱

این روش در پادشاهان بعدی صفویه مرسوم و متداول بود چنانکه در ضمن جنگهای زمان سلطان محمد و شاه عباس کبیر خواهیم دید در مواقع اضطراری ارتش ایران مکرر بچنین اقدامی دست می‌زدند.

ارتش ایران برای گشودن قلعه نیز سبک مخصوصی بنخود داشت رافائل دومانس در کتاب خود قلعه‌گشائی ایرانیان را باینقرار متذکر میشود: ^۲

«برای گشودن قلعه اطراف و پایه‌های دیواره‌ها را حفر کرده نقب می‌زنند. اسلحه مخرب آنان توپخانه است توپهای ایرانی بسیار ساده و برای تیراندازی سهل و آسان است. توپچیان برای حفاظت از تیراندازی و آتش توپخانه محصور بین خود را در پناه کیسه‌های پراز پنبه و کنف که در عقب توپ قرار میدهند مخفی میکنند، تیراندازی را باندازه‌ای ادامه میدهند که دشمن را وادار بتسلیم نمایند شبها از تیراندازی خود داری کرده باستراحت می‌پردازند. علاوه بر احداث سنگرها و نقب‌زدن ایرانیان با کمک باروت و بمبهای مخرب که در زیر دیوارهای قلعه می‌گذارند بگشودن قلعه مبادرت می‌ورزند از جمله اسلحه‌هایی که در هنگام محاصره قلعه از آنها استفاده مینمایند تیرهایی بزهر آلوده است. هدف از استعمال این تیرها آلوده کردن فضای قلعه

۱- در دربار شاهنشاه ایران ص ۹۴.

2- R. du Mans. Etat de la Perse en 1660. P. 11.

برای محصورین است .»
 برای مثال روش قلعه گیری رادر موقع محاصره قلعه
 ایروان بوسیله شاه عباس کبیر متذکر میشویم :^۱
 « . . . مدت سه ماه بعلت حاضر نبودن توپخانه^۲
 ارتش ایران فقط بحضر خندق در اطراف قلعه و عقب
 راندن محصورین که گاه گاه از قلعه خارج شده بحملاتی
 دست میزدند ، پرداختند در ماه مه پس از آماده شدن
 توپخانه ، بوسیله توپ قلعه را گلوله باران کردند . کمی
 بعد پس از رسیدن الله وردیخان باقوای اعزامی از فارس
 قورچی ها و غلامان موفق شدند که از راه خندقهای
 زیرزمینی به ۵۰۰ ذرعی پی های قلعه برسند و سپس با
 چوب درزیر پی ها دالانهائی ساخته آنها را آتش زدند
 همین عمل باعث شد که زیربنائی دیوارهای قلعه از هم فرو
 ریزد و مهاجمین در پناه شعله های آتش به پیشروی ادامه
 دهند . محصورین دلاورانه دفاع میکردند و با اینکه شاه
 عباس افراد خود را که از زیر آب جوشان و گلوله های آتشین
 نفت وقیر ، قرار داشتند از پیشروی منع کرد معذالك
 دسته ای از آنان موفق شدند خود را بداخل قلعه برسانند.»
انضباط در ارتش

انضباط و نظم و ترتیب در ارتش ایران
 صفویه بشدت مراعات می شد . در اوان شاهنشاهی
 صفویه انضباط در ارتش بیشتر جنبه معنوی داشت و آن

1- Chah Abbas 1er. par L. Bellan.

۲- ... برخوردار بیک توپچی باشی بریختن توپ مأمور شده بود مقرر شد که
 در شهر ایروان بتوپ ریزی مشغول باشد (عالم آرای عباسی قسمت دوم از جلد
 دوم ص ۶۴۵ .

علاقه و دل‌بستگی شدیدی بود که سپاهیان نسبت بشخص شاه و مرشد کامل خود داشتند «تقریباً میتوان گفت که همه این شهریار جوان (شاه اسمعیل) را به حد پرستش دوست میدارند بویژه لشکریانش که بسیاری از ایشان زره نپوشیده گام بمیدان جنگ می‌نهند. معمولاً این گروه باسینه‌های عریان وارد میدان میشوند و غریو یا «شیخ» آنان به آسمان بلند است.^۱»

«... همه این لشکر آراسته از روی ارادت قلبی و صدق باطنی آماده و مستعد بودند که جان خود را در راه شاه نثار و فدا نمایند لیکن افسوس که لشکری باین جلد دست از توپخانه و قشون پیاده محروم بود.»^۲

با این تفصیل شاه اسمعیل از مجازات خاطیان و فرماندهانی که در انجام وظیفه قصور و یا خودداری میکردند صرف‌نظر نمیکرد. این واقعه در زمان جنگهای شاه اسمعیل با ازبکان اتفاق افتاد:^۳ «... تمرسلطان باتفاق برادرزاده خود عبیدسلطان از آب‌آمویه گذشته داخل خاک ایران شدند چون آوازه حرکت شاه اسمعیل گوش زد آنها گردید معجلاً مراجعت کرده به ماوراءالنهر رفتند شاه اسمعیل خواست ابدال دده راکه با بی‌غیرتی از مقابل لشکر بی‌شمار اوزبک فرار کرده بود بطور فضاحی تنبیه نماید لهذا امر کرد لباس زنانه را در او پوشانیده بر درازگوش سوار نموده در میان اردو بازار با ساز و نقاره

۱- تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران صفحه ۱۵۶.

۲- تاریخ طوایف ترک و مملکت اتراک تالیف دهاهر، ترجمه زکی الطبری‌الملی‌آبادی نسخه خطی مجلس شورایی شماره ۲۱۱۵. جلد اول. ص ۷۹۴.

۳- ایضاً ص ۶۸۲.

به گردانند . «

این رویه در زمانهای بعد مخصوصاً در زمان شاه عباس کبیر بعد کمال رسید و این شاهنشاه در این راه سختگیری را بعد کمال رسانید «... بلکه خلاق از شر تجاوزات بیمورد و نامجوز لشکریان شهریار مصون گردیدند». پی-یترو دلاواله در سفرنامه خود کراراً اشاره باین مطلب میکند که «هرگز سربازان شاه عباس اجازه چادر زدن در اراضی مردم و یادست درازی به محصول مزارع و تاکستانها را نداشتند». ملا جلال الدین محمد یزدی منجم مخصوص شاه عباس نیز ضمن حوادث سال ۱۰۱۰ هـ ق موقع لشکر کشی به خراسان میگوید که «بفرمان پادشاه «دژ بانان» سپاه چنان مراقب سربازان بودند که نمیگذاشتند کسی يك پر گاه از رعیتی بدون رضای صاحب آن متصرف شود.»^۱

«انضباط در ارتش بسیار سخت بود. افسران و افراد ترسو و نافرمان بسیار سخت تنبیه و مجازات میشدند ، از جمله حکایت میکنند علیقلیخان والی خراسان که نتوانست در برابر شاهزاده گرجی مقاومت کند و از او شکست خورد به امر شاه عباس به وی لباس زنانه پوشاندند و يك روز تمام سواره با همین لباس میان اردو گردانند»^۲

در مقابل این سختگیریها شاهان صفویه نسبت به سرداران و فرماندهان وفادار و شجاع خود نهایت مهربانی و رأفت را مبذول میداشتند. باز از شاه عباس بشنویم . «... چنان از این پیروزی خوشحال گشت که نه فقط بصلح رغبت پیدا کرد بلکه سردار فاتح را بر مرکب خویش

۱- تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران ، صفحه ۳۳۸ .

۲- اولنآریوس . ص ۶۴۹ .

نشانید و پیاده بدنبالش روان گردید. این عمل شاه عباس نموداری از علاقه و احترام قلبی وی نسبت به سرداران لایق و شجاع بود و اگر به خاطر داشته باشیم که تمامی سرداران وی یعنی افرادی مانند فرهاد بیك، الله وردیخان و فرزندش امامقلیخان و بالاخره چقایخان بیگی در آغاز کار از غلامان خاص بودند و بر اثر جانبازی و وفاداری به عالیترین مناصب نظامی رسیدند. آنگاه درك این مطلب از برای ما آسان میشود که چقدر این پادشاه به استعداد های نهفته خدمتگزاران خویش وقوف داشت و چگونه این قبیل افراد را تا آنجا که مقتضی میدید در راه اجرای مقاصد خویش بکار میبرد و به چه سبب خطاهای ایشان را بسهولت نمی بخشید وی همان طوریکه اینگونه خدمتگزاران لایق را به دریافت عالیترین خلعتها و یا زیبا رویان و یا احراز شامخترین مقامات مملکتی مفتخر میکرد بهمان سهولت ممکن بود ایشانرا به علت ارتکاب خبط یا خطائی جزئی به شدیدترین وجهی مجازات کند.^۱

استعمال مواد مخدر در میان سپاهیان اکیداً ممنوع بود و مرتکب بمجازات سخت تنبیه میشد «از آنجا که شاه عباس علاقه شدیدی به انضباط و نظم در میان لشکریان خویش داشت و اعتیاد بمواد مخدر با این امر متناقض بود شرابخواری را دوباره آزاد کرد اما آب کوکنار نوشی و تریاک خوردن را در بین سپاهیان اکیداً ممنوع کرد.^۲ بامرگ شاه عباس کبیر و خاتمه جنگ با امپراطوری عثمانی در زمان جانشینش شاه صفی و آرامش و صلحی

۱- تاریخ سیاسی و اجتماعی . صفحات ۳۱۱ - ۳۱۲ .

۲- ایضاً ص ۳۲۹ .

که در کشور بوجود آمد و عدم احتیاج دولت بداشتن ارتش مجهز و دائمی روح جنگجویی و شهامت و حس انضباط و نظم و ترتیب در میان فرماندهان و سربازان بتدریج رو بضعف و فتور رفت. چنانکه شاردن در این خصوص میگوید^۱ «پیروزیهای شاه عباس کبیر برملل مجاور بدون یاری و کمک سپاهیان بیگانه نشان میدهد که ایران بر اثر نیرو و همت ملت خویش لایق پیشرفتهای بزرگی است اما آسایش و آرامش طولانی که ایران از زمان مرگ این شاه بزرگ از آن برخوردار است و قریب هشتاد سال میشود و نیز حکومت مستبدانه جانشینان وی این همت و شجاعت را سخت تباه و این قدرت را نابود کرده است... با این وصف گرچه روحیه جنگجویی تقریباً بکلی در میان ایرانیان از میان رفته است وضع شاهنشاهی ایران هم ایجاب نمیکند که دارای ارتش بزرگی باشد.»

این وضع که پس از معاهده ذهاب و صلح با امپراطوری عثمانی در زمان شاه صفی آغاز گردید، باستثنای زمان شاه عباس دوم، که تحرکی در امور ارتشی بوجود آمد ولی مرگ نابهنگام این پادشاه مانع از این پیشرفت شد، بتدریج رو بوخامت رفت و تا کار بجائی رسید که دستگاه سلطنت صفویه با بروز فتنه افغانه یکباره متوجه این نقص که بستگی به بقا و حیات آن داشت گردید. «در زمانی که خطر (حمله افغانها) از هر سو ایران را تهدید میکرد، قدرت دفاعی کشور متدرجاً رو بنقصان میرفت. شاه سلطان حسین توجهی بامور مملکت نداشت و درباریان و اعیان و اشراف بیشتر در فکر منافع و اغراض خود بودند، از

۱- شاردن (ترجمه فارسی) صفحه ۲۰۴.

قشون که روزگاری قدرت فراوانی داشت فقط اسمی بر جای بود و تقریباً تمام فرماندهان و سربازان بدون تجربه بودند و بدرد جنگ نمیخوردند.^۱

ایرانیها این جنگ را از آن لحاظ باختند که میان آنها وحدت فرماندهی و سربازان کار دیده وجود نداشت... محمدعلی حزین که در آنوقت در اصفهان بود رقابتها و حسادتهای فرماندهان ایرانی را چنین تعریف میکند . «اینهم از اسباب اجرای تقدیر بود که بريك لشکر چندین کس که از رهگذر غفلت و نفاق رهائی دوتن از ایشان را باهم اتفاق نباشد امیر و سردار شوند»^۲

شاردن در سفرنامه خود راجع به انحطاط ارتش ایران در اواخر دوران صفویه چنین مینویسد :^۳

«چنین بود وضع سپاه ایران بهنگام عزیمت بسال ۱۶۷۷ میلادی (۱۰۸۸ ه ق)، تجملی که برسپاه ایران ایران حکومت میکند آنرا تباه خواهد ساخت زیرا از يك سو حقوق قشون که در حدود دویست و پنجاه فرانک برای هر پیاده (۵ تا ۶ تومان) و قریب چهارصد فرانک برای هر سواره نظام است بر اثر تقلبات متصدیان امور مالی بیک ربع کاهش یافته است، از سوی دیگر هزینه ای که برای موجودیت ارتش و نشان دادن آن لازم است همواره در حال صعود است ، ازینروست که از چند سال پیش تا کنون سرداران و فرماندهان با ارزش ولایق مانند سرباز و افسر از ارتش فرار کرده بکار دیگر اشتغال میورزند

۱- انقراض سلسله صفویه، دکتر لکهاوت (ترجمه فارسی) صفحه ۱۲۷-۱۲۸ .

۲- ایضاً ، صفحه ۱۶۵ .

۳- سفرنامه شاردن (ترجمه فارسی) ، مجلد هشتم . صفحات ۲۲۵-۲۲۶ .

و همچنانکه گفته‌ام افراد قشون بهیچوجه بصورت اجتماع دريك جا (سربازخانه) مسکن نمیکنند بلکه با ثبت نام در قشون جزو افراد ارتش می‌آیند در بار هم که تقریباً روحیه جنگجویی را از دست داده و تجمل پرستی و عیاشی منحرفش ساخته است، فرار افراد ارتش را به نفع خود می‌پندارد و تصور میکند از هزینه بیمه‌ده رهایی یافته است و تقریباً ترس ندارد که دیگر ارتشی نداشته باشد ایرانیان دلیر و جنگجوی قدیمی همگی برکنار شده‌اند»

نیروی دریائی

دولت ایران در زمان صفویه فاقد نیروی دریائی بوده است و با اینکه خلیج فارس از نظر اقتصادی و نظامی فوق‌العاده اهمیت داشت معذک پادشاهان صفویه هیچگاه ب فکر ایجاد نیروی دریائی نبوده‌اند. چنانکه شاه عباس کبیر برای بیرون کردن پرتغالیها از بنادر و جزایر و آبهای خلیج فارس مجبور شد از انگلیسها کمک بگیرد. (در فصل جنگ با پرتقال خواهیم دید) و بعدها جانشینان او برای برقرار کردن امنیت و سرکوب یاغیان در این خلیج از هلندیها و فرانسویها یاری خواستند.^۱

شاردن در سفرنامه خود درباره نیروی دریائی ایران چنین مینویسد: ^۲

«ایران با اینکه بدو دریای بزرگ محدود است و طول ساحل دریای پارس یکی از غنی‌ترین دریاهای جهان

۱- برای اطلاع به کتاب روابط ایران با دولتهای غرب اروپا در صفویه تألیف نگارنده مراجعه شود .

۲- سفرنامه شاردن . مجلد هشتم . صفحه ۲۲۲ .

بیش از سیصد فرسنگ می باشد معذک فاقد نیروی دریائی است. تا آنجائیکه من میدانم شاه در این دریاها يك کشتی شخصی و يك افسر نیروی دریائی ندارد با این وصف من طول ساحل این دو دریا را سراسر پیموده ام، پانزده بیست سال است که برای مقابله با قزاقان شروع به تجهیز ناوهای کرده اند، اما این ناوها بهیچوجه درخور داشتن نام نیروی دریائی یا جزئی از آن هم نیست زیرا پس از دفع خطر ناوها را پراکنده و افراد را که همان ماهیگیران اجیر هستند مرخص میکنند. ایرانیان بهیچوجه استعداد کشتی رانی ندارند و سفرهای دریائی ایشان همگی در دریای قزوین (خزر) است که در آنجا در کشتیرانی بی رقیب هستند و ملت دیگر در آنجا مداخله ندارد اما در خلیج فارس بهیچوجه دریانورد تربیت نمیکنند. کشتیهائی که در این خلیج به تجارت مشغولند یا کشتیهای اروپائی است یا هندیان و اعراب با قایقهای خود در آن در رفت و آمد هستند جز کشتیهائی که برای بارگیری و باراندازی کشتیهای بکار میرود کشتی ایرانی دیگری وجود ندارد بهمین دلیل بود که پرتقالیان با آن نیروی اندک سالها به خلیج فارس حکومت کردند، دو دلیل عمده برای این امر یافته ام که چرا ایران فاقد نیروی دریائی است:

۱- فقدان بنادر خوش آب و هوا، زیرا در بیشتر ایام سال گرما تمام طول ساحل را بطوری فرا میگیرد که مردم آن مجبور بکوچ میشوند.

۲- اینکه تمام بنادر ایران فاقد لنگرگاه است. این کشور پهناور بهیچوجه بندری ندارد که بتوان با اطمینان

کشتیها را در آن نگاهداشت همچنین باید در نظر داشت که ایرانیان تاکنون ب فکر نیفتاده اند که از طریق دریا تجارت کنند. ناوهای دریای قزوین (خزر) مستحکم است و از چوب و آهن ساخته شده است زیرا این دریا طوفانی و نا مساعد است و نیز مردم آنجا چوب و آهن بوفور در دسترس دارند اما قایقها در اثر نبودن نجاران ماهر و سنگین و بر اثر عدم آشنائی با اصول کشتی سازی و دکلهایشان بطور نامناسب کار گذاشته شده است، بعکس قایقهای خلیج فارس بسیار سبک و آهن در آنها بکار برده نشده است کشتی سازان تخته های چوب را بکمک ریسمانی که از کنف بافته شده بهم متصل میسازند. با چنین ساختمانی قایقها بعد کافی مستحکم نیست و در سفرهای دراز دریائی که در سراسر خلیج و از ایران به عربستان تا شط سند صورت میگیرد، درد دریا مقاومت لازم را ندارند، چفت و بست تخته های چوب کشتی چنان درست و بهم فشرده است که دیگر احتیاج به قیراندود کردن ندارند، پاروها از یک قطعه ساخته نشده است بلکه از یک دستک و یک پره بطول دو قدم و بشکل قلب ساخته شده که باریسمانی از الیاف نارگیل بهم مرتبط و وصل شده است.

«آنچه من در دریای ایران از کشتی رانی ایرانیان لذت بردم این است که تمام افراد این گروه نه تنها نمونه کامل نجابت و شرافت اند بلکه بشیوه خاص خود نمونه ای از ایمان و اخلاص نیز میباشند همواره نام خدا و پیغمبران را بر زبان دارند و از آنان استمداد میطلبند بایکدیگر با ادب و انسانیت بسیار رفتار میکنند. صاحب قایق رارئیس

مینامند^۱

فرماندهی نیروی دریائی باتوپچی باشی بود که بر قوای بحری نیز فرمان میراند بطوریکه هرگاه جنگی دریائی در پیش می آمد در عین حال سمت امیرالبحری نیز داشت مع هذا ایرانیان دارای نیروی دریائی جنگی خاصی نیستند و آنچه هست بچند کشتی کوچک مسلح تجاری محدود است که در خلیج فارس و دریای خزر آمد و شد دارند .^۲

پرچم ارتش

راجع به پرچم ارتش در زمان صفویه تا آنجائیکه نگارنده اطلاع پیدا کرد فقط در سه مأخذ از آن ذکری دیدم یکی در کتاب «دون ژوان» ایرانی تألیف اروج بیک بیات و دیگری در سفرنامه شاردن و سومی در مقاله آقای لاکهارت که بذکر آنها در زیر میپردازیم :

«هنگامیکه شاه ایران به آهنگک پیکار بیرون می رود موضوع را بوسیله درفشی که پیوسته در پیشاپیش موکب وی میبرند بعموم اعلان میکنند از آن گذشته چتر شاهی را بر سر وی همچنانکه سوار است نگاه میدارند این چتر با احجار کریمه و گوهر مزین است چنانکه در نهایت جلال و شوکت و همچون آفتاب میدرخشد. عده افراد در سپاه را میتوان بدقت باشمردن بیرقها دانست، از آنرو که هر بیرقی نشانه یک هزار تن است مانند بیرقی که گروههای صد نفری سپاه روم داشتند پس عده سپاهیان به نسبت عده بیرقهاست

۱- سایر جهانگردان مانند تاورنیه و سانسون و غیره راجع به نیروی

دریائی بهمان عقیده شاردن هستند .

۲- در دربار شاهنشاهان ایران انگلبرت کمپفر ص ۹۵ .

ولی لشکریان شاه ایران آنچنانکه من خود شاهد آن بوده‌ام باندازه‌ای است که به‌آسانی دویست هزار سوار آماده کند در بسیاری از جنگهایی که سابقاً در آن شرکت کرده‌ام دویست بیرق در آرایش جنگی شمردم... در ایران تا یکهزار سوار و پیاده نباشد هرگز بیرق را نمایان نمیکنند.^۱

«درفش ایرانیان مانند درفش نظامی‌های (فرانسه) بشکل مثلث و برنگهای مختلف و انواع پارچه‌های گرانقیمت دوخته شده است این درفش خواه برای سواره نظام و خواه برای پیاده نظام یکسان است و در روی آنها عبارت شهادتین و یا آیاتی از قرآن مجید و یا شکل ذوالفقار (شمشیر علی بن ابی طالب) و یا شکل شیر و خورشید نقش شده است. یکی از سمت‌های مهم ارتش ایران نگهداری پرچم بزرگ است که بوی علمدار باشی میگویند»^۲

«شاه سلیمان که در سال ۱۶۶۶ پس از شاه عباس دوم بسلطنت رسید علاقه‌ای به جنگ نداشت دکتر جان فرایر درباره او میگوید «او علاقه‌ای نداشت که در رأس سپاهیان خود و در زیر پرچم ایران (شمشیر خون‌آلود بادونوک تیز در روی پارچه سفید که پیوسته پیشاپیش امپراطور حمل میشد) بدشمن حمله کند...»^۳

آلات موسیقی نظامی

در ارتش صفویه آلات موسیقی عبارت بود از :

- ۱- دون ژوان ایرانی صفحات ۷۳-۷۴ .
- ۲- سفرنامه شاردن مجلد هشتم . صفحات ۲۲۶-۲۲۸ .
- ۳- ارتش ایران در زمان صفویه ، ص ۹۵ .

شیپور ، کرنا ، سنج ، طبل و دهل « موسیقی نظامی آنطور که در نظر ما باید بکار تحریک و ایجاد هیجان در جنگاوران بیاید در ایران وجود ندارد زیرا آنها علم هم‌آهنگی را آنطور که گوش ما به آن عادت دارد، نیاموخته‌اند اینها از شیپورهای دسته‌بلندی در موسیقی نظامی استفاده میکنند که بعضی به قسمتی باریک و بعضی دیگر به قسمتی پهن ختم میشود و به بوقهای انگلیسی شباهت دارد با این ساز صدای گوشخراش‌خشن ایجاد میکنند و با آن سروصدائی زيردرمی‌آورند از این گذشته طبلهای دستی را که اندازه‌های مختلف دارد بصدا درمی‌آورند. در بین اینها سنجهای بزرگ پهنی را که از داخل مانند ظرف گودی هستند و در وسط طرف محدب دستگیره‌ای دارد و در موقع نواختن از آن استفاده میکنند بهم میکوبند وقتی جنگ باشد همه باهم نعره‌های وحشتناکی سر میدهند و میگویند به پیش به پیش ، از این نعره‌ها زمین و زمان میلرزد و گوئی زمین و آسمان بهم برخوردند »^۱.

هزینه و اداره ارتش

با آنکه در باره هزینه های رسمی یا آمار هزینه خزانة شاهی اطلاعاتی که جهانگردان بیگانه این دوره و از آن جمله فرستاده امیر ونیز ، وین چنتو – دالساندری ، در اختیار ما گذاشته‌اند بسیار مختصر است نباید از نظر دور داشت که آنچه بعدها ژان شاردن و توماس هربرت و آدام اولتاریوس در این باره نوشته‌اند پیشینه‌ای

۱- در دربار شاهنشاهان ایران : انگلبرت ، ص ۹۴ .

کهن داشته است و شالوده این گونه بنیادها اگر در زمان بایندریان ریخته نشده بود دست کم در دوران پادشاهی شاه اسمعیل و طهماسب آغاز گردیده و از این لحاظ نوشته های دالساندری مفتنم است زیرا مینویسد که هزینه خزانه شاه طهماسب بسیار اندک بود چه شاه فقط به پنج هزار نفر قورچی مستمری میپرداخت که این افراد از زبده ترین و برازنده ترین مردان قلمرو وی بودند و حتی به این افراد نه پول نقد بلکه لباس و اسب میدادند و برای هر نفر یک دست جامه و یایک رأس اسب هر اندازه که شاه اراده میکرد نرخ قائل میشدند همین نویسنده مدعی است که امیران لشکر طهماسب پنجاه نفر بودند که :

..... هر کدام از ایشان از پانصد تا سه هزار سوار زیر فرمان دارند. درآمد این سرداران لشکر که بر حسب عنوان و درجه آنان فرق میکند از نواحی و زمینهای ویژه ای تأمین میگردد که حوزه فرماندهی هر کدام از ایشان است و آنان از این ممر به سواران خود حقوق میدهند و لشکریان را آماده بخدمت نگه میدارند و هرگاه که شاه نیازی به سرباز داشته باشد یکی دو ماه پیش از موعد مقرر برای لشکرکشی قاصد میفرستد و قرار ملاقات در جای معینی میگذارد و بدین سان همگی به آسانی در آن محل گرد می آیند بر روی هم عده لشکریان شاه به شصت هزار نفر سوار بالغ میگردد.^۱

بیگمان دالساندری در مورد عده امیران لشکر به خطا رفته است زیرا میدانیم که عده آنان به مراتب زیادتر از

۱- سفرنامه ونیزیها در ایران ، ص ۲۲۷ .

پنجاه نفر بوده است زیرا نام یکصد و چهارده نفر امیر در دفاتر دیوان شاهی ثبت بود که در دوران سلطنت شاه طهماسب و پس از وی فرماندهان لشگری را از میان آنان انتخاب میکردند و اسکندر بیک ترکمان در تاریخ عالم آرای عباسی به هفتاد و دو نفرشان اشاره میکند.^۱

در تمام ادوار سلطنت شاهنشاهان صفویه بطوریکه گذشت هزینه ارتش از دوراه تأمین میگردد :
از طرف شاه که از عوائد املاک خاصه (املاک متعلق بدربار سلطنتی) حقوق و هزینه آنها پرداخت میشود: «این وزرا مزد سر بازان را از املاک خاصه میپردازند تا خانها نتوانند آنها را چنان تحت تأثیر خود قرار دهند که هر وقت که خواستند دست بطفیان ضد حکومت مرکزی بزنند»^۲

قسمت دیگر بوسیله دولت از محل مالیاتهای عمومی پرداخت میشود: «حکام از استقلال مالی بسیار برخوردارند ایالات بزرگ که بزرگترین واحد مملکتی محسوب میشدند (اراضی دولتی) هستند که برخلاف اراضی خاصه در تصرف حکام اند، این حکام قسمتی از آنها برای مصارف شخصی خود نگاه میدارند و بقیه را برای پرداخت مستمری قشون و کارکنان اختصاص میدهند^۳ گاهی از اوقات اتفاق می افتاد که حکام ایالات از اختیارات خود استفاده میکردند و مالیاتهای جدیدی بنام هزینه ارتش وضع و بمردم تحمیل مینمودند: «مرشد قلی خان که نماینده (وکیل) شاه عباس

۱- تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران ، ص ۲۱۷-۲۱۸ .

۲- نظام ایالات در دوره صفویه ، ص ۱۴۹ .

۳- ایضا ، ص ۸۵ .

اول بودکمی پس از جلوس این پادشاه بر تخت سلطنت تغییراتی کلی و عمومی در آن قانون^۱ داد و چنین بدعت گذاشت، درباره اخذ مالیات از زمان شاه طهماسب اول و پس از آن تا این زمان مقرر بود که یک دینار را (بدون هیچ مخارج اضافی) مطالبه کنند چون طبیعت طایفه چاوشلو (که مرشدقلی خان از آنان بود) به ظلم میل داشت (اوبره دینار ۲۵٪ افزود) چهار دینار را تبدیل به پنج دینار کرد. مرشد قلی خان مالیات های جدیدی نیز وضع کرد: نیمی از درآمد سالانه مالیات را به عنوان «مدد خرج لشکر و تفنگچی» بر مالیات همه کشور اضافه کرد و دستور داد آنرا بگیرند نیم تا یک برابر بر مالیات کسانی که سیورغال داشتند افزود و آنرا «قیمت اسب بجهت قورچیان» نام نهاد. این بدعت بزودی در همه کشور رواج یافت و حکام دستور اخذ این مالیات جدید را از رعایا «ببهبانه خرج لشگر» صادر کردند و این امر باعث خانه خرابی مردم شد.

«گویا علت فقر و فلاکت مردم بوده است که بعدها شاه عباس اول ناگزیر شد بار دیگر قوانین مالیاتی را بدقت تمام رعایت کند. اسکندر منشی گزارش میدهد که شاه مردم را از قید پرداخت چند مالیات آزاد ساخت مهمترین

۱- در زمان شاه طهماسب اول گرفتن مالیاتهای غیرقانونی از رعایا بکلی ممنوع بود عین عبارت متن چنین است: «... توجهات و مطالبات از رعایا بنوعی مسدود بودند که عمال ولایات را قدرت و یاری آن نبود که یک دینار به خودسر توجیه توانند کرد و در اطراف و اکناف مملکت حکم اشرف صادر گشته بود که عمال اگر یک دینار بر احدی از رعایا به خلاف حکم حواله نمایند پنجاه تومان از او جریمه طلب شود». (نظام ایالات در دوره صفویه ص ۸۸-۸۹).

این تدابیر آن بود که وی در سال ۱۰۰۷ هـ. ق (۹-۱۵۹۸ م) افزایش عمومی مالیات را که توسط مرشد قلی خان انجام پذیرفته بود لغو کرد»^۱

اداره امور ارتش بمعهد اداره‌ای بود بنام «دفتر خانه لشکر نویس» که در این اداره مناصب کلیه امرای شاه از خورد و کلان در هر مقامی که باشند با ذکر صفات محل تولد و تاریخ ورود به خدمت قید شده است در این دفترخانه فهرست اسامی افراد نظامی که در خدمت شاه هستند نفر به نفر را با تمام مشخصاتشان ثبت میکرده‌اند. اداره امور این دفترخانه بمعهد شخصی بنام «لشکر نویس دیوان - اعلی» محول بوده است.

برای مأموران لشکری و کشوری ایالات و ولایات اداره مخصوصی بود بنام «محاسبات ممالک» که با حقوق و مزایای هر یک از افراد و مستخدمین کشوری و لشکری با تمام جزئیات در آن ثبت میشده است.^۲

قسمتهای مختلف ارتش بوسیله مقامات ذیل اداره میشد:^۳

وزیر سرکار قورچی

شغل مشارالیه آنست که کیفیات و تصدیقات حضور و خدمت اسفار و نسخجات و سند سالاران و سرداران که در باب ملازمان قدیمی نوشته میشد و بعد آن رقم عالیجاه

۱- نظام ایالات در دوره صفویه صفحات ۸۵-۸۹-۹۰-۱۴۹.

۲- شاردن (ترجمه فارسی) ص ۲۱۲-۲۱۴ تاورنیه ص ۲۳۷.

۳- تذکره الملوك ص ۳۶-۳۷-۳۸-۵۳-۶۰ (مناسب دید که عین مطالب مذکور در

این کتاب را برای نشان دادن نحوه سبک انشاء و دفترنویس آن زمان نقل نماید).

وزیر دیوان اعلی و تجویز قورچی باشی در سرکار مزبور خط میگذاشته اند که در سرکار مزبور بدون مانعی معمول دارند و سایر کیفیات سرکار مزبور را از قورچیان و یوزباشیان و یساولان قور و غیرهم را نیز وزراء قورچی خط گذاشته و طوامیر و تصدیقات و نسخجات ملازمت یوزباشیان و یساولان قور و قورچیان یراق و قورچیان جدیدی نزد وزراء مذکور و ضبط و ضمن احکام و ارقام موجب تیول و همه ساله و انعام و تنخواه براتی و کیفیات را مہر مینمایند و در روز سان قورچیان وزیر مزبور باتفاق مستوفی آن سرکار در مجلس بہشت آئین در خدمت پادشاهان نسخجات سان و قدر تیول و موجب و همه ساله و نفری جماعت مزبور را میخواند .

وزیر قورچی در زیر دست خود یک نفر مستوفی و چہار نفر محرر داشت کہ وظایف آنان بقرار ذیل بود : و شغل مشارالیه (مستوفی) آنست کہ سررشته بر نفری و تاریخ صدر ارقام و قدر موجب و انعام و همه ساله و طلب و غیبت کشیک درست میداشتند و اسناد دفتری و تصدیقات حضور و غیبت و نسخجات اخراج و مستوفی نزد مستوفی مشارالیه و نویسندہ های سرکار مزبور ضبط از آن قرار بقلم کتاب سرکار جمع میدادہ اند کہ رسد موجب اخراجین و ایام غیبت تفاوت ورود سفر را با همه ساله و تیول کہ در وجہ جماعت مستوفی مقرر بودہ بجهت دیوان ضبط نمایند و تحریر کیفیات طلب و تنخواه و تیول و همه ساله و ملت احکام و ارقام تیول و موجب و همه ساله و براتی جماعت قورچیان و ارقام ملازمت ایشان با محرران سرکار مزبور

و بعد از ثبت بخط و مهر مستوفی سرکار مشارالیه میرسید.

وزیر سرکار غلامان :

شغل مشارالیه آنست که کیفیات و تصدیقات حضور و خدمت اسفار و نسخجات سپه سالاران و سرداران که در باب ملازمان قدیم نوشته میشود بعد از رقم عالیجاه و زیردیوان اعلی و تجویز عالیجاه قولر آقاسی در سرکار مزبور خط میگذاشته اند که در سرکار مزبور بدون مانع معمول دارند و سایر کیفیات طلب و همه ساله و تیول و مواجب یوزباشیان غلام و یساولان قور و غلامان مهر مینموده و طوامیر و غیر هم را نیز وزراء غلامان مهر مینموده و طوامیر و تصدیقات و نسخجات ملازمت یوزباشیان و یساولان قور و غیره غلامان جدیدی نزد وزراء مذکور ضبط و ارقام ملازمت و اضافه و تیول و مواجب آن جماعت را قلمی و عنوانی مینوشته اند و کیفیات مواجب و تیول و همه ساله و انعام و تنخواه براتی و ضمن ارقام و احکام ملازمت و تیول و همه ساله و طلب جماعت مذکوره را مهر نموده و در روز سان غلامان وزیر مزبور باتفاق مستوفی آن سرکار در مجلس بهشت آئین در خدمت پادشاهان نسخجات سان و قدر تیول و مواجب و همه ساله و نفری جماعت مزبوره را میخواند .

وزیر غلامان يك نفر مستوفی و پنج نفر محرر در اختیار داشته است که شغل مستوفی آنست که سررشته نفری و تاریخ صدور ارقام ملازمت و قدر مواجب و انعام و تیول و همه ساله و طلب و غیبت و حضور کشیک در دست

میدانسته و اسناد دفتری و تصدیقات حضور و غیبت و نسخجات اخراج و مستوفی نزد مستوفی آن سرکار و محرران سرکار مزبور ضبط میشده و از آنقرار بقلم کتاب سرکار جمع میداده‌اند که رسد مواجب اخراجین و ایام غیبت و تفاوت ورود سفر را بجهت دیوان ضبط نمایند و تحریر کیفیات طلب و تنخواه و تیول و همه ساله، و ثبت احکام و ارقام و کیفیات تیول و مواجب جماعت مزبوره با محرران سرکار مزبور، و بعد از ثبت و تحریر بنخط و مهر مستوفی میرسد .

وزیر تفنگچیان

شغل مشارالیه آنست که کیفیات و تصدیقات حضور خدمت اسفار و نسخجات و سپه سالاران و سرداران که در باب ملازمان قدیمی نوشته میشده بعد از رقم عالیجاه وزیر دیوان اعلی و تجویز تفنگچی آقاسی وزیر سرکار مزبور خط میگذاشته که در سرکار مزبور بدون مانعی معمول دارند و سایر کیفیات سرکار مزبور را تفنگچیان و یوزباشیان و مین باشیان و جارچیان و غیرهم را نیز وزراء سرکار مزبور خط گذاشته و طوامیر و تصدیقات و نسخجات ملازمت مین باشیان و یوزباشیان و جارچیان مذکوره ضبط و ارقام و احکام ملازمت و مواجب و آن جماعت را قلمی و عنوان مینوشته‌اند و ضمن ارقام احکام ملازمت و مواجب کیفیات مواجب و تیول و همه ساله و انعام و تنخواه براتی را مهر مینمایند و در روز سان تفنگچیان وزیر مزبور با تفاق مستوفی آن سرکار در مجلس بهشت آئین در خدمت پادشاهان نسخجات سان و قدر تیول و مواجب و همه ساله و

نفری جماعت مذکوره را میخواند وزیرتفنگچیان به اتفاق يك نفر مستوفی و چهار نفر محرر عهده دار و ظایف خود بود. ماموریت مستوفی و محررین او باینقرار بود : سررشته بر نفری و تاریخ صدور ارقام ملازمت و قدر مواجب و انعام و تیول و همه ساله و طلب و همیشه کشیک درست میداشته و اسناد دفتری و تصدیقات حضور و غیبت و نسخجات اخراج و مستوفی نزد مستوفی مومی الیه و محرران سرکار مزبوره و از آن قرار بقلم سرکار جمع میداده اند که رسد مواجب اخراجین و ایام غیبت و تفاوت ورود سفرا بجهت دیوان اخراجین و ایام غیبت و تفاوت طلب و تنخواه و تیول و همه ساله و ثبت احکام و ارقام و کیفیات و مواجب و همه ساله و براتی و غیره و جماعت مزبوره با محرران سرکار مزبور و بعد از ثبت و تحریر بخط و مهر مستوفی مشارالیه میرسد و استیفای سرکار مزبور همیشه با مستوفی سرکار غلامان بوده و چهار نفر محرر در هر دو سرکار ملازمند .

از زمان شاه عباس کبیر ببعده پادشاهان صفویه اهمیت خاص به توپخانه میدادند ، تنها در این قسمت بود که علاوه بر وزیرتوپخانه شخص دیگری بنام توپچی باشی فرماندهی توپخانه را بعهده داشته است و وظیفه توپچی باشی در تذکره الملوك (صفحه ۱۳) باینقرار مذکور است : «مشارالیه ریش سفید یوزباشیان و مین باشیان و توپچیان و جارچیان توپخانه است و تیول و مواجب و همه ساله و براتی و انعام توابعین مشارالیه برطبق تجویز عالیجاه مزبور برقم عالیجاه وزیردیوان اعلی رسیده تنخواه

بازیافت و خدمت مین باشیگری و یوز باشیگری توپچیان و جارچی باشیگری و جارچیان توپخانه و توابعین ایشان و تعیین مواجب و تیول و همه ساله کلی جماعت مزبوره برطبق عرض عالیجاه مزبور شفقت و بعد از تعلیقه نموده عالیجاه وزیر دیوان اعلی رقم اشرف صادر میگردد و امور متعلقه بتوپچیان و توپخانه مبارکه را عالیجاه مشارالیه بحقیقت رسیده تمیز و تشخیص میداده و ارقام و احکام ملازمت و تیول و همه ساله و تنخواه براتی و انعام جماعت مذکوره بطغرا و مهر عالیجاه مشارالیه میرسیده و نسخه سان توپچیان را وزیر و مستوفی سرکار مزبور در خدمت اشرف، در حضور عالیجاه معظم الیه بعرض میرسانند .

وزیر توپخانه

شغل مشارالیه آنست که کیفیات تصدیقات حضور و خدمت اسفار و نسخجات سپه سالاران و سرداران که در باب ملازمان قدیمی نوشته میشود و بعد از رقم عالیجاه وزیر دیوان اعلی و تجویز عالیجاه و توپچی باشی، وزیر سرکار مزبور خط میگذاشته که در سرکار مزبور بدون مانعی معمول دارند و سایر کیفیات از توپچیان و مین-باشیان و یوزباشیان و جارچیان توپخانه و غیرهم را نیز وزراء مزبور خط گذاشته و طوامیر و تصدیقات و نسخجات ملازمت مین باشیان و یوزباشیان و جارچیان و غیره تفنگچیان جدیدی نزد وزراء مذکوره ضبط و ارقام ملازمت و اضافه و تیول و مواجب آن جماعت را قلمی و عنوان مینوشته اند و ضمن ارقام و احکام ملازمت و

تیول و کیفیات مواجب و تیول همه ساله و انعام دستخواه براتی را مهرمینمایند و در روز سان توپچیان وزیر مزبور با تفاق مستوفی آن سرکار در مجلس بهشت آئین در خدمت نواب اشرف نسخجات سان و قدر تیول و مواجب و همه ساله و نفری جماعت مزبوره را میخواند. با وزیر توپچیان يك نفر مستوفی و سه الی چهار نفر محرر همکاری داشته‌اند که وظایف مستوفی باینقرار بوده است و شغل مشارالیه آنست که سر رشته بر نفری و تاریخ صدور ارقام لازمست و قدر مواجب و انعام و تیول و همه ساله و طلب همیشه کشیک درست میداشته و اسناد دفتری و تصدیقات حضور و غیبت و نسخجات اخراج و مستوفی مومی‌الیه و محرران سرکار مزبور ضبط میشده از آنقرار بقلم سرکار جمع میداده‌اند که رسد مواجب اخراجین و ایام غیبت و تفاوت ورود سفر را بجهت دیوان ضبط نمایند و تحریر کیفیات طلب و تنخواه و تیول و همه ساله و ثبت احکام و ارقام و کیفیات تیول و مواجب و همه ساله و براتی و غیره جماعت مزبوره با محرران سرکار مزبور و بعد از ثبت و تحریر بخط و مهر مستوفی مشارالیه میرسید.^۱

در ارتش صفویه درجات نظامی و حقوق سالانه آنها بقرار ذیل بود :

۱- در سیاق عبارات تذکره الملوك کلماتی مذکور است که لازم دید. برای روشن شدن ذهن خوانندگان گرامی معانی آنها را متذکر شود باینقرار: وزیر دیوان اعلی (صدر اعظم) خط‌گذاشتن (گواهی کردن) - طوامیر (فرامین) تصدیقات و نسخجات (ابلاغها - فهرستها) ملازمت (ورود بخدمت) تیول (زمین که مادام‌العمر به ملکیت داده میشد) - توانین - (زیردستان) ، مواجب و همه ساله و نفری (مواجب سالانه افراد) ، تنخواه براتی (حواله پول) - جارچیان (افراد جزء و خدمه) .

افسران ارشد

سپهسالار که فرماندهی کل قوا را بعهده داشت، انتخاب سپهسالار فقط در مواقع جنگ عملی میشد، در شورای سلطنتی حق شرکت داشت و مقام او پس از صدراعظم (اعتمادالدوله) بود هنگام جنگ به استانداران عنوان سردار یا فرمانده قشون میدادند زیرا قسمتی از وظایف ایشان جمع‌آوری سپاه از نقاط مختلفه حوزه مأموریت خود، بود.

ب - قورچی باشی فرمانده کل قورچیان .

ج - قوللر آقاسی فرمانده کل قولرها .

د - تفنگچی آقاسی فرمانده کل تفنگچیان .

ه - توپچی باشی فرمانده کل توپخانه .

مواجب و تیول فرماندهان مزبور که در تذکره الملوك

(صفحه ۵۳) به این قرار تعیین شده است :

وواجب و تیول ایشان بنحویست که در تحت اسم هر

يك نوشته است.

قورچی باشی

که کازرون به تیول او بوده و یکصد تومان حق التولیه

نیز با قورچی باشیان بوده و هزار و سیصد و نود و یک تومان

و هفت هزار و دویست دینار و کسری

تفنگچی آقاسی

که اکثر اوقات الکاء ابرقوه با ایشان بوده: هفتصد و

یازده تومان و پنجاه هزار و سیصد دینار و کسری

قوللر آقاسی

که الکاء گلپایگان بلامبلغ با ایشان بوده .

توپچی باشی.

که الکاء شفت با ایشان بوده پانصد تومان .

افسران جزء

الف - مین باشی فرمانده هزار نفر با هفتاد تومان حقوق در سال .

ب- یوزباشی فرمانده صد نفر با سی تومان حقوق

ج - آن باشی فرمانده ده نفر با پانزده تومان حقوق در سال .

د - سرباز با حقوق نه تومان در سال .

وزراء و مستوفیان هر يك دارای حقوقی سالیانه بودند باینقرار :^۱

وزیر قورچی یکصد تومان، وزیر غلام یکصد تومان، وزیر تفنگچی پنجاه تومان و وزیر توپچی پنجاه تومان و از انعام و تیول و قرار موجب از قرار تومانی دو بیست دینار و از تنخواه یکساله و همه ساله چهل و پنج دینار رسوم (علاوه بر حقوق) در وجه هر يك مقرر بوده .

مستوفی قورچی و غلام و تفنگچی و توپچی بدین موجب : مستوفی قورچی پنجاه تومان، مستوفی و غلام و تفنگچی سی تومان، مستوفی توپچی سی تومان و از قرار موجب و انعام و تیول از قرار تومانی یکصد دینار و از تنخواه یکساله و همه ساله مبلغ بیست و پنج دینار (علاوه بر حقوق) داشته اند .

۱- تذکره الملوك . ص ۶۰ .

علاوه بر وزرائی که در پایتخت انجام وظیفه میکردند پادشاهان صفویه برای هر یک از حکام ولایت و ایالات وزرائی معین میکردند که در امور دخل و خرج و سیاسی و اداری آن ناحیه نظارت کامل داشتند «برگزارش دهندگان اروپائی نیمه دوم قرن هفدهم میلادی (قرن یازدهم هجری) بهیچ وجه پوشیده نبود که مرکز از منصوب کردن وزرای حکام غرض خاصی داشته است. سانسون میگوید «شاهنشاهی ایران چنان پهناور است که خانهای ایالات دور افتاده هرگاه زمام قوای مسلح قلمرو خود را در اختیار داشتند میتوانند دولت را براندازند اما با گماشتن یک وزیر در هر ایالت که کار نظارت و بازرسی را بعهده دارد از این فاجعه جلوگیری کرده اند ... این وزراء مزد سربازان را از املاک خاصه می‌پردازند تا خانها نتوانند آنها را چنان تحت تأثیر خود قرار دهند که هر وقت خواستند دست بطنیان ضد حکومت مرکزی بزنند»^۱

خوار بار و حمل و نقل و وسائل ارتباط و خبرگزاری در ارتش

تهیه خواربار در ارتش صفویه بقراری بوده که همراه قشونی که عازم جنگ بود معمولاً تعداد زیادی از کسبه برای فروش خواربار و مایحتاج سربازان همراه سپاه اعزامی حرکت میکرد و مایحتاج سربازان را در برابر پول به آنان میفروختند و ضمناً شهرها و دهات و قصبات سرراه موظف بودند وسایل آذوقه سربازان و علوفه چارپایان را در اختیار اردو بگذارند و وجه آنرا

۱- نظام ایالات در دوره صفویه . ص ۱۴۹ .

دریافت دارند سربازان در موقع استراحت هر دسته‌ای بمیل خود چادرها را برپا کرده به طبّاحی می‌پرداختند.^۱ هنگامیکه سربازان را بجنگ می‌بردند آذوقه آنان را قبلاً فراهم میکردند و در موقع جنگ بهیچوجه از این بابت کمکی بایشان نمیشد فقط ساز و برگ جنگی مانند باروت و فتیله و اسلحه را در ضمن جنگ میدادند در قشون هیچ فروشنده با کالاهای ضروری و لازم وجود ندارد اما هرگز چیزی هم در آن کم و کسر نیست زیرا مراقبت میشود که فروشندگان زیادی را بعنوان داوطلب روانه سپاه کنند و این عده همه روزه در اردو هرگونه مواد مورد نیاز سربازان را بفروش میرسانند. پادشاهان صفویه بخصوص شاه عباس کبیر در جلوگیری از اجحاف سربازان در ضمن اردو کشیها بسیار سختگیر بودند و مرتکبین را بمجازات‌های شدید میرساندند.^۲

در حمل و نقل بیشتر از چارپایان مانند قاطر، شتر، الاغ و چون بیشتر افراد ارتش را سواره نظام تشکیل میداد، بخصوص از اسب استفاده میکردند. اسبهای ایرانی از حیث نژاد و زیبایی و مقاومت سرآمد اسبان جهان بود، سیاحان و نویسندگان معاصر آن زمان درباره اسب ایرانی بکرات قلمفرسائی کرده آنرا ستوده‌اند: «اسبهای این سواران چنان تربیت یافته فرمانبردار و زیبا هستند که ایران هیچ نیازی بخرید اسب از سایر کشورها ندارد.» «بیگمان تعداد اسبانی که از قلمرو عثمانی بخواک

۱- رافائل دومنس ، ص ۱ تا ۱۶ .

۲- سفرنامه شاردن ص ۲۲۲ .

۳- به قسمت انضباط در ارتش مراجعه شود .

ایران آورده شدند از ده هزار رأس بیشتر از کشورهای بیگانه بی‌نیاز گردید زیرا بتدریج چون ملازمان سلطان بایزید این اسبان تندرو و عربی را برسم تحفه در سراسر ایران پراکنده کردند نسل جدیدی از اسب ایرانی پدید آمد که در زیبایی، فرمانبرداری و باریابی در جهان مانند نداشت.^۱

«..... اسبهای ایرانیان جمعاً فربه و توانا و سواران آنها کلاً صحیح المزاج و قوی بنیه و آسوده و آماده بودند.....»^۲

برای آگاهی از وضع دشمن و رسانیدن اخبار و فرامین به جبهه‌های جنگ علاوه بر جاسوسان پیکمهای سریع‌السیر برای این کارها مامور بودند. این پیک‌ها موظف بودند به اسرع اوقات و انتخاب راههای کوتاه و با اصطلاح میان‌بر، اوامر و فرامین را بفرماندهان و یا حکام برسانند و یا اخبار جنگ را در صورتی که شاه در جبهه نباشد در پایتخت و یا مرکز اقامت او، بوی برسانند.

شاه عباس کبیر از میان پادشاهان صفویه بیش از همه به امر جاسوسی و کسب اطلاع از گوشه و کنار کشور و اوضاع کشورهای خارجی اهمیت میداد. پی‌پترو دلاواله در سفرنامه خود در باب زندگانی و اخلاقی خصوص شاه عباس و طرز حکومت وی چنین میگوید.

«..... شاه عباس از کوچکترین دهکده‌های ایران و وضع هر یک اطلاع کافی دارد و تمام بزرگان و حکام و عمال دولت و خارجیان ایران را بنام می‌شناسد نزد هر

۱- تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران ص ۲۱۵ و ۲۱۸.

۲- تاریخ طوایف ترک و مملکت اتراک تالیف دهمر. ص ۷۰۴.

حاکمی يك منشی مخصوص از جانب خود روانه میکند تا مراقب کارهای او باشد و در کارهای خصوصی اشخاص سخت کنجکاوست و در کسب اطلاع از زندگانی سلاطین بیگانه اصرار دارد بسفیران و مأموران که بدر بارهای بیگانه میفرستد مخصوصاً سفارش میکند که از طرز حکومت و رفتار و گفتار پادشاهان برایش اطلاعات دقیق و درست بفرستند....» هنگام جنگ شاه عباس همیشه جاسوسانی باردوی دشمن میفرستاد تا از مقدار سپاه و نوع اسلحه و نقشه‌های جنگی خصم و سایر اطلاعات نظامی آگاهی کنند.^۱

بطوریکه میدانیم دولت صفویه از بدو تأسیس گرفتار جنگهای داخلی و خارجی بود مخصوصاً با دولت نیرومند ازبک و عثمانی در شرق و غرب و پیوسته در حال مبارزه و جنگ بود و همین امر باعث شد که پادشاهان صفویه هم خود را مصروف تقویت ارتش و تجهیز آن و فراهم آوردن وسایلی که بتوان هر آن قوای خود را بیکی ازدو جبهه جنگ برسانند، میکردند. یکی از مسائل حیاتی که توجه شاهنشاهان صفویه، بخصوص شاه عباس کبیر، را در آن مورد بخود معطوف داشت موضوع ایجاد جاده‌ها و بخصوص حفظ آنها و آماده ساختن وسایلی از قبیل کاروانسراها و آب انبارها برای سهولت تحرك ارتش و سهولت رفت و آمد کاروانها و مسافران بیش از هر چیز اجرای پاره‌ای از نقشه‌های نظامی شاه عباس مستلزم احداث شاهراههای نوین یا تعمیر راههای قدیمی و ایجاد مراکز برای توقف

۱- زندگانی شاه عباس تألیف نصراله فلسفی مجلد سوم ص ۱۷۸.

چاپارها بود. این برنامه پاپای سایر اقدامات شاه عباس درکندن ریشه راهزنی و ساختن شاهراهائی برای نخستین بار حرکت چاپارها و سوداگران و مسافران را به طرز بی- سابقه ای سریع و آسان ساخت .

کار ساختمان کاروانسراها با سرعت شگفت انگیزی آغاز گردید و دیری نگذشت که کاروانسراهای نو بنیاد بصورت شبکه منظمی جمیع مراکز فعالیت عبور و مرور را بیکدیگر متصل ساخت. پاپای کاروانسراسازی احداث آب انبارها در فواصل معین در جاده ها آغاز و تعداد کثیری از این آب انبارها در سراسر جاده های کشور ساخته شد . انتقال پایتخت از تبریز به قزوین و سپس به اصفهان علاوه بر جنبه های سیاسی و اقتصادی جنبه نظامی نیز داشت. شاه طهماسب اول چون آذربایجان بطور اعم و تبریز را بطور اخص پیوسته مورد تهاجم عثمانیها و ضمنا آنرا از سایر نقاط کشور دور میدید پایتخت خود را به قزوین که تا اندازه ای نزدیک بسایر ایالات و ضمنا سر راه آذربایجان بود منتقل ساخت و با برقرار ساختن مرکز ستاد خویش در این شهر عملیات جنگی را علیه ازبکان در شرق و عثمانیها در غرب زیر نظر گرفت این وضع تا زمان شاه عباس کبیر ادامه یافت این پادشاه چون بتخت سلطنت نشست بجهت مختلف سیاسی از جمله کوتاه کردن دست سران قزلباش که در سراسر آذربایجان بخصوص تبریز و حتی در قزوین پایگاهی برای قدرت خویش بوجود آورده بودند و ضمناً برای دور شدن از تهاجم روز افزون ارتش عثمانی و مجال یافتن در تجهیز قوا و نیز وصول سهل و

آسان از راه کویر یا شاهراه خراسان جهت سرکوبی از بکان و همچنین تسلط بر آنها و سواحل خلیج فارس بزرگترین و مهمترین مرکز اقتصادی کشور، بهتر دید اصفهان را پپایتختی انتخاب نماید «انتقال پایتخت با اصفهان در سال ۱۰۰۷ هجری جوابگوی همین عوامل صحیح و صریح بود، بطوریکه ملاحظه شد انتخاب این محل دربار را از قید و نفوذ قزلباش‌های آذری و نفوذ دیگر فئودال‌های ایالت‌ها رها ساخت زیرا اصفهان در عین حالی که در مرکز سرزمین و نژاد خالص ایران بود، از نظر جغرافیائی درست در مرکز ایران قرار داشت.»^۱

ارتش در زمان صلح

در زمان صلح به استثنای دستجاتی که در پایتخت به حفاظت دربار سلطنتی و مراسم تشریفاتی بخدمت اشتغال داشتند و دائماً ملبس بلباس ارتشی بودند و با خود اسلحه حمل میکردند و یادستجات مأمور نگاهبانی مرزها و امنیت راهها و ایالات و ولایات، مابقی افراد بکار عادی خود پرداخته هر یک بشغلی که اشتغال داشتند میپرداختند و حقوق خود را بعنوان انعام دریافت میکردند ولی در هر سال در موعد معین چه در پایتخت و چه در سایر شهرها حکام موظف بودند از دستجات ارتشی تحت فرماندهی خود سان و رژه به بینندگان که در فصل مربوط به اداره و هزینه ارتش دیدیم و در تذکرة الملوك مذکور است که میگوید: «در روز سان غلامان مزبور باتفاق مستوفی آن سرکار در مجلس بهشت آئین در خدمت پادشاهان نسخجات سان

۱- ایران جاویدان، دکتر خانباها بیاتی، ص ۹۰

وقدر تیول و مواجب و همه ساله و نفری جماعت مزبور را میخواند» معلوم میشود که پادشاهان صفویه مقید بوده‌اند که از ارتش مقیم در پایتخت سان دیده و بجزئیات امور آن آگاهی حاصل نمایند .

در ایالات و ولایت حکام و کلانتران و بیگلر بگیان در انجام این امر موظف بوده‌اند. چنانکه شاردن در سفرنامه خود باین امر چنین اشاره میکند: «... سر بازان در خانه خود میمانند و هنگامی که مقرر است از آنها سان دیده شود و این کار هر شش ماه یکبار یا سالی یکبار اتفاق می‌افتد آنها را قبلاً برای ساعت معین احضار میکنند و اسلحه خود را یک یک نشان میدهند، و در هر سه سال یکبار یک سان کلی در هر ایالت دیده میشود.»^۱

در جای دیگر^۲ در این خصوص چنین می‌نویسد : «بار دوم که بایران بازگشتم (۱۶۷۳ میلادی = ۱۰۸۴ هـ ق) متوجه شدم که در سراسر کشور سان عمومی سپاه بوسیله کلانتران نماینده دربار در ایالات برگزار میشود. یکی از این کلانتران که مردی کنجکاو و دانا و از دوستان نزدیک من بود گفت: ما برای سان دیدن سپاه خوب و برای جنگ قشون بدی داریم.»

تاورنی‌یه سیاح فرانسوی در شرح حال غلامان «قوللر» میگوید^۳ «... در میان غلامها و قورچیها بمناسبت اینکه اغلب آنان از بردگان و غیر ایرانی هستند هیچگاه نافرمانی

۱- سفرنامه شاردن . ص ۲۱۸-۱۲۹

۲- ایضاً ص ۲۲۳

۳- سفرنامه تاورنی‌یه ، ص ۲۲۸

و شورش دیده نمیشود و در مواقع بیکاری شغل آنان خرید و فروش چارپایان است.» و در باب افراد پیاده نظام نوشته است «افراد پیاده نظام در زیر چادر زیسته و تابستان و زمستان پیلاق و قشلاق میکنند هر خانوده یا قبیله موظف است تعدادی سرباز در اختیار دولت بگذارد. لباس افراد منظم و اسلحه آنان که در جعبه های مخصوص محافظت میشود، پیوسته براق و تمیز است و چون اغلب افراد از میان دهقانان انتخاب میشدند دارای تربیت کافی نیستند معذک در خدمات نظامی و بکار بردن اسلحه مهارت کامل دارند زیرا هر حاکمی موظف است که در سال دوسه بار از افراد تحت فرماندهی خود سان دیده مراقب لباس و اسلحه و تجهیزات آنان باشد بطوریکه اگر شاه با حضار افراد ایالت و یا ولایتی فرمانداد باید تمام سربازان از حیث لباس و تجهیزات منظم و مرتب باشند و رسم بر این جاری است که سربازان زمانی میتوانند از لباس های نو خود استفاده نمایند که از طرف شاه احضار شده باشند و یا ماموریت جنگی پیدا کنند.»

در عباسنامه شرحی از سان ارتش توسط شاه عباس دوم نقل شده که عیناً متذکر میشویم: ^۱ «بعد از ورود و دخول دارالسلطنه قزوین . . . همه روزه از طلوع آفتاب جهان تاب تا وقت ضعی اوقات شریف صرف ملاحظه عساکر نصرت مآثر میفرمودند . الحق انجام این کار بسیار دشوار بود چه دیدن عرض لشکر از مقوله شماره قطرات امطار و امواج دریای زخار ممتنع مینمود و با وجود این

معنی ارقام اشرف بهر يك از محال محروسه نیز صادر شد و جمعی را مقرر فرموده بودند که از ایلات واحشامات جمعی را که قابلیت ملازمت داشته باشند بنظرکیمیا اثر رسانند و فوجی بسیار و گروهی بیشمار از این رهگذر نیز بهمرسیده بود آن سرگزیده رحمن بنفس نفیس متوجه گردید بحقیقت احوال آحاد لشکر و افراد عسکر رسیده عرایض و مطالب ایشان را بنظر امعان ملاحظه نموده هر يك را فراخور خدماتی که از ایشان بمنصبه ظهور رسیده مشمول انعامات خسروانه میفرمودند»

علاوه بر مراتب فوق الذکر پادشاهان صفویه در زمان صلح سرگرمیهائی برای سپاهیان خود فراهم میآوردند و نمی گذاشتند افراد ارتش به تن پروری و تنبلی عادت نمایند از آن جمله شرکت دادن ارتشیان در مراسم پذیرائی سفیران بیگانه بود «واقعی که سفیران بیگانه میخواستند وارد اصفهان شده به حضور شاه عباس باریابند در طول مسیر آنان از بیرون شهر تاجلو عالی قاپو در میدان شاهی اقلا پنجاه الی شصت هزار سرباز تفنگدار در دوسوی معابر صف می بستند و همه جا دسته های مخصوصی از این سپاهیان از صف خارج شده به همراهی نفیرنای و آوای طبل و شیپور و سنج می رقصیدند .

« تفریح ها و سرگرمیهای دیگری که در ضمن تمرین و ورزش بسیار مفیدی برای سربازان در موارد بیکاری بود عبارت بود از کشتی گیری ، تیراندازی ، چوگان بازی جالبترین و مشهورترین بازی دسته جمعی این عهد چوگان بازی بود که خود شاه کراراً در آن شرکت میجست و سایرین

را نیز به شرکت در آن تشویق میکرد . از آنجاکه چوگان بازی تمرین بسیار خوبی برای سواری و تیراندازی بود هنگام اقامت شاه در اصفهان بویژه موقع آمدن سفیران خارجی به دربار شاه عباس همه روزه مرتباً مسابقات چوگان بازی دائر میکردند .^۱

منابع :

- ۱- تاریخ سیاسی واجتماعی ایران از مرگ تیمور تا مرگ شاه عباس ، تألیف ابوالقاسم طاهری . از انتشارات فرانکلین تهران . ۱۳۴۹
- ۲- چند مقاله تاریخی و ادبی . تألیف نصرالله فلسفی . انتشارات دانشگاه تهران ۱۳۴۲
- ۳- ارتش در زمان صفویه . نوشته دکتر لارنس لاکهارت (مجله اسلام) شماره ۳۳ ص ۸۹ (بانگلیسی)
- ۴- نظام ایالات در دوره صفویه . تألیف رهبر بن . ترجمه کیکاووس جهانداری . از انتشارات بنگاه نشر و ترجمه کتاب . تهران ۱۳۴۹ .
- ۵- زندگانی شاه عباس اول تألیف نصرالله فلسفی جلد اول . تهران ۱۳۴۰
- ۶- سفرنامه و نیز بیان در ایران . ترجمه دکتر منوچهر امیری . انتشارات خوارزمی تهران ۱۳۴۹ .
- ۷- تاریخ نظامی ایران ، تألیف سرهنگ غلامحسین مقتدر تهران .
- ۸- سفرنامه شارپن (ترجمه فارسی) ، تهران .
- ۹- در دربار شاهنشاه ایران تألیف انگلبرت کمپفر . ترجمه کیکاووس جهانداری . انتشارات انجمن آثار ملی تهران ۱۳۵۰ .
- ۱۰- تذکره الملوك .
- ۱۱- تاریخ عالم آرای عباسی . تألیف اسکندر بیک منشی از انتشارات کتابفروشی امید - اصفهان .
- ۱۲- خون‌زوان ایرانی . تألیف اروچ بیک بیات . ترجمه مسعود رجب‌نیا . انتشارات ترجمه و نشر کتاب .
- ۱۳- سفرنامه سانسون ترجمه دکتر تقی تفضلی . تهران ۱۳۴۶ .
- ۱۴- تاریخ طوایف ترك و مملکت اتراك تألیف دها م . ترجمه زکی البطر - العلی آبادی نسخه خطی مجلس شورای ملی شماره ۲۱۱۵ جلد اول ص ۷۰۴ .
- ۱۵- تاریخ روابط ایران و اروپا در دوره صفویه تألیف نصرالله فلسفی تهران ۱۳۱۹ .
- ۱۶- ایران جاویدان . تألیف دکتر خانبابا بیانی . از انتشارات شورای مرکزی جشن شاهنشاهی ایران تهران ۱۳۴۷ .

جنگ‌های

ایران و عثمانی

در زمان صفویه

مختصری از تاریخ امپراطوری عثمانی

مقارن دوران صفویه^۱

حیات سیاسی عثمانیها در آناتولی (آسیای صغیر) ، یعنی در مرکز امپراطوری سلجوقیان روم ، پا به عرصه وجود گذاشت. آنان یکی از شعب متعدد طایفه غزترکستان بودند که در سال ۱۲۲۴ میلادی (۶۲۱ هـ ق) تحت رهبری رئیس خود سلیمان شاه سرزمینهای آبا و اجدادی خویش را ترک گفتند و از رود جیحون و ایران گذشتند و بارمنستان آمدند و در آنجا مستقر شدند. این جماعت از همان آغاز ورود به آسیای صغیر تحت تبعیت سلطان سلجوقی آن سرزمین در آمدند و عده‌ای از آنان به ریاست اتروگول^۲ سرنوشت نیکوئی داشتند چه به سلطان علاءالدین ایوبی پیوستند و در جنگهایی که آن سلطان کرد (جنگهای صلیبی) به وی مساعدت مؤثر نمودند و همین امر باعث شد که سرزمینهایی را به عنوان تیول بدست آورند (۱۲۳۱ میلادی = ۶۲۹ ق هـ). اتروگول و فرزندش عثمان که جنگجویانی کارآزموده و سیاستمدارانی لایق بودند در

۱- از تاریخ ترکیه تألیف ژان پلرو ، ترجمه و اقتباس دکتر خانبابا بیاتی .

از صفحه ۱۰۰ بجمد .

نتیجه حسن خدمت به سلطان علاءالدین متدرجاً بروسعت تیول خویش افزودند. چون در سال ۱۲۸۸ م = ۶۸۷ هـ ق عثمان شهر قره حصار یونانی را تصرف کرد و به لقب «بیک» ملقب گردید و از آن پس سکه بنام خود زد و امیری بنام شد. حمله مغول در سال ۱۳۰۰ م = ۷۰۰ هـ ق موجب بالا گرفتن کار شاهزاده عثمان گردید به این ترتیب که سپاهیان چنگیز خان چون سلاجقه آسیای صغیر را از میان برداشتند به تقویت بیک‌ها و حکام محل پرداختند و آنان را تشویق به تشکیل دولتهای کوچک مستقل کردند و با این سیاست کار اداره متصرفات وسیع خویش را که بین چین و مدیترانه قرار داشت، آسان نمودند و به دستیاری حکومتهای مزبور دیگر احتیاج به فرستادن پادگانهای نظامی در سرزمینهای اشغالی نداشتند. عثمان که از قید رقیت ترکان سلجوقی رهائی یافته بود در عداد حکام محلی که توسط مغول بال و پری به آنها داده شده بود، درآمد و بخود نام پادشاه عثمانیها را داد. بمحض اینکه لشگریان چنگیز آسیای صغیر را ترك گفتند عثمان دیگر در مقابل خود دولت ترك مستقلی جز دولت خود نیافت، چه در برابر دولت عثمانی جز حکام ضعیف که پیوسته روزگار خود را به جنگ و نزاع و اختلافات خانوادگی می گذرانند، وجود نداشت. بلاشک دولت جدیدی را که عثمانیها تشکیل داده بودند دوام چندانی نمیکرد اگر موقع مساعد و مناسبی پیش نمی آمد. به این معنی که پایتخت کوچک آل عثمان ینی شهر، بین سرزمینهای اسلامی و یونانی قرار داشت، و به همین مناسبت ترکان عثمانی به منزله پاسداران اسلام در مقابل عالم مسیحیت شدند.

با آنکه موقع جغرافیائی پایتخت عثمانی‌ها به نظر خطرناک می‌آمد، باید آنرا مقدمه نخستین موفقیت‌های عثمانی‌ها در ایجاد امپراطوری خود بشمار آورد. ترکان از هر طایفه‌ای که بودند جنگ با یونانیان را سنت باستانی خود میدانستند، چه آنان قانون اسلامی را که، جهاد بر ضد کفار را اشاعه میداد، از جان و دل پذیرفته بودند و جنگ با یونانیان می‌بایست از طریق سرزمین عثمانی نشین صورت گیرد. وضع جغرافیائی مزبور به نفع عثمانی‌ها تمام میشد و عثمان بخوبی میدانست چه منافعی از این راه بدست می‌آورد. وی برخلاف روش حکمرانان دیگر ترك آسیای صغیر که به تقویت امپراطوری می‌پرداختند، به هیچ وجه قوای نظامی را در این طریق ضعیف نکرد و مستقیماً به متصرفات روم شرقی حمله آورد. با این روحیه ماجراجویانی که از صیت اشتهار ثروت امپراطوری روم را شنیده و منتظر فرصت جهت بدست آوردن غنائم جنگی بودند وارد سپاهیان تازه نفس عثمانی شدند و مسلمانان متعصب که میخواستند به جهاد با کفار پردازند نیز از اطراف و اکناف آسیای صغیر به سلطان عثمانی پیوستند. از آن پس جنگهای آل عثمان آغاز گردید و ضمن این - محاربات یونانیان و تمام مسیحیان متوجه نقش مهمی که سربازان ترك در راه ایفاء آن بودند، شدند. در سال ۱۳۲۶ م ۷۲۶- ه. ق. موقعی که عثمان چشم از دنیا پوشید لشگریان وی به تصرف دو شهر بزرگ امپراطوری روم یعنی نیکومدی و بروسا موفق گردیدند. ارخان تنها حکمرانی بود که از آل عثمان که یکی از اسامی ترك را بخود داده بود و با آنکه سلاطین عموماً مسحور آداب و سنن اسلامی بودند این امر

به نظر عجیب می‌آمد حال آنکه تمام پادشاهان سلسله مزبور نام عرب داشتند. در دوران سلطنت (۱۳۲۶-۱۳۶۰ م ۷۲۶-۷۶۲ هـ) این پادشاه بود که امپراطوری عثمانی آن چنان که تاریخ ثبت کرده است و تصویر آن در طول قرون متمادی باقی مانده به اولین شکل خود در تاریخ جهان شکل گرفت. عثمانیها چون شهر زیبای بوسرا را واقع در ساحل دریای مرمره نزدیک خلیج بهمان اسم و در مقابل اروپا، به پایتختی برگزیدند در آنجا به ایجاد ابنیه فراوان، خاصه مساجد دست زدند و از آن پس به تشیید مبانی مذهب اسلام سعی بلیغ کردند و این اقدام در مقابل فرقه‌های مختلف و مذاهب متعددی که در قلمرو فرمانروائی آنان وجود داشت، به نظر لازم می‌آمد. در حوزه مستقر عثمانیها جمعی بزمذهب اعتقاد نداشتند و برخی دیگر آداب و عادات ملی و مذهبی قدیم خود را وارد اساس و اصول اسلام کرده بودند و بعضی به طرفداری تصوف که از ایران به آنجا نفوذ کرده بود، برخاستند. از اینها گذشته دو فرقه بسیار معتبر که در تمام دوران تاریخ آل عثمان آثار مهمی از خود بیادگار نهادند به تدریج نضج می‌گرفت. این دو فرقه یکی بکتاشیه و دیگر مولویه (دراویش) نام داشتند ایشان هواداران مولانا جلال‌الدین رومی، صوفی نامدار ایران، بودند که در قونیه مسکن داشتند.

موضوع جنبش و نهضت مذهبی ترکیه عثمانی به موازات شکوفاشدن تمدن مربوط به صنایع ظریفه مملو از معنای حقیقی هنر و روح شناسائی فنی پیش میرفت. از طرف دیگر در آن تاریخ دولتها جهت تأسیس ارتش خود به طرز متداول در قدیم یعنی جمع آوری سپاهیان

چریک استفاده میکردند، عثمانیها در دوران ارخان، نظام جدیدی را بوجود آوردند که اساس آن برای جادارتش دائمی و طبق اصول فنی تازه منطبق میشد. این سپاهیان را برای جنگهای حقیقی آماده می ساختند و میتوان گفت که نظام جدید عثمانی عامل بزرگ عظمت و انحطاط امپراطوری عثمانی بود. این سپاهیان را «ینی چری» می گفتند یعنی ارتش جدید. چون قوای ترك به رفاه و آسایش خو گرفت و ایلات و عشایر نیز با تمدن و اصول فنی ارتش عثمانی آشنا نشده بودند ارخان برای آنکه جانب آنان را مراعات کند در جمع آوری سپاهیان جدید روش خاصی را در پیش گرفت که موجب توفیق او گردید. به این معنی که فرزندان مسیحیان را می ربود و آنان را با سنت و آئین اسلام تربیت میکرد و از وجود ایشان در ارتش استفاده می نمود. تصادفاً این عمل بنفع امپراطوری عثمانی تمام شد زیرا افراد سپاه ینی چری به آسانی اصل و نژاد و قومیت خود را فراموش کردند و به دین اسلام درآمدند و آئین و آداب ترکی را پذیرفتند و در جنگها با تعصب شدید به پادشاه خویش از جان و دل خدمت می نمودند.

دوران سلطنت ارخان و جانشینان وی سلطان مراد اول (۱۳۸۹م = ۷۹۲ ه. ق) معروف به خداوندگار و بایزید اول (۱۴۰۲م - ۱۳۸۹ = ۸۰۵ - ۷۹۲ ه. ق) دورانی بود که ترکان پیوسته شاهد پیروزی را در آغوش میگرفتند. در اندک مدتی شهرهای نیسه (قدیمیترین شهر مسیحیان که نخستین کلیسا در آنجا بنا شد) و گالی پولی بتصرف عثمانیها درآمد. تصرف گالی پولی ترکان عثمانی را متوجه کرد که به این زودی نمیتوانند به قسطنطنیه دست یابند بنا بر این

بندر مستحکم را از راه داردانل در معبری طبیعی ولی مشکل‌تر از معبر بغاز بوسفور دور زدند و وارد قطعه اروپا شدند. از آن پس تا مدت‌ها عثمانیها بهیچوجه در صدد تعرض به متصرفات بیزانس بر نیامدند بلکه ب فکر اتحاد با آن دولت افتادند. ارخان پس از اتحاد با دولت بیزانس چون اساس حکومت خود را مستحکم دید جنگ با فرمانروایان مسلمان همسایه کشور خویش را آغاز کرد. تصور این که تمایل ارخان و جانشینان بلا فصل او تشکیل دولت آناتولی بود و می‌خواستند در توسعه دین اسلام در سراسر متصرفات خود بکوشند تا حدی بنظر بعید می‌آمد چه توجه به طرف شرق نشان می‌دهد که عثمانیها هدف اصلی خود یعنی استقرار اساس دین اسلام را بدست فراموشی سپرده‌اند. از این عجیب‌تر آنست که تصور کنیم پادشاهان نخستین اسلامی فکر دیگری جز تشکیل دولت ملی نداشتند، عثمانیها ممکن بود به این هدف برسند در صورتیکه دولت روم شرقی جوان‌تر و قدرت خلاقه خود را از دست نداده بود. یا آنکه این دولت با توسعه دولت عثمانی در مقام مبارزه حقیقی برمی‌خاست. در جانب مغرب دولتی که یارای مقاومت عثمانی را داشته باشد، وجود نداشت.

پیروزیهای کارازی (در دوران سلطنت ارخان) و آنقره و بالاخره اطاعت و انقیاد کامل فرمانروایان آسیای صغیر که در زمان سلطان بایزید جامه عمل پوشید، هدفی جز از جاه‌طلبی بدون اندازه سلاطین عثمانی در بر نداشت. در این دوره عثمانیها تا حدی قدرت نظامی داشتند که از طرفی بر ضد برادران دینی و هم نژاد خویش (مردم تمام

امیرنشینان آسیای صغیر از طوایف غز بودند) جنگیدند و از طرف دیگر به جنگهای خود در اروپا ادامه دادند. سلطان مراد اول راه ماریزا را در پیش گرفت و شهر آندرینویل را در ایالت تراس، دویست کیلومتری بیزانس، و شهر فعلی نیکو پولی در بلغارستان را، تصرف کرد.

سپس صوفیه پایتخت بلغارستان را تحت محاصره درآورد و سرانجام آنجا را تسخیر نمود. زمانی نگذشت که با سه دولت متحد صربستان و بلغارستان و آلبانی روبرو شد و با دویست هزار سپاهی در محل کوسوو^۱ و آنها را شکست داد. با اینکه سلطان مراد خود در این جنگ کشته شد ولی پیروزی کوسو و باعث وحشت و نگرانی دولتهای اروپای غربی را فراهم آورد. بازیلوس^۲ امپراتور روم شرقی که توسط سربازان ترك تحت محاصره درآمده بود، سیادت فاتح مسلمان را گردن نهاد و سلطان با یزید معروف به ایلد رم، جانشین سلطان مراد، توانست باج و خراج سنگین بر امپراتوری روم شرقی تحمیل کند. از آن پس امپراتوری عثمانی با عظمت و شکوهی تمام در انظار جلوه گر شد.

پیروزیهای امپراتوری عثمانی با سرعت عجیبی صورت گرفت. اما پنجاه سال از این مقدمه نگذشته بود که عثمانیها تمام صفات حسنه و شہامت نظامی خود را بر اثر غوطه ور شدن در زندگی سراسر تجمل و آسایش از دست دادند.

1- Kossovo

2- Basileus

سربازان دیگر در جنگها شجاعت غریزی خود را ابراز نمی‌کردند و غالباً از مقابله با دشمن شانه خالی میکردند. در جنگ نیکوپولی سلطان عثمانی برای مقابله با شصت هزار نفر سپاهیان صلیبی که از اروپای غربی فرستاده شده بود، ناچار شد دویست هزار نفر به میدان جنگ بیاورد. معهدا ایلدرم بایزید پیشرفتهای نمایانی کرد و در جنگ مزبور پیروز شد و به جانب مولداوی و استیری راند و آن نواحی را بتصرف درآورد و وارد خاک آلبانی گردید. اما کوشش وی در فتح بیزانس به جایی نرسید و با وجود تجهیز قوا بواسطه هجوم تیمور به آسیای صغیر، نتوانست کاری از پیش ببرد. ناچار به مقابل امیر تیمور شتافت ولی از وی شکست خورده به اسارت درآمد. با این شکست چنین بنظر رسید که دولت آل عثمان به پایان رسیده است. پادشاه گورکانی امپراطوری روم شرقی را بحال خود باقی گذاشت و آسیای صغیر را به قطعاتی چند تقسیم کرد.

امیر تیمور با آنکه نخستین امپراطوری عثمانی را پایمال کرد ولی قدرت توسعه طلبی و خصایص ملی آن را آن را از میان نبرد. هجوم این سردار ترك به متصرفات عثمانی باعث شد که عثمانیها معایب و نقایصی را که در نتیجه رفاه و آسایش زندگی داشتند، تاحدی کنار بگذارند.

آثار تهاجم امیر تیمور در آسیای صغیر خرابی و اختلاف بین فرزندان بایزید بود که بر سر بدست آوردن تاج و تخت بایکدیگر به جنگ و نزاع پرداختند. این دوره هرج و مرج همان دوره ای است که در تاریخ به دوره فترت

معروف است .

درسال (۱۴۱۳م = ۸۱۶هـ ق) دوازده سال پس از مرگ ایلدرم، یکی از پسران او بنام محمد چلبی توانست زمام امور از هم گسیخته کشور را در دست گیرد، وی دست یاری بجانب امپراطوری روم شرقی دراز کرد، باز یلوس که میتوانست از هرج و مرج ترکان استفاده کند و آنان را از میان بردارد مرتکب خبط عظیمی شد و بامحمد چلبی متحد گردید و این سلطان باکمک وی آناتولی را زیر اطاعت و انقیاد درآورد. او به تشویق اهل هنر و ادب کوشید و از حیث تعصب در مذهب، خود را در انظار به صورت قهرمان دین اسلام جلوه گر ساخت .

جانشین این پادشاه سلطان مراد دوم دوران فتوحات مجدد آل عثمان را آغاز کرد (۱۴۵۱-۱۴۲۱ م = ۸۵۵-۸۲۵ هـ ق) وی به بهانه تنبیه بیزانس در مصالحه با امیر تیمور، قسطنطنیه را محاصره کرد اما کاری از پیش نبرد و برای آنکه جبران ناکامی خود را بنماید متوجه فرمانروایان خود مختار آناتولی شد و اراضی آنان را تصرف کرد و چندی نگذشت که امپراطوری بیزانس را به قبول پرداخت باج و خراج مانند دوران گذشته نمود و او را مجبور کرد خود را تابع دولت عثمانی نماید و آنچه را که در دوران فترت حکومت عثمانی تصرف کرده است، باز پس دهد . سپس عازم اروپا شد و تاپای دیوارهای شهر بلغراد پیش رفت ولی از قوای اتحادیه ای که از هنگری ها و آلمانها و لهستانها و داوطلبان مسیحی اروپا برای مقابله با وی تشکیل شده بود، شکست خورده ناچار بمصالحه گردید .

ولی پادشاه لهستان که در خفا توسط پاپ تحریک شده بود اصول متارکه جنگ را نادیده گرفت و هجوم خود را به ترکان آغاز کرد. وی در رأس سپاهیان مسیحی، بلغارستان را محاصره نمود. سلطان مراد با آنکه به علت هرج و مرج و اغتشاش ینی چری‌ها در زحمت بود، عملیات جنگی برق‌آسایی را بانوغ نظامی شروع نمود و وارد بالکان شد و مسیحیان را در محل وارنا به سال ۱۴۴۴ م = ۸۴۸ هـ ق از پای درآورد و برای دفعه دوم آنان را در جنگ کوسو در هم شکست. با این پیش‌آمد فکر جهاد بر ضد مسلمانان، که تمام نیمه اول قرن پانزدهم میلادی، مسیحیان را به خود مشغول داشته بود به کلی از میان رفت. وقتی این فکر در آنان راجع به قسطنطنیه بیدار شد که دیگر کار آنها به جایی نرسید. در سال ۱۴۴۸ م = ۸۵۲ هـ ق بازیلوس ژان هشتم امپراتور بیزانس درگذشت و کنستانتین یازدهم بجای او بتخت امپراطوری نشست ولی قادر به مقاومت با ترکان و دفاع از شهر قسطنطنیه نبود. افتخار فتح این شهر که به جای رم ثانی محسوب میشد و گشودن آن را از هفت قرن قبل از آن تاریخ مسلمانان آرزو میکردند، نصیب سلطان محمد دوم گردید. این فتح بادر نظر گرفتن وضع داخلی امپراطوری روم شرقی چندان عجیب به نظر نمی‌آید. سلطان محمد دوم مردی فعال و لایق و شجاع و دارای معلومات جدید و تربیت شده و در آن تاریخ بیست و یکسال داشت. از طرف دیگر پایتخت روم شرقی نه فقط بدون کمک از طرف متحدین امپراطوری مانده بود بلکه قسمتی از مدافعین آن نیز از جنگ با ترکان سرپیچی میکردند.

قسطنطنیه در ۱۴ مه ۱۴۵۳ م = ۸۵۷ ه ق پس از مختصر مقاومت بدست سلطان محمد دوم ملقب به فاتح افتاد. سال ۱۴۵۳ میلادی خاتمه قرون وسطی و آغاز قرون جدید را در برداشت و با فتح قسطنطنیه چنین بنظر می‌آید که امپراطوری روم دیگر وجود ندارد. از آن پس اروپا به قالب تمدن تاریخ معاصر درآمد .

سلطان محمد فاتح پس از تسلط بر قسطنطنیه آنجا را پایتخت قرار داد. در دوران سلطنت او و جانشینانش از اطراف و اکناف کشورهای مشرق زمین هنرمندان به آنجا روی آوردند و جاه و جلال و شکوه خیره کننده‌ای به آن دادند. توجه این پادشاهان به عظمت و جلال پایتخت خود باعث شد که با وجود از بین رفتن امپراطوری روم امتیاز و افتخار شهر قسطنطنیه زبان زد خاص و عام گردید .

اعتماد و اطمینانی که دولت عثمانی با فتح قسطنطنیه در خود احساس کرد، همچنین انتشار این خبر بین مردم متصرفات شرقی آن دولت، که هنوز نیمه استقلالی داشتند، از عوامل عمده فتوحات سالهای بعد سلطان محمد دوم بشمار می‌آید. این سلطان در آسیای صغیر با فتح طرابوزان به دولت داوید کومنن^۱ پادشاه سلسله یونانی آن دیار پایان بخشید. سپس امیر نشینهای سلجوقی را که مختصر استقلالی داشتند کاملاً، تحت نفوذ و انقیاد خویش درآورد. در شبه جزیره بالکان سلطان محمد موفق شد تمام صربستان و بلغارستان و بوسنی و هرزگووین و آتن و موره را بتصرف درآورد .

1- David Comnène

ایتالیا با سپاهیان ونیز و ژن و ناپل ورم مدتی با سلطان محمد جنگید و با وجود فتوحات متعدد ونیز شکست سلطان در اسکوتاری، سرانجام نیروی دریائی ونیز را در هم شکست. چون متحدین، که پاپ مغز متفکر آن بود، قدرت مقاومت نداشتند به ناچار درخواست مصالحه کردند. دولتهای ایتالیا با این مصالحه، اسکوتاری، آمازیا (مستعمره ژن در ساحل آسیای صغیر)، نگرپونت^۱ مستعمره ونیز را از دست دادند و دولت لهستان ناچار شد از حقوق خود در شبه جزیره کریمه صرف نظر کند. و آن ناحیه را به دولت عثمانی واگذار نماید. با استقرار عثمانیها در شبه جزیره کریمه و تصرف مدخل دانوب، دریای سیاه تقریباً بصورت دریائی در دست دولت عثمانی درآمد.

در سالهای بین پادشاهی سلطان محمد دوم و سلیم اول، سلطنت با یزید دوم بصورت دوره ای بی فروغ و تاریک درآمد. با این حال سلطان بایزید دوم (۱۵۱۲-۱۴۸۱ میلادی= ۹۱۸-۸۸۶ ه ق) در دوران سلطنت خود موفقیت هائی جهت عثمانی تحصیل کرد. ولی دربار امپراطوری در نتیجه سوء سیاست، بهانه ای بدست مخالفین داد که قسمتی از تاریخ عثمانی را تاریک و مرموز کرده است.

حادثه مهمی برای دنیای ترک عموماً و برای امپراطوری عثمانی خصوصاً در قرن پانزدهم میلادی اتفاق افتاد که آن تشکیل روسیه جدید بود. این کشور که از زیر یوغ بندگی مغول رهائی یافته بود توسط تزار ایوان

1- Negrépoint

سوم در مسکو بوجود آمد. امپراطوری روسیه در شمال‌خاک عثمانی و امپراطوری اطریش دو دشمن خونین و سرسخت عثمانی بودند و وجود آنها علت غائی از میان رفتن قدرت آن دولت بشمار می‌آمد .

در قرن شانزدهم میلادی (دهم هجری قمری) قدرت و عظمت امپراطوری عثمانی به دورهٔ اعتلاء خود رسید و بر تخت سلطنت قسطنطنیه دو سلطان بزرگ جلوس کرد. سلطان سلیم و سلطان سلیمان (قانونی). علاوه بر اوج قدرت عثمانی، نژاد ترك نیز به حد کمال خود رسیده هیچگاه تا آن تاریخ قومی از اقوام آلتائی به این حد از عظمت و تمدن نرسیده بود. اطراف سلطان را پیوسته بزرگان و برگزیدگان عالم علم و ادب مشرق زمین فرا گرفته بودند و همین امر موجب شکوه و جلال دربار او را فراهم می‌آورد. معماران و نویسندگان و شعرا که بگرد وی جمع شده بودند مجذوب جلوه‌های عظمت او شده و روح هنر و مایه علم و ادب را تا آنجا که روحیه ترك قابل پذیرش بود در دربار قسطنطنیه به اعلی درجه مقام خود رساندند و قدرت نظامی و اقتصادی به موازات علم و هنری که ترکان در نتیجه جنگهای اسپانیا (۱۵۱۷-۱۵۹۶ میلادی) به آن آشنائی پیدا کرده بودند، پیشرفت نموده جنگهای فرانسه با خاندان هابسبورگ اطریش کار توسعه امپراطوری عثمانی را آسان کرد .

چنانکه گذشت ، امپراطوری اسپانیا در بدست آوردن سیادت بحری خود در مدیترانه شرقی پیوسته رقیب سرسخت امپراطوری عثمانی بود . از طرف دیگر امپراطوری

اطریش در مرکز اروپا تنها دولتی بود که تشکیلات منظم و مرتب داشت. سیاست فرانسه در آخر قرن پانزدهم و در تمام مدت اوایل قرن شانزدهم، موجب شد که همسایگان و رقیبان عثمانی توجهی به آن دولت نداشته باشند و همین امر فراغت و آسودگی خاطر ترکان را فراهم ساخت و باب عالی از جانب دولتهای غربی ایمن گردید و توجه خود را به طرف مشرق و ممالک آن معطوف کرد و از آن پس هدف و سیاست اسلامی خویش را نصب العین قرار داد. چندی نگذشت که سیاست فرانسه با اتحاد عثمانی برضد خاندان امپراطوری اطریش موجبات پیشرفت های سریع دیگری را جهت عثمانیها در تصرف قسمتهائی از خاک اروپا فراهم آورد.

مهمترین حوادث تاریخی از لحاظ وسعت عمل و اثراتی که در برداشت و تحول عظیم عثمانی را در قرن شانزدهم مشخص کرد، تصرف قسمت اعظم کشورهای اسلامی بود. در دوران سلطنت بایزید دوم جنگ بین ممالک مصر و عثمانی آغاز گردید و در ابتدای سلطنت سلطان سلیم اول برخوردهای نظامی بین ایران و عثمانی شروع شد. جنگهای بین مصر و عثمانی چندان طولانی نبود. با وجود اشتغال به جنگهای ایران و شورش ینی چریها، سلطان عثمانی با قوای عظیم سوریه را اشغال کرد و سپس فلسطین را به اطاعت خویش درآورده قوای مصریها را درهم شکست و وارد قاهره شد و سلسله ممالیک را منقرض نمود.

شهرهای مقدس اسلام از آن پس اطاعت سلیم را که در جنگ مصر فاتح شده بود، گردن نهاده به این ترتیب

ترکان عثمانی حامی اماکن مقدسه اسلام مدینه و مکه، شهرهای حجاز شدند. سلطان سلیم با این پیشرفت خود به خلافت عباسی قاهره خاتمه داد. باید گفت که بازماندگان خلفای عباسی در مصر وسیله تبلیغات روحانی و اخلاقی در دست ممالیک بودند.

سلطان سلیم با وضع قانون مخصوص، خود را به جای آنان خلیفه مسلمانان اعلام کرد (۱۵۱۷ م - ۹۲۳ ه ق) این تاریخ اهمیت بسزائی دارد چه آغاز سیاست عمومی سلسله آل عثمان محسوب میشود و از طرف دیگر سنگینی مسئولیت آن باعث نابودی آن سلسله میشود.

جنگ بین عثمانی و ایران به سرعت جنگ عثمانی و مصر پیشرفت نکرد. در ابتدای امر جمعی از شیعیان عقیم عثمانی بر ضد دولت قیام کردند اما سلطان سلیم به آسانی به شورش آنان خاتمه داد. شاه اسماعیل اول شاهنشاه ایران که شیعی مذهب بود به مساعدت هم‌مذهبان خود شتافت اما با وجود سرعت عمل ارتش سلطان سلیم در سرزمینهای که توسط ایرانیان تخلیه و سوزانده میشد و همچنین با وجود فتحی که در محل چالدران (۱۵۱۴ م - ۹۲۰ ه ق) نصیب وی گردید و مسلماً این فتح نتیجه مزیت ارتش او بود، سلطان عثمانی نتوانست قدرت خویش را بر ایران تحمیل نماید. تا آستانه آغاز قرون معاصر ایرانیان و ترکان پیوسته برای تسلط بر عراق عرب و آذربایجان با یکدیگر می‌جنگیدند. از آن پس با مقاومت شدید ایرانیان و پیشرفتهائی که نصیب آنان می‌گردید زمینه احساسات ضد ترک در سرزمینهای مجاور عثمانی فراهم آمد، موضوع بسیار ساده و طبیعی بود

ترکان دشمن‌های قوی پنجه در همسایگی خویش داشتند در شمال روسها، در مشرق ایرانیان و در مغرب اطریشی‌ها و مجارستانی‌ها .

سلطان سلیمان قانونی در سال ۱۵۲۰ م = ۹۲۷ هـ ق به‌جای پدرش سلطان سلیم اول بر تخت سلطنت عثمانی نشست. در دوران سلطنت طولانی چهل‌وشش ساله خود افتخارات فراوانی جهت امپراطوری عثمانی کسب نمود. سلطان سلیمان پس از آنکه به سلطنت رسید با دولت ونیز، حریف قدیمی عثمانی، متحد شد و جنگ علیه هنگری را آغاز کرد و با جنگ‌های تعرضی شهر بلگراد را تصرف نمود و سپس با نیروی دریائی خود جزیره رودس را گرفت . در این زمان بود که فرانسوآی اول پادشاه فرانسه باب روابط را با سلطان عثمانی مفتوح ساخت و به علت داشتن منافع مشترک، هر دو حملات خود را بر ضد امپراطوری هابسبورگ اسپانیا و اطریش شروع کردند و همان موقعی که فرانسوآی اول بندر ژن را فتح کرد سلطان سلیمان بوداپست پایتخت هنگری را بتصرف درآورد و شهر وین پایتخت امپراطوری هابسبورگ اطریش را در محاصره گرفت .

نتیجه همکاری عثمانی و فرانسه برای فتح تونس و الجزایر بود . این فتوحات را باید مدیون نبوغ نظامی دریاسالاران ترك خاصه خیرالدین ، دانست .

فتوحات عثمانیها در اروپا و شمال افریقا و دریای مدیترانه باعث تشویش خاطر اروپائیان گردید چه فکر جهاد بر ضد مسلمانان هنوز بین آنان قوت داشت و این

قبیل افکار تا عصر لوئی چهاردهم (۱۷۱۵-۱۶۶۱م) ادامه پیدا کرد. از طرف دیگر وسیله شد که سلطان عثمانی پس از تحکیم مبانی قدرت خویش در اروپا بسوی مشرق و بخصوص ایران متوجه شود و فرصت پیدا کند تا شهر بغداد را بتصرف درآورد و جنگ با ایران را از سر بگیرد. با آنکه سلطان سلیم دوم سلطانی نالایق بود به دولت عثمانی از این راه لطمه‌ای وارد نیاورد به علت آنکه سلطان باکیاستی که داشت میدانست از عهده اداره امور مملکتی بر نمی‌آید و به همین مناسبت کار حکومت را به وزیر اعظم سوکولی که مردی لایق و سیاستمدار بود واگذار کرد. در زمان وی تمام عربستان و جزیره قبرس و حتی حاجی طرخان درکنار دریای خزر ضمیمه خاک عثمانی گردید.

انهدام نیروی دریائی ترك در اکتبر ۱۵۷۱ م توسط نیروی دریائی اسپانیا در تنگه لپانت به هیچوجه ارکان امپراطوری عثمانی را متزلزل نکرد و دنیای مسیحیت بدون هیچگونه علت اساسی به آن اهمیت دادند. دلیل متقن بر عدم اعتبار این فتح آن بود که دو سال پس از آن تاریخ، دولت و نیز ناگزیر به ترك جنگ با عثمانی گردید و سوکولی نیروی دریائی ترك را از نوبنیان نهاد. با این حال مسلم بود که اولین علامت انحطاط سپاهیان ینی‌چری آشکار میشد. اما هیچکس نمی‌توانست متوجه این امر گردد. عثمانی در دوران سلطنت سلطان سلیم دوم، پس از واقعه لپانت، بر مدیترانه مسلط بود و پیوسته نواحی ساحلی کشورهای مسیحی نشین را مورد تجاوز و تعرض قرار

میداد و موجبات تزلزل بازرگانی امپراطوری اسپانیا و دولت ونیز را فراهم می‌آورد و سرنوشت نیروی دریائی شکست نا پذیر فیلیپ دوم پادشاه اسپانیا در سال ۱۵۸۸ میلادی همان سرنوشت هفده سال قبل از آن تاریخ عثمانیها در تنگه لپانت بود و عواقب وخیم آن طولانی تر. پس از کناره گیری سوکولی صدراعظم، سلطان مراد سوم (۱۵۹۶-۱۵۷۶ م = ۱۰۰۵-۹۸۴ ه ق) و جانشینان وی با وجود ضعف و انحطاط داخلی در امپراطوری عثمانی بدون وقفه فتوحات خویش را دنبال کردند. اینان در محاربات با ایران شاهد فتح و ظفر را در آغوش گرفتند و به تصرف گرجستان و شیروان و کردستان و یک قسمت از آذربایجان حتی تبریز نایل آمدند. از طرف دیگر در جنگهای با امپراطوری اطریش توفیق یافتند و پس از سیزده سال جنگهای موفقیت آمیز اروپائیان را ضعیف کردند. در حدود سال ۱۶۰۶ میلادی امپراطوری عثمانی به دوره اعتلاء خود رسیده نهضت‌های بزرگی که در اواخر قرن شانزدهم کم و بیش در کلیه نقاط امپراطوری بروز کرد علائم و آثار انحطاط آن دولت را نشان میداد. امپراطوری عثمانی وسعت بسیار داشت و در مدت بالنسبه قلیل تشکیل گردیده بود. در مدت دو بیست سال فرزندان ترکی که اجداد آنان از تیمور شکست خورده بودند، امپراطوری عظیمی را بوجود آوردند که متصرفات آن در سه قاره دنیا گسترش داشت. در سال ۱۶۰۶ میلادی نواحی ذیل را شامل بود: در آسیا آناتولی، قفقاز، سلسله جبال قفقاز سوریه، فلسطین، قسمتی از عراق عرب و عربستان

در اروپا: شمال قفقازیه، کوبان، شبه جزیره کریمه، جنوب اوکرن، ترانسیلوانی، بسارابی، مولداوی، قسمت اعظم هنگری و سرزمینهای که امروز کشورهای یوگوسلاوی، بلغارستان و یونان را تشکیل میدهند.

در آفریقا: مصر، تریپولی تن، تونس و الجزایر. با شرحی که داده شد معلوم میشود که امپراطوری عثمانی از لحاظ وسعت و طول فراوان سرحدات و اختلاف نژاد و مذهب، مردم آن صورتی خاص و مخصوص به خود داشت و هرآن آماده انفجار بود. امپراطوری عثمانی فدای ثروت و تجملات و شکوه بیرون از حد خویش گردید.

قدر مسلم آنست تشکیلاتی که این امپراطوری عظیم بوجود آورده بود جز بالیاقت سلاطین و قدرت ارتش باقی نمیماند و از قضا در اوایل قرن هفدهم این دو عامل مهم رو به ضعف و تزلزل نهاده بود.

سلاطین عثمانی به عنوان جانشین بلافصل به سلطنت نمی رسیدند و گاهی شاهزادگان طبقه دوم روی کار می آمدند و مرسوم چنین بود که شاهزاده ای که سالخورده تر از دیگران بود زمام امور را در دست می گرفت و این سلاطین که غالباً معمر بودند بیش از چند سالی دوام نمی کردند و اساساً میل به فرماندهی ارتش را نداشته و این امر خطیر را به فرماندهان ارتش می سپردند و خود در حرم خویش به عیش و عشرت اشتغال می ورزیدند. سپاهیان که قبل از آن تاریخ از بین طبقات برگزیده انتخاب میشدند به تدریج از طبقات پائین دست که درجات ارتشی خود را با پول می خریدند، بوجود می آمد و به این

ترتیب بی‌نظمی بین ینی‌چریها حکمفرما گردید و شہامت ذاتی خود را فراموش کردند. افراد ینی‌چری به زندگی راحت خوگرفته بودند و صاحب املاک شدند و دست بکار بازرگانی و داد و ستد، که بهیچوجه رابطه‌ای با شغل ارتشی آنان نداشت، زدند و سپاهیگری را موروثی نمودند.

این وضع با وجود عوامل دیگر غامض و پیچیده شد و علل انحطاط و ضعف امپراطوری عثمانی از حد و حساب خارج گردید. در سال ۱۶۱۷ میلادی = ۱۰۲۷ هـ ق بامرگ سلطان احمد، هرج و مرج در امپراطوری به حد کمال رسید و این وضع تا سال ۱۶۲۲ م = ۱۰۳۲ هـ ق که سلطان مراد چهارم روی کار آمد و به کار امپراطوری سر و صورتی داد، باقی بود. جوانی این سلطان و خصایص ذاتی وی مایه امید بهبود اوضاع شد ولی بدبختانه این سلطان لایق و کاردان دوام چندانی نکرد و در بیست و نه سالگی بدون آنکه بتواند به تمام مقاصد و منویات خود جامعه عمل بپوشاند، چشم از دنیا پوشید.

جانشین سلطان مراد چهارم بنام سلطان ابراهیم اول (۱۶۴۸-۱۶۴۰ م = ۱۰۵۸-۱۰۵۰ هـ ق) دست به يك سلسله جنگهای بی‌موردی بر ضد و نیزیها و روسها، که به جانب جنوب روی آورده بودند، زد و سپس غرق در لذات و تجملات گشت و کار را بجائی کشاند که وضع مالی دربار، نابسامان شد و مخالفت ینی‌چریها آغاز گردید. سلطنت طولانی سلطان محمد چهارم (۱۶۸۷-۱۶۴۸ م = ۱۰۹۹-۱۰۵۸ هـ ق) مصادف با وزارت محمد پاشا کوپرلو

که پسرش احمد پاشاکوپرلو دنباله کارهای او را پس از مرگ وی، گرفت. امپراطوری عثمانی آخرین فتوحات خود را در اروپا مدیون این صدراعظم بود. در سال ۱۶۶۳م سپاهیان ترك به اطریش حمله کرده وارد سیلزی شدند و برای باردیگر دنیای مسیحیت را به مخاطره انداختند. اتحادیه مجدد دولتهای اروپائی سرانجام موفق شد از پیشرفت ارتش عثمانی جلوگیری بعمل آورد. (۱۶۶۴م) سلطان محمد چهارم که ناامید شده بود از سلطنت استعفاء داد. جانشینان وی نیز کار مهمی از پیش نبردند و با آنکه سلطان مصطفی دوم خود فرماندهی ارتش را بعهده گرفت معذالك از اطریشیها به سختی شکست خوردند و ناگزیر در ۲۶ ژانویه ۱۶۹۹ میلادی) مصالحه کارلویتز^۱ را به امضاء رساندند. این مصالحه علامت عقب نشینی آنان بود. چه بموجب این مصالحه باب عالی هنگری را به اطریش واگذار کرد و ونیزیها جزیره موره را متصرف شدند و لهستانیها قسمتی از اوکرن و پطرکبیر بندر آزوف را بدست آوردند. روسها بابدست آوردن این بندر بردریای سیاه راه یافتند و به این وسیله در متصرفات عثمانی رخنه کرده آن را به دو قسمت تقسیم کردند.

حکومت آخرین کوپرلو بایک سلسله نهضتمهای داخلی مواجه شد. وزیر اعظم تمام هم خود را در تجدید تشکیلات امپراطوری به مصرف رساند ولی در سال ۱۷۰۲ مرد و يك سال بعد سلطان مصطفی دوم ناگزیر از سلطنت

استعفاء داد .

سلطان احمد دوم (۱۷۳۰-۱۷۰۳م = ۱۱۴۳-۱۱۱۵ ه ق) در نگاهداری صلح باروسیه سعی بلیغ کرد و در صدد برآمد از مساعدت شارل دوازدهم پادشاه سوئد که به وی امید بسیار در جنگ بر ضد روسیه داشت، استفاده نماید. بنابراین در سال ۱۷۰۸ باوی اتحادیه‌ای تشکیل داد ولی شارل دوازدهم در پولاتاوا از پطرشکست خورد و چون قوای تزار کاملاً فرسوده شده بود از ترکان شکست خورد و اگر وزیر اعظم برای بدست آوردن مبلغی گزاف از روسیه کوشش نکرده بود روسیه مسلماً ضعیف میشد و این خیانت باعث گردید که پطرکبیر با برگرداندن بندر آزوف به عثمانی از شر ترکها رهائی یابد .

جنگ عثمانی به سال ۱۷۱۸ با اطریش به عدم موفقیت آن دولت خاتمه یافت و ناچار عثمانیها بلغراد و تمسوار و قسمتی از صربستان را به اطریش واگذار کردند . در مشرق با آنکه سلطان در جنگ با ایران موفق شد ، وی را مانع از استعفاء نکرد . به این ترتیب هنگامی که روسیه به تأسیس دولت عظیم خود مشغول بود و در رأس کشور تزارانی چون پطرکبیر و الیزابت و کاترین داشت ، دولت عثمانی علائم بیماری علاج ناپذیر خود را آشکار می ساخت . باب عالی در این هنگام سرگرم عیش و عشرت و خوشگذرانی و شکوه و جلال و شکار بود . باتمام این تفصیل مانع از اینکه گاهگاه زمامداران امپراطوری در صدد تجدید تشکیلات امپراطوری برآیند نشد . ولی جمیع این اقدامات درد را دوا نمی کرد چه روحیه مردم

سخت پوسیده و غیر قابل انعطاف شده بود و اگر در صد ابداعاتی در شئون اجتماعی برمی آمدند ناشیانه از آداب و رسوم مردم اروپای غربی تقلید می کردند و این تقلید منحصر به مسائلی بود که کفه مضار آن بر کفه منافع آن می چربید .

روابط ایران و عثمانی در زمان صفویه

روابط میان ایران و عثمانی را در زمان صفویه می‌توان به سه مرحله بقرار ذیل تقسیم نمود :

۱- دوران تشکیل امپراطوری عثمانی و تجدیدحیات شاهنشاهی ایران :

در این دوره دولت جدیدی (بعدها امپراطوری عثمانی) بجای فرمانروایان سلجوقی در آسیای صغیر تشکیل یافت که از آغاز تأسیس، هر روز بفتوحات چندی نائل آمده سرانجام با تسخیر مصر بنیان آن محکمتر و استوارتر گردید .

از طرف دیگر ایران که پس از امیر تیمور گورکان دچار هرج و مرج شده در حال ملوک الطوائفی بسر میبرد سرانجام بوسیله شاه اسمعیل مؤسس خاندان صفویه از حال رکود خارج شده اساس حکومت مقتدر و بامرکزیتی بنیان گذاری گردید .

۲- دوران استقرار :

با روی کار آمدن شاه اسماعیل و برافتادن ملوک

الطوایفی و استقرار مذهب شیعه دولت با مرکزیتی در ایران در دوران فرمانروائی شاهنشاهان صفویه بوجود آمد که از حیث عظمت و قدرت خاطرهای از دوران ساسانیان را زنده کرده در جهان آن زمان شهرت بسزائی بهم رسانید .

در همین زمان امپراطوری عثمانی هم با سعی و کوشش سلطان محمد دوم (فاتح قسطنطنیه) و سلطان سلیم اول قدرتی بهم رسانید و رقیب بزرگی برای شاهنشاهی ایران گردید . از زمان تشکیل امپراطوری عثمانی دولت ایران مانع و سدی در برابر فتوحات و پیشرویهای آن امپراطوری در مشرق شد و سرانجام آنرا در سرحدات خود متوقف نگاهداشت . رقابتها و جنگهای میان دولتین بوسیله انعقاد معاهده زهاب (۱۶۳۹ میلادی) خاتمه یافت .

۳- دوران انحطاط :

دولتین ایران و عثمانی نه تنها بر اثر سوء سیاست و عدم لیاقت زمامداران، موفق نشدند از هرج و مرج و اغتشاشات داخلی جلوگیری بعمل آورند بلکه خود را در مقابل خطر بزرگ خارجی یعنی دولت تزاری روسیه مواجه دیدند . این دو دولت که هر دو در حال اضمحلال بودند، بجای اینکه در برابر خطر حتمی متحد شده بیکدیگر دست دوستی و اتحاد بدهند پیوسته در حال نقار و دشمنی بسر میبردند . زمانی که شاه اسماعیل اول در سال ۹۰۷ هجری قمری، الوندبیک بایندری آق قویونلو را شکست داد و تبریز پایتخت امیران آق قویونلو را بتصرف درآورد و در آنجا

تاجگذاری نمود (دوم رمضان ۹۰۷ هـ . ق) در این زمان سلطان بایزید دوم، بسر سلطان محمد دوم فاتح قسطنطنیه، سلطان عثمانی بود .

شاه اسماعیل برای عظمت و استقلال دولت و کشور خویش ، از اقدامات نیاکان که باتمام قوا مذهب شیعه و طرفداری از خاندان علی را در روح پیروان و مریدان خود رسوخ داده بودند ، استفاده کرد و آنرا باکمال جهد و کوشش ترویج نموده به اذهان مردم ایران رسوخ داد . ولی طولی نکشید که این اقدامات و پیروی از این سیاست که بنظر کاملاً مذهبی می آمد ، نتایج بسیار مهمی از آن حاصل شد که در زندگی اجتماعی و سیاسی داخلی و خارجی ایران تأثیر و اهمیت فوق العاده پیدا کرد و از نظر سیاسی تفاوت مذهب ، ایران را از دیگر ملل همسایه مسلمان جدا کرد و در زمانی تنها گذاشت که دولت عثمانی به منتهای درجه قدرت رسیده با فتوحات پی در پی در اروپا جهان مسیحیت را در اضطراب و تشویش انداخت و از جانب مشرق در آسیا دندان طمع بفتوحات زیادتری تیز کرد . شهریار ایران در کوشش خود در راه احیاء و خدمت ملی به دورقیب سرسخت و نیرومند برخورد کرد ، یکی از بکان و دیگری امپراطوری عثمانی بود . شاه اسماعیل بر اثر کاردانی و داشتن سپاهی ورزیده به آسانی موفق شد از بکان را در شرق کشور خویش شکست داده و مرزهای ایران را تا آن سوی ماوراءالنهر توسعه دهد . اما در غرب مسئله غیر از این بود، چون توسعه امپراطوری عثمانی در شرق و اروپا، هنگامی که شاه اسمعیل در

آستانه تشکیل شاهنشاهی صفویه بود، پیروزیهای دولت عثمانی مانع و سد بزرگی برای احیاء وحدت ملی و سیاسی ایران واقع گردید بخصوص که پس از انهدام و انقراض خلافت اسلامی بدست هولاکو خان مغول، سلاطین عثمانی ادعای جانشینی پیغمبر(ص) و خلافت بردنیای مسلمین را داشتند و با نظر کینه توزی بتحوالات سیاسی ایران می نگریستند .

در حقیقت ایران برای امپراطوری عثمانی جزئی از جهان اسلام بود که بایستی تحت سلطه آن قرار بگیرد و نمی توانست در دنیای جداگانه ای در مرز امپراطوری بسر برد .

از طرف دیگر از میان رفتن قدرت ازبکان ، دوست و متحد دربار عثمانی ، اوضاع را در شرق دگرگون میساخت یعنی شاه اسماعیل از این پس با آزادی کامل میتوانست در مقابل عثمانیها ایستادگی نماید و حاضر نبود اصول خلافت مسلمین را درخاندان عثمانی بپذیرد، شکست ازبکان و رقبای دیگر پادشاه صفویه ، اعلام خطری به امپراطوری عثمانی بود . زیرا از حوادث و وقایع چنین برمی آمد که از این پس یکی از دو قدرتی که در حال تکوین بوده است در مقابل سیاست توسعه طلبی دیگری باید از صحنه سیاست خارج گردد .

اگر تا این زمان بعلت وحدت مذهب دو کشور ایران و عثمانی در حال صلح و دوستی بسر میبردند و کمتر اختلافی میان آنها رخ داده بود ولی از این ببعد مسائل جدید مذهبی و سیاسی این وضع را تغییر میداد و موجب

برهم خوردن اوضاع میگردید و قدرت روزافزون خاندان صفویه و اعمال سیاست‌کشور گشائی پادشاهان ایران سیاست توسعه طلبی سلاطین عثمانی برخورد میکرد و رقابتی آشتی ناپذیر بین دوکشور همسایه ، که هرکدام سودای جهانگیری در سر می‌پروراندند ، بوجود می‌آمد. سلطان بایزید سیاست مذهبی ایران را پیوسته با نظر بدگمانی و دشمنی می‌نگریست ولی چون صلاح خود را در مداخله مستقیم نمیدید امیران بایندری آق‌قویونلو را ، که دشمنان سیاسی مذهبی خاندان صفویه بودند، دربر انداختن دولت آن خاندان تحریک و تشویق میکرد . الوندبیک پس از شکست از شاه اسماعیل بتحریک سلطان عثمانی ، باردیگر در سال ۹۰۸ هـ . ق بامید بازگرفتن آذربایجان ، بجنگ شاه رفت اما این بار نیز شکست خورد و به بغداد گریخت . شاه اسماعیل در همان سال سلطان مراد بایندری آق‌قویونلو را که در عراق عجم و اصفهان و فارس حکومت میکرد شکست داد و این نواحی را ضمیمه متصرفات خویش کرد. سلطان بایزید پس از کسب اطلاع از چگونگی اوضاع دربار ایران و فتوحات پادشاه صفوی بوسیله نمایندگان خود چون دریافت که دولت خاندان آق‌قویونلو در حال اضمحلال و قدرت سلطنت شاه اسماعیل در ایران تزلزل ناپذیر است ناچار بظاهر با شاهنشاه ایران از در دوستی و مسالمت درآمد و در سال ۹۱۰ هـ ق سفیری بدربار ایران فرستاد و او را بفتح عراق و فارس تهنیت و تبریک گفت :

در نتیجه سختگیری شاه اسماعیل برای استقرار مذهب شیعه در ایران جمعی از پیروان مذهب تسنن از ایران مهاجرت

کرده بدولت عثمانی پناهنده شده بودند. این دسته سختگیریمهای پادشاه ایران را راجع بمذهب باطلاع سلطان عثمانی رسانیدند. بایزید بوسیله نامه‌های شاه اسماعیل را از سختگیری نسبت باهل تسنن برحذر داشته بود ولی پادشاه صفوی با اینکه در ترویج مذهب تشیع در ایران با کمال خشونت رفتار کرد و بتوصیه سلطان عثمانی وقعی نگذاشت معذالك بظاهر باوی از راه صلح و دوستی داخل شد و از هرگونه اقدامی به بهانه مخالفت آشکار و سبب بروز جنگ میان دو دولت گردد، احتراز میکرد. زیرا دشمنی نیرومند مانند شاهبخت خان (شیبک خان) از بک از طرف خراسان سلطنت نو بنیادش را تهدید میکرد و امرای آق‌قویونلو هم هنوز برای تجدید حکومت از دست رفته خویش از پای ننشسته بودند، بهمین جهت سفیر عثمانی را با نامه‌ای دوستانه و هدایای زیاد بازگردانید.

در خلال سالهای ۹۱۰ تا ۹۱۶ هجری میان دو دربار ایران و عثمانی نامه‌های دوستانه حاوی تذکرات سیاسی رد و بدل شد. در آغاز سال ۹۱۶ هجری پس از اینکه شاهبخت خان از بک (شیبک خان) بوسیله شاه اسماعیل مغلوب و کشته شد، پادشاه ایران چون از روابط خان از بک با سلطان عثمانی و تحریکات وی خبر داشت برای عبرت پوست سرخان از بک را از گاه پرکرد و با سفیری برای سلطان بایزید فرستاد. سلطان عثمانی که با شیبک خان اشتراک مذهب و زبان و روابط و مکاتبات دوستانه داشت، از این عمل شاه اسماعیل رنجیده خاطر و خشمگین گردید، مخصوصاً پسرش سلیم، که بعد از او بسلطنت عثمانی رسید از مشاهده سربریده خان از بک متأثر شد و کینه پادشاه

ایران را در دل گرفت .

پس از مرگ سلطان بایزید در سال ۹۱۸ هجری، سلطان سلیم خان اول فرزند وی بتخت امپراطوری عثمانی نشست ، این سلطان پس از آنکه مدعیان سلطنت را برانداخت تصمیم گرفت بخاک ایران تجاوز نماید. دولت عثمانی که تا این تاریخ بادشمنان نیرومند خود در اروپا دست و پنجه نرم میکرد از آغاز تأسیس دولت صفویه در مرزهای شرقی نیز گرفتار حریف تازه نفس و خطرناک و متعصب تری مانند شاه اسماعیل گردیده بوده که با تبلیغات دینی و تحریکات سیاسی در ولایات شرقی و جنوبی آسیای صغیر و اتحاد با دشمنان امپراطوری عثمانی در اروپا و آفریقا، مقدمه تجزیه و انقراض آن دولت را فراهم میساخت .

هواخواهان و مریدان شیعی مذهب خاندان صفویه و صوفیان فداکار که در نواحی مختلف آسیای صغیر مسکن داشتند، پیوسته بتحریک و دستور شاه اسماعیل، برای ترویج مذهب شیعه و تضعیف دولت عثمانی، به تبلیغات مذهبی و ایجاد اختلاف مشغول بودند و خود شاه اسماعیل هم دائماً با جنگ و گریز نواحی سرحدی خاک عثمانی را مورد تعرض و تجاوز قرار میداد .

اینگونه حوادث برای برافروختن آتش جنگ میان دولتین کافی بود ولی سلطان بایزید خان بواسطه پیری و شاه اسماعیل بسبب آنکه هنوز از جانب ازبکان و یاغیان داخلی آسوده نبود، بجنگ تمایل نداشتند. بعد از مرگ سلطان بایزید و بروز اختلاف میان فرزندان وی بر سر سلطنت شاه اسماعیل از موقع استفاده کرده شهرهای قره-

حصار شرقی و ملطیه را از خاک عثمانی منتزع ساخت و ضمناً با وسایلی حکام سرحدی عثمانی را علیه دولت متبوع خود شورانیده اسباب مزاحمت دربار عثمانی را فراهم میکرد .

علاوه بر آنچه گذشت ، شاه اسماعیل با مدعیان سلطنت عثمانی نیز پنهانی در ارتباط بود و به آنان کمک میرسانید و کوشش میکرد دشمنان سلطان را در خاک ایران پناه بدهد . از آن جمله سلطان احمد را بمخالفت بابرادرش سلطان سلیم ترغیب و تحریک میکرد و چون او کشته شد ، پسرش سلطان مراد را بمهربانی پذیرفت و حکومت قسمتی از ولایت فارس را به او داد . از طرف دیگر با سلطان چرکسی مصر نیز از در اتحاد درآمد تا باتفاق یکدیگر سلطان سلیم را از تجاوز بکشورهای خویش باز دارند . بنا بر این در پشت سرحدات آسیائی عثمانی یکنوع اتحاد سیاسی برضد آن دولت بوجود آمد که اگر سلطان سلیم خان در برهم زدن اساس آن شتاب نمیکرد ممکن بود بنیان قدرت و استقلال امپراطوری عثمانی متزلزل شود . همین سیاست بود که سرانجام منجر به تجاوز به خاک ایران و واقعه جنگ دشت چالدران و شکست ایران شد . جنگ چالدران از دو جهت تفوق نیروی سیاسی و نظامی عثمانی را بر رقیب خود ایران در آنزمان ثابت کرد اول اینکه سلطان سلیم پس از چالدران عازم فتح مصر شد و پس از تصرف آن حق خلافت اسلامی را برای خود محرز نمود . از طرف دیگر قدرت ارتش ، بخصوص نوع تجهیزات جنگی و اسلحه ، را بر ارتش ایران نشان داد . بنا بر این سلطان

عثمانی شاید می‌توانست از آن ببعده نیز از راه جنگ بمقصد خویش یعنی پیشروی در شرق نائل آید ولی موضوع سیاست مذهبی از طرفی و بیدار شدن ملت ایران و متمرکز شدن آن، بواسطه وجود شاهنشاهان مقتدر صفویه، در زیر يك لوا و تمرکز تمام قوای معنوی و مادی و استقرار حکومت مرکزی و توجه دولتهای خارجی که اغلب آنها دشمن امپراطوری عثمانی بودند، امر جنگ و ستیز و مخالفت علنی را کم و بیش بر سیاستمداران و زمامداران عثمانی تنگ نمود. از این تاریخ تا زمان مرگ سلطان سلیم (۱۵۲۰ میلادی) روابط دولتین در حال بلا تکلیفی بود. شاه اسمعیل از مرگ سلطان سلیم استفاده کرده گرجستان را بتصرف در آورد و شاید اگر عمرش کفایت میکرد می‌توانست انتقام شکست چالدران را بگیرد. مرگ شاهنشاه ایران و بساطت رسیدن شاه طهماسب اول فرزند ده ساله اش تمام آرزوهای او را بخاک سپرد.

جوانی شاه طهماسب و از هم گسیختگی اوضاع داخلی و از همه مهمتر تهدید از بکان در شرق کشور بوی اجازه نداد انتقام شکست پدر را از عثمانیها بگیرد. متارکه میان دو دولت تا سال ۱۵۳۲ میلادی = ۹۳۹ هـ ق بطول انجامید تا در این سال مجدداً جنگ میان دو کشور آغاز گردید. سلطان سلیمان پس از اینکه در مقابل دیوارهای شهر وین پایتخت امپراطوری اطریش متوقف ماند و ارتش نیرومند عثمانی دیگر قادر به پیشروی نبود به استانبول پایتخت خویش مراجعت کرد و بفکر افتاد دنباله فتوحات سلطان سلیم را در ایران بگیرد.

علل چندی سلطان عثمانی را باین کار وادار نمود به اینقرار : نگرانی امپراطوری از توسعه و نفوذ روز افزون مذهب شیعه در سراسر امپراطوری . دیگر حس انتقامجویی شاه طهماسب پادشاه ایران که ممکن بود اثرات بسزائی در سیاست اروپائی دربار عثمانی برجای بگذارد . تحریکات و تشبثات فرمانروایان سرحدی دو کشور را میتوان دلیل دیگری برای بروز اختلاف و جنگ میان دولتین بخصوص در زمانی که هر دو دولت در پی بهانه گشته و مایل بودند آتش را دامن بزنند، دانست . کار اختلاف میان مرزداران به اندازه ای بالا گرفت که سلطان عثمانی را مجبور کرد با قوای مجهزی بخاک ایران بتازد . این بار هم موفقیت با ارتش عثمانی بود ، تبریز قلب آذربایجان سقوط کرد (۱۵۳۵ میلادی) ، بغداد مرکز خلافت مسلمین برای اولین بار بتصرف سلطان عثمانی در آمد (۱۵۳۵ میلادی = ۹۴۲ هـ ق) فتح این شهر حیثیت و اعتبار باب عالی را از نظر مذهبی روز افزون کرد .

سلطان سلیمان با وجود تمام این پیروزیها چون با وجود مقاومت شدید ایرانیان ، و گرفتاری در جبهه های جنگ اروپای شرقی اقامت در آذربایجان را بی فایده دید ناچار به استانبول مراجعت کرد .

شاه طهماسب که تا این زمان حالت دفاعی داشت دست بتعرض زده به ارمنستان تاخت و این ناحیه را از چنگ عثمانیها خلاص کرد و آنان را مجبور به عقب نشینی بخاک خود نمود .

حوادث و اتفاقاتی که در اروپا برای سلطان عثمانی

رویداد و او را وادار کرد نظر خود را بسوی شرق و ایران نیز معطوف دارد وی را در مرحله‌ای از سیاست قرار داد که لازم بود در دو جبهه شرق و غرب در یک زمان درگیر شود. باب عالی مجبور بود از این پس با وجود معاهدات صلح و قراردادهای متارکه با شاهنشاهی ایران و امپراطوری اطیش در حال هشدار زیسته هر آن جنگ را منتظر باشد. از طرف دیگر نزدیکی و مشترک بودن هدفهای دولتهای شرق و غرب وسیله شد که شاهنشاهی ایران و دولتهای اروپائی، دشمنان مشترک امپراطوری عثمانی، بیکدیگر نزدیک شوند و چنانکه در روش سیاست شاه عباس بزرگ خواهیم دید، دست اتحاد بیکدیگر بدهند. اشتغال سلطان سلیمان در جنگهای باونیز و هنگری مانع از این شد که وی بتواند تجاوز بخاک ایران را از سر بگیرد. در سال ۱۵۴۷ م = ۹۵۴ هـ ق پس از استقرار صلح در اروپای شرقی، سلطان عثمانی بیبانه پناه بردن القاص میرزا، برادر شاه طهماسب، بدربار وی برای درخواست کمک و بعضی حوادث سرحدی مجدداً باقوای مجهزی بنای تجاوز را به آذربایجان گذاشت. جنگ میان دولتین تا سال ۱۵۵۵ م = ۹۶۳ هـ ق بطول انجامید و سرانجام بصلح و قرارداد آماسیا منجر گردید. قرارداد صلح آماسیا اولین معاهده‌ای است که پس از پنجاه سال جنگ و خونریزی و از زمانی که شاه اسماعیل اول بتخت سلطنت نشست و سلسله خاندان صفویه را بنیان گذاشت، میان دولتین ایران و عثمانی منعقد گردید. معاهده آماسیا که بوسیله سلطان سلیم دوم جانشین سلطان سلیمان قانونی در سال ۱۵۶۷ م = ۹۷۵ هـ ق تأیید گردید موجب شد تا

مدت بیست و پنج سال صلح را میان ایران و عثمانی تضمین و تثبیت نماید. ولی مرگ شاه طهماسب اول و حوادثی که بر سر جانشینی وی اتفاق افتاد و سلطنت نافرجام شاه اسماعیل دوم برای بار دیگر اوضاع داخلی رو بوخامت گرائید و در دستگاه ملك و ملت بی نظمی و اغتشاش بهم رسید. باب عالی که در این زمان از جانب اروپا آسوده خاطر بود موقع را مغتنم شمرده چشم طمع به ایران دوخت .

در سال ۱۵۷۸ م = ۹۸۶ ه. ق حمله مجدد عثمانیها به ایران از سر گرفته شد. این بار بر اثر اغتشاشات داخلی با وجود شجاعت و تهور حمزه میرزا ارتش عثمانی موفق گردید تمام ایالات غربی ایران را بتصرف درآورد . شهر بغداد برای بار دیگر در تصرف سلطان عثمانی در آمد .

در همین اوان شاه عباس تازه بجای پدر، سلطان محمد، بتخت سلطنت نشست و بود و سرگرم رفع اغتشاشات و اعاده نظم و آرامش و سرکوبی یاغیان در گوشه و کنار کشور بود و فرصت نداشت در برابر تهاجم ارتش عثمانی اقدام مؤثری بنماید. بنا بر این حاضر شد معاهده صلح استانبول (۱۵۹۰ م = ۹۹۹ ه. ق) پس از دوازده سال جنگ و خونریزی بوی تحمیل شود.

جانشینان شاه اسماعیل تادوران پادشاهی شاه عباس بزرگ، چنانکه گذشت، اغلب در مورد مخاطره تجاوز از طرف دربار عثمانی بودند ولی هر زمان موقع مناسبی بدست می آوردند برای رفع مخاطره و تجاوز دشمن حرکت و جنبش میکردند ولی تنها عقیده پاک و احساسات وطن

پرستی و مذهبی برای غلبه بر امپراطوری نیرومند عثمانی که تا قلب اروپا تمام افریقای شمالی و دریای مدیترانه شرقی را در زیر سلطه و اقتدار خود درآورده بود، کافی بنظر نمرسید. شاه عباس پس از استقرار نظم و امنیت در داخله کشور ب فکر کوتاه کردن دست بیگانگان از کشور خویش افتاد. پادشاه ایران از آغاز کار بموانع و مشکلات این کار پی برده و فهمیده بود که سر نیرومندی و قدرت عثمانیها نه تنها بواسطه تعداد زیاد افراد ارتش است بلکه نوع اسلحه و تجهیزات جنگی و نظم و ترتیب بروش اروپائیان، در سازمان ارتشی آن دولت دخالت تام دارد. از طرف دیگر درجه ترقی و پیشرفت کشورهای اروپائی را در این زمان بخوبی دانسته به جریان سیاست و امور دنیا آگاهی داشت و مصمم بود بوسائل ممکنه کشور را بهمان راه بیندازد و از تعدی و تجاوز امپراطور عثمانی، که از زمان شاه اسماعیل تا این تاریخ با جنگهای متناوب و یا اعمال سیاست اسباب مزاحمت ایران را فراهم آورده بود، جلوگیری بعمل آورد.

شاه عباس در تعقیب این تصمیم نقشه سیاسی به این قرار طرح کرد و بمورد اجراء گذاشت.

۱- از راه مذهب و تقویت شیعه.

۲- اصلاح ارتش و تجدید نظر در سازمانهای اساسی آن بخصوص تهیه سلاحهای آتشی بسبب اروپائیان.

۳- جلب دوستی و اتحاد دولت‌های اروپائی برای حفظ منافع اقتصادی بخصوص تحریک بر ضد امپراطوری عثمانی.

اجرای طرح اول ، که در ضمن جزء سیاست داخلی پادشاه ایران بود، بنظر آسان می آمد، زیرا نه تنها از نظر اجتماعی مذهب شیعه در میان قاطبه ملت ایران نفوذ کامل کرده بود بلکه تعدی و بدرفتاری عثمانیها نسبت به شیعیان و مخصوصاً جلوگیری از زائرین برای ورود به امکنه متبرکه در بین النهرین، اختلافی را طبیعتاً در قلوب ایرانیان بر ضد باب عالی بوجود آورده بود. عملی شدن طرح دوم شاه عباس را در قدم اول به اشکالات زیادی مواجه ساخت، زیرا تربیت جنگی و اصلاح ارتش و بوجود آوردن ارتش جدیدی مناسب با اوضاع و احوال آن زمان و از همه مهمتر نداشتن وسایلی برای تهیه اسلحه آتشی و مخصوصاً خطر تهدید پی در پی عثمانیها، امری بس دشوار و انجام آن جز بیاری خواستن از دولتهائی که اینگونه وسایل را در اختیار داشتند، چاره دیگری نبود.

قسمت سوم از طرح سیاسی پادشاه صفوی متوجه سیاست خارجی وی بود ولی نیل بدان با پیشرفت عثمانیها در اروپا و تهدید دنیای مسیحیت و احتیاج پادشاهان اروپائی بوجود کمک نیرومند و توانائی مخصوصاً در مشرق آسان بود. دو قسمت اول و سوم از آغاز کار عملی شد و هر يك بنوبه خود بواسطه رفت و آمد سفر او نمایندگان در فعالیت افتاد. از حسن اتفاق ورود برادران شرلی (آنتونی و روبر) بدربار قزوین منظور دوم شاه عباس را نیز عملی کرد و طبق دلخواه او کارها بمراد رسید.

پیشنهادات برادران شرلی بر روی دو اصل مبتنی بود: یکی ارتباط با دولتهای اروپائی و جلب اتحاد دوستانه

آنها برضد دولت عثمانی و دیگری ترمیم و اصلاح ارتش و تربیت افراد ایرانی بروش نظام جدید اروپائی و تهیه اسلحه آتشی که تا آن زمان دولت ایران فاقد آن بود .

شاه عباس باافاصله پیشنهادات آنتونی شرلی را پذیرفت و خود او را بهمراهی يك نفر سفیر ایرانی، مامور دربارهای اروپائی نمود . پادشاه ایران به این سفارت که آنرا مقدمه اجرای نقشه‌های سیاسی خود میدانست فوق‌العاده اهمیت داد و باندازه‌ای به نتایج آن امیدوار بود که بلا تامل سفیر سلطان محمد سوم عثمانی را که در این زمان برای مذاکره بقزوین آمده بود بدون اخذ نتیجه جواب گفت .

سفارت مزبور چون جنبه سیاسی داشت و مقصود اصلی تشکیل اتحادیه‌ای برضد امپراطوری عثمانی بود در تمام دربارها با حسن قبول پذیرفته و استقبال شد «هیچ خبر تازه‌ای بیشتر از این فکر و نقشه‌ای که شاه عباس برضد باب عالی ، که پشت اروپائیان را بلرزه انداخته است، طرح کرده بود، دولتهای مسیحی اروپا را شاد و خرسند نکرد .» .

دولتهای اروپائی که پادشاه مقتدر و توانائی در ایران میدیدند و او را از هر جهت واجد شرایط برای مقابله با امپراطوری عثمانی میدیدند با شتاب در جلب اتحاد دوستی او بر یکدیگر سبقت میگرفتند و با اعزام سفرا و نمایندگانی نقشه و فکر او را تمجید و بجنگک تحریر می نمودند. مخصوصاً پاپ، رهبر و پیشوای مذهب کاتولیک که بیش از سایرین دین مسیح را در خطر میدید ، برای

جلوگیری از این خطر پیشنهاد پادشاه ایران را استقبال کرد و قبل از هر کس نمایندگان برای بستن قراردادهائی بدربار ایران فرستاد .

یکی از نمایندگان پاپ در بار عام عمومی برای تحریک شاه عباس به جنگ با عثمانیها چنین گفت «شاهنشاه بزرگ و توانای ایران، سراسر جهان از تعدیات و اجحافات که پدران بزرگوار شما از طرف سلاطین عثمانی شداگاهند. هنوز ایالات و ولایاتی که از آنان بزور گرفته اند، در دست دارند. در این هنگام که دربار عثمانی گرفتار هرج و مرج و آشوب و کشور ایران در اوج ترقی و تعالی سیر میکند و با وسایل ممکنه، که قدرت آسمانی، در اختیار شما گذاشته است لازم و ضروری است که جبران مافات را بکنید. اگر شاهنشاه ایران به ملت خود نظری بنمایند مشاهده خواهند کرد که مردمی جنگجو و سلحشور و با قدرت اراده حاضر بفاکاری بوده از هیچ خطری روی گردان نیستند، بعلاوه تعداد نفرات ارتش ایران برای مقابله با هر قدرت ارتشی کافی است چنانکه بیش از شش هفته نیست که بامر شاهنشاه صدهزار مرد جنگی بخانه های خود بازگشته اند. اگر اراده همایونی تعلق بگیرد در اندک مدتی تمام پادشاهان مسیحی که برای دفاع آماده اند، دست اتحاد بسوی شما دراز خواهند کرد. اعلیحضرت مطمئن باشند که پاپ مقدس رهبر دنیای مسیحیت، عموم پادشاهان مسیحی را بجنگ عثمانی و یاری شما تحریص و ترغیب خواهد کرد. همچنین امپراطور و دلف امپراطور اطریش که سالهای متمادی است با عثمانیها دست و پنجه نرم میکند، با پادشاه لهستان و

امرای مسکوی و ساوا و توسکان و پادشاه اسپانیا و فرانسه با تمام نیرو دست به دست یکدیگر خواهند داد و جاناً و مالاً آماده کارزار خواهند شد.»

پاپ پل پنجم با فرستادن نماینده‌ای مقاصد خویش را علنی کرد و پیشنهادهای به شاه عباس داد که مفاد بعضی از آنها بقرار زیر است :

۱- پاپ پل پنجم مایل است برای جنگ با امپراطوری عثمانی تمام نیروهای مادی و معنوی خود را بکار بیندازد و برای انجام این مقصود متعهد میشود که سپاه مجهزی آماده نماید و عموم پادشاهان مسیحی را وادار سازد در هنگامی که پادشاه ایران از جانب خشکی حملات خود را بخاک عثمانی آغاز میکند، داخل در جنگ شده از طرف دریا عملیات خود را ادامه دهند.

۲- رهبر روحانی وعده میکند که افراد ورزیده جنگیده و مهندسين نظامی برای کمک به ارتش ایران روانه نماید.

۵- مخصوصاً به نمایندگان دربار پاپ در اصفهان سفارش شده که از پادشاه ایران احتیاجات مادی و معنوی خود را در جنگ با عثمانی استفسار نمایند تا فوراً درباره آنها اقدام شود .

۶- بالاخره برای حفظ دربار ایران و تقویت آن خاطر نشان مینماید که علاوه بر امپراطور رودلف (امپراطور اطریش) و سیژیسmond (پادشاه پولونی) و سایر فرمانروایان ایتالیا ، پادشاهان اسپانیا و فرانسه را داخل در جرگه اتحاد با آن داخل نماید .

شاه عباس با اطمینان از طرف دربارهای اروپائی و به اتکاء نیرو و قدرت مادی و معنوی خود جنگ با امپراطوری عثمانی را آغاز کرد و طی دوران سلطنت خود با سلاطین عثمانی مانند مراد سوم و محمد سوم و احمد و مراد چهارم و ارتش نیرومند آنها دست و پنجه نرم کرد و در اغلب جنگهای فاتح و پیروز بیرون آمد و زمانی که سر بستر مرگ گذاشت. (۱۹ جمادی الاول ۱۰۳۸ هجری قمری ۱۶۲۹ میلادی، موفق شد تمام ایالات و ولایات از دست رفته را باز پس بگیرد و تا آخر دوران سلطنتش نگذارد قوای بیگانه بخاک ایران تجاوز نماید .

در خلال این مدت طولانی علاوه بر جنگ و خونریزی گاهی اتفاق افتاد که طرفین حاضر بصلح و صفا میشدند، رفت و آمد سفرا و نمایندگان و انعقاد معاهدات و مذاکرات سیاسی در دو دربار اصفهان و استانبول در جریان بود و هیچگاه این ارتباط قطع نمیشد. پس از مرگ شاه عباس بزرگ سام میرزا نوه او بنام شاه صفی بتخت سلطنت نشست ولی بواسطه سفاکی او سراسر کشور در اغتشاش و اضطراب افتاد، از بکان و عثمانیها چون اوضاع را باینقرار دیدند از شرق و غرب بنای دست اندازی و تعرض را گذاشتند. سلطان مراد چهارم سلطان عثمانی برای انتقام شکستهای پی در پی از شاه عباس پس از استقرار نظم و آرامش در آناتولی و سرکوبی شورش دروزها، که برضد باب عالی سر بشورش برداشته بودند، با قوای مجهزی بخاک ایران حمله برد و تا تبریز پیش راند و آن شهر را بباد غارت و کشتار داد. شاه صفی که قدرت مقابله با ارتش

نیرومند عثمانی را نداشت و در ضمن اوضاع داخلی بوی اجازه تجهیز قوا نمیداد، روش دفاعی بخود گرفت و آنقدر تحمل کرد تا سلطان عثمانی بواسطه گرفتاری در بالکان و امپراطوری اطیش و نیز سرمای سخت آذربایجان و کمی آذوقه مجبور به عقب نشینی شده خاک آذربایجان را ترك گفت .

این مرحله از جنگ ایران و عثمانی با اینکه بسیار خونین و خانمان بر انداز بود ولی مدت آن بسیار کوتاه شد زیرا طرفین تشخیص دادند که از جهات مختلف سیاسی و نظامی و توجه به اینکه هیچیک از طرفین بخصوص عثمانیهاکه بواسطه گرفتاریهای داخلی و ناکامیهای سیاسی و نظامی در متصرفات خود در امپراطوری اطیش و سواحل دریای مدیترانه قدرت آنان رو بسقوط و اضمحلال میرفت، نتیجه ای عایدشان نمیشود، بصلح حاضر گردیدند. معاهده صلح در ذهاب در تاریخ ۱۷ مه ۱۶۳۹-۱۰۴۹ ه. ق امضاء گردید. با امضای این معاهده دشمنی و جنگ تا سال ۱۷۲۳ م = ۱۱۳۶ ه. ق میان طرفین خاتمه یافت و دولت در تمام این مدت با صلح و صفا با یکدیگر در ارتباط بودند. دولت صفویه از این زمان، با استثنای دوران سلطنت شاه عباس دوم، بسرعت رو بسقوط میرفت تا در زمان سلطنت شاه سلطان حسین بافتنه افغانه و استعفای وی از سلطنت، بنیان فرمانروائی آنان از هم فروریخت (۱۲ محرم سال ۱۱۳۵ هجری قمری)

طهماسب میرزا پسر شاه سلطان حسین که در هنگام محاصره اصفهان از طرف افغانه، از این شهر گریخته و

به قزوین رفته بود تصمیم گرفت وسایلی فراهم آورد بلکه بتواند مهاجمین را از اصفهان رانده تاج و تخت موروثی را پس بگیرد. پطرکبیر، تزار روسیه، که از بدو جلوسش بتخت امپراطوری همواره در صدد بود از جانب ایران به هندوستان راه یافته خود را بدریای آزاد برساند، از آشوب و هرج و مرج داخلی ایران استفاده کرد و با پشت پا زدن بروابط دوستانه میان دولتین بنای دست اندازی را به نواحی ساحلی دریای خزر گذاشت و در این کار هم موفق شد و بخشی از گیلان را از یک طرف و شهر بادکوبه را از جانب دیگر بتصرف درآورد. پطرکبیر پس از این موفقیت‌ها به طهماسب میرزا پیغام داد که حاضر است در بیرون کردن افغانه از اصفهان و اعاده تخت و تاج بوی کمک کند مشروط بر اینکه دولت ایران شهر یاری بادکوبه و دربند را تا دریای خزر و ایالات گیلان و مازندران و استرآباد را بروسیه واگذار نماید.

دولت عثمانی در این تاریخ بواسطه جنگ‌های پی‌درپی در بالکان در نتیجه خستگی افراد ارتش و تهی شدن خزانه و آشفتگی داخلی و دخالت شدید روحانیون در امور سیاسی، وضع مناسبی نداشت و در حال ضعف و سستی بسر میبرد، ابراهیم پاشا صدراعظم سلطان احمد سوم که همواره در صدد بود پرده بر روی اوضاع داخلی بکشد و حیثیت گذشته کشور خویش را در خارج محفوظ دارد، چون پیشرفت روسها و دخالت آنها در ایران دید نظر خود را از شبه جزیره بالکان و جنگ با امپراطوری اتریش برگردانده پس از صلح با امپراطوری مذکور سیاست خود

را بجانب مشرق و ایران معطوف داشت بنا براین پشت پا بدوستی و صلحی که مدت نزدیک بیک قرن میان دولتین ایران و عثمانی استوار بود، و بیپهانه اینکه ممکن است هرج و مرج و آشوب داخلی به عثمانی سرایت کند، ارتش خود را به گرجستان و آذربایجان و کردستان و کرمانشاهان وارز کرد و این نواحی را بتصرف درآورد (۱۱۳۶ هجری قمری). در خلال این حوادث رادمرد شجاع و وطن پرستی از قریه دستگرد نزدیک ایبورد شمال خراسان بنام نادر قلی برخاسته و بکمک شاه طهماسب شتافت و در اندک مدتی با کمال رشادت موفق شد فتنه افاغنه را خوابانیده دست بیگانگان متجاوز را از ایران کوتاه نماید .

نادر قلی بنام سپهسالار ارتش طهماسب دوم و پس از عزل وی بعنوان نایب شاه عباس سوم درچندین جنگ عثمانیها را شکست داد و زمانی که در دشت مغان سقوط خاندان صفویه را اعلام کرد و بجای آن بتخت سلطنت شاهنشاهی ایران نشست (رمضان سال ۱۱۴۸ ه. ق) سراسر خاک ایران از وجود عثمانیها پاک شده ایالات و ولایات از دست رفته بتصرف ارتش ایران درآمده بود .

مقدمه

در سالهای اخیر قرن پانزدهم میلادی (نهم هجری قمری) دودولت در روی ویرانه‌های امپراطوری تیموری در فلات ایران قدرت سیاسی را در دست گرفته بدان فرمانروائی میکردند :

در مشرق اخلاف ضعیف و ناتوان امیر تیمورگورکان در سرزمینی شامل قسمتی از ترکستان و خراسان و سیستان و افغانستان حکومت داشتند.

در مغرب اوزون حسن امیر خاندان آق‌قویونلو به آذربایجان و عراق عجم و عراق عرب و فارس و گرگان فرمانروائی میکرد.

با این ترتیب کشور باستانی ایران که به دو قسمت مجزا از یکدیگر تقسیم شده بود برای بار دیگر دستخوش انقلابات و هرج و مرج ها قرار گرفت و سرنوشت آن به دست صحراگردان فاتحی که از زمان حمله اعراب آنی آنرا آسوده نگذاشته پیوسته اسباب بدبختی و فلاکت آن شده بودند، افتاد ولی در اوایل قرن شانزدهم میلادی

(دهم هجری قمری) شاه اسماعیل شاهنشاه جوان و دلیر صفوی توانست به این بدبختیها و بی‌نظمی‌ها خاتمه دهد و شاهنشاهی ایران را براساس معین و استواری بنا نهد. در همین زمان بود که در همسایگی ایران امپراطوری نیرومند و جوانی بوجود آمد و به سرعت در سه قاره جهان یعنی آسیا و اروپا و آفریقا رو به پیشرفت و توسعه میگذاشت.

سقوط و اضمحلال خاندان ترکمن آق‌قویونلو که به شکل دولت واسطه‌ای بین دو واحد سیاسی قرار گرفته بود، آن دو را بلاواسطه در برابر یکدیگر قرار داد. و چون هر دو قدرت در حال انبساط و توسعه بودند ناچار تماس مستقیم دولتین ایران و عثمانی را وارد صحنه مبارزه، اعم از سیاسی و نظامی، میکرد. این مبارزه و زورآزمایی دو جبهه بخود گرفت: سیاسی و مذهبی.

از نظر سیاسی: واحد ایرانی و تجدید اساس حکومت شاهنشاهی ایران که با تمام نیرو و توانائی در عرصه سیاست افتاده بود بزرگترین تهدید و خطر را برای امپراطوری عثمانی که تا این زمان فقط کارش پیشروی در قاره اروپا بود، فراهم میساخت. باب عالی در مرزهای شرقی خود خطر را بخوبی احساس مینمود بخصوص که قدرت معنوی آن که مذهب شیعه بود از جانب ایران به شدت در داخله امپراطوری عثمانی نفوذ کرده در صورتیکه فرمانروایان عثمانی بفکر چاره نمی‌افتادند ممکن بود بنیان حکومت آنان را متزلزل نموده از هم فرو بریزد.

از نظر مذهبی : شاهنشاهان صفویه متعصب در مذهب شیعه در برابر پیروان مذهب سنت قد علم کرده بجهاتی که در سابق دیدیم، به دشمنی با پیروان این مذهب برخاستند و حتی بدان نیز تظاهر میکردند. اتخاذ چنین روشی از طرف زمامداران صفویه سیاست را بامذهب درآمیخت بنابراین بر دو دولت همسایه لازم آمد که بر سر تفوق و بدست آوردن قدرت سیاسی و مذهبی جهان اسلام در برابر یکدیگر صف‌آرایی نمایند و به‌جان هم بیفتند.

جنگ چالدران سرنوشت این تفوق را میان شاه اسماعیل شاهنشاه ایران و سلطان سلیم اول سلطان عثمانی، معین و مشخص نمود. پیروزی سلطان سلیم در جنگ چالدران قدرت عثمانی را از لحاظ سیاسی و فتح مصر و با آن مسلم شدن مقام خلافت برای عثمانی از نظر مذهبی ظاهراً بر رقیب محرز و ثابت میکرد ولی بعدها معلوم شد که پیروزی چالدران نتوانست تأثیری در شکست سیاسی ایران و برتری باب عالی داشته باشد.

با این ترتیب مبارزه و جنگ بین دو رقیب آغاز گردید. مدت دو قرن دولتین ایران و عثمانی در میدانهای جنگ بایکدیگر دست و پنجه نرم کردند. زمانی فاتح و زمانی مغلوب سرانجام هیچیک از طرفین موفق نشدند نتیجه‌ای که انتظار داشتند یعنی تسلط و برتری به‌جهان اسلام، عایدشان بشود. با این تفصیل باید اذعان کرد که امپراطوری عثمانی به سبب وسعت خاک و وضع بهتر جغرافیائی که توانسته بود بیشتر ملل مسلمان را در زیر سلطه و تبعیت خود درآورد، از این‌گیرودار خوشبخت‌تر

و موفق‌تر از رقیب بیرون آید.

جنگها و مبارزه‌های طولانی سرانجام به عقد معاهده زهاب در زمان شاه صفی و سلطان مراد چهارم خاتمه یافت که بموجب آن مرزهای دوکشور بطور قطع مشخص و معین گردید و تا مدت‌ها بکار خصومت و جنگ بین دو قدرت خاتمه داد. پیش از آنکه وارد مبحث جنگهای ایران و عثمانی بشویم لازم است نظری اجمالی به موقع جغرافیائی صحنه‌ها و مواضعی که این همه جنگ در آنها اتفاق افتاده است بیفکنیم.

شاهنشاهی صفویه در آغاز تأسیس و در زمان فتوحات شاه اسماعیل اول در خارج از فلات ایران شامل نواحی ذیل بوده است: يك قسمت از ترکستان، قفقازیه مرکزی، ارمنستان، کردستان و عراق عرب یا بین‌النهرین. تصادم بین قوای ارتشی و سیاسی دولتین ایران و عثمانی در محدوده بسیار وسیعی بود که از قفقازیه شروع شده آسیای صغیر را درموراء دریاچه وان دور میزد و به ولایت موصل ختم میگردید.

وضع جغرافیائی نواحی مرزی بقراردیل است: در شمال قفقازیه، گرچه بواسطه وضع خاص طبیعی که دارد از سایر نواحی مجاور متفاوت است، ولی از نظر امتداد رشته کوهها و شباهت اقلیمی و ارتباط اقوام مهاجر و همبستگی تاریخی با آسیای صغیر مرتبط بود، از آن جدا نیست. در قفقاز رشته کوه مرتفعی است که این سرزمین را به دو ناحیه تقسیم میکند که یکی به جلگه‌های روسیه خاتمه پیدا میکند و دیگری رشته کوههائی است که

از شکستگی عهد پونتیک^۱ و کاسپین^۲ بوجود آمده و شباهت کاملی به برجستگیهای آسیای غربی دارد. سپس به مجموعه کوههای عهد سوم و فلاتهای برخورد میکنیم که از حیث ساختمان با دو رشته فوق الذکر تناسب داشته آن دو را بیکدیگر مرتبط میسازد. در مغرب و در مشرق دو رشته کوه از یکدیگر با فاصله زیاد جدا میشوند و بالاخره پس از مسافت طولانی مجدداً بهم دیگر متصل میگرددند. در این فاصله سرزمینهای وسیع مسطح و جلگه ها و حوزه های رودخانه ها قرار دارد، یک طرف محدوده مزبور آسیای صغیر و سوی دیگر آن ایران، دژی که کمر بند کوههای مرتفع و پیچ در پیچ را محافظت مینماید، واقع شده است. در مرکز در محل التقای دو رشته کوه فلات نامنظم و با قطعات مجزای از یکدیگر، محصور در میان کوههای آتش فشانی تشکیل گردیده که سرزمین ارمنستان را بوجود آورده است.

بالاخره در میان چین خوردگیها و بیابانهای بی آب و علف (عربستان) حفره وسیعی به چشم میخورد که از منتهای حفره سوریه بطرف ماراک شروع شده تا جنوب شرقی ایران امتداد پیدا میکند. اینجا بین النهرین سرزمین آباد و مسطح است که از یک سو به خلیج فارس و از جانب دیگر برشته کوههای شمالی و فلات جنوب منتهی میگردد. این منطقه خطوط واقعی ارتباطی میان شرق و غرب و شمال شرقی و جنوب و قلب آسیای غربی است.

با این ترتیب از یک طرف دو ناحیه ارمنستان و

۱-Pontique

۲ - Caspin

کردستان بمناسبت کوهستانی بودن بایکدیگر تشابه کامل دارند، میان ایران و آسیای صغیر واقع شده‌اند و از جانب دیگر در شمال قفقازیه که از لحاظ وضع طبیعی میتوان آنرا دنباله فلات ایران دانست، و از جنوب به سرزمین عراق که جلگه وسیعی است، قرار گرفته‌اند. اینک مختصات جغرافیائی هر یک از نواحی مذکور در فوق :

۱- قفقازیه : قفقازیه از دو ناحیه مختلف تشکیل میشود: در شمال رشته کوه مشهور قفقاز و در جنوب (که قسمت غربی آن سراسر کوهستانی و قسمت شرقی آن مسطح است) شکستگی عظیم ماوراء قفقاز^۱ (محصور بین کوههای شمالی و چین خوردگیهای ارمنستان).

اگر مجموعه رشته کوههای قفقاز را در نظر بگیریم قسمت شرقی آن نسبت به قسمت غربی آن تفاوت فاحش دارد. در قسمت مرکزی این منطقه ناحیه‌ای واقع شده که در آن قله‌های مرتفع دیده میشود که هرچه بطرف مغرب پیش میرود از ارتفاع و وسعت آن کاسته میگردد ولی بعکس در مشرق (داغستان) کوهها بیکدیگر فشرده‌تر شده و ارتفاع آنها به ۴۰۰۰ متر میرسد از این نقطه هرچه کوهها بطرف دریا پیش برود از ارتفاع آنها کاسته شده معبری را تشکیل میدهد که بدان سرزمین شهر در بند، میگویند. در حقیقت میتوان گفت که قفقاز غربی و قفقاز مرکزی مانند سدی و قفقاز شرقی مانند دژ مستحکمی است. وضع آب و هوائی ناحیه غربی با قسمت شرقی نیز تفاوت بسیار دارد. ناحیه غربی مرطوب و پوشیده از

نباتاتی است که جنگل وسیعی را تشکیل میدهد .
 منطقه شرقی خشک و نباتات در آن کمیاب است . با
 این تفصیل به نسبت منطقه غربی ، بیشتر جمعیت قفقازیه
 در این ناحیه متمرکز است . ناحیه شکستگی قفقازیه دارای
 همان تضاد منطقه شرق و غرب است چنانکه اگر از دریای
 خزر بجانب دریای سیاه پیش رویم دشت شیروان بوسعت
 خود می افزاید ولی در مرکز يك قسمت آن تنگتر شده
 دارای چین خوردگیهایی میشود که منطقه گرجستان را
 تشکیل میدهد . در این ناحیه میان دامنه های غربی و
 سرزمینهای شرقی آن که از رود کور و شاخه های آن مشروب
 میشود ، تفاوت زیاد مشاهده میشود .

قسمت غربی قفقاز فوق العاده مرطوب است منتهی
 با آب و هوای معتدل و جنگلهای فراوان . آب و هوای دشت
 گلشید با آب و هوای استپی دشت شیروان نیز تفاوت دارد .
 در گلشید زمستانها سخت و سرد و تابستانها گرم است
 بعلاوه در آن درخت بسیار کم دیده میشود .

شیروان و يك قسمت از نخجوان و قره باغ که از
 رودهای کور و ارس مشروب میشوند بسیار آباد و برای
 سکونت جمعیت فراوان بسیار مناسب است و بهمین جهت
 تفاوت فاحشی میان قفقازیه شرقی و قفقازیه غربی مشاهده
 میکرد .

۲- ارمنستان : صفة سوریه و توده عظیم کوههای
 پونتیک بیکدیگر نزدیک شده پس از برخورد شکستگیها
 و زیاد شدن ارتفاع دو رشته کوه شمالی و جنوب آسیای
 صغیر با یکدیگر متراکم گردیده تشکیل يك رشته کوه

عظیم را مشرف بر فرورفتگیهای کوههای ماوراء قفقاز و بین‌النهرین میدهد: در چنین وضع طبیعی ارمنستان با تمام مختصات جغرافیائی و طبیعی خود قرار گرفته است. از این سرزمین رشته کوههای عظیم زاگرس بطرف جنوب شرقی و البرز بسمت مشرق امتداد پیدا میکنند. در شمال رشته کوهها بسرعت به ارتفاع خود می‌افزایند و در امتداد رشته کوههای داخلی و ماوراء قفقاز پیش می‌روند در این منطقه عمق و وسعت دره‌ها بسیار کم میشود.

در مغرب، با تضاد کامل با قسمت شرقی (حوزه ارومیه) کوههای مرتفع آتش فشانی از ارمنستان شروع شده به بازوی خارجی قرات علیا خاتمه مییابد.

در جنوب مشرف به ارتفاعات کردستان، رشته کوههای سرحدی، از جنس کوههای شمالی، بیکدیگر پیوسته توده عظیمی از کوه را تشکیل میدهد.

بطوریکه مشاهده شد از شمال و جنوب دورشته کوه دو دیوار عظیم ارمنستان را محافظت میکند درحالیکه از سمت مشرق در ناحیه‌ای که به چین خوردگیهای ایران متصل میشود و در آن رود ارس جاری است، ارمنستان راهی از مغرب به مشرق پیدا میکند و همین معبر است که در مدت بیست و پنج قرن ارتش ایران در برابر تهاجم اقوامی که از سمت مغرب به ایران هجوم می‌آوردند، ایستادگی میکرد. این راه، شاهراه بازرگانی میان ایران و اروپا بوده است. در حقیقت در ارمنستان دو راه ارتباطی قابل استفاده وجود دارد: یکی حوزه ایروان که از راه ارس به شیروان و آذربایجان میرفته است. دیگری از دشت آشکالا و ارزروم

و پاسین و آلاشکرت و بایزید شروع میشد و به حوزه ارومیه خاتمه می یافت. در این راه در زمان تسلط ژنی ها (قرن ۱۴-۱۵ میلادی) حمل و نقل کالا مخصوصاً کالاهائی که از هندوستان از راه ایران می آمد، رونق بسزائی داشت. ارمنستان با وجود داشتن راههای ارتباطی شرقی و غربی پیوسته میدان جنگها و وسیله بازرگانی بود و بهمین مناسبت موجب درگیری بین دو قدرت همسایه قرار گرفته خطوط مرزی بین شاهنشاهی صفویه و امپراطوری عثمانی به تناسب فتوحاتی که یکی از دو طرف نصیبش میشد، دائماً در تغییر و تبدیل بود. دریاچه وان زمانی متعلق به ایران و گاهی از آن عثمانی میشد.

۳- کردستان: از این سرزمین خط حقیقی استحکامات ایران آغاز میگردد. رشته کوههای زاگرس که در قسمت غربی عرض آن کم ولی هرچه بطرف مشرق پیش میرود وسیعتر و مرتفعتر (تا ۴۰۰۰ متر) می شود بطوریکه منطقه ای را تشکیل میدهد که عبور و مرور و دسترسی بدان دشوار میگردد. در مغرب، رود فرات از قسمت کم عرض کوهها عبور میکند در حالیکه زودهای زاب و تابان در مشرق این ناحیه در داخل کوههای پرپیچ و خم و مرتفع جریان دارند.

وجود کوههای مرتفع و صعب العبور باعث شده که آب و هوای این منطقه فوق العاده سرد و سخت و دائماً در معرض ریزش بهمنهای عظیم واقع باشد. بنا بر این کردستان دارای همان خواص و تضادهای منطقه شرقی و غربی ارمنستان و یا قفقازیه است منتهی با این تفاوت

که راههای ارتباطی در این سرزمین بسیار کمتر از دو منطقه فوق‌الذکر است ولی طبیعتاً دارای همان شرایط سیاسی خواهد بود .

ایران و عراق :

فلات ایران که ادامه کوههای عظیم ارمنستان و کردستان است به رشته کوههای زاگرس که در قسمت غربی آن بادامنه‌های تند به دشت عراق منتهی میشود، در مساحتی به ۱۰۰۰ کیلومتر طول و ۲۰۰ کیلومتر عرض متصل میگردد . کوههای مزبور مانند سد مستحکمی ایران غربی را حفاظت مینماید. در این منطقه کوهستانی فرورفتگیهایی که طول آنها به ۱۰۰ کیلومتر و عرض آن به ۲۰ کیلومتر در امتداد جنوبی و غربی میرسد، وجود دارد. فرورفتگیهای مزبور نواحی کوهستانی را در فاصله‌های معین از یکدیگر مجزا کرده معابری در آنها بوجود می‌آورد. بهمین مناسبت در موقعی که از جلگه عراق بطرف فلات ایران پیش می‌رویم شاهراه بغداد، کرمانشاه، همدان (دومین مدخل در خطوط استحکاماتی طبیعی ایران غربی) از معبری عبور میکنند که هر نقطه از آن از جهات طبیعی با یکدیگر اختلاف دارند. هر چه بیشتر بطرف داخله ایران پیش می‌رویم کوهها مرتفعتر و آب و هوا متغیرتر میشود .

اختلاف بین اوضاع جغرافیائی و طبیعی ایران با جلگه‌های بین‌النهرین فراوان و خارج از بحث ماست. فرو رفتگی عظیم عراق به جنوب کوههای آنتی‌توروس و به مشرق صفا سوریه و به شمال بیابان عربستان محدود میشود. رودهای دجله و فرات که پس از اتصال اروندرود را با

۵۰۰ متر عرض و ۶ تا ۱۰ متر عمق، تشکیل می‌دهند، تمام سرزمین بین‌النهرین را مشروب میکند. رود کارون، رود قابل‌کشتی‌رانی که از فلات ایران سرچشمه میگیرد، راه ارتباطی دجله و فرات را کامل مینماید. خط ارتباطی مزبور که هندوستان و ایران و عربستان را بیکدیگر مرتبط ساخته از موصل و آسیای صغیر میگذرد راه زمینی بغداد، کرمانشاه، بغداد و حلب به اهمیت عراق افزوده آنرا مورد نظر و توجه ایران و عثمانی قرار داد.

سرزمین عراق بخصوص بغداد یکی از مناطقی است که در تمام دوران اختلافات میان دولتین ایران و عثمانی صحنه و میدان جنگهای خونین قرار گرفت. بغداد زمانی در دست ایران باقی ماند ولی سرانجام جزء لاینفک امپراطوری عثمانی گردید.

با ذکر مطالب فوق مشاهده میشود که از قفقاز تا خلیج فارس تا چه اندازه اختلاف طبیعی میان مرزهای ایران و عثمانی وجود دارد و همین امر بود که علاوه بر موضوعهای مذهبی، مبارزه‌های مرزی بین دو کشور، آن‌دو را برای تثبیت خطوط مرزی خود تا سرحد دشمنی کشانده است.^۱

1- Essai sur l'histoire des relations politique Irano-Ottomanes de 1722 à 1747 par. M. A. Hekmat. P. 2 à 26 Paris 1937.

جنگ شاه اسمعیل اول با سلطان سلیم اول جنگ چالدران

خبر شکست از بکان و کشته شدن شیبک خان بوسیله شاه اسمعیل در بار عثمانی را بیمناک کرد. اما نخستین عاملی که آتش اختلاف را میان دو کشور دامن زد شورش مردم شیعی مذهب آسیای صغیر بود. شاه قلی فرزند حسن خلیفه محرک اصلی این شورش شد. پدر شاه قلی از مریدان وفادار شیخ حیدر بود که در اوج قدرت آن مرشد کامل بمقام خلیفه صوفیان سراسر آناتولی یا آسیای صغیر منصوب شد. حسن خلیفه از مبلغان مشهور شیعی، طی اندک زمانی بیشتر ساکنان ناحیه تکه را به پیروی از تعالیم صوفیان و ادار ساخت. شاه قلی در آغاز پادشاهی شاه اسمعیل جانشین پدر و پیشوای شیعیان آناتولی گردید. پیروزیهای پیاپی شاه جوان صفوی و سختگیریهای زمامداران عثمانی، شاه قلی را بر آن داشت که به ایران برود. در سال ۹۱۷ هجری خلیفه صوفیان به اتفاق پانزده هزار سوار، مرکب از افراد ایل خویش و گروه زیادی از صوفیان ناحیه منتشا و فرامان به قصد پیوستن به اردوی شاه اسمعیل، متوجه ایران گردیدند. صوفیان ضمن این کوچ دست به تاراج بعضی از شهرهای عثمانی و کشتن مخالفان خویش زدند. واکنش دربار عثمانی در برابر این عمل شدید بود چنانکه سلطان بایزید وزیر اعظم خود خادم علی پاشا را با سپاهیان فراوانی روانه شهر سیواس کرد. در بین سیواس و قیصریه لشکریان عثمانی به عقبداران تکه ایلی رسیدند و در جنگ خونین که روی داد علی پاشا

و شاه قلی و گروهی از جنگجویان دوطرف کشته شدند و بقیه هواخواهان شاه قلی بسوی مرز ایران گریختند .

شاه اسمعیل برای آنکه ظاهراً سلطان صلحدوست عثمانی بایزید را به بیگناهی خویش در این توطئه متقاعد سازد گروهی از افراد تکه ایلی را ببهانه تاراج کاروانهای ایرانی در تبریز کشت و بمابقی اجازه داد تا به ارتش خود ملحق شوند . عمل شاه قلی بزیان مردم شیعی مذهب آسیای صغیر تمام شد زیرا کمتر از سه سال پس از این واقعه یونس پاشا وزیر اعظم سلطان سلیم مأمور کردند ریشه فساد شد . به اشاره یونس در سراسر ناحیه آناتولی هرکس را که بهر نحوی با افراد تکه ایلی و شورش شاه قلی ربط داشت به شدیدترین وجهی شکنجه کرده کشتند و پیشانی کسانی را که گناهشان ثابت نشده بود اما گرایش به یاغیگری داشتند، داغ کردند . تا از آن پس تمیز میان امامیان و غیر امامیان آسان شود . کشتار شیعیان آناتولی که به گفته مولانا ادریس بدلیسی (از نویسندگان ترك) منجر به کشتن بیش از چهل هزار تن گردید یکی از فجیعترین وقایع سلطنت سلیمان اول و شاید هولناکترین قتل عام تاریخ مذهبی است . این قتل عام وحشتناک نخستین آژیوری بود که سلطان سلیم در آغاز سلطنتش به شاه اسمعیل داد . سلطان سلیم از نظر خصائص اخلاقی نقطه مقابل پدرش بایزید دوم بود، وی برخلاف پدر معاشرت با فلاسفه و بحث با علمای دین و دانشمندان را تلف کردن عمر میدانست و به سنت نیای خویش سلطان محمد فاتح، میخواست اسلام را تا دورترین نقاط اروپا پیش ببرد، وی برای دنبال کردن این شیوه میخواست از

طرف دنیای اسلامی و بخصوص از جبهه عقب عثمانی آسوده خاطر باشد اما وجود شاه اسمعیل و رواج آئین شیعی را برای مصالح خویش زیان آور میدید. بدیهی است که طبع آشتی ناپذیر سلیم از همان آغاز کار با شاه اسمعیل سازش نداشت و میخواست هرچه زودتر شر مردی را که ناگهان امپراطوری دویست ساله عثمانی را تهدید میکرد، از سر خود رفع کند و برای نیل به این مقصود از هر وسیله‌ای که در اختیار داشت استفاده کرد.

نخستین اقدام بنظر سلطان سلیم قطع ریشه‌های فرعی فساد بود که در خاک عثمانی می‌روئید. کوچ نشینهای شیعی آناتولی هر کدام بمنزله کشور مستقلی بود که منافع عثمانی را تهدید میکرد. برای قطع این ریشه‌ها فقط حکم سلطان کافی نبود، به اشاره سلطان سلیم علمای سنی در استانبول گرد آمدند و پس از مشورت فتوی دادند که آنچه شیعی مذهبان میگویند کفر است و جهاد با کافران ضرورت دارد و ثواب کشتن يك نفر شیعه بمراتب بیش از هفتاد عیسوی است. پرواضح است که در سایه قدرت مطلق سلطان و فتوای عالمان سنی عثمانی دیگر قتل عام اقلیت شیعی نه تنها مانع نداشت بلکه موجه قلمداد میشد.

دومین اقدام مهم سلطان سلیم قطع رابطه قلمرو صفوی از دو سمت غرب و شرق بود. در سمت مغرب وی برای ایجاد سد نیرومندی میان خاک عثمانی و ایران به تقویت کردها پرداخت، کردهای متعصب سنی از نهضت‌های قزلباشها دلخوش نداشتند و پشتیبانی امپراطوری عثمانی را بر جلب دوستی دولت صفوی رجحان میدادند. در سمت مشرق سیاست سلطان سلیم تحریک و تقویت عبداله-

خان ازبک پسر شیبک خان بود و میخواست که ازبکان هجومهای پیاپی مرزهای شرقی ایران را تهدید و شاه اسمعیل را پیوسته ناراحت کنند. نفرت و کینه سلطان سلیم از خلال نامه‌ای که خطاب به عبیدالله خان ازبک نوشته است به خوبی واضح است.

نامه‌هایی که سلطان سلیم مستقیماً به خود شاه اسمعیل نوشته است چنان زننده و تهدیدآمیز است که قطعاً در تاریخ مناسبات و دیپلوماتیک ملت‌های جهان مانند و سابقه ندارد^۱ در مقابل این تهدیدها ظاهراً شاه اسمعیل سکوت اختیار کرده در جواب نامه‌ها با عبارتهائی نرم به سلطان سلیم یادآور شده است که نسبت به «آن حضرت... در آن وقت که والی طرابوزان بودند اظهار یک جهتی میکردیم.» و اگر تاکنون نسبت به سلطان عثمانی ارادت ورزیده و به قلمروش دست درازی نکرده است دو علت داشته «یکی آنکه اکثر سکنه آن دیار مریدان اجداد ما هستند... دوم آنکه محبت ما به آن خاندان غزاعنوان قدیم است و نمی‌خواستیم که شورش چون عهد تیمور به آن سرزمین طاری شود و هنوز نیز نمی‌خواهیم و به این قدرها نمی‌رنجیم...»^۲

البته سلطان سلیم، جوان بی‌تجربه و ساده‌لوحی نبود که فریب این عبارتهای ملایم را بخورد و فراموش نمی‌کرد که در آغاز سال ۹۱۸ هجری هنگامیکه وی بکمک سربازان یمنی چری پدر سالخورده خود بایزید دوم را مجبور به

۱- ر. ک به کتاب اسناد و مکاتبات تاریخی زمان شاه اسمعیل تألیف دکتر نوانی

از ص ۱۴۳ تا ص ۱۷۴.

۲- اسناد تاریخی دوره شاه اسمعیل بقلم دکتر نوانی ص ۱۶۷ - ۱۶۸.

کناره‌گیری کرده سرگرم کوتاه کردن دست برادران و رقیبان خویش بود چگونه نور علی نامی که به خلیفه روملواشتهار داشت بتحریر شاه اسمعیل در ناحیه قره-حصار و ملطیه آشوب برپا کرد و در مساجد خطبه بنام پادشاه صفوی خوانده بود و یا چگونه سردار قزلباش، خان محمد استاجلو، پس از گرفتن دیار بکر و شکست سپاهیان علاءالدوله ذوالقدر با تشویق اسمعیل نامه‌ای تهدیدآمیز برای سلیم فرستاده بود. بهر صورت با آنکه پادشاه ایران مدتها نامه‌های پی‌درپی سلطان را بدون پاسخ گذاشت و بدعوت سلیم برای روبرو شدن در میدان جنگ اعتنائی نکرد از این فرصت برای تدارک نیرو استفاده کرد.^۱ سلطان سلیم پس از اینکه بوسیله جاسوسان از وضع و گرفتاریهای شاه اسمعیل آگاه شد و خود را آماده مقابله و پیکار با او دید در روز نوزدهم محرم سال ۹۲۰ هجری در شهر ادرنه مجلس مشاوره از سران و اعیان و علمای دین تشکیل داد. درین مجلس ابتدا شرحی درباره دولت شیعی مذهب صفوی و خطراتی که در اشاعه این مذهب و وجود مبلغ جسور آن شاه اسمعیل متوجه اسلام است بیان کرد و جنگ و جهاد را از وظائف دینی خویش و عامه مسلمانان شمرد. پس از شور و مشورت سرانجام تصمیم بجنگ با ایران گرفتند. سلطان عثمانی به اتکاء فتوای علمای دین و تصویب سران و اعیان و بزرگان کشور، فرمان داد که سپاهیان ترك از گوشه و کنار کشور پهناور عثمانی در جلگه ینی‌شهر گرد آیند.

اکنون که ما راجع بمقدمات جنگ چالدران و آغاز مناقشات ایران و عثمانی گفتگو میکنیم جای آنست که نکته‌ای روشن شود که در موقع شروع پیکار حدود امپراطوری عثمانی چه بود و ملل واقوامی که در اردوی عثمانی شرکت جستند کدامها بودند. در این زمان جزایر دریای مدیترانه بغیر از رودس یا ضمیمه عثمانی شده و یا دارای فرمانروایان محلی و باجگزار دولت عثمانی بودند، تمامی خاک یونان و بلغارستان و رومانی و سرزمینها و ایالات قره‌طاق و صربستان و بوکدان و قسمتی از امپراطوری اطریش (بوسنی و هرزه‌گوین) اوکرانی و قسمتی از پولونی و روسیه سفید و تمامی مقدونیه و سرزمین آناتولی تا حدود دیار بکر و سوریه و شبه جزیره کریمه و قسمتی از دشت قیچاق و نواحی شمال دریای خزر متعلق بخوانین تاتار که خود را تابع عثمانی میدانستند. و نیز اراضی متصرفی مصر از حدود تونس و طرابلس و سودان در شمال افریقا گرفته تا مصر و شبه جزیره عربستان و سرزمینهای سوریه و فلسطین و قسمتی از ارمنستان بزرگ و دیار بکر و کردستان جزء قلمرو امپراطوری عثمانی بشمار می‌آید «حال با در نظر گرفتن آنهمه خاک و آنهمه اقوام و مللی که در آن سرزمینها سکنی داشتند شاید تاحدی می‌توان تصور نمود که وقتی سلطان سلیم به احضار لشکرهاى خود فرمان داد و وقتی سپاهیان رنگارنگ و لشکرهاى جوربجور با رسوم مختلف و آداب متنوع یکجا در اردوی عثمانی گرد آمدند چه رستاخیز و حشمت‌انگیز و حیرت‌آوری بوجود آمده است و بنابراین

هنگامیکه در روزنامه رسمی میخوانیم که چهار صد هزار نفر در لشکرگاه سلطان سلیم اجتماع کرده بودند با رعایت احتساب اقوامی که زیر سلطه خواندگار قرار داشتند و ضرورتاً میبایست در هنگام جنگ بکمک شتافته لشکر محل خود را برای خدمت تجهیز نماید از خواندن عدد چهار صد هزار نفر تعجب نخواهیم نمود.^۱

اما تشکیلات ارتش عثمانی در زمان حمله به ایران باینقرار بود. اصولاً ارتش عثمانی از سپاهیان پیاده و سوار و توپخانه و نیروی دریائی تشکیل میشد.^۲

۱ - پیاده نظام : پیاده نظام به سه دسته تقسیم میشدند : ینی چریها ، عزبها و قراولان خاصه سلطان .

الف : ینی چریها در حقیقت اساس وهسته ارتش پیاده نظام بودند این دسته سپاه مقررات ومواجب ودوره خدمت خاص داشتند واز زمان اورخان دومین سلطان عثمانی، تشکیل شده بود .

اورخان بصوابدید برادر بزرگ و وزیر خود علاءالدین ، سپاهی بنام ینی چری یا سپاه نو بوجود آورد. تاآن زمان ارتش عثمانی از افراد قبایل وطوایف مختلفی تشکیل میشد که همگی فرمانبردار رئیس قبیلۀ خود بودند. علاءالدین از بیم آنکه مبادا روزی لشکریان هر قبیله از رؤسای خود متابعت کنند واز فرمان سلطان سرباززنند به تشکیل این دسته همت گماشت. بدستور او اسیرانی را

۱- شرح جنگها و زندگانی شاه اسماعیل اول . تألیف رحیم زاده صفوی ص ۳۴۵-۳۴۶ .

۲- چند مقاله تاریخی و ادبی ، تألیف نصرالله فلسفی ص ۲۲ تا ۲۸ .

که در جنگهای مختلف از کشورهای عیسوی مذهب آسیا و اروپا گرفته بودند بدین اسلام درآوردند و تعلیمات نظامی دادند و از ایشان سپاه تازه‌ای ساختند که افرادش فقط سلطان را صاحب و مربی و فرمانده خود میدانستند و جز اطاعت او امر و جهاد در راه خدا و وظیفه‌ای نمیشناختند، سپس ایشانرا بفرمان اورخان بخدمت شیخ معروف به حاج بکتاش، رئیس طایفه بکتاشیه که در آماسیه بود، فرستاد تا بادعای خیر آنان بفتح و پیروزی بردشمنان اسلام راهبر گردد. شیخ نیز ایشان را دعا کرد وینی چری (ینگی چری) نام نهاد و کلاه سفید نم‌دین فرقه خویش را بایشان اختصاص داد. ازین کلاه دستار سپیدی نیز آویخته بود که تا روی شانها فرود می‌آمد وینی چری‌ها این دستار سپید را باسنجاق مسین زران‌دودی که بشکل قاشق کوچکی بود بر کلاه خود می‌آویختند و آن سنجاق را مانند جیقه‌ای بجلو کلاه میزدند.

پس از اورخان، دولت عثمانی مقرر داشت رعایای ممالک مسیحی که در اروپا بتصرف آن دولت درآمده بود، گذشته از جزیه و خراج و مالیات‌هایی که بعناوین گوناگون میدادند، عده‌ای از پسران خود را هم برای خدمت سربازی بمأموران دولت تسلیم‌کنند. هر پنجسال یکبار فرستادگان بشهرها و دهکده‌های عیسوی میرفتند و تمام جوانان شهر یا دهکده را در میدانی حاضر میکردند و از آن میان زیباترین و قویترین آنها را بنسبت يك پنجم مجموع جوانان جدا میکردند و بمراکز تربیت سربازان میفرستادند. بدین ترتیب همیشه ملل مغلوب از فرزندان

ذکور خویش نیز مالیاتی بسططان میدادند و ترکان عثمانی ازینراه قوای نظامی خود را که بسبب کمی جمعیت آسیای صغیر برای حفظ ممالک تابعه و تسخیر کشورهای تازه کافی نبود، تقویت میکردند. پس از اورخان دیری نگذشت که ینی چریها قدرت و امتیازات فوق العاده یافتند، چنانکه مکرر برضد سلطان وقت قیام کردند و او را خلع و شاهزاده دیگری را بسطنت نشانند.

عده ینی چریها در زمان سلطان سلیم اول دوازده هزار نفر بود ولی بعد از او این عده تا بیست هزار نفر رسید. فرماندهی کلی ینی چریها با سرداری بود که او را آقا میخواندند.

ب- عزبها دسته دیگری از پیاده نظام ذخیره عثمانی بودند که مخصوصاً در زمان جنگ بخدمت احضار میشدند و عده ایشان نسبت به احتیاجات و اهمیت جنگ تغییر میکرد. معمولاً عده عزبها از ۳۰ تا ۴۰ هزار نفر بود.

ج - قراولان خاصه سلطان دودسته بودند یکی دسته صولاغ هامرکب از ۴۰۰ نفر و دیگر دسته قاپوچیها مرکب از ۳۰۰ نفر.

صولاغ بمعنی چپ است، این دسته تیراندازانی بودند که معمولاً در میدان جنگ در جانب چپ سلطان قرار میگرفتند. فرمانده آنان را صولاغ باشی میگفتند و از وظایف وی یکی آن بود که هنگام عبور از پلها و رودخانهها عنان اسب سلطان را بدست میگرفت، افراد این دسته از میان ینی چریها انتخاب میشدند.

قاپوچیها مأمور حراست قصر سلطنتی بودند.

درسفرهای جنگی در طرف راست سلطان قرار میگرفتند و رئیسشان را قاپوچی باشی میگفتند .

۲- سواران: سواران هم به سه دسته تقسیم میشدند.

الف - سپاهیان صاحب تیول یعنی سواران منظمی که از دولت تیول و اراضی و املاکی میگرفتند. این دسته سواران را سنجق بیگها . یعنی حکام آناتولی در آسیا و روم ایلی در اروپا تجمیز میکردند. هر سنجقی از پانصد تا هزار سوار میداد و برخی از سنجقها نیز تا دو هزار سوار میدادند. در زمان سلطان سلیم متصرفات عثمانی در آسیا به بیست و چهار سنجق و متصرفات آن دولت در اروپا به سی و چهار سنجق تقسیم میشد. مجموع قوای سنجقهای آسیا مطیع فرمان بیگلربیگی آناتولی و همه سربازان سنجقهای اروپا فرمانبردار بیگلربیگی روم ایلی بودند . یک فرماندهی عالی دیگر نیز بنام بیگلربیگی قرامان (از ولایات آناتولی) وجود داشت که غالباً در فرمان بیگلربیگی آناتولی بود. عده سپاهیان صاحب تیول در زمان سلطان سلیم اول بحد متوسط شصت هزار بوده است .

ب- آکنجیها این دسته سواران ذخیره بودند که

فقط هنگام جنگ بخدمت خوانده میشدند. عده ایشان تا چهل هزار میرسید و افراد آنها را از میان زبده ترین و بهترین سواران جدا میکردند. هر یک از این افراد بادو اسب مجهز ب جنگ میرفت ، استقامت در برابر سختیها ، پیمودن راههای دراز و تعقیب دشمن بدون توقف ، شبیخون زدن و حملات ناگهانی از جمله وظایف و مشخصات ایشان بود .

ج - سواران خاصه سلطنتی که از دسته‌های ششگانه زیر تشکیل می‌شد .

سواران صاحب تیول یاسپاهی اجاقی	۷۰۰۰ نفر
سلاحدار	۵۰۰۰ نفر
علوفه چپی یمین	۱۸۰۰ نفر
علوفه چپی یسار	۱۵۰۰ نفر
غربای یمین ^۱	۱۰۰۰ نفر
غربای یسار	۸۰۰ نفر
جمع	۱۷۱۰۰

هریک از این شش دسته سرداری مخصوص داشت و جای هر کدام در جنگ‌هایی که بفرماندهی شخص سلطان اداره می‌شد از اینقرار بود :

سپاهی اجاقی در جانب راست سلطان .

سلاحداران در طرف چپ

علوفه چپی یمین دنبال سلطان در جانب راست .

علوفه چپی یسار دنبال سلطان در جانب چپ .

غربای یمین و یسار دنبال علوفه چپیان .

علاوه بر این، یکصد و پنجاه چاوش هم که با چماق‌های بزرگ جلوی سلطان حرکت می‌کردند جزء دسته سواران خاص بشمار می‌آیند، سیصد سوار نیز بنام متفرقه بر آنچه شمردیم اضافه می‌شد که از جنگجویان و سربازان قدیم بودند و بسبب شجاعت و خدمات شایسته خود در جنگ‌های گذشته احترام و شهرت خاص داشتند .

۱- غربا سوارانی بودند که از کشورهای عیسوی مطیع دولت عثمانی گرفته می‌شدند و بیشتر از صربستان و مجارستان و بلغارستان بودند .

دوازده افسردیگر نیز بعنوان رکابدار ، همیشه همراه سلطان بودند که از آن جمله میر علم (بیرق دار) و چهار حاجب و دو میراخور و میرشکار باشی و دو قوشچی باشی را باید نام برد .

سواران ترك برخلاف سواران صفوی اسلحه سنگین و زره و کلاه خود نداشتند و سلاح و لباس ایشان سبکتر بود. در زمان سلطان سلیم اول چند دسته کوچک از سواران ترك زره می پوشیدند و کلاه خود می گذاشتند و سپری سبك بسینه اسب خود می آویختند .

۳- توپخانه : توپچیان بیشتر از میان عیسویان که درین کار تخصص داشتند، انتخاب میشدند و بدین اسلام درمی آمدند. توپخانه را فرماندهی بنام توپچی باشی اداره میکرد و تمام جبهه خانه ها و مراکز توپریزی در فرمان و اختیار وی بود .

فرماندهان عالی پیاده نظام و سواره نظام و توپخانه دوازده نفر بودند و مجموع آنانرا بیرون آغالری یا افسران بیرونی می نامیدند. افسران دربار سلطنتی را نیز اندرون آغالری میخواندند .

شورای عالی جنگ هم از فرماندهان دوازده گانه مذکور تشکیل میشد ولی فرمانده عزبها در این شورا شرکت نمیکرد .

۴- نیروی دریائی : نیروی دریائی عثمانی از وقتی که سلطان محمد فاتح قسطنطنیه را گرفت بزرگترین نیروهای دریائی زمان گردید. چوب و کنف و قطران و پارچه های بادبان در آسیای صغیر فراهم میشد و کشتیها

را در سواحل مدیترانه و جزایر دریای اژه می‌ساختند . کشتیهای جنگی ترك با توپهای سنگین مسلح بود و از جمله بزرگترین و مهمترین نیروی دریائی جهان بشمار می‌آمد .

اسلحه : پیاده نظام عثمانی به تیر و کمان و خنجر و تفنگی فتیله‌ای مسلح بودند و هر پیاده تركش با پنجاه تیر بر کمر داشت . ینی‌چریها تفنگ فتیله‌ای خاصی داشتند که قطر لوله آن $2/9$ سانتیمتر بود ، باروت و سرب لازم را در دبه‌ای میریختند و فتیله تفنگ را ببازوی راست می‌پیچیدند . تبرزین نیز از جمله سلاح پیاده نظام بود . سواره نظام نیزه‌های گوناگون بکار میبرد . بهترین نیزه‌ها در زمان سلطان سلیم اول چوبین ساده و نرمی بطول 335 متر است و سنان آن دو لبه و پهن و مخطط بود . سواران گریزی نیز با خود بر میداشتند که دسته‌اش آهنی و سرش گاه بشکل گلابی و گاه گرد و خاردار و گاه بیضی شکل و شش گوش بود .

مهمترین اسلحه سواران ترك شمشیری بود کوتاه و سبک و يك لبه که در جنگهای تن‌بتن بکار میرفت و بکار بردن آن بسبب سبکی و برندگی از شمشیرهای سنگین و دو لبه اروپائیان آسانتر بود .

سلطان سلیم اول با چنین تجهیزاتی در روز دوشنبه ۲۲ محرم سال ۹۲۰ هجری قمری (۱۹ مارس ۱۵۱۴ میلادی) از شهر ادرنه بیرون آمد و در روز دوم صفر به استانبول رسید .

و در ضمن راه نامه‌ای فارسی بوسیله محمد بيك از

غلامان خاصه خود، برای عبیدخان ازبک برادر زاده و جانشین شیبک خان که در ماوراءالنهر حکومت داشت، فرستاد و او را تحریک کرد که بانتقام خون عم خود برخیزد و هنگامیکه سپاه عثمانی از مغرب بر آذربایجان میتازد او نیز خاک خراسان را مورد حمله قرار دهد تا باین طریق شاه اسمعیل را از دو طرف گرفتار کرده به آسانی از پای درآورند.

سلطان عثمانی پس از بیست و دو روز اقامت در استانبول از آنجا به اسکوتاری آمد و بطرف ایران رهسپار گردید و سه روز بعد از محل از نکمید نامه ای تهدیدآمیز بزبان فارسی بوسیله قلیچ نام که از طرف شاه اسمعیل بجاسوسی آمده و دستگیر شده بود، فرستاد و در آن نامه باو خبرداد که بقصد جنگ عازم ایران است.

سلطان سلیم پس از فرستادن این نامه به ینی شهر مرکز اجتماع ارتش ترك رفت. در آنجا حسن پاشا بیگلر- بیگی روم ایلی و سپاهیان ینی چری که از متصرفات عثمانی رسیده بودند، بدو پیوستند. از این شهر سلطان سلیم راه ایران را پیش گرفت و در محل سید غازی بهر يك از افراد هزار آقچه، پول نقره ترك، بعنوان پاداش داد. در سید غازی سلطان سلیم برای سپاه خود دسته خاص بعنوان طلایه یا پیش قراول تعیین کرد که مرکب از ۲۰ هزار سوار صاحب تیول بود و فرماندهی آنها بیکی از سرداران ترك بنام احمد پاشا دوقه کین اوغلی سپرد، این سپاه مأموریت داشت تا اطلاعات و اخباری از نقشه های جنگی دشمن و وضع ارتش ایران بدست آورد، سپس از راه

قونیه به قیصریه رفت و در آنجا چند روزی توقف کرد تا مگر بتواند علاءالدوله ذوالقدر را با خود متحد سازد و از قوای او نیز بر ضد شاه اسمعیل استفاده کند و چون علاءالدوله که تحت الحمایه مصر بود از قبول چنین اتحادی سر باز زد و حتی بسواران خود دستور داد که نهانی بقورخانه و آذوقه عثمانی دستبرد بزنند. سلطان عثمانی با اینکه از رفتار وی خشمگین شد صلاح در این دید که با وی از در مدارا درآید ولی تعدادی از سپاهیان خود را در تمام مدتی که باشاه اسمعیل می‌جنگید در سرحدات امیر ذوالقدر گذاشت تا از حملات احتمالی وی جلوگیری نمایند. سلطان سلیم از قیصریه به سیواس رفت (۸ جمادی الاول ۹۲۰ هـ) و در آنجا سپاه خود را سان دید. تعداد سپاهیان عثمانی از پیاده و سوار و توپخانه درین محل به ۱۴۰۰۰۰ میرسید و این عده تقریباً مرکب از دسته‌های زیر بود.

۵۰۰۰۰	سپاهی صاحب تیول اروپا و آسیا
۱۵۰۰۰	سواران خاصه سلطان
۲۰۰۰۰	آکنجی‌ها
۱۲۰۰۰	ینی‌چری‌ها
۱۲۰۰۰	عزب‌ها
۱۰۰۰۰	پیادگان خاص سلطنتی
۲۰۰۰۰	توپخانه و ذخایر و بینه
۱۰۰۰۰۰	متفرقه (برای راهسازی و امثال آن)
۱۴۰۰۰۰	جمع

تجهیزات توپخانه نیز چنین بود :

توپهای بزرگ چرخدار ۲۰۰ عراده

۱۰۰ عراده	توپهای کوچک که بار شتر میکردند
۲۰۰۰	اسبان توپخانه
۶۰۰۰	شتران اربی

فرماندهی ارتش عثمانی باینصورت تقسیم شده بود:
فرمانده کل ارتش : سلطان سلیم خان یاووز.
فرمانده سپاه آناتولی : سنان پاشا ، بیگلر بیگی
آناتولی .

فرمانده سپاه قرامان : همدم پاشا بیگلر بیگ قرامان.
فرمانده سپاه روم ایلی : حسن پاشا بیگلر بیگ
روم ایلی (وملی).

فرمانده کل پیاده نظام : اسکندر پاشا .
فرمانده سپاه ینی چری : اوغلو عثمان آقا، سگبان باشی .
فرمانده سواره نظام سبک اسلحه (آکنجی ها) : قراجه
محمد پاشا .

فرمانده سواران پیش قراول : احمد پاشا دوقه کن
اوغلی .

در سیواس سلطان چهل هزار نفر از ارتش خود را
در فاصله میان قیصریه و سیواس گذاشت تا عقب
اردوی عثمانی را حراست کند و از انقلابات احتمالی که
ممکن بود از جانب هواخواهان شاه اسمعیل و شیعیان ایجاد
گردد، جلوگیری کنند. از طرفی نیز چون محمدخان استاجلو
سردار ایرانی بفرمان شاه اسمعیل آذوقه تمام این ولایات
را نابود کرده و راهها را ویران ساخته به آذربایجان عقب
نشسته بود، سلطان سلیم سپاهیان مزبور را مأمور کرد که
برای اردوی او آذوقه و علوفه کافی فراهم سازند. علاوه

براین سلطان دستور داده بود که از ولایات اروپائی و غربی عثمانی آذوقه و مهمات کافی بوسیله کشتی‌ها به بندر طرابوزان بفرستند تا از آنجا با قاطر و شتر به محل اقامت اردو، هر جا که باشد فرستاده شود. ولی آذوقه و مهماتی که از بندر طرابوزان بجانب اردو حمل میشد پیوسته در معرض دستبرد گرجیان و طوایف ترکی که به شاه اسمعیل وفادار مانده و با وی متحد بودند، قرار می‌گرفت. از سیواس سلطان عثمانی دوتن از سرداران خود را بنام قراجه پاشا و علی بیگ میخال اوغلو با فرحشاد بیگ بایندری آق قویونلو که بوی پیوسته بود، مأمور کرد که برای کسب خبر از حرکت ارتش ایران پیشاپیش اردو حرکت نمایند. پس نامه عتاب آمیز دیگری به شاه اسمعیل نوشت و بوسیله یکی از جاسوسان که دستگیر شده بود به ایران فرستاد.

اردوی عظیم سلیم در روز ۲۵ جمادی الاول سال ۹۲۰ هجری قمری برودخانه چای سوئی که مرز ایران و عثمانی بود رسید روز دیگر چون نور علی خلیفه روملو سردار قزلباش با سواران خود بدستور شاه ایران ارزنجان را ترک گفته به آذربایجان رفته بود جمعی از ساکنین ارزنجان نزد سلطان آمدند و برای شهر خود امان خواستند، سلطان سلیم ایشان را امان داد بشرط اینکه به اردوی او غله و آذوقه بفروشند.

پس از آن سلطان به دشت یاسی چمن (نزدیک ارزنجان) رسید و هیجده روز در آنجا ماند. در این محل جاسوسان خبر آوردند که شاه اسمعیل اصلاً در خیال جنگ و مقابله

با قوای عثمانی نیست بلکه میخواهد معبر اردوی دشمن را ویران کند و او را به داخله ایران بکشد تا فصل زمستان فرا رسد و سربازان ترك از سرما و گرسنگی تلف شوند. سلطان سلیم پس از وصول این اخبار برای آنکه شاه اسمعیل را بجنگ تحریک کند نامه دشنام آمیز دیگری به زبان ترکی برای وی فرستاد .

شاه اسمعیل در جواب نامه بی ادبانه و پرعتاب و دشنام آمیز سلطان سلیم، نامه ای ملایم و شاهانه و آراسته به ادب و احترام نگاشته و در آن به او فهمانده بود که درهم شکستن سپاه ایران و برانداختن خاندان صفوی امید پوچی است که جز در عالم خیال به حقیقت نمیتواند پیوست .

نامه شاه اسمعیل برخشم و کینه سلیم افزود زیرا مشاهده میکرد که مبارزه جوئیها و دشنامهای او بی اثر است و حریف با نهایت زیرکی و خونسردی از نبرد احتراز میکند و بجای آنکه باستقبال وی آید و بجنگ پردازد میخواهد او را بداخله ایران بکشد و باسوزاندن آذوقه و ویران کردن دهکده و منازل بین راه سپاه ترك را گرفتار قحط و گرسنگی سازد. سلطان سلیم چنان از رفتار شاه اسمعیل درخشم و عذاب بود که برخلاف آداب سیاسی سفیر او را گردن زد و روزی در حضور سرداران و بزرگان خود فریاد برآورد که «اگر تا قعر سقر هم عقب نشینی کند دنبالش خواهیم رفت» .

بتدریج سیاست جنگی شاهنشاه ایران بشمر میرسید. ماهها راه پیمائی بیموده از پی دشمنی که تن بجنگ نمیداد، پنی چریها را فرسوده و ناراضی کرده بود خاصه که

آذوقه ارتش رو بکاهش میرفت و جیره بندی آغاز شده بود. زمزمه ناخرسندی و طغیان بگوش میرسید. مشاوران و وزیران سلطان نیز از آن لشکرکشی بی حاصل که بگمان ایشان جز شکست و بدنامی نتیجه ای نداشت، بیمناک بودند. عاقبت همدم پاشا بیگلر بیگ قرامان را که از کودکی رفیق و ندیم سلطان بود، مأمور کردند که شکایت سربازان و سرداران را بگوش وی برساند و او را از تعقیب دشمن منصرف سازد. سلطان که دلایل سپاهیان و سرداران خود را دلیل ضعف و خیانت شمرد برای اینکه نومیدی و بیم را از آنان دور سازد همدم پاشا را اعدام کرد و یکی دیگر از سرداران را بنام زینل پاشا بجای او منصوب کرد و فرمان حرکت داد.

در محل چرموک، سلیم که از سکوت شاه ایران بجان آمده بود نامه تهدید آمیز دیگری برای وی فرستاد و از آنجا بطرف ترجان رفت در اینجا مصطفی پاشای کرد را به محاصره قلعه بای برد فرستاد و خود اعلام کرد که به تبریز خواهد رفت.

همینکه تصمیم سلطان بگرفتن تبریز آشکار شد، سربازان ینی چری که از درازای راه و مصائب سفر بجان آمده بودند بار دیگر زبان بشکایت گشودند و زمزمه عدم رضایت ایشان که در یاسی چمن با کشته شدن همدم پاشا موقتاً خاموش شده بود، بشکل شورش و نافرمانی تجدید شد. تفنگهای خود را در خاک فرو کردند و چکمه را بر آن آویختند و این عمل نشانه آن بود که دیگر قدمی فراتر نخواهند گذاشت.

ینی چریان می‌گفتند که «مارا برای جنگ آورده‌اید درحالی‌که درمقابل ما دشمنی نیست که با او بجنگیم آیا در این مملکت ویران تا کجا باید رفت کمی جیره و مسافرت طولانی ما، اسبان و لشکر سپاهی (سواره) و توپخانه را از پای در آورده است. سپاه خسته و شکسته اگر در برابر لشکریان آسوده دشمن از عهده دفاع بر نیاید تقصیر باک‌ه خواهد بود؟ اگر خدای ناکرده از قزلباش شکست بخوریم این ننگ برای ما از مرگ بدتر است پس بهتر آنست که کس بفرستیم و با اردبیل اوغلی (یعنی شاه اسمعیل) صلح کنیم . . .»

سلطان سلیم سر انجام با تهدید و تطمیع و وعده، سربازان را بادامه پیشرفت راضی کرد و حاضر شد که چون اردو به‌خوی رسید در صورتی که اردبیل اوغلی تکالیف علما را قبول کرد صلح‌کنند و برگردند و گرنه با او بجنگند، سپس فرمان حرکت داد. در ضمن راه پیشقراولان خبر دادند که خان محمد استاجلو فرمانروای دیاربکر، از سرداران بزرگ ایران به‌حدود خوی رسیده و شهریار صفوی نیز بارتش خود نزدیک میشود. در نزدیکی ماکو فرمانده دسته‌ای از سواران خبر داد که سپاهیان شاه اسمعیل و خان محمد استاجلو در محل خوی بیکدیگر پیوسته آماده کارزارند. در همین حال پیغامی از شاه ایران رسید که سلطان رادر جلگه چالدران بجنگ خوانده بود. سلیم بی‌درنگ دستور حرکت داد و در شب چهارشنبه دوم ماه رجب ۹۲۰ هجری قمری (۲۳ اوت ۱۵۱۴ میلادی) هنگام شب به‌تپه‌ای رسید که از جانب

مغرب بردشت چالدران مسلط و مشرف بود. در راه نیز خبر رسید که قلعه بایزید هم بدست سپاه ترك مسخر گشته است. باگرفتن این قلعه جناح چپ سپاه عثمانی نیز از خطر احتمالی رهایی یافت .

سلطان سلیم همینکه باقوای ایران روبرو شد شورای جنگ را تشکیل داد تا معلوم شود که باید بی‌درنگ بر سپاه ایران حمله برند یا آنکه بسربازان يك روز اجازه استراحت دهند. پس از مشورت صلاح در این دیده شد که بلافاصله اقدام بجنگ شود .

سحرگاه روز چهارشنبه دوم رجب قوای عثمانی سراسر تپه‌ای را که در مغرب دشت چالدران قرار داشت اشغال کرد. دشت چالدران در شمال غربی شهر خوی و در بیست فرسنگی شهر تبریز و از توابع ولایت چخور- سعد بوده است. وضع طبیعی آن مستطیل و سرایشب و مسیل آن از شمال غربی به جنوب شرقی است. چون قسمت وسط این دشت بلندتر از اطراف است رود قهره اینه از يك سوی آن رو بشمال جاری میشود و به رود ماکومیریزد و رود زیوه از شمال بجنوب به آق چای می‌پیوندد. مساحت دشت چالدران در حدود ۷۵۰ کیلو متر است .

بطوریکه از بیشتر تواریخ ایرانی برمی‌آید عده مردان جنگی ایران در این نبرد مرکب از ۱۲ هزار سوار قزلباش و نزدیک هشت هزار سوار زبده دیگر بوده است. قاعدتاً هم نباید بیش از این عده در جنگ شرکت کرده باشد زیرا «از تاریخ نامه اولی که سلطان سلیم بشاه اسمعیل نوشته است و تاریخ آن ماه صفر ۹۲۰ می‌باشد

تا ماه رجب که جنگ چالدران اتفاق افتاد در حدود پنج ماه فاصله است. قدر مسلم این است که شاه اسمعیل قبل از صفر ۹۲۰ راجع به تصمیم سلطان سلیم بجنگ با ایران اطلاعی نداشته است. هنگامیکه شاه اسمعیل از همدان بجانب آذربایجان حرکت نمود هنوز هم یقین نداشت که واقعاً سلیم بقصد تسخیر متصرفات ایران در دیار بکر میباشد و یا حقیقتاً برای مقابله با وی می‌آید، اما بعد از آنکه در تبریز از گزارشهای خان محمد استاجلو یقین نمود که اردوی عظیم روم (عثمانی) بجانب آذربایجان رهسپار است در صدد احضار لشکر از ولایات دوردست برآمد. از میان استانداران برخی با شتاب نیروهای موجودی خود را که غالباً از سواران عشایری بودند، گرد آورده روانه آذربایجان شدند و بعضی دیگر مطلب را آنقدرها فوری وجدی نپنداشته با آهستگی به گرد آوردن لشکریان خود مشغول شدند و نیتشان این بود پس از گذشتن پائیز و زمستان و تکمیل اردوی خود در بهار آینده عازم تبریز شوند. چنانکه دیو سلطان سردار نامی ایران چون از بلخ که راهی دور است عازم شد مدتی بعد از واقعه چالدران بحضور شاه رسید...»^۱

قوای ایران بیشتر از سواران بی‌باک و جنگ‌آزموده تشکیل یافته بود ولی پیاده نظام مرتبی که در کار جنگ مؤثر باشد وجود نداشت. سواران قزلباش بیشتر زره و کلاه خود داشتند و پره‌های سرخی بر تاج قزلباش خود زده بودند.

گذشته از سواران ترکمان قزلباش عده‌ای از جنگاوران قبایل کرد و ایرانی نیز در ارتش شاه اسمعیل خدمت میکردند. اسبان سواران ایران برخلاف اسبان سپاه عثمانی بسیار قوی و چابک و راهوار بودند و بر پشت بسیاری از آنها زره‌های خاصی بود که اسب را از زخم شمشیر و نیزه محفوظ میداشت.

اسلحه سواران قزلباش گرزهایی آهنین بنام شش‌پر و تیروکمان و شمشیر و خنجر و تبرزین بود، توپ و تفنگ در سپاه ایران وجود نداشت و ایرانیان در زمان شاه اسمعیل هنوز استعمال تفنگ و اسلحه آتشین را خلاف جوانمردی میدانستند. شاه اسمعیل بیشتر بایمان و عقیده باطن سواران قزلباش که جملگی در زمره صوفیان صافی و معتقدان و فدائیان از جان گذشته خاندان صفوی بودند، متکی بود. در بی‌باکی و دلیری و جنگاوری نیز بر سواران ترک برتری داشتند. بعلاوه شاه ایران میدانست که سربازان ترک بعلت پیمودن راه‌های دراز و تحمل مشقات سفر و کمی آذوقه و دور بودن از خانه وزن و فرزند و بیم شکست خوردن در خاک دشمن فرسوده و ناامید و بیمناکند. میدانست که سربازان ینی‌چری طی سفر چند بار اندیشه طغیان و نافرمانی داشته و هنوز این فکر را از سر بدر نکرده‌اند. میدانست که در میان سربازان ترک افراد شیعه و هواخواه خاندان صفوی نیز بسیارند و با اندک فرصتی از سپاه دشمن کناره خواهند گرفت. پس اگر شاه اسمعیل فقط با دوازده یا بیست هزار سوار بجنگ صد و بیست هزار سپاه مجهز ترک آمده بود از آن جهت

بود که ارزش واقعی سربازان و فرماندهان دلیر خود را می‌شناخت و آنان را مکرر در جنگ‌های زیاد و در برابر لشکریان بیشمار دیگر بمردی و دلیری و پایداری آزموده بود .

یگانه ایرادی که از لحاظ نظامی بر شاه اسمعیل گرفته‌اند این است که بی‌سبب از مواضع طبیعی شمال شهر خوی بدشت چالدران رفت زیرا در مواضع کوهستانی می‌توانست بوسیله سواران چابک و دلیر خویش از پهلو بقوای عثمانی بتازد و خود را از خطر توپخانه دشمن که یگانه عامل شکست قوای ایران در جنگ چالدران بود محفوظ دارد در صورتی که دشت مسطح چالدران برخلاف بسططان سلیم فرصت داد که از تمام قوای خود در جنگ استفاده کند و در آن زمین بی‌مانع سواران بی‌باک قزلباش را که ده بار کمتر از قوای ترک بودند، هدف گلوله‌های توپ و تفنگ سازد. اتفاقاً بیشتر مورخان ایرانی نوشته‌اند^۱ که شبانگاه پیش از آغاز جنگ زمانی که هنوز سپاهیان ترک از تپه مجاور دشت چالدران بزیر نیامده و صفوف خود را مرتب نکرده بودند خان محمد استاجلو و نورعلی خلیفه روملو و بعضی دیگر از سرداران که از روش نظامی و ترتیب سپاه عثمانی در میدان جنگ آگاه بودند به شاه اسمعیل پیشنهاد کردند که شب هنگام اجازه دهد پیش از آنکه سپاهیان دشمن در دشت چالدران مستقر شوند و توپخانه و تفنگچیان خویش را مرتب و آماده تیراندازی

۱- عالم‌آرای عباسی ص ۳۱- احسن‌التواریخ ص ۱۴۵ - عالم‌آرای شاه اسمعیل

ص ۵۲۰-۵۲۱ و غیره .

نماید، بر ایشان حمله برندولی دورمیش خان رئیس طایفه شاملو با این پیشنهاد مخالفت کرد و چنین کاری را خلاف مردانگی شمرد. شاه اسمعیل نیز رأی او را پسندید و گفت که «من حرامی قافله نیستم هر چه مقدر الهی است میشود.»

بامداد روز چهارشنبه دوم ماه رجب ۹۲۰ هجری سپاهیان ترك بفرمان سلیم از تپه بسوی دشت چالدران فرود آمدند و در آنجا بترتیب زیر صف آرائی کردند.

دسته سواران نیکویی بفرماندهی میخال اوغلی و سواران بولی و قستمونی بفرماندهی اسفندیار اوغلی با دسته آکنجی‌ها پیشقراول یا چرخچی سپاه بودند. بیرق دسته اول سرخ و بیرق دسته دوم سبز بود.

سواران آناتولی و قرمان با سپاهیان آسیائی عثمانی بفرماندهی سنان پاشا معروف به خادم و زینل پاشا در میمنه جای گرفتند. سواران روم ایلی (روملی) با سپاهیان اروپائی عثمانی بفرماندهی حسن پاشا در جناح چپ ایستادند.

ینی چریان پیاده بفرماندهی عثمان آغابال بیمر اوغلو سگبانباشی بشکل مربع در خط دوم قلب سپاه پشت عراده‌های توپ، قرار گرفتند.

حیوانات بارکش اردو را از سه جانب در اطراف سربازان ینی چری جای دادند و از ابه‌ها را محکم بیکدیگر بستند و جلو حیوانات مرتب کردند بطوریکه مانند سنگری محکم از حمله سواران قزلباش جلوگیری می‌کرد. بدین صورت یکنوع حصاری در میان سپاه عثمانی بوجود آمد که

سپاه پیاده را از خطر حمله ناگهانی سواران دشمن محفوظ می‌داشت. جناح چپ و جناح راست سپاه عثمانی را يك ردیف عراده‌های توپ که با زنجیرهای محکم بیکدیگر بسته بودند بهم مربوط می‌ساخت و بدین ترتیب توپخانه نیز بمنزله حصار دیگری از آهن و آتش بود که پیادگان ینی‌چری را از حمله سواران ایران حفظ می‌کرد.

دسته قراولان خاصه سلطان مرکب از دسته‌های مختلف سلاحدار و علوفه‌چی و غربا و قراولان پیاده صولاغ و قاپوچی بود، در عقب ینی‌چریها جای گرفته و فرماندهی آن با شخص سلطان بود.

سلطان سلیم نیز با وزیران خود احمد پاشا هر سکلی اوغلی صدراعظم و احمد پاشا دوقه‌کین اوغلی وزیر دوم و مصطفی پاشا بیغلو چاوش وزیر سوم بر بالای تپه‌ای که بردشت چالدران تسلط داشت در زیر دو بیرق سپید و سرخ قرار گرفته بود.

دسته پیاده عزبهارا هم جلوی توپخانه جای داده بودند تا توپها را از نظر دشمن مستور دارند. دسته‌ای دیگر از ارتش عثمانی بفرماندهی شادی پاشا مرکب از سوار و پیاده در عقب عمده‌قوا جای گرفته بود تا از حملات احتمالی دشمن به عقب اردو جلوگیری کند. وضع سپاهیان و آرایش جنگی ارتش ایران از این قرار بود:

دسته‌ای از سواران قزلباش با دورمیش‌خان شاملو و خلیل سلطان ذوالقدر حکمران فارس و حسین بیگ‌لله وزیر سابق و نورعلی خلیفه روملو حکمران ارزنجان و خلیل بیگ و منتشا سلطان حاکم تبریز و سلطان

علی میرزا افشار و پیره بیگ چاوشلو در جناح راست دوم با محمدخان استاجلو حکمران دیاربکر و جمعی از خانان و سلطانان استاجلو و پسران بابا الیاس چاوشلو و گروهی دیگر از سرداران در جناح چپ .

نظام الدین میر عبدالباقی وکیل السلطنه یا صدر - اعظم و میر سید شریف الدین علی صدر قاضی عسکر و سید محمد کمونه نقیب الاشراف نجف نیز بادهسته‌ای دیگر از سواران در زیر پرچم شاهی در قلب لشکر جای گرفتند . یکدسته از سواران هم بسرداری سارو پیره قورچی - باشی و یوسف بیگ ورساق حکمران قلعه کماخ چرخچی یا پیشقراول سپاه و مأمور پوشش سپاه بودند .

شاه اسمعیل نیز خود با گروهی از دسته قورچیان که زبده‌ترین سواران قزلباش بودند بعنوان احتیاط در طرفی از قلب لشکر قرار گرفته آماده بود که اگر قسمتی از سپاه مورد حمله دشمن واقع شود بیاری آن قسمت بشتابد .

نقشه سلطان سلیم در نبرد چالدران این بود که بهر حيله عمده قوای شاه اسمعیل را هدف توپخانه خود قرار دهد . زیرا برد توپهای سر پر عثمانی کوتاه بود و نمیتوانست از دور به سپاه دشمن آسیب برساند . بهمین سبب برای فریب دادن حریف از سپاه خود دسته معروف به عزبها را جلو صف عراده‌های توپ قرار داده بود تا توپخانه را از نظر ایرانیان پوشیده دارد . افراد این دسته مأمور بودند که بمحض نزدیک رسیدن سواران قزلباش از برابر توپها کنار بروند تا توپخانه به تیراندازی مشغول شود . اما شاه اسمعیل که بوسیله جاسوسان از جزئیات نقشه‌های

نظامی سلطان سلیم آگاه بود مصمم شد که با دودسته بزرگ از سواران قزلباش از دو طرف بر سپاهیان عثمانی بتازد سپس همینکه سواران قزلباش از صف توپخانه گذشتند از دوسو بر قراولان خاص سلطان و محلی که خود او قرار گرفته بود حمله برند و با هم در شکستن قراولان از پشت پیاده نظام ینی چری را در میان بگیرند.

در آغاز نبرد سارو پیره استاجلو و همراهانش که پیش قراول یا چرخچی سپاه بودند بر یکدسته از پیش قراولان سپاه عثمانی تاختند ولی شکست خوردند. در این موقع شاه اسمعیل خود با گروه انبوهی از سواران زبده قزلباش که در جناح راست بودند بر جناح چپ سپاه ترك حمله برد. خان محمد استاجلو نیز دستور داشت که با سواران دیار-بکر بهمان صورت بر جناح راست دشمن بتازد. سواران دلیر ایرانی با فریادهای «الله، علی، شاه» پیش تاختند و شهریار صفوی چنان بسرعت و شتاب رسید که عز بهافرست حرکت نیافتند و بجای آنکه از مقابل توپها به کنار روند در همانجا به شمشیر و نیزه سواران دلیر قزلباش از پای در آمدند. بدین ترتیب توپخانه عثمانی در قسمت جناح چپ بیکار و بیفایده ماند و سواران روم ایلی که به سرداری حسن پاشا در جناح چپ بودند از فشار حمله سواران ایران تا ساقه سپاه ترك آنجا که شادی پاشا جای گرفته بود، عقب نشستند و حسن پاشا در حمله اول بخاک افتاد. ولی متأسفانه شاه اسمعیل در تعقیب سواران روم ایلی از هدف اصلی خویش که دسته قراولان خاص سلطان و پیادگان ینی چری بود غافل شد و از این هدف دورتر رفت.

سلطان سلیم نیز از این حمله ناگهانی دریافت که نقشه جنگی وی باطل گشته و سپاهیان در خطر افتاده است. هرگاه خان محمد استاجلو هم مثل شاه اسمعیل موفق میشد که جناح راست قوای ترك را درهم شکند و سنان پاشا را شکست دهد کار سپاه عثمانی پایان میرسید زیرا در این صورت توپخانه که تغییر جهت آن بواسطه اینکه بازنجیرهای محکم پایه های توپها بیکدیگر متصل و در زمین ثابت مانده بود امکان ناپذیر بود، بکلی بیفایده و بی مصرف می ماند خاصه که پرکردن توپهای سرپر آن زمان نیز بزودی و آسانی میسر نبود. با از کار افتادن توپخانه سپاهینی چری بکلی ازدو سو محصور میشد و از قراولان خاص که چندان زیاد نبودند کاری ساخته نبود. با این همه سلطان سلیم بجای آنکه قوای ذخیره را بمقابله شاه اسمعیل بفرستد منتظر نتیجه حمله سواران خان محمد استاجلو بجناح راست سپاه خود گردید.

شاهنشاه ایران نیز همچنان باکمال جسارت و بی باکی شمشیر میزد و سواران جناح چپ را دنبال میکرد ولی در همان حال منتظر بود که خان محمد از جانب دیگر بدو پیوندد و کار محاصره سپاهیان ینی چری را تمام کند.

حمله خان محمد استاجلو به جناح راست سپاه عثمانی برخلاف حمله شاه اسمعیل به نتیجه قطعی نرسید زیرا خان استاجلو دیرتر و آهسته تر از وی حمله کرد بطوری که سنان پاشا، فرمانده سواران آناتولی، فرصت یافت که در کار جنگ بیندیشد و شکست جناح چپ را تلافی کند، این فرمانده چون مشاهده کرد که بسبب حمله ناگهانی و

سریع شاه و سواران او دسته عزبها نتوانستند در جناح چپ از جلو توپها بکناری روند، پیش از آنکه خان محمد به سپاه ترك نزدیک شود بدسته عزبها در جناح راست فرمان داد که به پشت توپخانه منتقل شوند، بدین ترتیب توپخانه در جناح راست آزاد شد و سواران خان محمد را گلوله باران کردند. خان محمد که پیشاپیش سواران اسب میتاخت بخاک افتاد و نیمی از سربازانش نیز تلف شدند. سنان پاشا پس از این پیروزی قسمتی از سواران خود را به تعقیب بقیه سواران خان محمد فرستاد تا آنان را از حمله مجدد باز دارد، سلطان سلیم نیز بی درنگ از این پیش آمد استفاده کرد و چون خیالش از جناح راست سپاه آسوده شد با تمام قوای که در اختیار داشت از پهلو بر شاه اسمعیل و سواران وی حمله برد. در همان حال فرمان داد حصار ارابه ها و حیوانات بارکش را که گرد پیاده نظام ینی چری تعبیه شده بود در دو نقطه شکافتند و با این عمل ینی چریها هم که تا آن زمان محصور بودند آزاد شدند و سواران شاه را هدف تیرهای تفنگ ساختند.

ینی چریها هفت بار متوالی شلیک کردند و بسیاری از سربازان ایرانی را بخاک افکندند. در همین ضمن شاه اسمعیل مکرر به توپخانه عثمانی تاخت و هفت بار بضراب شمشیر حلقه زنجیرها را برید «و اما شاه اسمعیل که بجانب قلب حمله برده در نزدیکی عرابه رومی بایکی از سخت ترین شلیک های توپ و تفنگ تصادف نمود که بر اثر آن شلیک حسین بیگ الله و جمعی از همراهان پادشاه مانند برگ خزان بزمین ریختند اما آن واقعه بجای آنکه شاه

اسمعیل را به بیم و حراس اندازد آتش خشم و غیرتش را شعله و ترساخت بنوعی که خود را بمیان عرابه هارسانیده زنجیر را باتیغ به یک ضربت قطع کرده به نخستین توپی که رسید از روی خشم و غضب با تبرزین خود چنان بدهانه توپ زد که مقدار چهار انگشت از دو طرف شکافته شد (لوله توپ مزبور بادهانه شکاف خورده تا دوران اول انقلاب روسیه در تفلیس دیده میشد که روس‌ها آنرا در وسط میدانی نهاده دورش را زنجیر کشیده بودند) سپس گروهی از توپچیان ینی‌چری را باشمشیر و تبرزین نابود ساخت...»^۱

سواران قزلباش نزدیک به سیصد تفنگ‌انداز ینی‌چری را در پس عراده‌های توپ از پا انداختند ولی چون سلطان سلیم باقراولان خاص و شادی پاشا نیز با سواران خود بر شاه و همراهان وی حمله بردند، شکست در سپاه ایران افتاد. عاقبت شاه اسمعیل با گروهی از قورچیان در میان سواران دشمن محصور شد. با این همه در کمال رشادت از خود دفاع کرد ولی مجروح شد و در صدد برآمد که خود را از محاصره نجات دهد ولی ناگاه اسبش در گل فرورفت و بر زمین غلطید و دسته‌ای از سواران ترک برای کشتن او پیش تاختند ولی میرزا سلطان علی نام افشار از سران قزلباش بمدافعه برخاست و خود را شاه معرفی کرد و ترکان بگمان اینکه برآستی او پادشاه ایران است دستگیرش کرده زنده نزد سلطان سلیم بردند. در همان حال یکی از همراهان شاه اسمعیل از فرصت استفاده کرده اسب خود را بوی داد

۱- شرح جنگها و تاریخ زندگانی شاه اسمعیل صفوی ص ۲۵۸

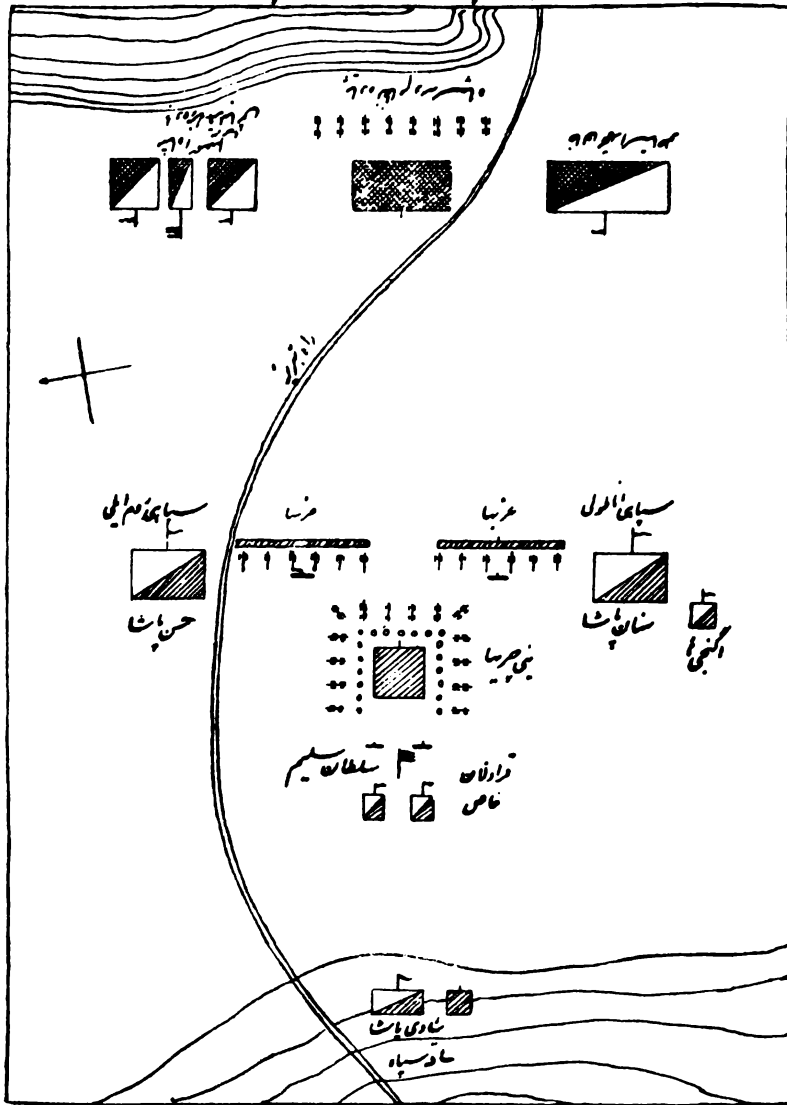
و شاه باردیگر بکشتار دشمن پرداخت. سلطان عثمانی چون دریافت که سلطان علی سواران ترك و او را فریب داده است فرمانداد تا او را بکشند .

سنان پاشا فرمانده جناح راست ارتش ترك پس از آنکه به شکست شاه اسمعیل اطمینان یافت سواران خود را به تعقیب قوای احتیاط ارتش ایران که هنوز وارد میدان جنگ نشده بودند فرستاد و این دسته را درهم شکست و متفرق ساخت و تمام اردوی ایران را غارت کرد. دسته‌ای دیگر از سواران عثمانی هم باقیمانده سپاهیان خان محمد - استاجلو را تفرار سیدن شب دنبال کردند و بسیاری از ایشان را کشتند .

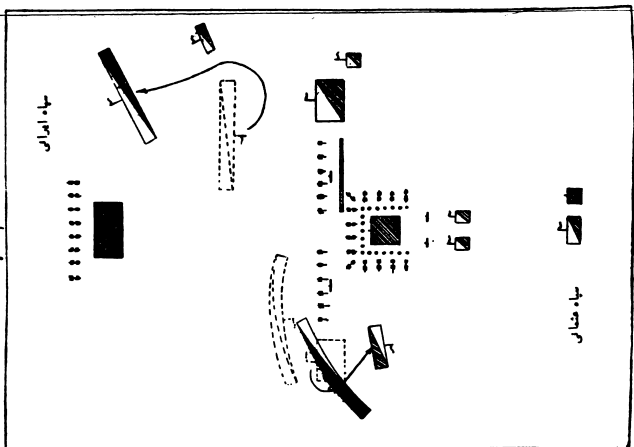
شاه اسمعیل چون مقاومت در برابر آتش توپ و تفنگ دشمن را بیموده دید با قریب سیصد سوار جنگ‌کنان خود را از میدان بیرون کشید و راه تبریز را در پیش گرفت. بقیه سواران جناح راست سپاه قزلباش هم که جناح چپ ارتش ترك را در آغاز جنگ درهم شکسته بودند دلیرانه بر قلب سپاه دشمن زدند و دنبال شاه از میدان بدر رفتند. سلطان سلیم از بیم آنکه مبادا ایرانیان حيله‌ای کرده باشند سپاه خود را از تعقیب ایشان بازداشت. ولی در آغاز شب معلوم شد که از لشکریان ایرانی اثری در آن حدود باقی نمانده است آنگاه سربازان ترك به چپاول باقی مانده اردوی ایران پرداختند .

جنگ چالدران که فقط يك روز طول کشید علاوه بر مورخان ایرانی و ترك، مورد توجه نویسندگان اروپائی

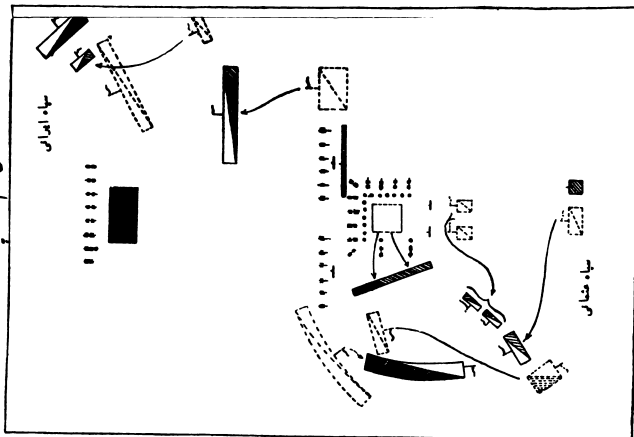
ترتیب سپاه و طرف در میدان چالدران



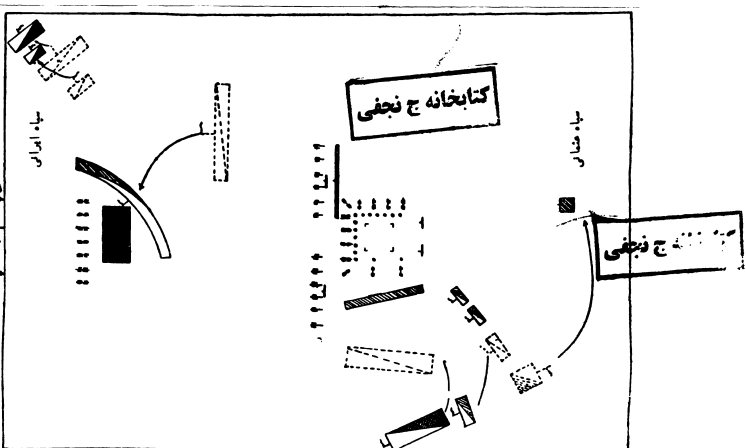
دفعه اول در آرایشگاه



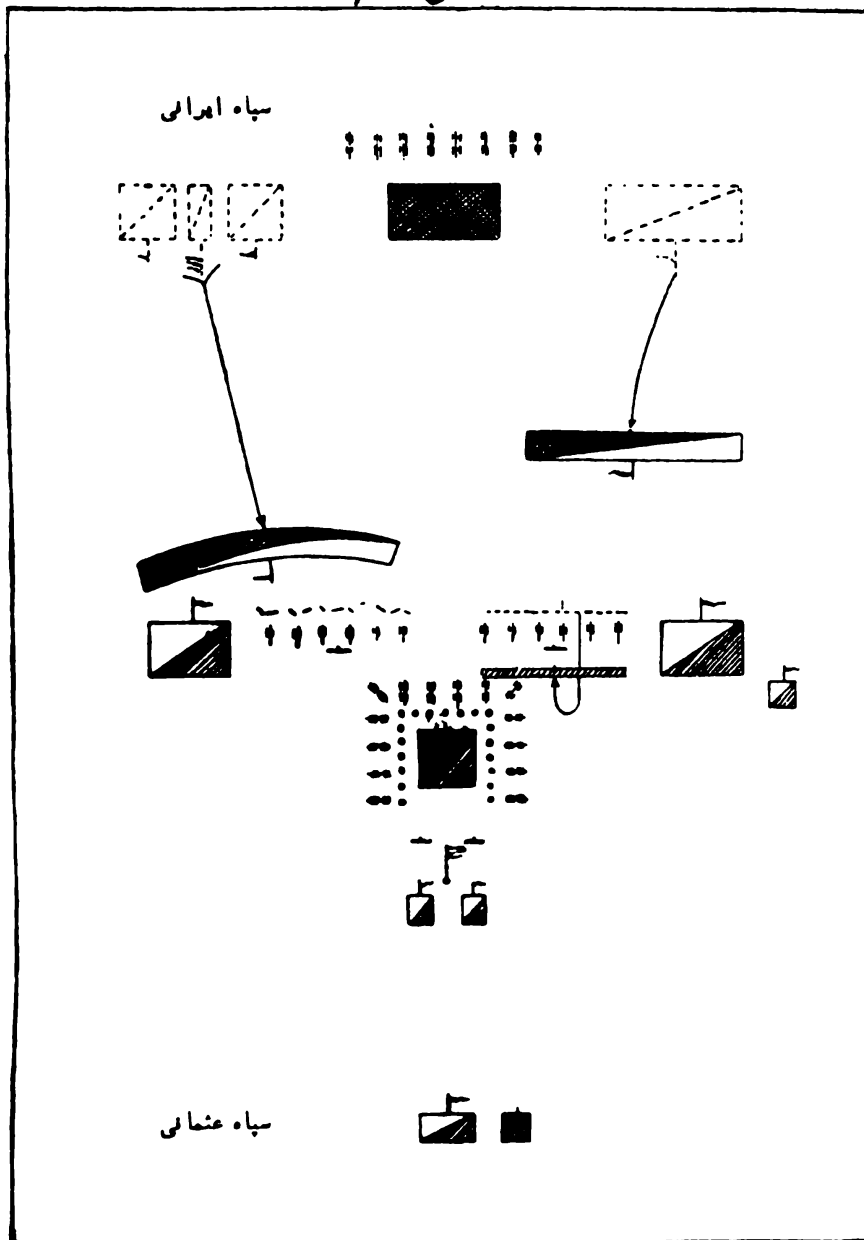
دفعه دوم در آرایشگاه



دفعه چهارم در آرایشگاه



وضع نخستین و سپاه



نیز قرار گرفت و از این جنگ در کتابها و آثار خود به تفصیل و یا باختصار ذکر کرده‌اند.^۱ برای نمونه نظر دونفر از آنان را در اینجا متذکر میشود آنجلو مسافر ونیزی در سفرنامه خود چنین می‌نویسد^۲ پادشاه صوفی از خوی به تبریز رفت تا سپاهیان بیشتر گردآورد آن دوسردار (محمد استاجلو و ساروپیره) چون نزدیک شدن دشمن را دیدند بر آن شدند که بر او بتازند از سوی دیگر ترك بزرگ (سلطان سلیم) که آذوقه لشکرش ناچیز بود بانومیدی می‌جنگید و اگر شکست می‌خورد ترکان همه نابود می‌شدند. از این رو در ۲۲ اوت سال ۱۵۱۴ لشکر اول صفویان به فرماندهی استاجلو محمدبیک بانیمی از قوانبرد را آغاز کرد و آن‌عه از سپاه دشمن را که در برابر او قرار گرفته و همه از مردم آناطولی بودند، شکست داد و تارومار کرد اما سنان پاشا با سپاهی که از رومانی آمده بود به پیش راند و از دو طرف بسیاری کشته شدند و سرانجام سپاه استاجلو شکست خورد و خود او اسیر شد و سرش را بریدند و پس از چندی نزد صوفی فرستادند. در این هنگام سپاه دوم ایران وارد میدان شدند و چنان دلیرانه جنگیدند که دشمن هزیمت گرفت و ترك بزرگ با همه قوای خود تاجائی که ینی‌چریها و توپچیها قرار داشتند عقب‌نشست و لشکریانش پراکنده شدند اما سنان-

۱- از جمله مراجعه شود به کتاب «شاه جنگ ایرانیان در چالدران و یونان» تألیف اشتن (آلمانی) و چون بارک (امریکائی) ترجمه ذبیح‌اله منصوری. از انتشارات مجله خواندنیها و همچنین شرح جنگها و زندگانی شاه اسمعیل صفوی تألیف رحیم‌زاده صفوی و نیز زندگانی شاه اسمعیل اول تألیف غلام سرور . . .

۲- سفرنامه ونیزیان در ایران. ترجمه منوچهر امیریان ص ۳۲۹-۳۳۰

پاشا با نبوغی که داشت آنان را فراهم آورد و منظم کرد و صفویان شکست خوردند».

ریچارد نولر^۱ در تاریخ عثمانی خود^۲ نبرد چالدران را چنین توصیف می‌کند :

« بر اثر چکاچک سلاح و غباری که از زمین دشت و دودی که از دهانه توپهای عثمانی به هوا برخاست نه کسی را می‌دید و نه گوش کسی چیزی می‌شنید. غرش پیاپی توپها چنان اسبان را هراسان کرده بود که سواران توانائی آرام ساختن آنها را نداشتند. در نتیجه هرج و مرج کامل در میان صفوف دو طرف افتاد و در پیروزی یکی یا شکست دیگری هنوز شك بود. تاریخ نویسان ترك در بیان این روز گفته‌اند که چالدران یکی از تاریکترین روزهای تاریخ عثمانی بود و برخی آن را تنها روز فنا نامیده‌اند. در آن میان شاه اسمعیل که اندک جراحتی برداشته بود ناگزیر از میدان جنگ بیرون رفت و رفتن او به سربازان عثمانی مجال داد تا نفسی تازه کنند...».

تلفات دوسپاه در جنگ چالدران بگفته نویسندگان ایرانی به پنج هزار تن میرسید که از آن دو هزار نفر از سپاهیان قزلباش و سه هزار تن از لشکریان ترك بودند ولی دسته‌ای از نویسندگان ترك عدد تلفات خود را از سی تا چهل هزار دانسته و تلفات سپاه ایران را دو برابر آن نوشته‌اند. یکی از مورخان ترك نیز عدد کل تلفات را ۸۲۱۶ نفر و تعداد کشتگان عثمانی را ۲۹۳۳ نفر نوشته است (بنقل

1- Richard Knoller .

۲- تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران ص ۱۶۵ .

از کتاب انقلاب الاسلام . نسخه خطی کتابخانه ملی صفحه ۲۰۳) در سپاه عثمانی سواره نظام جناح چپ از حمله شاه اسمعیل و جناح راست اردوی قزلباش تقریباً بکلی نابود شدند ولی بر سایر قسمت‌ها آسیب فوق‌العاده‌ای نرسید. در ارتش ایران نیز بسواران خان محمد استاجلو یعنی جناح چپ قوای قزلباش تلفات سنگین وارد آمد.

از سرداران بزرگ قزلباش خان محمد استاجلو، ساروپییره قورچی‌باشی، حسین بیگ‌لله حاکم خراسان، میر عبدالباقی وکیل‌السلطنه، میر سید شریف صدرقاضی عسکر، خلفا بیگ حاکم بغداد، سید محمد کمونه نقیب‌الاشراف نجف، سلطان علی بیگ، حمزه بیگ کوسه، سردار بیگ حاکم بردعه و گنجه و برادر اغزیوار خان حاکم مغان، بخاک هلاک افتادند.

از سرداران عثمانی نیز حسن پاشا امیرالامرای روم ایلی، حسن آقا سنجق بیگ موره، علی بیگ مالقوچ اوغلی سنجق بیگ صوفیه، طور علی بیگ سنجق بیگ سلستره، سلیمان بیگ سنجق بیگ پربزرند، محمد بیگ سنجق بیگ قره‌سی، اویس بیگ سنجق بیگ قیصریه، اسکندر بیگ یوسف اوغلی سنجق بیگ نیکویی، کشته شدند .

مورخان ترك غالباً نوشته‌اند اگر سلطان سلیم مدافع نبود و مانند سپاه ایران در حال تعرض بود قطعاً عدد کشتگان عثمانی چندین برابر میشد و هرگاه ارتش ایران توپ و تفنگ و پیاده نظام کافی می‌داشت بدان آسانی شکست نمی‌خورد و میتوانست مدتی اردوی عثمانی را مشغول دارد. مخصوصاً چون زمستان نزدیک بود سلطان

سلیم ناچار میشد که تن بمصالحه داده بکشور خویش باز گردد.^۱

سلطان سلیم پسر از این پیروزی ازدشت چالدران راه تبریز را پیش گرفت و از شهر خوی فتحنامه‌ئی برای سلطان مصر و سلطان سلیمان پسر و ولیعهد خویش و خان تاتار (کریمه) و عبیدالله خان از بک فرستاد و روز پنجم شب شانزدهم رجب وارد تبریز شد و مصمم گردید این شهر را مرکز ستاد خود قرار دهد زیرا در نقشه داشت که پس از گذشتن زمستان، سراسر آذربایجان را مطیع ساخته به عراق و اصفهان و فارس حمله برد ولی مدت اقامت او در تبریز هشت روز بیشتر نشد زیرا هرچه آذوقه و غله در شهر و آبادیهای اطراف آن بود بفرمان شاه اسمعیل سوخته و نابود گردیده بود و هرچه بیشتر بطرف زمستان میرفت تهیه آذوقه دشوارتر میشد. از طرف دیگر عدم رضایت سربازان ترک از اجرای سیاست نظامی سلطان در ایران و اقامت طولانی آنان در این سرزمین با وجود هزاران مانع و زحمت و سیله شد که سلطان سلیم هرچه زودتر خاک ایران را ترک گوید. بنابراین از راه ارمنستان متوجه آسیای صغیر شد و در ضمن راه شهر نخجوان و قلعه ایروان و قلعه بایبورد را بتصرف درآورده از راه ارزم به آسیا رفت.

عموم مورخان معتقدند که سرنوشت جنگ چالدران و شکست شاه اسمعیل را اسلحه آتشین یعنی توپ و تفنگ معین کرد. آنجلو ونیزی که همراه سپاهیان سلطان سلیم سفر میکرده است می‌گوید که «عامل مؤثر در سرنوشت

۱- نقل از کتاب انقلاب الاسلام، ص ۲۰۲.

جنگ چالدران فقط سیصد عراده توپ بود.» استفاده از توپ و تفنگ در ارتش ایران عهد بایندری متداول گردیده و حتی در جنگهای شیخحیدر و شیروانشاه نیز بکار رفته بود اما در دوران فترت و آغاز تأسیس سلسله صفویان این گونه وسیله جنگی متروک افتاد. این امر شاید تا حدودی معلول قطع رابطه با جمهوری ونیز بود. بهرحال مادام که برای از بین بردن دشمنان داخلی و متجاوزان خارجی شمشیر و نیزه و گرز و زوبین کفایت میکرد طبعاً سرداران دلیر سرخ کلاه (قزلباش) به سلاحهای آتشین اعتنائی نداشتند، بویژه که اسفاده از توپ و تفنگ را خلاف آئین جوانمردی و رسم دلیری می دانستند. جنگ چالدران نشان داد که با پیشرفت و تکامل سلاحهای جنگی صرف به شجاعت و جانبازی سرباز، ضامن پیروزی نیست. شکست سپاهیان ایران در چالدران به حیثیت شاه اسمعیل ضربه بزرگی وارد ساخت. اما پیروزی سلطان سلیم نیز در واقع پیروزی نبود. فقط در این واقعه اروپای عیسوی سود برد زیرا به گفته اوژیر بوزبک^۱، سفیر فردیناند در دربار عثمانی، اگر ایران میان اروپا و ورطه هلاک حائل نمیشد، بیگفتگو تسلط عثمانیان بر پادشاهان عیسوی مغرب زمین کاری آسان بود. شاه اسمعیل شاهنشاه دلیر که تا وقوع جنگ چالدران از برابر هیچ دشمن روی نگردانده و از هیچ حریفی شکست نخورده بود تا زمان مرگ سلطان سلیم اول یعنی سال ۹۲۶ هجری، پیوسته در صدد بود جبران این شکست را بنماید. دائماً در مرزهای

1- Augir Busbeque .

۲- تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران . ص ۱۶۶-۱۶۷ .

شمال و مغرب ایران در حرکت بود و ارتش خود را در مرزهای عثمانی بحال آماده‌باش نگاه میداشت و سرداران و فرماندهان لایق و جنگاور و مدبر را بفرماندهی سپاهیان می‌گماشت. «از سال ۹۲۰ تا ۹۲۶ که سلطان سلیم زنده بود و همواره سپاهیان خود را در مرزهای ایران بحال آماده نگاه میداشت شاه اسمعیل نیز روز و شب آرام نداشت و تابستان و زمستان بنا باقتضای فصل، از یک ولایت مرزی به ولایت دیگر مرزی در حرکت بود. گاهی در موصل زمانی در اردبیل و وقتی در وان و حدود تبلیس و گاهی در نخجوان و ایروان و قارص و اردهان اردو میزد و در شهرهای متصرفی خود که به‌دیار بکرو جزیره نزدیک بود. بیلاق و قشلاق میکرد و جزئیات حرکات ارتش عثمانی را از نظر می‌گذرانید.»^۱

مرگ سلطان سلیم تا اندازه‌ای خیال او را راحت کرد و بوی مجال داد که تا آخر عمر (۹۳۰ ه. ق.)، بکارهای مملکتی بپردازد.

جنگهای شاه طهماسب اول با سلطان سلیمان قانونی

شاه طهماسب اول که در سن ده سالگی پس از پدر به تخت شاهی نشست تا پانزدهم صفر سال ۹۸۴ ه. ق که در شصت و چهار سالگی درگذشت، همواره در داخله کشور با رقابتهای سران قزلباش و شورشها در داخله کشور و با دو نیروی بزرگ و هولناک در خارج روبرو بود. از طرف غرب خطر روزافزون هجوم لشکریان عثمانی چون

۱- شرح جنگها و تاریخ زندگانی شاه اسمعیل صفوی . ص ۳۹۹-۴۰۰ .

سیل بنیان کنی وی را تهدید میکرد و از طرف شرق دست اندازیمها و تجاوزات پیاپی سپاهیان از بک آرامش بخش بزرگی از قلمرو وی را برهم میزد. شورش سه برادر وی سام میرزا و بهرام میرزا و القاسب میرزا که هر سه تن به طهماسب خیانت ورزیدند، مسلماً در روحیه وی تأثیر بسزائی کرد به ویژه فتنه القاسب و پناهنده شدنش به سلطان عثمانی، بروی بسیار گران آمد.

خطری که از جانب مشرق ایران را تهدید میکرد اگر چه در مقام قیاس با خطر هجوم لشکریان فزون از شمار عثمانی آن قدرها شدید نبود با این همه، دلاوری سردار کینه توزی چون عبیدخان و زیانهای پی در پی فاحشی که وارد می آمد، هر دو از عواملی بود که طهماسب نمی توانست آنها را نادیده انگارد.

اما تهدید عثمانی خطری مهمتر و مهلکتر بود. در عوض دورانی بیش از نیم قرن که طهماسب پادشاهی کرد با سه تن از سلاطین عثمانی معاصر بود: سلطان سلیمان قانونی، سلطان سلیم دوم و بالآخره در عرض دو سال آخر عمرش، با سلطان مراد سوم. در اثنای این مدت شاهان مهم اروپا شارل پنجم (شارلکن مؤسس سلسله خاندان هابسبورگ) و فردینان اول امپراطور اطریش (هابسبورگ شرق) و فیلیپ دوم امپراطور اسپانیا (هابسبورگ غرب) که نه تنها قلمرو خود بلکه جهان عیسوی را در معرض خطر هجوم امپراطوری عثمانی میدیدند یا مستقیماً و یا به تشویق پاپ، رئیس و رهبر روحانی کاتولیک، در صدد جلب دوستی و عقد پیمان

علیه امپراطوری مزبور با ایران برآمدند .
 شاه طهماسب در برابر دشمن خطرناك كوشش میکرد
 حتی الامکان سیاست مسالمت آمیز و صلح جویانه را در
 پیش بگیرد و از روبروشدن با او در میدان جنگ پرهیزد .
 برای قضاوت صحیح درباره این موضوع دو نکته را نباید
 از نظر دور داشت یکی نیروی سپاهیان عثمانی از نظر
 عده و نوع سلاحهای جنگ . دوم مشکلات داخلی شاه
 طهماسب و از آن جمله تجاوز های پی در پی عبیداله خان
 ازبک بر نواحی شرقی ایران . شك نیست که در این زمان
 ارتش عثمانی به توپخانه بسیار نیرومند و منظمی مجهز
 بود . شکستهای پی در پی شاهان عیسوی و افتادن دژهای
 متعدد مجارستان و لهستان بدست ترکان و حتی تهدید
 بگرفتن شهر وین پایتخت امپراطوری اطریش ، گواه
 صادقی بود بر آنکه هیچ کشوری به تنهایی نمیتوانست
 از عهده سپاهیان جرار عثمانی برآید مگر آنکه از لحاظ
 نفر و سلاح و بویژه توپخانه ، دست کم با آنها برابر
 باشد . شمشیرزدن در راه بزرگداشت نام صفوی و دفاع
 از کشوری شیعه مذهب به تنهایی نمیتوانست میان دسته
 های مختلف حس همبستگی ایجاد کند . اما طهماسب آن قدر
 نادان نبود که نداند این اتحاد کلمه با تمام قدرتش در
 دوران پادشاهی مرد شجاعی چون پدرش شاه اسماعیل
 نتوانست در برابر غرش توپهای عثمانی مانع از شکست
 ایرانیان در چالدران گردد . هنگامی که شاه طهماسب به
 سرکشی حاکمان داخلی و خیانت برادران و هجومهای
 پیاپی ازبکان روبرو بود چگونه امکان داشت که بجنگ

پر خطری با عثمانی تن در دهد و جان سپاهیان خود را بنخیال باطل در مخاطره اندازد؟ خود شاه طهماسب این نکته را آشکاراً در تذکره خویش بیان می‌کند. وی در باره مضمون نخستین نامه سلطان سلیمان چنین می‌نگارد.^۱

«..... یکی از ایشان در مزار می‌افتد او را رومیان گرفته پیش خواندگار می‌برند خواندگار او را خلعتی داده کتابی بمن نوشته فرستاده بود مضمونش آنکه پدر تو شاه اسمعیل علیه‌الرحمه با پدر من جنگ کرده تو نیز دعوی شجاعت میکنی بیا جنگ کنیم و اگر جنگ نمیکنی دگر شجاعت مکن. در جواب کتاب او نوشتم که بزرگتر از جمیع موجودات حضرت پروردگار جلی جلاله و عظم‌شانه است و در کلام شریف فرموده که در جهاد و غزائی که با کفار نمائید خود را به تهلکه میندازید جائی که در غزای کفار از تهلکه منع فرموده باشد من چگونه دولشگر مسلمان را که در عدد برابر ده کس یک کس نبوده بجنگ فتوی دهم و این مسلمانان را در تهلکه اندازم....».

خط مشی واقع بینانه شاه طهماسب در قبال عثمانی و سیاستی را که درباره هرگونه اقدام نظامی آن دولت در پیش می‌گیرد از خلال عبارتهای پراکنده تذکره او بنخوبی واضح است مثلاً می‌گوید^۲ «... القصة در بیست و چهارم شهر جمادی الاول جاسوسان آمده خبر آوردند که حضرت خواندگار بسیواس آمده سه هفته در

۱- تذکره شاه طهماسب . ص ۲۹ .

۱- همان کتاب . ص ۵۱-۵۲ .

آنجا می‌نشینند و ما در قزوین بودیم اکابر و اهالی و کدخدایان هر محل را طلبیده گفتم که جمعی از لشکریان خود را تعیین نموده‌ام که در پیش لشکریان رومی باشند و غله و محصولات را سوزانیده آنچه توانند بخوراند خاطر خود را جمع دارید و دعای بد بما نکنید که باعث این فتنه و آشوب ماشده‌ایم آنچه نقصان شما میشود عوض بمال و جهات شما می‌نمائیم غله آن محل را خورانده و سوزانیده و کاریزها را انباشته کردیم کار و بار جنگ بر عقلا و صاحبان هوش واضح است که حکم بازی دارد بهر نوع که میسر شود و از پیش برود میباید که غنیم را زبون خود کن و الحال از منبر صحیح القول شنیده‌ایم تخمیناً سیصد هزار سوار جنگی سوای قلقچی همراه حضرت خواندگار آمده‌اند اگر چنانچه هر کدام را يك خدمتکار همراه باشد ششصد هزار کس میشود که الاغ‌دار باشند هر آدم و الاغ را هر روز دومن آذوقه باید که هر روز پانزده هزار خروار صد من میشود و بر تقدیر وقوع پانصد هزار یا ششصد هزار شتر آذوقه که همراه آورده باشند یکماه زیاده داد ایشان نخواهد داد ما خود همه جا را خورانیده و سوزانیده‌ایم که جنگ روبرو با ایشان نکنیم حال ایشان چگونه خواهد شد و اگر يك ماه را پیش آیند محل برگشتن چه علاج دارند دیگر آذوقه از کجا بدست می‌آورد و بارها من گفته‌ام در حضور امرا که لشکر روم به مشابه آتشکند که در ابتدای طغیان خواهی علاج کس مریض را میکشد و اگر ملاحظه آن نمیکنی بد است پس در ملاحظه باید بود تا مدتی که کامرانی خود بکنند

بعد از آن به اندک وسیله علاجشان می‌شود و ایشان را سوای قلت آذوقه بطریق دیگر چسان عاجز و زبون میتوان کرد.
 علاج ما این است که از هر جانب راه آذوقه ایشان را مسدود سازیم . جنگ با ایشان همین است و سوای این دیوانگی و بی‌صرفگی است که بی‌سبب خون مسلمانان در میان ریخته شود و خود را دانسته به مهلکه انداختن خلاف فرموده حضرت پروردگار جل شانه است» .

بی‌گفتگو این گونه تدبیرها بیشتر ناشی از احتیاط و واقع بینی طهماسب تا ترس یا نداشتن اعتماد بر خود بود . شاه اسمعیل نیز در برابر تهدید های سلطان سلیم اول به همین تدبیر نظامی دست زد . طهماسب نیز به پیروی از روش «زمین سوزی» پدر با ایجاد منطقه خشک و ویرانی بطول هشتصد کیلومتر و به پهنای دویست تا دویست و پنجاه کیلومتر، سدی میان قلمرو خویش و سیل خروشان نیروی عثمانی برپا کرد که سلطان سلیمان قانونی دست کم چهار بار با تمام قدرتش خود را در برابر آن بیچاره دید. درون این منطقه پهناور که مشتمل بر ارزنجان ، وان ، قلعه قارص و دیاربکر بود ، میدان نبرد نیروهای دو طرف گردید و تاکتیک های تعرضی و دفاعی آن گاهی بشکل بازی موش و گربه درآمد. اهمیتی که طهماسب به این خط مشی می‌داد از آنجا پیدا است که تا زنده بود هرگز اجازه نداد عثمانیها به تعمیر قلعه قارص مبادرت جویند .

استراتژی زمین سوزی عهد شاه طهماسب دست کم از لحاظ نظامی مؤثر بود و گاهی عوامل جوی نیز به سود

سپاهیان ایران تمام می‌شد چنانکه در زمستان سال ۹۴۲ که سلطان سلیمان با وجود همه دشواریها خود را به تبریز رسانیده بود درنگ در آن شهر را غیر ممکن دید و به گفته طهماسب مجبور شد که «بعد از يك هفته به صد هزار محنت روانه به جانب درجزین شود.»^۱

با چنین روش و حيله جنگی بود که شاه طهماسب توانست در تمام مدت طولانی سلطنتش در برابر ارتش نیرومند و مجهز عثمانی که دنیای مسیحیت را در اروپا بلرزه درآورده بود، مقاومت کرده نگذارد حتی يك وجب از خاک ایران ضمیمه متصرفات آن امپراطوری شود. اینک شرح جنگهای او :

جنگ اول

در زمان سلطنت شاه طهماسب، سلطان سلیمان قانونی چهار بار به ایران لشکر کشید. مرتبه اول به تحریک اولامه تکلوبود. تفصیل آنکه اولامه در سلك یساولان شاهی خدمت می‌کرد و رفته رفته بواسطه حسن خدمت به رتبه امارت ترقی کرد و در زمان فرمانروایی جوهه سلطان بسمت فرمانده قوای آذربایجان منصوب گردید. طولی نکشید که در صدد برآمد بجای او بفرمانروایی آذربایجان برسد ولی چون به مقصود خود نائل نیامد خیانت را پیشه ساخته به عثمانی پناهنده شد و در آنجا سلطان را به قشون-کشتی به ایران تهییج و تحریک نمود. سلطان سلیمان در آنجا فیل پاشا را با پنجاه هزار سپاهی به ایران فرستاد فیل-

۱- اقتباس از کتاب تاریخ سیاسی و اجتماعی. ص ۱۸۲ تا ۱۹۲

پاشا قبلاتبلیس را بتصرف درآورده بجانب وان رهسپار گردید ولی شاه طهماسب باقوای مجهزی به مقابله او شتافت. سردار عثمانی چون تاب مقاومت درخود ندید با برجا گذاشتن تمام مهمات و توپهای خود عقب‌نشینی اختیار کرد و به عثمانی رفت. پادشاه ایران چون از این طرف آسوده گشت برای سر کوبی عبیدخان ازبک بخراسان رفت. اولامه که در دربار عثمانی بود موقع را مغتنم شمرد و سلطان را وادار کرد که شخصاً به هجوم به خاک ایران مبادرت ورزد. سلطان هم قبلاً ابراهیم پاشا وزیر اعظم را با هشتاد هزار سپاهی بعنوان پیش‌قراول به آذربایجان فرستاد و خود در عقب او روانه گردید. ابراهیم پاشا به اولامه پیوسته او را مأمور تسخیر اردبیل کرد و خود به پیشروی در خاک آذربایجان ادامه داد و در اندک مدتی بیشتر آنرا بتصرف درآورد. چون خبر این واقعه به شاه طهماسب که در این زمان در خراسان بود، رسید بعجله به قزوین آمد. ابراهیم پاشا به محض اطلاع از آمدن شاه به پایتخت، مراتب را به سلطان گوشزد کرده از وی طلب کمک نمود. سلطان سلیمان بسرعت خود را به تبریز رسانید و به ابراهیم پاشا ملحق گردید. متأسفانه سپاهیان ایران بواسطه سفر جنگی خراسان خسته و فرسوده شده هر یک بخانه‌های خود رفته بودند بطوریکه بیش از هفت هزار سپاهی در قزوین باقی نمانده بود. شاه طهماسب ناچار این عده را بفرماندهی بهرام میرزا و القاسب میرزا و حسینخان شاملو بعنوان پیش‌قراول به جانب تبریز فرستاد و خود در عقب آنان

روانه گردید . پیش‌قراول ارتش ایران در ابهر شنید که ابراهیم پاشا بجانب قزوین در حال پیشروی است . بهرام میرزا در نزدیکی رودخانه قزل‌اوزن سرراه بر او گرفت و با جنگ و گریز در نواحی کوهستانی پیشروی او را متوقف ساخت . عدم تعادل قوا پادشاه ایران را فوق‌العاده نگران ساخت ولی خوشبختانه الوندخان افشار حاکم کوه‌کیلیویه و سایر حکام باقوای خود به‌شاه پیوستند . در خلال این مدت سلطان سلیمان با عمده قوای خود از میانه گذشته به‌سلطانیه رسید . امری که بیش از پیش شاه طهماسب را نگران ساخت . پناهنده شدن محمدخان ذوالقدر اعلی نوه علاءالدوله ذوالقدر با حسینخان ولد بورون سلطان تکلو و جمعی دیگر به اردوی دشمن بود . بنابراین ناچار شد چند روزی جنگ را بتأخیر اندازد، تصادفاً سرمای بی‌موقع و ریزش برف سنگین در سلطانیه به‌کمک پادشاه صفوی آمد و تعداد کثیری از سپاهیان عثمانی در میان برف مانده از شدت سرما تلف‌گشتند . سلطان سلیمان ناچار سلطانیه را ترک‌گفت و چون مراجعت از راه آذربایجان را بواسطه کمی آذوقه بی‌فایده دید از راه شهرزور عقب نشست به‌این خیال که زمستان را در موصل بگذراند ، ضمناً اولامه و محمدخان ذوالقدر را مأمور کرد که به تبریز بروند .

شاه طهماسب برای سرکوبی آنان بجانب تبریز رهسپار گردید ولی بواسطه خیانت غازی‌خان تکلو که از اردوی شاه فرار کرده بود اولامه و محمدخان از قصد شاه اطلاع یافته در قلعه وان متحصن شد . قلعه بوسیله

نیروی شاه در محاصره افتاد . در این هنگام سلطان سلیمان بوسیله ابراهیم پاشا از محمدخان شرف‌الدین اغلی حاکم بغداد خواست تا قلعه را تسلیم ارتش عثمانی نماید، محمدخان از این تقاضا سرپیچی کرده به تسلیم قلعه و شهر حاضر نشد ولی سران و بزرگان بغداد بواسطه کشته شدن جوهه سلطان والی آذربایجان و فرار اولامه و غازی - خان تکلو از شاه طهماسب بیمناک گردیده حاضر شدند شهر را تسلیم نمایند . سلطان سلیمان هم از موصل به بغداد آمد . محمدخان چون تاب مقاومت در خود نمی‌دید با خراب کردن پل‌های شهر از راه بصره به دزفول عقب نشست . باین وسیله بغداد به تصرف سلطان عثمانی درآمد و سلطان هم در آن سال در بغداد بعنوان قشلاق اقامت گزید .

کروسینسکی^۱ رهبان عیسوی داستان این لشکر - کشی را در کتاب خاطراتش چنین وصف کرده است :

« پس از آنکه سلطان سلیمان در پیرامون آن شهر (تبریز) درنگ کرده بود چنان برفی بارید که نظیرش در تاریخ کمتر دیده شده است به همین سبب وی متوجه بغداد شد . به مجرد حرکت وی از تبریز لشکریان طهماسب در اطراف مرز خرابی و چپاول را به جایی رساندند که بزودی سپاهیان عثمانی از گرسنگی به جان آمدند و چاره‌ای جز بیرون رفتن از خاک ایران ندیدند آنگاه شاه طهماسب سرداری از سرداران خویش را بدنبال عقبداران سلطان روانه کرد و لشکریان ایرانی به چنان

پیروزی بزرگی نائل آمدند که نظیرش را هرگز کسی ندیده بود. . سلیمان دیاربکرو بین‌النهرین را از ایران جدا کرده بود این کشور گشائی باندازه‌ای برای وی گران تمام شد که از کرده خویش پشیمان گردیده به قسطنطنیه بازگشت و بیدرنگ به کشتن سردار محبوب خود، ابراهیم پاشا که مسئول این جنگ بود فرمان داد. تخمین میزنند که از پانصد هزار سرباز عثمانی که از دجله برای یورش به ایران گذر کردند هشتاد هزار نفر هم به قسطنطنیه مراجعت نکردند. ^۱

جنگ دوم

تاریخ نظامی ایران

در سال ۹۴۱ ه. سلطان سلیمان از بغداد متوجه ایران شد و با سپاه گران خود تا حدود درجزین پیشرفت. شاه طهماسب که در این زمان سرگرم محاصره قلعه وان بود، آنجا را ترك گفته به تبریز آمد و پس از تجهیز قوا به مقابله ارتش عثمانی شتافت. پیش قراولان ارتش ایران در حدود درجزین به پیشقراول سلطان رسیده در جنگی آنها درهم کوبیدند. این شکست نابهنگام سلیمان را بیمناک کرد و صلاح در آن دید بکشور خویش مراجعت نماید «چون از غلبه جنود قزلباش و اعزام رومیان آگاه گردید برآشفته امراء خویش را سرزنش کرد که هرگاه از فوج قلیل چرخچی و قراول مغلوب شدید به پادشاه قزلباش چگونه پرخاش خواهید کرد از این غصه ترك مقابله و مقاتله کرده از درجزین کوچ کرده عنان عزیمت

۱- تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران ص ۱۹۲.

بلکه هزیمت بجانب روم منعطف گردانید».^۱

شاه طهماسب بتعقیب دشمن پرداخت چون به قلعه وان رسید بهرام میرزا را مأمور تعقیب سپاهیان عثمانی نموده خود در اطراف وان اردو زد و آنرا در محاصره گرفت . محصورین عثمانی قبل از اینکه قوای کمکی بفرماندهی محمد پاشا حاکم دیاربکر و اولامه بکمک بیایند قلعه را تسلیم نمودند . شاه طهماسب هم پس از این فتح به جلوگیری قوای کمکی شتافت با اینکه اولامه ، محمد پاشا را از درگیری با سپاهیان ایران نصیحت کرد معذلتك پاشای مزبور چون از کثرت لشکریان خود و کمی عده قزلباش اطمینان داشت توصیه او را نپذیرفته بنای جنگ را گذاشت ولی غازی خان ذوالقدر فرمانده سپاه قزلباش او را شکست سختی داده محمد پاشا ناچار با دادن تلفات سنگین به قلعه ارجیس پناه برد و از سلطان کمک خواست سلطان سلیمان هم سنان پاشا را بانیروی مجهز و نیرومندی بیاری او فرستاد . در جنگی که بین او و بوداق خان فرمانده قوای ایران در گرفت سنان پاشا و جمعی کثیر از لشکریانش کشته شدند . چون خبر کشته شدن سنان پاشا به باب عالی رسید سلطان ، ابراهیم پاشا صدر اعظم خود را به قلعه ارجیس فرستاد . بهرام میرزا که از طرف شاه مأمور جلوگیری او بود در نزدیکی قلعه مزبور با وی درگیر شد . در این نبرد هم سپاه عثمانی مغلوب شد ناچار ابراهیم پاشا قلعه ارجیس را رها کرد و به قسطنطنیه مراجعت نمود . و باین ترتیب قلعه ارجیس نیز بتصرف ارتش صفوی درآمد .

جنگ سوم

القاسب میرزا برادر شاه طهماسب که نزد وی از سایر برادران محبوبتر و عزیزتر بود با وجود مهربانیهای برادر، سر از اطاعت او پیچیده راه عصیان پیش گرفت و چون شاه طهماسب برای دفع وی که در این زمان حکومت شیروان را داشت اقدام نمود ناچار خاك ایران را ترك گفته به سلطان عثمانی پناه برد. القاسب میرزا در مدت اقامت خود در باب عالی پیوسته سلیمان را به لشکر کشی به ایران تمهیح و تحریک میکرد. سرانجام سلطان را وادار ساخت با نیروی مجهز و نیرومندی بسوی ایران حرکت کند (۹۵۵ هـ) «چون القاس میرزا روزی چند در استنبول اقامت نمود بسخنان کاذبه و اقاویل باطله شورافزای دماغ خواهش سلطان سلیمان گردیده در سنه خمس و خمسین تسعمائه گروهی انبوه و لشکری کوه شکوه از ممالک روم و شام و مصر و بلاد قرامان و دیار ربیع و عراق عرب جمع آورده با توپ و عرابه و ضربزن بسیار وینکچریان بیشمار از استنبول بیرون آمده روی توجه بولایت عجم آورد.»^۱

شاه طهماسب پس از آگاهی از حرکت ارتش نیرومند عثمانی از تبریز بیرون آمد و مرکز ستاد خود را در شنب غازان معین کرد. در اینجا اسمعیل میرزا (پسر طهماسب)، حاکم شیروان، بانیروی خود و سایر امراء و حکام از اطراف و جوانب باردوی شاه پیوستند. پادشاه صفوی بشیوه جنگی خود فرمانداد تا تمام غله و آذوقه و درخت و آبادی را از تبریز تا مرز عثمانی بسوزانند و

۱- عالم آرای عباسی . جلد اول ، ص ۷۱ .

خراب کنند. قنوات وجویهای آب بطوری ویران شد که قطره‌ای آب در این حدود وجود نداشت. سپس سپاهی بفرماندهی عبیدالله خان استاجلو و سردارانی مانند بدرخان استاجلو و حسین خان سلطان روملو و شاهویردی سلطان زیادعلی بعنوان پیش قراول به مرند فرستاد و ستاد خود را به تنگ‌مرتقل نمود و در انتظار دشمن نشست. سلطان سلیمان به محض ورود به آذربایجان اولامه تکلو را به محاصره قلعه وان فرستاد و از خوی القاسب میرزا با عده‌ای از پاشایان و چهل هزار سپاهی به مقابله پیش — قراول ارتش ایران به مرند اعزام داشت و خود با بقیه سپاه بجانب تبریز عزیمت نمود.

نیروی پیش قراول طرفین در حوالی مرند بایکدیگر درگیر شدند ولی سپاهیان ایرانی با وجود دلاوری فوق — العاده بواسطه کثرت سپاهیان عثمانی ناچار شدند جنگ در دشت را رها کرده در کوهستان اطراف مرند موضع بگیرند و تعداد کمی از قوای خود را برای کسب اطلاع از وضع دشمن در مرند بگذارند.

به محض ورود القاسب میرزا و سپاهیان عثمانی، سپاه مأمور مرند با وجود کمی عده بلافاصله با آنها وارد جنگ شدند. القاسب میرزا از ترس حيله جنگی دشمن و کمین کردن او صلاح دید دست از جنگ کشیده بجانب تبریز برود و در چرنداب تبریز به سلطان پیوست. عبدالله خان و سایر فرماندهان نیز درییلاق اشنکیر به اردوی شاه ملحق شدند. شاه طهماسب برای مستأصل کردن دشمن، عده‌ای را مأمور کرد که شب و روز به اردوهای دشمن

حمله برند و اسباب مزاحمت او را فراهم آورند، کار این مزاحمت بجائی رسید که سپاهیان عثمانی از ترس دستبرد و نیز بواسطه تنگی آذوقه، جرأت بیرون آمدن از اردوهای خود را نداشتند. طولی نکشید که ارتش عثمانی در تبریز گرفتار قحط و غلا شد. «هر روز جمعی را بدست آورده به قتل میرساندند چنانچه رومیه بطلب آذوقه از اردوی خود قدم بیرون نمی توانستند نهاد آذوقه و علیق الدواب در اردوی رومیه حکم عنقا گرفته غنی و فقیر از فقدان نان نگران بودند و رومیان از استیلای جوع شروع در غارت شهر کردند اما از جنس ماکول چیزی بدست ایشان در نمی آمد و در عرض چهار روز که سلطان سلیمان در شهر تبریز اقامت داشت چندین هزار اسب و استر از بیقوتی از قوت افتاده بچراگاه عدم شتافتند.»^۱

جنگ و گریز سپاهیان ایران و تلفات سنگین ارتش عثمانی در این جنگ و گریزها و نبودن آذوقه برای سربازان و علوفه برای چارپایان و از همه بدتر بی آبی و مساعد نبودن اوضاع جوی سرما و طوفان، سلطان سلیمان را وادار به عقب نشینی و مراجعت بکشور خویش کرد. علاوه بر قتل و غارت که اهالی تبریز در موقع خروج سپاهیان عثمانی از آنان کردند، شاه طهماسب به تعقیب قوای دشمن پرداخت. سلطان سلیمان به محض ورود به وان به محاصره آن پرداخت و باتوپخانه خود قلعه را زیر آتش توپخانه گرفت.

علی سلطان چگنی حاکم قلعه، چون تاب مقاومت در

۱- عالم آرای عباسی. جلد اول، ص ۷۱.

خود ندید آنرا تسلیم نمود، سلطان هم رستم پاشا را بفرماندهی و محافظت قلعه وان منصوب کرده به استحکام قلعه قارص همت گماشت. قلعه قارص که از زمان شاه اسمعیل پیوسته مورد تهاجم طرفین واقع و خراب شده بود، از طرف سلطان مرمت گردید و عثمان چلبی قوللر آقاسی را با پنجهزار سوار به نگاهبانی آنجا گماشته خود به موش آباد رفت. شاه طهماسب در اینجا هم دست از تعاقب دشمن برنداشت، بنا بر این اسمعیل میرزا را به معیت کوچکه - سلطان قاچار مأمور حمله به قارص کرد. قبل از اینکه عثمان چلبی وارد حصار قارص شود مورد تهاجم سپاهیان صفوی قرار گرفت و با دادن تلفات زیاد خود را به حصار انداخته متحصن شد. ولی اسمعیل میرزا پس از چند روز عرصه را چنان بر محصورین تنگ کرد که ناچار عثمان چلبی با عده زیر فرمان خود تسلیم شد، شاهزاده هم حصار قلعه را ویران کرده پس از تنبیه مقصرین به اردوی شاه مراجعت نمود. در این هنگام بهرام میرزا با قوای کمکی از همدان رسید، شاه هم بلافاصله او را در معیت اسمعیل میرزا به جنگ با عثمانیها فرستاد. قوای ایران در سه جبهه اخلاط و عادلجوز و حمیس و ماسیس (جبهه سوم به فرماندهی خود شاه بود) به ارتش عثمانی حمله ور شد و از آنجا به موش آباد مرکز ستاد سلطان هجوم برد. القاسب میرزا به سلطان گفت که طوایف قزلباش خواهان من هستند اگر در خاک ایران بمانم متوجه من خواهند شد، سلطان برای رهائی خود نظر شاهزاده را پذیرفت. بنا بر این القاسب میرزا با پنجهزار سپاهی

از راه کرکویه و شهر زور و اولامه باد و از ده هزار سرباز با اتفاق پاشای ارزروم ، مأموریت یافتند که به مقابله ارتش صفوی مجدداً وارد خاک ایران بشوند و سلطان هم از راه تبلیس به دیار بکر رفت. شاه طهماسب هم خود را به موش آباد رسانید و آنجا را بباد غارت و خرابی داد. سپس به تعقیب اولامه که در حال حرکت بجانب ارزروم بود، پرداخت. اولامه که در این موقع در ترجان بود از ترس، بار و بینه را گذاشته فرار کرد. شاه طهماسب از ترجان به ارزنجان رفت و در آنجا فرماندهانی که سابقاً به اخلاط و عادلجوز و بایبرد رفته و با موفقیت مأموریت خود را انجام داده بودند، باغنائم بسیار نزد وی آمدند. تلفات ارتش عثمانی را در این جنگها به بیست هزار نفر تخمین زده اند .

شاهنشاه صفوی پس از این موفقیتها، ارزنجان را به قصد مراجعت ترك گفته از راه ایروان به قراباغ رفت. در قراباغ مجدداً اسمعیل میرزا و عبیدالله خان و کوجبه سلطان را به شیروان و سوندوک بیک قورچی باشی را با فوجی از قورچیان به شکی فرستاد. در این هنگام خبر آوردند که القاسب میرزا که از طرف سلطان سلیمان مأموریت داشت به عراق عرب برود، در همدان فرزندان بهرام میرزا را اسیر کرده و با آمدن او در عراق عرب فتنه و آشوب پیا خاسته است. بنابراین اسمعیل میرزا و قورچی باشی که پس از انجام مأموریت خود به اردو باز گشته بودند، مأمور سرکوبی القاسب میرزا و دفع فتنه او شدند .

القاسب میرزا از همدان تا قم را به تصرف درآورد و برای گشودن اصفهان بدانجا رفت ولی اهالی اصفهان دروازه های شهر را بروی او بسته آماده دفاع شدند . شاه طهماسب پس از مراجعت به قزوین از راه خلخال و طارم ، بهرام میرزا و ابراهیم خان ذوالقدر حاکم شیراز را بدفع او فرستاد. القاسب میرزا پس از شنیدن این خبر بجانب فارس عزیمت کرد و در سر راه ، قلعه ایزدخواست را گشوده مردم آنرا از دم تیغ گذرانید. مردم شیراز شاهزاده خائن را از خودرانند، وی ناچار از راه شولستان و بهبهان بطرف شوستر رفت، در اینجا هم تیرا و بسنگ خورد و نتوانست کاری از پیش ببرد. بنابراین به بغداد پناه برد و در این شهر چندی اقامت کرد تا از طرف سلطان سلیمان احضار شد (۹۵۶ هـ) «چون از همه طرف کفران- نعمت دامنگیر گشته ادبار به اردوی او روی آورده بود با خواندگار نیز آغاز حیل و شعبده بازی کرده از رفتن روم ابا نمود.» نافرمانی القاسب باعث کدورت سلطان شد و چون «دانستند که از او کاری نمیآید و بودن او در آن ولایت موجب شورش و فساد و عدم امنیت و استقامت بلاد و اختلال احوال عناد است» سلطان فرمانداد تا به زور او را به قسطنطنیه بیاورند ولی شاهزاده پس از شکست از سپاهیان عثمانی بخاک ایران پناهنده شد و چون در اینجا هم نتوانست کاری از پیش ببرد در مقابل برادر سرتسلیم فرود آورد «چون در برابر من آمد گفتم که دیدی آقای من (حضرت علی) از مددکار تو قوی تر بود و ترا چون باز نزد من فرستاد و دیگر حرفی نزد من... القصة

بعد از چند روز دیدم که از من ایمن نیست و دایم بتفکر است او را همراه ابراهیم خان و حسن بیگ یوزباشی کرده به قلعه فرستادم. ایشان او را به قلعه الموت برده حبس کرده آمدند. بعد از شش روز جمعی که در قلعه او را نگاه میداشتند غافل گردیده دوسه نفر در آنجا بودند که القاسب پدر ایشانرا کشته بود ایشان هم به قصاص پدر خود او را از قلعه به زیر انداختند. بعد از مردن او عالم امن شد « ۱

جنگ چهارم

در سال ۹۶۱ هجری قمری یعنی پنجسال پس از دوران جنگ سوم، میان ایران و عثمانی، سلطان سلیمان به تحریک اسکندر پاشا بیگلر بیگی ارزروم، بخاک ایران حمله کرد. تفصیل آنکه اسکندر پاشا در زمانیکه از طرف سلطان حاکم و ان بود غفلتاً به خوی آمد و حاکم آنجا را کشته شهر را بباد قتل و غارت داد. این اقدام وسیله شد که سلطان عثمانی او را به حکومت ارزروم منصوب نماید. اسکندر - بیگ برای ایجاد ترس و نشان دادن قدرت بر سر حسین - خان سلطان روملو حاکم ایرانی ایروان تاخت و آن شهر را پس از فرار حسین خان به تصرف در آورد و بنای فتنه و آشوب را در مرزها و شهرهای آذربایجان گذاشت. شاه طهماسب که در خلال پنجسال متارکه پیوسته باباب عالی از در دوستی و مسالمت در آمده بود نامه های دوستانه به سلطان مینوشت. در جواب یکی از نامه ها از طرف سلیمان

به جنگ و حمله به ایران تهدید شد. پادشاه صفوی از این تهدید خشمگین شده برای قلع و قمع اسکندر - پاشا محرك اصلی قطع ارتباط میان دو دربار قزوین و قسطنطنیه، امر به تجهیز قوا داد و بیلاق آق مثقال را مرکز ستاد خود قرار داد و تصمیم گرفت قبل از رسیدن قوای دشمن تمام مناطق و خطوط مرزی را به بیابان خشک تبدیل کرده حاکم ارزروم را بسر جای خود بنشانند. بنابراین قسمتی از ارتش خود را به چهارگروه تقسیم کرد، فرماندهی هرگروه را بیکی از سران سپاه واگذار نمود. مأموریت این چهارگروه این بود که منطقه وان و تبلیس و ماسیس و عادلجوز و ارجیس را تا صحرای موش را سوخته و غارت کنند و هرکس را که در این منطقه سر بخلاف برداشت سرکوب نمایند. پس از این فرمان خود بامابقی سپاه به محاصره پرداخت در هنگام محاصره اخلاط، فرماندهان يك يك که با موفقیت مأموریت خود را انجام داده بودند، بوی ملحق گردیدند. شاه طهماسب هم بلافاصله دستجات بدرخان استاجلو و شاهقلی سلطان استاجلو چخورسعد و محمدی خان موصولی ترکمان و شاهویردی سلطان زیاد اغلی حاکم قراباغ را با جمعی از قورچیان بفرماندهی اسمعیل میرزا به ارزروم فرستاد. اسکندر پاشا پس از شنیدن پیشروی ارتش ایران شورای جنگی خود را از فرماندهان و حکامی که از ارزنجان و بایبرد و کاخ و مرعش و طرابوزان و گرجستان و ادیان و کوربال نزد او آمده بودند، تشکیل داد و از آنان برای جنگ یا محصور شدن در قلعه و شهر نظر خواست.

با اینکه اکثریت شورا او را از مقابله با ارتش ایران برحذر داشتند معذلك از غروری که داشت نصیحت و توصیه آنان را نپذیرفت و خود را آماده جنگ کرد. نقشه جنگی او باین قرار بود: قبلا تعدادی از افراد خود را بعنوان پیش قراول فرستاد و سپس در نیم فرسنگی شهر صف آرائی کرده پانصد نفر ینی چری تفنگ انداز با بیست عراده توپ و زنبورك و خمپاره انداز (ضربزن و فرنگی) در جلوی صفوف قرار داده آماده کارزار گردید. در درگیری پیش قراولان طرفین سپاه عثمانی شکست خورده عقب نشینی کردند. پس از مقابله دو عمده قوا جنگ سختی در گیر شد ولی به زودی آثار شکست در جبهه عثمانیها نمایان گردید. اسکندر پاشا چون پایداری در برابر سپاهیان دلیر ایرانی را بیفایده دید با دادن تلفات سنگین به قلعه پناه برد. در این جنگ نزدیک به سه هزار نفر از عثمانیها واکراد وینی چریها کشته شدند و بعضی از فرماندهان عثمانی مانند رمضان بیگ برادر اسکندر پاشا و محمد بیگ قوللر آغاسی، غلامان سلطان عثمانی و حکام مرعش و ملاطیه و طرابوزان و مرماسیس و میزان سنجق و عده ای از سران کرد دستگیر شده اطراف شهر بباد غارت رفت. اسمعیل میرزا باقوای خود در هنگامی که شاه طهماسب قلعه اخلاط را فتح کرده در کار محاصره قلعه ارجیس بود، بوی ملحق گردید. پادشاه صفوی با وجود مقاومت دلیرانه مدافعین پس از سه ماه کوشش آنرا به تصرف در آورد و سپس اسمعیل میرزا بسرکوبی یاغیان کرد که در تمام این وقایع با دشمن همکاری می کردند،

فرستاد . اسمعیل میرزا مأموریت خود را با موفقیت انجام داد .

در خلال این مدت سلطان سلیمان به قصد یورش آذربایجان به حلب آمده بود و چون بواسطه خشک سالی در آن سال تهیه آذوقه مشکل بود در آن شهر متوقف ماند تا پس از آماده شدن وسایل در سال دیگر نقشه خود را عملی سازد . شاه طهماسب هم به نخجوان آمد و از آنجا تعدادی از سپاهیان را به سرداری اسمعیل میرزا و معصوم بیگ صفوی امیر دیوان و شاهقلی خلیفه مهرداد بطرف وان و سلطان گروهی دیگر را به فرماندهی سلطان حسین میرزا (پدر بهرام میرزا) به همراهی شاهویردی سلطان زیاد اغلی بجانب دیگر فرستاد تا آبادیهای سر راه ارتش عثمانی را سوزانده ویران نمایند .

فرماندهان مزبور مأموریت خود را انجام داده در بیلاق بازار جاهی به اردوی شاه پیوستند .

سلطان سلیمان پس از گذرانیدن فصل بیلاق از حلب کوچ کرده بسرحدات ایران نزدیک شد . پادشاه ایران بدون اینکه با عمده قوای خود با او مقابله نماید باروش معمول خود فرمانداد تا دسته های کوچک اردوی دشمن را از چهار طرف مورد مزاحمت قرار دهند و پیوسته بدان شبیخون زده اسباب مزاحمت وی را فراهم آورند . با اجرای چنین نقشه ای هیچ روزی نبود که تعدادی از سربازان عثمانی بقتل نرسیده یا اسیر نشوند .

به محض رسیدن سلیمان به نخجوان چهل هزار سوار کارآزموده ایرانی به مقابله او شتافتند . ولی چون ارتش

عثمانی در این شهر گرفتار کم بود آذوقه گردید ناچار بجانب ارزروم تغیر جبهه داد. در ضمن راه در همه جا از طرف سپاهیان قزلباش مورد مزاحمت قرار گرفته عده‌ای تلفات میداد. از جمله روزی که سنان بیگ از فرماندهان عالیرتبه و از مقربان سلطان سلیمان، برای دیده‌وری، تحقیق وضع دشمن از اردو خارج شده بود، گرفتار یکدسته از گشتی‌های ارتش ایران شده دستگیر گردید. سلطان عثمانی از این واقعه سخت متأثر و نگران شد و چاره‌کار را از محمدپاشا وزیر اعظم خود خواست. وزیر اعظم هم بوی توصیه کرد که با پادشاه ایران از در مسالمت درآمده به جنگ و خونریزیهای بی‌موده و بی‌ثمر خاتمه دهد. بنا بر این سلطان هم سفیری (محمدپاشا) نزد شاه طهماسب فرستاد و ضمن پیشنهاد صلح آزادی سنان بیگ را خواستار گردید. شاه طهماسب «حسب الاستدعا محمد پاشا و استشفاع خیراندیشان اینطرف سنان بیگ را آزاد فرمودند. چون خصومت و نزاع سلاطین موجب ویرانی مملکت و مصالحه فرمانروایان عدالت‌آئین باعث امنیت و استقامت احوال سپاهی و رعیت است محضاً للترفیه حال عجزه و رعایا که از دو طرف لگدکوب حوادث و پایمال ستم ستوران بودند به مصالحه راغب گشته شاه‌قلی بیگ نامی از ریش‌سفیدان قاجار که از زمره قورچیان ظفرشعار بود همراه سنان بیگ فرستادند و از این جانب نیز سلطان سلیمان بصلح و صفا مایل شده شاه‌قلی بیگ را مشمول انعام و احسان باز فرستاد بنا بر این شاه جنت‌مکان (شاه طهماسب) از تعاقب رومیان

بازگشته با عساکر منصوره . . . بغزای گرجستان توجه نمود»^۱

بنا بر این مذاکرات صلح آغاز گردید و سرانجام با ارسال نامه‌های حاوی پیشنهادات صلح و مطالب دوستانه و محبت-آمیز قرارداد صلح مبنی بر ترك مخاصمه و تعیین خطوط مرزی بین طرفین امضا گردید (سال ۹۶۱ هجری قمری = ۱۵۵۴ میلادی). «در واقع این امر نتیجه منطقی چهار لشگرکشی بزرگ و بیموده بود که در اثنای بیست و یکسال نه تنها تلفات مالی و جانی کلانی بر امپراطوری عثمانی وارد کرد بلکه به حیثیت سلطان سلیمان نیز لطمه زد. در هر صورت سلطان سلیمان ناگزیر به چنین سازش رضا داد و متارکه سال ۹۶۱ ه.ق امضاء گردید که نتیجه آن دوران کوتاه آرامش شد که فرار با یزید به ایران آن را بصورت صلح پایداری میان دربار ایران و عثمانی در آورد. . . و طهماسب آن حسابگر زیرک و آشتی جو عهدنامه صلحی را بدین سان باقید سوگند مؤکد گردیده بود تا آخر عمر محترم شمرد. . . و توانست بیش از نیم سده استقلال و تمامیت ارضی ایران را در برابر فسادهای داخلی و تجاوزهای خارجی حفظ کند و میان اروپا و خطر نیز حائل گردد»^۲

جنگهای سلطان محمد خدا بنده با سلطان مراد سوم

تا زمانی که سلطان سلیمان در قید حیات بود مناسبات بین دولت ایران و عثمانی دوستانه بود و طرفین در صلح و سلامت با یکدیگر بسر میبردند. پس از مرگ وی در

۱- عالم‌آرای عباسی . جلد دوم ، ص ۷۸ .

۲- تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران . ص ، ۱۹۴-۱۹۸-۲۲۸ .

سال ۹۷۴ هجری قمری در زمان سلطان سلیم دوم ، همین رویه برقرار بود و پیوسته سفیران و نمایندگان بانامه‌های دوستانه و تحف و هدایا بین دو دربار رد و بدل میشد . چون سلطان سلیم دوم پس از هشت سال سلطنت درگذشت (۹۸۲ هـ) فرزندش سلطان مراد به تخت سلطنت نشست . در زمان سلطنت کوتاه شاه اسمعیل دوم هیچیک از طرفین ب فکر تجاوز بخاک یکدیگر نیفتادند ولی چون شاه اسمعیل دوم درگذشت و پادشاهی به سلطان محمد خدابنده رسید و اوضاع کشور ایران به هرج و مرج و آشوب گرائید سلطان عثمانی نقض عهد و پیمان کرده تجاوز به خاک ایران را آغاز نهاد .

«دوران سلطنت خدابنده که یازده سال (از شوال ۹۸۵ تا ذی‌الحجه ۹۹۶ هـ.ق) بطول انجامید سراسر استان تاخت و تاز مخالفان خارجی مثل سلطان مراد عثمانی و جلال خان ازبک و عادل‌گرای خان تاتار و یا شورش سران طایفه‌های مختلف سرخ‌کلاه بود. انتشار خبرهای دروغین و شایعه‌های بی‌اساسی درباره خالی ماندن تاج و تخت صفویه و نابود شدن همه فرزندان شاه طهماسب بدست اسمعیل دوم از یک طرف و قیام پاره‌ای از کرد های فتنه جو که در ناحیه‌ای بین وان و آذربایجان سکونت داشتند از طرف دیگر، دشمنان ایران بویژه سلطان مراد عثمانی را به هجوم ایران تشویق کرد . این هجوم که ابتدا با احتیاط فراوان همراه بود بر اثر نفاقی که آشکارا میان سرخ کلاهان وجود داشت متدرجاً مبدل به تاخت و تازهای جسورانه گردید تا آنجا که در اندک مدتی قلب شهر

تبریز بدست قوای عثمانی افتاد و باهمه رشادتهای بعدی لشکریان ایران، بیرون راندن مهاجمان در دوران پادشاهی محمد خدابنده میسر نگردید.»^۱

چنانکه گذشت ترکان عثمانی تا آغاز سلطنت خدابنده جداً در صدد شکستن پیمان مصالحه‌ای که میان سلطان سلیمان قانونی و شاه طهماسب بسته شده بود، برنیامدند. بهانه‌ای که برای عهد شکنی بدست آنها افتاد شورش قاضی بیگک کرد بود. این مرد که در دوران پادشاهی اسمعیل دوم نسبت بوی اظهار بندگی و فرمانبرداری کرده و هدایای فراوانی به قزوین فرستاده بود از طرف شاه اسماعیل اجازه داشت تا بر ناحیه سلماس و طسوج در آذربایجان، حکومت کند. همینکه خبر درگذشت اسمعیل به گوش قاضی بیگک رسید گروهی از سران ایلمهای کرد را بدور خود گرد آورده دعوی استقلال کرد. خسرو پاشا حاکم وان نیز که همواره منتظر گل آلود شدن آب بود، پشتیبانی کرده‌ها را دست‌آویز کرده به خوی و سلماس لشکر کشید و قبل از اینکه امیرخان بیگلربیگی آذربایجان و سایر امراء قزلباش به تبریز بروند ناگهان بر سر حسینخان سلطان خبوشلو و محمود سلطان روملو که در براق قلعه بودند، حمله کرد. سرداران ایران که هرگز خیال نمی‌کردند عثمانیها پیمان صلح را بشکنند، ناگهان غافلگیر شدند و با وجود دلاوری و سعی و کوشش شکست خورده با تلفات زیاد عقب نشستند. در نتیجه خوی و سلماس و ارومیه بدست شورشیان افتاد. شکست سران

قزلباش و بهم خوردگی اوضاع ، طوایف دیگر کرد را تشویق کرد که آنان نیز سر به شورش و خلاف بردارند. از جمله طوایف ساکن حدود سلدوز و میاندوآب نیز برهبری امیرخان، آن حدود تا مراغه را مورد تاخت و تاز و غارت قرار دادند . در همین زمان مردم ولایات شیروان نیز از موقع استفاده کرده علم‌طفیان برافراشتند و ابوبکر- میرزا نامی که از اعقاب امرای سابق شیروان بود و بواسطه یاغیگری در حدود داغستان و چرکس آواره بود، به رهبری خود انتخاب کردند .. ابوبکر میرزا پس از جمع‌آوری دوسه هزار سپاهی از طوایف لزگی و قرابورک و اهالی شیروان دست استمداد بسوی سلطان مراد عثمانی دراز کرد و وی را به فتح شیروان تشویق و تحریک نمود.

سلطان مراد که از دیر باز چشم طمع به شیروان و تسخیر آذربایجان داشت ، سرانجام به شکستن پیمان راضی شد و پس گرفتن خزائن بایزید در ایران را دست‌آویز قرار داد. غرض عثمانیها از خزاین بایزید ظاهراً هفده عراده توپ کوچک و تعداد زیادی تفنگ و در حدود هزار رأس اسب بود که پس از کشته شدن بایزید در ایران به جاماند. به گفته یکی از سفیران بیگانه^۱ که در این عهد مقیم ایران بوده است این عذر بدتر از گناه فقط برای توجیه شکستن پیمان مصالحه و گرفتن سرزمین شیروان بود، زیرا طبق نامه‌ای که یکی از بزرگان شیروان پنهانی به دربار اسمعیل دوم به قزوین آورده بود، سلطان مراد به مردم شیروان

۱- تاریخ کیشیشان کارملی . ج ۱ ص ۲۳۱ .

قول میداد که اگر رابطه خود را با ایران بگسلند و خطبه بنام وی بخوانند حاضر است پنجاه هزار قبضه تفنگک در اختیار آنان بگذارد. سلطان مراد برای اجرای نقشه خویش مصطفی پاشا، لاله خود را با قوای مجهزی که تعداد آن از صد هزار نفر^۱ تجاوز می‌کرد، مامور فتح شیروان و آذربایجان کرد. ضمناً به محمدگرای، خان تاتار که در باغچه سرای در کریمه اقامت داشت و در ارتباط دوستانه با باب‌عالی بسر میبرد، تکلیف کرد که با قوای خود از راه دشت خزر بولایت شیروان بیاید، او هم به امید غنیمت با تمام قوای خود بسوی شیروان رهسپار گردید.

تا خبر حرکت سپاهیان مصطفی پاشا به قزوین نرسیده بود هرگز به خاطر خدا بنده نمی‌رسید که سلطان مراد به این زودی عهد شکنی کند. به هر تقدیر چون موضوع لشکر کشی فاش شد بزرگان دولت و امیران لشکر پس از مشورت در قزوین «صلاح در آن دیدند که اولاً به جهت رفع حجت مکتوب محبت اسلوب به خدمت خوانندگان فرستاده از سبب نقض عهد و پیمان و جرأت و دلیری حکام سرحد که در این مواد نمودند استفسار

۱- طبق نوشته وقایع‌نگار بیگانه این رقم سیصد هزار نفر شده است: «مصطفی پاشا با لشکری جرار متوجه ایران گردید و به خدا بنده پیغام داد که من با سیصد هزار سوار و ششصد عراده توپ و شش هزار نفر ینی‌چری و تفنگدار به قصد کشیدن انتقام خون برادرت شاه اسمعیل آملام و قصد تسخیر سرزمین عیسویان گرجی را دارم. تو پادشاهی اگر به جنگ می‌آئی و بدست من اسیر شوی سرفخر بر آسمان خواهم نمود چه جهانیان خواهند گفت که پادشاه ایران بدست غلامی اسیر گردید اما اگر من بدست توشکست خوردم این برای تو فخری نخواهد بود چه همه خواهند گفت که پادشاهی غلامی را دستگیر کرده است. (تاریخ کشیشان کادملی ج ۱ ص ۶۲. نقل از تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران. ص ۲۶۸).

نمایند»^۱ و یکی از معتمدان دولت ولی بیگ استاجلو را روانه استانبول کردند، اما مرزداران مانع عبور سفیر ایران شدند. علت ممانعت ایشان آن بود که نمی‌خواستند قبل از رسیدن مصطفی پاشا به ولایت قارص کسی از خط سیر سردار عثمانی و مأموریت سری وی آگاه شود، زیرا بخوبی میدانستند که ایران اهمیت زیادی به قارص میدهد و هر اقدامی برای تعمیر آن دژ به منزله اعلان جنگ خواهد بود.

چون خبر تعمیر قلعه قارص و گماشتن سرداری بر آن به قزوین رسید دیگر جای هیچگونه شك و تردید نماند که عثمانیها جداً عهدنامه صلح را زیر پا نهاده‌اند و دیگر از جنگ گریزی نخواهد بود و چون شورای سلطنتی با رفتن شاه به جنگ مخالف بود لذا حمزه میرزا فرزند ارشد سلطان محمد بفرماندهی سپاهیان اعزامی معین گردید و وی با افرادی که از عراق و فارس و کرمان گردآورده بود، متوجه آذربایجان شد. شرح این جنگ در کتاب اروج بیگ بیات که خود و پدرش در جنگها شرکت داشته و ناظر و شاهد امور بودند به تفصیل آمده که در اینجا متذکر میشویم:^۲

سلطان مراد سوم که اخیراً در ۱۵۷۴ م. (۹۳۸ هـ) بجای پدرش سلطان سلیم دوم نشست پس از فتح بین‌النهرین در اندیشه تسخیر تمام آسیای غربی افتاد مخصوصاً در نظر داشت ایران و گرجستان را تصرف کند و سپس همه

۱- عالم آرای عباسی . جلد اول . ص ۲۳۳

۲- دون ژوان ایرانی . صفحات ۱۶۶ تا ۱۹۸

ایالات آسیائی همجوار آنها را که در آن زمان تابع حکومت دولت مسکوی بودند بگیرد زیرا در این زمان همه این ایالات بی پشت و پناه مانده بودند و دیگر نام شاه طهماسب بزرگ که بردل ترکان لرزه مینداخت برسر زیانها نبود. سلطان مراد از فرصت استفاده کرد و در حالیکه ایران در جنگ خانگی میسوخت پس از مشاوره، مصطفی پاشا را بسرکردگی سپاه خویش مأمور اجرای این تهاجم کرد، بعد به حکام وان و ارزروم و ارمنستان که در مرزهای آسیای صغیر واقع است و به حاکم عراق پیغام فرستاد تا در این جنگ شرکت ویاری کنند و قلاع و استحکامات سرحدی ایرانیان را مورد حمله قرار دهند. این وقایع به تدریج و کم و بیش به اطلاع سلطان محمد که تازه به تخت نشسته بود میرسید. در این ضمن خبر فرمان حمله عمومی لشکریان ترک به دربار ایران واصل شد. مصطفی پاشا که در انتظار گذشتن زمستان بود به محض رسیدن بهار از ارزروم مرکز ستاد خویش بسوی قارص که هنوز در حال ویرانی بود، عزیمت کرده در ناحیه کوهستانی چلدی واقع در ارمنستان اردو زد، سپاهیان زیر فرمان مصطفی پاشا اندکی ازدویست هزار کمتر بود ازین عده صد هزار تن تجهیزات کامل داشتند و از ملیت‌های مختلف تشکیل شده بود. به لشکریان ترک تجهیزات و مهمات و تدارکات کافی و کامل میرسید باین علت که اولوچ علی دریاسالار ترک از راه دریای سیاه باکشتی تمام وسایل را به طرابوزان میرساند و از آنجا از راه خشکی به ارزروم میبردند. با این ترتیب و

با پانصد عراده توپ مصطفی پاشا آماده حرکت و حمله شد. پادشاه ایران کاملاً از نقشه های مصطفی پاشا آگاه بود و پس از آنکه عده کافی سپاهی گرد آورد و آنان را به تقماق سلطان خان (تخماق) حاکم ایروان و نخجوان سپرد و سرداری و فرماندهی کل سپاهیان موجود در آذربایجان و ماد بزرگ و گرجستان و ایران کرد و حکومت همدان و گنجه و تبریز و نخجوان و مرند و اردبیل و صوفیان و قره آغاج و ترکمن چای و چوت (صائین قلعه) را باو واگذار نمود. با این همه عده سپاهیان ایران از سی هزار سوار و معادل همین عده پیاده تجاوز نمی کرد. ایرانیان با شتاب روانه شدند چون شنیده بودند که مصطفی پاشا از ارزروم روانه شده و از قارص هم گذشته و در ناحیه کوهستانی چلدر اردو زده است. به تقماق خان به غلط خبر داده بودند که ارتش ترك از چهل هزار متجاوز نیست آن هم با اسلحه غیر کافی و افراد باملیتهای مختلف و غیر متجانس و حال آنکه در سپاه ترك افراد دلیر و فرماندهان کاردان نظیر خسرو پاشا و بهرام پاشا و درویش پاشا و محمد پاشا بودند. تقماق از کثرت این سرداران هراس بدل راه نداد اما آنچه موجب تعجب وی گشت بر حسب اخباری که بوی رسیده بود، کمی عده ترکان بود ولی پس از رسیدن پیش قراول قوای دشمن و درگیری با آن، فرمانده ارتش ایران ناگهان از جناح راست با حمله هفتاد هزار سپاهی ترك مواجه گردید. تقماق که پی به اشتباه خود برده بود با مهارت و با استفاده از تاریکی شب عقب نشینی اختیار کرد.

ولی با این همه نتوانست تمام قوای خود را سالم از
 معركة بدر برد زیرا هفت هزار کشته و سه هزار اسیر داد.
 این پیروزی باعث شد که بسیاری از امرا و حکام
 تابع ایران بخصوص شاهزادگان گرجی به ارتش عثمانی
 به پیوندند. مصطفی پاشا هم آنان را با احترام و حسن
 قبول پذیرفته گزارش امر را به باب عالی فرستاد.
 مصطفی پاشا پس از فتح چلدر با یاری و پشتیبانی
 گرجیان که از لحاظ تعداد نفرات کم بودند ولی در
 هدایت و گذراندن سپاهیان ترك در سرزمین گرجستان،
 همکاری آنان بسیار مؤثر و ذیقیمت بود، به پیشروی
 خود ادامه داد و بحوالی کوهستان تفلیس رسید و پس از
 گذشتن از معابر کوهستانی، قلعه شهر را در محاصره
 گرفت و با وجود مقاومت امرای گرجی که در اطاعت
 دربار ایران باقی مانده بودند، بضرط توپ شهر را تسخیر
 کرد و پس از تعمیر و مرمت حصارهای آن پادگانی مرکب
 از شش هزار نفر بفرماندهی محمد پاشاکه حکومت شهر
 را نیز بوی داد، در آنجا مستقر کرد، سپس بجانب
 ایالت شیروان رهسپار گردید. با وجود هزاران مانع
 طبیعی سرانجام به هدایت و راهنمایی گرجیان خود را
 به مرز شیروان رسانید. مردم شهرشکی از توابع شیروان
 چون مقاومت را بیموده دیدند سرتسلیم فرود آوردند.
 افراد ارتش عثمانی که از راه پیمائیهای دور و دراز خسته
 و گرفتار کمیابی آذوقه شده بودند از فرمانده خود
 خواستند تا به آنان چندروز استراحت بدهد. بر اثر
 توصیه اهالی، مصطفی پاشا دوازده هزار نفر از سپاهیان

کتابخانه ج. ق. ق. ۸۶۲

خویش را مأمور کرد که تا آن طرف ناحیه محل پیوستن رودکاناک به ارس که دارای چراگاهها و مزارع غله و گندم است، رفته خواربار لازم را تهیه نمایند. این خبر را پاشا باور کرد و سپاهیان مأمور گرد - آوری خواربار کرد اما این خبر صحت نداشت و فرصت مناسبی برای بدام انداختن ترکان بود. تقماق و علیقلی - خان و امام قلی خان و شرفخان سرداران ایرانی که منتظر تلافی شکست چلدی بودند، با رعایت اختفای کامل عقب - داران سپاه مأمور تدارک خواربار را تعقیب کردند و به مجرد اینکه از اردو خارج شدند بر سر آنان تاختند چنان کشتاری از عثمانیها کردند که بدرستی میتوان گفت کس از آن معرکه جان سالم بدر نبرد .

اما ایرانیان از این فتح چندان طرفی نبستند زیرا که آن عده معدود از ترکان که موفق بگریز شده بودند خبر را به مصطفی پاشا رسانیدند وی باشتاب سپاهیان خود را به مقابله ایرانیان رسانید و آنان را در شبه جزیره ای که از تلاقی رود کاناک با ارس ایجاد شده، به محاصره افکند در اینجا بهرام پاشا و درویش پاشا دست بتهاجم زدند، مصطفی پاشا نیز بنوبه خود با بقیة السیف قوا بکمک آنان آمد. تقماق و دیگر فرماندهان ناچار شدند با آن که در مضیقه بودند دست به جنگ بزنند، در نتیجه عده قلیلی از ایرانیان توانستند از این معرکه و ضربات شدید ترکان جان بدر برند . امام قلیخان پس از این شکست به گنجه باز گشت و شرفخان به نخجوان و تقماق به ایروان عزیمت کردند. چون هیچیک از طرفین مستعد حمله

نبودند ایرانیان به انتظار فرمان شاه و ترکان منتظر وصول حکم سلطان گشتند. با آنکه ظاهراً ایالت شیروان و مرزهای آن کاملاً توسط ارتش عثمانی حفاظت میشد و همه این ناحیه علی‌الظاهر در اشغال سپاهیان عثمانی در آرامش بود ولی سرکشی و طغیان سکنه پیوسته اسباب مزاحمت فرماندهان عثمانی را فراهم می‌ساخت. بهر صورت مردم را به جبر و فشار ساکت کردند و برخلاف میل به اطاعت و داشتند در نتیجه قبل از رسیدن مصطفی پاشا به شهر ارس تلفات سپاه عثمانی از هشت هزار تن متجاوز شد. در اینجا ترکان دریافتند که این شهر را ایرانیان تخلیه کرده‌اند و نیز شماخی هم بهمین حال در آمده بود.

مصطفی پاشا تا بیست و دو روز در شهر ارس ماند و حصار آن شهر را بانصب یکصد عراده توپ پایان رساند و قیطاس پاشا را با پنج هزار سپاهی بحکومت آن شهر منصوب ساخت سپس عثمان پاشا را با ده هزار تن جهت تسخیر شماخی، مرکز شیروان، فرستاد مردم شهر شماخی و نیز اهالی دربند فرمان عثمان پاشا را بناچار کردن نهادند.

مصطفی پاشا که اوضاع گرجستان را بروفق مراد یافت فرمان بازگشت لشگریان خسته خویش را صادر کرد و با زحمات بسیار خود را به ارزروم رسانید. «در خلال این مدت دربار ایران و حمزه میرزا فرمانده قوای اعزامی به آذربایجان و قفقاز بیکار ننشسته بودند. حمزه میرزا سرگرم دفع عادل‌گرای فرمانروای کریمه که

بنا بدعوت دربار عثمانی بكمك سپاهیان ترك به قفقاز آمده بود، و ضمناً به استخلاص شهرهای اشغالی پرداخت. در هنگامیکه با قوای مجهزی به حوالی شهر ارس رسید شنید که قیطاس پاشا حاکم عثمانی به منظور غارت و ویرانی اطراف بخارج شهر هجوم برده است لذا تصمیم گرفت از فرصت استفاده کند و پادگان شهر را غافلگیر سازد. پس از يك حمله ناگهانی هفت هزار نفر از ترکان را بکشت و شهر ارس را بتصرف درآورد. در اینجادیست عراده توپی را که مصطفی پاشا بجا گذاشته بود به قزوین فرستاد و سپس خود بسوی شماخی پیش‌راند در ضمن راه موفق شد با قوای عادل‌گرای مواجه شود و پس از جنگی تاتارها را شکست داده خان تاتار را اسیر کرد و به قزوین فرستاد. حمزه میرزا فقط به تارومار ساختن تاتارها قناعت نکرد بلکه بی‌درنگ به شهر شماخی حمله برد. شماخال پاشا حاکم آن شهر چون تاب مقاومت در خود نمیدید شهر را تخلیه نمود و به دربند عقب نشست. حمزه میرزا پس از ورود به شهر حصار آنرا ویران کرد و بآوردن غنائم زیادی از جمله چندین عراده توپ به ارس رفت و از آنجا به قزوین مراجعت نمود. سلطان محمد خدابنده در این ضمن بیکار ننشسته بود و با حزم و دور اندیشی امامقلی خان حاکم گنجه را بسرداری سپاه مأمور راندن عثمان پاشا از دربند ساخت و برای این منظور فرمان داد تا فرماندهان جزء با نیروهای خود به او بپیوندند فرماندهان مزبور عبارت بودند از امیرخان حاکم تبریز و تقماق حاکم ایروان و شرفخان حاکم نخجوان

و سیمون خان از شاهزادگان گرجستان که به مذهب اسلام
گرویده بود .

سلطان مراد سوم پادشاه عثمانی برای حمله مجدد بایران
لازم دید که شاهراه بین ارزروم و گرجستان تعمیر و
مستحکم شود لذا دستورداد تا مهندسین و کارگرانی از
حلب و دمشق و سوریه و آمد و بین النهرین و مصر برای
تعمیرراه اعزام شوند. مصطفی پاشا نیز بنا بفرمان تعداد
زیادی از مهندسین و کارگران متخصص به قارص فرستاد
ضمناً سپاهیان بفرماندهی حسن پاشا به تفلیس اعزام
داشت. در این زمان سیمون و علی قلیخان فرمانده کل سپاه
ایران از ورود سپاهیان ترك آگاه شدند و برای جلوگیری
از پیشروی آنان در بین راه تفلیس و تومانیس به کمین
نشستند و ناگهان بر سر ترکان تاختند و گروه بسیاری
از آنها را کشتند . حسن پاشاکه از این واقعه بیشتر
از نظر شرافت و نام نیک خویش دلتنگ و درتشویش بود
با تلفاتی که بر سپاهیانش وارد آمده بود برای جبران
سپاهیان پراکنده ، خود را از پناهگاهها و جنگلها جمع-
آورد. علی قلیخان که از این راه سهل الحصول به طمع افتاده
بود با شتاب بر ترکان حمله برد ولی در میان نیروی دشمن
گرفتار شد و کوششهای سیمون هم برای استخلاص او
بی نتیجه ماند .

تلفات نیروی ایران در این جنگ فوق العاده سنگین
بود و سیمون که پس از علی قلیخان فرماندهی را در دست
گرفت بازحمات زیاد موفق شد جان سالم از معرکه بدربرد.
حسن پاشا پس از این پیروزی تعدادی از سپاهیان را برای

تقویت پادگان تفلیس بدانجا فرستاد و پس از برکنار کردن فرماندار نظامی تفلیس و تقویت پادگان و ترمیم قلعه آن عازم بازگشت به ارزروم شد و سیمون که از گرفتاری و اسارت علی قلیخان دلگیر بود تصمیم گرفت تا بهر وسیله‌ای شده او را نجات دهد لذا با قوای خودگردانه تومانیس یعنی گذرگاه ارتش عثمانی را اشغال کرد و چون در آن کوهستانها جز این راه جاده دیگری نبود عثمانیها تصمیم گرفتند حتی با دادن تلفات زیاد ازگردنه مزبور عبور کنند. اما چنانکه شیوه سرداران عثمانی بود، حسن پاشا دست به حيله جنگی زد و پیامی به سیمون فرستاد و قول داد بشرط اینکه سیمون اجازه عبور به سپاهیان عثمانی بدهد علی قلیخان را آزاد خواهد کرد. سیمون هم بوعده او اعتماد کرد و اجازه داد تا حسن پاشا بدون مزاحمت از گردنه بگذرد. حسن پاشا که ابتدا اسیران را از گردنه عبور داد ولی بانهایت بی شرافتی از وفای بعهده خویش سر باز زد. سیمون که از این بدعهدی خشمناک شده بود فقط توانست با سرعت به تعقیب ترکان پردازد تا فرصتی یافت و بر بینه عساکر عثمانی زد و قسمتی از تجهیزات جنگی آنان را به غنیمت گرفت و هر کس که در دسترس وی بود از دم تیغ گذرانید ولی حسن پاشا همچنان با عمده قوای خود به عقب نشینی ادامه میداد تا سلامت به ارزروم رسید.^۱

۱- اروچ بیگک ضمن شرح وقایع جنگ با عثمانیها پس از اتمام این قسمت چنین مینویسد: «تا اینجا آنچه که گفته شد از نوشته‌های تاریخی بسیار معتبر یکی از معاصران اخذ شده که به کمک دوستانم (لیسانسیه رمون) و دیگران که در ترکیب و تالیف این کتاب با من همکاری و یاری کرده‌اند اقتباس و استنساخ شده است اما از اینجا



مصطفی پاشا آنچه که طی سال گذشته بوقوع پیوسته بود به سلطان مراد گزارش داد. سلطان نیز از استحکاماتی که در پیرامون شهر قارص بنا شده بود اظهار خوشوقتی و رضامندی کرد. مخصوصاً از نحوه استخلاص تفلیس تقدیر بسیار نمود. سپس امرداد تا در حفظ علیقلیخان در زندان نهایت مراقبت بعمل آید.

شاه ایران بانهایت تأسف خبریافت که بیشتر امیران و سران گرجی بنخاطر صلح با سلطان عثمانی به چشم پوشی از اتحاد با او مجبور گردیده اند. و با آنکه سیمون منتهای تلاش خود را برای جلوگیری از این امر کرده نتیجه ای حاصل نشده است اکنون در دل سلطان محمد خدا بنده از آینده به هراس افتاد و مخصوصاً میترسید تا مبادا به تبریز حمله ببرند زیرا با سقوط آن شهر تمام عراق عجم نیز به مخاطره می افتاد. بنا بر توصیه و صلاح دید اسکندر لونت اغلو، شاه تصمیم گرفت تا سفارتی با پیشنهاد صلح به استانبول بفرستد. اما باید دانست که شاه هنوز صاحب خزائن بسیار بوده و در نظر داشت همچنان به جنگ ادامه بدهد ولی ظاهراً به چنین کاری دست نزد تا بتواند در سرفرصت به تجهیز قوا پردازد.

سلطان محمد به بهانه زیارت آرامگاه نیاکانش در اردبیل از تبریز حرکت کرده به قزوین آمد و بلافاصله فرمان بسیج عمومی و تجمع سپاهیان را در تبریز داد.

به بعد مطالبی را که از پدرم سلطان علی بیگ بیات در روزگاران پیش شنیده ام و خود او کسی بود که در همه این حوادث که شرح آن خواهد آمد نقش مؤثری داشته است، نقل میکنیم. (دون ژوان ایرانی. صفحه ۱۹۱).

در این هنگام سنان پاشا به تفلیس آمد تا حکومت آن شهر را در دست بگیرد. فرماندهان پادگان تفلیس قبل از ورود سنان پاشا برای خوش خدمتی با گرجیانی که هنوز دم از یاغیگری میزدند به جنگ پرداختند سیمون خان چون از قصد آنان آگاه شد بر آنان تاخت و کشتاری عظیم کرد بطوریکه یکی از آن فرماندهان بنام تال اوغلو توانست از معرکه جان سالم بدر ببرد.

سنان پاشا چون به تفلیس آمد سپاهیان تازه نفسی با خود آورد تا پادگان شهر را تعویض کند و این قواری تحت فرمان یوسف بیگ گرجی گذاشت. زمانی که سنان پاشا در تفلیس اقامت داشت اسکندر لونت اغلو اطاعت خود را ابراز داشت. سنان پاشا هم از او استقبال کرد و باو هدایائی داد. نظیر این عمل نسبت بدیگر شاهزادگان گرجی نیز معمول شد. سنان پاشا پس از حل و فصل امور تفلیس بجانب قسطنطنیه رهسپار گردید. در راه قارص گروهی از سپاهیان پیش قراول عثمانی به نیروی تقماق و سیمون که در کمین نشسته بودند برخورد کردند در این جنگ هفت هزار نفر از ترکان کشته شدند و اگر سنان پاشا با عمده قوای خود به یاری آنان نمی رسید تمامی آن گروه کشته میشدند. چون سنان پاشا به تریالا (که در نیمراه قارص واقع است) رسید شنید که شاه ایران شخصاً در تعقیب اوست. وصول این اخبار سبب نگرانی ارتش عثمانی شد زیرا عثمانیها از حمله ناگهان ایرانیان می ترسیدند. سنان پاشا به زحمت توانست نظم را در

میان ارتش خودبازآورد و سپس به آرایش جنگی پرداخت. در خلال این عملیات از آمدن سفیری از جانب دربار ایران با پیشنهاد صلح سخت دچار تعجب شد از جمله شرایط عمده یکی واگذاری بلامعارض تفلیس و قارص به ترکان بود. سنان پاشا چون از جانب سلطان اختیاری نداشت نتوانست جواب مثبت بدهد ولی از سفیر ایران پذیرائی شایانی کرده او را با خود به قارص برد و از آنجا روانه قسطنطنیه اش کرد. حیدر آقا سفیر به زودی با موافقت مقدماتی سلطان عثمانی به ایران برگشت. سلطان محمد هم ابراهیم خان را با سمت سفیر فوق العاده با اختیاراتی بدربار عثمانی فرستاد، ولی سلطان مراد بجای جواب دستور داد تا سفیر ایران را تحت الحفظ به ارزروم ببرند و در آنجا شدیداً تحت نظر باشد تا دستور ثانوی از طرف او برسد.

در آغاز سال جدید سلطان مراد فرمانی صادر کرد که تمام فرماندهان و سرداران سپاهش به تجهیز قوا و گردآوری افراد ابواب جمعی خود مشغول شوند. این فرمان البته برخلاف نظر و صلاحدید سنان پاشا که در این زمان وزیر اعظم سلطان بود، صادر گردید. سلطان با تمام مخالفتها، محمد پاشا برادرزاده مصطفی پاشا را که رقیب سنان پاشا بود، بفرماندهی کل قوا برگزید لذا محمد پاشا بالقب و عنوان سرداری کل سپاه و پاشائی ارزروم بسوی آن ایالت رهسپار گردید. پاشایان حلب و معره (واقع در سوریه) که زمستان سال پیش رادرشهر وان اقامت داشتند به محمد پاشا پیوستند.

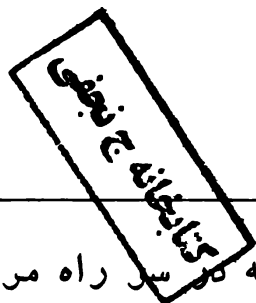
محمد پاشا با تفاق حسن خواجه سرا (پاشای آمد و بین النهرین) و مصطفی پاشای جدید الاسلام که سابقاً بنام منوچهر - میرزا شاهزاده گرجستان معروف بود ، بسوی تفلیس عزیمت کرد ، به همراه این چند فرمانده نیز عده‌ای از سرداران کرد از نواحی مختلف ارزروم روان شدند و سپاهی مرکب از بیست و پنج هزار سپاهی تحت فرماندهی محمد پاشا بخاک گرجستان حمله کردند . ایرانیان به زودی از رسیدن محمد پاشا به گرجستان آگاه شدند و با آنکه برای ادامه مذاکرات صلح نمی‌توانستند علناً وارد جنگ شوند خود را به لباس گرجیان درآوردند و در زیر فرماندهی سیمون و سایر سران گرجی با سپاهیان محمد - پاشا وارد جنگ شدند و در مرحله اول موانعی بر سر راه ارتش عثمانی فراهم آورده حملات آنان را دفع کردند ، اما بعد در هنگام عبور سپاهیان ترک از رود کور ایرانیان بر آنان تاخته بسیاری از افراد عثمانی را کشتند و باروبنه آنان را بغارت بردند . بنابراین ترکان مغلوب و بی‌نظم به تفلیس رسیدند . محمد پاشا به هنگام ورود به تفلیس گرفتار شورش سپاهیان شد ، فرمانده ترک با زحمت بسیار و دادن پول فراوان به سربازان موفق شد شورش را بخواباند و پس از تقویت پادگان شهر و تعویض فرمانده آن عازم بازگشت گردید ولی بین او و روسای کرد در انتخاب راه بازگشت اختلاف نظر شدید بوجود آمد ، روسای کرد اصرار داشتند از راه تومانیس به قارص بروند ولی محمد پاشا عقیده داشت از راه آلتون قلعه

بازگردد . سرانجام هر يك از دو طرف راه دلخواه خود را انتخاب کرده در قارص به یکدیگر پیوستند . در این شهر محمد پاشا که عدم موفقیت‌های ارتش عثمانی را بواسطه خیانت منوچهر میرزای جدید الاسلام میدانست ، مجلس مشاوره‌ای تشکیل داد . رأی نهائی شورا احراز خیانت منوچهر و اعدام او بود ولی چون منوچهر از قصد آنان آگاهی یافت با اینکه بنا بدعوت پاشا به قارص آمد معذک توانست جان سالم بدربرد . سلطان مراد باشنیدن این خبر از اقدام محمد پاشا سخت متغیر شد و دلیل این بی‌سیاستی را از ناحیه سنان پاشا صدراعظم دانست بنابراین او را عزل کرده سیاوش پاشا را بجای وی منصوب نمود . شاه ایران که در جریان تمام این وقایع بود واطمینان حاصل کرد که ترکان تمام تابستان را گرفتار جدال با منوچهر میرزا خواهند بود و رسانیدن کمک به تفلیس برای آنان دشوار است فرماندهی قوای مرزهای غرب را به امیرخان سپرد و به او دستور داد که اگر ترکان دست بتهاجم زدند با آنان مقابله کند و خود با تمام قوا به هرات عزیمت کرد . سلطان مراد سوم به محض اطلاع از عزیمت پادشاه ایران به هرات، فرهاد - پاشا را به فرماندهی قوای مرزی ایران منصوب کرد و بوی دستور داد که به جنگ در گرجستان ادامه داده شهر ایروان را که در اشغال قوای ایران بفرماندهی تقماق بود بتصرف در آورد . ضمناً راه بین قارص و ایروان را مستحکم کند و تیروی امدادی به تفلیس برساند و نسبت

به منوچهر میرزا راه ارفاق را پیموده نگذارد دشمن او اسباب مزاحمت فراهم آورد. فرهاد پاشا پس از تجهیز قوا از قسطنطنیه به ارز روم رفت و در آنجا مدت کوتاهی به ارتش خود راحت باش داد و پس از سان عمومی بسوی قارص رهسپار گردید. در راه وسایل تعمیر و استحکام کامل قلعه‌ای را که بریک گردنه کوهستانی مسلط بود (آچه قلعه‌سی) فراهم ساخت و فرماندهی با تعداد کافی توپ و چهارصد سرباز به محافظت آن گماشت و بمجرد رسیدن به قارص پادگان آنرا تقویت نموده به ایروان رفت. در ضمن پیشروی بسوی ایروان شهرهای نخجوان و مرند و صوفیان را اشغال کرد و بدون هیچ حادثه‌ای به پیرامون ایروان رسید و شهر را در محاصره گرفت. ایرانیان بهر صورت بدفاع از شهر قادر نبودند زیرا تعداد آنان از سپاهیان عثمانی بسیار کمتر بود، گرجیها هم نمیتوانستند از خارج به آنان کمک کنند زیرا خودشان گرفتار حفظ و حراست اراضی اطراف تفلیس بودند ضمناً امکان رسانیدن نیرو از طرف سلطان-محمد و حمزه میرزا نیز محال بود. بنا براین تقماق - خان ناچار شد شرایطی را که فرهاد پاشا پیشنهاد کرده است بپذیرد و شهر را تسلیم وی نماید. فرمانده عثمانی بلافاصله با استحکام شهر پرداخت و سنان پاشا پسر چغال-زاده را بحکومت آنجا برقرار نمود و با گذاشتن توپخانه کافی و هشت هزار سرباز به ارز روم مراجعت نمود. تقماق - خان پس از تسلیم اجباری ایروان با قوای باقیمانده خود

که بتوسط افراد دیگر تقویت شده بود بنای مزاحمت سپاهیان عثمانی را گذاشت و تا آنجا که توانست در قلع و قمع آن کوشید. و تعداد زیادی از آنان را که برای تهیه آذوقه و علوفه از شهر خارج میشدند کشت. در ضمن منوچهر میرزا با اتحاد با سیمون خان، نیز بنوبه خود عرصه را بر سپاهیان عثمانی مقیم گرجستان تنگ کردند و کار را بجائی رسانیدند که فرهاد پاشا نیروی مجهزی برای سرکوبی آنان فرستاد. سپاهیان عثمانی هم برای انتقام سراسران منطقه را ببادغارت داده ویران ساختند. در بهار سال ۱۵۸۴ میلادی (۹۹۲ ه.ق) سلطان محمد و حمزه میرزا به تجمیز قوا پرداخته با سپاهیان فراوانی عازم تبریز شدند. فرهاد پاشا به محض اطلاع از پیشروی ارتش ایران پادگان خوی را با گذاشتن هشت هزار سپاهی و دو یست عراده توپ تحت فرماندهی علی پاشا تقویت کرد. در شیطان قلعه ده میلی خوی که از نظر نظامی اهمیت خاصی داشت، به حفر سنگر و تهیه استحکامات پرداخت.

فرهاد پاشا به فرماندهی سپاه خویش به تومانیس رفت. این شهر تحت نظر فرمانده عثمانی تقویت شد کوههای دوطرف گذرگاه آنجا تخلیه و هموار گشت و بنیاد قلعه بسیار بزرگی با دیوارهای بلند گذاشته شد چنانکه میتوانست دوازده هزار سرباز را در خود جای دهد. در وسط قلعه جدید برج عظیمی ایجاد گردید که در باروی آن دو یست عراده توپ کوچک کار گذاشتند



این قلعه در سر راه مرزی بین ارمنستان و گرجستان واقع بود و از نظر نظامی اهمیت فوق‌العاده داشت . عثمانیها پیوسته کوشش داشتند این راه را برای حفظ ارتباط با تفلیس در اختیار داشته باشند . چنانکه زمانی که فرهاد پاشا از پیشروی قوای ایران آگاهی یافت بلافاصله برای تقویت تفلیس، رضوان پاشا را بایست هزار سپاهی و مهمات جنگی از همین راه بدانجا فرستاد و این عده بدون هیچگونه مانعی به محل مأموریت خود رسیدند . در خلال این مدت وقایعی مانند دادن تلفات سنگین در موقع آمدن فرهاد پاشا به ارزروم و فرار علی-قلیخان سردار ایرانی که در زندان عثمانیها در شهر تومانیس بود اتفاق افتاد که سلطان عثمانی مجبور شد فرهادپاشا را از فرماندهی نیروی شرق معزول و عثمان پاشا را بجای او منصوب نماید . عثمان پاشا پس از رسیدن به ارزروم ، مرکز ستاد نیروی عثمانی در شرق، سان عمومی دید سپس در ۱۱ اوت ۱۵۸۵ (۹۹۳ هـ . ق) با سیصد هزار سپاهی به قصد حمله به نخجوان از ارزروم بیرون آمد ولی در ضمن راه مقصود و هدف خود را آشکار ساخته بجانب تبریز روان شد . پس از گذشتن از مرند اولین شهر مرزی، به صوفیان نزدیکی شهر تبریز رسید ولی در آنجا از قوای ایران اثری ندید غافل از این که حمزه میرزا باده هزار سپاهی سوار در کمین نشسته و منتظر بود که قوای عثمانی برای استراحت در بیشه‌های اطراف پراکنده شود . حمزه میرزا چون مقصود خویش

را عملی دید ناگهان به پیش قراول دشمن حمله برد و در يك هجوم هفت هزار تن از سپاهیان عثمانی را از دم شمشیر گذرانید . عثمان پاشا پس از دیدن این ضرب شست دو نفر از فرماندهان خود را با چهار ده هزار سرباز به جلوگیری شاهزاده فرستاد. حمزه میرزا باکمال شجاعت جنگید و تلفاتی بیش از آنچه بر سپاهیان وی وارد آمد بر سپاهیان عثمانی وارد کرد و پس از به غنیمت گرفتن مهمات و چندین پرچم سرانجام عقب نشینی کرد و به اردوی پدر که با عمده قوای خود در محلی در دوازده میلی تبریز اردو زده بود ملحق شد. در این هنگام علی - قلیخان فرماندار نظامی تبریز بود و چهار هزار سوار برای دفاع ازین شهر بزرگ در اختیار داشت علی قلیخان که از کثرت سپاهیان عثمان پاشا آگاه بود تنها کاری که با سربازان شجاع خویش انجام داد آن بود که سه بار بخارج از حصار شهر حمله ورگشت و از افراد او عده زیادی را کشت. علی قلیخان با تعداد کم سپاهیان خویش امیدی بدفاع از شهر تبریز نداشت زیرا با آنکه جمعیت این شهر بسیار بود ولی هیچیک از اهالی بفنون جنگی آشنائی نداشتند ، بنابراین تصمیم گرفت استحکامات شهر را خراب کرده به کوههای اطراف پناه ببرد . اهالی تبریز نومیدانه با داشتن وسایل ناچیز در برابر سپاه عظیم و نیرومند عثمانی مقاومت نمودند . سرانجام عثمان پاشا ناچارگشت با توسل به زور شهر را تسخیر نماید و پس از شکستن مقاومت اهالی آن شهر را بیاد غارت و کشتار

داد . لذا در این شهر از امور وحشت‌آور و هولناک و قایمی رخ داد که سابقاً هیچ ملت درنده و درنده‌خوئی به ارتکاب آن دست نزده بود.^۱

چون خبر ویرانی و سرگذشت شوم مردم تبریز به سلطان محمد رسید سخت خشمگین و اندوهناک گشت و بسوی اردوی ترکان راند و ششصد سوار در مقدمه فرستاد و ترکان را به مبارزه خواند. بی‌درنگ محمد پاشای قره‌آمد و چیغاله پاشا با چهل هزار سپاهی به جنگ ششصد سوار ایرانی آمدند . پیش‌قراول سپاه ایران موفق شد تا ارتش عثمانی را به محلی که حمزه میرزا با بیست هزار سوار در آن به کمین نشسته بودند بکشانند ، این گروه باچنان شدتی بر ترکان تاختند که پاشای قره‌آمد فرار را برقرار اختیار کرد و چیغاله پاشا پایداری کرد. ایرانیان در جنگ تن‌بتن نشان دادند که تا چه اندازه بر ترکان مزیت و برتری دارند . سرانجام چیغاله پاشا

۱- «بعد از این جنگ جمعی کثیر از مردم دلیر (تبریز) دست برآوردند و با رومیان (عثمانیها) جنگهای نمایان کرده بسیاری از سپاه روم را ب خاک و خون سپردند و عثمان پاشا بعد از اطلاع بر جرات و جلالت تبریزی ها لشکر بی نهایت به تخریب و تسخیر تبریز مأمور ساخت و رزمیان هجوم غریبی آورده خلقی بی‌عدد کشته گشت و شروع در خرابی کرده اکثر عمارات عالیه را از بیخ و بن برانداخت و بعضی از قیساریه را کنده چنین استماع رفت که در تحت بنای آن عمارت دفينه‌ای مشتمل بر نفود فراوان بدست رزمیان افتاد و به این گمان تمامی عمارات تبریز را به آب رسانیده خاکش بباد بردادند و چون آداب سلاطین روم این است که هرگاه لشکری به تسخیر بلادی و کشوری فرستند حسب الحکم مطاع هر نفر از آن لشکر یکمن گچ و پنج عدد آجر همراه برند که هر محل را که بتصرف درآورند در آن مقام قلعه‌ای باستحکام بسازند . بنابراین عمارات تبریز را کنده مصالحش را با آنچه همراه آورده بودند دولتخانه تبریز را با میدان صاحب آباد در عرض بیست روز حصاری درغایت متانت ساختند و مجموع سپاه روم در آن قلعه رفته اسباب قلعه داری از ضرب‌زن و توپ و تفنگ و سایر آلات جنگ بر برج و باره آن حصار نصب کرده لوای جدال و قتال برافراختند.» نقاوة‌الآثار. صفحه ۱۷۰ .

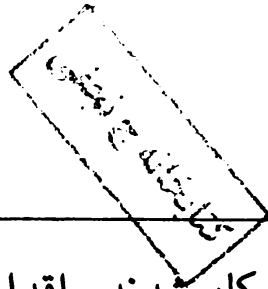
هم مجبور شد با دادن تلفات زیاد عقب نشینی اختیار نماید. حمزه میرزا پس از این فتح چنان تشجیع شد که عثمان پاشا را به مبارزه دعوت کرد و پاشا نیز این دعوت را پذیرفت. اینک اردوگاه حمزه میرزا هشت میل با مرکز فرماندهی ترك فاصله داشت. زیرا وی از مزیت توپخانه ترکان هراس داشت و در گذشته عثمانیها با توپخانه خود باو گزند فراوان رسانیده بودند. پس ترکان برای حمله می بایستی این مسافت را میپیمودند.

مقدم سپاه عثمانی تحت فرمان پاشای قره آمد بود و چیغاله پاشا سپاهیان عراق و بین النهرین را در فرمان داشت و پاشای آناتولی در جناح چپ بر گروهی سواران یونانی فرمان میراند و مراد پاشای قرمان هم که افراد سوریه را در فرمان داشت در جناح راست بود، در این جنگ همه جنگاوران عثمانی به هفتاد هزار تن بالغ میشدند و بقیه در تبریز به کاوش مساجد و خانه های اشخاص به جستجوی گنج های فرضی و افواهی بودند. ینی چریها در پیرامون عثمان پاشا، که در این زمان بیمار بود، اردوزده بودند. عثمانیها که تعداد آنان به چهل هزار سپاهی میرسید بقوای اندک حمزه میرزا حمله بردند. سپاهیان ایرانی که از سراسر ایران از مازندران و عراق عجم و شیروان گرد آمده در انتظار حمله دشمن بودند. درین جنگ من (اروج بیگ) حاضر بودم و برای اولین بار در کنار پدرم جنگیدم. طرفین بسختی بایکدیگر وارد نبرد شدند و این جنگ واقعاً سخت ترین پیکاری بود که این دولت دشمن باهم

کرده‌اند. عده بسیاری از فرماندهان برجسته و سرشناس در این جنگ کشته شدند از جمله محمدپاشای قره‌آمدپاشای طرابوزان و فرمانده قوای پروسه با فرماندهان پنج‌گردان به قتل رسیدند و مراد پاشای قرامان نیز اسیر شد. اگر شب فرانسیده بود حتی يك نفر از سپاهیان ترك نمی‌توانست جان سالم از معرکه بدربرد زیرا با فرارسیدن شب حمزه میرزا مجبور شد از حمله دست بردارد و باردوی پدر بازگردد.

حالت مزاجی عثمان پاشا روز به روز وخیمتر میشد لذا تصمیم گرفت به ارزروم مراجعت نماید. در موقع عزیمت فرمانده حصار جدید تبریز را به جعفر پاشای طرابلس سپرد و نیز بوی اختیار گردآوری خراج سه‌ساله تبریز را با دوازده هزار تن سپاهی تفویض کرد. بقیه سپاهیان عثمانی از تبریز حرکت کردند و چون به محل شب‌غازان رسیدند حمزه میرزا با بیست و هشت هزار سرباز بر آنان تاخت و بنه و مهمات عثمانیها را بفارت برد. پیشقراول سپاه عثمانی که از سرگذشت بنه خویش آگاه شدند با توپخانه خود بسیاری را بباخک و خون کشیدند. چون مردان ما با سپاهیان عثمانی سخت درهم آمیخته بودند از ترکان بسیاری کشته شدند و سپاه ایران پس از وارد کردن تلفاتی سنگین و دادن شکستی ننگین بر عساکر عثمانی عقب کشیدند. بعدها شمار واقعی تلفات ترکان در این جنگ معلوم شد بالغ بر بیست هزار تن میشد و این عده با تعدادی که از دست داده بودند مجموع تلفات

عثمانی را در جنگ تبریز به هفتاد هزار بالغ کرد . هنوز ایرانیان قوای خود را گرد نیاورده بودند که از اردوی ترکان خبر مرگ عثمان پاشا رسید . بنا بر این چیفاله پاشا فرماندهی کل ارتش را به عهده گرفت و با وجود مزاحمتها و دستبردهای پی در پی حمزه میرزا ارتش عثمانی موفق شد خود را به ارزروم برساند . پادشاه ایران و حمزه میرزا از عقب نشینی قوای عثمانی استفاده کردند و برای استخلاص شهر تبریز به تجهیز قوا پرداختند . سلطان محمد با اتفاق حمزه میرزا حومه شهر تبریز را بتصرف در آورده ستاد خویش را در آنجا مستقر ساختند . فراریان که بکوهها پناهنده شده بودند بتدریج به نیروی شاهی ملحق شده و شاه رادر محاصره شهر یاری کردند . ارتش ایران بادو توپ قلعه گیر بزرگ که هرگز در ایران توپهائی با چنین کالیبر بزرگ دیده نشده بود به بمباران حصار شهر پرداختند و در ضمن برای استقرار سواره نظام در محلات ویران شهر و در کنار حصار خندقها و باروهائی ایجاد نمودند عثمانیها که از حیث آذوقه و مهمات تامدت سه سال آسوده خاطر بودند مقاومت شدیدی از خود نشان دادند چون حمزه میرزا متوجه مقاومت و شجاعت محصورین گشت تصمیم گرفت تا بوسیله نقب به داخل قلعه راه یابد . با اینکه کار حفر نقب در خفای کامل انجام می گرفت ولی خیانت دو نفر از سران دربار که پنهانی خود را به داخل شهر به عثمانیها رسانیده بودند، ترکان را متوجه موضوع کرد که بلافاصله برای جلوگیری از



آن دست بکار شدند. اقدامات حمزه میرزا بافاش شدن نقشه اوبی نتیجه ماند. بنا بر این تصمیم گرفت حصار را با حمله و بالا رفتن از نردبانهای بلند بطور آشکار بگیرد. گو اینکه ابتدا ترکان در برابر این حمله غیر مترقب غافلگیر شدند ولی به زودی خویشتن را آماده ساختند و بر مهاجمین که از نردبانها بالا می آمدند حمله ور شدند و بر سر آنان تیر فرو ریختند و از سوراخها و روزنه های حصار با آنان درآویختند و از کنگره ها و تضاریس سر دیوارها به جنگ تن به تن پرداختند. این حمله علنی بر حصار تبریز شش روز بطول انجامید و چون حمزه میرزا از اقدام خود نتیجه مثبتی ندید فرمان بازگشت داد در این حمله بیش از شش هزار تن از ایرانیان کشته شدند .

پدرم سلطان علی بیگ بیات که از آن زمان در رکاب شاه بود از حمزه میرزا دستور گرفت تا با سیصد سوار از ایل خود برای تسخیر حصار تبریز دست بکاری زند که با آنچه در سابق شده بود کاملاً متفاوت بود . قرار بر این شد که شبی پدرم پنهانی با گردونه بزرگی (یا برج چوبی که بر چرخهائی استوار بود) و دو یست تن سرباز آنرا بکنار خندق ببرند و به بالای دیوار حصار نصب نمایند این برج چوبی با کیسه هائی پر از خاک که بر اطراف آن آویخته شده بود محافظت میشد و ضمناً دارای ارتفاعی بود که از فراز آن تسلط بر داخل حصار امکان پذیر بود و از بالای آن پل متحرکی با طناب در موقع مناسب بر حصار افکنده میشد و ورود به داخل حصار را میسر میکرد .

این قوای کوچک دستور داشتند قبل از سپیده دم بدون آنکه نگهبانان ترك متوجه آنان شوند به حمله پردازند. این برج در منطقه‌ای که توپهای قلعه‌گیر مستقر شده بود قرار داشت تا بتوان در موقع مقتضی با آتش آن حمایت نمود.

در شب مقرر پدرم دست‌بکار شد و با مردان خویش در آن برج متحرك به نزدیک حصار رسید. اما با آنکه محورهای چرخهای زیر گردونه بخوبی از روغن‌اندود شده بود و با آنکه چرخها را پنبه پیچ کرده بودند تا صدا را خفه کند و نور حاصل از سنگ چخماق و چاشنی فتیله توپ و تفنگ را با احتیاط تمام پوشانیده بودند با این همه قبل از اینکه برج به حصار برسد، نگاهبانان ترك با گلوله تفنگ آنها را زیر آتش گرفتند ضمناً هفتصد سرباز ترك از دروازه مخفی که در این قسمت از خاکریز قرار داشت هجوم کردند. پدرم که دید راه گریز مسدود است با نهایت مردانگی به مقابله پرداخت ولی وقتیکه پدرم هفت تن از مردان برجسته ترك را با دو سردار و سه بیگ از پای درآورد بر اثر زخمهای بیشمار بدرود زندگی گفت. آنچه واقعاً پایان کار را نزدیکتر ساخت شکستن سطح پایه‌های برج بود که بر اثر گلوله باران چرخهای زیر آن سوخته بود. دشمن در صدد بود تا از این شکستگی بداخل برج راه یابد و چون این دیوار سنگین ناگهان فرو افتاد بیش از صد سرباز ترك را در زیر بار خود کشت. این دیوار تنها مانعی بود که بر سر راه من و

کسانی که در زیر فرمان داشتیم وجود داشت و مرا از رسیدن بیاری پدرم مانع می‌گشت. ترکان چون دیدند که ارتش ایران بفرماندهی شاه و حمزه میرزا برای نجات مردان داخل برج به حرکت آمده‌اند دست از حمله کشیده بداخل حصار رفتند.

حمزه میرزا تا مدت‌ها گرفتار دفع اغتشاشات داخلی بود و فرصتی برای استخلاص تبریز نداشت. ولی پس از منکوب کردن یاغیان و دو ماه اقامت در قزوین مجدداً به اردوی پدر که در اطراف تبریز و محاصره آن شهر بود آمد اما به مجرد اینکه بوی رسیدیم حتی يك ساعت هم از رنج سفر نیاسودیم. از بهار مدتی گذشته بود ولی نه‌کار ما سهل شده بود و نه بخت با ما یار. زیرا ترکان محصور در خلال این مدت نیروی کمکی مرکب از دویست هزار سرباز بفرماندهی سنان پاشا و فرهاد پاشا که بدون هیچ مانعی وارد حصار شده بودند، دریافت داشته بودند با این تفصیل برشاه و پسرش حمزه میرزا معلوم شده بود که با وجود قدرت نظامی عثمانی و استحکامات زیاد شهر تبریز نمی‌توانند برای رهائی آن کاری از پیش ببرند. لذا تصمیم گرفتند که هرچه زودتر از محاصره دست بردارند و با خود هر اندازه از سکنه شهر را با اموال و مواشی آنها که میسر باشد کوچ داده بجای امن ببرند. با اجرای این نقشه اردوی ایران بسوی شمال درجاده گنجه حرکت کرد. چون شاه به گنجه رسید اطلاع داده شد که سپاهیان عثمانی تبریز را تصرف نموده تمام محلات و خانه‌ها را

ویران کرده‌اند و جز باروی شهر دیواری بر جای نگذاشته‌اند. سلطان محمد و حمزه میرزا پس از اطلاع از این امر با وجود کمک‌هایی که از اطراف به‌آنان شد معذالك تصمیم به مراجعت گرفتند. در قلب زمستان بسوی قزوین رهسپار شدند ولی در ضمن راه بر اثر توطئه‌ای حمزه میرزا به قتل رسید و با این عمل فجیع آخرین امید پادشاه ایران برای مقابله با ارتش نیرومند عثمانی که سراسر آذربایجان و قفقازیه را در تصرف خویش داشتند، بی‌اس مبدل گردید. کشته شدن حمزه میرزا که بی‌گفتگو نتیجه توطئه مخالفان جدی وی بود نه فقط به قرارسازش و آشتی بین ایران و عثمانی لطمه زد بلکه پایه‌های سلطنت خدابنده را متزلزل کرد.

«بررغم رشادتهای شگفت‌انگیز حمزه میرزای ولیعهد در این جنگها (با عثمانیها) نباید از خاطر دور داشت که غرور و ناپختگی آن جوان نیز تا اندازه‌ای آتش دشمنی را میان بزرگان و سرداران سرخ‌کلاه دامن زد و در نتیجه انگیزه‌ای برای جری شدن عثمانیها پدید آورد. مثلا مخالفت سران دو طایفه ترکمان و تکلو با رسانیدن کمک به ولیعهد و بد رفتاری حمزه میرزا نسبت به حاکم آذربایجان امیرخان ترکمان بود که همیشه از سرخیر-اندیشی و دلسوزی آن شاهزاده را از زیاده روی و یا بد رفتاری با بزرگان کشور باز میداشت و چون حمزه میرزا فریب‌گروهی از مردم بدخواه و کینه‌توز را خورده‌داری می‌فرموده امیرخان ترکمان را ضبط و خود وی را به قلعه قهقهته

تبعید کرده بود، ترکمانان و تکلوها نسبت بوی چندان مهتری نداشتند. رویدادی که شکاف میان مخالفان و هواخواهان حمزه میرزا را فراختر کرد کشته شدن امیرخان در قلعه قهقهته بود. از آن پس ترکمانان و تکلوها دوستی و یگانگی را با دو طایفه استاجلو و شاملو غیرممکن دیدند و به همین سبب دو طایفه اولی به رقابت بادو طایفه دومی شاهزاده طهماسب میرزا را که برادر خردسال حمزه میرزا بود بولیعهدی برداشتند و بهمین سان زمینه دیگری برای آشوب و برادرکشی فراهم آمد.

اکنون (۹۹۴ هـ . ق . ۱۵۸۶ م) باقیمانده میراث شاه اسمعیل صفوی به سه پاره شده بود. در خراسان مرشد قلیخان نیرومند به نام عباس میرزا حکومت میکرد و میان وی و علیقلیخان شاملو حاکم هرات شکراب بود. در تبریز خدابنده با ابوطالب میرزا فرزند کهنترش به سر می برد و ظاهراً با اکراه تمام اختیارات را بدست حمزه میرزا داده بود. در عراق ترکمانان و تکلوها که بیش از ده هزار سوارکار آمد داشتند طهماسب میرزا سومین فرزند خدابنده را ولیعهد کرده بودند و میخواستند بنام وی حکومت کنند. در چنین حالی حمزه میرزا با هفت هزار سوار برای سرکوبی شورشیان متوجه عراق گردید و بیک رشته نبردهای شدید شگفت انگیزی دست زد که حاصل آنها را باید بزرگترین کامیابی وی قبل از مرگ نابهنگام به شمار آورد چه در عرض کمتر از سه ماه بر اثر دلیریهای این شاهزاده سرکشان ترکمان و تکلوکشته و یا بکلی تارومار

شده بودند و طهماسب میرزا دست پرورده آن دو طایفه در قلعه الموت بدست دشمنان آنها یعنی سران طایفه استاجلو زندانی گردیده بود.^۱

در چنین وضعی بود که سلطان محمد تا آخر دوران سلطنتش نتوانست در برابر دشمنان خود ایستادگی نماید و اراضی متصرفی را از چنگ آنان بیرون آورد.

۱- تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران صفحات ۲۸۰-۲۸۱-۲۸۲ .

جنگهای شاه عباس کبیر

باسلطان محمد سوم وسلطان احمد اول

و سلطان مراد چهارم

عباس میرزا چون قدم به تخت سلطنت نهاد با اینکه در آغاز جوانی بود و بیش از هیجده سال از عمرش نمیگذشت تصمیم گرفت شخصاً زمام امور کشور را در دست بگیرد و به همین مناسبت در روز اول جلوس به تخت شاهی عده‌ای از سران قزلباش را که موجب هرج و مرج و آشوب در کشور شده مرزهای این سرزمین را بروی بیگانگان بازگذاشته بودند، اعدام کرد و با این اقدام توانست اساس حکومت مقتدری را برای خود فراهم آورد.

شاه عباس چون ازین امر مهم آسوده خاطر شد بخیال افتاد بیگانگان را که از هرج و مرج و اغتشاشات داخلی استفاده کرده بودند و از طرف مغرب نواحی شیروان و گرجستان و ایروان و قراباغ بالاخره تمام آذربایجان و کردستان را تا نزدیکی نهاوند اشغال کرده و از جانب دیگر از بکان که خراسان را بباد غارت داده اسباب بی‌نظمی کامل شده بودند از کشور براند. بنابراین مرشد قلیخان را برای سرکوبی از بکان مأمور نمود ولی قبل از این مسافرت

جنگی لازم بود که خاطر خود را از جانب عثمانیها آسوده کند و چون برابری و مخالفت را با دربار عثمانی که در این زمان که از جهات مختلف سیاسی و نظامی بر وی تفوق داشت بی‌فایده دید ناچار با آن از در دوستی و صلح درآمد و طبق معاهده‌ای مقرر گردید که قسمتی از قفقازیه و آذربایجان و بعضی از بنادر دریای خزر را بدولت عثمانی واگذار نماید (۹۹۸ هـ. ق) در مقابل سلطان عثمانی متعهد گردید که شرایط صلح را تضمین نماید.

شاه عباس برای پیشرفت کار خود در مشرق ناچار به این صلح ننگین تن داد و جبران آنرا بوقت مقتضی موکول نمود. شاه عباس بدنبال مرشد قلیخان برای دفع از بکان خود به‌شخصه به خراسان رفت ولی چون به مشهد رسید بوی خبر دادند که عثمانیها مجدداً بنای تعرض را گذاشته و از مرزهایی که طبق معاهده مقرر شده بود، گذشته‌اند ناچار باکمال عجله به قزوین بازگشت (سال ۹۹۹ هـ) در هنگامیکه پادشاه ایران به قزوین آمد نیروی عثمانی از یک طرف به سرداری چفال اوغلی از عراق عرب گذشته تا حوالی نهاوند را اشغال کرده بود و پس از گذاشتن پادگانهایی مجدداً به بغداد بازگشته بود و از جانب دیگر فرهاد پاشا فرمانده نیروی قراباغ تا تبریز پیش آمده تمام استحکامات نظامی را بتصرف آورده بود. بنابراین این تمام صفحات شمال غربی و مغرب بدست ارتش عثمانی افتاد و هرگونه اقدامی را برای شاه عباس مشکل کرد. اتفاقاً اوضاع شرق هم به پادشاه صفوی اجازه نمیداد که

قبل از خاتمه کار ازبکان بچنین امر دشواری دست بزند ناچار لازم دید برای بار دیگر با دربار عثمانی از در مصالحه و مسالمت داخل شود، لذا برادرزاده خود حیدر میرزا را برای تجدید معاهده سابق مأمور کرده خود بتجهیز قوا برضد ازبکان پرداخت متأسفانه بیماری سختی ویرا تا چندین ماه بستری نمود و فرماندهان ارتش او نتوانستند خراسان را از هجوم ازبکان رهائی بخشند. این اخبار و بیماری شاه بتدریج در اطرافیان شاه و حکام ایالات و ولایات تأثیر سوئی بخشید و حتی بعضی از آنان سر بطنیان برداشتند شاه عباس پس از بهبودی مشغول برانداختن یاغیان و اعاده نظم در کشور شد. سپس بخراسان رفته ازبکان را بمساکن اصلی خود عقب راند.

شاه عباس چون از امر خراسان و ازبکان آسوده گشت به قزوین مراجعت نمود (او اواخر سال ۹۹۹ هـ ق) و در همین موقع بود که نمایندگان عثمانی بریاست خزر پاشا بیگلر- بیگی شهروان به قزوین آمد. سفیر عثمانی از جانب سلطان مراد مأمور بود که شرایط معاهده‌ای را که در استانبول بتوسط نمایندگان دربار ایران بامضاء رسیده است بتصدیق شاه برساند. این معاهده که در زمینه شرایط صلح سابق تدوین شده بود چنین مقرر میداشت:

۱- شهرهای تبریز و قرجه داغ و گنجه و قراباغ و تمامی ایالت گرجستان و کردستان و لرستان و شهر نهاوند بدولت عثمانی واگذار شود.

۲- استرداد اسیران از طرف دولتین ایران و عثمانی.

۳- پناه ندادن هیچیک از فراریان از طرف دولتین متعهدتین .

۴- منع صب خلفای راشدین و عایشه در ایران .

۵- دولت عثمانی برای تضمین ، حیدر میرزا را بعنوان تحصیل در دربار استانبول نگاه خواهد داشت .
 «سرانجام شاه و سلطان هر دو این پیمان را مهر کردند و بشرافت خویش سوگند خوردند که هر کس مفاد این پیمان را کاملاً مراعات نکند شرافت و اعتبار ندارد و خائن و پیمان شکن شناخته شود که هرگز در شماره نجبا و بزرگان نیاید و بگفتار و کردار شایسته احترام آنان نباشد .

بدین طریق به پیمان مزبور سوگند خوردند و دونسخه از آن تنظیم شد که یکی در حضور والیان باب عالی امضاء شد و دیگری در قزوین در حضور خوانین و سرداران ایرانی.^۱

شاه عباس که در این زمان ناچار بود باین صلح ننگین تن دردهد مفاد معاهده را قبول کرد و دو نفر از بزرگان را برای تعیین مرز، همراه سفیران عثمانی کرد.

شاه ایران با وجود ترکتازی مجدد عبدالؤمن خان ازبک در خراسان چون مسافرت جنگی را به این ایالت مساعد نمیدید برای زیارت آرامگاه جد خود شیخ صفی به اردبیل رفت (۱۰۰۱ هـ.ق)، در اینجا شنید که خان احمد فرماندار گیلان وزیر خود خواجه حسام الدین وکیل را

بعنوان مسافرت، بدربار سلطان عثمانی فرستاده در مقابل واگذاری استحکامات لاهیجان و تسهیل عبور ارتش عثمانی از راه دریای خزر به قزوین، حمایت او را خواستار شده است و اتفاقاً این خبر مصادف شد با پیشروی نیروی عثمانی در آذربایجان بفرماندهی چفال اوغلی و فرهادپاشا. شاه عباس قبل از تنبیه خان احمد رسماً بدربار سلطان عثمانی شکسته شدن پیمان را خاطر نشان نمود و برای اینکه مسئولیت را بگردن دولت مزبور بیندازد پناهنده شدن امیر قرجه داغ را بخاک عثمانی بهانه قرار داده اعتراض کرد. سپس فرهاد خان یکی از سرداران خود را بسرکوبی خان احمد بگیلان فرستاد. فرهاد خان بدون زحمت تمام گیلان را بتصرف در آورد.

شاه عباس پس از يك سلسله عملیات جنگی در خراسان و افغانستان و بدست آوردن موفقیت‌هایی در جنگ با جهانگیر امپراتور هندوستان و جانی بیگ خان از بک و مطیع کردن یاغیان در گوشه و کنار کشور تصمیم گرفت نظر خود را بجانب عثمانی معطوف دارد.

دربار های پادشاهان اروپا که پادشاه نیرومند و سیاستمداری را در ایران دیده و او را از هر جهت واجد شرایط مقابله با دولت امپراطوری عثمانی می‌پنداشتند در جلب اتحاد دوستی او اقدام کردند و با فرستادن سفرا و نمایندگانی نقشه و فکر او را تمجید و بجنگ با امپراطوری مزبور تحریص مینمودند مخصوصاً پاپ رهبر روحانی کاتولیک که بیش از سایرین دین مسیح را از

طرف عثمانیها در خطر میدید پیشنهاد پادشاه ایران را که بوسیله سفرای خود بدولتهای اروپائی کرده بود ، استقبال نمود و نمایندگان برای انعقاد قرار دادهائی به ایران روانه داشت .

یکی از فرستادگان پاپ در مجلس عمومی پس از شرفیابی برای تشویق شاه عباس بجنگ با عثمانیها چنین گفت «پادشاه بزرگ و نیرومند ایران ، جهانیان از تعدیات و زورگوئیهای که به پدران شما، پادشاهان بزرگوار صفویه از طرف سلاطین عثمانی شده، آگاهند. هنوز ایالات و ولایاتی را که از آنان بزور گرفته اند در تصرف خویش دارند ، در این موقع که باب عالی گرفتار هرج و مرج و دربار ایران در اوج ترقی و تعالی سیر میکند و با وسائل ممکنه ای که نیروهای آسمانی در اختیار شما گذاشته است لازم بنظر میرسد جبران زیانهای وارده را بنمائید . اگر پادشاه ایران نظری به ملت خود بنمایند خواهند دید که مردانی جنگجو و سلحشور و بدون ترس برای فداکاری حاضر و آماده هستند از هیچ خطری روی گردان نیستند بعلاوه قدرت جنگی و تعداد افراد ارتش ایران باندازه ای است که میتواند در برابر هر قدرتی ایستادگی نماید چنانکه بیش از شش هفته نیست که به امر شاهنشاه صدهزار مرد جنگی به خانه های خود بازگشته اند . اگر اراده همایونی تعلق بگیرد در اندک مدتی پادشاهان مسیحی که برای دفاع شمشیر بدست گرفته اند به اتحاد با شما آماده و منتظرند که بجنگ اقدام نمایند .



شاهنشاه ایران منظمئن باشند که پاپ مقدس عموم پیروان مسیح را بجنگ با عثمانی و یاری شما ترغیب و تحریص خواهد کرد و همچنین امپراطور رودلف (امپراطور اطریش) که سالهای متمادی است در اینراه مبارزه میکند و نیز پادشاه پولونی و فرمانروایان مسکو و ایالت ساو و آو توسکان و بالاخره پادشاه اسپانیا و غیره با تمام نیرو دست بدست یکدیگر خواهند داد و جاناً و مالا وارد کارزار خواهند شد.»

پاپ پل پنجم با فرستادن سفیری بنام سیمون مقاصد خویش را علنی کرد و پیشنهادهائی به شاه عباس داد که بعضی از مواد پیشنهاد باینقرار است :

۱- پاپ پل پنجم مایل است برای جنگ با امپراطوری عثمانی تمام نیروهای معنوی و مادی خود را بکار بیندازد و برای انجام این کار متعهد میشود که سپاه مهمی تجهیز کرده تمام پادشاهان مسیحی را وادار نماید در زمانیکه پادشاه ایران از جانب خشکی حمله می کند داخل در جنگ بشوند و از طرف دریا عملیات خود را آغاز نمایند.

۲- رهبر مقدس روحانی وعده میدهد که افراد جنگی و مهندسین نظامی برای کمک به ارتش ایران روانه نماید.

۳- مخصوصاً بنمایندگان دربار پاپ سفارش شده که از پادشاه ایران احتیاجات مادی و معنوی خود را در این موارد استفسار نمایند تا فوراً در انجام آن اقدام شود.

۴- برای حفظ منافع دربار ایران احتراماً خاطر- نشان مینماید که با امپراطور اطریش و پادشاه اسپانیا و فرمانروایان و نیز و توسکان برای جلب اتحاد با آنان

داخل در مذاکره بشود .

شاه عباس که در چندی پیش سفیران دربار های اسپانیا و اطریش را پذیرفته و آنان نیز مستقیماً برای دخول در جنگ با عثمانیها و کمکهای دیگر وعده مساعدت داده بودند با دیدن زمینه مساعد از جانب خود سفراتی بدربار های اروپا و پاپ فرستاده خود را برای جنگ آماده کرد. اتفاقاً در این زمان (سال ۱۰۱۲ هـ ق) پیش آمدهائی رخ داد که بهانه مناسبی بدست شاهنشاه ایران داده او را در میدان عمل آزاد گذاشت . اهالی نپاوند که از مدتها پیش در زیر اطاعت حکام عثمانی بوده و از رفتار آنان خسته شده بودند با حسن خان حاکم همدان داخل در مذاکره شدند و او را بگرفتن شهر دعوت نمودند حسن خان هم بلافاصله بنپاوند رفت و مأمورین عثمانی را رانده شهر را بدست ایرانیان سپرد . در همین زمان در سلماس یکی از رؤسای کرد بنام قاضی بك سر بخلاف برداشت و برضد بیگلربیگی عثمانی تبریز قیام نمود و در قلعه قارین یراق حصارى شد و خود را شاهسون و مطیع دولت ایران اعلام نمود و از آن كمك خواست .

وقایع مزبور با اوضاع پر آشوب و ضعف امپراطوری عثمانی و سلطان پیرو بیمار آن سلطان محمد سوم، مصادف شد. در سراسر آناتولی انقلاب و شورش و کشتار و راهزنی برپا خاست، حکام ایالات دم از استقلال و خود مختاری زده علم مخالفت علیه دربار عثمانی برافراشتند. سی هزار سپاهی که مدتها در هنگری و شبه جزیره بالکان به جنگ

مشغول بودند بواسطه بدرفتاری چغال اوغلی صدراعظم سر بشورش برداشته بشهرهای آسیای صغیر هجوم آوردند. طولی نکشید که دامنه شورش و هرج و مرج به بین‌النهرین سرایت نمود. در بغداد اهالی شوریده حاکم عثمانی خود را رانده حکومتی مستقل برهبری شخصی بنام اوزون حسن تشکیل دادند. کردها که در تمام دوران اختلاف میان باب عالی و دربار ایران جانب دولت نیرومند را می‌گرفتند، چون از ناتوانی حکومت مرکزی عثمانی آگاه شدند طبعاً بطرف ایران متمایل شدند و کمک خود را به شاه ایران اعلام نمودند.

شاه عباس که در جریان جزئیات امورداخلی امپراطوری عثمانی بود موقع را برای انجام مقاصد خویش مناسب دیده پس از مشورت باشورای سلطنتی استمداد غازی - بیک کرد و نقض پیمان بعضی از مفاد معاهده استانبول را مانند پناهنده شدن شاهوردیخان لر بخاک عثمانی و کشته شدن عده‌ای از بازرگانان ایرانی و غارت امتعه ایشان در خاک اشغالی آذربایجان و از همه مهمتر چپاول مأمورین شاه عباس را که برای خریدن باز شکاری به شیروان می‌رفتند بوسیله مأمورین عثمانی، بدولت امپراطوری خاطر نشان نمود و رسماً اعتراض کرد، سپس در اختلفای کامل در ۷ ربیع‌الاول ۱۰۱۲ به بهانه شکار از راه کاشان عازم مازندران شد ولی در نیمه راه به قزوین که محل اجتماع ارتش بود رفت و پس از سان سپاه و تنظیم امور بسرعت بجانب تبریز راند و در ۱۸ همین ماه شهر تبریز

را پس از مدت‌ها اسارت بتصرف درآورد .
 «اما شهر شهره تبریز طرفه ویرانه در نظر آمد
 زیرا که در سالهای پیش که بلده تبریز بتصرف رومیه
 درآمده از تبریزی خالی بود رومیه در ویرانی خانه‌ها و
 عمارات عالیه شهر دقیقه فرو گذاشت نکرده بودند اگر
 چه در تمادی بیست سال که آنملک در دست رومیه ماند
 جمعی غارت زده بی بضاعت از اطراف وجوانب فراهم
 آمده بقدر جمعیتی شده بود اما از هر صدخانه پریزب و
 زینت يك خانه چنان نشده بود که ثلث آنرا حالت اول
 بهم‌رسانیده باشد .

«القصه چون موکب مقدس بشهر رسید و محافظان
 قلعه دروب را مسدود ساخته بودند در میان شهر منزلی که
 قابل نزول اجلال همایون بوده باشد نبود بشنب غازان
 تشریف برده در آنجا نزول فرمودند و مردم آن ولایت از
 شهر و نواحی روی امید بدرگاه جهان پناه آورده از طایفه
 رومیه هرکس در شهر و نواحی بود گرفته بپایه سریر
 اعلی آورده و بقتل میرسانیدند .

ودوستان خاندان صفویه که چندین سال بود که
 بتقیه زندگانی میکردند علانیه شعار محبت ولای اهل همت
 طیبین و طاهرین ظاهر ساخته غلغله فرح و انبساط بایوان
 کیوان رسانیدند و آنچه نهایت اخلاص و نیکو خدمتی بود
 از ایشان بظهور رسید.»^۱

عثمانیها که بواسطه سرعت عمل شاه عباس غافلگیر

شده بودند در حصار شهر متحصن شده بمقاومت برخاستند از جانب دیگر علی پاشا فرمانروای عثمانی پس از اطلاع از سقوط تبریز با پنجهزار پیاده بجلوگیری شتافت ولی قبل از رسیدن به تبریز در محل صوفیان از شاه عباس شکست خورده اسیر گردید .

«.... میمنه و میسره همایون را بمردان کار و دلیران معرکه کارزار استحکام داده خود بنفس شریف در قلب قرار گرفته اعلام نصرت فرجام افراخته متعاقب چرخچیان در حرکت آمدند و صدای کره نای و نفیر و کورکه و کوس درگنبد نیلگون فلك پیچید، از آن طرف نیز پاشای مذکور چنانچه قاعده رومیان است عرابهای توپ و ضربزن را بیکدیگر استوار گردانیده توپچیان و ینکچریان را پیش انداخته خود با محمود پاشا در قلب قرار گرفته به آئین شایسته پیش می آمدند تا آنکه بین الفریقین تباعد بتلاقی انجامید و مبارزان طرفین دست با استعمال سیف و سنان بردند بعد از آنکه قول همایون نمایان شد... عساکر فیروزی نشان بیکبار جلو انداخته با مخالفان در آمیختند جنود رومیه تاب صدمه دلیران عرصه نبرد نیاورده متزلزل و بیدست و پاگشته این المفرگویان راه انهمزام سپردند.. وبطرفة العین از آن گروه انبوه در آن صحرا و کوه دیار نماند از جمله پاشایان محمود پاشا و خلیل پاشا بقتل آمدند و علی پاشا دستگیر گردید

.... حضرت اعلی بعد از مشاهده پیکر فتح و ظفر بجانب شهر عود فرمودند و همت و الانهمت به تسخیر قلعه

مصروف ساختند .

«محصورین قلعه و حصار تبریز پس از اندک مقاومتی ناچار سرتسلیم فرود آوردند» حضرت اعلی بنابر ترفیه حال خلائق و حفظ دماء امان نامچه بروفق مدعای ایشان در قلم آورده بقلعه فرستادند و اهل قلعه تسلی یافته دروب قلعه را بروی روزگار فرخنده آثار اولیای دولت ابد پیوند گشاده با اموال و اسباب خود بیرون آمدند...»

تسخیر تبریز بتوسط شاه عباس تأثیر زیادی در تمام آذربایجان کرد و بسیاری از رؤسای طوایف کرد نواحی مراغه و سلماس و خوی برای اظهار انقیاد بخدمت شاه رسیدند و شاه عباس بدون گم کردن وقت به پیشروی خود بجانب شمال ادامه داده شهرهای اطراف رود ارس و نخجوان را بتصرف درآورد .

پس از تصرف نخجوان شاهنشاه ایران برای تصرف ایروان که از مراکز حساس و سوق الجیشی ارتش عثمانی بود، رهسپار گردید در این هنگام سید محمد پاشای مشهور به شریف پاشا بیگلربیگی نخجوان و ایروان بود. شریف چون خبر پیشروی ارتش ایران را شنید از ترس بادوازه هزارسپاهی در ایروان محصور شد. در همین موقع موفقیت های الله وردیخان فرمانده ارتش ایران در مغرب مخصوصا در بغداد بیش از پیش بر تقویت نیروی شاه افزود زیرا شاه عباس او را باتمام قوایش به آذربایجان برای کمک بگشودن ایروان احضار نمود .

۱- تاریخ عالم آرای عباسی نیمه دوم جلد دوم ص ۶۴۱ .

۲- تاریخ عالم آرای عباسی نیمه دوم جلد دوم ص ۶۴۲ .

چون فتح قلعه ایروان از نظر نظامی شایان اهمیت است عین وقایعی را که در تاریخ عالم آرای عباسی مذکور است نقل میکنیم :^۱

«... روز دیگر رایات نصرت آیات پپای قلعه در حرکت آمدند از دامن کوه روانه شدند و رومیه درهای قلعه را بسته دست بانداختن توپ و ضربزن و بادلیج گشادند و اردوی همایون بمیان باغات و دیوار بست حوالی قلعه درآمد هر کس در محل مناسب فرود آمد و بجهت آسیب گلوله و ضربزن و بادلیج که بر مثال تگرگ از قلعه می بارید در یک طرف خیمه خود که بجانب قلعه بود پناهی ساخته اقامت نمود .

«قلعه ایروان مشتمل بر سه قلعه بود یکی اصل قلعه عتیق که فرهاد پاشای سردار در یونت ئیل ۹۹۱ هـ. که بتسخیر ولایت مذکور آمد و نواب سکندر شأن سلطان محمد در خراسان بود در کنار رودخانه زنگی چای در غایت استحکام ترتیب داده و شیر حاجی ساخته خندق عمیقی حفر نموده بود و یکی قلعه کوچکی است که بر بالای تل بزرگی که در مابین جنوب غربی قلعه واقع است ترتیب داده بودند و قلعه کوزچی نام نهاده فاصله بین القلاع دو سه تیر پرتاب بوده باشد ، مستحفظان آن قلعه باستظهار مردم قلعه بزرگ بیرون آمده آب از رودخانه و سایر مایحتاج از قلعه بزرگ میبرند و دیگری قلعه جدید است که در آن چند روز لشکر نخجوان بجهت خود در جنب قلعه عتیق

۱- تاریخ عالم آرای عباسی نیمه دوم جلد دوم ص ۶۴۴-۶۴۶-۶۵۳ بعد .

در طرف قبلی و رعایت استحکام ترتیب دادند، اما فرصت تعمیر شیرحاجی و حفر خندق نیافتند. بندگان حضرت اعلی و امرای عظام اطراف و جوانب قلعه را بنظر درآورده اگر چه تسخیر آن سه حصن حصین که مملو و مشحون بمردان کاری و آلات قلعه داری و ذخیره فراوان بود و مستحفظان هر سه قلعه به امداد یکدیگر مستظهر بودند، در نظر خاص و عام بغایت مشکل مینمود و در زمان ظهور دولت و جهانگشائی سلاطین صفویه کمتر واقع شده بود که جنود قزلباش بقهر و غلبه قلعه از رومی گرفته باشند و بین الجمهور چنین مشهور بود که قلعه از رومی گرفتن امریست محال.

« اما حضرت اعلی همت والاتسخیر آنها مصروف ساخته اطراف و جوانب قلعه را بر امرای اعظام و قورچیان و غلامان و سایر عساکر نصرت نشان قسمت فرموده ذوالفقار خان و لشکر آذربایجان را بتسخیر قلعه کوزچی مقرر فرمودند و قرچقای بیك را باغلامان خاصه شریفه و هریك از امراء و عساکر را بمحل مناسب تعیین فرمودند و رومیان در کمال قدرت و اقتدار بمحاربه و مدافعه مشغول نموده چند مرتبه با فوج کثیر از قلعه بیرون آمده در فضائی که در جانب قلیلی قلعه جدید واقع بود صف- آرائی کرده مستعد رزم و پیکاری گشتند و ازینطرف نیز لشکر قزلباش بمقابله ایشان شتافته بین الجانبین محاربات روی میداد و از جانبین جمعی قتیل و مجروح گشتند.. حضرت اعلی صرفه در این نوع جنگ ندیده امر

فرمودند که در میان فضای مذکور جبری زده و تفنگچیان در آنجا کشیک نگاه دارند که من بعد از دروازه کسی بیرون نتواند آمد

«رومیه راه بیرون آمدن و صف قتال آراستن مسدود یافته ترك آن کردند ، از این جانب در امر محاصره سعی مزبور بظهور میرسانیدند و برخوردار بیک توپچی باشی را بریختن توپ مأمور فرموده مقرر شد که در شهر ایروان که تا پای قلعه يك فرسخ است بتوپ ریزی مشغول باشد و کس بتبریز فرستاده بالمیز بزرگ و چند توپ دیگر که در قلعه تبریز بود، آورده اول توپ را با توپچیان بذوالفقار-خان دادند که بقلعه کوزچی زند زیرا تا آن قلعه مفتوح نمیشد از آنطرف شبیه آوردن متعذر بود و رومیان قلعه عتیق و جدید باستحظار قلعه کوزچی بکنار رودخانه و باغات تردد مینمودند و رفتن لشکر قزلباش بمیانه این دو قلعه و در آنجا سیبه ساختن بغایت دشوار بود تا آنکه بعد از چند روز که توپ میزدند از اتفاقات حسنه توپ بر برجی که خمهای آب در آنجا بود خورده فروریخت و خمها شکسته آبها ریخت و در همان شب ملازمان ذوالفقارخان جلادت نموده بمیان دره که فاصله بین القلاع است درآمدند مستحفظان قلعه کوزچی از فقدان آب و درآمدن قزلباش بمیانه دره سراسیمه گشته راه تردد آب آوردن را بر خود مسدود یافته نیم شبی با شمشیرهای آخته بیرون دویده جنگ کنند خود را بقلعه جدید انداختند و قلعه کوزچی بتصرف درآمد و این معنی مقدمه فتح گشته غازیان از پیشتر

در امر محاصره و استحکام سیبهاکوشش مینمودند اما چون برودت عظیم در هوا استیلا یافته شدت شتا بمرتبه رسید که دستها از حرکت ماند بدینجهت همین قدر بود که سیبها را استحکام داده شب و روز لوازم احتیاط بجای میآوردند تا سردی دی باقی بود بدین وسیله بمحاصره قیام داشتند و از جانبین توپ و تفنگ در کار بود و رومیان در انداختن بادلیج و ضربزن بنوعی مبالغه مینمودند. در این هنگام که خورشید عالم آرا از تنگنای مظلم دی بیرون خرامید بهادران موکب اقبال بیشتر از پیشتر کمر همت بر میان بسته بلوازم قلعه گیری پرداخته و دو عدد قلعه کوب بزرگ که هر یک تخمیناً سی من بوزن تبریز سنک می انداخت ترتیب یافت بر رأی جهان آرا پرتو ظهور انداخت که نخست در تضیق ساکنان حصار جدید اهتمام نموده بحیطه تسخیر درآوردند و بعد از آن از جانب حصار جدید سیبه پیش آورده متوجه تسخیر قلعه عتیق گردند. قرچقای بیک با جمعی از غلامان و تفنگچیان خراسانی مقرر فرمودند که از جانب قبلی حصار جدید سیبه پیش برند و محافظت جانب شمالی و قلعه عتیق که به قرچقای بیک و غلامان متعلق بود بحسن اهتمام ذوالفقار خان و لشکر آذربایجان مفوض گشت و یک عدد توپ را بطرف شرقی قلعه عتیق که سیبه های مقصود بیک ناظر و عمله کارخانه ها و محمد تقی بیک مین باشی تفنگچیان تبریز و تفنگچیان بافقی بود، برده نصب نمودند و امیر کونه خان که از قره باغ آمده حکومت ایروان باو نامزده شده بود، قرار یافت که

در جانب شرقی ما بین قلعه عتیق و جدید در برابر برج سفیدی که معظم بروج قلعه و ارتفاع آسمانی داشت حواله ترتیب داده و قنبر بیک سلیحدار باشی کوزی بیوکلو با بعضی از دلیران بجانب شرقی قلعه جدید معین شدند و از برج بزرگی که رکن طرف قبلی حصار جدید بود تادروازه در عهده اتمام قورچی باشی و قورچیان عظام قرار گرفت و يك توپ را در آنجا نصب نمودند و اطراف و جوانب هر دو قلعه سوای جانب غربی که رودخانه زنگی چای از آنجا میگذرد ، و سیبه آوردن از آنطرف متعذر بود ، بمردان کاری استحکام یافته قلعه را مرکزوار در میان گرفتند و هر يك از سرداران مورجل خود استحکام تمام داده جوالها ترتیب دادند و خاک پیش برده تل خاکی چون کوه الوند بدیوار حصار رسانیدند و نقبها بزیر برج و باره زده رخنه ها بضرر توپ در بروج افتاد و بسیاری ازینکچریان و سایر مستحفظان از آسیب راه عدم پیمودند و کار بر محصوران تنگ شده متزلزل و اختلال تمام باحوال اروام راه یافت و اسباب یورشی قلعه جدید از همه طرف دست بهم داده مبارزان آماده آن کار شدند .

شاه عباس که خود بشخصه وضع سنگرها و رده بندی افراد و مهمات را از نظر گذرانید و موقع را برای حمله مناسب دید فرمان حمله را صادر کرد .

« رومیان بطریق شب دوشین تانصف شب کماینیگی بلوازم حزم پرداخته پاس داشتند ، اما بعد نصف اللیل از آثار و علائمت چنین ظاهر میشد که در بروج و باره کمتر

کسی مانده اکثر بخواب فرورفته‌اند قریب بطلیعه صبح سرداران قزلباش یکدیگر را خبر کرده نخست از جانب سیبه قورچیان کره‌نای نواخته از اطراف و جوانب سورن بقلعه فروریخته و از جانب قلعه عتیق نیز سورن کشید ، نقاره‌های شادمانی بنوازش درآوردند رومیان خبردار شده خود را ببرج و باره رسانیده جنگ در پیوست. آواز رعد آهنگ توپ و تفنگ که از جانبین متواتر بود غلغله در زمین و زمان انداخت ، دلاوران لشکر قزلباش اصلاً از مخالفان و هم‌نکرده خود را در آتش کارزار می‌انداختند، رومیان را پای اقامت سست شده بطرفه‌العینی میان قلعه از لشکریان قزلباش مملو یافتند و از ستیز عاجز گشته بالضروره روی بجانب قلعه عتیق آوردند چون حصار جدید مسخر گردید و قلعه عتیق را دایره وارد میان گرفتند تا آنکه از طرف شمال ذوالفقارخان در سه روز سیبه را بکنار شیر حاجی رسانیده آتش بدر وازه شیر حاجی زد و از طرف شرقی ملازمان خاصه و آقایان بیوتات و تفتگچیان تبریزی و بافقی و غیرهم هجوم نموده بشیر حاجی درآمدند و حارسان شیر حاجی دست از محاربه برداشته بقلعه گریختند و امیر کونه‌خان بر برج سفیدی که در طرف شرقی بود یورش نموده بعد از محاربه بسیار بر آن برج مستولی گردید .

«اهل قلعه از طرف عجز و درماندگی خود را برای-
العین مشاهده نمود. عقلای آن قوم طاقت مقاومت و قلعه-
داری در عسکر ندیده شریف پاشا، حسن آقا نام چاوش‌باشی
را بخدمت اشرف فرستاد و حاضر شد قلعه را تسلیم نماید..
مقرر شد که قرچقای بیك غلام خاصه با فوجی از غلامان

بقلعه رفته محافظت قلعه ویراق منطقه بسرکار پادشاهی نمایند و پاشای مذکور باکل اهل قلعه بیرون آمده در صحرا خیام اقامت نصب نمایند قرچقای بیك داخل قلعه شده آن حصن حصین که فی الجمله کلید سایر قلاع آذربایجان و شیروان بود، بتصرف اولیای دولت قاهره درآمد « (۱۰ محرم ۱۰۱۳). فتح تبریز و بخصوص ایروان و سایر نقاط آذربایجان پایه‌ها و اساس قدرت امپراطوری عثمانی را در شرق و بخصوص در ایران متزلزل ساخت زیرا چنانکه دیدیم سالها بود که ارتش عثمانی بدون دیدن هیچگونه مقاومتی در خاک ایران به پیشروی خود ادامه داده ایالات و ولایات و شهرهای غرب و شمال غربی آنرا بلامانع در زیر سلطه خویش درآورده بود. چنانکه شهر تبریز آبادترین و پرجمعیتترین شهرهای آذربایجان یکبار مدت بیست سال در زیر اسارت و یوغ ارتش نیرومند عثمانی بسر میبرد و پادشاهان ضعیف و متزلزل صفویه مانند شاه اسمعیل دوم و سلطان محمد خدا بنده نتوانسته بودند کوچکترین اقدامی برای استخلاص اراضی از دست رفته بعمل آورند اینک که شاهنشاه نیرومند و توانای ایران یعنی شاه عباس، موفق شده بود که سرزمینهای از دست رفته را مجدداً بخاک اصلی برگرداند و قدرت ارتش فاتح عثمانی را بزانو درآورده آتش توپهای مهیب آنرا خاموش گرداند، شایسته بود که مژده این فتح را بگوش جهانیان که در آن زمان همگی انتظار چنین ضرب شستی را از شاهنشاه ایران داشتند، برساند. در اینجا نامه‌ای را که شاه عباس بمناسبت این پیروزی به جلال‌الدین محمد-

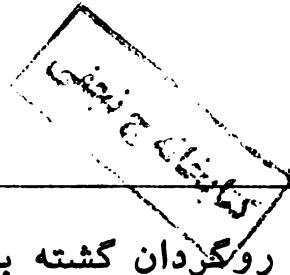
اکبر امپراطور هندوستان فرستاده است از نظر اهمیت سیاسی و نظامی که دارد نقل میکنیم :^۱

«.....بهترین فصلی که طوطی ناطقه در بوستان بدایع آفرینش . . . به بیان آن آراید اظهار حمد و سپاس درگاه احدیت و ذکر نعت و منقبت حضرت رسالت علیه و اله افضل الصلوات و الحیات است . . . لاجرم بحکم العجز عن الادراك ادراك عنان بکران اندیشه از قطع این وادی حیرت افزا بجانب دعا . . . انصراف داده بمراسم تهنیت نصرتی که از اخلاص محبان . . . را رخ نموده و شرح فتوحاتی که بیمن همت اکسیر خاصیت مخلص صافی طویت راروی داده و بنا بر مقدمه ای که در ملاحظه سامی مندرج بود اظهار آن موجب ابتهاج خاطر خورشید انجلای بندگان سپهر اعتلا خواهد بود ، می پردازد .

«الحمد لله تعالی و تقدس که نهال آمال اولیای دولت بی زوال بشمره فتح و فیروزی بارور گشته مذاق جان چاشنی - گیر حلاوت آن شده سجدهات شکر از صمیم دل بتقدیم رسید ، امید که همواره اسباب سلطنت و کامرانی و موجبات نصرت و کشورستانی درتزاید و تضاعف باد .

«مصدق این مقال فتح ولایت آذربایجان و قلاع آنست . تفصیل آنکه بر ضمیر خورشید نظیر ظاهر خواهد بود که سلاطین روم با نواب علیین آشیان شاه بابام (شاه طهماسب اول) انارالله برهانه ارکان مصالحه و معاهده را بایمان استحکام داده بودند که نسلا بعد نسل فیما بین مخالفت نبوده باشد و سلطان بایزید را با اولاد که از والد خود

۱- زندگانی شاه عباس اول مجلد چهارم ص ۸۲ بعد .



سلطان سلیمان روگردان گشته بدین دودمان ملحق شده بود بجهت ملاحظه نقض عهد و پیمان بفرستاده‌های ایشان سپردند باوجود این مقدمات بعد از سنوح قضیه بندگان رضوان مکان بمجرد فی الجمله اختلال احوال طوایف جلیله قزلباش ایشان فرصت یافته متوجه تسخیر آذربایجان گشتند و بعضی محال را در آن ایام بنواب جنت‌مکانی باز گذاشته بودند با دیگر محال متصرف شدند و چون از بارگاه صمدیت رجوع امر خطیر سلطنت بدین صادق - العقیده شد بواسطه رفاه حال خلیق و عبادالله قواعد عهد و پیمان بدستور مؤکد و مشید گشت و قلعه نه‌اوند که در میانه ممالک محروسه واقع است در تصرف جماعت رومیه بود . بنا بر تشییید مبانی صلح و صلاح متعرض آن نشده هرچند بدیشان اعلام تخریب آن نمود اثری بجز اعمال و اغفال مشعر بر عدم صداقت و انتهاز فرصت که شمیة ذمیمه آن طایفه است ظاهر نشد . ناموس سلطنت متحمل این بار نشده ایالت و شوکت دستگاه حسن‌خان حاکم همدان را . . . بتسخیر و تخریب آن مأمور فرموده در اندک فرصتی مسخر شد و بعد از آن عنان فیروزی عیان از دارالسلطنه اصفهان بعزم تسخیر ممالک فسیح المسالك آذربایجان و مابقی الگای موروئی معطوف گشت و چهل روزه راه را در عرض ده روز ایلغار کرده دارالسلطنه تبریز مضر ب سراوقات اقبال شد و پاشای آنجا که بالشکر گران بر سر اکراد آنحوالی رفته بود واقف گشت باراده آنکه شاید خود را بقلعه دارالسلطنه مذکور تواند انداخت مقابل عساکر فیروزی مند درآمده اسیر و دستگیر شد و

قریب ده هزار سوار از مخالفان طعمه شمشیر غازیان شیر شکار شدند .

«غازیان نصیری منش بمحاصره قلعه مزبور مأمور شده در عرض بیست روز آنچنان قلعه را که مشحون بدو هزار توپ و پنجمهزار تفنگ و صد هزار من باروت و ده ساله آذوقه از هر جنس و دیگر آلات قلعه‌داری بود به تصرف درآوردند و از آنجا عازم نخجوان و ایروان و سایر قلاع آذربایجان که همگی مملو از مردان کاری و اسباب قلعه‌داری بود ، گشته حکام و مستحفظان قلاع تاب صدمت و صولت نیاورده مجموع قلاع را انداخته در قلعه ایروان که محکمترین حصون این دیار و در حصانت و متانت شهره روزگار و مشتمل بر چهار قلعه و حصارست ، اجتماع نمودند . دیو غرور حصن دماغ پرشور و شر ایشان را مسخر ساخت و به محکمی حصارشان فریفته بوادی عصیان انداخت و چون موضع مذکور در قدیم سرحد ممالک محروسه بود بعد از فتح آن ، تسخیر گنج‌ه و شیروان با سهل و جوه میسر میشد . رایات جلال بتصرف و اقبال نیز در آن موضع نزول فرموده بمحاصره و تسخیر اشتغال نمودند . مدت هفت ماه علی‌الاتصال آلات جنگ و صدمات توپ و تفنگ در کار بود . در این سیادت و امارت پناه میر معصوم خان (سفیر هند) ورود عزت نمود . صفوت نامه گرامی را که مخبر از فتوحات گوناگون بود رسانید و ابواب شادمانی بوجنان احوال مخلص گشوده تیمناً این معنی را فتح‌الباب فتوحات دیگر دانست آخر الامر .

چو دینم قوی بود و رایم درست

مدد بختم از غیریزدان نجست

مستعیناً من الله یورش نموده قلاع بیرون جبراً قهراً
 مسخرگشت و جمع کثیر از مخالفان بقتل رسیده مابقی
 بقلعه درون پناه بردند و در عرض ده روز باره و برج آن
 بضر ب توپ ویران شده اهل قلعه را چاره بجز طلب امان
 نماند. از عالم مروت جبلی زلات ایشان بعفو مقرون گشت
 بجان و مال امان یافتند و اکثر ایشان در سلك ملازمان
 خاصه منتظم شدند و با آنکه قریب سی هزار کس و دوازده
 هزار اسب و هفت هزار شتر درین قلعه محصور بود بعد
 از فتح هنوز آذوقه و مایحتاج چند ساله داشتند و سیادت
 پناه مشارالیه (میر معصوم خان) در حین تقبل بساط
 گردون مناط بمسامع علیه خواهد رسانید و چون از یمین
 توجه و ارتباط حضرت عالم پناهی محب نیکو خواه را این
 چنین فتحی که هیچیک از سلاطین ایران در هیچ قرن و زمان
 میسر نشد که از رومیه قلعه ب جنگ و جدال توانند گرفت،
 روی داد، سیادت پناه مومی الیه را بجهت تبلیغ این اخبار
 مرخص ساخته روانه آستانه عرض نشان نمود. . . والسلام.»
 پس از مرگ سلطان محمد سوم (۱۰۱۲ ه.ق) پسر
 و جانشینش احمد اول اقدامات پدر را تعقیب کرد و
 یکی از سرداران معروف را بنام چفال اغلی مأمور جنگ
 با شاه عباس کرد (تابستان ۱۰۱۳ ه.ق). چفال اغلی پس
 از ورود به ارزنة الروم مرکز ستاد خود، بجمع آوری و
 تجهیز قوا پرداخت و سپس به قارص رفت. شاه عباس
 که پس از جنگهای متمادی تعداد زیادی از افراد ارتش

خود را برای استراحت بخانه‌های خود بازگردانیده بود با این حمله ناگهانی غافلگیر شد، پس از مشورت با شورای جنگی صلاح در این دید که فعلاً از درگیری با سپاهیان عثمانی خودداری نماید. چغال اغلی چون از طرف ارتش ایران مقاومتی ندید بجانب ایروان و نخجوان راند شاه عباس هم فرمانداد تا تمام سکنه این نواحی را بمحله‌های امن کوچ دهند و آبادیهای سر راه را سوزانده سپاهیان عثمانی را در محظور آذوقه و علوفه بگذارند، ضمناً الله‌وردیخان را برای قطع ارتباط ارتش دشمن بجانب اخلاط فرستاد، سردار ایرانی هم با سرعت عمل توانست وسایل ارتباطیه بخصوص راههای آذوقه را از میان برده خراب نمود. شاه عباس هم بنوبه خود با تمام قوا بجانب قارص رهسپار گردید و بسیاری از دهات و شهرهای سر راه ارزروم را ویران ساخت.

در اوائل پائیز پادشاه ایران چون از پیشروی و شروع عملیات پاشای عثمانی خبری نشنید بسیاری از افراد ارتش خود را اجازه مرخصی داده خود در قارص بااستراحت پرداخت ولی چغال اغلی فرصت را مغتنم شمرد و با چهل هزار سپاهی بجانب قارص در حرکت آمد. شاه عباس چون وضع را خطرناک و وقت را برای جمع آوری افراد ارتش تنگ دید ناچار به آذربایجان عقب نشست، سردار عثمانی هم بلامانع قارص را بتصرف در آورد و در صدد برآمد از راه نخجوان به آذربایجان بتازد حکام و پادگانهای نظامی ایران در همه جا اسباب مزاحمت نیروی عثمانی را فراهم میساختند و مخصوصاً

سعی میکردند که پاشای عثمانی را گرفتار تنگی آذوقه و علوفه و قطع ارتباط با سایر دستجات ارتش عثمانی بنمایند. این جنگ و گریز در تمام پائیز و زمستان سال ۱۰۱۳ ه.ق بطول انجامید و شاه عباس که در این مدت در تبریز بسر میبرد با عجله مشغول تجهیز قوا و گردآوری سپاهیان و مستحکم کردن تبریز شد.

فرمانده نیروی عثمانی در ضمن عملیات جنگی سعی میکرد با تبلیغ و نشر اکاذیب مبنی بر حاضر بودن بصلح و متارکه جنگ و حاضر نبودن پادشاه ایران باین امر و تصمیم او برای قتل و غارت در آذربایجان، مردم این سرزمین و طوایف کرد را از همراهی با ارتش ایران باز دارد «اما آن مقدمات که مسطور گشت جمعی از هرزه درایان بیپهوده، گویا ملازم سلیمان بیك بزبانی گفتگو مینمودند و چفال اغلی که هنوز از باده نخوت و بزرگی سرگرم بود دیگر باره سلیمان بیك را تکلیف کرد که يك مرتبه دیگر کس فرستاد تذکار مقدمه سابق نماید در این مرتبه جواب صریح نوشته شد که در خدمت اشرف احدی از مقربان را جرأت اظهار این حکایت نیست. ارباب خرد از این گفتگوها استدلال مینموندند که چفال اغلی باصابت رأی و حسن تدبیر کاذب کرده بود و او را اصلا از خرد بهره نیست چه هرگاه پادشاه ذیجاهی با کمال خردمندی و فطرت عالی بطلب ملك موروث برخاسته کمر همت بحصول این مطلب علیا چست باشد این گونه مقدمات بمیان آوردن لعب کودکان و شیوه ناخردمندان است.»^۱

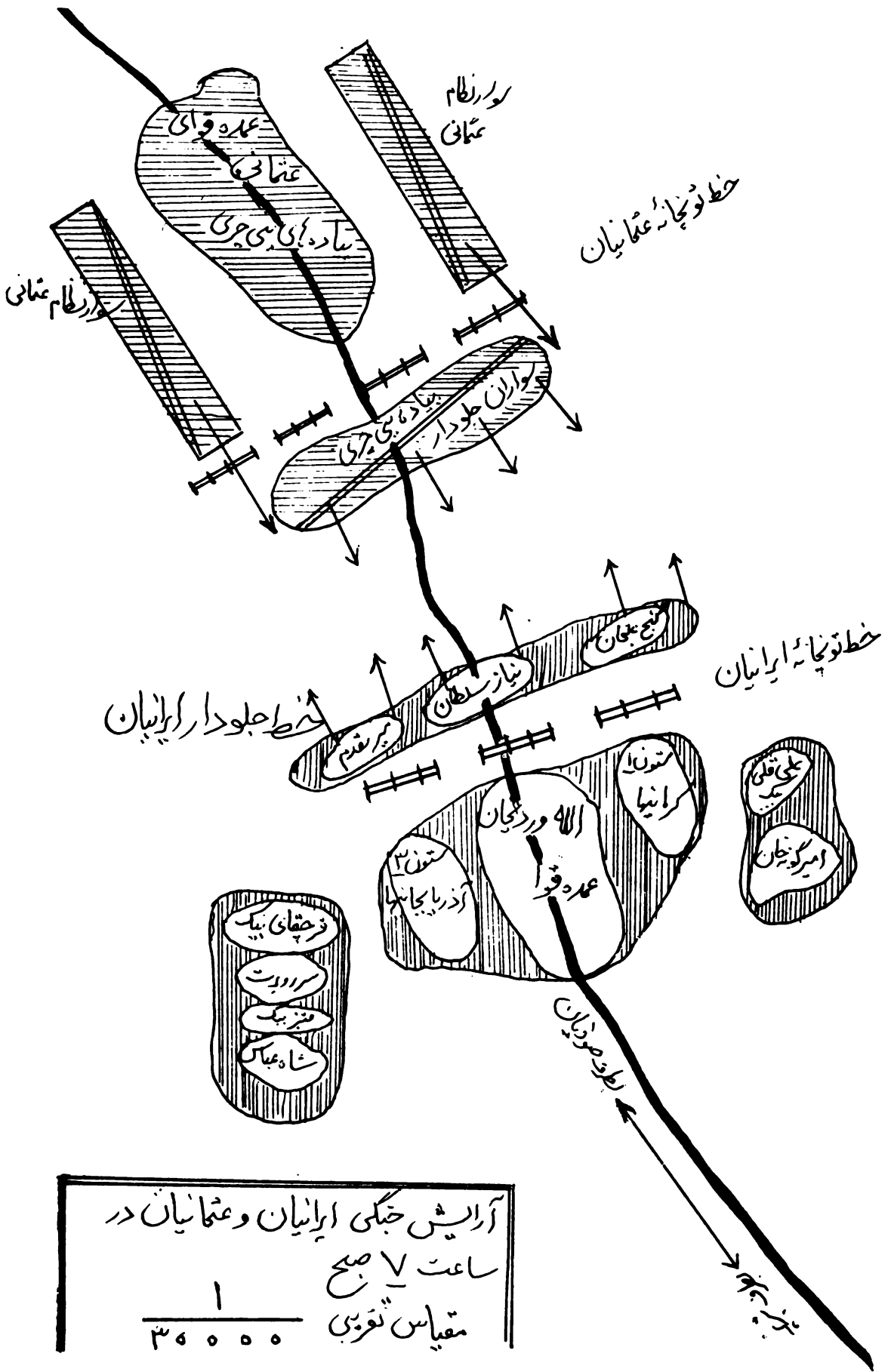
باتمام این تفاسیل فرمانده عثمانی موفق شد عده‌ای از اکراد را فریب داده بخدمت خود داخل نماید. اول بهار سال ۱۰۱۴ ه.ق چغال اغلی با تمام نیرو و بجانب آذربایجان راند و جلوداران وی بفرماندهی مصطفی پاشا بدون مقاومت شدیدی شهرهای خوی و مرند را بتصرف آوردند ولی خود فرمانده نیروی عثمانی شهر وان را مرکز ستاد قرار داد و در آنجا متوقف ماند. شاه عباس که در این زمان موفق بگرد آوردن و تجهیز سپاه و آماده شده بود، الله وردیخان را با سی هزار سرباز بمحاصره شهر وان فرستاد و سردار ایرانی پس از زد و خورد سختی موفق شد که ارتش عثمانی را در قلعه شهر حصاری نماید و چغال اغلی را از آنجا بیرون راند «..... و سردار غریق بحر تفکر گشته دانست که در توقف نمودن وان خطا کرده بوده و نخواست که محصور قزلباش گردد باخود اندیشید که مکرری بر آب زده کشتیها و سفاین بکنار دریاچه وان که يك طرف آن بقلعه اتصال دارد آورده با جمعی بسفاین درآمد و پوشیده و پنهان بیرون رفت»^۱

سردار عثمانی به امید اینکه در بار عثمانی بوی کمک برساند، به عذر پیش آمدن زمستان و عدم امکان بازگشت بعثمانی و خواستن چهار ماه مهلت، از تقاضای شاه عباس سرباز زد. پادشاه ایران پس از دریافت پیغام در ماه رمضان سال ۱۰۱۵ شماخی را در محاصره گرفت و خود در شیروان یعنی مرکز ستاد و عملیات نظامی باقی ماند. در این زمان اهالی بادکوبه و دربند که نزدیکی شاه را

مشاهده نمودند در صدد برآمدند خود را از زیر بار رقیت عثمانیها نجات بخشند . اتفاقاً کمی افراد پادگان محافظ دو شهر مذکور بتصمیم اهالی کمک نمود و پس از بیرون کردن فرماندار عثمانی از شاه عباس خواستند تا حکمرانی برای ایشان بفرستد ، شاه هم بلافاصله یکی از درباریان را با جمعی از سپاهیان مأمور این کار کرد و اهالی باکمال بشاشت او را استقبال نمودند . باین ترتیب دو شهر مهم دیگر قفقاز مخصوصاً دربند که از نظر موقع نظامی اهمیت بسزائی داشت ، بدون زحمت بدست نیروی ایران افتاد .

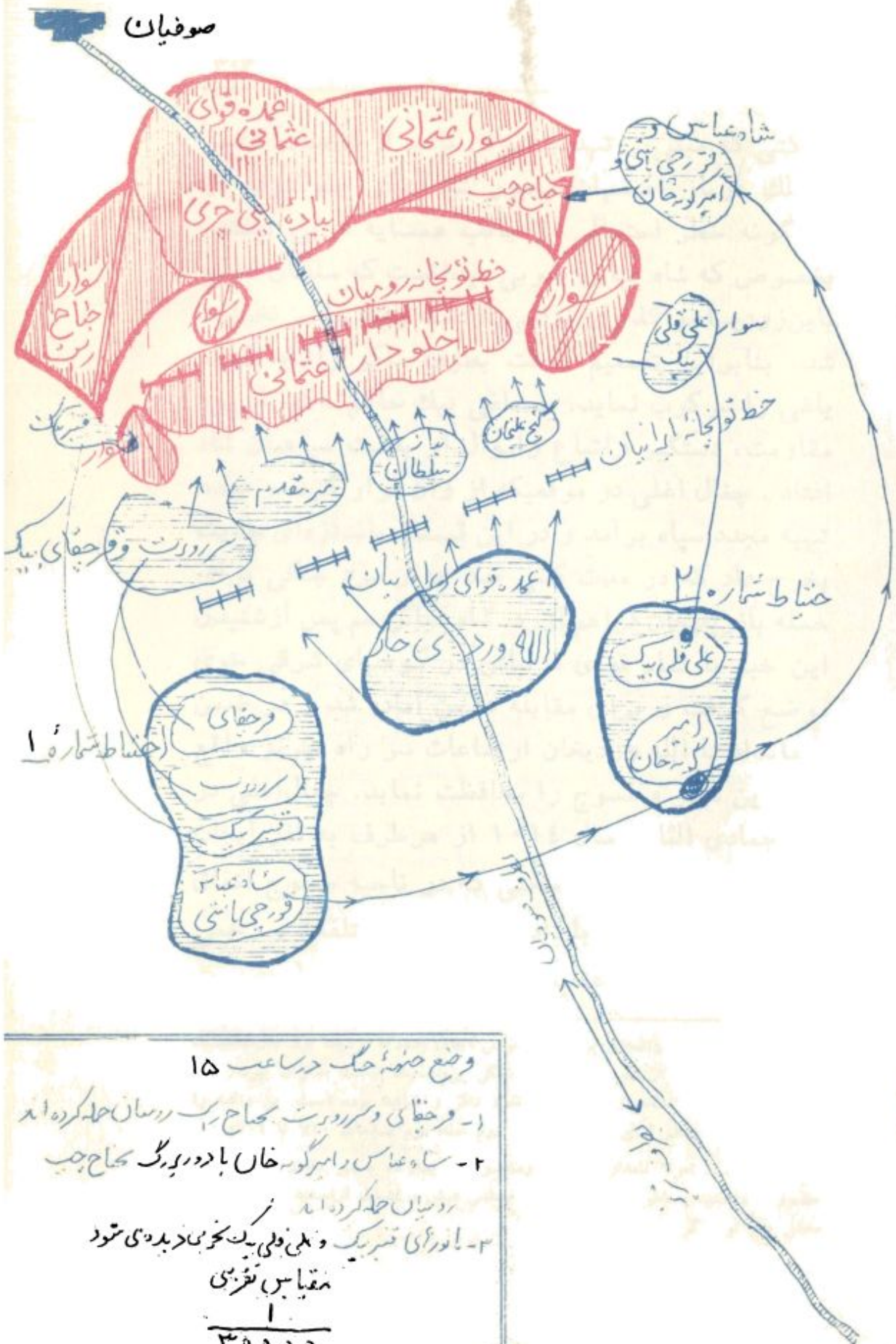
مدت محاصره شماخی با وجود تمام سعی و کوشش شاه عباس تا ۲۵ صفر سال ۱۰۱۶ بطول انجامید تا اینکه بالاخره در این تاریخ شهر بتصرف درآمد و با این فتح شاه عباس توانست پس از پنج سال اقامت در قفقازیه و آذربایجان تمام نواحی از دست رفته را بازپس بگیرد .

سلطان احمد امپراطور عثمانی که از عدم موفقیت خود در ایران و شورشهای پی در پی که در داخله امپراطوری اتفاق می افتاد بیمناک شده ، مصمم گردید بجنگهای خود در اطیش خاتمه دهد و تمام نیروی خود را متوجه خوابانیدن اغتشاشات داخلی و جلوگیری از پیشرفتهای شاه عباس بنماید . پس از انجام این فکر مراد پاشا صدراعظم خود را مأمور خوابانیدن اغتشاشات داخلی نمود ، مراد پاشا با قسوت و جسارت در مدت يك سال آسیای صغیر و سوریه و حتی بغداد را از تصرف شورشیان درآورده آنان را باطاعت حکومت مرکزی درآورد و با اینکه بهیچوجه



آرایش جنگی ایرانیان و عثمانیان در
 ساعت ۷ صبح
 مقیاس تقریبی ۱ : ۳۵۰۰۰

صوفیان



وضع صوفیه جنگ در ساعت ۱۵

۱- در قفقای و سردرت بحاج رب رودیان حمله کرده اند
۲- شاه عباس و امیرگور خان با درویدرگ بحاج جب

رودیان حمله کرده اند
۳- باوردی تبریک و علی قلی سبک نخوی دیده می شود

مقیاس تقریبی
۱
۳۵۵۵

حرکتی که مبنی بر تهدید ایران باشد از اوصادر نشد، معذلك دربار اصفهان مجبور شد بفکر جلوگیری از هر گونه خطر احتمالی از جانب همسایه غربی بیفتد، بخصوص که شاه عباس بخوبی میدانست که سلطان احمد باین زودیها بواگذاری نواحی ازدست رفته حاضر نخواهد شد. بنابراین تصمیم گرفت بطرف ماکو رانده اکراد یاغی را سرکوب نماید. مصطفی بیك حاکم ماکو باوجود مقاومت، دستگیر و اتباع و اموال او بدست سپاهیان شاه افتاد. چغال اغلی در موقعیکه از وان فرار کرد در صدد تهیه مجدد سپاه برآمد و در این قسمت باندازه‌ای جدیت بخرج داد که در مدت کمی صد هزار مرد جنگی برای حمله باذربایجان فراهم آورد. شاه عباس هم پس از شنیدن این خبر با تمام قوای قزلباش در کوههای شرقی خوی موضع گرفت و برای مقابله دشمن آماده شد و در ضمن فرمانداد تا الله وردیخان ارتفاعات سر راه تبریز واقع میان این شهر و طسوج را محافظت نماید. چغال اغلی در ۲۴ جمادی الثانی سال ۱۰۱۴ از هرطرف به آذربایجان حمله برد ولی در جنگ سختی که در ناحیه طسوج اتفاق افتاد نیروی عثمانی با دادن بیست هزار تلفات و زخمی و اسیر مغلوب شده عقب‌نشینی اختیار نمود.^۱

۱- در این جنگ واقعه‌ای برای شاه عباس اتفاق افتاد که نزدیک بود جان‌شاهنشاه ایران بمخاطره افتد، از نظر شرح وقایع جنگی بی‌مناسبت نیست بذكر آن بپردازیم. اسکندربیک ترکمان صاحب عالم آرا که خود ناظر و شاهد بوده است این واقعه را چنین نقل میکند (عالم آرای عباسی . نیمه دوم جلد دوم صفحات ۷۰۰ تا ۷۰۲) :

« . . . امرای نامدار و مقربان و مخصوصان بسارگاه سپهر مقدار که سعادت حضور را داشتند بساط انبساط گسترده مجلس عیش و نشاط آراستند معرکه رزم با محفل بزم توأم گردید »

شاه عباس تا صفر سال ۱۰۱۵ ه.ق تمام آذربایجان و گرجستان و بسیاری از شهرهای قفقاز را باستثناء شیروان و شماخی و دربند و بادکوبه را از تصرف عثمانیها بیرون آورد .

« در آن محفل نشاط امری درغایت غرابت بظهور پیوست و نزدیک به آن شده بود که چشم زخم عظیمی نموده والعیاذ بالله بذات خجسته صفات همایون از کید بد اختری آسیبی رسد »

« شرح این سرگذشت آنکه شخصی قوی هیكل ضخیم البدن عظیم الجثه در مرکه قتل بطن سنان یکی از قورچیان استاجلو گرفتار او شده بود بنظر خجسته همایون در آورده و غفلت ورزیده از خردسالی وعدم تجربه روزگار دست او را مانند گرفتاران بر پشت نبسته بود . حضرت اعلی از نام و نسب و عشیرتش پرسیدند گفت از قبایل مکرری ام چون از آن طایفه در ملازمت اشرف مشرف بودند مگر تصور آن بدنژاد آن بوده که بشفاعت و درخواست آن جماعت نجات خواهد یافت یکی از عظامه آن جماعت رستم بیک عرض کرد که میانه ما و سلسله ایشان ربطی نیست و فیما بین عداوت قدیم و خونها در میان است . حضرت اعلی بقورچی امر کردند که او را برستم بیک بسپار که هر چه خواهد کند . رستم از گرفتن او ابا و امتناع کرده گفت نذر کرده ام که از دشمن در حالت عجز انتقام نکشم و دست بسته را نکشم . »

« از این گفتگوی نفاق آمیز مزاج اقدس متغیر گشته برغم آن نفاق سرشت بهمان قورچی اشاره قتل او نمودند . قورچی دست در کمر او زد که اندکی از حضور اقدس دورتر برد آن ناپاکار که حرف قتل شنید بی تأمل خنجر آبدار که با خود داشت کشیده بقصد ذات مبارک دویده خود را بر بالای سر آن حضرت رسانید خنجر حواله کرد . حضرت اعلی دست مبارک فراز کرده بسرینجه تهور دست او را که خنجر داشت محکم گرفته بجانب خود کشیده زانوی مبارک بر بالای آن نهاده حضار مجلس از موافق و مخالف که مشاهده این صورت کردند بهم برآمده از اطراف و جوانب شمشیرها حواله آن مدبر کردند از ازدحام خلایق و بهم برآمدگی روشنائی مشاعل کمتر شده از غایت اضطراب و سراسیمگی حضرت اعلی و آن مدبر را از یکدیگر تمیز نمی کردند . . . بدین جهت جرات شمشیر زدن نمی کردند و زمانی ممتد درهم آویخته با یکدیگر تلاش مینمودند ، تا آنکه حضرت اعلی بزور بازوی مردانگی خنجر از دست او بیرون آوردند . بعضی از غلامان او را کشیده اندکی دورتر بردند و از اطراف و جوانب شمشیر انداخته بضراب شمشیر تیز پیکر ناپاکش ریز ریز کردند . »

« از این واقعه عظمی که بوقوع پیوست در آن مرکه که علامت روز رستخیز ظاهر گشته خلایق از بیم آنکه مبدا آسیبی بذات اقدس رسیده باشد در لحظه اضطراب افتادند راقم این قصه در آن مرکه هولناک حاضر بودم حقا که از مشاهده آن حال زمانی ممتد حالت مصروعان داشتم تا آنکه آواز خجسته آن حضرت بگوش رسیده خاطر حیرت زده از آن قلق و اضطراب اندکی باز آمد »

آن حضرت اصلا از این حرکت متاثر نشده بهمان قاعده جرعه نشاط آشامیده بشغلی که داشتند مشغول شدند »

در هنگامیکه پادشاه ایران در گنجه با استراحت مشغول بود زنی بنام گلچهره از جانب مادر سلطان عثمانی و درویش پاشا صدر اعظم برای متارکه جنگ و انعقاد معاهده صلح بنزد وی آمد. شاه عباس گلچهره را با گرمی و ملاطفت پذیرفت ولی در جواب تقاضای وی گفت موقعی بصلح و متارکه حاضر خواهد شد که دولت عثمانی تمام نواحی و شهرهایی را که در زمان شاه طهماسب و سلطان سلیمان اول متعلق بدولت ایران بوده است مسترد دارد. سپس با اینکه افراد ارتش او بواسطه جنگهای پی در پی وزحمات زیاد فرسوده و خسته شده بودند معذک تصمیم گرفت مابقی نواحی قفقاز را بتصرف درآورد و برای همیشه بتسلط بیگانگان خاتمه دهد. لذا بقصد تسخیر شیروان و دربند امر داد تا جلوداران او در امتداد رودخانه ارس پیشروی نمایند. در همین ضمن نماینده‌ای نزد فرمانده سپاه عثمانی در شماخی یعنی احمد پاشا فرستاد و از وی تسلیم شهر را خواستار گردید، ولی احمد پاشا بامید اینکه شاید از طرف باب عالی بوی کمک شود از پذیرفتن پیشنهاد شاه ایران امتناع ورزید. در خلال این مدت شاه عباس بتوصیه سفیر اسپانیا تصمیم گرفت سفیری بدر بارهای اروپا و اسپانیا بفرستد و برای بار دیگر از متحدین اروپائی بخواهد که با وی در جنگ با عثمانی مساعدت نمایند. برای این کار روبر شرلی را انتخاب نموده عازم اروپا کرد. در خلال این وقایع مراد پاشا در ارز روم بتبیه نیرو برای حمله بایران مشغول بود ولی خوشبختانه پیش آمدهائی مانند فرار حاکم

عثمانی بغداد به اصفهان و مهاجرت و پناهنده شدن بسیاری از طوایف جلالی به آذربایجان و سوء قصد به صدر اعظم باعث شد که مراد پاشا به استانبول مراجعت نماید و از خیال حمله و تجاوز بمرزهای ایران صرفنظر نماید (۱۰۱۸ ه.ق). شاه عباس از این پیش آمدها استفاده کرد و برای ترسانیدن دربار عثمانی امر به بسیج عمومی و تجمع نیروی ارتشی داد. تصادفاً این سیاست پادشاه صفویه بموفقیت کامل انجامید زیرا بمحض اینکه صدر اعظم عثمانی از اجتماع ارتش ایران در سلطانیه آگاه شد نامه‌ای بوسیله خیرالدین نامی به شاه عباس نوشت و در آن متذکر شد که سلطان احمد به انعقاد معاهده‌ای برای متارکه و اختتام جنگ و خونریزی حاضر است ولی چون همه‌جا بموفقیت نصیب ارتش ایران شده سلطان عثمانی حاضر نخواهد بود که پیشنهاد صلح از جانب او باشد و در ضمن گوشزد کرده بود که بهتر است دو کشور و ملت مسلمان در مقابل منافع اروپائیان که بضرر مسلمانان تمام میشود با یکدیگر دست اتحاد بدهند و از هرگونه اقدام خصمانه خود داری نمایند. ولی شاه عباس با اینکه قلباً مایل بود بدشمنی میان دو کشور خاتمه دهد چون از ضعف سلطان احمد آگاه شد بهتر دید تا مدتی انعقاد معاهده صلح را بتعویق اندازد و بدینوسیله باب عالی را در فشار بگذارد. بنابراین بدون اینکه به فرستاده مراد پاشا اجازه مراجعت بدهد، بعنوان شکار و زیارت آرامگاه شیخ صفی بجانب آذربایجان رهسپار شده ارتش خود را به تبریز فرستاد.

در محاصره افتادن بعضی از استحکامات و سرکوبی طوایف کرد تابع عثمانی ، مراد پاشا را وادار نمود که او نیز اقداماتی در مقابل بنماید ولی چون تعجیل در داخل شدن در جنگ را صلاح نمیدید در نظر گرفت حتی الامکان بنا بر این از ارزروم مرکز ستاد خود، با چهل هزار سپاهی بجانب قارص رهسپار شد و در ضمن نامه دیگری دوستانه مبنی بر تجدید تقاضای صلح به شاه که در این موقع در تبریز بود ، فرستاد و مخصوصاً در آن تأکید کرده بود که حرکت وی به آذربایجان فقط جنبه دوستانه داشته منظور برای انعقاد قرارداد صلح است . سپس از قارص بدون اینکه به ایروان برود از راه چالدران و خوی و سلماس بجانب تبریز آمد. شاه عباس هم چون چنین دید تمام قوای خود را در اطراف تبریز آماده بجنگ نمود ولی مجدداً مراد پاشا پیغام فرستاد که قصد من از پیشروی برای جنگ و ستیز نیست و از شما هم خواهش میکنم برای اینکه اشکالی در کار قرارداد صلح پیش نیاید از هرگونه اقدام خصمانه خودداری نمائید . این بار شاه عباس اعتنائی بدرخواست فرمانده عثمانی نکرد و در اطراف آجی چای آرایش جنگی بخود گرفت و مراد پاشا ناچار امر بصف آرائی داد (۱۴ شعبان ۱۰۱۹) ولی طرفین از اقدام بجنگ خودداری کردند .

مراد پاشا برای بار سوم از شاه تقاضای صلح نمود ولی وی همیشه بعدری متعذر شده از قبول آن شانه خالی میکرد ، و در همین ضمن بواسطه مختصر نزاعی که میان

دودسته از نیروهای ایران و عثمانی اتفاق افتاد مرادپاشا غفلتاً با نیروی خود بجانب مرز رهسپار شد (۲۹ شعبان) و شاه عباس با اینکه فرماندهان سپاهش ویرا به تعقیب ارتش عثمانی تحریک نمودند معذالك برای بتعویق نینداختن امر صلح بعنوان اینکه خونریزی در ماه رمضان مناسب نیست توصیه فرماندهان را نپذیرفت و به مرادپاشا پیغام فرستاد که اگر دولت عثمانی تمام اراضی و شهرهائی را که پادشاه ایران با جنگ به تصرف درآورده است برسمیت بشناسد ترك جنگ گفته در ضمن سالیانه مقدار دو بیست کیسه ابریشم بدربار عثمانی خواهد فرستاد . مرادپاشا که منتظر این پیشنهاد بود از دیار بکر محمدبیک روملو سفیر ایران را که همراه داشت با پیشنهادات شاه عباس و تحف و هدایای وی به استانبول فرستاد . باین ترتیب به جنگ میان دولتین ایران و عثمانی خاتمه داده شد . در زمانیکه شاه عباس در اوجان ، نزدیک رضائیه بود خبر مرگ مرادپاشا صدراعظم و فرمانده نیروی عثمانی را در دیار بکر شنید (۲۵ جمادی الاول ۱۰۲۰) . نسوح- پاشاکه از جانب باب عالی بجانشینی وی انتخاب شد بوسیله سفیری اختیارات تام خود را در بستن معاهده صلح خاطر نشان پادشاه ایران کرد و از وی تقاضا نمود هیئتی برای این کار مأمور کند . شاه عباس هم که در این هنگام به تبریز آمده بود هیئتی بریاست قاضی خان بسفارت فرستاد (رجب ۱۰۲۰ ه . ق) دو سال بعد یعنی در سال ۱۰۲۲ سفیر ایران به همراهی مصطفی پاشا نماینده بابعالی برای امضاء معاهده صلح وارد اصفهان شد .

سلطان احمد اول بدون تردید پیشنهادهای شاه عباس را که مبنی بر واگذاری تمام اراضی متصرفی بتوسط ارتش ایران در مقابل تعهد فرستادن دو یست کیسه ابریشم از جانب دربار اصفهان بود، مورد قبول قرارداد و معاهده را در همین زمینه تأیید و امضاء کرد. شاه عباس هم که بچنین موفقیت عظیم و شایانی نائل آمده و مقاصد خویش را عملی دیدار سال دو یست کیسه ابریشم را بعنوان هدیه گردن نهاده قرار داد را تصدیق و امضاء کرد و در ضمن طرفین قرار گذاشتند هیئتی برای تعیین مرز دو کشور انتخاب و مأمور نمایند.

معاهده استانبول نتوانست اختلافات میان دولتین را از میان بردارد و از این زمان ببعد یکرشته جنگها و حملات آسایش و امنیت شهرستانهای شمال غربی و مغرب ایران را دستخوش قرار داد. نسوح پاشا صدراعظم باب عالی برای حفظ مقام خویش کوشش میکرد که صلح میان دو کشور را پایدار نگاهدارد و حتی با وجود اینکه شاه عباس بجای دو یست کیسه ابریشم صد و بیست کیسه فرستاد، نسوح پاشا بدون اعتراض، خود حامل آن شد ولی چون نسوح پاشا درگذشت (اواخر سال ۱۰۲۲) تا اندازه ای ارتباط میان دولتین تاریک شد مخصوصاً رفتن شاه عباس بانیروی زیاد به گرجستان بیش از پیش به سوءظن سلطان عثمانی افزود. مأموریت اکوز محمد پاشا صدراعظم جدید به حلب برای بسیج نیرو در سال ۱۰۲۳ قصد حمله سلطان احمد را به ایران واضح و آشکار نمود.

در همین زمان روبرشرلی از مأموریت خود به اروپا

مراجعت نمود و تا اندازه‌ای خاطرشاه ایران را از روابط دوستانه دولتهای اروپائی آسوده کرده بود. خبر تمرکز نیروی عثمانی در حلب پادشاه صفویه را وادار کرد که در آذربایجان امر به بسیج عمومی بدهد.

در اوایل بهار سال ۱۰۲۴ نیروی عثمانی از حلب بجانب ایران رهسپار شد. انتشار این خبر هیجانی در میان طوایف در گرجستان و ارمنستان تولید کرد و جمعی سر بمخالفت برداشتند. پادگانهای عثمانی که هنوز در بسیاری از نقاط مرزی پراکنده بودند بتقویت خویش پرداختند ولی شاه عباس بدون فوت وقت بدفع ایشان پرداخت. در موقعیکه محمد پاشا مشهور به اکوز محمد، صدراعظم و فرمانده نیروی اعزامی در ارزروم، به تجهیز قوا پرداخته بود از اغتشاشات و نافرمانیهای طوایف در گرجستان و ارمنستان استفاده کرده شهرها و استحکامات سر راه خود را مانند ایروان و غیره را با فرستادن نیروی کمکی تقویت نمود. فرمانده نیروی عثمانی پس از آماده ساختن صد هزار مرد جنگی از مرز گذشت و بمحاصره شهر ایروان پرداخت. شاه عباس که در مقابل این نیروی عظیم، خود را ضعیف دید نقشه معمولی را که عبارت از گرفتن وضع دفاعی و عاجز کردن دشمن در قطع خواربار و انداختن آن در موقعی خطرناک، پیش گرفت، ارتش عثمانی چه در محاصره ایروان و چه در عملیات جنگی در نواحی دیگر و مخصوصاً فرارسیدن زمستان و دادن تلفات زیاد از سرما و گرسنگی، ناتوان و سست شده بود. اکوز محمد ناچار بوسیله سفیری

(خلیل آقا) از شاه عباس متارکه جنگ را خواستار شد و در ضمن مسئولیت این جنگ را بواسطه شکست پیمان استانبول بگردن شاه عباس انداخت. شاه ایران که خود را در موقع خطرناکی میدید صلح را برای جنگ ترجیح داد ولی همان پیشنهاد سابق را با کم کردن صد کیسه ابریشم از وعده مقرر تکرار نمود.

اکوز محمد هم باین امر رضایت داد (۲۵ شوال ۱۰۲۵ ه. ق) و با تمام نیرو و بجانب ارزروم عقب نشست و شاه عباس را در تنبیه و مجازات گرجیها و کردها و نیز سرکوبی از بکان در خراسان آزاد گذاشت « درین آمدورفت قریب بچهل هزار کس از جنود رومیه چه در پای قلعه و چه در محاربات خارج قلعه و چه از سرما و بیماری رخت بسرای آخرت کشیدند اسب و استر و شتر که از فقدان علیق سقط شده بودند از شماره و حساب بیرون بود قاضی خان و رفقای او (نمایندگان شاه عباس) نقل میکنند که در هیچ مرحله يك روز تاب توقف و مجال آسودگی نداشتند و در هر مرحله از مدفن بیماران که فوت میشدند قبرستان بنظر در میآمد و در هر کوچ از عدم بار بردار چندان خیمه و خرگاه برجا میگذاشتند که گوئی اردو کوچ نکرده و نصف لشکر بلکه بیشتر پیاده میرفتند . . . »^۱

شاه عباس در موقعیکه از تفلیس به گوجه رسید شنید که سلطان احمد ، آکوز محمد ، پاشا صدر اعظم را بعزت اینکه با دربار اصفهان صلح ننگینی بسته است از کار معزول کرد و خلیل پاشا را بجای وی منصوب و مأمور جبران شکست و جنگ با ایران کرده است لذا برای

جلوگیری از خطر آتی بلافاصله دسته‌هایی از نیروی خود را بمحافظت راه‌های ارزروم و وان مأمور کرد و خود بتجهیز قوا پرداخت. خلیل‌پاشا چون به دیار بکر رسید مرکز ستاد خویش را در این شهر قرارداد و نیروی کمکی را که جانی بک‌خان فرمانروای کریمه برای وی فرستاده بود ضمیمه ارتش خود نمود، ولی خوشبختانه در این ضمن سلطان احمد اول بدرود زندگانی گفت (پائیز سال ۱۰۲۵ ه.ق) و جانشین وی مصطفی اول از تعقیب نقشه‌های اودست‌کشیده بوسیله فرستادن سفرائی بدربارشاه عباس مجدداً صلح را میان دولتین باز آورد.

شاه عباس پس از این واقعه حفظ مرزهای آذربایجان و مغرب را به سران سپاه خود وا گذاشته به مازندران رفت و در اشرف پیتر و دولواله سفیر اسپانیا را بحضور بذیرفت.

اوضاع باب عالی و خلع سلطان مصطفی اول و روی کار آمدن سلطان عثمان دوم پسر احمد اول بدستیاری خلیل‌پاشا صدراعظم، خاطر شاه عباس را بخود مشغول داشت و برای اینکه مبدا ارتش عثمانی بنیال تجاوز مجدد بیفتد بتجهیز قوا پرداخت. دربار استانبول با اطلاع از این اخبار سفیری (حسن‌آقا) بدربار اصفهان فرستاد و وقایعی را که در باب عالی اتفاق افتاده بود باستحضار شاه ایران رسانید و چون خلیل‌پاشا بمقام صدر اعظمی مجدد رسیده بود سعی کرد که صلح میان کشور را کماکان باقی نگاهدارد (۱۰۲۶). شاه عباس با اینکه در ظاهر نمیخواست وقایعی را که در دربار عثمانی

میگذرد، برسمیت بشناسد معذالك در پنهانی سفیر عثمانی را بحضور طلبید و مراتب دوستی میان دو کشور را با حفظ منافع طرفین گوشزد نمود و ویرا بهمراهی سفیری از جانب خود (میرزا محمد حسین ابهری) برای تجدید معاهدات سابق به استانبول فرستاد .

از رفتن سفیر مدتی نگذشته بود که شاه عباس شنید خلیل پاشا با سپاه فراوانی بجانب آذربایجان در حرکت است «چون از بهار (۱۰۲۷ ه.ق) روزی چند گذشته هنگام حرکت لشکرها شد عساکر روم و سنجق بیگیان سرحد که بموافقت خلیل پاشا مأمور بودند از اطراف و جوانب دیار روم و شام جمع آمده کثرت و ازدحام عظیم در اردوی سردار فراهم آمده از محل اقامت و یورت قشلاق در حرکت آمده روی توجه بجانب آذربایجان آوردند.»

لذا از قزوین به سلطانیه آمد و فرماندهی نیروی آذربایجان و محافظت و دفاع تبریز را بیکی از سرداران خود بنام قرچقای خان سپهسالار وا گذاشت و خود به اردبیل رفت .

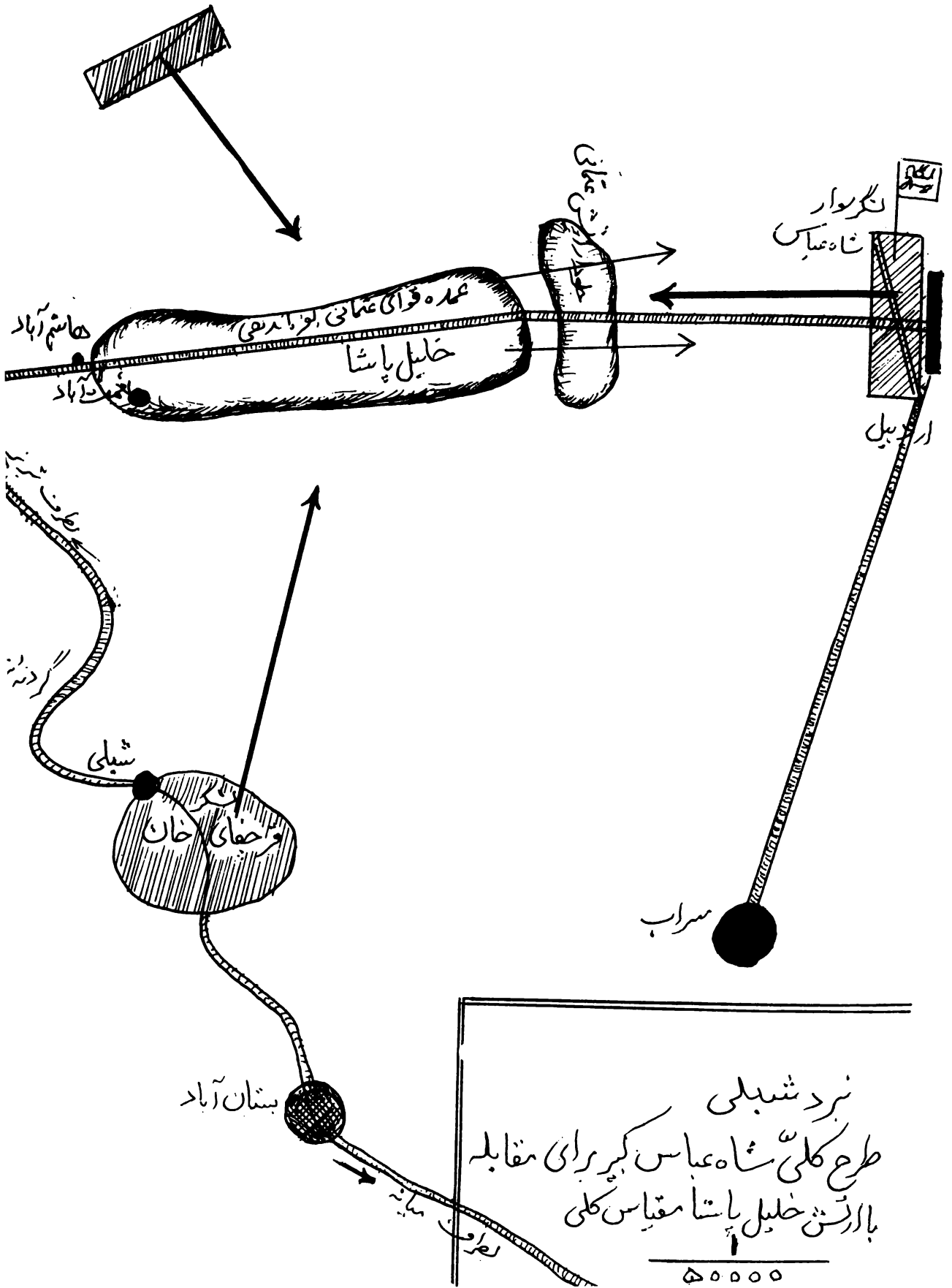
خلیل پاشا قبل از ورود به آذربایجان سفیر دیگری نزد شاه عباس فرستاد و در نامه‌ای که بوی نوشت متذکر شد که غرض از این مسافرت نه برای جنگ با دولت ایران بلکه مقصود تجدید قرارداد سابق است منتهی با واگذاری تمام اراضی متصرفی پس از معاهده استانبول بتوسط ارتش ایران و ضمناً تقاضا کرد که تحویل مقدار اپریشم تضمین شده در قرارداد مزبور باید عملی شود و بعلاوه باید یکی از شاهزادگان صفوی بعنوان گروگان

دراختیار دربار عثمانی گذاشته شود. شاهنشاه ایران که از این پیشنهاد فوق‌العاده متغیر شده بود به سفیر خلیل - پاشا جواب داد که وقتی بامضای چنین معاهده‌ای حاضر خواهد شد که ارتش او بغداد و حلب را بتصرف درآورد. در ضمن این مذاکرات فرمانده نیروی آذربایجان در همه جا جلوداران عثمانی را مغلوب نموده بود ولی چون از شاه عباس اجازه حمله مستقیم به نیروی عثمانی را نداشت مجبور شد پس از تخلیه تبریز از سکنه آن و خراب کردن دهات و قراء اطراف و سوزانیدن محصول آنها و پرکردن چاههای آب و قنوات عقب‌نشینی کند و اجازه دادتانیروی عثمانی وارد آذربایجان شود.

ورود نیروی متجاوز بخاک آذربایجان پادگانهای محافظ آنرا بهراس انداخت. قرچقای برای جلوگیری از هرج و مرج مجبور شد بدون اجازه شاه بجلوگیری بپردازد و در جنگی که در محل پل شکسته در نزدیکی سراب، میان طرفین اتفاق افتاد جلوداران خلیل پاشا با وجود برتری قوا، شکست خورده با دادن تلفات و اسیران زیادی به عمده قوای خود ملحق شدند.

صدراعظم عثمانی پس از این شکست فوراً داخل در مذاکره شد و با انداختن مسئولیت این جنگ بگردن جانی‌بک خان فرمانروای کریمه و سپاهیان تاتار متحدین عثمانی، از شاه عباس تقاضای صلح کرد.

پادشاه ایران حاضر شد بهمان شرایط قرارداد های سابق تقاضای دولت عثمانی را قبول نماید ولی در ضمن به قرچقای خان سپهسالار دستور داد که از تعقیب خلیل پاشا



نبرد شبلی
طرح کلی شاه عباس کبیر برای مقابله
با ارتش خلیل پاشا مقیاس کلی

۵۰۰۰۰

که در حال عقب‌نشینی بود خود داری نکنند» در خلال این حال بخاطر انور خطور نمود که چون طبقه رومیه مردم دورانیش و حيله ورنند و مکرآموده شده که اطوار ایشان با گفتار موافق نیست مبادا سردار مذکور و عظماء رومیه خواهند بحیل روز گذرانیده و بدین گفتگوهای روی اندود جنود قزلباش را از جنگ و جدال بازدارند و راه سلامت پیش‌گیرند و بدینوسیله از قلمرو همایون سالم بیرون روند .

«حکم قضا جریان باسم قرچقای خان سپهسالار و امراء و عساکر ظفر شغار شرف‌اصدار یافت که دست از تعاقب باز نداشته منزل بمنزل باردوی رومیان دست و گریبان اقامت مینموده باشند که چون از جانب همایون ماعهدنامه داده شده اگر ایشان در قول خود صادق و در وقوع امر مصالحه را نسنجند از آنطرف نیز عهدنامه عاجلا بمهر سردار که از جانب پادشاه مرخص و صاحب‌اختیارات و ممه‌ور ارکان دولت عثمانی و قاضی و مفتی و علماء که همراه اند در دست نموده مصحوب ایلچیان سابق که در آن صواب اند ارسال دارند».

سپهسالار و ارتش ایران بموجب فرمان تاجمن‌اختاخانه مرند همه‌جا نیروی عثمانی را بدون اینکه با آن وارد جنگ شود ، تعقیب کرد ، در این‌جا خلیل‌پاشا سرانجام متن معاهده را طبق نظر پادشاه ایران تهیه کرده تسلیم سپهسالار ایران نمود. قرچقای پس از وصول متن قرارداد از طرف شاه عباس دستور گرفت از تعقیب دست برداشته باقوای خود به تبریز برود . متن معاهده در سراب در ۶ شوال

۱۰۲۷ بامضاء سفر او نمایندگان طرفین رسید. در این معاهده باستثنای ماده تعهد پرداخت معین ابریشم از طرف ایران مابقی مواد بمیل شاه عباس گنجانده شده بود. ولی در مقابل دولت عثمانی از دربار صفوی خواسته بود که اجازه دهد اولاً حکمرانان حویزه و مهین در اطاعت سلطان عثمانی باقی بماند و ثانیاً مأمورین ایران اسباب مزاحمت داغستانیه‌های شمخال را فراهم نیاورند و ثالثاً زندانیان طرفین ردوبدل شوند و رابعاً صب سه خلیفه اول و عایشه در ایران موقوف گردد.

شاهنشاه ایران که در خلال اختلافات میان دولتین بگرفتن بعضی از نقاط متصرفی عثمانی در گرجستان نائل آمده بود، پیشنهادات بابعالی را قبول و معاهده را تصدیق و امضاء کرد.

شاه عباس پس از این فتوحات و پیروزیها چون از طرف غرب خیال آسوده کرد، عازم فتح قندهار شد و چنانکه در فصل مربوط به این موضوع خواهیم دید، در آنجا هم بموفقیت‌های شایانی نائل آمده قندهار را که مدت‌ها در تصرف امپراطوران مغول هند بود از دست آنان خارج ساخته و برای بار دیگر ضمیمه خاک ایران کرد. در این زمان شاهنشاه ایران که سن او از پنجاه گذشته و سی و شش سال کشورداری نموده بود و بتمام آرزوهای دیرینه خود رسیده در داخل و خارج، کشور ایران را بمنت‌های ترقی و نیرومندی رسانیده بود، تمایلی جز استراحت و بسر بردن بادولت‌های خارجی در ارتباط دوستانه نداشت. ولی متأسفانه اوضاع هرج و مرج و باب‌عالی و کشته شدن سلطان

عثمان دوم بدست ینیچریها و طغیان جمعی از حکام مانند حاکم ارزروم بعنوان انتقام از قتل سلطان عثمان و بتخت نشاندن مراد برادر عثمان که کودکی خردسال بود ، و نیز طغیان حاکم بغداد و بروز اغتشاش در شهرهای سرحدی ، خاطر پادشاه ایران را بخود مشغول داشت و ویرا ناچار بگرفتن بعضی احتیاطات لازم نمود . ولی در ضمن سعی کرد که از اقدامی که بحالت صلح میان دو کشور لطمه وارد آورد ، خودداری نماید . در همین هنگام بکرسوباشی حاکم یاغی بغداد برای حفظ موقع خود کمک و یاری دربار اصفهان را خواستار گردید « بکرسوباشی که دل بر حکومت عراق عرب بسته استقلال تمام یافته بود از آمدن پاشا خوفناک گشته با حکام سرحد قزلباش طرح آشنائی ریخت و کس خود نزد حسینخان حاکم لرستان ، فرستاده اعلام نموده بود که این امور از روی اخلاص حضرت شاه عالم پناه از من صدور یافته من بعد دست ارادت در فتراک بندگی آن آستان زده بجماعت منسوبان آن درگاه مستظهر و امیدوارم و ملک بغداد را که موروثی آن حضرت است بجهت آن حضرت نگاه داشته ام . . . »^۱ شاه عباس که پیوسته برای تصرف بغداد منتظر فرصت بود موقع را مناسب دید و یکی از سرداران خود را بعنوان دادن تاج شاهشونی بکرسوباشی مأمور بغداد نمود و نیز به حافظ پاشا صدراعظم و فرمانده ارتش عثمانی در بین النهرین پیغام فرستاد که هرگونه تهدید به بکرسوباشی که بدربار اصفهان پناهنده شده است ، تهدید بدولت ایران خواهد

۱- عالم آرای عباسی . نیمه دوم جلد دوم ص ۹۸۲ .

بود و در ضمن خود برای زیارت اماکن مقدسه ورهائی این نقاط از هرج و مرج و خرابی ، بتصور اینکه از طرف بکرسوباشی پشتیبانی خواهد شد ، عازم عراق عرب گردید. ولی باز در استانبول ینیچریها بر سلطان مصطفی دوم شوریدند و او را از سلطنت خلع کردند و سلطان مراد چهارم را بجای وی بتخت امپراطوری نشاندند «در این وقت که رومیه بیادشاه خود عصیان ورزیده بقتل سلطان عثمان چنانچه گذشت دلیری کردند و در هر سری سودائی پدید آمده حکام و پاشایان رومی در سرحدات بامور مغایر صلح اقدام نموده هیچیک مقید بامر ونهی دیگری نبود بتخصیص مردم بغداد که نه مطیع رومی بودند و نه منقاد قزلباش و اختلال احوال سکنه آن ملک و مجاورین عتبات عالیات بر ضمیر منیر اشرف پرتو ظهور انداخت درحینی که عزیمت قشلاق مازندران فرموده متوجه آن صوب بودند بالهام ملهم اقبال فسخ عزیمت مازندران فرموده بقصد زیارت روضه مطهر شاهنشاه خطه نجف و حضرات مقدسات ائمه کرام سلام الله علیه بسفر خیر اثر بغداد متوجه گردیدند»^۱ ولی سلطان مراد از جمله اقداماتی که برای رفع بی نظمی و هرج و مرج داخلی کرد بکرسوباشی را رسماً بحکومت شهر بغداد شناخت و پاشای بغداد چون مقصود خویش را که حکومت بین النهرین بود ، عملی دید سیاست خود را با دربار ایران تغییر داده از همراهی با شاه عباس سرباز زد .

شاه عباس هم بمحاصره بغداد پرداخت و در اندک مدتی شهر را مسخر کرد (۲۸ ربیع الاول ۱۰۳۳) شرح

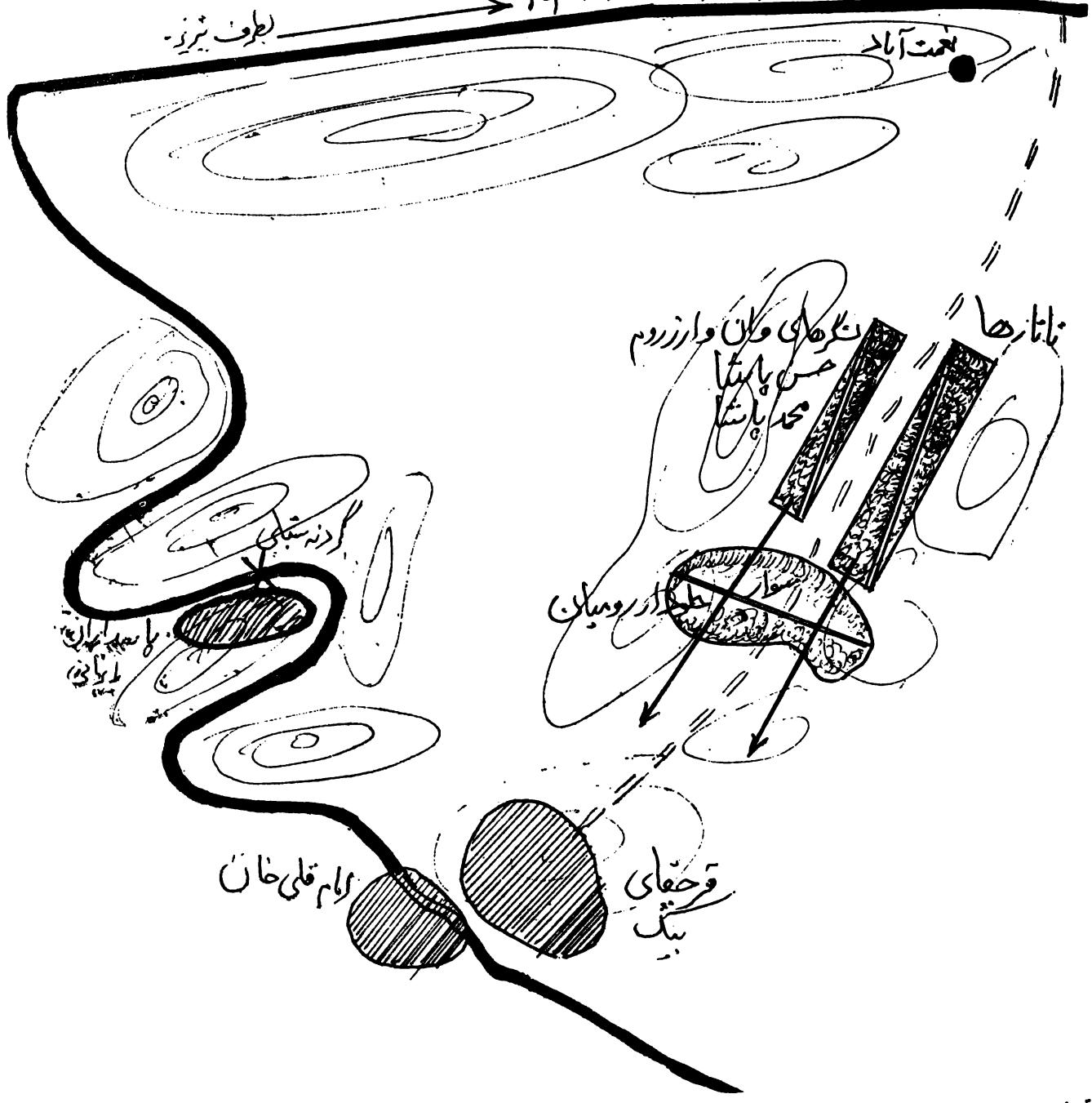
سمت حرکت و طرح جنگی سواران
 ناناها و لشکریان وان و ارزروم در این
 گرونی خوبی دیده میشود
 گرونی شبلی و محل استقرار ایرانیان در جنگار است
 مقیاس نفوذی

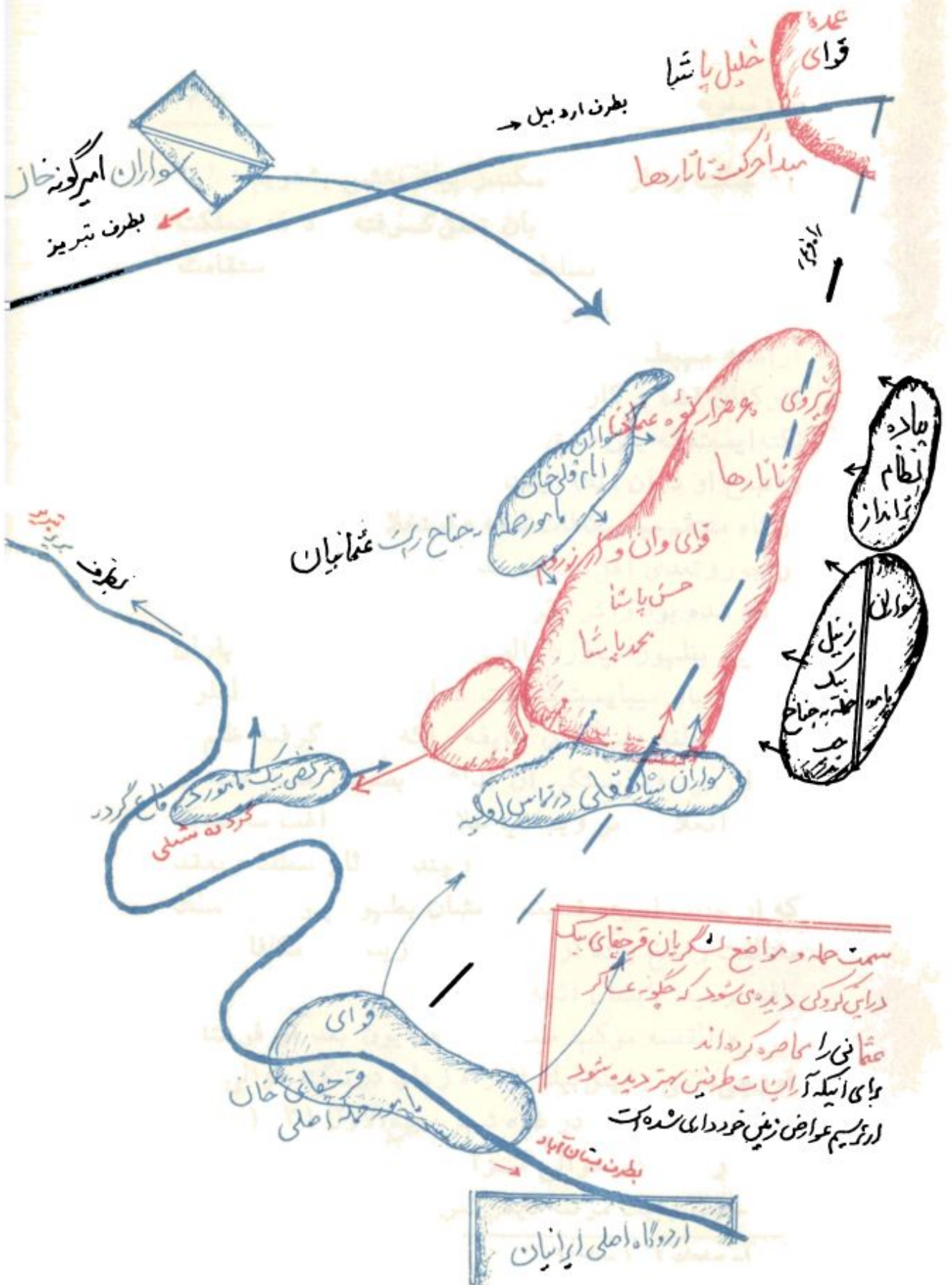
۲۰۰۰۰۰

هستم آباد

۴۰۰۰۰ نفر سوار

لطف نیری

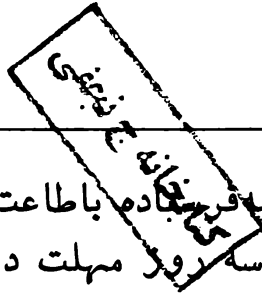




این جنگ را از زبان اسکندر بیک منشی بشنویم :^۱

«چون اراده ازلی بآن تعلق گرفته بود که مملکت عراق عرب که از تسلط خود سران او باش از استقامت افتاده محل فتن وفتور گشته بود بزیور معدلت و انصاف آراسته مهبط امن و امان کرد و اسباب آن بدستگیری کارکنان قضا و کارفرمایان قدر سرانجام مییافت و اینجا نکته ایست که بس دقیق که چون جور و تعدی بکرسوباشی و اتباع او در آن ملک از حد اعتدال تجاوز نموده بود و از درگاه منتقم جبار مکافات ظلمه و استخلاص عجزه و ملهوفان از جور و تعدی اهل طغیان و عدوان بمنسوبان حضرت اعلی حواله شده بود و اگر بکرسوباشی بوعده و فائز شده اطاعت و انقیاد بظهور میآورد بالضروره از دست پیمانی باز آن ملک را باو میبایست گذاشت همانا حضرت مقلب القلوب بحکمت بالغه دلهای آن طایفه را که زنگار گرفته ظلم و عدوان بود و شایستگی آن نداشت بصیقل حسن عهد و پیمان انجلاء پذیر و بجانب خلاف مایل و راغب ساخت که باکمال مدارا و نهایت مواسا و چندین آثار تلافی و تفقد که از جانب اشرف نسبت بدیشان بظهور پیوست درسلک مخالفت راسخ بوده از آن عدول نورزیدند تا مکافات عمل یافته رسید بایشان آنچه رسید .

« القصه موکب ظفرقرین همایون بعد از فرستادن قورچی باشی وزینل بیک از راه زهاب در تنگ حوالی قلعه محمدلک متوجه شد در غره شهر ربیع الاول ۱۰۳۱ بظاهر بغداد رسیده در حوالی مزار ابوحنیفه نزول نموده و رفع حجت رایک مرتبه دیگر کس نزد بکرسوباشی و امراء



و عظماء قلعه فرسنگدهم باطاعت و انقیاد و ایفاء وعده دلالت فرموده تا سه روز مهلت دادند و اگر تا سه روز آثار انقیاد بظهور نیاورند آماده جنگ و جدال بوده توقع عفو و امان نداشته باشند .

«آن گروه بیعاقبت سر بچنبر اطاعت در نیاورده شروع در توپ انداختن کردند و فرستاده همایون رانزد خود راه نداده تهدید قتل دادند بعد از سه روز عساکر نصرت شعار بمحاصره شهر و قلعه مأمور گشته بردور آن حصار استوار محیط گردیدند و بلوازم اسباب قلعه گشائی مشغول شدند .

«در خلال اینحال بمسامع جلال رسید که حسن پاشا حاکم موصل باستانه بکرسوباشی و فرموده حافظ پاشا باموازی پانصد نفر بکومک قلعه بغداد میآید و ذخیره فراوان همراه دارد که بقلعه رساند. فوجی از افواج قاهره و تفنگچیان بسرکردگی زمان بیك ناظر بیوتات بر سرایشان تعیین شدند و مبارزان قلعه گشا از همه مورجلها و سیبهها ترتیب داده در تضمین محصوران سعی موفور بظهور می آوردند بتخصیص جانب غربی شهر طرف نارین قلعه که درویش محمد بیك ولد بکرسوباشی محافظت مینمود و بحسن اهتمام قورچی باشی و قورچیان مفوض گردیده بود . سیبهها پیش آورده در اندک روزی بیای بروج رسانیده شروع در حفر زیر برج و باره کردند و در عرض بیست روزگار چنان بر محصوران تنگ شد که جمعی از حارسان نارین قلعه بتخصیص درویش محمد مذکور چاره جز استیمان نیافته فریاد الامان بر آوردند و در شب بیست

ویکم فوجی از قورچیان حسب الزمان قورچی باشی از طرف نارین قلعه هجوم نموده از دریچه که در جانب سیبه قورچی- باشی بود بالا رفته داخل نارین قلعه شدند و در آنشب تا موازی سیصد نفر بالا رفته بالاخره قورچی باشی نیز داخل شد و در نارین قلعه کره نای کشیده صدای فتح و غلبه ظفر در شهر افتاد و دلیران قلعه گیر از نارین قلعه روی بشهر آوردند .

«بکرسو باشی و عظماء قوم از خواب غفلت بیدار شدند ترك سعی و ستیز بیفایده کرده درویش محمد مذکور و يك يك از آقایان و عظماء قوم نزد قورچی باشی آمده پناه میجستند .

«القصه در روز یکشنبه بیست و سیم شهر ربیع الاول ۱۰۳۳ قلعه دارالسلام که چندین سال بود که از تصرف منسوبان این دودمان بیرون رفته کمند همت هیچیک از پادشاهان سلسله صفویه برکنگره آن حصن نرسیده بود مسخر اولیای دولت بتصرف درآمد .»

در تمام این مدت حافظ پاشا بانیروی خود در ماردین متوقف مانده بود و دستجاتی از عثمانیها که هنوز بین النهرین را ترك نگفته بودند بموصل پناهنده و در آن حصار می شدند ولی سپهسالار قاسم سلطان ایمانلوی افشار از طرف شاه عباس مأمور فتح موصل گردید و شاه خود پس از زیارت کربلا و نجف در ۱۷ رمضان ۱۰۳۳ به اصفهان مراجعت نمود و سپاهیان را اجازه مراجعت بمنازل خود داد.

طولی نکشید که وضع ایرانیان در بین النهرین پس از مراجعت شاه از بغداد رو بوخامت گرائید ، زیرا

بتدریج عثمانیها مخصوصاً در بغداد و در موصل، اسباب مزاحمت ایشانرا فراهم میآوردند و در ضمن سوء سیاست فرمانده نیروی ایران در گرجستان باعث انقلاب شدیدی در کاخ و در تفلیس شده بود.

شاه عباس بمنظور جلوگیری از حمله احتمالی حافظ پاشا که در این هنگام در دیاربکر بود امر به اجتماع ارتش در سلطانیه داد و جمعی از سران سپاه را مأمور دفع غائله گرجستان نمود. عملیات نیروی ایران در گرجستان و موفقیت‌های آن خاطر شاه را از آن جانب آسوده کرد و بعنوان زیارت مجدد نجف اشرف و اماکن مقدسه از راه همدان برای سرکوبی حافظ پاشا عازم بین‌النهرین شد (۲ صفر ۱۰۳۵). در ۹ صفر حافظ پاشا پس از تسخیر حله و کربلا بغداد را در محاصره گرفت.

شاه عباس مخصوصاً در پیشروی عجله نمیکرد چنانکه در اول رجب تازه بکنار رودخانه دیاله رسیده بود و در تمام این مدت این چهار ماه و نیم بغداد در محاصره ارتش عثمانی بود بدون اینکه موفقیتی نصیب آنان بشود. حافظ پاشا بوسیله قاسم سلطان سپهسالار پیشنهاد صلح کرد ولی شاه عباس پیشنهاد صلح را واگذاری بغداد و اماکن مقدسه از جانب دولت عثمانی بدولت ایران عملی دیده اجرای آنرا خواستار شد. حافظ پاشا ادامه جنگ را بر شرایط صلح ترجیح داد و بشاه پیغام فرستاد « اگر مایلید به زیارت نجف اشرف بروید ما هم زیارت آرامگاه شیخ صفی را در اردبیل خواستاریم.»

جنگ میان طرفین تا ۹ شوال بطول انجامید ولی کمی خوار و بار در میان ارتش عثمانی باعث شد که سربازان عثمانی سر از فرمان فرمانده خود به پیچند ، بطوری که حافظ پاشا مجبور شد با دادن تلفات زیاد دست از محاصره بغداد برداشته بموصل عقب نشستند.

«چون از اقامت اردوی همایون در کنار مخلط روزی چند گذشت زینل بیك سردار سپهدار جنود قاهره که از آب دیاله گذشته در برابر مخالفان نشسته بود از طول اقامت دیگر خسته گشته دیگر باره بمحاربه راغب گشت و مجالس کنگاش و مشورت انعقاد یافته زینل و جنود قاهره بمحاربه رخصت یافتند زینل بیك و امراء عظام بعد از اسجازه صفوف قنال آراسته متوجه اردوی مخالف گشتند خلف بیك بدستور چرخچی و مقدمه الجیش سپاه منصور بود.

«در این مرتبه سردار (حافظ پاشا) چون از بردن ذخیره و مبارزتهای قلعه داران از تسخیر قلعه مایوس گشته بود با عظماء رومیه بمقابله سپاه منصور آمده در کنار خندقی که حفر نموده بودند مشغول صف آرائی گشتند و عراقه و توپخانه درهم کشیده پای جلادت پیش نهادند از این طرف نیز افواج قاهره که هراول و چرخچی بودند اسب جلادت پیش رانده در دو سه محل میمنه و میسره طرفین بیکدیگر تلاقی شده محاربه دست داده فوجی از جنود مخالف بر سپاه قزلباش مقابل خود زور آورده چیرگی نمودند ازینطرف زینل بیك و خلف بیك پیش رانده جنود قاهره حمله عظیمی کرده خود را بر صف

سپاه مخالف رسانیدند و آن جماعت را تا کنار خندقی که حفر نموده بودند دوانیدند.

«بعد از واقعه مذکور چون از همه طرف راهها مسدود گشته آمد و شد از اردوی رومیه منقطع شد و مدتی از هیچ طرف آذوقه نیامد و عسرت و تنگی درمیان سپاه درجه اعلی یافته بنوعی تفرقگی روی داد که سرداران از ضبط آن عاجز آمدند و بیماریهای متنوع در میان لشکر شیوع یافته هیچ خیمه نبود که دو سه بیمار نخوابیده بود هر روز جمعی تلف میشدند. مجملآ رفته رفته احوال رومیه بجائی رسید که بسلامت بازگشتن اقصی مقصد بود حافظ پاشا و عظماء رومیه تقریبات انگیزته مصطفی آقا نام معتمدی فرستاده استدعا نمودند که یکی از معتمدان ازینطرف فرستاده شود که بعضی حکایات با او گفت و شنید نمایند.»^۱

شاه عباس پس از این موفقیت بمناسبت رسیدن فصل گرما عراق را ترك گفته و به سلطانیه رفت و ازینجا سفیری بنام طهماسب قلی شیر دنبلی را به باب عالی برای تبریک جلوس سلطان مراد چهارم که آن زمان بواسطه وقایع بین النهرین بتعویق افتاده بود فرستاد و باین ترتیب به آخرین جنگ با دولت عثمانی، خاتمه داده شد و تا آخر دوران پادشاهی او که مدت کمی بیش باقی نمانده بود، هیچگونه اختلافی میان دولتین اتفاق نیفتاد و اساس سیاست آنها بر روی دوستی و اتحاد استوار گردید

۱- عالم آرای عباسی . نیمه دوم جلد دوم ص ۱۰۴۹ .

جنگهای شاه صفی با سلطان مراد چهارم

شاه عباس کبیر در تاریخ شب پنجشنبه بیست و چهارم شهر جمادی‌الاولی سال ۱۰۳۸ هجری قمری سر به بستر مرگ نهاد در حالیکه تمام نواحی و مناطق از دست رفته ایران را از نو بتصرف در آورد و مرزهای کشور را بعد اولیه زمان نیرومندی و اوج ترقی خود رسانید. در زمان او کشور ایران در ارتباط با تمام کشورهای متمدن و مترقی دنیای آن زمان شد و دربار ایران با نفوذی تمام قهرمان صحنه سیاست جهان بود. سیاست مدبرانه‌اش مورد تحسین خودی و بیگانه واقع شده نتوانستند از تذکر آن خودداری نمایند «پادشاهان عرصه گیتی از مسلم و غیر مسلم از اقصای ممالک فرنگستان و اروس و کاشمر و تبت و هندوستان با آن حضرت طرح الفت و آشنائی افکنده از حسن خلعتش متواتراً ایلچیان بدرگاه عرش اشتباه فرستاده اظهار عقیدت و دوستی مینمودند و تحف و هدایای نفیسه هردیاری از چند و چون میگذرانیدند و سلاطین فرنگیه و پادشاهان مسیحیه از لار (سواحل دریای سیاه و قفقاز) و نمسه (اطریش) و فرانسه و انگلیس و ولندیس

(هلند) ، پرتکال و اسپانیه و پاپ با وجود بعد مسافت و مکان و دریا‌های مابین محیط و عمان از آوازه عدالت و سلوک پسندیده‌اش با طبقات انسانی با آن حضرت از روی عقیدت آمیزش نموده غلبه علیه‌اش از آمد و شد رسولان و وصول هدایاء هر دیار خالی نبود.^۱ در آغاز سلطنت شاه صفی، نوه و جانشین شاهنشاه بزرگ صفوی شاه عباس، از نو گردنکشان سر بطفیان برداشتند. اوضاع کشور روز بروز روبرو خامت میرفت «با مرگ این مظهر عظمت و قدرت عهد زرین صفوی در واقع به پایان آمد و چنانکه شاردن بعدها گفت: چون این شهریار دیده از جهان فرو بست ایران از پیشرفت به سوی روزبهی بازماند»^۲ طبیعی است که باب عالی و سلطان عثمانی که از شکستهای پی‌درپی در زمان شاه-عباس ناراحت و پیوسته منتظر فرصت بودند تا جبران مافات را به‌نماید، در صدد برآمدند از اوضاع داخلی ایران استفاده کنند. بنابراین سلطان مراد چهارم پس از سرکوب کردن یاغیان و گردنکشان داخلی و باز آوردن امنیت در سراسر آناتولی با تمام نیرو آماده حمله و تجاوز بخاک ایران شد.

تصادفاً تحریک والی گرجستان و بعضی از مخالفان، بهانه بدست سلطان عثمانی داد. سلطان مراد چهارم هم خسرو پاشا صدراعظم خود را با سپاهیان بیشماری بجانب ایران روانه کرد. با رسیدن خبر پیشروی قوای عثمانی مأموران سرحدی آذربایجان و بخصوص اکرادو

۱- عالم‌آرای عباسی . جلد سوم ص ۱۰۸۰ .

۲- تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران . ص - ۳۴۵ .

عثمانیه‌های مقیم وان و آخسقه و موصل موقع را مفتنم شمرده از هر طرف سربطفیان برداشتند . رستم بیگ دیوان بیگی که در زمان شاه عباس مأمور حفظ و حراست سرحدات آذربایجان بود، در صدد برآمد با تمام قوا آتش انقلاب را خاموش کرده یاغیان رامطیع و سرکوب نماید . بنابراین از تبریز بجانب شهرهای وان و ارغیش و اخلاط و عادلجوز رفت و در اندک مدتی همگی یاغیان رامطیع کرد ، در همین هنگام حکام و بیگلر بیگیان عراق عرب و شهرزور و موصل و کرکوک و کردستان بهمین منوال دست بکار شده آتش شورش و انقلاب را در قلمرو حکومت خود خاموش کردند .

شاه صفی چون از پیشروی خسرو پاشا بجانب مرزهای ایران و رسیدن او به دیار بکر آگاهی یافت، با تمام قوا بقصد بغداد حرکت نمود و بعنوان جلو دار خلف بیگ سفره‌چی - باشی را با سپاه‌یانی بدانسو روانه کرد، هدف از مأموریت او انتشار خبر حرکت شاهنشاه صفوی و تهییج و تحریک طوایف و ساکنین مرزنشین بمقاومت و دفاع از هجوم سپاهیان عثمانی بود . شاه صفی پس از انتخاب زینل خان شاملو به سپهسالاری گل ارتش ایران، در روز سه‌شنبه بیست و سوم شهر محرم الحرام (۱۰۳۸) اصفهان را از راه کاشان ترک گفت و به همدان آمد و این شهر را مرکز ستاد عملیات جنگی خویش قرار داد . پادشاه ایران پس از اینکه تعداد زیادی از سپاهیان از اطراف و اکناف کشور بوی ملحق شدند، دسته‌ای از نیروی خود را با تمام تجهیزات قلعه‌داری برای کمک به فرماندار بغداد، روانه آن سو نمود و دسته‌ای دیگر را به تبریز فرستاد .

خسرو پاشا بانیروی کامل و مجهز خود «باگروه انبوه از طایفه قاپوقلی یعنی غلامان درگاه و سپاهی اوغلان ینیکچری و امراء و حکام ممالک عثمانی از ثغور اسلام و حدود فرنگستان تا سرحدولایات عجم و خزانه موفور و توپخانه و یراق غیر محصور بدین دیارآمد و از هر طرف میزان سنجق و قبایل واکراد و عشایر جمعی غفیر به او پیوسته جمعیتی عظیم در اردوی سردار فراهم آمد که در هیچ زمان سرداران روم باین استعداد از ولایت روم باین مرز و بوم نیامده بودند و امراء و پاشایان و بزرگان هر طبقه از طبقات جنود آل عثمان زیاده از دیگر سرداران سابق گردن بطوق فرمانروائی او نهاده به پیچوجه از اشاره و فرمان او تجاوز نمیتوانستند نمود و او در میان لشکر بغایت نافذ الامر و مستقل بود.»^۱

از دیار بکر حرکت کرده به موصل رسید خسرو پاشا در نظر گرفت شهر زور را مقر فرماندهی خود قرار دهد . بنا بر این با گذاشتن عمده قوای خود و تعداد زیادی توپخانه در موصل به شهر زور آمد و ضمناً فرمانداد تا تمام محصول و آذوقه شهر حله و اطراف آنرا برای مایحتاج سپاهیان که مأمور حمله به بغداد بودند، جمع آوری و مصادره نمایند. فرمانده نیروی عثمانی در اندک مدتی موفق شد که تمام منطقه و قلمرو طوایف اردلان و قلاع آنجا را بانضمام قلعه گل عنبر، مرکز شهر زور و قلعه پلنگان را بتصرف در آورد و محافظت آنها را به مصطفی پاشا واگذار نماید. زینل خان سپهسالار پس از اطلاع از رفتن خسرو پاشا

۱- ذیل عالم آرای عباسی . تصحیح سپهلی خوانساری . ص ۴۰ .

به شهر زور به محل ماهی دشت آمد تا اگر سپاهیان عثمانی از شهر زور خارج شدند سرراه بر آنها بگیرد ولی غافل از این بود که تقی پاشا یکی از فرماندهان عثمانی مأموریت یافته است که قلعه مریوان را که منتهی الیه ولایت شهر زور بود، بتصرف درآورد. فرمانده عثمانی از دربند چقان که در میانه شهر زور و قلعه مریوان واقع است و راهی بود در نهایت سختی، عبور کرده خود را پپای قلعه مریوان رسانید و در آنجا موضع گرفت و بحفر خندق و استحکامات پرداخت. سپهسالار ایران بدون در نظر گرفتن تعداد سپاهیان عثمانی و وضع منطقه، با اینکه از طرف شاه قوای کمکی فرستاده شده بود، «سرمست از باده نخوت و غرور سررشته تمکن دوقای که لازمه بزرگان و سرداران عظیم است از تندی مزاج و استیلای نفس مغرور و بی تابی حرب و قتال که منتج انواع مفسد است» عمده قوای خود را در ماهی دشت گذاشته با عده قلیلی بمقابله دشمن شتافت و با اینکه در مرحله اول موفقیت نصیب او شد، معذالك شکست سخت خورده با دادن تلفات فراوان عقب نشست، سپاهیان عثمانی او را تعقیب کرده تا حدود همدان پیشروی نمودند.

پیشروی ارتش عثمانی تا حدود همدان و آشوب و فتنه‌ای که از این بابت در این منطقه وسیع بوجود آمد، خاطر شاه و دربار او را بخود مشغول داشته ب فکر چاره انداخت «آمدن مخالفان بمواضع و محال همدان موجب تزلزل خاطر و برهم خوردگی خلق آندیار شد و از ورود سپاه بی شمار مخالف و استیلاء و اقتدار چنین دشمن

قوی دولتخواهان این دودمان را تزلزل و اختلال در احوال پدید آمد» شورای فرماندهی با وجود ملاحظه چنین قوای مجهزی صلاح دید که فعلا از مقابله و جنگ خودداری کرده با صبر و حوصله بچاره کار بیندیشد.

در تاریخ ۸ ربیع‌الاول ۱۰۴۰ خسرو پاشا پس از رسیدن توپخانه خود که در موصل بود شهر بغداد را در محاصره گرفت. شرح محاصره بغداد در ذیل عالم آرای عباسی باینقرار مذکور است :

«... بعد از وصول توپخانه و توپچیان بیای قلعه آمده از برج طرف شمالی کنار شط که به برج اولیاء مشهور است تارکنی که کنار جانب شرقی است به سرداری خود منوط گردانیده جانب جنوبی را که بدروازه قراقاپو معروف است بدستور او از برج کنار شط تارکنی که انتهای جانب جنوبی است به سرداری زورپاشا قرار داده محل سیبه مشخص ساخت و مورجلها قسمت کرده بهر سیبه و مورجلی سرداری گماشت و در شش محل این طرف آب و دو طرف بغداد کهنه توپخانه نصب نموده توپچیان تعیین نموده شروع در امر قلعه‌گیری کرد. در آغاز محاصره خواست که بضرب توپ هراس در دل قلعه داران اندازد شروع در توپ انداختن و خندق انباشتن کرد در اندک روزی از آتش توپهای اژدها پیکر و بادلیجهای آهن‌گداز که شبانه روزی قریب یکمزار گلوله انداخته‌میشد قوایم بروج عالیه را که در زمان حضرت گیتی ستانی (شاه عباس) ساخته شده بود متزلزل ساختند و هرروز خلقی کثیر کار کرده خندق را بخاک انباشتند و در هر طرف چندجا

را مستعد یورش کرده چند برج را با خاک یکسان و هموار کردند اما قلعه داران جانسپار و شیرمردان قلعه دار از تسلط و اقتدار رومیه خوف و بیم بخود راه نداده بجان دفع صدمات مخالفان میگردند تا آنکه آوازه وصول لشکر قزلباش و نزدیک رسیدن موکب نصرت قرین شیوع یافت». با وصول این خبر، خسرو پاشا بشدت حملات افزود و در چهار یورش به پشتیبانی آتش توپخانه و پرکردن خندق ها موفق گردید قوای خود را ببالای برجها رسانیده پرچم عثمانی را برفراز آنها نصب نماید. ولی محصورین نیز از جانب خود متجاوزین را زیر آتش گلوله های تفنگ گرفته جمعی کثیر از آنان را کشتند «گروه جان سپاران دولت برقرار کارزاری کردند که زمانه انگشت تعجب بدنندان گزید» سپاهیان عثمانی چون مقاومت را بی فایده دیدند از تسخیر قلعه مأیوس گردیدند و با تمام تجهیزات از رود دجله عبور کرده در کاظمین مستقر شدند. خسرو پاشا که از فتح بغداد نا امید شد به تسخیر شهر حله پرداخت و برای این کار خلیل پاشا یکی از فرماندهان خود را مأمور این مهم کرد و خود بجانب موصل رهسپار گردید. ولی چون در وضع ارتش خود بی نظر دید و ضمناً ارتش ایران بتدریج بجانب او پیشروی میکردند، ترجیح داد به ماردین برود.

در خلال این مدت شاه صفی تصمیم گرفت از شکست ارتش عثمانی استفاده کرده شهر زور و قلمرو طوایف اردلان را از تصرف آنان خارج سازد. بهمین قصد احمدخان رئیس طوایف اردلان را مأمور این کار کرد و او

هم‌پس از زدو خورد های شدید سرانجام موفق گردید تمام نواحی و قلاع از دست رفته را بازپس بگیرد .
 عدم موفقیت خسرو پاشا در بغداد و شکست اودر قلمرو طوایف اردلان و شهرزور، شاه ایران را بر آن داشت که شهر حله را که در کنار رود فرات واقع و يك طرف آن برود مزبور محدود میشد و از نظر سوق الجیشی نصف ولایت عراق عرب را زیر نظر داشت ، از چنگ سپاهیان عثمانی که بهمین مناسبت در استحکام آن کوشش فوق‌العاده کرده بودند ، از چنگ سپاهیان عثمانی بیرون آورد .

برای انجام این مقصود رستم بيك را با تعدادی سپاهی بفتح آن شهر مأمور ساخت . فرمانده ایرانی تا مدت دو ماه ونیم با تمام قوا بمحاصره شهر مشغول بود تا سرانجام موفق گردید با زحمات زیاد آن شهر را بتصرف خویش در آورد «تا دو ماه ونیم همه روزه در پای قلعه فیما بین هر دو فریق از توپچیان و تفنگچیان و شجاعان کار آزموده جنگ و جدال در کار بود و صفیر تیر و تفنگ از طرفین آمد و شد مینمود و رومیان در لوازم قلعه داری سعی و کوشش مینمودند تا آنکه لشکر قزلباش از همه طرف پای جلادت و مردانگی پیش نهاده سیبها پیش برده بی پای بروج و خندق رسانیدند . از آسیب گلوله تفنگ راه تردد بر محصوران بسته شده کار برایشان تنگ گردید و خبر بازگشتن تقی پاشا بدینسان رسیده برخلیل پاشا و عظمای قوم ظاهر شد که در اینوقت آمدن لشکری که ایشانرا از تنگنای محاصره خلاص دهد متصور نیست از

معاونت سردار مایوس گشته تزلزل تمام به احوالشان راه یافت و جنود قزلباش از خندق گذشته ببعضی از پروج صعود نمودند و محصوران از قلعه‌داری عاجز آمدند ... بالاخره خلیل‌پاشا و همراهانش بدون اینکه طایفه را از عزیمت خود آگاه گردانند در شب یکشنبه پنجم شهر شعبان المعظم از تاریکی استفاده کرده از یکدروازه که سیبه شاه و یردیخان حاکم لرستان بود، بیرون آمده راه فرار پیش گرفتند . « پس از فرار خلیل‌پاشا سایر فرماندهان هر یک توانستند بوضعی از قلعه بیرون آمده بجانبی گریختند. محصورین چون وضع را چنین دیدند سر تسلیم فرود آوردند و باین ترتیب شهر بتصرف سپاه قزلباش درآمد . شاه صفی پس از این پیروزی با تمام درباریان باشکوه هرچه تمامتر وارد شهر شد (۱۰۴۰ ه . ق) و پس از مدتی اقامت و حل و فصل امور به کربلا رفت .

شاه صفی در ضمن مسافرت‌های خود به گرجستان و آذربایجان موفق گردید قلعه وان را به تصرف درآورد و یاغیان گرجستان را سرکوب نماید .

شکست‌های پی در پی ارتش عثمانی در بین‌النهرین و قفقاز و آذربایجان، سلطان مراد را برآن داشت که خود بشخصه برای جبران مافات، فرماندهی ارتش عثمانی را در جبهه ایران بعهده بگیرد و باین قصد پس از تجهیز قوا با سپاهیان بیشماری بقصد تسخیر آذربایجان روانه ایران گردید .

شاه صفی چون به قصد سلطان مراد آگاهی یافت رستم - خان سپهسالار ایران را بعنوان پیشرو لشکر به تبریز فرستاد تا در آنجا بجمع آوری سپاه و تجهیز قوا اشتغال ورزد ، ضمناً بوی دستور داد به هر وجه که صلاح بداند در جلوگیری از ارتش عثمانی اقدام نماید ، سپس خود به قصد ابهر رفت ، در اینجا شنید که سلطان مراد به ایروان رفته قلعه آن شهر را در محاصره گرفته است و باتوپخانه خودکار را بر محصورین تنگ کرده است . بنابراین با تمام قوا بجانب آذربایجان رهسپار گردید و در قرا باغ مستقر شد در این هنگام بوی خبر رسید که طهماسب قلیخان حاکم و قلعه دار ایروان پس از هفت روز مقاومت در تاریخ ۲۰ صفر سال ۱۰۴۵ درهای قلعه را بروی سپاهیان عثمانی باز کرده و تسلیم شده است .

سلطان مراد پس از تحکیم مواقع نظامی و گذاشتن پادگان نیرومندی بفرماندهی مرتضی پاشای ثانی وزیر اعظم ، برای تسخیر تبریز عازم آذربایجان شد . شاه صفی که در محل بزکش در کنار رود قزل اوزن ، اردوزده بود بمحض شنیدن خبر پیشروی ارتش ترك ، سیاوش بیگ قوللر - آقاسی را با فوجی از غلامان خاصه بکمک سپهسالار بسوی تبریز فرستاد و خود بار سیدن قوای خلف بیگ سفره چپی باشی و شاهوردی خان بیگلربیگی ولایت لرستان ، بتقویت نیرو مشغول شد و در هنگامیکه در تبریز میان دو نیرو تلاقی و جنگ اتفاق افتاد ، شاه صفی بشخصه عازم تبریز شد ولی قبل از ورود وی به تبریز در جنگی که میان سپهسالار و سلطان مراد در گرفت شکست بر سپاهیان ترك افتاد و سلطان عثمانی

با رسیدن فصل سرما بهتردید بفتوحات خود اکتفا کرده به استانبول مراجعت نماید .

پس از مراجعت سلطان مراد، پادشاه ایران تصمیم گرفت قلعه ایروان را از تصرف عثمانیها خارج سازد. برای انجام این مقصود با چند عراده توپ بسوی شهر مزبور روان شد. در قصبه شرور در کنار رود ارس خلف بیگ سفره باشی را با چند نفر از فرماندهان کار آزموده بعنوان پیشقراول فرستاد و خود در روز پنجشنبه یازدهم شهر رجب بیای قلعه رسید. شاه صفی ضمن طرح نقشه عملیات، منطقه اطراف قلعه را به چهار قسمت تقسیم کرده هر یک را در اختیار فرماندهی گذاشت و چون تسلط بر قلعه را بدون وجود توپخانه میسر نمیدید، دستور داد علاوه بر جمع آوری توپها از اصفهان و از سایر ولایات، مرتضی قلیخان توپچی باشی بریختن توپ در محل بپردازد «در اثنای آتش دستی غازیان سه قبضه توپ از دارالسلطنه اصفهان بموکب ظفر نشان پیوسته در روز شنبه بیست و پنجم شهر مذکور (رجب) که ده روز از رسیدن کوکبه عظمتشان بیای قلعه ایروان گذشته بود آن اژدرهای آتش نشان بیای قلعه رسیده کلید فتح آن قلعه گردید و ناظر بیوتات که آن کوههای گران را بهمدستی بسیاری از بیلداران و تفنگچیان و سایر عمله و فعله رسانیده بود توپها را به توپخانهها که در برابر برج و باره حصار مهیا ساخته بودند کشیدند و توپ مشهور بتوپ حسرت در مجازات برج سفید که در دیده دیده و ران قلعه بود متین و حصنی بود حصین در توپخانه آن سرزمین که سیه هایش بلدی

سعی و اهتمام محمد قلیخان زیاد اوغلی مصاحب قاجار بیگلربیگی ولایت قراباغ و کلبعلیخان حاکم لار و امیرخان حاکم کسکر و عمله بیوتات خاصه شریفه بجانب آن برج روان بود.^۱ پس از این تهیات نیروی ایران در زیر آتش توپخانه دست بحمله زد. آتشبارهای ایران سرانجام موفق شد برج و باره آن شهر را با خاک یکسان کند. در روز سه‌شنبه بیست و پنجم رمضان حمله عمومی آغاز گردید ولی مقاومت دلیرانه و جسورانه محصورین مانع از آن شد که قوای مهاجم بتواند در داخل حصار رخنه کند. در روز سه‌شنبه هفدهم شوال شش روز پس از نوروز سلطانی با حضور پادشاه ایران حمله مجدد شروع شد. شدت حمله از اطراف و جوانب قلعه باندازه‌ای بود که محصورین با وجود کوشش و مجاهدت زیاد نتوانستند تاب مقاومت بیاورند لذا سر تسلیم فرود آوردند و قلعه در تاریخ ۲۲ شهر شوال ۱۰۴۰ بتصرف قوای ایران درآمد. تا سال ۱۰۴۸ دولتین ایران و عثمانی در حال متارکه بسر میبردند و هیچیک از طرفین اقدامی علیه یکدیگر نکردند تا در این سال سلطان مراد چهارم سرانجام تصمیم گرفت بانتقام از دست دادن ایروان مجدداً حمله بخاک ایران را از سر بگیرد. باین قصد با نیروی مجهزی عازم فتح بغداد گردید. برای بار دیگر دو پادشاه در برابر یکدیگر قرار گرفتند.

شاه صفی پس از اطمینان از حرکت سلطان مراد، حسینخان بیک ناظر بیوتات خاصه را به سپهسالاری سپاه

۱- ذیل عالم آرای عباسی . صفحات ۱۶۸-۱۸۳ .

برگزیده اورا مأمور تجهیز قوا کرد و فرمانداد تا محل علیشکر را مرکز ستاد خود قرار دهد و حکام و فرماندهان ولایات کردستان و لرستان با تمام قوا با ابواب جمعی خود بوی به پیوندند ضمناً تمام آبادیها و دهات و محصول اطراف بغداد را خراب کرده بسوزانند. شاه صفی برای جلوگیری از قوای عثمانی مقیم در آذربایجان واکراد مطیع سلطان، به رستم خان سپهسالار دستور داد تا از نزدیک مراقب بوده در موقع لزوم بعملیات جنگی علیه آنها پردازد.

رستم خان پس از اجرای فرمان با سپاهیان زیر فرماندهی خود به اردوی شاه پیوست. از اطراف و جوانب قوای کمکی میرسید که از جمله باید نظر علی خان حاکم اردبیل و آقاخان مقدم و ساروخان طالش را باید نامبرد. شاه صفی پس از جمع آوری قوا نقدی خان بیگلر بیگی کوه کیلویه و عیارخان گرایلی و مرادخان بیک حاکم دورق و مرتضی قلی بیک توپچی باشی را با تعدادی از تفنگچیان و غلامان برای کمک و حفاظت به بغداد فرستاد و خود پس از تأمین آذوقه و مهمات «آذوقه و اسباب قلعه داری از سرب و باروت و شوره و فتیله و روغن و مانند آن و نقل توپهای رعد آوا از بالیزه و بادلیج و ضرب زن» از راه النک کهیز و بروجرد و سیلاخور و نهاوند بجانب بغداد روان شد و در کنگاور اطراق نمود و پس از پیوستن رستم خان و سایر امرای آذربایجان به اردوی شاهی، سان قشون دید و خلف بیک چرخچی باشی را بفرماندهی کل قوای جبهه برگزیده بانتظار ورود ارتش عثمانی نشست. انتخاب خلف بیک بفرماندهی جبهه

بغداد و دادن اختیارات تام بوی، بکتاش خان بیگلربیگی بغداد و سایر امراء و مستحفظان قلعه را ناراضی کرد و همین امر یکی از علل شکست و سقوط بغداد گردید «چون مقدر و مقرر بود که در بازار روزگار بیع و شرای قلعه دارالسلام بغداد و رفاه حال کافه عباد و امنیت و اطمینان دیار و بلاد بوقوع انجامد تفوق و برتری خلف بیک بر امرای قلعه دار گران و دشوار آمده و دست دل‌غازیان جان‌نثار را از کار برد.» سلطان مراد بمحض ورود بحومه بغداد بلافاصله با تمام نیرو دست بحمله زده قلعه را با توپهای سنگین زیر آتش گرفت بطوریکه در هرروز متجاوز از چهل و پنج هزار گلوله که وزن هر يك بیست و چهارمن بود بسوی قلعه پرتاب میکردند. مدت محاصره چهل روز بطول انجامید و محصورین با دلاوری و شجاعت بی‌مانند در زیر باران گلوله‌های توپ و خمپاره و مشعلهای آتش مقاومت میورزیدند تا سرانجام بر اثر خرابی برجها و دیوارهای قلعه و رخنه ارتش دشمن و کم بود آذوقه، بکتاش خان از سلطان عثمانی تقاضای صلح کرد. سلطان مراد هم با اینکه وعده داد که اهالی و افراد ارتش را از قتل و غارت در امان خواهد داشت تقاضای او را پذیرفت ولی پس از تسلیم شدن، مراد بوعده خود وفا نکرد و شهر را بباد غارت داد.

سلطان مراد چون در این هنگام بیمار شد و توقف را در جبهه جنگ میسر ندید به شاه صفی پیشنهاد صلح کرد و مصطفی پاشا صدر اعظم خود را برای مذاکره در بغداد گذاشته خود به استانبول مراجعت نمود. مصطفی-

پاشا هم محمد پاشا که از امراء و فرماندهان عالی‌رتبه بود با نامه سلطان مراد نزد شاه صفی فرستاد. مذاکرات طرفین سرانجام منجر بعقد معاهده ذهاب گردید (۱۰۴۸ ه.ق=۱۷ مه ۱۶۳۹ میلادی). معاهده ذهاب که به اختلافات و جنگهای پی‌درپی صدوپنجاه ساله دو دولت ایران و عثمانی خاتمه داد خطوط مرزی دو دولت را تعیین کرد، بموجب آن امپراطوری عثمانی از سمت شمال شرقی شهرهای آخسقه و قارص و وان و شهر زور و بغداد و بصره را باضافه نواحی جسان و بادری و مندلیجین و درنه و غزلجا بتصرف درآورد و شهرهای بیره و زدوئی و مهربان به ایران تعلق گرفت و ضمناً پادشاه ایران متعهد شد که تمام استحکامات زندشیر و سلطان و قتور و ملاذگرد را در سرحد وان و قارص خراب کند.

از نظر اهمیتی که معاهده ذهاب در سیاست و سرنوشت دو کشور اسلامی ایران و عثمانی داشت لازم دید در اینجا عین متن نامه‌های متبادله میان طرفین را که بزبانهای فارسی و ترکی نوشته شده و متن آن در ذیل عالم آرای عباسی^۱ نقل شده است متذکر گردد و چون متن ترکی آن که بامضای پاشا صدر اعظم رسیده با متن فارسی مشابه است از ذکر آن خودداری مینمائیم :

«آنکه ستایش دنیایش بی‌آلایش سزای عتبه‌کبریای مبدع لایزال است که بمحض قدرت کامله عالم کون و فساد را از نهانخانه مکون بجلوگاه ظهور آورده بوجود فایض‌الجود سلاطین بلند اقبال که مظهر جمال و جلال

مهیمن معتالیندالتیام و انتظام داده صنعت کراماتشان را بطرز اعزاز انا جعلناکم خلائف فی الارض مطرز و گوش و هوش صدق نیوش این گروه والا شکوه را بگوشواره واتقوالله واصلحوا ذات بینکم مزین ساخته بمؤدای واذکروا نعمةالله اوکنتم اعداء فالف بین قلوبکم فاصبحتم بنعمته اخوانا از کریوه اختلاف بگلشن همیشه بهار ایتلاف هدایت فرموده و تودد و تألف ایشان را موجب ترفه و احوال کافه رعایا و عامه فقرا که بهترین ودایع خالق البرایااند ساخت تعالی شأنه عمايقولون علواً کبیراً و درود بیحد و قیاس افزون ازحیطه مشاعر حواس شایسته سده قدس اساس رسول بیهمالی است که از عین مرحمت شامله سرگشتگان تیه هیمان را بشاهراه امن و امان دلالت نموده بحکم اوفوالعهدالله اذاعاهدتمهم طبقات امت را بایفای عهد و ابقای عقود که متضمن نظام و انتظام مهام انام و بموجب حسن العهد من الایمان از شعار شرایع اسلام است امر فرمود که لاایمان لمن لاعهدله صلوات الله وسلامه علیه وآله واولاده المعصومین الذینهم لاماناتهم وعهدهم راعون .

اما بعدچون توجه خاطرعاطر قدس سرایر خورشید مظاهراعلیحضرت آسمان رفعت..... پادشاه اسلام پناه ظل الله سلطان مراد خان شیدالله ارکان سلطنته و جلاله متوجه ترفیه حال عباد وتسکین مواد فتن وفساد و تشیید مبانی صلح و صلاح و تأکید مراسم فوز و فلاح گشته جناب وزارت و ایالت مآب شوکت و نصفت قباب..... دستور مکرم محترم مصطفی پاشای وزیر اعظم ادام الله

اقباله را بر سبیل وکالت مطلقه تعیین فرموده بودند که تمهید قواعد مصالحه و معاهده مابین و تشخیص سنور و سرحد طرفین نموده نوعی نماید که من بعد اهل فتنه و فساد را مجال گفتگو و عناد نباشد ما نیز رفاه حال عجزه و مساکین و فراغ بال کافه برایای جانبین را منظور داشته ایالت و شوکت پناه جلالت و ابهت و نصفت دستگاه عالیجاه نظاما الایاله و الاقبال ساروخان را که از جمله امرای معتبر و خوانین معتمد این دودمان ولایت- مکان و محل اعتماد نواب همایون ماست مقرر فرمودیم که از جانب اشرف ما وکیل بوده باتفاق جناب وزارت و ایالت مآب مشارالیه ارکان صلح و صلاح و محال سنور و سرحد را استقرار و استحکام داده و درین باب وثیقه معتبره از جانبین موافق اصلاح دولت طرفین بتحریر آورند و ایالت پناهین عالی جاهین مومی الیها بعد از تشیید مبانی عهد و پیمان سنور و سرحد جانب دارالسلام بغداد و آذربایجان را بدین عنوان قرار دادند. بابتی که تعلق بمنسوبان پادشاه و الاجاه و منسوبان دودمان ولایت نشان دارد جستان و بادرای و قصبه الی در تنگ که سنور در تنگ سر میل است آنچه صحراست تعلق بمنسوبان پادشاه و الاجاه دارد و کوه بمنسوبان دولت ولایت نشان متعلق است درنه و در تنگ که سنور آن سر میل است بمنسوبان پادشاه و الاجاه متعلق است جاف و ضیاءالدین و هارونی تعلق بمنسوبان پادشاه و الاجاه دارد و بیره و رزه بی بمنسوبان دودمان ولایت نشان متعلق است قلعه زنجیر که در قله کوه است خراب شود و دهکده طرف

غربی بمنسوبان پادشاه والاجاه ودهکده شرقی بمنسوبان دودمان ولایت نشان تعلق داشته باشد کوه که در بالای قلعه زلم واقع شده این طرف کوه که بزلم نگاه میکند از منسوبان پادشاه والاجاه روم است و قلعه اورمان و دهکده‌های توابع آن از منسوبان دودمان ولایت نشان باشد. شهرزورکه سوزکدوک چقان است قزلبه و توابع بمنسوبان دولت پادشاه والاجاه ومهربان و توابع آن بمنسوبان دودمان ولایت نشان متعلق است. بابتی محال آذربایجان که از طرفین در میانه خراب شود، قلعه قنور، قلعه ماکو، قلعه معاذبرد و احدی از امراء و حکام این دودمان از آن تجاوز جایز ندارند و چون حقیقت مافی‌السطور بر ضمیر انور جلوه ظهور یافت رابطه خلعت و وفا و قاعده محبت و صفا را واسطه برکات‌الهی و حسنات نامتناهی و باعث آسایش عباد و آرامش بلاد دانسته از صدق نیت و صفای طویت برآن قرارداد راضی شده عهد فرمودیم که بعدالیوم در مراسم مصادقت و مصافحات و لوازم موافقت و موالات چون صبح دویم صادق دم و مانند قطب فلك راسخ قدم باشیم و همواره مراسم یگانگی و یکجهتی و قواعد دوستی و یکتادلی را مستحکم داشته تا از آن طرف قرین اشرف خلاف عطوفت و الفت امری بصدر ظهور نرسد که مفسدان و حاسدان مجال اغوا و افساد نیابند ازینجانب مضمون ارکان و داد کسب شداد مشید و مستحکم بوده در مراتب محبت اهمال و اسهال صوت محال دارد و از میامن این امر خیر انجام عموم خلائق شادان و اطراف و اکناف ممالک آبادان و

طبقات انام که از وقوع وقایع گوناگون و حدوث نوایب دهر بوقلمون اسیر محنت و بلا و پایمال مشقت و عنا گشته‌اند تا انقراض زمان و انقطاع دوران در بسیط امن و امان آسوده حال و فارغ‌البال گردند و از دل صاف و نیت خالص بحکم یا ایها الذین آمنو و قولوا بالعقود عهد کردیم که بدین قوانین مؤکده بایمان وفا کنیم و از خلف و کسر آن اجتناب و احتراز نمائیم فمن نکث فانما ینکث علی نفسه والسلام علی من اتبع الهدی.»

جنگ‌های طولانی میان دو کشور و دولت مسلمان که در آغاز بر اساس سیاست مذهبی مبتنی بود بتدریج و در مدت صدوسی سال رنگ سیاسی و جنبه تفوق و برتری دو ملت بخودگرفت ولی با وجود مبارزه‌های طولانی و خونریزیها و برادرکشی هیچیک از طرفین نتوانستند بمقصد و آرزوی خود برسند زیرا نه عثمانیها نتوانستند بسرزمین آذربایجان که مردم آن در شاه دوستی و طرفداری از خاندان صفویه و مذهب تشییع تعصب شدید داشتند، دست یابند و نه ایرانیان موفق گردیدند بسرزمین بین‌النهرین که ساکنین آن در طریقه سنت بودند مسلط شوند. معاهده ذهاب به خونریزیها خاتمه داد و وسیله شد سالهامیان دو ملت هم‌کیش صلح و صفا برقرار باشد.

اگرچه در آغاز سلطنت شاه سلطان حسین چنین بنظر میرسید که دوره صلح با عثمانی مثل سابق ادامه خواهد داشت ولی واقعه‌ای رویداد که در روابط ایران و عثمانی تامدتی خلل وارد آورد. این واقعه مربوط به اشغال شهر بصره و قسمتی از ایالت بصره توسط سپاهیان ایران بود.

در آخرین دهه هفدهم میلادی (دوازدهم هجری) اساس تسلط عثمانی بر ایالت بصره بعللی متزلزل شده بود :
اولاً تركها بجنك باممالك اروپائی اشتغال داشتند ،
ثانیاً در اواخر قرن هفدهم يك رشته انقلابات محلی در
قسمت جنوبی بین النهرین رویداده بود . ثالثاً در سال
(۱۱۰۲ هـ .) طاعون بسیار شدیدی در بصره شیوع یافته
بود که در نتیجه آن قسمت اعظم پادگان و مأموران عثمانی
مقیم این شهر تلف شدند و همچنین هزاران نفر از ساکنین
این ناحیه از بین رفتند . شیخ مانع بن مقمس رئیس طایفه
منتفق که اعضاء آن از عثمانیها و مردم بصره آزارها دیده
بود ، شهر را در سال ۱۶۹۴ م . بتصرف درآورد ، عثمانیها
مدت کوتاهی آنرا دو باره اشغال کردند ولی یکسال بعد
شیخ مانع مجدداً بصره را گرفت و هجده ماه در آنجا حکومت
نمود . وی اگر در امور خانواده مشعشع ساکن ولایت ایرانی
خوزستان دخالت نکرده بود میتوانست قدرت خود را در
بصره برای مدت مدیدی حفظ کند ولی از سید علی یکی
از اعضاء آن خانواده علیه برادرش سید فرج الله والی
خوزستان طرفداری کرد ، در نتیجه دخالت شیخ مانع ،
سید فرج الله از حسن پاشا والی بغداد تقاضا کرد بوی
اجازه دهد شیخ را از بصره بیرون کند ، سپس از شاه
سلطان حسین نیز فرمانی بهمین مضمون دریافت داشت .
سید فرج الله در ماه مارس ۱۶۹۷ م . عازم حویزه شد و شیخ
مانع و طایفه او را با سانی شکست داد و وی را از بصره بیرون
راند . سید فرج الله پس از این پیروزی کلید های شهر
بصره را با صنفهان فرستاد و شاه سلطان حسین آنرا با

تحف و هدایا برای سلطان عثمانی ارسال داشت .
 باوجود اینکه ایرانیها باین طریق بصره را از
 متصرفات عثمانی میدانستند ولی آنرا در اختیار خود
 نگاهداشتند. در سال ۱۶۹۷م. دولت ایران سید فرج‌الله را
 باصفهان فراخواند و شخصی بنام علیمردان خان را بجای وی
 منصوب نمود. در ژانویه ۱۷۰۰م. (۱۱۲۰هـ.) شیخ‌مانع
 کوشید مجدداً شهر را بتصرف خویش درآورد ولی
 ابراهیم‌خان حاکم ایرانی وقت او را از حوالی بصره
 بیرون راند .

در خلال این حوادث عثمانیها ناظر تمام وقایع
 بصره بودند در ماه مارس ۱۷۰۱م. (۱۱۲۱هـ.) لشکر
 نیرومندی از عثمانیها بحوالی بصره رسید و بدون
 مزاحمت شهر را بتصرف درآورد . اشغال بصره باین
 طریق بدون کشمکش با عثمانی پایان یافت و این واقعه
 در روابط دوکشور تأثیری نکرد.

تازمان فتنه افغانه و مداخلات روسیه تزاری صلح و
 صفا میان دو ملت برقرار بود . ولی در این موقع دولت
 عثمانی بهمان نحوکه پطرکبیر خواست از اوضاع هرج و
 مرج و بی‌نظمی ایران استفاده کرده سیاست توسعه طلبی
 خود را بمرحله درآورد ، دولت عثمانی نیز برای اینکه
 از این وضع بی‌بهره نماند تجاوزات خود را از سرگرفت
 ولی باپادشاه دلیر نادرشاه و ارتش نیرومند او مواجهه
 گردید .^۱

بااستعفای شاه سلطان حسین بکار خود خاتمه میدهم
 زیرا از این تاریخ ببعدها اینکه طهماسب میرزا کوشش کرد

بلکه بتواند تاج و تخت از دست رفته را باز پس بگیرد ولی چنانکه میدانیم مجاهدتهای او بشمر نرسید و عملاً تاملت کوتاهی یعنی تازمان نادرشاه، اداره مملکت بدست افغانه افتاد و از خاندان صفویه جز نام چیزی باقی نماند .

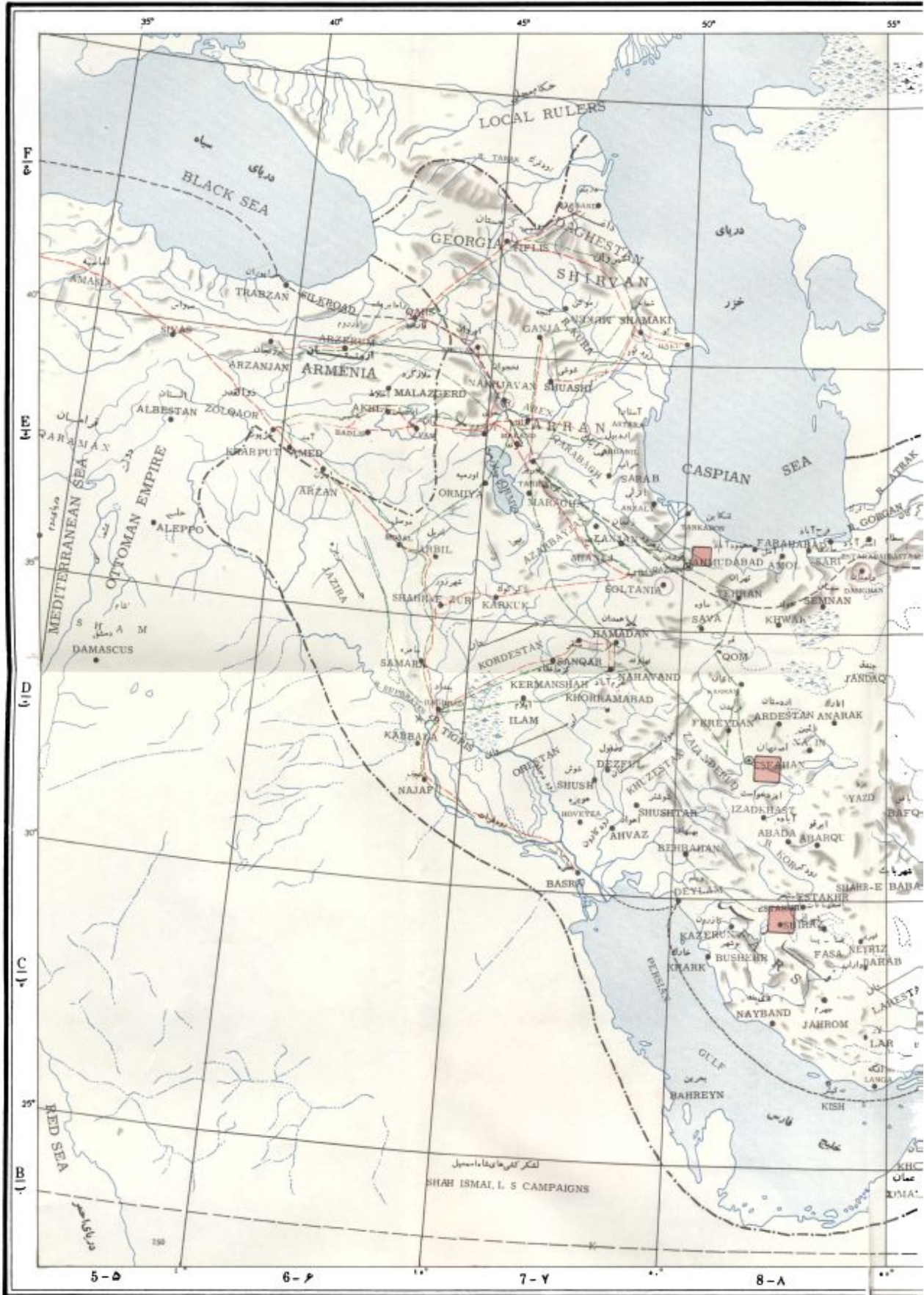
منابع :

- 1- Essai sur l'histoire des relations politique Irano-Ottomanes de 1722 à 1777. par M. A. Hekmat. Paris 1937
 - 2- Abbas 1er et sa vie par L. L. Bellan. Paris 1932
 - 3- Relation des grandes guerres et victoires obtenues par le roi de Perse Chah Abbas contre les Empereurs de Turquie Mohamet et Achmet son fils... Trad. de l'Origine portugaise. Rouen 1646.
 - 4- Les relations de l'Iran avec l'Europe Occidentale à l'époqui Safavide par Kh. Bayani. Paris 1973.
- ۵- چند مقاله تاریخی و ادبی، تألیف نصرالله فلسفی. انتشارات دانشگاه تهران ۱۳۴۲ .
- ۶- تشکیل شاهنشاهی صفویه تألیف دکتر نظام‌الدین مجیر شیبانی . انتشارات دانشگاه تهران ۱۳۴۶ .
- ۷- تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران . تألیف ابوالقاسم طاهری.
- ۸- شرح جنگها و زندگی شاه اسمعیل اول تألیف رحیم‌زاده صفوی. انتشارات مجله خواندنیها. تهران ۱۳۴۳ .
- ۹- احسن التواریخ تألیف حسن روملو از انتشارات کتابخانه شمس. تهران ۱۳۴۲ .
- ۱۰- عالم آرای عباسی تألیف اسکندر بیك منشی
- ۱۱- شاه‌جنگ ایرانیان در چالدران و یونان تألیف اشتن متر آلمانی و جون مارك امریکائی. ترجمه ذبیح‌الله منصورى از انتشارات مجله خواندنیها. تهران ۱۳۴۳ .
- ۱۲- تذکره شاه طهماسب، شرح وقایع و احوالات شاه طهماسب بقلم خودش بسعی و اهتمام چاپخانه کایانی ۱۳۴۳ ه ق .

- ۱۳- دون ژوان ایرانی تألیف اروج بیک از انتشارات بنگاه نشر و ترجمه کتاب .
- ۱۴- نقاوة الآثار فی ذکر الاخبار تألیف محمود بن هدایت الله افرشته نظیری باهتمام دکتر احسان اشراقی. از انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب ، تهران ۱۳۵۰ .
- ۱۵- تاریخ عمومی (تفوق و برتری اسپانیا) تألیف دکتر خانبا با بیانی جلد اول از انتشارات دانشگاه تهران ۱۳۴۹ .
- ۱۶- ذیل عالم آرای عباسی تألیف اسکندر بیک منشی بتصحیح سهیلی خوانساری از انتشارات کتابفروشی اسلامیه تهران ۱۳۱۷ .
- ۱۷- انقراض سلسله صفویه تألیف دکتر لارنس لاکهارت، ترجمه دکتر اسمعیل دولتشاهی .



SHAEVIDS (SHAHABAS THE GREAT)

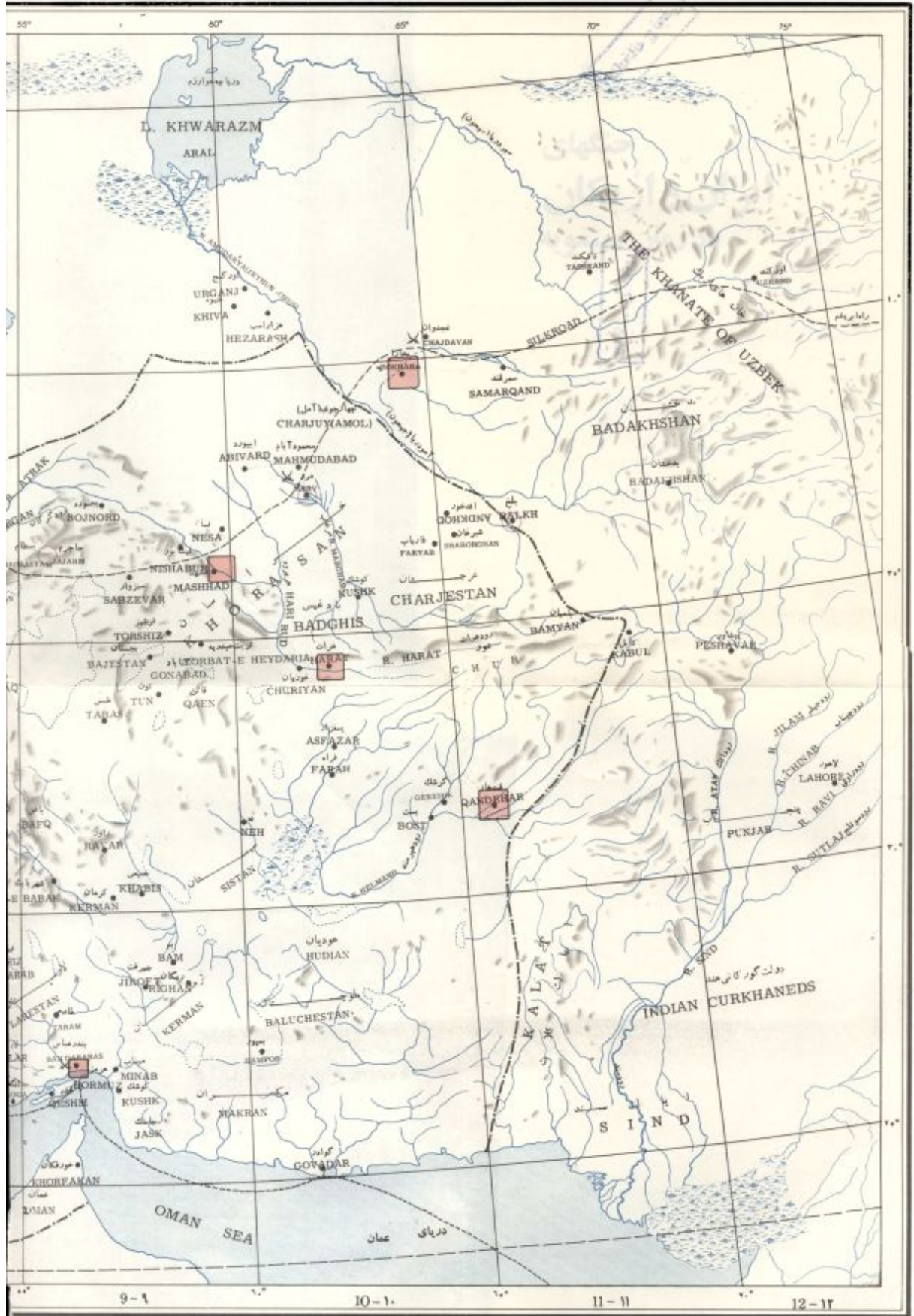


HISTORICAL ATLAS OF IRAN

SCALE 1:750,000

اطلس تاریخی ایران
چاپخانه سازمان جغرافیایی کشور





1:7500 000



محدوده شهرهای مهم



نقاط مهم رودخانه‌ها

محدوده ایران

محدوده کشورهای همسایه

جنگهای
ایران و ازبکان
در زمان صفویه

مقدمه تاریخی^۱

وحدت مذهبی ملی ترکان آسیا در نتیجه و بر اثر روی کار آمدن سلسله جدیدی که حکومت و قدرت خویش را بر مردم ماوراءالنهر تحمیل کرد ، بطور قطع مشخص و مستقر گردید . سلسله جدید « شیبانی ها » با مقایسه با خاندان هائی که در این سرزمین حکومت داشتند در وضع مستحکمتر و بهتری قرار داشت زیرا سراسر این سرزمین تا کوههای آلتائی و حوضه رود تاریم در خلال این مدت زیر نفوذ اسلام قرار گرفته مردم آن بدین اسلام درآمده بودند . از همین زمان بود که ماوراءالنهر از هجوم و تعرض برکنار مانده مردم آن مجبور نبودند در جنگ (جهاد) با همسایگان شرقی داخل شوند و از اینراه قوای خود را بمصرف برسانند در نتیجه حکومت و ارتش ماوراءالنهر با خیال آسوده متوجه جنگ با ایران شده فرصت آنرا یافتند در برابر تهاجم دائمی پادشاهان ایران از خود دفاع نمایند . بهمین مناسبت بود که خطر سلسله جدید که بنام « شیبانی ها »

1- Les Mongols dans l'histoire par B. Spuler. Payot. Paris. 1961

معروف شد، برای پادشاهان صفویه روز افزون گردید.^۱ بطوریکه ملاحظه شد چنین ارتش نیرومندی که در ماوراءالنهر بوجود آمد تاچه اندازه برای پادشاهان این سرزمین لازم و ضروری بنظر آمد. پادشاهان صفویه کوشش میکردند سرزمین ماوراءالنهر را که در شمال شرقی فلات ایران قرار گرفته و از قرن‌ها پیش متعلق و ضمیمه خاک ایران بود، مجدداً بتصرف درآورده ضمیمه قلمرو حکومت جدیدالتأسیس خود بنمایند. عدم موفقیت دولت صفویه برای رسیدن به این مقصود به فرمانروایان شیبانی فرصت داد تا بتوانند اساس حکومت خویش را مستحکم نمایند. زمانی که مذهب شیعه مذهب رسمی ایران قرار گرفت بسیاری از روابط و مناسبات فرهنگی که تا این زمان میان ایران و ماوراءالنهر برقرار بود، روبه‌نکث و تقلیل گذاشت. سنی‌های ماوراءالنهر حاضر نبودند بدون مطالعه ودقت آثار ادبی (بنخصوص کتب مذهبی و الهی) ایران را پذیرفته یا در ادبیات خود داخل نمایند، معذالك شعر

۱- «تاتارهای ازبک برای ایرانیان دشمنان خطرناکی هستند، اگر چه قوای تاتار بورزیدگی و آزمودگی قوای ایران نیست ولی حملات ناگهانی که در فصول سخت به ایران میکنند ایرانیان را ناراحت مینمایند بخصوص که نه حملات ازبکان را میتوان پیش‌بینی کرد و نه وقتی ناحیه‌ای را بخاک و خون میکشند میتوان آنها را تعقیب نمود. کویرها و بیابانهای خشک و سوزانی که ازبکان را از ایالت خراسان جدا میکند هرگز ازبکان را متوقف نمیسازد. ازبکان در منتهای گرما اسب میتازند و حمله میکنند و برای حمل آذوقه زحمت زیادی بخود نمیدهند زیرا با طبیعت سبع و خونخواری که دارند همیشه از گوشت اسبهای خود برای خوردن چیزی پیدا میکنند و وقتی گاه و یونجه را که اسبان بارکش برای خوراک اسبهای سواری حمل میکنند تمام میشود آنها را میکشند و گوشت آنها را نه پخته و خام میخورند و در صورت نبودن آب گردن اسبان خود را سوراخ کرده خون آنها را می‌آشامیدند.

تاتارها اسبان کوچک دارند ولی بسیار چابک و تندرو و خستگی ناپذیرند»

(سفرنامه سناسون، ترجمه فارسی ص ۱۹۹-۲۰۰).

کلاسیک ایرانی به نفوذ خویش در آسیای مرکزی ادامه میداد، منتهی بدون اینکه تماسی بین شعرای دوسرزمین برقرار باشد. انحطاط بلاانقطاع زبان فارسی را در آسیای مرکزی باید از قطع روابط و بهم پیوستگی های تمدن باستانی میان این سرزمین دانست. از این پس زبان ترکی زبان معمول و متداول تمام ناحیه شمالی آسیای مرکزی، به استثنای ناحیه کوهستانی تاجیکستان، قرار گرفت. سرزمین واقع میان رشته کوه های جنوبی اورال و بستر علیای رود توبول^۱ در مغرب از یک طرف و بستر علیای رود ایرتیش^۲ از جانب دیگر تحت تصرف دو برادر بنام «اوردا»^۳ و «شیبان» درآمد. از این پس دو امپراطوری با تطبیق و بنا به مقتضیات طبیعی (استپی) در این سرزمین بوجود آمد. شیبان با اخلاف او در حال چادرنشینی در مغرب و اووردا و جانشینان وی در قسمت شرقی بدون داشتن خط مرزی مشخص و معینی، فرمانروائی میکردند. قلمرو حکومت آنان از سمت جنوب تقریباً به فلات اوست یورت^۴ تا رود جیحون و ساحل جنوبی حوزه «هفت شط»^۵ طوایفی که در این سرزمین سکنی داشتند بنام «چادر سفید»^۶ و «چادر آبی»^۷

1- Tobol

2- Irtisch

3- Orda

4- Ust-Yourt

5- Sept Fleuve

6- Horde Blanche

7- Horde Bleue

معروف شدند بعداً بنام «چادر طلائی»^۱ موسوم گردیدند. از اوضاع جغرافیائی سرزمین مذکور بواسطه نبودن منابع کافی به استثنای نام چند نفر از فرمانروایان و یا بعضی تهاجمات و جنگها در کشور ایلخانان، بهیچوجه اطلاعی در دست نیست. بهمین ترتیب بر اثر عدم اطلاعات کافی نمیتوان بدرستی علت این امر را که مردم قلمرو و حکومت شیبانیها طی قرن ۱۶ میلادی چگونه به یکی از خانهای معروف چادر طلائی نام ازبک دادند و بعدها تمام آنان را ازبک نامیدند، معلوم کرد. به نظر میآید که زمامداری توغتمیش یکی از اخلاف چنگیزخان در چادر طلائی سبب شد که طوایف چادر سفید به قلمرو طوایف چادر طلائی مهاجرت نمایند.

از این زمان که ازبکان و فرمانروایان آنان موفق شدند به تدریج تمام اراضی استپ شمال رود جیحون را بتصرف خویش در آورند. ناحیه مجاور اورال وسطی هسته و کانون اصلی دولت مقتدر و نیرومندی در آینده گردید. ابوالخیرخان که در سن هفده سالگی به فرمانروائی نشست در سال ۱۴۲۸ میلادی بجانب جیحون راند و در سال ۳۱-۱۴۳۰ میلادی به خوارزم رسید. در حدود سال ۱۴۴۵ م. تمام کناره های شمالی رود جیحون میان دریاچه آرال و فرغانه بتصرف وی

1- Horde d'Or

نام «هورده» در ابتداء بتمام طوایف و قبایل تاتار بطور اعم اطلاق میشد ولی بعدها به عموم طوایف بیابانگرد و غیرمنظم اطلاق گردید.

چادر طلائی بسرزمینهای غرب دور که در قرون وسطی بوسیله مغولان اشغال گردید اطلاق شد. این سرزمین پهناور از سیبری جنوبی تا قسمت جنوب روسیه امتداد داشت. اولین فرمانروای این سرزمین جوجی پسر چنگیز بود.

درآمد. ابوالخیرخان، مانند تمام فرمانروایان دنیای استپ، مجذوب ثروت‌های ماوراءالنهر و فلات ایران گردید و بهمین علت بود که به ابوسعید تیموری دست دوستی و اتحاد دراز کرد ولی فرمانروای ازبک بدون محاسبه و در نظر گرفتن اندازه توانائی خود به پیشروی و تجاوز ادامه میداد تا اینکه در جنگ با طوایف اویرات^۱، ساکن کناره‌های وسطای جیحون، شکست خورد و در اثر این شکست بسیاری از فرمانروایان محلی که مطیع و منقاد وی شده بودند، سر از اطاعت پیچیده جانب‌اسن بوغای^۲ دوم را گرفتند. تجزیه درمیان ترکان آسیای مرکزی بشدت ادامه داشت بطوریکه عدم تمرکز و تشکیل واحدهای مستقل بتدریج یکی از خصائص عادی و معمولی در این سرزمین شد. ابوالخیرخان برای جمع‌آوری طوایف پراکنده و مطیع کردن فرمانروایان یاغی کوشش بسیار نمود ولی سرانجام جان خویش را در این راه فدا کرد و در سال ۱۴۶۸ م. در جنگی کشته شد.

تهدید تیموریان از طرف شمال با بروز این واقعه بکارخاندان شیبانی ادامه داد، تفصیل آنکه محمدشیبانی یکی از نواده‌های ابوالخیرخان که از طرف خان مغولستان غربی در سال ۱۴۹۰ م. بحکومت یکی از شهرهای ترکستان منصوب شده بود، موفق گردید نقش عمده‌ای در سیاست آن زمان بعهده گیرد. میان سالهای ۱۴۹۵ م. و ۱۵۰۰ م. ماوراءالنهر را از تصرف تیموریان خارج ساخت و تسلط

1- Oirate

2- Esen Bogha

خویش را بر سایر مدعیان تیموری (از جمله بابر) محرز داشت .

محمدشیبانی در سال ۱۵۰۳ م. حکومت جغتای را برای خود مسلم کرد و پس از تصرف تاشکند به خوارزم (۱۵۰۶ م.) و سپس به بلخ و هرات (آخرین متصرفات تیموریان ۲۴ مه ۱۵۰۷ م.) دست یافت و به این ترتیب بکار خاندان تیمور در آسیای مرکزی خاتمه داد . سفاکی و بدبینی در سیاست، محمد را مانع از آن نیامد که مانند آخرین افراد خاندان تیموری، نسبت بتمدن و فرهنگ ایران علاقمند نشود. خان ازبک در قبال ملت خود بخصوص دانشمندان و حکماء و شعرا نهایت مهربانی و محبت را رعایت میکرد .

باتمام این تفصیل سرنوشت و آینده آسیای مرکزی معلوم و مشخص نبود . بسیاری از مسائل هنوز در حال تعلیق و لاینحل مانده بود. مرزهای میان عثمانی و ایران مسبب جنگهای خونین میان دو دولت شده بود. در جنگی که میان شاه اسماعیل مؤسس سلسله صفویه و محمد شیبانی معروف به شیبک خان یا شاهبخت خان اتفاق افتاد. شیبک خان در سن پنجاه و نه سالگی در رمضان ۹۱۶ ه.ق ۲ دسامبر ۱۵۱۰ م. در مرو کشته شد.^۱ بر اثر این واقعه بابر^۲ یکی از اعضای خاندان تیموری، تصور کرد میتواند ماوراءالنهر را بکمک ایرانیان بتصرف درآورد ولی با وجود فتوحاتی که در سمرقند و بخارا نصیب وی گردید

۱- مدت عمرش شصت و یکسال و ایام سلطنتش یازده سال (احسن التواریخ صفحه ۱۲۴) .

۲- بابر پسر عمه شیخ پسر تیمور گورکانی بود ، وی مؤسس سلسله گورکانیان هند در هندوستان بود (۹۳۳ هجری ۱۵۱۶ میلادی) .

سرانجام موفق به انجام مقصود نگردید و در سال ۱۵۱۲ م. در بخارا شکست فاحش خورده مجبور شد به هرات پناهنده شود، کوشش وی در این شهر نیز بی نتیجه ماند. از شکست با برد و نتیجه قطعی عائد گردید به اینقرار: از يك طرف رود سيحون برای مدت چندین قرن مرز میان ایران صفوی و ماوراءالنهر از بکان شیبانی و اخلاف آنان در نتیجه حد فاصل میان دو مذهب شیعه (در جنوب) و سنی (در شمال)، قرار گرفت. از سوی دیگر معلوم و مشخص شد که در خلال این سالها قدرت و نیروی ترکان آسیای مرکزی به آن اندازه نیست که بتوانند در فلات ایران رخنه کرده نفوذ خویش را در سرزمینهای از این فلات برقرار نمایند. علیرغم تهاجمات پی در پی که از ماوراءالنهر بوسیله فرمانروایان از يك به خاک ایران شد معذالك شاهنشاهان صفویه موفق شدند سد محکم و متینی در برابر آنان کشیده و حکومت و دولت توانا و نیرومندی را در ایران ایجاد نمایند.

مرگ محمد شیبانی در سال ۱۵۱۰ م. و طرد بابر در سال ۱۵۱۲ م. کشور از يك را در وضع اسفانگیز و نامعلومی قرار داد. ایلبارس یکی از سلاله خاندان شیبانی خوارزم، ناحیه ای را که از همان زمان به خیوه معروف گردید بتصرف درآورد. ایلبارس شهر خیوه را مرکز و کانون مذهب سنت برضد مذهب شیعه قرار داد.

اخلاف او قرنهای موفق شدند از هرگونه تعرضی، بخصوص از طرف کلموک^۱ (۱۶۳۲-۱۶۱۳ م.) جلوگیری

1- Kalmuk

بمعمل آورده از شهر خیوه دولتی خود مختار، که تادوران کنونی ادامه داشت، بوجود آوردند. سرزمین ازبکان با روی کار آمدن عبدالله دوم برای بار دیگر بوحدت گرائید. عبیدالله با کوشش هرچه تمامتر در مدت چهار سال (۱۵۵۲-۱۵۵۶م.) تمام رقبای خود از جمله نوروزخان را که از همه خطرناکتر بود، از پیش پا برداشت و آنان را مطیع و منقاد خویش ساخت. سپس با بسط و توسعه اراضی و نفوذ خود پرداخته در سال ۱۵۵۷م. شهر بخارا را متصرف شد و آنرا پایتخت قرار داد. چندی بعد در فاصله سالهای ۱۵۷۳م. و ۱۵۸۳م. بلخ و سمرقند و تاشکند و دره فرغانه را ضمیمه متصرفات خویش ساخت ولی هنوز از این فتوحات فارغ نشده بود که گرفتار انقلابات و اغتشاشات داخلی گردید.

عبیدالله پس از مرگ پدر، خود را رسماً خان ازبک معرفی کرد (۱۵۶۱م.) و در سال ۱۵۸۳م. بدون اینکه کوچکترین تغییری در روش حکومت خود بدهد، عنوان خانی را بخود گرفت. خان جدید در سازمانهای اداری و مالی کشور تحولاتی ایجاد کرد و بساختن ابنیه عمومی و پلها و آبادی شهرها پرداخت ضمناً عملیات جنگی خود را تا صفحات خراسان ادامه داد و با اینکه شهرهای خیوه و مشهد و حوزة رود تاریم و کاشغر را بباد غارت داد ولی بتصرف آنها موفق نگردید. شاه عباس بزرگ شاهنشاه ایران قوای او را در خراسان و در هرات شکست فاحش داده او را مجبور بعقب نشینی نمود. در زمانیکه (در حدود ۱۵۹۰م.) وحدت آسیای مرکزی با وجود فرمانروائی

فعال مانند عبیدالله از نو در حال عملی شدن بود، اختلاف و کشمکش شدیدی میان خان ازبک و فرزندش عبدالؤمن خان حاکم بلخ که مایل بود در حیات پدر بجای او بحکومت بنشیند، درگیر شد. جنگ میان پدر و فرزند بشدت هرچه تمامتر ادامه پیدا کرد، همین امر باعث شد که طوایف قزاق بسرزمین ازبک تاخته شهر تاشکند را در محاصره گرفتند. و شکست فاحش به نیروی عبیدالله خان دادند.

عبیدالله خان بر اثر این شکست و ناراحتی که از طغیان فرزندش عبدالؤمن خان داشت بر بستر بیماری افتاد و سرانجام در سال ۱۵۹۶ میلادی = با ۱۰۰۶ ه. ق. دار فانی را وداع گفت.

عبدالؤمن خان پس از درگذشت پدر بفرمانروائی ماوراء النهر و ترکستان نشست و در اندک مدتی تمام مخالفان را از پیش پا برداشت و حتی بر دودمان خود رحم نکرد اغلب آنان را بقتل رسانید.^{۱۰}

عبدالؤمن خان در زمان فرمانروائی خود با شدت و بیرحمی هرچه تمامتر به امور کشورداری میپرداخت و همین امر باعث شد که سرانجام بدست نزدیکان خود بقتل برسد.

۱- «مجملا دود از دودمان خود برآورد و سوای پیر محمد سلطان نامی که مردی کوچکباری و درویش بود و همیشه از کمال فقر و نامرادی در کوچکناز خانه‌ها بسر میکرد و او را قابل کشتن نمیدانست و دو سه طفل دیگر هیچ صاحب وجودی از اقربای عبیدالله خان زنده نگذاشت.»

سراسر دوران زمامداریش در جنگ و ستیز و غارت و
چپاول بخصوص در خراسان ، گذشت .
سقوط و اضمحلال حکومت ازبکان آخرین تلاش برای
وحدت آسیای مرکزی بود و این امر درست با تشکیل و
استقرار دولت توانا و نیرومند صفویه در ایران مقارن
بود و اگر هم طی قرون بعدی تهاجماتی از طرف ماوراءالنهر
میشد شایان اهمیت نبود و دولت ایران از این پس از
خطری که قرون متمادی از جانب شمال بآن مواجه بود ،
رهائی یافت .

جنگ شاه اسماعیل اول

با شیبک خان ازبک

بر اثر کشمکش و نزاع میان خاندان تیموری در اواخر سلطنت سلطان حسین الغ بیگ نوۀ امیر تیمور و فرزند ارشد شاهرخ میرزا، ازبکان توانستند در ماوراءالنهر دولت نیرومندی تشکیل دهند و چون در برابر مقاصد توسعه طلبانه خود رقیب مقتدری ندیدند از فرصت استفاده نموده در صدد تجاوز به خراسان و بلکه به تمام ایران برآمدند. در این زمان ابوالخیرخان فرمانروائی ازبکان را داشت. ابوالخیرخان چون درگذشت دو پسر از خود باقی گذاشت: شاه بوداغ سلطان و خواجه محمد. شاه بوداغ پس از مرگ پدر بجای وی در دشت قبیجان بحکومت رسید و پس از چندی با سلطان حسین الغ بیگ تیموری که بر ماوراءالنهر حکومت میکرد، بجنگ پرداخت و از ضعف وی استفاده کرده بتدریج سرزمینهای متعلق به او را از وی منتزع ساخت و پس از تصرف سمرقند و بخارا در ۹۰۵ هجری (۱۴۹۹ میلادی) بلخ را محاصره نمود ولی در اینجا از سلطان حسین شکست خورد.

به این ترتیب در ماوراءالنهر حکومت جدیدی تشکیل گردید که پایتخت آن سمرقند بود. تشکیل دولت جدید بنظر آمد که با وجود ضعف قدرت تیموریان سر-حدات شمال شرقی ایران بخصوص خراسان در معرض تهدید و خطر قرار گرفته است. پس از مرگ سلطان محمد پسر دیگر ابوالخیر خان بنام شاهبخت خان یا شیبک خان بجای شاه بوداغ بریاست ازبکان رسید.

شاهبخت خان برای تصرف قلمرو حکومت بدیع الزمان (فرزند سلطان حسین) در سال ۹۱۱ هجری (۱۵۰۵ میلادی) با وی از در جنگ در آمد و چون مردی جنگجو و دلیر و بیرحم و متعصب بود بزودی توانست بر قسمتی از ماوراءالنهر غلبه نماید و شهر سمرقند را بتصرف در آورد. سپس مجدداً متوجه بخارا که در آن بابر شاهزاده تیموری (فرزند عمر شیخ پسر امیر تیمور) حکومت میکرد، شده پس از تصرف آن بفکر حمله و تسخیر خراسان افتاد. نواحی شرقی ایران میان دورقیب نیرومند مورد نزاع و کشمکش بود: یکی خاندان تیموری که هنوز هرات و قسمتی از خراسان و سرزمینهای از آسیای مرکزی را در دست داشت دیگری ازبکان بودند که کوشش داشتند این نواحی را متصرف شده دولت مقتدری تأسیس نمایند.

شاهزادگان تیموری که از طرف ازبکان خود را در معرض تهدید و خطر میدیدند در صدد برآمدند با شاه اسمعیل شاهنشاه جوان ایران روابط دوستانه ای برقرار سازند، چنانکه زمانیکه پادشاه صفوی یزد را محاصره کرده بود سلطان حسین تیموری سفیری با تحف و هدایا نزد وی فرستاد

و از وی تقاضای مساعدت و کمک نمود .
 بابر ، شاهزاده دیگر تیموری خواه بعزت و وحشت از
 خطر هجوم ازبکان و خواه بسبب تمایلات مذهبی نسبت
 به پیروان مذهب شیعه ، در قلمرو حکومت خود با مدارا و
 ملایمت رفتار میکرد و سعی داشت به شاه اسمعیل نزدیک
 شود و حتی زمانی که پادشاه صفوی با ازبکان وارد جنگ
 گردید کمکهای مؤثری بوی نمود ولی شاه اسمعیل که
 گرفتار کشمکش دائمی با ازبکان متعصب در مذهب تسنن
 بود ، نتوانست بکمک شاهزادگان تیموری برود و در نتیجه
 ازبکان موفق شدند دست آنان را از سرزمینهای موروثی
 خود کوتاه سازند .

با برکوشش میکرد بلکه بتواند متصرفات ماوراءالنهر
 را مجدداً اشغال نماید ولی همین که خواست از پیش روی
 خان ازبک جلوگیری کند شکست خورد و حتی از نواحی
 متصرفی خود نیز رانده شد .

این پیروزی به شاهبخت خان اجازه داد که سمرقند و
 بخارا و سپس تاشکند را متصرف شود و پس از اشغال این
 نواحی به قندهار آمد و از آنجا با سپاه مجهزی به خراسان
 حمله برد و جانشینان تیموری را از آنجا بیرون راند
 (۹۱۱ هـ ۱۵۰۵ م) .

در زمستان همان سال شاهبخت خان به ماوراءالنهر
 مراجعت کرد ولی در بهار سال ۹۱۴ هـ - ۱۵۰۸ م مجدداً
 به خراسان برگشت . بدیعی الزمان تنها فرد خاندان تیموری
 چون تاب مقاومت در برابر سپاهیان ازبک نداشت به شاه
 اسمعیل پناه برد .

شاهبخت خان پس از تصرف خراسان بفکر دست اندازی بنواحی دیگر ایران افتاد. به این قصد به کرمان حمله برد. سرگرمی شاه اسماعیل در دربند و شیروان موجب شد که مهاجمین از بک کرمان را بباد غارت داده جمعی بیشمار، از جمله خواجه شیخ محمد کلانتر را از مردم آنجا، بقتل رسانیدند .

در این موقع پادشاه ایران بعلت گرفتاری های داخلی با ازبکان از در مسالمت درآمد و برای ابراز حسن تفاهم سفیری بنام ضیاءالدین نورالله نزد شاهبخت خان فرستاد ولی فرستاده شاه بدون اخذ نتیجه بازگشت. بار دوم شاه یحیی الدین الیاس شیخ زاده لاهیجی را با نامه ای نزد خان ازبک روانه کرد .

شاه اسماعیل در نامه خود شبیک خان را بواسطه حمله وی به کرمان و فجایعی که در آنجا مرتکب شده بودنکوهش و سرزنش نموده بود ، شاهبخت خان بعلت کینه ای که نسبت به شاه ایران داشت نامه ای توهین آمیز و گستاخانه توسط کمال الدین حسین ابیوردی برای شاه اسمعیل فرستاد و از جمله در آن نامه چنین متذکر شد «... اگر بخواهی براریکه سلطنت تکیه زنی بخاطر داشته باش که تنهاراه نیل به آن شرکت در نبرد های خونین و بازی بادم تیغ های پولادین است و هم چنین خاطر نشان ساخت که چون وی بعنوان یک مسلمان واقعی قصد زیارت خانه کعبه را دارد مایل است در هنگام عزیمت در محلی که قبلا تعیین گردد باوی ملاقات کند در ضمن از وی خواست که حق او را بسلطنت پارس بشناسد ، چون وی معتقد است که سلطنت پارس حق مسلم

جدا و ابوالخیرخان میباشد»

تجاوزخان از يك بر محاسبه‌ای غلط استوار بود زیرا می‌پنداشت که همزمان بادست‌اندازیم‌های او مردم ایران که بزور زیر بار عقاید شیعی امامی رفته بودند بمخالفت باشاه اسمعیل خواهند برخاست. این پندار واهی که بامنطق و روش واقع بینانه توده‌ای تمهیدست و بی‌سلاح ناسازگار بود، به زیان شیبك خان پایان یافت .

شاه اسمعیل در جواب شاهبخت‌خان چنین نوشت «..... من نیز بر این عقیده‌ام ، آگاه باش من کمر همت برای يك نبرد خونین بمیان بسته‌ام و با عزمی راسخ پای در رکاب ظفر نهاده‌ام اگر می‌خواهی با من روبرو شوی این توو این میدان جنگ و لی اگر بخواهی از جنگ بگریزی و کنجی نشینی و عزلت اختیار کنی این هدیه‌را که فرستادم (يك قرقره و يك دوک) بدرد تو می‌خورد، ما باندازه کافی بتور حمت آورده‌ایم حال بگذار با حمله‌های سخت و ضربه‌های جانگاہ در میدان جنگ با هم روبرو شویم» و ضمناً بوی خبر داد که قصد زیارت حضرت امام رضا را دارد و منتظر است از او پذیرائی شایانی بعمل آورد .

شاه اسماعیل چون جنگ با ازبکان و دفع آنان را ضروری دانست . پس از خوابانیدن شورش‌های ایالات مغرب ایران و سرکوبی یاغیان . در آغاز سال ۹۱۶ هجری با سپاه مجهزی از آذربایجان بجانب خراسان عزیمت نمود . همینکه به دامغان رسید حکام از يك مانند احمد سلطان ، داماد شاهبخت‌خان حاکم دامغان و احمد حاکم استرآباد از برابر او گریختند و مردم ولایات دامغان و استرآباد و بسطام و پادگانهای ازبک

سرراه همگی از در اطاعت درآمدند. شاه اسماعیل بدون هیچگونه مقاومتی به مشهد رسید و در آنجا خبر یافت که خان ازبک با همه تهدید و گزافه‌گوئی و گستاخی هرات را بدست جان و فامیرزا حاکم آن شهر سپرده خود به مرو و گریخته است تا در آنجا بتواند ارتش خود را مجهز و از کمک‌هایی که از ماوراءالنهر می‌رسد بهتر استفاده نماید. بهمین مناسبت پیام‌هایی برای عبیداله خان و محمد تیمور سلطان و سایر امرای ازبک در بخارا و سمرقند فرستاد و از آنان کمک و یاری خواست. شاه اسمعیل پس از زیارت مرقد مطهر حضرت امام رضا علیه‌السلام بطرف مرو حرکت کرد و در محل طاهرآباد اولین برخورد نیروی ارتشی پادشاه صفوی با ازبکان اتفاق افتاد که بزیان ازبکان تمام شد، سپس در ۲۰ شعبان ۹۱۶ هـ - ۱۵۲۰ م. مرو را در محاصره گرفت، این محاصره هفت روز بطول انجامید و با وجود رشادت فرماندهان ایران، ازبکان چون بکمک از ترکستان امید داشتند حاضر به تسلیم نشدند.

شاه اسمعیل چون تسخیر قلعه شهر را دشوار دید برای تصرف به نیرنگ جنگی متوسل شد تا بلکه بتواند کاری کند که خان ازبک را از پناهگاه خویش بیرون کشیده در خارج از قلعه با وی روبرو شود. به این مناسبت در روز چهارشنبه ۲۸ شعبان ۹۱۶ هـ. ق. به سپاه خود فرمان عقب نشینی داد و نامه‌ای باین مضمون به شیبک خان نوشت: «... تو با ما وعده ملاقات در عراق و آذربایجان کرده به آن وفا نمودی و ما به وعده خود وفا کرده به خراسان آمدیم معینا در آنجا هم به مقابله ما در نیامدی الحال

بعضی قضایا در آذربایجان روی داده که بازگشتن ما لازم شده بنابراین کوچ کردیم میرویم هر وقت ایشان آماده پیکار گردند و مقدر الهی شده باشد ملاقات دست دهد» شاه پس از فرستادن نامه از محاصره مرو صرفنظر کرد و در نزدیکی قریه محمودآباد در سه فرسنگی آنجا اردو زد و به امیرخان موصلو یکی از سرداران خود فرمان داد با سیصد سوار نزدیک پلی که در سر راه سپاهیان از بک بود به نگهبانی به پردازد و همینکه شیبک خان با نیروی خود ظاهر شد از پیش او بگریزد .

شاهبخت خان عقب نشینی شاه اسمعیل را به ضعف و عجز حمل کرد و تصمیم گرفت از مرو بیرون آمده به تعقیب سپاهیان ایران برود ، در این موضوع با فرماندهان خود مشورت کرد ولی ایشان با نظر او مخالفت ورزیدند و عقب نشینی شاه اسماعیل را به خدعه جنگی تعبیر نمودند . مغول خانم ، زن شیبک خان ، با سرزنش گفت «شما مکرر نامه های تعرض آمیز به شاه اسماعیل نوشتید و به جنگ دعوتش کردید اما همینکه او با سپاهی فرسوده و ناتوان به مرو رسید خاک ننگ بر سر ریختید و چون زنان در قلعه متحصن شدید و از جنگ مردانه سرباز زدید .» خان و فرماندهان از بک از سرزنش مغول خانم بر سر غیرت آمدند و باسی هزار سوار به تعقیب شاه اسماعیل پرداختند . در بین راه نامه شاه ایران را دریافت کرد ولی خواجه - کمال الدین محمود فرستاده شاه را به مرو فرستاده زندانی نمود . پیشقراولان از بک چون به اردوی امیرخان موصلو رسیدند سردار ایرانی به عجله دستور عقب نشینی داد ،

شیبك خان این عقب نشینی را دلیل ضعف دشمن دانسته به تعقیب آنان پرداخت ولی به محض عبور از پل، سواران ایرانی آنرا خراب کرده راه عقب نشینی را بروی نیروی ازبک مسدود نمودند. تعداد سپاهیان شاه اسماعیل را از ۳۰ تا ۶۰ هزار نفر تخمین زده اند. این عده از تمام نواحی ایران جمع آوری شده بودند. ارتش ایران در زیر فرماندهی شخص شاه و سران نامدار قزلباش و نجم ثانی، بایرام بیگ قهرمانی، ژیان سلطان استاجلو، دیوسلطان روملو، حسین بك لله، ددبك طالش، دورمیش خان شاملو، امیربیگ موصلی، محمد سلطان طالش، بادنجان سلطان روملو و زینال سلطان شاملو، رهبری میگردید. شیبك خان در حالیکه خیال میکرد قوای فراری دشمن را از پای درآورده است ناگهان بخود آمد که فریب خورده و به محاصره قوای قزلباش درآمده است ناچارتن به قضا داد و متهوران به جنگ پرداخت. در این هنگام فرماندهان جناح چپ و راست او یعنی جان وفا میرزا و قنبربیك، سواره نظام ایران را شکست دادند. در همین لحظه بحرانی، شاه به نماز ایستاد و برای پیروزی خود بدعا مشغول شد پس از آن با شمشیر خود را بداخل میدان جنگ انداخت و به حمله پرداخت. این عمل شاه باعث شد که سپاهیان جرأت بیشتری یافته به سپاهیان دشمن حمله بردند و در اندک مدتی آنان را تار و مار کرده ده هزار نفر از آنها کشته و یا در رودخانه غرق گردیدند.

سران سپاه ازبک از جمله جلال الدین محمود، معزالدین حسین، عبدالله مروی و ماموشی و قاضی منصور و

فرماندهان جناح چپ و راست یعنی جان و فامیرزا و قنبر بیگ پس از اسارت به قتل رسیدند. شاهبخت خان با ۵۰۰ سوار اشتبهاً به مزرعه‌ای در نزدیکی میدان جنگ پناه برد ولی در آنجا خود و یارانش از طرف نیروی شاه اسمعیل محاصره شدند و جملگی به خاک هلاک افتادند.

«... شیبک خان در اثنای گریز از آن رستخیز خود را به چهار دیواری رسانیدند که راه رو نداشت و جمعی از غازیان احاطه آن محوله کرده از بکان از غایت ازدحام بر بالای یکدیگر افتاده بسیاری از ایشان در زیر دست و پای ستوران هلاک شدند و چون تمامی آن قوم که در چهار دیوار بودند کشته شدند بعضی از ملازمان موکب همایون در میان کشتگان شیبک خان را یافتند که از غلبه مردم خفه شده جان تسلیم کرده بود...»

جسد خان ازبک بدست عزیز آقا الیاس ملقب به بهادر افتاد، بهادر سر او را بریده برای شهریار ایران برد (شعبان ۹۱۶ هـ - ۱۵۱۰ م). شاه اسمعیل که گذشته از تعصب مذهبی به علت کشتار و خرابیهای وی در خراسان و نامه‌های اهانت آمیز خان ازبک کینه او را در دل داشت دستور داد پوست سرش را پر از گاه نموده برای سلطان بایزید عثمانی، متحد و محرک ازبکان علیه دولت ایران، فرستاد و در نامه‌ای برای سلطان عثمانی چنین نوشت «شنیده‌ایم گفته بودی سودای سلطنتی که در سر شیبک خان وجود داشت عجیب است اکنون ما همان سر را پر از گاه برایت می‌فرستیم».

شاهبخت خان چون کشته شد شصت و یک سال داشت و

یازده سال فرمانروائی کرد با مرگ او سراسر خراسان و تمامی نواحی هرات و مرو و قندهار تا رود آمویسه بدست شاه اسماعیل افتاد و مذهب شیعه در سراسر این نواحی مذهب رسمی شمرده شد .

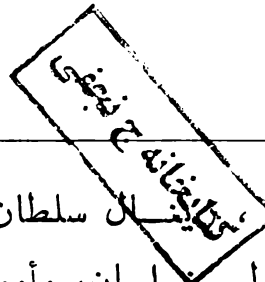
پس از مرگ شیبه خان پسرش محمد تیمور سلطان در سمرقند به جای وی نشست و با عبیداله خان پسر عم خویش که در بخارا حکومت داشت ، نمایندگان نزد شاه اسماعیل فرستادند و از در صلح و اطاعت درآمدند ، پادشاه ایران چون برای جلوگیری از تعرض عثمانیان مجبور بود هرچه زودتر به آذربایجان مراجعت کند با تقاضای ازبکان موافقت کرد و با نمایندگان آنان معاهده صلحی امضاء نمود ۹۱۶ هـ - ۱۵۱۳ م . به موجب ماده اصلی پیمان صلح ، رود جیحون مرز بین ایران و ازبک مقرر گردید . با این ترتیب ترکستان در تصرف ازبکان باقی ماند و حکومت خوارزم که مدت زمانی بود از تصرف ایران خارج شده بود مجدداً به ایران بازگشت . الحاق نواحی شرقی ایران پس از قرون متمادی برای باردیگر حدود سلطه و نفوذ ایران را تا ماوراءالنهر بسط داد . پس از این پیروزی تمام حکام ولایات و سفیران عثمانی و مصر برای تمهیت و تبریک شهریار صفوی به خدمت وی رسیدند . شاه اسماعیل دستور داد تا سکه زر به نام او بزنند و منشور پیروزی خود را باطراف و اکناف کشور فرستاد . چون خبر حرکت شاه اسماعیل به طرف آذربایجان انتشار یافت ازبکان از موقع استفاده کرده مجدداً سر به شورش برداشتند و برخلاف قرارداد صلح

بخاک ایران دست اندازی کردند .

شاه اسماعیل پس از شنیدن این خبر بابر را مأمور تصرف ماوراءالنهر و سرکوبی ازبکان کرد و سپاهی به فرماندهی احمد بیک صوفی اوغلی و شاهرخ بیک افشار به کمک وی فرستاد ، نیروی ایران پس از تصرف سمرقند وارد آن شهر شدند و به نام شاهنشاه ایران سکه زدند (۹۱۷ هـ - ۱۵۱۱م) . در سال بعد ازبکان برای بار دیگر بریاست عبیداله سلطان به تاشکند حمله بردند و در نبرد خونینی که در نزدیکی بخارا با بابر دست نشانده شاه ایران کردند، وی را شکست دادند. بابر از اجبار سمرقند و بخارا را ترک گفت و به دژ شادمان پناهنده شد^۱

شاه اسماعیل برای سرکوبی مجدد ازبکان دوازده هزار قزلباش به فرماندهی زین العابدین صفوی، قراپیری بیگ

۱- کشته شدن شیبک خان تا حدود زیادی به سود بابر تمام شد ، ظهیرالدین محمد بابر گورکانی پسر عمه شیخ و نواده سلطان محمد خداپنده نخستین کسی بود که بر اثر قدرت روزافزون دولت شیبک خان لطمه دید و ناگزیر شد ترکستان را ترک گفته متوجه افغانستان بشود . هنگامی که سراسر خراسان از چنگ بازماندگان تیموری بیرون آمده بود و دیگر برای ظهیرالدین محمد بابر دوست و متفق در راسته مرزهای افغانستان و ترکستان وجود نداشت وی دست دوستی به سوی شاه اسمعیل دراز کرد. پس از کشته شدن شیبک خان یکی از اقدامهای شاه اسمعیل فرستادن کمک برای بابر بود . شاه جوان صفوی خواهر بابر را که اسیر خان - ازبک شده بود و در اسیری ناگزیر بعقد زوجیت وی درآمده بود با چند تن از سرداران و یکی دولشکر سپاهی نزد بابر روانه کرد ، به پایمردی این سرداران و لشکریان بود که بابر چند زمانی بر پایتخت از دست رفته خویش ، شهر سمرقند ، دست یافت . اما پیروزی وی زودگذر بود ، دورشدن شاه اسمعیل از خراسان تلخکامی مردم از خشونت وی نسبت به عالمان سنی و بالاتر از همه اصرار خود بایزید به پیروی از عقاید شیعی امامی باندازه‌ای بر مردم سنی مذهب آسیای مرکزی گران بود که دولت بابر دوامی نیاورد و بنیادگذار سلسله کورکانی هند مجبور شد پس از حرکت متفق و پشتیبان شیعی خویش ، ترکستان را ترک گوید و متوجه بدخشان گردد (تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران . ابوالقاسم طاهری - ص ۱۵۹-۱۶۰) .



قاجار، امین‌الله سلطان شاملو، خواجه محمود و نجم ثانی والی خراسان، مأمور جبهه جنگ نمود.

این نیرو تحت فرماندهی والی خراسان بطرف بلخ رهسپار شد، در بین راه بایرام بیگ قهرمانی با سپاه خود به قزلباشها ملحق شد و در ماه رجب ۹۱۸ هـ - ۱۵۱۲ م. از رود جیحون گذشته به ارتش بابر ملحق شدند و متفقاً بطرف بخارا حرکت کردند.

از بکان بمحض شنیدن پیشروی نیروی نظامی ایران به دژ قوچ‌دوان پناهنده شدند. در این موقع عبیدالله خان وجانی بیگ سلطان نیز با نیروی خود بکمک پناهندگان شتافتند.

سپاه عظیم ایران در ماه رجب ۹۱۸ هـ ۱۵۱۲ م. در ناحیه ترمذ بکمک پل‌قایقی از رودخانه جیحون عبور نمود و در تنگه تنگی جاک مشهور به هند آهنین، بابر بقوای ایران ملحق گردید. دوسپاه متفقاً بطرف بخارا پیشروی کردند، دژ خوزار بدون مقاومت تسلیم سپاهیان صفوی گردید، دژ قرشی نیز پس از سه روز محاصره گشوده شد. در این مبارزه هزار نفر از محصورین دژ بقتل رسیدند. پس از آن سپاه روانه بخارا گردید، از بکان با شنیدن پیشروی نیروی قزلباش روش جنگی خود را تغییر داده به دژ قوچ‌دوان پناهنده شدند، نجم ثانی بلافاصله به محاصره دژ پرداخت، بواسطه تمام شدن آذوقه کار بمحصورین تنگ شد ولی در همین هنگام عبیدالله خان و وجانی بیگ سلطان با سپاه فراوانی بیاری محصورین شتافتند، نظر بابر و سایر فرماندهان این بود که دست از محاصره قلعه

کشیده انجام این مهم را به بهار آینده موکول نمایند ولی نجم ثانی با تصمیم عجولانه دست بحمله زد، در ۳ رمضان سال ۹۱۸ هـ ۱۲ نوامبر ۱۵۱۲ م. نبرد خونینی میان طرفین درگرفت در ابتداء حمله از بکان خنثی گردید و عده‌ای از آنان کشته شدند ولی متأسفانه بایرام خان - قهرمانی سردار ایرانی بهلاکت رسید، مرگ این فرمانده، روحیه افراد قزلباش را ضعیف کرد و جمعی از فرماندهان باقوای خود ناچار عقب‌نشینی کردند. نجم ثانی فرمانده کل قوا با اینکه مردانه جنگید ولی اسیر شد و بفرمان عبیدالله خان بقتل رسید. نیروی ازبک چون روحیه سپاهیان قزلباش را باخته دید، دست بحمله سختی زده آنان را متلاشی و مجبور به عقب‌نشینی کرد.

جانی بیك که از پیروزی قوچ‌دوان مغرور و گستاخ شده بود رهسپار هرات شد، این خبر در ۱۷ رمضان ۹۱۸ هـ ۲۶ نوامبر ۱۵۱۲ به هرات رسید، سه روز بعد سه نفر از فرماندهان فراری قزلباش: حسین بك الله، احمد - بيك صوفی اوغلی و غیاث‌الدین محمد که در بلخ بنواچه محمد پیوسته بودند، وارد هرات شدند.

هرات دارای برجها و چهار دروازه بزرگ بود محافظت هر يك بعهده یکی از فرماندهان گذاشته شد در ذی‌القعده ۹۱۸ هـ. ژانویه ۱۵۱۲ م. هرات بمحاصره جانی - بيك درآمد و با اینکه عبیدالله بكمك وی آمد با وجود این محاصره شهر دو ماه بطول انجامید. صبح روز جمعه ۳ محرم سال ۹۱۹ هـ - ۱۱ مارس ۱۵۱۳ م. شدت محاصره بجداعلای خود رسید، با وجود اینکه قوای ازبک تا نزدیکیهای

مرغاب عقب‌نشینی کرده بودند ولی قوای تازه نفس محمد تیمور سلطان به طوس و مشهد حمله برده این دو شهر را متصرف شد، سقوط این دو شهر شاه اسمعیل را که در این تاریخ در اصفهان بسر میبرد، سخت متغیر ساخته از طریق ساوه، فیروزکوه و بسطام و کالپوش رهسپار مشهد گردید. در این محل به شاه خبر دادند که عبیدالله خان از مشهد به مرو و از آنجا به بخارا و همچنین محمد تیمور سلطان از هرات بسمرقند فرار کرده‌اند، با فرار سلطان تیمور و نبودن فرمانده لایق و کاردان هرچ و مرج و آشوب در هرات بپاخواست.

سپاه ایران از فرصت استفاده کرده شهر را در محاصره گرفت، پس از هشت روز سپاهیان کمکی بفرماندهی پیری سلطان حاکم پوشنگه که بدستور شاه اسمعیل اعزام شده بودند، به هرات رسیدند. با رسیدن قوای تازه نفس و شدت حمله آنان شهر سرتسلیم فرود آورد. شاه در این زمان در رادکان بود، پس از شنیدن خبر فتح هرات برای زیارت مرقد مطهر امام رضا (ع) بسوی مشهد رفت و از آنجا به بادغیس و سپس بطرف باباخاکی عزیمت نمود. دونفر از سرداران قزلباش بنام دیوسلطان روملو و امیر-سلطان موصلی مأموریت یافتند شی برقان و اندخود و بلخ را به تصرف آورند، شی برقان بدون کمترین مقاومت تسلیم گردید و اندخود پس از شش روز محاصره بتصرف درآمد، بلخ هم مانند دوشهر دیگر بدون مقاومت تسلیم ارتش ایران شدند. تنها قندهار بود که هنوز در تصرف ازبکان باقی مانده بود. شاه رخ بیک افشار از طرف شاه اسمعیل

مأمور فتح این شهر شد . سردار ایرانی پس از جنگی حکمران قندهار را وادار کرد باطاعت درآمده هر ساله مبلغی خراج بدربار ایران بپردازد. به این ترتیب شاهنشاه ایران مجدداً بر تمام خراسان دست یافت و سراسر آنرا از وجود ازبکان پاک نمود .

جنگ‌های شاه طهماسب اول

با عبیدالله خان ازبک

عبیدالله خان بن محمود سلطان بن ابوالخیر خان بن دولت شیخ اغلق که از نژاد شیبان بن جوجی بن چنگیز خان و عموزاده شیبک خان بود چون زمام امور از بکان را در دست گرفت در آرزو داشت خراسان را بتصرف در آورد و بر هرات مسلط شود ولی شمشیر و قدرت شاه اسماعیل نمیگذاشت که وی به آرزوی خود برسد . اما همینکه شاهنشاه ایران بدروید زندگانی گفت پس از وی اوضاع دربار بواسطه جوانی شاه طهماسب رو بوخامت گرائید و سران قزلباش برای بدست گرفتن قدرت بجان یکدیگر افتادند . عبیدالله خان از فرصت استفاده کرده با اتحاد با خانان از جمله کوچم-خان پسر ابوالخیر خان که در سمرقند بالاستقلال فرمانروائی میکرد و ابوسعید سلطان و سونجک محمد سلطان والی تاشکند با سپاهیان فراوانی از جیحون گذشته بخراسان حمله بردند و شهر هرات را بمحاصره گرفتند ، دورمیش خان شاملو بیگلربیگی خراسان با نیروئی که در اختیار داشت بمحافظت شهر پرداخت ،

مدت محاصره چندین ماه بطول انجامید ولی از بکان بگشودن آن موفق نمیشدند تا سرانجام چون از طول محاصره و جنگ خسته و فرسوده شدند ناچار عقب نشینی اختیار کرده به ماوراءالنهر مراجعت نمودند .

یکسال بعد یعنی در سال ۹۳۲ هجری قمری پس از درگذشت دورمیش خان والی خراسان و اختلاف میان دو طایفه تکلو و استاجلو بر سر فرمانروائی خراسان و پریشانی اوضاع این سامان ، مجدداً به عبیدالله خان فرصت داد برای بار دیگر به خراسان حمله برد. بنابراین با قوای مجهزی از معبر چهارجو گذشته بمرو آمد و از آنجا باتفاق سایر خانان از بک بمشهد رسید و آنرا در محاصره گرفت ولی بواسطه نرسیدن قوای کمکی و تنگی آذوقه محصورین شهر را تسلیم نیروی از بک کردند و عبیدالله خان یکی از نزدیکان خود را در مشهد گذاشت و بطرف گرگان روانه شد. در اینجا نیز چون قوای ایران به اندازه کافی برای مقابله با نیروی کثیر خان از بک نبود ، عبیدالله برای دیار مسلط شده عبدالعزیز خان فرزند خویش را به حکمرانی این مناطق گماشته و بماوراءالنهر مراجعت کرد.

چون خبر استیلای از بکان بر خراسان و گرگان بدر بار ایران رسید شاه طهماسب قوای بفرماندهی اخی سلطان تکلو و مری سلطان شاملو و شاه علی سلطان استاجلو به گرگان روانه کرد. عبدالعزیز خان چون در برابر این نیرو تاب مقاومت نداشت نزد پدر رفت، عبیدالله خان به بسطام آمد و در جنگی که در چمن بسطام میان طرفین

اتفاق افتاد قوای قزلباش بر اثر کمی عده با وجود بروز دلاوری و شجاعت پس از کشته شدن فرمانده خود، شکست خورده متواری شدند. عبیدالله خان پس از این فتح‌گرگان را بیکی از سرداران خود سپرد و به هرات رفت و شهر را بمحاصره گرفت، محصورین با وجود تنگی آذوقه مدت هفت ماه قوای ازبک را در خارج حصار شهر معطل گذاشتند. عبیدالله خان چون از فتح هرات مأیوس گردید و در ضمن خبر عزیمت ارتش ایران را بفرماندهی شاه طهماسب شنید پس از دادن تلفات و خسارات زیاد از محاصره شهر دست کشید و از راه پل مالان راه بخارا را پیش گرفت تا در موقع فرصت مناسب باردیگر به خراسان بتازد. شاه طهماسب پس از دادن تمشیت بامور و دفع یاغیان و سرکشان چون ترکتازی و خرابی ازبکان را بیش از اندازه دید شخصاً در رأس قوای مجهز و نیرومندی بصوب خراسان روانه شد.^۱ قوای جلودار بفرماندهی جوهه سلطان وکیل

۱- شاه طهماسب قبل از حرکت بصوب خراسان قوای خود را به اینقرار برساندید:

القاص میرزا (برادر شاه طهماسب)	۴۰۰۰ سوار
بهرام میرزا (برادر شاه طهماسب)	۳۰۰۰ سوار
امرای تکلو	حدود ۱۵۰۰۰ سوار
امرای استاجلو	۱۶۰۰۰ سوار
امرای افشار	۶۰۰۰ سوار
امرای ذوالقدر	۸۰۰۰ سوار
امرای قاجار	۶۰۰۰ سوار
ترکمانان موصللو و بایندریه	۱۰۰۰ سوار
زیک و چگنی و سایر اکراد از آن گذشته	
چینی عربگیرلو و رساق و حسنلو	۱۵۵۰۰ سوار
سیدها، نقیب‌ها، روحانیون، شیوخ، قضات و خدمتگزاران بقاع متبرکه	۴۰۰۰ سوار
خواجه مظفر بتکجی	۱۰۰۰ تیرانداز سوار از جرجان و سماری



والامه سلطان تكلو و محمد خان ذوالقدر اغلی به دامغان رسیدند و شهر را که در تصرف از بکان بود در محاصره گرفتند «زمش بهادر (فرماندار دامغان از طرف عبیدالله خان) در قلعه دامغان تحصن جسته امراء عظام بر قلعه محیط گشته جواهر ترتیب داده از بکانرا بتفنگ گرفتند هر روز فوجی از بهادران عرصه نبرد بیرون آمده باغازیان حرب مینمودند چند روز در بین الجانبین آتش محاربه اشتعال داشت تا بسیاری از بهادران نامی بزخم تفنگ و شمشیر خونریز ناچیز گشته کار بر محصوران تنگ شد. آوازه قرب وصول موکب همایون ایشانرا سراسیمه کرد، طریق فرار میجستند. شبی زمش بهادر با تنی چند بقصد فرار ریسمان بر میان بر بسته از قلعه فرود آمدند، غازیان و پاسبانان قلعه خبردار شده همگی را دستگیر کردند و همان لحظه بیاسا رسانیدند. روز دیگر قلعه بیک حمله مفتوح گردید»^۱ شاه طهماسب با قوای خود از راه کالپوش به مشهد رفت و پس از مدتی اقامت بجانب هرات رهسپار گردید.

امرای مازندران، امیرشاهی و امیر تیمور سلطان ۲۰۰۰ سوار و پیاده مازندرانی
 خواجه‌های ولایت ترشیز چرن مظفر سلطان و ضیاءالدین سلطان ۱۰۰۰ تیرانداز
 تبرائیان دیندار مقیم ایشان میرکیکی سبزواری ۴۰۰ مرد با اسب و تجهیزات
 وزراء و مستوفیان و منشیان و سایر نویسندگان دفترخانه و بیوتات ۱۷۰۰ سوار
 عمله بیوتات ۳۸۰۰ سوار
 قورچیان عظام و یوزباشیان گرام و خواص لشکر انام ،
 تحت فرمان دورق بیک قورچی باشی . ۵۰۰۰ قورچی
 جمع کل ۱۰۲۶۰۰ نفر
 (نقل از خلاصه التواریخ توسط رهبرن در کتاب نظام ایالات در دوره صفویه
 ترجمه فارسی ، ص ۷۰-۷۱-۷۲) .

۱- تاریخ عالم آرای عباسی. جلد اول ، ص ۵۳ .

عبیدالله خان پس از رسیدن به بخارا از کوچم خان و سایر فرمانروایان ماوراءالنهر استمداد نمود و باقوای بیشماری که از سراسر ماوراءالنهر و ترکستان تا دشت قبیجان جمع آوری نمود به اتفاق کوچم خان و براق خان و فولاد سلطان و عبدالعزیز سلطان و عبداللطیف سلطان و جانی بیگ سلطان و گلدی محمد سلطان و ابوسعید سلطان و سونجک محمد سلطان و گسکن قرا سلطان و سایر سرداران از بک از رود جیحون عبور کرد و در زمانی که ارتش ایران در خسروجرد جام مستقر شده بود به محل زورآباد رسیدند، تعداد نفرات ارتش از بک را از ۱۲۰ هزار تا ۸۰ هزار و از آن سپاه ایران را ۱۲۴ هزار نفر نوشته اند.

«روز ۹ محرم سال ۹۳۵ هجری قمری دو اردو در محل ساروقمش جام در برابر یکدیگر قرار گرفتند و به این وضع صف آرائی نمودند: معظم امراء قزلباش جوهه سلطان تکلو و کیل و الامه سلطان تکلو و حسنخان شاملو و حمزه سلطان خامسلوی ذوالقدر حاکم شیراز و محمدخان ذوالقدر اغلی و احمد سلطان استاجلو و یعقوب سلطان قاجار و محمد خان شرف الدین اعلی تکلو و حسن سلطان روملو و احمد سلطان افشار و سایر امراء و قورچیان عظام حضرت شاه جنت بارگاه مغفر ظفر برسر و درع و خفتان فتح در بر مکمل و مسلح بر ابلق تیز کام آسمان خرام برآمده باقورچیان نصرت فرجام در قلب قرار و آرام گرفت میمنه و میسره جنود مسعود را با مرء نامدار و مردان کار آراسته عرابه های پرضربزن فرنگی را بکاردانی استاد شیخی بیگ توپچی باشی در پیش صف بازداشته

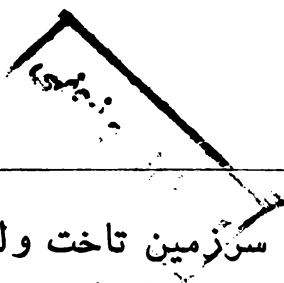
باجهان جهان جنود روی بمعرکه نبرد آورده در برابر آن لشکر خونخوار قرار گرفت و از طرفین صدای کورکه و نفیر و کره نای در گنبد گردون پیچیده علمها گشودند جوانان پیش جنگ از هر دو طرف بیکدیگر تاختند

میان آن دو گروه رزمخواه حربی بوقوع پیوست که سپهسالار فلك پنجم تیغ خون آشام از کف گذاشته انگشت تحیر بدنان ترخم گزید «^۱ طولی نکشید که آثار ضعف و فتور در سپاه قزلباش پدید آمد، ستونهای راست و چپ چون تاب مقاومت نیاوردند رو بهزیمت نهادند ولی شاه طهماسب که خود در قلب سپاه ایستاده بود، بی اعتنا به هزیمت جناحهای راست و چپ ارتش خود، از جای حرکت نکرده پایداری نمود. عبیدالله خان چون از فتح خود سرمست شده بود بی اعتنا بوجود باقیمانده ارتش ایران به استراحت پرداخت ولی قوای ایران بر سپاهیان از بک تاخت «جنود از بک که زیاده از چند و چون بودند از ضربات پی در پی تیغهای غازیان اکثر مجروح و ناتوان گشته فرصت مدافعه نیافتند، قلب بهم برآمده از یکدیگر پاشیدند، کوچک خان و عبیدخان چنان سراسیمه شدند که جز فرار چاره نیافتند و بیک حمله دلیرانه آن فدویان جان نثار شکست بدان لشکر بیشمار افتاد»^۲ عبیدالله خان با باقیمانده قوای شکست خورده راه فرار را پیش گرفت و به ماوراءالنهر مراجعت نمود. شاه طهماسب هم پس از فتح، خراسان را ترك گفته به قزوین رفت. عبیدالله خان سه بار دیگر بقصد تصرف خراسان بهمان روش سابق

۱- تاریخ عالم آرای عباسی جلد اول صفحه ۵۴ .

۲- ایضا صفحه ۵۵ .

۲- ایضا



خود به این سرزمین تاخت ولی در هر بار از قوای ایران شکست خورد و سرانجام چون از اقدامات جنگی خود نتیجه نگرفت «بعد از این پای در دامن ادب پیچیده از آمد و شد بیفایده متقاعد گشت و یکدو سال حرکتی از او واقع نشد» تا آنکه در سال ۹۴۶ هجری قمری در بخارا « از آرزوی هرات و سیرکنار پل مالان جان داده بعالم عقبی شتافت و سکنه خراسان از جور و طغیان آن سفاک بی ایمان نجات یافتند .»

پس از مرگ وی مدت یازده سال خراسان از تاخت و تاز و نهب و غارت از بکان آسوده بود. در سال ۹۵۷ هجری قمری براق خان نواده ابوالخیرخان که پس از درگذشت عبدالعزیزخان پسر عبیدالله خان بفرمانروائی رسیده بود، مجدداً بخراسان تاخت و شهر هرات را محاصره کرد ولی کاری از پیش نبرد. از آن پس امیران از بک باشاه طهماسب از در دوستی و موافقت درآمدند حتی بعضی از ایشان بدربار صفوی رفتند و مورد لطف و عنایت شاهنشاه ایران قرار گرفتند .

پس از مرگ شاه طهماسب اول (۹۸۴ هجری قمری) در دوران کوتاه سلطنت شاه اسماعیل دوم (۹۸۵ هجری) بواسطه سفاکی این پادشاه به اندازه ای هرج و مرج در دستگاه امور کشوری بوجود آمد که احدی از اولیای امور ب فکر ملك و ملت نبود. هنوز سلطان محمد خدا بنده بتخت سلطنت جلوس نکرده بود (۹۸۵ هجری قمری) که مخالفان و گردنکشان از گوشه و کنار کشور سر بمخالفت برداشتند از آن جمله جلال خان پسر دین محمد خان که پس از فوت

ابوالمحمدخان از سایر امیران ازبک معروفتر بود ، با سپاهیان عظیمی از ازبکان از نساو ابیورد به قصد چپاول و تخریب خراسان بیرون آمد و بدون دیدن هیچگونه مقاومتی بحدود مشهد رسید و چون هیچیک از فرمانداران و فرماندهان تاب مقاومت او نداشتند هر یک بقلعه‌ای پناه برده منتظر شدند که دیگران با او بجنگ بپردازند، جلال - خان هم بدون مانع تا حدود جام رفت و آن شهر را بباد غارت داد ولی در این احوال مرتضی قلیخان والی مشهد موفق شد سپاهیان گرد آورد و بمقابله جلال خان بشتابد. در جنگی که میان طرفین اتفاق افتاد ازبکان مغلوب شدند و خود جلال خان دستگیر و بقتل رسید . در اواخر سلطنت سلطان محمد خدا بنده هنگامیکه شاه عباس در خراسان تاجگذاری کرده بود بواسطه اختلافی که میانه علی قلیخان شاملو (لله شاه عباس) حاکم هرات و مرشد قلیخان حاکم مشهد افتاد، کار بجنگ کشید. چون فتح نصیب مرشد قلیخان شد، علی قلیخان برای گرفتن انتقام سفیری نزد عبدالله خان امیر ازبک به بخارا فرستاد و او را بگرفتن خراسان تحریک نمود . عبیدالله خان در آغاز سال ۹۹۶ - هجری قمری با سپاهی گران بخراسان رفت. بمحض ورود «نخست کس نزد علی قلیخان فرستاد و پیغام داد که او قبل ازین عرضه داشتی فرستاده با وی الفت و آشنائی شده تواضعات دوستانه بظهور آورده بود اکنون همت بر تسخیر ملک خراسان مصروف گشته و موکب عالی متوجه آن صوب است اگر در قول خود صادق بوده بلا تأمل بموکب عالی به پیوندد و در آن ملک خطبه و سکه باسم و لقب خانی مزین سازد تا ایالت

آن ولایت باو مسلم گردد و اگر ولایت را بدیوان عالی گذارده هر محل دیگر از ممالک ماوراءالنهر و ترکستان و بدخشان که اراده داشته باشد باواختصاص میباید و اگر در قول خود صادق نبوده و ملازمت ما موافق مزاج او نیست چون عزیمت آن صوب تصمیم یافته بی نیل مقصود مراجعت، مناسب ناموس سلطنت نیست بلده هرات را خالی کرده بجانب قزلباش رود....»^۱

علیقلیخان که از کرده پشیمان شده و حاضر نبود از حکومت هرات دست بردارد و با دشمن همکاری نماید در قلعه هرات متحصن و آماده پیکار گردید. عبدالله خان قلعه هرات را محاصره کرد و پس از یازده ماه جنگهای خونین قلعه را بتصرف درآورد. مرتضی قلیخان دستگیر و بقتل رسید (اواخر ربیع الاول سال ۹۹۷ ه. ق)

جنگهای شاه عباس بزرگ

با عبدالؤمن خان ازبك

شاه عباس که در همان اوان از مشهد بقزوین آمده و بجای پدر بر تخت سلطنت نشسته بود چون از سقوط قلعه هرات و کشته شدن لله خود آگاه شد ، مصمم گشت بخراسان رفته انتقام کشته شدن او را از عبیدالله خان ازبك بگیرد . بنا بر این با سپاهیانی متوجه خراسان شد و تاشهر بسطام پیش رفت ولی چون خبر رسید که قوای عثمانی ب خاک آذربایجان تجاوز کرده اند و در یزد و کرمان و فارس سران قزلباش بن خود سری و یاغیگری برخاسته اند از جنگ با عبیدالله و باز گرفتن هرات منصرف شد و بقزوین بازگشت . پس از بازگشت شاه عباس به قزوین عبیدالله خان در کار تسخیر خراسان گستاخر شد و پسر خویش عبدالؤمن خان را مأمور فتح خراسان ساخت . عبدالؤمن خان با صلح نیشابور را به اطاعت در آورد و سپس شهر مشهد را در محاصره گرفت ، اهالی مشهد بمقاومت برخاسته نماینده ای نزد شاه عباس فرستادند و حقیقت حال و تنگی آذوقه اهل مشهد را بعرض وی رسانیدند ، شاه عباس هم بقصد استخلاص

شهر مشهد، عازم خراسان گردید ولی در شهر تهران بیمار شد و ناچار از پیشروی بازماند. شهر مشهد پس از چهار ماه مقاومت دلیرانه بدست ازبکان افتاد و بفرمان عبدالمؤمن خان ازبکان شهر مشهد و حتی ضریح مقدس حضرت رضا علیه السلام را بباد غارت دادند و جمعی کثیر از اهالی مشهد از جمله علما و روحانیون را بقتل رسانیدند. «روضه مقدسه بباد غارت و تاراج رفت قنادیل مرصع و طلا و نقره و شمعدان که از تعداد بیرون بود و مفروشات و ظروف و اوانی و چینی و کتابخانه سرکار فیض آثار که در تمادی ایام از اقصی بلاد اسلام جمع شده بود از مصاحف بخطوط شریف حضرت ائمه معصومین و استادان ماتقدم مثل یاقوت مستعصمی و استادان سته و دیگر کتاب علمی و فارسی که از حیزاحصا بیرون بود بدست ازبکان بی تمیز نادان درآمده، آن در گرانمایه را چون خزف ریزه بی بها بیکدیگر میفروختند.»^۱

عبدالمؤمن خان پس از تصرف مشهد تمام نواحی جام و خواف و با خرز و کوسویه و غوریان و فوشنج و نیشابورو بسطام را بتصرف درآورد و پس از گذاشتن پادگانهای نظامی و فرا رسیدن زمستان بترکستان برگشت. در بهار سال ۱۰۰۰ ه. ق مجدداً به خراسان آمد و این بار سیستان را از دست فرماندار آن ملک جلال الدین بیرون آورد.

شاه عباس که موقع را برای مسافرت جنگی بخراسان مساعد نمی دید اعتنائی به این وقایع نکرد و برای سرکوبی فرماندار گیلان عازم آنجا شد و پس از دفع غائله گیلان

بطرف خراسان روی آورد (سال ۱۰۰۱ هـ ق) شاه عباس برای تجهیز قوا فرمان داد تا از اطراف وجوانب کشور سپاهیان به اردوی وی که در چمن بسطام اطراق کرده بود، به پیوندند.

عبدالؤمن خان بمحض شنیدن حرکت شاهنشاه ایران باکسب اجازه از پدرش عبیدالله خان، از راه قراپالچق به خراسان آمد و چون شنید شاه در بسطام است به نیشابور رفته نامه‌ای به این مضمون بوی نوشت «میانه پادشاهان یا صلح است یا جنگ و یا هر دو شق را آماده ایم اگر آن حضرت، رضاً به مصالحه داشته باشند خراسان را بما گذاشته بعراق روند و بنوعی که درازمنه سابقه میانه حسن پادشاه ترکمان پادشاه عراق و آذربایجان و سلطان حسین میرزا بایقرا پادشاه بلخ و خراسان صلح واقع شده بود همان قاعده را مرعی دارند و اگر اراده حرب دارند پیشتر تشریف آورند که فتح و نصرت از جانب خدایتعالی و کمی و زیادتی لشکر را دخلی نیست.»^۱

چون خبر رسیدن عبدالؤمن خان به نیشابور به اطلاع شاه عباس رسید چمن بسطام را ترک گفته از راه حنک* و معز و جاجرم روانه شد، در اینجا پس از وصول نامه خان از بک جوابی باین مضمون برای وی فرستاد «ما بلطف الهی و ائتمیم و بر سر خراسان که ملک موروث صدساله این دودمان است بقدر طاقت و توان تلاش مینمائیم و دست از آن بر نمیداریم و مصالحه سلطان حسین میرزا که از سلاطین جفتای است و حسن پادشاه که از پادشاهان ترکمان است بما و شما نسبتی

* - بفتح اول و دوم .

۱- تاریخ عالم‌آرای عباسی. جلد اول صفحه ۴۵۲ .

ندارد اگر بقاعده که میانه گسکن قراسلطان ازبک والی بلخ و شاه جنت مکان (شاه طهماسب) جدامجد همایون ما صلح واقع شده صلح مینماید که دست از خراسان باز داشته بمنسوبان ما سپارندمانیز صلح مینمائیم والاجنگ را آماده ایم و از عراق باکمال اشتیاق بهمین آرزو بدین ولایت آمده ایم در هر جا اختیار مینمایند تلافی فریقین دست داده آنچه درمکن غیب باشد بمنصه ظهور آید.^۱

سپس بدون منتظر ماندن پاسخ نامه به پیشرفت خود ادامه داد. عبدالؤمن خان چون شاه رامصمم به پیشرفت دید بتدریج شهرهای متصرفی را مانند جاجرم و مزینان و سبزوار و اسفراین را تخلیه نمود و به مشهد مرکز نیروی خود رفت. شاه عباس در اسفراین شنید که خان ازبک در مشهد نیروی مجهزی تهیه دیده برای مقابله حاضر است و چون بموفقیت خود مطمئن نبود و در ضمن زمستان هم فرار سیده بود «و در آن زمستان بمحاصره مشهد مقدس پرداختن موجب پریشانی سپاه میشد و نیز آن بقعه شریف رادار الحرب ساختن و توپ و تفنگک بجانب شهر که روضه مطهر حضرت امام همام ثامن ضامن است هر چند طرف بر باطل باشد انداختن نکرده طبع اشرف اعلی بود چه محتمل که در هنگام سختی و اضطرار او زبکیه مضرب بسیار بسکنه آن بلده شریفه برسد.»^۲ خراسان را ترک گفته به قزوین مراجعت نمود.

در اواسط بهار سال ۱۰۰۴ ه. ق عبدالؤمن خان بعادت همیشه بخراسان آمد و اسفراین را که بوسیله

۱- تاریخ عالم آرای عباسی. جلد اول صفحه ۴۵۳.

صفحه ۴۵۴.

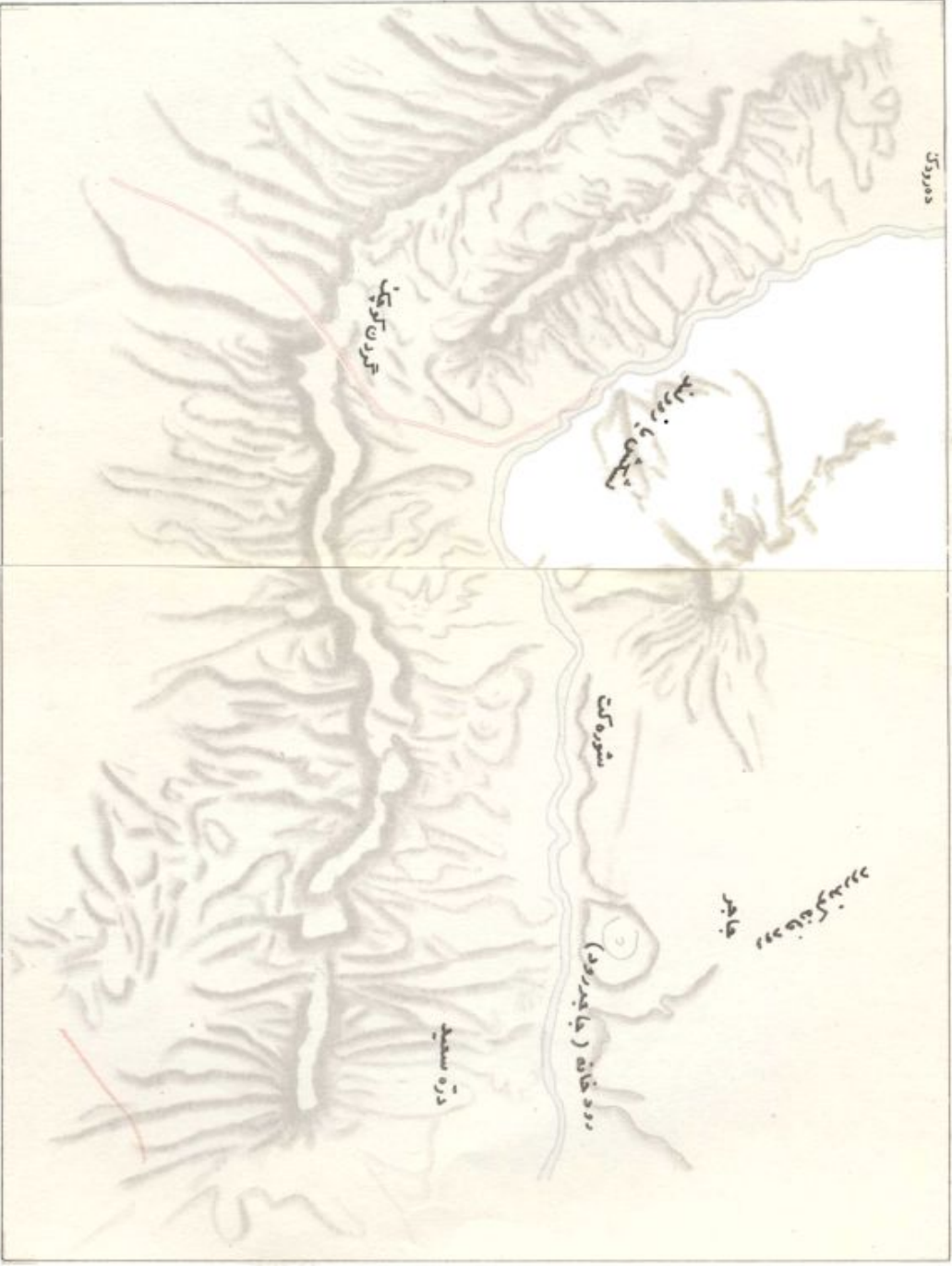
۲- ایضاً

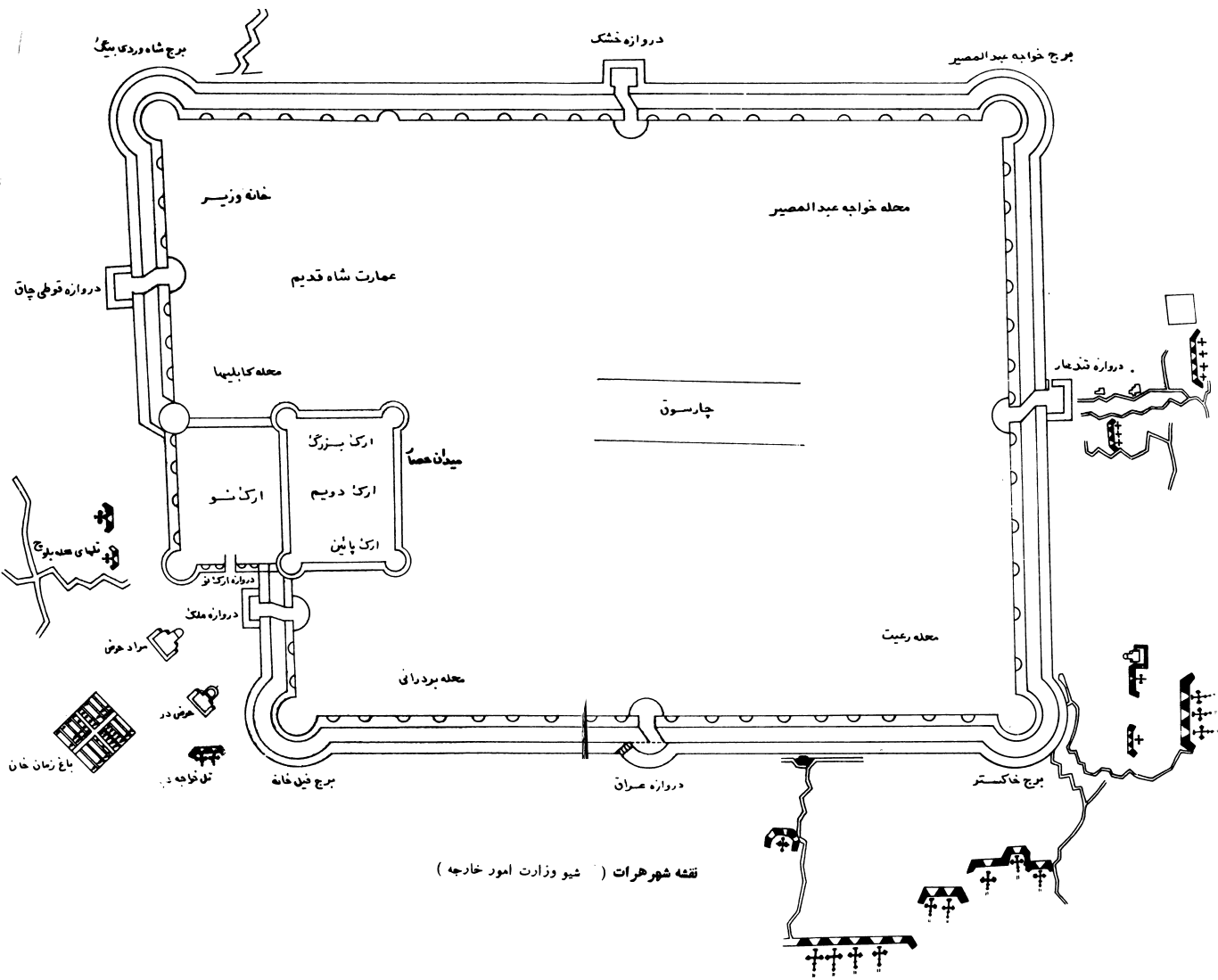
میرزا محمد سلطان و طایفه بیات محافظت میشد ، در محاصره گرفت. این بار شاه عباس با بیست هزار سپاهی از راه فیروز کوه و علی باغی دامغان به چمن بسطام رسید، پس از سه روز اقامت و سان قشون قبل از حرکت بملاحظه اینکه مبادا عبدالؤمن خان بعبادت معهود پس از شنیدن عزیمت ارتش ایران فرار کند و درگیری با او میسر نشود لازم دید قبلاً نامه‌ای که خلاصه آن به این مضمون است برای وی بفرستد «چند مرتبه شد که آن خانزاده عالی تبار باراده مملکت گیری خراسان و حدود ممالک میآمد و رعایا را پایمال سم ستوران گردانیده بلوازم قتل و غارت میپردازد و چون موکب همایون متوجه خراسان میگردد بمقابله در نیامده روی میگرداند و از عار فرار اندیشه نمی نماید و پهلوی از محاربه خالی کرده میرود در این سال مسموع همایون گشت که آن جناب با جنود اوزبکیه به اسفراین آمده متوجه تسخیر قلعه آنجاست و ما بآرزوی ملاقات مقید بحمیت عساکر منصوره نشده باندک مردمی که در پایه سریر اعلی حاضر بودند جلوریز بعزم ستیز ببسطام رسیده مستعد رزم و پیکار آن خان کامکاریم طریق مردانگی آنست که خان عالی تبار در این مرتبه عار فرار بر خود قرار ندهد و پای ثبات استوار داشته مردانه قدم در عرصه کارزار نهد و بندگان خدا از آسیب آمد و شد سپاه هر دو طرف ایمن گردند^۱ .» با این تفصیل عبدالؤمن خان صلاح خود را در این دید از محاصره اسفراین دست کشیده به مشهد پناه ببرد. شاه عباس از ترس اینکه مبادا خان از بک مشهد

را بباد غارت بدهد از تعقیب او صرفنظر کرد و برای رفع غائله و تصرف مجدد گرگان، بدان طرف رهسپار گردید. عبدالؤمن خان از فرصت استفاده کرد و با کمک‌هایی که از بلخ و ماوراءالنهر بوی رسیده بود از مشهد بیرون آمد و شهر سبزوار را بمحاصره گرفت. شاه عباس پس از شنیدن این خبر از گرگان بجانب سبزوار تاخت، عبدالؤمن خان این بار صلاح خود را در فرار دید و پس از قتل عام شهر از راه ترشیز به بلخ رفت. شاه ایران چون تعقیب او را بی‌فایده دید به تسخیر نیشابور و استخلاص آن پرداخت. ولی سرمای شدید زمستان و تنگی خواربار او را از ادامه این اقدام بازداشت، ناچار دنباله عملیات نظامی خود را رها ساخته به پایتخت بازگشت.

در موقع مراجعت شاه عباس به قزوین، اهالی گیلان و مازندران سربطغیان برداشتند. پادشاه صفوی بشدت یاغیان را سرکوب کرد بطوریکه تا آخر دوران سلطنتش احدی ب فکر مخالفت و سرپیچی در این دو ایالت نیفتاد. پس از این جنگ‌های خسته‌کننده پی‌درپی، شاه عباس تصمیم گرفت تمام سال ۱۰۰۵ را به ارتش خود که از آغاز زمامداریش تا آن زمان در جنگ و ستیز بودند، استراحت بدهد و در ضمن بتمهیه و بسیج نیروی تازه نفس برای جنگ‌های آینده پردازد. شاه عباس پس از انتقال پایتخت از قزوین به اصفهان و استقرار در این شهر و گردآوری نیروی مجهز و تازه نفس و شنیدن خبر فوت عبیدالله خان، درصدد برآمد به غائله خراسان

ارتفاعات اطراف هرات (آرشیوزیت مورخانه)





نقشه شهر هرات (شیو وزارت امور خارجه)

خاتمه داده دست ازبکان غارتگر و مغرب را از این سرزمین برای همیشه کوتاه نماید. به این قصد در روز سوم شهر رمضان المبارک ۱۰۰۶ هجری قمری امر به بسیج عمومی داد و شهر بسطام را مرکز عملیات و ستاد ارتش خود قرار داده بدانجا عزیمت نمود. در بسطام فرمان داد تا الله وردیخان با سپاهیان خود از فارس و گنجعلیخان از کرمان از راه بیابانک و یزد به خراسان آمده به اردوی شاهی به پیوند و خود از راه ساوه و چهارده استرآباد بجانب خراسان رهسپار گردید و در ضمن راه حاجی محمدخان فرمانروای خوارزم و عرب محمد سلطان پسر او و نور محمدخان پسر ابوالحمد والی مرو شاهبجان و نسا و ابیوردکه سابقاً نسبت به عبیداللهخان ازبک یاغی شده بودند، به شاهعباس پیوستند.

در خلال این احوال خبر رسید که عبدالؤمنخان که پس از مرگ پدرش به فرمانروائی نشسته بود میرقلبا باکوکلتاش حاکم هرات راکشته از بلخ و بخارا به سمرقند و تاشکند لشکر کشیده تمام فرمانروایان ماوراءالنهر را به اطاعت خویش درآورده و باسپاهیان فراوانی از راه بلخ متوجه خراسان گردیده است.

شاه عباس پس از شنیدن این خبر و دریافت نامه اظهار اطاعت حاکم هرات، از راه جاجرم باآرایش جنگی و فرستادن سپاهی مرکب از ۱۰ هزار نفر به عنوان پیش قراول بفرماندهی ذوالفقارخان والی آذربایجان و فرستادن نامه‌ای برای عبدالؤمنخان بمضمون ذیل بسطام را ترك گفت و بجانب مشهد روانه گردید.

«چند سال است که او بعزم ملك ستانی همه ساله بطرف خراسان نهضت مینماید و بجهت آنکه ما را در عراق و دارالمرز بعضی گرفتاریها بود او در هنگام فرصت مشهد مقدس و بعضی از محال خراسان را متصرف شده در تسخیر سایر بلاد تك و دو مینمود و هر مرتبه که بآرزوی ملاقات او از عراق متوجه خراسان شده راه دور و دراز طی مینمودیم او بمقابله عساكر منصوره در نیامده فرار بر قرار اختیار مینمود و بدین بهانه مستمسك بود که پدرم که پادشاه است رخصت مقابله با پادشاه قزلباش نداده و درین آمد و شد ولایت خراسان از عبور لشكر طرفین پایمال سم ستور و رعایا و زیردستان آواره و بیخان و مان شده اند حالا پدر بزرگوار عالم فانی راوداع نموده سلطنت ماوراءالنهر و ترکستان و بلخ و بدخشان بآن والا نژاد قرار گرفت و اضداد و بنی اعمام را دفع نموده او را منازعی نماند و کمال تمکن و استقلال یافته و عموم سپاه اوزبکیه مطیع و فرمانبردارند و ما بجهت استخلاص ملك موروث بخراسان آمده کمر همت بتسخیر آن بسته ایم و انشاءالله تعالی درین مرتبه تا استرداد آن دست ندهد معاودت بمرکز دولت ممکن نیست.

«اگر نصایح مشفقانه ما را بسمع رضا اصفا نماید اولی این است که دست از ملك خراسان.. بازداشته در مقام اتحاد و الفت و اعتذار بوده باشد... و اگر پنبه غفلت در گوش مصلحت نیوش نهاده ابواب دوستی مسدود گرداند و در مخالفت و عناد و الحاح و اصرار نماید... و از عار فرار... اندیشیده بی تأمل پای مردانگی در

معرکه کارزار نهاد که دیگر گنجایش بهانه نمانده و در هر محل مصلحت داند تا تلاقی فریقین قرار دهد والا دانسته باش که این بار اشهب تیزکام اندیشه را بعزم رزم آن عالی نژاد در حرکت آورده تا بلخ و بخارا را عنان یکران باز نمیکشم و خدای داند که از آسیب لشکر قیامت اثر در آن دیار چه طوفانی بپا خیزد»^۱

در مرحله اول پیشروی، شهر نیشابور را مستخلص ساخت و سپس از راه شقان و جورد در عقب پیشقراولان خود بجانب مشهد عزیمت نمود. در نزدیکی مشهد خبر کشته شدن عبدالؤمن خان به شاه عباس رسید. تفصیل آنکه «عبدالؤمن خان چون در امر سلطنت استقلال یافت بعضی اوقات عموماً بامرای عبدالله خانی مخاطبات عتاب آمیز نموده سخنان کنایه آمیز میگفت جمعی که گمان عداوت او بخود داشتند ب فکر افتاده گمان بردند که چون او به بلخ میرسد نسبت بایشان مکنون خاطر خود را بعمل خواهد آورد. عبدالصمد بهادر امیر آخور عبدالله خان و محمد قلی بهادر متقبل قتل او گشته بایکدیگر مواضعه نموده در کمین فرصت نشستند.

« عبدالؤمن خان بجهت اشتداد گرمی هوا شب کوچ میکرد شبی از شبها که از پهلوی دیه میگذشتند عبدالصمد بهادر و محمد قلی بهادر بدیوار بست آن ده درآمده کمانها بر سر چنگ آورده انتظار ورود او را داشتند. عبدالؤمن خان با چند نفری که همراه بودند چون بمحاذی کمینگاه رسیدند هر دوشصت گشادند تیر هر دو بر هدف مقصود رسید او از اسب غلطیده ایشان با شمشیرهای

۱- تاریخ عالم آرای عباسی . جلد اول صفحه ۵۶۶ .

آخته بسراور یختند سراورا جدا کرده سوار شده روبه بخارا آوردند.»^۱

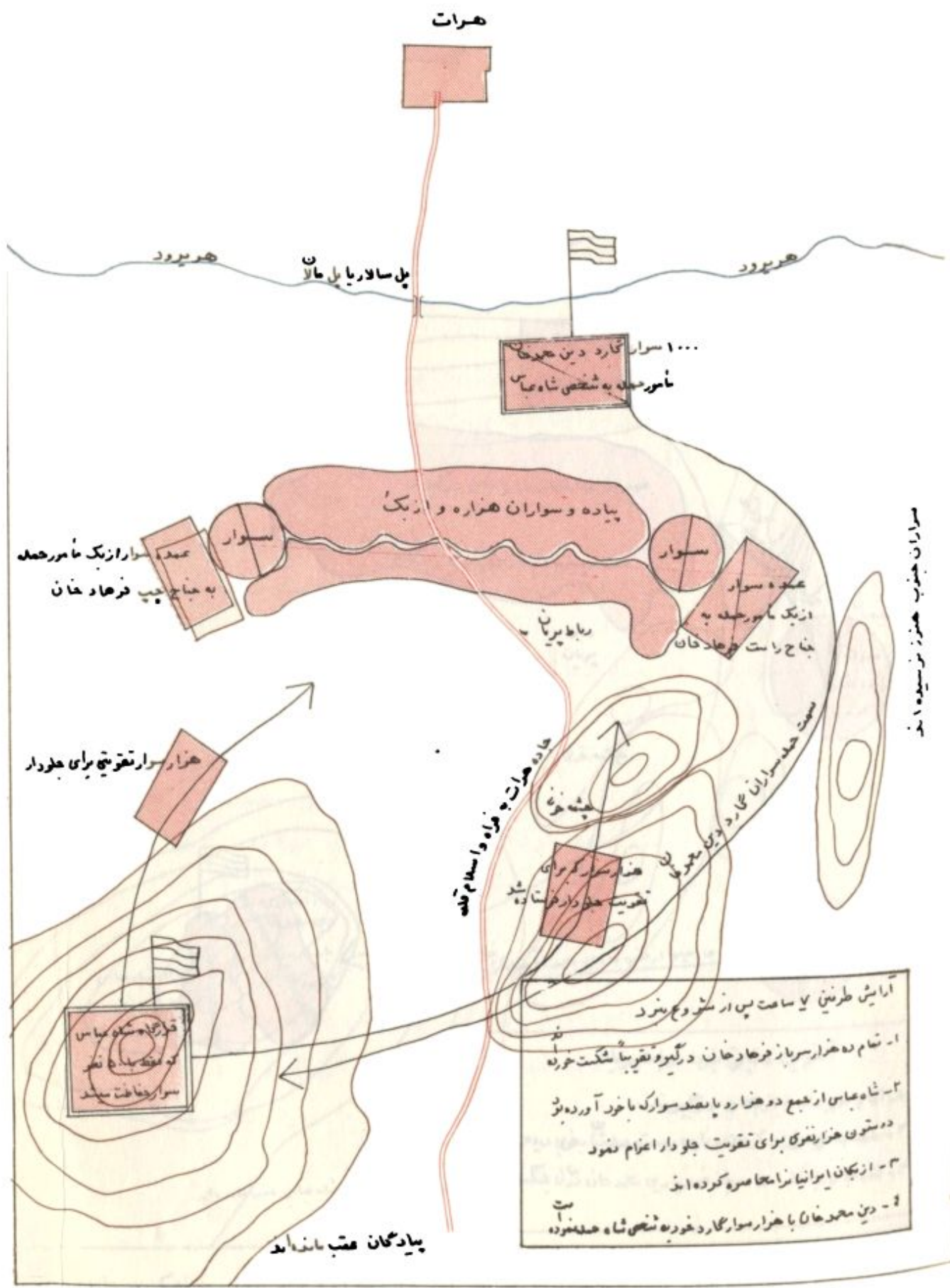
شاه عباس از این خبر مسرت بخش به پیشروی بجانب مشهد عجله کرد و بدون هیچگونه متناومتی در روز ۲۵ ذی الحجه سال ۱۰۰۶ ه. در میان شادی و استقبال اهالی شهر وارد مشهد گردید و بلافاصله بزیارت آستان قدس رضوی رفت «آستانه مقدسه را بنایت بیسامان و از قنادیل طلا و نقره خالی یافتند و از حلی و زیور ایام قزلباش سوای معجز طلا چیزی نمانده بود.»

شاه عباس در مشهد از زبان اسیران از بک و تحقیق مأمور خود شنید که پس از کشته شدن عبدالؤمن خان حاکم هرات (دین محمدخان) دعوی استقلال کرده خیال تسخیر خراسان را دارد.

عبدالؤمن خان پس از مرگ پدر بیرحمانه تمام افراد خانواده خود را از دم تیغ گذرانید و فقط بیکی از آنان بنام پیر محمد سلطان که آنهم مردی گوشه گیر و درویش بود ترحم کرده از کشتن معافش نمود، بنابراین چون کشته شد جز این شخص وارث دیگری برای فرمانروائی نبود.

روی کار آمدن پیر محمدخان سبب شد عبدالامین خان (پسر عبادالله سلطان برادر عبیدالله خان در بلخ و دین-محمدخان) (پسر جانی بیگ سلطان خواهرزاده عبیدالله خان) در هرات سر با استقلال خواهی بردارند و هرچی و مرچی در اوضاع حکومت از بک ببار آورند.

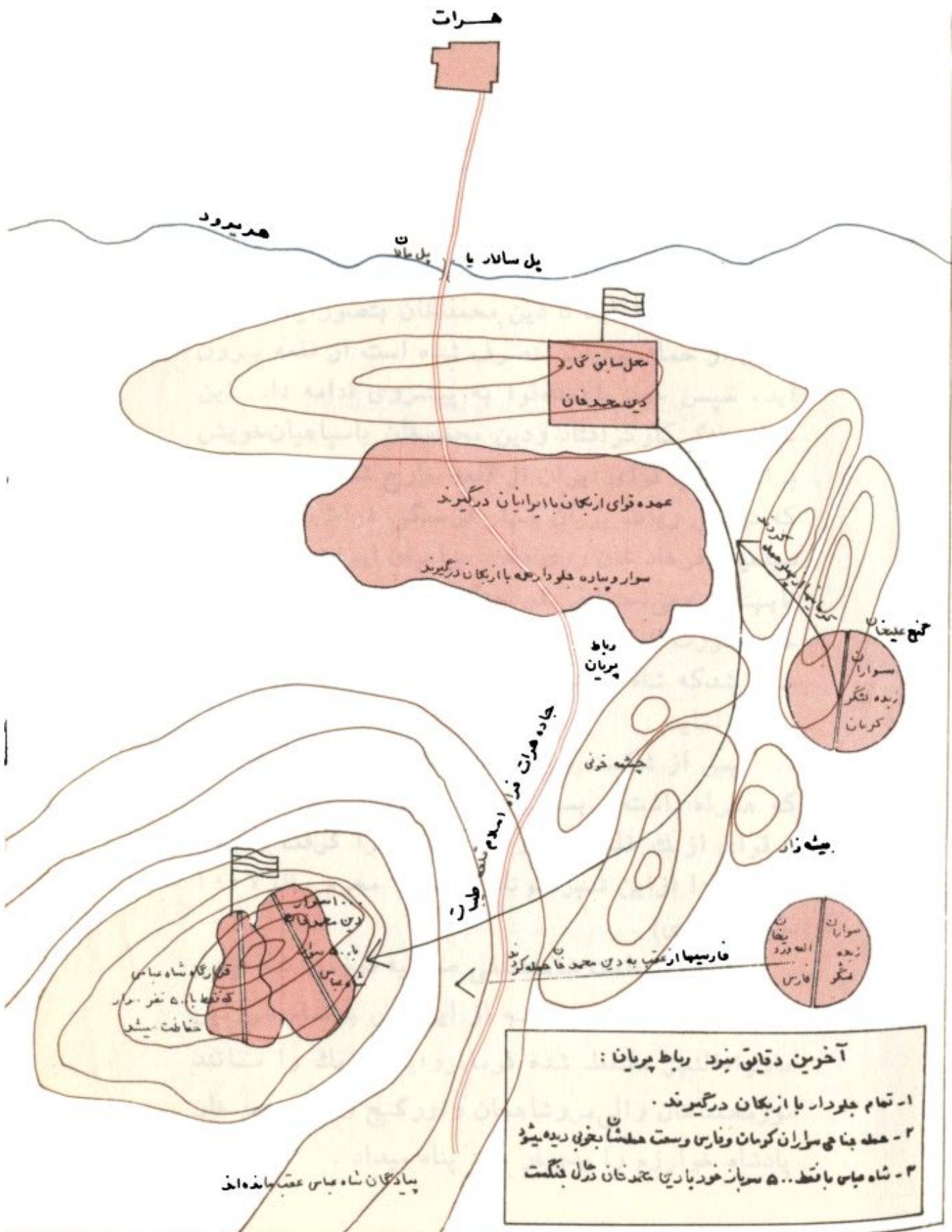
شاه عباس از هرج و مرج و اختلافی که در ارکان دولت



آرایش طرفین ۱۰ ساعت پس از شروع نبرد

- ۱- تمام ده هزار سرباز فرهاد خان در گیمو تقریباً شکست خورده
- ۲- شاه عباس از جمع ده هزار پا یقصد سوار که با خود آورده بود دو ستون هزار تقویت برای تقویت جلودار اعزام نمود
- ۳- ازبکان ایرانیا نیز اعصابه کرده اند
- ۴- دین محمد خان با هزار سوار گارد خود به شخصی شاه حمله نمود

صحنه جنگ شاه عباس کبیر با ازبکان در هرات (از کتاب جنگ و عشق تألیف سر لشکر سردادور)



صحنه جنگ شاه عباس کبیر با ازبکان در هرات (از کتاب جنگ و عشق تألیف سر لشکر سردادور)

از بک بوجود آمده بود استفاده کرد و از مشهد بقصد تسخیر هرات بیرون آمد و تا فرهادجرد، جام پیش رفت. در آنجا به فرهادخان و برادرش ذوالفقارخان فرماندهان پیش قراول دستورداد برای اغفال دشمن تا یک منزل عقب نشینی اختیار نماید تا دین محمدخان بتصور اینکه قوای ایران از حمله بهرات منصرف شده است از قلعه بیرون آید، سپس خود با عمده قوا به پیشروی ادامه داد. این حمله جنگی کارگرافتاد و دین محمدخان با سپاهیان خویش برای تعاقب قوای ایران از قلعه خارج شد ولی در جنگی که در محل رباط پریان چهار فرسنگی هرات، میان او و سپاهیان فرهاد خان روی داد، سپاهیان ایران بسبب حمله نابهنگام و بی احتیاطی در جنگ که بی اجازه فرمانده خود صورت گرفته بود، شکست خوردند. همین حادثه سبب شد که شاه عباس فرماندهان را بعلت بی مبالاتی اعدام نماید.

پس از شکست فرهادخان، شاه عباس با سپاه کمی که همراه داشت، بسبب ترس نابجای دین محمدخان، بر قوای از بک غلبه کرد و قلعه هرات را گرفت و دست از بکان را از این شهر کوتاه نمود (۹ محرم سال ۱۰۰۷ هجری قمری).

قدرت و عظمت شاهنشاهی صفویه در زمان شاه عباس کبیر باندازه ای رسید که از این پس بر تمام سرزمین ماوراءالنهر مسلط شده فرمانروایان از بک را مانند نورمحمدخان والی مرو شاهجان و اورگنج و عربمحمدخان پادشاه خوارزم را بدربار خود پناه میداد.

جنگهای شاه صفی با ازبکان

در زمان سلطنت شاه صفی جانشین شاه عباس کبیر، باردیگر ازبکان بنای تجاوز و تخطی را بخاک خراسان گذاشتند. تفصیل آنکه پس از مرگ عرب محمدخان پسر حاجم خان، میان فرزندان او برسر جانشینی نزاع در گرفت. اسفندیار سلطان پسر بزرگتر، از برادران شکست خورد و بدربار شاهنشاه ایران پناه برد، شاه عباس هم او را بمهرباتی پذیرفت و باخود به سفرقندهار برد و به لقب خانی ملقب کرد، سپس عده‌ای از ترکمانان صائن خانی، مقیم استرآباد را، به کمک و همراهی وی به خوارزم فرستاد. اسفندیار سلطان در جنگی برادران را شکست داد و خود برمسند فرمانروائی نشست و قسمتی از اراضی مرو و ثی را به ابوالغازی برادر خود داد. ولی بمحض درگذشت شاه عباس، کفران نعمت کرده بقصد تسخیر و تصرف ولایت مرو و نسا و ابیورد و درون که از زمان فرمانروائی نورمحمدخان جزء متصرفات ایران درآمده بود، سر بمخالفت برداشت. بعضی از اعیان و بزرگان نسا

ودرون موقع را مفتنم شمردند و با آشوب طلبان همداستان شده از ابوالغازی خواستند تا به نسا و درون بیاید. در این زمان حکومت نسا با محب علی سلطان بود و چون در برابر سپاهیان از بکتاب مقاومت نداشت شهر را گذاشته فرار کرد و ابوالغازی بدون مانع شهر و قلعه آنرا به تصرف درآورد و سپس بتسخیر قلعهٔ ابیورد پرداخت. ولی اسفندیار خان قبل از وصول برادر به ابیورد خود بقصد آنجا رهسپار گردید، چون اخبار شورش و انقلاب خراسان بعرض شاه صفی رسید مؤتمن الدوله زمان بیگک ناظر و تفنگچی آقاسی را با سپاه مجهزی برای جلوگیری از ارتش از بک و دفع غائله بخراسان فرستاد. جزئیات این جنگ در ذیل عالم آرای عباسی^۱ باینقرار آمده است:

«مفصل این اجمال آنکه چون سلاطین خوارزم بخراسان آمده علم نخوت و غرور برافراختند استمالت نامه‌ها به امرا و بزرگان و سرخیلان ایل و عشایر ترکمان از قراتاش و جلایر و سالور و غیرهم که چندین سال بود که سر بر بقیه اطاعت و فرمان حضرت گیتی ستان درآورده نوازش و تربیت یافته و همواره مراسم بندگی و دولتخواهی ایندولت ارجمند بظهور می‌آوردند فرستاده از آن طبقه رحمن‌قلی سلطان قراتاش را به امیرالامرائی آن طایفه موسوم گردانیده و فوجی کثیر از سرخیلان قبایل ترکمان سیما رحمن‌قلی مذکور روی از این دولت تافته قریب شش هفت هزار کس جمعیت نموده در مقام معاونت سلاطین مذکور درآمدند و اسفندیار خان با جنود خوارزم بمرور رسید

در حوالی سواد شهر فرود آمد و با عاشورخان چکنی حاکم مرو ابواب مراسله مفتوح داشت و خواست بلطایف الحیل اورا از قلعه بیرون آورد اما عاشورخان نگاهبانان بر قلعه گماشت و خود با فوجی از قزلباش و جمعی از تفنگچیان از قلعه بیرون آمد و در برابر سپاه ازبک صف آرائی کرد و از آن طرف اسفندیارخان در کمال غرور بمقابله پرداخت ولی در جنگ شکست خورد و در کمال اضطراب بار و بنه گذاشته فرار کرد. ابوالغازی سلطان بعد از تساط بر قلعه نسا و درون به ابیورد آمد، جمشید سلطان که از زمره غلامان خاصه و حاکم ابیورد بود به اتفاق سپاهیان ابرلوی افشار قلعه را مستحکم کردند و از منوچهرخان حاکم مشهد استمداد طلبید، منوچهرخان امراء عظام قرب جوار خود را از واقعه آگاه گردانیده بجانب ابیورد در حرکت آمد و امراء عظام خصوصاً بیرام علی سلطان، بیات حاکم نیشابور و احمد سلطان چکنی حاکم سبزووار هر یک با قشون آراسته بمنوچهرخان ملحق گشته بمحاربه او شتافتند. ابوالغازی از توجه سپاه قزلباش آگاه گشت و قبل از رسیدن سپاهیان ایران دست بقتل و غارت گشوده با غنائم بسیار بجانب نسا عزیمت نمود، در حوالی شهر طرفین بیکدیگر رسیده جنگی سخت بوقوع پیوست . ابوالغازی مقهور و مغلوب سپاه منوچهرخان شده به جانب درون رفت، منوچهرخان پس از این فتح چون خالی بودن مشهد را صلاح ندید بمقر حکومت خود بازگشت. «ابوالغازی چون بحوالی نسا و درون رسید مردم نسا را استمالت داد و بمحافظت قلعه ترغیب نمود و

خود به درون آمد و در آنجا چون خبر مغلوب شدن رحمن قلی و ترکمانان اعوان و انصار خود و وصول سپاهیان مجهز دربار اصفهان را شنید اراده بازگشتن بدیار خود کرد و جمعی کثیر از مردم قلعه را کوچانیده با اموال و غنایم بسیار راه خوارزم را پیش گرفت و چون زمان بیگک فرمانده قوای اعزامی دربار اصفهان از این معنی آگاهی یافت علیار خان گرایلی از سرداران خود را بجلوگیری او فرستاد در این مرتبه نیز ابوالغازی شکست خورده با دادن تلفات بیشمار فرار را برقرار اختیار کرد و بخوارزم مراجعت نمود به این ترتیب به غائله خراسان خاتمه داده شد .

«از غرائب حالات و عجایب اتفاقاتی که بظهور آمد فرستادن ابوالغازی سلطان است بدرگاه جهان پناه (شاه صفی) شرح واقعه آنکه چون اسفندیار خان و ابوالغازی سلطان در خراسان کاری نساخته هر دو خائب و خاسر بازگشته بخوارزم رفتند میانه برادران وحشت پدید آمده به منازعه انجامید و اسفندیار بلطایف الحیل بر او دست یافت او را گرفت و چون از جرئت و جسارتی که از او در آمدن خراسان واقع شد نادم و پشیمان و در مقام اعتذار بود معهدا برادر مظنون گشته بود او را بآمدن درگاه معلی خبر کرد او نیز از خوف منصرف و بیم آسیب برادر راضی بآمدن گشته اسفندیار خان او را با معتمدان خود نزد زمان بیک به مشهد مقدس فرستاد و این مقدمه را دلیل اخلاص و ثبات دولتخواهی خود کرده اعلام نمود که چون در ازمنه سابقه همیشه یکی از

سلاطین زاده‌های خوارزم در درگاه سپهر اشتباه پادشاهی بملازمت و بندگی قیام داشته بنابراین برادر ابوالغازی را فرستادیم که در خدمت اشرف‌اعلی‌خانی عذر تقصیرات خواسته بملازمت و بندگی قیام نماید و زمان بیک اورا با معتمدان خود نزد شاه فرستاده و در همدان بخدمت وی رسید، شاه صفی هم اورا به اصفهان فرستاد و در قلعه طبرک تحت نظر نگاهداشت.»

در اواخر سال ۱۰۶۲، از بکان از عهد و پیمانی که با زمان بیک ناظر فرمانده قوای اعزامی دربار بسته بودند سرباز زدند و برای باردیگر بقصد تجاوز به خراسان از راه تسخیر قلعه ماروچاق و قلعه مرو بفرماندهی امامقلی‌خان پادشاه ماوراءالنهر، بتجهیز قوا پرداختند. شاهنشاه صفوی برای احتیاط پس از مشاوره خلف بیگ - سفره‌چی باشی را بفرماندهی قوای مرکب از تفنگچیان خراسانی و فوجی از تفنگچیان مقیم اصفهان و تعدادی از سپاهیان قزلباش را مأمور خراسان کرد و ضمناً به مرتضی فلی خان حاکم قزوین فرزند عاشورخان چکنی فرماندار مرو که در این هنگام در گذشته بود، فرمان رسید که بلافاصله بعنوان حاکم مرو از قزوین بمحل مأموریت خود برود. در خلال این اقدامات خبر رسید که امامقلی‌خان پادشاه ماوراءالنهر با پانزده هزار سپاهی از راه چهار جو به مرو آمده آنجا را در محاصره گرفته است، بطوریکه مرتضی‌قلی‌خان که در این وقت به مشهد رسیده بود نتوانست به مرو برود و در همانجا اجباراً تا رسیدن کمک متوقف ماند. از طرف دیگر ندرمحمدخان

پادشاه بلخ، عبدالعزیز سلطان پسر خود را با نیگتوش بهادر و بیست هزار ازبک بمحاصره ماروچاق فرستاده کار را بقوای دولتی تنگ کرد. شاه صفی چون وضع را بدین پایه دید رستم بیک سپهسالار ایران را بخراسان فرستاد تا باتفاق خلف بیک و رستم محمد خان حاکم درجزین، دفع غائله را بنمایند.

در همین موقع احمد سلطان چکنی حاکم سابق سبزوار که بواسطه خطائی از حکومت سبزوار معزول شده بود، برای جبران خطای خود به مشهد آمد و از خلف بیک تقاضا کرد که بوی اجازه دهد همراه وی در جنگ شرکت نماید. پس از کسب اجازه برای خودنمائی و جبران مافات با عده قلیلی بجانب مرو رهسپار گردید و باوجود قوای ازبک که قلعه را در محاصره گرفته بودند «بسلامت بیای قلعه رسید و نصف شبی عیارانه گذشته و تاکنار خندق آمده باهل قلعه آواز داد مردم قلعه درگشوده او را با رفقا بقلعه درآوردند الحق نهایت مردانگی و تهور و شجاعت از او صدور یافت». مرتضی قلی خان چون ضرب شست احمد سلطان را دید او نیز باین هوس پس از موافقت خلف بیک بجانب مرو رهسپار گردید ولی بواسطه گم کردن راه گرفتار سپاهیان ازبک شد، در مرحله اول درگیری موفق شد از چنگ ازبکان رهائی یافته خود را به پیشه‌ای برساند اما در این جا هم از طرف افراد دشمن که در تعقیب وی بودند، محاصره شد و بواسطه تعداد کم سربازان و خستگی شدید و مخصوصاً بی‌آبی، مجبور گردید تسلیم آنان بشود. مرتضی قلیخان پس از

اسارت به بخارا فرستاده شد. پس از این واقعه ازبکان به فشار خود به قلعه مرو افزودند ولی محصورین با وجود شنیدن تسلیم سردار ایرانی، پایداری کرده نگذاشتند شهر بدست دشمنان بیفتد.

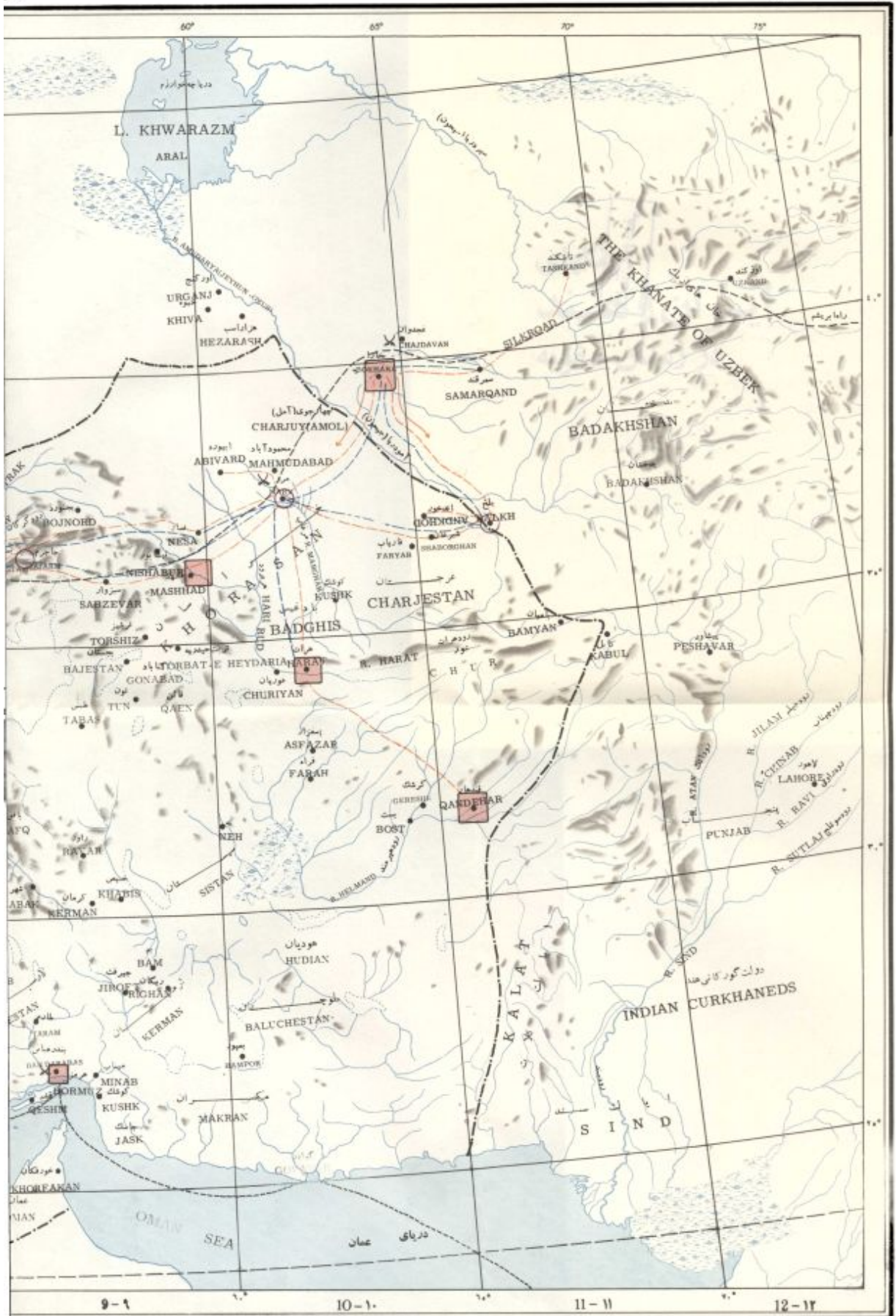
امامقلیخان بمناسبت اینکه «والده مرتضی‌قلیخان از نبات اکابر تون و زوجة معقوده تیلیم خان پدر امام قلیخان و مادر سببی او بود که در خراسان مانده بود بعد از کشته شدن تیلیم خان حضرت گیتی‌ستان او را به محراب خان دادند و بحباله نکاح او درآمده بود مرتضی قلیخان از او در وجود آمده» بامرتضی قلیخان از در مسالمت درآمد و بوی محبت و مهربانی کرد و بهمین جهت دستورداد تا ازبکان از محاصره مرو و قلعه ماروچاق دست بردارند و بطور کلی ترك مخاصمه گفته با دربار اصفهان از در صلح درآیند. مرتضی قلیخان نیز با احترام هرچه تمامتر بمرو فرستاده شد.

از این زمان ببعد روابط دربار با ازبکان دوستانه بود و گاه‌گاه خان ازبک با فرستادن سفیری مناسبات دوستی خود را با دربار ایران اظهار میداشت.

منابع

1- Les Mongols dans l'histoire par B. Spuler. Payot. Paris 1961.

- ۲- تاریخ سیاسی واجتماعی ایران تألیف ابوالقاسم طاهری .
- ۳- تاریخ عالم آرای عباسی تألیف اسکندر بیک منشی .
- ۴- زندگانی شاه عباس تألیف نصرالله فلسفی .
- ۵- ذیل عالم آرای عباسی تألیف اسکندر بیک منشی .



500 000



مبدأ حرکتها (Point of movement)



نقاط مهم و استراتژیک (Important and strategic points)

مرزهای ایران (Iranian borders)

خط مرز ایران و ازبکان (Iran-Uzbek border line)



SAEVIDS (SHAHABAS THE GREAT)



جنگهای
ایران و هند
در زمان صفویه

مختصری از تاریخ هند

مقارن دوران صفویه

ظهیرالدین محمد بابر گورکانی (بابر پسر عمر شیخ پسر سلطان ابوسعید نواده امیر تیمور گورکانی) پس از اینکه از محمد شاه بخت خان شیبانی (شیبک خان) پادشاه ازبک در ماوراءالنهر شکست خورد از ترکستان و سمرقند (مرکز دولت تیموری) چشم پوشید و به افغانستان رفت و تا سال ۹۱۰ هجری (۱۵۰۴ میلادی) قسمت بزرگی از آن سرزمین را با ولایت و شهر کابل بتصرف آورد .

در سال ۹۳۲ هجری (۱۵۲۵ م.) بابر از کابل به هندوستان تاخت و سلطان ابراهیم لودی افغان ، سلطان دهلی را در محل پانی پت شکست داد و نواحی شمالی هندوستان را از رود سند تا حدود بنگاله باشهرهای آگره و دهلی گرفت و سلسله سلاطین تیموری هند را که به امپراطوران مغول هند معروفند، بنیاد نهاد .

پس از مرگ بابر پسرش ناصرالدین محمد همایون بسلطنت رسید ولی در سال ۱۵۴۰ میلادی (۹۴۷ ه.ق.) از شترخان سوری افغان در محل قنوج شکست یافت و بسبب

مخالفت برادران تخت و تاج را رها کرد و به ایران پناه برد. شاه طهماسب اول نیز او را با مهربانی و تکریم فراوان پذیرفت و پس از چند ماه اقامت در دربار ایران، پادشاه ایران یکی از پسران خود سلطان مراد میرزا را با سپاه مجهزی همراه وی کرد تا به هندوستان باز گردد و سلطنت از دست رفته را باز گیرد.

پس از مرگ همایون پسرش جلال‌الدین محمد اکبر به پادشاهی رسید (۱۵۵۶-۱۶۰۵ م. = ۹۶۴-۱۰۱۴ ه. ق.). بجای وی نشست. اکبر شاه پس از فتحی که در ناحیه پانی پت در سال ۱۵۵۶ م. = ۹۶۴ ه. ق. در سن چهارده سالگی، نصیبش گردید توانست تسلط خود را بر دهلی و آگرا محرز نماید. ولی این فتح نتوانست ویرا بر تمام هندوستان مسلط نماید. اکبر شاه که به او لقب «غازی» داده بودند، خود را حاکم بر سرزمینی دید که از حیث وسعت بسیار محدود بود و بواسطه جنگهای پی در پی دو ساله سراسر خراب و مردمش گرفتار فقر و فاقه و گرسنگی بودند، در عین حال انقلابات و سرکشیمهای یاغیان و مخالفان چنان دست و پای پادشاه جوان را بهم پیچیده بود که جز اسمی از سلطنت برای او چیزی باقی نماند و حتی شهر کابل که مرکز نفوذ سلسله تیموری در هندوستان بود، زیر سلطه یکی از برادران کوچکش در حال استقلال سر میکرد. رؤسای طوایف افغان بنگاله را میان خود تقسیم کرده بودند، از طرف راجه‌ها و مہاراجه‌ها و نواب‌هندوستان، با وجود فتوحات خونین بابر شاه، هنوز در کاخها و استحکامات خود بحال یاغیگری و استقلال بسر میبردند. در نواحی گوندوانا ملوک الطوائفی

و در فلات دکن که سلاطین مسلمان آن با توافق یکدیگر دولت پادشاهی و پیریاناکار را دستخوش اضمحلال قرار داده بودند، ازوقایعی که در نواحی شمالی و جلگه‌های اطراف گنگک میگذشت، بکلی بی‌خبر مانده بودند. گوآ و سواحل غربی هندوستان در تصرف پرتقالیه‌ها و ملل اروپائی دیگر بود. بنا بر این لا اقل پنجاه سال وقت لازم داشت تا قدرتی ویا پادشاهی بتواند در هندوستان شمالی و مرکزی اساس بزرگترین و مقتدرترین امپراطوریه‌ها را برجای استوار سازد. اکبرشاه توانست در طول زمامداری خود به این مقصود و هدف نائل آید. در سن بیست سالگی در نهایت قدرت و بدون مشورت با احدی بزمامداری پرداخت، وزراء و ارباب مناصب عموماً آلت دست وی بودند و اختیاری در اداره امور مملکت نداشتند. ایالات و نواحی مفتوحه بصورت سایر ایالات درآمده اداره امور آنها بطریقه سیاست اداری ایران بود. ارتش امپراطوری به استثنای بعضی دستجات دائمی و حقوق‌بگیر، از دسته‌های سربازان مزدور که تحت اداره فرمانروایان ایالات و سران ملوک‌الطوائفی تشکیل میشد و گاهی فرماندهان و افسران آنها بوسیله شخص امپراطور انتخاب و حقوق آنان با واگذاری املاکی که موقوفه در اختیارشان گذاشته میشد، جبران میگردد.

ارتش هندوستان از ۱۴۰ هزار نفر مسلح بتوپخانه و از نوع بسیار کهنه و قدیمی تشکیل میشد ولی با همین عده و با همین مهمات، اکبرشاه توانست قدرت خویش را در سراسر هندوستان محرز و نافذ گرداند و بیشتر این

موفقیت را مرهون سواره نظام و دستجات پیل سوار هندی بود ، در مقابل دولت امپراطوری هند ، با وجود اینکه خود کشوری دریائی است ، بکلی فاقد نیروی دریائی بود و اثری ازین نیروی جنگی در دستگاه امپراطوری دیده نمیشد .

اکبرشاه با چنین ارتشی در اندک مدتی توانست نواحی کشمیر و گوندوانا و گجرات و راجپوتانا و اجمیر و گوالیور و چیتور را بتصرف در آورد و سپس در سال ۱۶۰۰ م. (۱۰۰۹ هـ.) دکن و سایر نواحی مستقل شمالی را بتصرف خویش در آورد .

باید اذعان کرد که اکبرشاه به این نتایج مثبت نرسید مگر با سیاستی خشن و سخت و با وجود اینکه پیوسته سعی میکرد تا حد امکان با مدارا و مسالمت رفتار نماید و ضعفا را از مالیاتهای کمرشکن معاف کند معذالك وضع مردم هندوستان بسیار سخت و قابل ترحم بود ، قحطی های پی در پی که میلیونها نفر را از گرسنگی ب زیر خاک می کشانید ، بیش از بیش بوخامت اوضاع می افزود . با این تفصیل پادشاه مغول هندوستان در آبادی شهرها و رونق دادن به تجارت و اقتصاد نهایت سعی و کوشش را مبذول داشت . بطوریکه بزودی آوازه شهرت او در سراسر دربارهای آسیا و اروپا پیچیده انظار را متوجه آگر اپایتخت زیبای هند ، کرد . اکبرشاه به تقلید از آبا و اجداد خود تشکیلات ارتشی و طبقه بندی و عناوین آنرا بهمان اساس قدیمی قرارداد و فرماندهی هر قسمت را بیکی از نزدیکان خود واگذار نمود . ولی بزودی متوجه شد برای استقرار بنیان حکومت

خود نمیتواند بکلی دست هندیها را از امور کشوری کوتاه نماید و عادات و اخلاق و مذهب و روش زندگی و نژادی آنان را بدیده بی‌اعتنائی بنگرد. بنابراین با اختلاط و امتزاج دو قوم هندی و مغولی توانست نوعی امپراطوری هند و مغولی تشکیل دهد و از همین زمان است که بجنگهای مذهبی میان مسلمان ها و هندوها خاتمه داده میشود.

سیاست جدید امپراطور هندوستان با افکار مذهبی وی توأم شد و او را در مملکتداری کامیاب‌تر کرد. با پذیرفتن مذهب اسلام و طریقه سنت خراجی را که بغیر مسلمان تعلق میگرفت و نیز عوارضی را که هر زائرخانه کعبه موظف پرداخت آن بود ملغی نمود و در زیر نفوذ صوفیان ایرانی، مذهب خاصی از ترکیب عقاید صوفیگری و برهمنی بوجود آورد. ولی در آخر عمر بر اثر بیماری که او را بحال اغمامی انداخت، گرفتار تخیلات شد. در برابر آفتاب و آتش زانو بر زمین میزد و اغلب نمایندگان نزد روحانیان پرتقالی به گوا برای کسب اطلاع از تمدن اروپائی و جلب روحانیان مسیحی بدر بار خود، می فرستاد و در سال ۱۵۷۵ م. (۹۸۳ هـ) مدرسه‌ای تأسیس نمود که در آن علما و فقهای شعب مختلفه دین اسلام با حضور خود او به بحث و محاوره میپرداختند، ولی کار مشاجره و بحث این دسته بجائی کشید که امپراطور را از دین اسلام ترسانید و ویرا بتدریج متوجه سایر ادیان نمود، چنانکه چندی بعد انجمنی از روحانیان مذاهب هند و زرتشتی و مسیحی تشکیل داد و علامات مذهبی مذاهب مختلفه را

برسمیت شناخت تا اینکه بالاخره در سال ۱۵۸۲ م. (۹۹۰ هـ.) پس از برانداختن غائله و فتنه برادرش رسماً از دین اسلام دست کشیده در صدد برآمد مذهبی که اساس آن بر قاعده خداپرستی و اخلاقیات و بشر دوستی استوار باشد، ایجاد نماید و طبق این مذهب جدید با عقیده خرافی هندیها مانند زنده سوزاندن زن و شوهر پس از مرگ یکی از این دو و ازدواج کودکان مبارزه کرد. با تمام این تفاسیل اکبر شاه نتوانست درباره مذهب به نتیجه مثبتی برسد و در تمام اقدامات خود در این موضوع بشکست مواجه گردید.

اکبر شاه اگر در قسمت اصلاحات مذهبی به نتیجه نرسید ولی در عوض در پیشرفت و توسعه و تشویق صنایع ظریفه بموفقیت‌های شایانی نائل آمد. پادشاه با ذوق هندوستان با اینکه خود بی سواد بودند ولی علاقه مفراطی به شعر و ادبیات و مخصوصاً موسیقی و ایجاد ساختمانهای باشکوه و زیبا از خود نشان داد.

اکبر شاه چون در سال ۱۶۰۵ م. (۱۰۱۴ هـ.) درگذشت امپراطوری عظیم و مقتدری از خود برجای گذاشت که حدود آن تا دکن جنوبی کشیده میشد.

اکبر شاه در حال مرگ، سلیم بجهانگیر فرزند خود را به جانشینی انتخاب کرد. از این زمان است که تاریخ امپراطوری مغول هندوستان مشحون بیک سلسله جنگهای داخلی و اغتشاشات شده بتدریج و به فاصله کمی رو بسقوط و انحطاط میرود.

خسرو پسر دیگر اکبر شاه در سال ۱۶۰۶ م. (۱۰۱۵ هـ.)

علیه برادر سر بشورش برداشت و پنجاب را بتصرف درآورد. جهانگیر برای سرکوبی برادر به پنجاب آمد و شیخها را بدستجات زیاد از دم شمشیر گذرانید.

امپراطور جهانگیر بزودی درزیر نفوذ ملکه ایرانی خود، نورجهان که درزیبائی و فضل و کمال و حسن تدبیر و سیاست شهره بود، قرار گرفت این زن بتدریج سررشته امور را در دست گرفت و خانواده و نزدیکان ایرانی خود را در امور سیاسی و مملکتی داخل کرد و از این راه اسباب تقویت قدرت و نفوذ ایرانیان را در دربار امپراطوران مغول هند و استان فراهم آورد. جهانگیر بواسطه شهوت رانی و بیرحمی و قساوت، ناراضیان زیادی بوجود آورد و چندی نگذشت که از گوشه و کنار کشور ناراضیان سر بشورش برداشتند. از جمله برادر دیگرش شاهجهان که خسرو را بقتل رسانیده بود، با جمعی کثیر قیام کرد ولی چون در مقابل پدربتاب مقاومت نیاورد از دکن به بنگاله رفت و در آنجا ناچار شد معاهده ای با پدر امضاء نماید که طبق آن فرزندان خویش از جمله اورنگ زیب برادر دربار دهلی به گروگان گذاشت (۱۶۲۵ م. = ۱۰۳۵ ه.). در این گیر و دار جهانگیر بوسیله یکی از سردارانش دستگیر و زندانی شد ولی ملکه نورجهان او را مستخلص ساخت تا اینکه در سال ۱۶۲۷ م. (۱۰۳۷ ه.) بدرود زندگانی گفت.

بلافاصله پس از مرگ امپراطور جهانگیر، شاه جهان زمام امور را در دست گرفت و تمام مدعیان خود را بقتل رسانیده شورشیان و یاغیان را سرکوب کرد. شاه جهان با فرزندان خویش و فرزندان میان خود نیز اختلافاتی

داشتند چنانکه زمانی که اورنگک زیب به نیابت سلطنت دکن منصوب شد طرف حسادت داراشکوه برادر بزرگتر قرار گرفته در نتیجه اقدامات مخالفانه او مجبور شد برای حفظ جان تامت يك سال از عنوان و مقام خود صرف نظر نماید. داراشکوه که به تعصب در صوفیگری و طرفداری از مذهب بودا و دین مسیح متهم شده بود، مورد تنفر و مخالفت برادران، یعنی اورنگک زیب که در مذهب سنت بود و شجاع و مراد که شیعی مذهب بودند، قرار گرفت و در زمان بیماری پدر هر يك از برادران خود را امپراطور هندوستان نامیدند ولی قبلا به اتفاق یکدیگر بدفاع از قوایی که پدرشان برای سرکوبی آنان فرستاده بود، پرداختند و در دو جنگ آنرا شکست دادند. پس از دفع قائله پدر، برادران بجان یکدیگر افتادند. دارا با وجود کمک سواران شجاع راجپوتانها معذالك در نزدیکی شهر آگرا از اورنگک زیب شکست خورده فرار کرد، سپس اورنگک زیب شاه جهان پدر خویش را دستگیر نموده بحبس انداخت و مراد برادر دیگر را که از وی جدا شده سر بخلاف برداشته بود، بقتل رسانید. اورنگک زیب برای قلع و قمع برادر سوم کمر همت بست و با قوایی او را تعقیب کرد، و در نزدیکی شهر آراخان او را شکست داده از میان برداشت و برای اینکه بکلی نسل برادران را از میان بردارد و بلامانع بزمامداری بپردازد پسر خود را که با دختر شجاع ازدواج کرده بود محبوس و سپس مسموم نمود و بتعقیب داراشکوه که از شهری بشهر دیگر پناهنده میشد، پرداخت. دارا چون در هندوستان نتوانست موفقیتی کسب کند به قندهار رهسپار

گردید ولی افغانها او را دستگیر نموده نزد اورنگ زیب به دهلی فرستادند. اورنگ زیب او را به عنوان کفر و ارتداد محاکمه و اعدام کرد و خود بلا مانع و بدون رقیب تاجگذاری کرد (۱۶۵۹ م. = ۱۰۷۰ ه.م). امپراطوران مغول هندوستان با وجود بیرحمی و قساوت و خونریزی از زمان اکبر شاه حکومت و دولت مقتدر و توانائی در سراسر هندوستان تشکیل دادند و بتدریج تمام اراضی و ایالات خود مختار آنرا یکی پس از دیگری ضمیمه حکومت مرکزی میکردند. اولین هدف آنان الحاق دکن بود که جهانگیر برای فتح آن پس از آنکه مهاراجه‌ها و راجه‌های آنرا مغلوب کرد، دکن را مرکز نظامی قرار داد و سواران راجپوت را در خدمت خود داخل نمود. و باینکه امپراطوری هندوستان در زمان او رو بضعف و فتور گذاشت و با اینکه نتوانست در مقابل شاه عباس کبیر شاهنشاه ایران تاب مقاومت بیاورد و قندهار را از دست داد، معذالک در زمان شاه جهان جانشین او دکن برای بار دوم مورد تاخت و تاز سپاهیان امپراطور قرار گرفت و با وضع فجیعی توأم با قتل و غارت و خرابی، سراطاعت فرود آورد.

جنگهای خونین و عزل سلاطین و الحاق ایالات و ولایات امپراطور مغول را بر تمام دکن مسلط کرد و او را از اطراف بدریا های مجاور رسانید ولی در شمال غربی اقدامات امپراطور برای تصرف افغانستان که از نظر سیاسی و جغرافیائی برای امپراطوری هندوستان کمال ضرورت را داشت، به نتایج مطلوب نرسید. در سال ۱۶۳۸ م. (۱۰۴۸ ه.م) قندهار فتح شد، اورنگ زیب از این شهر در نظر گرفت

متصرفات خود را تا بدخشان و باکتریان بسط دهد. ولی در سال ۱۶۴۷ م. (۱۰۵۷ هـ.) قوای امپراطوری از ازبکان شکست خورد و در مقابل ارتش نیرومند ایران که به توپخانه مجهز بود تاب مقاومت نیاورد و حتی در دو جنگ دیگر که در سالهای ۱۶۵۲ م. (۱۰۶۳ هـ.) و ۱۶۵۳ م. (۱۰۶۴ هـ.) اتفاق افتاد اورنگ زیب از شاهنشاه ایران شکست خورده مجبور شد علاوه بر اینکه قندهار را از دست بدهد مبلغی هم سالیانه بعنوان خراج بدربار ایران بپردازد و در روی همین اصل بود که امپراطوران مغول هیچگاه ب فکر تجاوز بخاک ایران نیفتادند. اورنگ زیب برای تأیید و تقویت قدرت خویش به مذهب متوسل گردید و از اصل حقوق خدائی سلطنت استفاده نمود. امپراطور هندوستان تصمیم گرفت با دستة اقلیت مسلمانان سنی همکاری نماید و این طریقه را مذهب رسمی هندوستان قلمداد نماید. در تعقیب این سیاست مسلمانان شیعه و هندوها بعنوان مرتد و زندقه مورد زجر و شکنجه قرار گرفتند و از تمام دستگامهای اداری و دولتی برکنار شدند. ایالات جنوبی هندوستان که فرمانروایان آنها در مذهب شیعه و یا برهمنی بودند، ضمیمه امپراطوری شدند و تمام ایرانی های شیعه که بوسیله پادشاهان قبلی در دربار و سازمانهای دولتی بکار اشتغال داشتند و مترقی ترین و روشنفکر ترین طبقات را تشکیل میدادند، از خدمات خود برکنار گردیدند. نتایج این اصلاحات بسیار وخیم و خطرناک شد زیرا حکومت، خود را از پشتیبانی مؤثرین ترین کارکنان محروم ساخت. ایران که خود در مذهب شیعه و پشتیبان آن بود، نسبت بدربار دهلی

روش خصمانه‌ای در پیش گرفت. انقلاب عظیمی در ایالت مہرات برعلیہ اورنگ زیب برپاخواست. بنا براین سلطنت او بابتی نظمی و اغتشاشات پی در پی توأم شد و سرانجام بتضعیف قدرت حکومت مرکزی منجر گردید. تنها از این میان مسافران و بازرگانان اروپائی بودند کہ در چنین شرایطی توانستند در سرزمین پهن اور هندوستان راه یابند، چنانکہ بموجب فرمانی کہ در دہلی از طرف امپراطور صادر گردید سراسر ہند از رود گنگگ گرفته تا منتمہالیہ دکن، بروی آنان باز شد.

قسمت جنوبی اقیانوس، سواحل آفریقای شرقی و جزیرہ ماداگاسکار تا ہندوستان کماکان حیطہ اقتدار اعراب باقی مانده بود ولی پرتقالیہا باتصرف موزامبیک و ہلندیہا کہ در پهنہ اقیانوس ہند با رقبای خود یعنی فرانسویہا و انگلیسیہا دست و پنجه نرم میکردند، در امر کشتیرانی با اعراب شریک شدند و بتدریج جانشین آنان گردیدند.

ثروت و آبادی و تمدن درخشان ہندوستان انظار ملل اروپائی را بخود جلب و متوجہ کرد. اکبر شاہ وجہانگیر با وجود اینکہ حمایت و ریاست مسلمانان و دین اسلام را بمعہدہ گرفته بودند، اجازہ دادند تا روحانیان مسیحی آزادانہ بنشر عقاید خود بپردازند و برای خود معابد و مدارس تأسیس نمایند. ارتباط بازرگانی ملل غرب با ہندوستان روز بروز رو بتزاید و استحکام میرفت و نفوذ تمدنی و سیاسی آنان بیشتر میشد تا زمانیکہ اورنگ زیب در قید حیات بود ملل اروپائی فقط بہ داشتن مراکز

بازرگانی و استفاده از منابع ثروتی این شبه‌قاره اکتفا میکردند ولی پس از او وضع بصورت اشغال اراضی و دخالت مستقیم در امور سیاسی و داخلی درآمد .

پس از مرگ اورنگ‌زیب در سال ۱۷۰۷ م. (۱۱۱۸ هـ.) جانشینان ضعیف و سست عنصر او در زیر نفوذ زنان و خواجه سرایان گرفتار تحریکات درباریان شدند و در مدت دوازده سال امپراطوری گورکانی مغول هند بر اثر هفت رشته جنگ‌ها و اختلافات داخلی و خارجی تجزیه شد و بنیان آن در هم فرو ریخت و به بیگانگان فرصت داد تا این سرزمین پهناور را عرصه تاخت و تاز خویش بنمایند .

روابط ایران و هند در زمان صفویه

روابط پادشاهان صفوی با امپراطوران مغول هند از زمان شاه اسمعیل اول آغاز میشود. ظهیرالدین محمد بابر - گورکانی مؤسس سلطنت تیموری هندوستان پس از اینکه در ماوراء النهر از محمد شاهبخت خان شیبانی ازبک شکست خورد و ناچار از ترکستان و سمرقند، مرکز دولت تیموری چشم پوشید و به افغانستان رفت ، با شاه اسمعیل رقیب نیرومندخان ازبک، از در دوستی و یگانگی داخل شد . شاه اسمعیل نیز در تمام دوران پادشاهی خویش با او براه دوستی و یگانگی رفت و مکرر سرداران و سپاهیان قزلباش را بیاری وی فرستاد تا بلکه بتواند سرزمینهای از دست داده را از شیبک بازگیرد ولی بابر پس از کشته شدن شیبک خان از جانشینان وی نیز شکست یافت و ناگزیر از ترکستان چشم پوشید و بحکومت افغانستان و بدخشان قناعت کرد. ولی دو سال پس از مرگ شاه اسمعیل از کابل به هندوستان تاخت و پس از تصرف تمام نواحی شمالی هندوستان ، از رود سند تا حدود بنگاله باشهرهای آگره

و دهلی ، سلسله امپراطوران مغول هندوستان را بنیان گذاشت .

پس از وی پسرش ناصرالدین محمد همایون نیز همچنان بادولت صفوی روابط دوستانه داشت و یکبار هم بسبب اختلافی که با برادران خود پیدا کرد ناچار به ایران آمد و بدربار شاه طهماسب اول پناهنده شد . همایون از طرف پادشاه ایران بگرمی پذیرفته شد « چون بیک فرسخی اردوی شاه دین پناه رسید بهرام میرزا و او سام میرزا و قاضی - جهان و سونداک بیگ قورچی باشی و بدر خان و شاه قلی خلیفه مهرداد و سایر امرای عالی تبار باستقبال مبادرت نمودند ، در هر قدم خیل و حشم آمده فوج فوج باوی ملاقات نمودند ، چون قریب بدرگاه خلافت پناه رسید از سمند خویش فرود آمده بدرگاه توجه نمود ، چون پادشاه همایون مشاهده شاه دین پناه گشت از درون خرگاه که محل جلوس آنحضرت بود برخاسته از پی تعظیم قدم چند پیش آمده و مقارنه نیرین و اجتماع سعدین دست داده شاه دین پناه باتفاق همایون شاه بدرون خرگاه درآمدند و در جای مناسب قرار گرفتند . . . » پس از مدتی اقامت در دربار ایران ، شاه طهماسب سپاهیانی بعنوان کمک برای رسیدن بتخت و تاج مجدد همراه همایون کرد .

« بعد از سیرتبریز و اردبیل شاه دین پناه مراجعت کرد حکم عالی صدور یافت که شاه قلی سلطان افشار و بداق خان قاجار و احمد سلطان والی سیستان و ایقوت بیگ و ادهم - بیگ و سیصد قورچی بسرداری شاه وردی بیگ کچل و هزار

سوارملازمان محمدخان بامداد پادشاه نامدار بولایت زمین داور و قندهار روند . بعد از فتح آن سرزمین بولایت کابل و غزنین روند آن ولایت گرفته بهمایون شاه تسلیم نمایند .^۱ «همایون شاه بدستگیری و کمک این عده سراسر اراضی از دست رفته را باز گرفت.» در اندک فرصتی برادران نفاق سرشت نامهربان که اراده بغی و طغیان جوهر دماغ ایشان را فاسد داشت تسلط یافته سر سرکشان ممالک کابل، غزنین و بدخشان در ربهقه اطاعت در آورده لوای ملک ستانی بجانب هندوستان افراخته کامیاب صورت و معنی گردید^۲ «

روابط و مناسبات میان دو دربار قزوین و دهلی در تمام دوران سلطنت شاه طهماسب و همایون شاه دوستانه بود. ولی پس از مرگ همایون و روی کار آمدن فرزندش جلال الدین اکبر برخلاف عهد و پیمان ، پادشاه هندوستان لشکر به قندهار کشید و این شهر را فتح کرد و با اینکه مجدداً از طرف شاه طهماسب شهر بتصرف ارتش ایران درآمد ولی روابط میان دو دولت رو به تیرگی گذاشت. در زمان سلطنت شاه اسمعیل دوم و سلطان محمد خدا بنده بواسطه آشفتگی اوضاع ایران تجدید دوستی میسر نشد و حتی قندهار نیز از طرف امپراطور هند فتح شد و ضمیمه خاک هندوستان گردید .

در سال ۹۹۱ هـ. شاه محمد خدا بنده، هنگامی که با ترکان عثمانی در جنگ بود، سفیری بنام سلطانقلی چندان چندان

۱- احسن التواریخ . ص ۳۱۰ .

۲- عالم آرای عباسی . ج ۱ - ص ۱۰۰ .

بیگ نزد جلال‌الدین اکبر فرستاد و بیاس دوستی قدیم دوخاندان ازوی مدد خواست . اکبر نیز بقصد یاری او میخواست از هند لشکر بخراسان و عراق آورد اما به‌عللی ازاین کار خود داری کرد .

شاه عباس درسال سوم پادشاهی خویش (سال ۹۹۹ هـ) مصمم شد که روابط دوستانه ایران و هند را تجدید کند و اگر بتواند جلال‌الدین اکبر را بجنگ با عبیدالله‌خان ازبک و پسرش عبدالؤمن خان که خراسان را عرصهٔ تاخت و تاز و یغماگری ساخته بودند، برانگیزد . پس هنگامی که در اصفهان بود یکی از اعیان قزلباش بنام یادگار علی - سلطان روملور با هدایای شایسته و نامه‌ای که به جلال‌الدین - اکبر نوشته بود ، روانه هندوستان کرد . در نامهٔ خویش از پادشاه هند گله کرده بود که چرا بی سبب رشتهٔ دوستی دیرین را گسسته است و بفرستادهٔ خود دستور داده بود که به زبان ازوی گله کند و یادآور شود که چون عبیدالله‌خان ازبک بخراسان تاخته و شهریار ایران بدفع وی همت گماشته است بحکم یگانگی و اتحاد قدیم ، انتظار دارد که از آن جانب کمکی فرستاده شود و «اگر از امداد ظاهری متعذر باشد ، همت و توجه باطنی دریغ ندارند» .

جلال‌الدین اکبر پنج سال سفیر شاه عباس را در هندوستان نگاهداشت ، ابتدا مصمم بود که یکی از پسران خود را بیاری پادشاه ایران بفرستد ولی چون از طرفی عبیدالله‌خان ازبک با وی از در دوستی درآمده سفیرانی بدربار هند فرستاده بود و از طرفی شنیده بود که شاه عباس در برانداختن سران قزلباش افراط میکند ، از

قصد خود صرفنظر کرد. سرانجام در اوایل سال ۱۰۰۴ هجری سفیر ایران را اجازه بازگشت داد و دو تن از بزرگان دربار خویش، ضیاءالملک کاشی و ابونصر-خوافی را با نامه‌ای دوستانه و نصیحت آمیز و هدایائی چند همراه وی کرد. سفیر ایران و فرستادگان اکبر یکسال بعد در قزوین بخدمت شاه عباس رسیدند.

شاه عباس هم یکسال بعد منوچهر بیگ ایشیک آقاسی-باشی را با هدایا و نامه‌ای همراه سفیران اکبر به هندوستان فرستاد. اکبر این بار سفیر شاه عباس را هفت سال در هندوستان نگاهداشت و او را در سال ۱۰۱۲ هجری همراه میرمحمد معصوم بکری سفیر خویش به ایران بازگردانید. این دو سفیر زمانی که پادشاه ایران در ایروان با ترکان عثمانی در جنگ بود، بخدمت وی رسیدند. شاه عباس بسبب آنکه امپراطور هند سفیر او را هفت سال معطل کرده بود به ایلچی وی مهربانی و توجه بسیار نکرد و سفیر را مدت یک سال در ایران نگاهداشت و در بهار سال ۱۰۱۳ هجری پس از فتح قلعه ایروان اجازه داد تا به هندوستان برگردد و با او نامه‌ای برای اکبر شاه فرستاد که در آن علل حمله ناگهانی خویش را به آذربایجان و پیروزیهای راکه در آن سرزمین و در ارمنستان نصیبش گردیده بود، متذکر شد.

شاه عباس پس از مرگ اکبر چون در آذربایجان و شیروان سرگرم جنگ با دولت عثمانی بود تا سه سال سفیری بدربار هندوستان فرستاد. سرانجام در سال ۱۰۱۸ هجری یادگار علی، سلطان طالش راکه سابقاً حکمران

بغداد بود به سفارت روانه هندوستان کرد و با او نامه‌ای محبت‌آمیز برای شاه سلیم (محمد جهانگیر) فرستاد که در آن، او را بمرگ پدرش جلال‌الدین اکبر تسلیت و بجلوس بر تخت شاهی هند تهنیت گفته بود. یادگار علی سلطان از راه قندهار به هندوستان رفت. جهانگیر سفیر ایران را بیش از هفت سال در دربار خود نگاهداشت و سرانجام در سال ۱۰۲۶ هجری او را همراه سفیری بنام میرزا برخوردار ملقب به خان‌عالم به ایران بازفرستاد. هنگامی که سفیر امپراطور هند به ایران رسید شاه عباس در آذربایجان سرگرم جنگ با عثمانی‌ها بود. بهمین جهت شرفیابی او مدتها بطول انجامید تا بالاخره در سال ۱۰۲۷ ه. در قزوین با استقبال شایانی که از او بعمل آمد، بخدمت شاه رسید. شاه عباس بیش از دو سال خان‌عالم را در ایران نگاهداشت و با خود از شمهری بشمهری میبرد و در همه جا از او بایگانگی و مهربانی بسیار پذیرائی میکرد. تا بالاخره در سال ۱۰۲۹ اجازه داد به هندوستان باز گردد و یکی از سرداران خود را بنام زینل بیگ شاملو بانامه‌ای دوستانه همراه وی کرد.

حمله شاه عباس کبیر به قندهار و بیرون آوردن تمام اراضی افغانستان که تا آن زمان بتصرف هندیها درآمده بود، روابط میان دو دربار را تیره ساخت. اصولاً امپراطوران مغول هند با آنکه بظاهر باشاهنشاهان صفوی دم ازدوستی و برادری و یگانگی میزدند بعلت اختلاف مذهب و رقابتهای سیاسی و اختلافی که پیوسته بر سر قندهار درمیانه بود، نهانی با دولت ایران مخالف و دشمن بودند و غالباً در

مکاتبات خود با سلاطین عثمانی این مخالفت و دشمنی را آشکار میساختند. از آن جمله شاه جهان جانشین جهانگیر، پس از آن همه مهربانی که از شاه عباس بزرگ دیده بود، بعد از مرگ وی با جانشین او شاه صفی از در دشمنی درآمد و بر قندهار تاخت و در نامه‌ای که به سلطان مرادخان چهارم سلطان عثمانی نوشت آشکارا با دولت صفوی ابراز خصومت کرد.

«... چون الحال در سرحد دکن و سایر محال ملک هندوستان بهیچوجه کاری نمانده و خاطر ما بالکل ازین طرفها جمع گشته اراده آن نمود که انشاءاله تعالی بعد از این در مقام دفع و رفع قزلباش او باش مذهب تراش درآید و ابتداء از تسخیر قندهار که در سرحد آن دیار واقع شده، نماید و بعد از آن در صدد گرفتن خراسان و مفتوح ساختن آن ولایت شود چه دفع این جماعت اهل بدعت و ضلالت بر پادشاهان اسلام که مروج شریعت غرا واجب و لازمست و استخلاص عراق عرب خصوصاً... و اجبتر و لازمتر... امید چنانست که اگر الله تعالی خواسته باشد... این طایفه ضاله مقهور گردند و آن ولایتمها از تصرف ایشان برآید... افواج قاهره این نیازمند درگاه صمدیت هم اولاً بر سر قندهار و بعد از آن بخراسان روان خواهد شد و چون بوالی ماوراءالنهر و حاکم بلخ نیز اشاره شد آنها هم از آنطرف بحرکت خواهند درآمد و درخور قوت و قدرت خود هرچه توانند خواهند کرد...»^۱

در مقابل دولت ایران کوشش می‌کرد که پیوسته طریق

دوستی به پیماید و با وسایل ممکنه نگذارد خللی در مناسبات دوستانه بین دولتین وارد آید. چنانکه زمانیکه شیرخان افغانی درصدد برآمد بمتصرفات امپراطور هند تجاوز نماید علیمرادخان بیگلر بیگی قندهار باو پیغام داد «که فیما بین پادشاه و الاجاه هندوستان طریقه خصوصیت و دوستی مرعی و مسلوك است و الیوم سید برکه ایلچی آن حضرت در درگاه معلی و محمد بیگ ایلچی نواب همایون در هندوستان است و این معنی موجب تحریك و ماده فساد است و لایق نیست و او را ازین جسارت خود سری منع کرد مسموع نشد و از قوافل هندوستان نیز قافله عظیم از ملتان بیرون آمده در آنحد و دبی اعتدالی و اطوار ناهنجار شیرخان شنیده از خوف مضرت او جرأت پیش آمدن کرده در آنحد و دمانده استغاثه به علیمرادخان نموده کس فرستاده استمداد کرده بودند.»^۱

ولی چون شیرخان بتذکر بیگلر بیگی قندهار اعتنائی نکرد کار بجنگ کشید ولی شکست خورده فرار کرد. در زمان شاه عباس دوم با اینکه این پادشاه صفوی قندهار را از تصرف امپراطور هند خارج ساخت معذالك کوشش میکرد روابط دوستانه فیما بین دولتین را حفظ نماید، چنانکه سفیری بنام بوداق سلطان چوله بدربار اورنگ زیب فرستاد و ضمن نامه‌ای که برای او نوشت مراتب دوستی دربار ایران را بوی خاطر نشان کرد. «... از آنجا که تدارك مافات بعون عنایت خالق ارضین و سموات مقدور و شیوه ستوده دوستی پیوسته منظور

۱- ذیل عالم‌آرای عباسی. صفحات ۶۹-۷۰.

است بدستور هرگونه مطلبی که در خاطر والا مرکوز باشد بآنزد خامه اظهار خواهند نمود چون تذکار روابط قدیم بعد از تأسیس اساس مصادقت و موافقت موجب تشیید مبانی اتحاد جدید میگردد...»^۱

شاهنشاه ایران سعی داشت فتح قندهار را موجه قلمداد نماید و بازپس گرفتن آنرا بعنوان اینکه این ناحیه جزء لاینفک خاک ایران است موجه و قانونی بداند. «مبین این مرام آنکه برعالم ظاهر و هویدا است که از زمان صلح عالم افروز این سلطنت عظمی پیوسته فیما بین فرمانروایان ایندو دولت محکم بنیاد را بطنه دوستی و وداد و محبت و یگانگی و اتحاد رشک فرمای سلاطین زمان بوده از جمله آثار این معنی آنکه در زمان نواب جنت مکان جد بزرگوارم (شاه طهماسب) که پادشاه خلد آرمگاه ... (همایون شاه) .. ایران را بیمن قدوم منور ساخته بودند بازاء تفقدات و مهربانی که از نواب جنت مکان نسبت بآنجناب بمنصه ظهور رسیده بود دارالقرار قندهار بنواب سابق الالقاب تکلف نمود، بتصرف منسوبان این دودمان داده بودند و آنملک که در حقیقت سند التیام طرفین و نشان دوستی جانبین بود تا حین رحلت نواب جنت مکان در تصرف کارکنان ایندو دولت استقرار داشته و بعد از مسافرت نواب جنت مکان بجوار رحمت ملک منان که متغلبه اوزبکیه انتهاز فرصت نموده در بعضی ولایات خراسان تصرف نموده بودند مستحفظان قندهار بعلت وقوع موانع و انسداد شوارع و مراعات بسنت دولتی ساطع جدائی منظور نداشته بفرمانروایان آن سلسله جلیله

رجوع کرده ولایت مزبور را بتصرف ایشان داده بودند در عهد و سلطنت و زمان خلافت نواب گیتی ستان ... جد بزرگوارم (شاه عباس) ... در حینی که استرداد آنملک (قندهار) نموده دوستی قدیم و مودت سابق از این رهگذر غبار آلود نگردید بلکه روابط الفت و صداقت بیشتر از پیشتر فیما بین نواب گیتی ستان جد بزرگوارم و نواب جنت مکان جد اعلی ایشان استحکام یافت و پیوسته بدستور سابق ابواب مراسلات گشوده بوده ... و در موقعیکه والد ماجد پرمسند سلطنت عظمی گورکانی استقرار یافت و محبت و دوستی دیر بنیاد آباء واجداد را بنظور نداشت . . . و بدین سبب اراده نواب خاقان رضوان مکان بدان متعلق بود که جبران نقصان نمایدو بمقتضی فرمان واجب الاذعان قضا برسفر قندهار تقدیم یافت ... ونیل این متمنی بنحوی که اطلاع دارند صورت وقوع یافت^۱

در همین زمان با اینکه امپراطور هند اورنگ زیب سه بار بقصد تصرف قندهار بنخاک ایران تجاوز کرد ولی موفقیتی نصیب او نشد .

پس از مرگ شاه عباس دوم در زمان شاه سلیمان و هنگامیکه شاه سلطان حسین بتخت سلطنت نشست، مدت چهل سال بود که ایران و امپراطوری مغول در حال صلح بودند . خاندان مغول هندوستان مانند سلسله صفویه دوره انحطاط را می پیمود ، بهمین علت اگر چه بر سر تصرف قندهار که از زمان شاه عباس دوم بدست ایرانیها افتاده بود ، اختلافی میان دو کشور وجود داشت ولی

احتمال نمیرفت که این قضیه باعث جنگ بشود .
 قبل از جلوس شاه سلطان حسین روابط میان دو مملکت
 رویهمرفته دوستانه بود. در سال ۱۰۹۳ هـ. محمد اکبر
 فرزند چهارم اورنگ زیب که یکسال قبل از این تاریخ
 سربشورش برداشته بود به ایران پناه برد و عاقبت در
 آنجا درگذشت . این امر تاحدی میان ایران و امپراطوری
 مغول اختلافاتی ایجاد کرد .

در آغاز سلطنت شاه سلطان حسین اختلافات دیگری
 روی داد. توضیح آنکه شاه عالم فرزند دوم امپراطور
 بحکومت ولایت کابل منصوب شده بود وی بعد از رسیدن
 باین مقام با رؤسای طایفه غلجائی مقیم قندهار وارد
 مذاکره شد بمنظور اینکه آنها را علیه شاه بشوراند و
 باین طریق راه را برای تصرف سرزمینی از دست رفته
 هموار کند. اگر چه این اقدام نتیجه ای نبخشید ولی
 امپراطور مغول هرگز از هدف خود چشم نپوشید و در
 اواخر قرن هفدهم میلادی سفیری باصفهان فرستاد تا
 قندهار را پس بگیرد، شاه باین تقاضای او پاسخ منفی داد.
 هنگامیکه طایفه غلجائی در سال ۱۱۲۱ هـ. شورش کرد
 این عمل بعلت تحریکات دهلی نبود بلکه علل کاملاً
 متفاوتی داشت. گذشته از این اگر چه شورش مذکور به
 نتیجه رسید ولی نفعی به امپراطوری مغول نرسانید زیرا
 طایفه غلجائی باستقلال نائل آمد و تا وقتی نادر شاه آنرا
 مطیع و منقاد ساخت. بهمین حال ماند.

طی باقی دوره سلطنت شاه سلطان حسین روابط میان
 ایران و امپراطوری مغول دوستانه بود.^۱

۱- انقراض سلسله صفویه . ص ۷۴-۷۵ .

قندهار

و اوضاع جغرافیائی و تاریخی آن

بطوریکه در فصل روابط ایران و هند دیدیم، اصول مناسبات دو دربار صفوی و مغول هند را مسئله قندهار، تشکیل میداد. این شهر که در شاهراه میان هندوستان و افغانستان و ایران قرار گرفته است از نظر سیاسی و اقتصادی و نظامی برای دولت شاهنشاهی صفوی و امپراطوری مغول هندوستان دارای اهمیت فراوان بود. هر يك از این دو دولت برای تصاحب آن از هیچ اقدامی فروگذار نمیکردند.

اعمال سیاست و دیپلوماسی و جنگ و خونریزی مدت دو قرن خاطر دربار های ایران و هندوستان را بنخود مشغول داشت. بنا بر این ضروری بنظر رسید قبل از اینکه وارد بحث جنگها بشویم خلاصه ای از اوضاع جغرافیائی و تاریخ قندهار را در اینجا متذکر شویم. این ولایت در $68/64$ درجه $51/8$ دقیقه 10 و 12 ثانیه طول شرقی و 29 و 34 درجه 12 و 13 دقیقه 20 و 25 ثانیه عرض شمالی واقع است.

قندهار در میان اراضی حاصل خیز وای ترنگ افتاده که از دریای ترنگ دامنه های یک سلسله کوه ها جدا میشود ، این کوهها قسمت سفلی وادی را بدو قسمت تقسیم کرده است . این کوهها را تورکان یعنی سنگ سیاه مینامند که از سطح زمین به اندازه تقریباً ۳۰۸ متر بلند است . شهر قندهار از سه طرف بدامنه کوههای بلند و خشک احاطه گردیده اما وادی قندهار فوق العاده حاصلخیز و شاداب و دارای باغها و تاکستانهای بی نظیر میباشد ، در جنوب و غرب این وادی حاصلخیز آبادیهای زیادی موجود است ، اما شمال غرب آن خشک و دامنه کوهها لم یزرع میباشد ولی این سلسله کوهها بین وادی ارغنداب و ترنگ مخزن آبی را تشکیل داده و بکوههای هزاره جات منتهی میگردد .

سلسله کوههای دیگر بطرف جنوب غرب امتداد یافته و بریگستان می پیوندد . طرف شمال غرب قندهار شاهراه کابل شروع میگردد که مشهور ترین و قدیم ترین راه تاریخی است . راه دیگر بدامنه کوه خواجه عمران یا خوجک بطرف بلوچستان میرود . کوتل خواجه عمران تقریباً ۷۰۸ متر بلندی دارد . قندهار از کابل ۵۰۵ کیلومتر و از هرات ۶۴۷ کیلومتر مسافت دارد .^۱

در دوران صفویه قندهار دارای قلعه مستحکمی بوده که در عباسنامه^۲ به این قرار توصیف شده است .
« این قلعه گردون آسا که مشتمل بر هفت قلعه

۱- قاموس جغرافیائی افغانستان . جلد سوم . ص ۱۸۸-۱۸۹ .

۲- عباسنامه ، محمد طاهر و جید قزوینی . ص ۱۲۷-۱۲۸ .

وسیع‌الفضاست در دامن کوه لکی که از غایت رفعت و اعتلا با گنبد خضرالاف مساهمت میزند، واقع شده و تیغ این کوه منیع محصور بحصاری رفیع عریض که ارتفاع آن تخمیناً شش ذرع تواند بود، شده که یک سو احاطه آن نموده باشد در وسط آن حصار وسیع مرتفیست که قلعه حاکم- نشین که موسوم به ارك است بر بالای آن حصار واقع شده از دیوار شمالی قلعه حصاری مشتمل بر سنگ انداز و مزاعل و مرور عریض متصل بدیوار ارك کشیده شده و در منتهای دیوار مذکور که متصل به ارك است دو دیوار شیرحاجی و دیگری بدن محاذی هم در نهایت استحکام و خندقی عریض و عمیق بدیوار شرقی قلعه اتصال یافته و از رکن قبلی ارك نیز بهمین هیئات دیواری متصل بدیوار جنوبی قلعه سرانجام یافته و جانب غربی ارك که کوه لکی در آن سمت واقع شده مشتمل بر سه دیوار متین عریض است که بمحازات یکدیگر بفاصله بسیاری کشیده شده چنانکه مابین هر دو دیوار قلعه وسیع عریض صورت حصول یافته و هر یک از جدار مزبوره غریبه از خطر جنوبی قلعه بقله کوه لکی اتصال یافته که از کشیدن حصارهای مزبوره هفت قلعه متین محکم که هر یک از دیگری مفروز و بنهایت استحکام موصوفست بهم رسیده و در هر یک از قلاع مزبوره برکه‌ها و آب انبارها که ساکنین را از رهگذر عطش تعب نباید کشید، مهیا شده است.»

نام هفت قلعه‌ای که در عباسنامه ذکر شده به این قرار است. ^۱ قلعه قندهار، قلعه قلات، قلعه فوشنج یا نه قلعه،

۱- تاریخ افغانستان در عصر گورکانی هند . ص ۱۸۲-۱۸۳ .

قلعه زمین داور با چهارده قلعه، قلعه ترین با ده قلعه، قلعه بست با هشت قلعه و قلعه کوشک با هشت قلعه.

قندهار دارای توابعی بقرار ذیل بوده است .

شرق : ولایت دوکی ، ولایت پشنگک، ولایت شال ، ولایت مستنگک، ولایت خیل گری، الوس پنی، الوس ابدالی، الوس جمند (زمند)، سرخ رباط بلوچان .

جنوب: فلات بنجاره، شورابک، الوس بسیکه (هسکی) و الوس مشوانی.

شمال: ولایت کلاک ترتوک، هزاره دهله، هزاره بنجه بنجی، ولایت ترین .

غرب: ولایت گرمسیر، ولایت زمین داور، الوس سیاه-خانه و کشک نخود .

قندهار ، و توابع آن علاوه بر اهمیت نظامی و سوق الجیشی از نظر اقتصادی دارای اهمیت زیادی بوده است چنانکه «خودشهرقندهار ۵۲۷ تومان نقد و ۳۵۱۲۰ خروارغله، مالیات میداده است .^۱ از نظر تاریخی^۲ ولایت قندهار در آغاز دولت صفوی با ممالک خراسان و مرو و خوارزم و سیستان تا حدود کابل و بدخشان در دست ابوالغازی سلطان حسین میرزای بایقرا، از نوادگان امیر تیمورگورکان بود، پس از مرگ این پادشاه در سال ۹۱۲ هجری قمری، بسبب بی کفایتی پسران او و اختلافاتی که میان ایشان در جانشینی پدر پیدا شد سرزمین خراسان بتصرف محمدخان شیبانی یا شیبک خان ازبک که در ماوراءالنهر

۱- تاریخ افغانستان در عصر گورکانی هند . ص ۱۶۸ .

۲- زندگانی شاه عباس اول. مجلد چهارم صفحات ۹۴ بیعد .

حکومت میکرد، درآمد ولایت قندهار نیز بدست ظهیرالدین بابر گورکانی بانی و سرسلسله امپراطوران مغول هندوستان، افتاد. از این تاریخ ولایات قندهار و نواحی کناره رود هیرمند ضمیمه متصرفات بابر در هندوستان گردید و او حکومت این ولایات را بیکی از پسران خود میرزا کامران سپرد.

در سال ۹۴۳ هجری شاه طهماسب اول صفوی از خراسان بقلعه قندهار لشکر کشید. مدافعان آن قلعه چون یارای پایداری نداشتند از در تسلیم درآمدند و باگرفتن قندهار ولایات تابع آنجا نیز بتصرف پادشاه صفوی درآمد. اما پس از بازگشت وی به قزوین شاهزاده کامران از لاهور به قندهار تاخت و ولایات از دست داده را باز گرفت. شاه طهماسب نیز چون سرگرم جنگ با سلطان سلیمان خان قانونی سلطان عثمانی بود، بتلافی برنخواست. دیری نگذشت که محمد همایون پادشاه هند، پسر و جانشین بابر چون از شیرخان سوری افغانی در سرحد بنگاله شکست یافت بعلت مخالفت برادران ناچار تاج و تخت را رها کرده به سیستان آمد و از آنجا از شاه طهماسب تقاضای پناهندگی کرد. شاه ایران هم تقاضای وی را پذیرفت و همایون چندی مهمان شاه ایران بود. پس از آن شهریار صفوی یکی از پسران خود، سلطان مراد میرزا را با سپاهیان همراهی کرد تا به هندوستان بازگردد. همایون شاه نیز در برابر مهربانیهای او وعده کرد که چون باردیگر بر سلطنت مستقر شود ولایت و قلعه

قندهار را بدولت ایران تسلیم نماید، اما این وعده را تا پایان عمر خویش وفا نکرد.

پس از مرگ همایون و جلوس پسرش جلال‌الدین محمد اکبر، شاه طهماسب مصمم شد که ولایت قندهار را بزور پس بگیرد. بنابراین یکی از برادر زادگان خود بنام سلطان حسین میرزا را مأمور تسخیر آن ولایت کرد و قندهار در سال ۹۶۵ هجری باردیگر بتصرف ایران درآمد.

پس از مرگ شاه طهماسب و بروز اختلافات داخلی در زمان شاه اسمعیل دوم و شاه محمد خدا بنده دشمنان خارجی ایران موقع را مفتنم شمرده از مشرق و مغرب بولایات سرحدی کشور تجاوز کردند، قسمت مهمی از آذربایجان بدست سلطان عثمانی افتاد و قسمت بزرگی از خراسان عرصهٔ تاخت و تاز ازبکان گردید.

در آغاز پادشاهی شاه عباس بزرگ، هنگامیکه خراسان هنوز میدان تاخت و تاز ازبکان بود، دو تن از شاهزادگان صفوی که بر قندهار و ولایات کنار هیرمند حکومت داشتند چون خود را در برابر حمله‌های احتمالی پادشاه ازبک ناتوان میدیدند و از شاه عباس هم که در ولایات شمالی و غربی ایران سرگرم دفع مخالفان خود بود، امید کمکی نداشتند ناچار به اکبر امپراطور هند پناهنده شدند و قندهار را با ولایات تابع آن تسلیم وی کردند. از این تاریخ تا سال ۱۰۰۰ هجری باردیگر این سرزمین ضمیمه متصرفات امپراطوری مغول هند گردید. شاه عباس در اندک زمانی مخالفان و سرکشان داخلی

را از میان برداشت، خراسان را نیز تا سال ۱۰۰۷ از وجود ازبکان پاک کرد ولی چون با جلال‌الدین اکبر روابط بسیار دوستانه داشت از لشکرکشی بقندهار خودداری مینمود فقط در ضمن نامه‌ای که پس از فتح خراسان برای او فرستاد بموضوع قندهار نیز سربسته اشارتی کرد و نوشت «... بیمن الطاف الهی و توجه باطنی آن ابوب پناهی، تمامت ملک خراسان که در تصرف مخالفان بود بدست درآمده و سوای قندهار که در تصرف منسوبان آن حضرتست محلی در تصرف دیگری نمانده و در اتحاد و یگانگی که فیما بین مسلوك است آن هم فی الحقیقه بدست ما درآمده در تصرف بیگانگان نیست. حقوق دوستی قدیم و طریقه محبت و پدر فرزندی جدید اقتضای آن میکرد که ازین حسن ادا و خواهش دوستانه در بازگشت قندهار مضایقه ننموده اساس خلقت و دوستی را بظهور این مردمی بتازه استحکام دهند.»^۱

ولی جلال‌الدین اکبر این یادآوری زیرکانه شاه‌عباس را نادیده گرفت و از باز دادن قندهار مضایقه کرد. شاه‌عباس هم که اکبر را مانند پدر محترم میداشت تا او زنده بود درین باره اظهار و اقدامی نکرد. پس از مرگ اکبر پسرش محمد سلیم معروف به نورالدین جهانگیر بجای وی نشست. شاه‌عباس که درین وقت در آذربایجان و گرجستان با ترکان عثمانی مشغول جنگ بود در ضمن نامه‌ای دوستانه که به جهانگیر نوشت مرگ پدرش را به

۱- عالم‌آرای عباسی . ص . ۹۷۰ .

او تسلیت گفت و از پادشاهی وی اظهار شادمانی کرد. پس از آن نیز مکرر سفیرانی از هندوستان به ایران آمدند و از ایران به هند رفتند و شاه عباس بوسیله فرستادگان خود همیشه بکنایه یا آشکار ولایت قندهار را از جهانگیر مطالبه میکرد. پس از عزیمت خان عالم سفیر هندوستان از ایران، شاه عباس یکی از سرداران بزرگ ایران را بنام زینل بیگ بیکدلی شاملو همراه وی کرد. پادشاه ایران در نامه‌ای که بنورالدین محمد جهانگیر فرستاد از باز دادن قندهار چیزی ننوشت ولی به سفیر خود مخصوصاً سفارش کرد که در این باره با جهانگیر و ارکان دولت وی گفتگو کند ضمناً به خان عالم نیز هنگام مرخص کردن او گفت «خصوصیت و یگانگی میانه ما و حضرت پادشاه و الاجاه زیاده از آنست که با یکدیگر مضایقه بالكاء و مملکت داشته باشیم لیکن در باب قندهار که داخل خراسان و ملک موروث این برادر دوستی دولت است مردم دور و نزدیک که چشم بر امور متعارفه صوری دارند و از عالم معنی بی‌خبر سخنان لایعنی در محافل و انجمنها بر زبان آورده حمل بر نوع دیگر مینمایند سزاوار محبت و مقتضای طرفین آنست که آن برادر کامکار بجهت رفع طعن اضداد آن ملک را که از ولایت هندوستان بغایت دور و درین میانه سنگ شاهره محبت است باین برادر مهرگزین بازگذارد و اگر باز گذاشتن آن بر طبع شریف آن حضرت بسیار دشوار باشد ما رضای خاطر انور را بر مطالب عالیه دنیوی راجح میدانیم اما بر رسم سیرو شکار بآنحدود خواهیم آمد که چند روزی باتفاق منسوبان

آن حضرت در شکارگاههای آن ولایت بنشاط و سیر و شکار پرداخته بازگردیم و از منسوبان آن حضرت راه و رسم مهمان پذیری و میزبانی بظهور آید و برعالمیان ظاهر گردد که بازگذاشتن آن ملك بایشان محض خصوصیت و یگانگی است و در میانه مغایرت و جدائی نیست^۱

سفیر ایران در مدت اقامت خود در دربار دهلی نتوانست در باره قندهار جواب صریحی از شاه و ارکان دولت بگیرد. بنابراین شاه عباس چون مطمئن شد که قندهار را نمیتواند از راه دوستی بگیرد، در بهار سال ۱۰۳۱ هجری بخراسان رفت و از آنجا بیبانه سیر و شکار عزم قندهار کرد و از شهر فراه به عبدالعزیزخان حاکم هندی آنجا پیغام فرستاد که :

«... چون در سفر خیر اثر خراسان که بنا بر مصالح ملکی اتفاق افتاده از فراه متوجه سیر و شکار آنحدودیم طریق آنکه توجه موکب همایون را بآن طرفها محض سیر و شکار تصور نموده از روی یکدلی و یگانگی باستقبال آمده سعادت رکاب بوسی دریا بند که چند روزی که درین حدود بنشاط سیر پردازیم ایشان نیز در رکاب اشرف بوده از جانب برادر کامکار میهمان پذیر بوده لوازم میزبانی بظهور آورد و خاطر مطمئن و آسوده دارند که سوای اعزاز و احترام نسبت بملازمان حضرت پادشاه و الاجاه برادر بجان و دل برابر امری مخطور خاطر صفا آئین نیست و غرض اصلی ازین نهضت بنوعی که به خان عالم گفته بودیم، آنست که برعالمیان به تخصیص معاندان اوزبکیه

قرب جوار طرفین ظاهر گردد که مملکت ما و شما یکی است و درمیانه جدائی نیست و حمل بر نوعی دیگر نکنند...»^۱ اما عبدالعزیزخان جواب داد که خوبست شاه از این اراده منصرف شود و از همانجا بخراسان بازگردد زیرا او و سرداران دیگر جز مخالفت و قلعه‌داری و جنگ و دفاع چاره‌ای ندارند. شاه عباس که منتظر چنین جوابی بود در حرکت شتاب کرد و در روز چهارشنبه هشتم ماه رجب آن سال شهر را در محاصره گرفت و آنرا گشود.

از این تاریخ ۱۰۵۸ هجری تا آخر دوران صفویه قندهار جزء لاینفک ایران باقیمانده و با اینکه امپراطور اورنگ‌زیب دوبار بقصد تسخیر این شهر دست با اقدامات جنگی زد ولی هر بار شکست خورده عقب نشینی نمود.

فتح قندهار

بوسیله شاه طهماسب اول

در سال یازدهم سلطنت شاه طهماسب اول (۹۶۱ هجری)،
سام میرزا والی خراسان بخیال تسخیر قندهار، که در این
زمان در تصرف میرزا کامران پسر بابر و امپراطور هند
بود، افتاد. ولی خواجه کلان حاکم قلعه قندهار بمقاومت
برخاست و مدت هشت ماه سپاهیان ایران را در حال محاصره
نگاهداشت تا سرانجام بواسطه رسیدن قوای کمکی میرزا-
کامران از لاهور، سام میرزا پس از جنگ سختی مجبور شد
دست از محاصره کشیده عقب نشینی نماید « در شهور
سنه احدی و اربعین و تسعمائه یازده سال از جلوس آن
حضرت (شاه طهماسب) گذشته بود که سام میرزا هوس
تسخیر قندهار نموده بر سر قندهار رفت، خواجه کلان که
قبل از میرزا کامران حاکم بود قلعه را گشوده هشت ماه
بلوازم قلعه داری قیام نمود. میرزا کامران در لاهور جنود
فراوان فراهم آورده بکومک رسید، بین الفریقین محاربه
عظیم بوقوع پیوست چون بی رضای مرشد کامل مرتکب آن
پورش شده بودند تائید نیافتند و اغزیوارخان در این

معرکه بقتل رسید و سام میرزا بیحصول مقصود بازگردید و میرزا کامران خواجه کلان را بدستور در قندهار گذاشته عود نمود.^۱ در سال ۹۴۳ هجری که شاه طهماسب برای بار ششم برای مقابله و سرکوبی عبیدالله خان از بک بخراسان آمد برای تسخیر قندهار و تنبیه طوایف جفتای که با سپاهیان قزلباش جنگیده بودند از هرات عازم آن شهر شد، خواجه کلان حاکم قندهار چون از پیشروی سپاهیان ایران اطلاع یافت چون تاب مقاومت در خود نمیدید شهر را بشخصی بنام گنجی خواجه سپرده بجانب سند رفت، گنجی خواجه هم از در تسلیم درآمد و کلید شهر را تقدیم شاهنشاه ایران نمود. شاه طهماسب هم حکومت آنجا را به بوداق خان قاچار سپرد و به قزوین مراجعت نمود.

پس از معاودت شاه طهماسب به قزوین میرزا کامران بالشگر فراوانی از لاهور برای استرداد قندهار حرکت کرد و چون پادشاه صفوی در این زمان سرگرم جنگ با عثمانیها بود نتوانست به بوداق خان کمک برساند بنابراین بوداق خان چون در برابر سپاهیان بی شمار هند مقاومت را بی فایده دید ناچار شهر را بدون جنگ تسلیم کرد. تازمان پناهندگی همایون بدربار قزوین این شهر در تصرف میرزا کامران باقیماند. چون همایون از شاهنشاه ایران برای بازیافتن تخت و تاج کمک خواست شاه ایران هم طبق قراردادی تقاضای ویرا پذیرفت، بی گفتگو سندهائی را که طهماسب به توسط قاضی جهان قزوینی از روحانیون بزرگ عهد، نزد وی فرستاده بود از فرط

۱- عالم آرای عباسی. جلد اول، ص ۹۱.

ناچاری امضاء کرد دقیقاً معلوم نیست که مضمون سه برگ سند یا نامه هائی که قاضی جهان نزد همایون داشت، چه بوده است اما این استنباط دشوار نیست که یکی از تمهد نامه های همایون برای قبول آئین شیعه و سند دیگر عهد نامه ای برای تسلیم قندهار به سپاهیان ایران بوده است زیرا برغم نوشته های مورخان دربار طهماسب انگیزه شاه صفوی در رسانیدن کمک به همایون جز گرفتن قندهار چیزی نبوده است.^۱

شاه طهماسب سردارانی مانند شاه قلی سلطان افشار و بوداق خان قاجار و احمد سلطان والی سیستان و ایقوت بیگ و ادهم بیگ و سیصد قورچی بفرماندهی شاه وردی بیگ و کچل و هزار سوار بفرماندهی محمدخان مأمور کرد تا به همراهی همایون بولایت زمین داور و قندهار روند و پس از فتح این سرزمین بولایت کابل و غزنین رفته و این ولایت را نیز گرفته به همایون تسلیم نمایند.^۲

همایون پس از تسخیر قندهار بکمک ارتش ایران بوعد و فاکزد و شهر را تسلیم سپاهیان نمود و به بوداق خان قاجار، لله سلطان مراد میرزا فرزند شاه طهماسب، سپرد تا بنام شاهزاده مزبور حکومت کند، اما چون شاهزاده سلطان مراد میرزا فوت شد و همایون هنوز قدرت خود را در سراسر اراضی مفتوحه استحکام نبخشیده بود و برای استقرار طوایف طرفداران خود محل مناسبی جز قندهار جای دیگری نداشت، قندهار را از بوداق خان

۱- تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران. صفحات ۳۰۷-۳۰۸.

۲- احسن التواریخ. ص ۳۱۰.

گرفت و به بیرام خان ترکمان «که دولت خواه طرفین است» سپرد تا سر و صورتی بکار خود بدهد ، در تمام مدتی که همایون شاه در کابل و بدخشان با میرزا کامران برادر خود در حال جنگ بود بیرام خان در قندهار حکومت میکرد و شاه طهماسب هم برای رعایت حال همایون و به علت حسن خدمت بیرام در باب قندهار ، تغافل ورزیده در مقام استرداد این شهر ب نیامد و تا زمانی که همایون بر برادران یاغی خود مسلط و سراسر کابل و غزنین و بدخشان را بتصرف در آورد و بهندوستان رفته بتخت امپراطوری نشست ، قندهار رسماً بدولت ایران مسترد نگردید . این وضع تا مرگ همایون ادامه داشت زمانی که جلال الدین محمد اکبر بجای پدر نشست بهادرخان اوزبک حاکم زمین داور بقندهار لشکر کشیده در صدد تسخیر آن برآمد (۹۶۳ هجری) . شاه محمد که پس از بیرام حکومت قندهار را داشت چون در برابر بهادرخان قدرت مقاومت نداشت از شاهنشاه ایران تقاضای کمک کرد . شاه طهماسب هم موقع را مغتنم شمرده سلطان حسین میرزا برادرزاده خود ، پسر بهرام میرزا ، را بهمراهی علی یار سلطان افشار و والی خلیفه شاملو با سپاهیان به عزم سرکوبی بهادرخان فرستاد . شاهویردی خلیفه ، پسر والی خلیفه ، با فوجی از سپاهیان بر سر بهادرخان تاخت و پس از جنگ خونین او را شکست داده بهندوستان فراری داد ولی محمد قلانی حاکم قندهار بجای تسلیم شدن درهای قلعه را بسته حصار کشید . سپاهیان ایران ، ولایت زمین داور را بتصرف در آوردند و گزارش امر را به شاه طهماسب

دادند . شاهنشاه صفوی هم در سال ۹۶۵ هجری علی سلطان تاتی اغلی ذوالقدر را با سپاهیان فراوانی بتسخیر قندهار مأمور کرد و حکمرانی آن ولایت را به سلطان حسین میرزا سپرد ، سپاهیان ایران قلعه قندهار را در محاصره گرفتند . محاصره مدت شش ماه بطول انجامید تا شش ماه فیما بین صفر تیر و تفنگک آمد شد نموده آتش محاربه اشتعال داشت سرانجام محمدقلانی از مقاومت عاجز گردیده سر تسلیم فرود آورد و پس از امضای قرار دادی بین طرفین قلعه و شهر را به سلطان حسین میرزا و سپاهیان ایران واگذاشت و خود به هندوستان رفت . شاهزاده مدت بیست سال در این سرزمین به فرمانروائی مشغول بود .

فتح قندهار

بوسیله شاه عباس کبیر

بطوریکه سابقاً گذشت ، شاه عباس چون نافرمانی عبدالعزیزخان حاکم هندی قندهار رامشاهده کرد و آنرا آماده مقاومت دید مصمم شد برای تسخیر این شهر بزور متوسل گردد . بنا براین سلطان میرپازوکی را با فوجی از سپاهیان خود بعنوان پیش قراول برای تصرف زمین داور فرستاد و خود در چهارشنبه هشتم رجب در مقابل قندهار اردو زد .

لشگرکشی پادشاه ایران به قندهار برای نورالدین جهانگیر کاملاً ناگهانی و حیرت انگیز بود ، زیرا شاه عباس همواره باوی دم از دوستی و یگانگی و برادری میزد و بیم هیچگونه حمله ای از جانب او برمتصرفات هندوستان نمیرفت . بهمین سبب نیز جهانگیر در ولایت سرحدی قندهار بیش از پنجهزار سوار نداشت ولی چون خبر پیش روی شاه عباس را بسوی قندهار شنید مصمم شد با قوای فراوان بسوی ایران آید و سوگند خورد که پس از نجات دادن قندهار تا اصفهان پیش برود «انشاءالله

تعالی درین و لاجمعی از امرای عالیمقدار سعادت یار
 مثل قلع محمدخان و شیبک خان و سعادت خان و بهادرخان
 و هشیارخان و اعتمادخان و سپهسالار خان و مقدار یک
 لك پیل کوه پیکرو ده لك لشکر نامدار عدو شکار طیار
 نموده بدان صوب ارسال خواهم داشت و خود بنفس نفیس با
 ده لك بهادران و دو لك پیل با درفتار بر ایران زمین نزول
 اجلال خواهم کرد .. »

جهانگیر سپاه گرانی گرد آورد و فرماندهی آنرا
 بفرزند خود شاهزاده خرم (ملقب به شاه جهان که بعد از
 جهانگیر بجای وی بسطنت هندوستان رسید) سپرد ولی
 ناگهان بسبب خصومتی که میان این شاهزاده و نور جهان
 بیگم زن سوگلی جهانگیر، پدید آمد، شاهزاده از قوائی
 که در اختیار داشت استفاده کرد و بر پدر یاغی شد و
 ختی نامه هائی هم بشاه عباس نوشت و برضد پدر با او
 از در اتحاد و دوستی درآمد.

شاه عباس با اینکه در برابر آتش توپخانه محصورین
 شهر قرار گرفت معذالك تا ده روز از شروع بجنگ و
 حمله خودداری نمود و کوشش کرد که بلکه بتواند با
 مذاکره محصورین را برسر عقل بیاورد ولی چون آنان
 را برسر عناد و لجاج دید بیش از این مسامحه را صلاح ندیده
 فرمان حمله را صادر کرد. سپاهیان ایران با اینکه از حیث
 تجهیزات جنگی و وسایل قلعه گیری آماده نبودند «با وجود
 آنکه اصلاً اسباب قلعه گیری خصوصاً توپ و بادلیج و عمله
 توپخانه و بیلداران که از لوازم و مایحتاج قلعه گشائی اند
 همراه نبود» بمحاصره قلعه پرداختند و با خراب کردن

دیوارهای قلعه و یا بالارفتن از دیوارها و برجها بوسیله نردبام و نقب زدن بداخل قلعه رخنه کردند و محصورین را پس از هفده روز مقاومت وادار بتسلیم نمودند .

بعد از سه روز از تسلیم قلعه عبدالعزیزخان و تمامی سپاهیان قلعه که سوای ملازم و خدمتکار نزدیک به پنجهزار نفر بودند بیرون آمده در کنار سپاهیان شاه عباس اردو زدند و منتظر فرمان شاهنشاه ایران ماندند . در روز جمعه چهاردهم شعبان ارتش ایران وارد شهر شد و در مسجد جامع خطبه بنام دوازده امام و شاه عباس خوانده شد «روز جمعه چهاردهم شهر مذکور صدور عظام و خاصان درگاه بشهر رفته در مسجد جامع که منبر آن بیست و پنجسال متجاوز بود که از ذکر مناقب و مفاخر حضرات ائمه اثنی-عشر علیهم صلوات اله الملك الاکبر عازی و عاطل بود بتوفیق کردگار نیروی اقبال شهریار جوان بخت کامکار بدین رتبه بلند ارجمندی یافته پایه افتخارش بر فراز منبر به پایه عرش اعظم رسید و بالقباب سامی نامی همایون زیب تازه و آرایش بی اندازه یافت »^۱

عبدالعزیزخان و همراهان پس از اظهار اطاعت و انقیاد و ندامت مورد مرحام شاه قرار گرفته اجازه یافتند به هندوستان مراجعت نمایند .

شاه عباس هم سفیری بنام حیدر بیگ یوزباشی قراداغلو بانامه محبت آمیزی برای امپراطور هند و دوکلید بزرگ از طلای ناب که بر یکی نام قلندرها و بر دیگری نام ایران حک شده بود ، همراه عبدالعزیزخان کرد .

نامه‌هایی که دوپادشاه ایران و هند بیکدیگر نوشتند از نظر سیاسی شایان اهمیت است که مادر اینجا بذکر مطالب لازم آن میپردازیم^۱ در نامه‌ای که شاه عباس به جهانگیر نوشت دلایل حمله خود را به قندهار صریحاً و بدون پرده به این قرار متذکر شد :

«... چون این نیازمند درگاه بی‌نیازمقلدامورسلطنت شد بچنین توفیقات الهی و حسن توجه دوستان انتزاع جمیع ملك که در تصرف مخالفان بود ، نموده و قندهار که در تصرف گماشتگان این والا دودمان بود و ایشان را از خود میدانستیم متعرض آن نشده از عالم اتحاد و برادری مترصد بودیم که ایشان نیز بطریق آبا و اجداد جنت مقام خود در تعویض آن توجه مبذول فرمایند . چون بتغافل گذرانیدند مکرر بنامه و پیام و کنایه و صریح تصریح طلب این نمودم که شاید در نظر همت ایشان این ملك حقیر قابل مضایقه نبوده مقرر فرمایند که بتصرف منسوبان این دودمان داده رفع طعن اعادی و بدگویان و قطع زبان درازی عیب جویان گردد .

«جمعی بیشتر این امر را در عهدۀ تعویق و تأخیر انداختند و چون حقیقت این گفتگوها در میان دوست و دشمن اشتها یافت و از این جانب جوابی مشعر برد و قبول نرسید بخاطر خاطر رسید که طرح سیروشکار قندهار اندازیم شاید بدین وسیله گماشتگان این برادر نامدار از روی روابط الفت و خصوصیتی که در میانه مسلوکست موکب اقبال را استقبال نموده بخدمت اشرف

۱- زندگانی شاه‌عباس . مجلد چهارم ، صفحات ۱۰۳ تا ۱۰۷ .

فایز گردند . . . بدین عزیمت بی‌پراق قلعه‌گیری متوجه شده چون بالکای فراهم رسیدیم منشور عاطفت مبنی بر اظهار ارادهٔ سیروشکار قندهار بحاکم آنجا فرستادیم که مهمان پذیر بوده باشد ایشان مضمون حکم و پیغام مصلحت انجام را بگوش حقیقت‌نیوش نشنیده و مراسم الفت و اتحاد جانبین را منظور نداشته اظهار تمرد و عصیان نمودند . . . چون بیش از این مسامحه گنجایش نداشت با وجود عدم اسباب قلعه‌گیری لشگر قزلباش بتسخیر قلعه مشغول شدند و در اندک فرصتی غازیان برج و باره را با زمین هموار نموده کار بر اهل قلعه تنگ شد و امان خواستند ما نیز همان روابط محبت را که از قدیم الایام فیما بین این دو سلسله رفیعه مسلوک بوده . . . بمقتضای مروت جبلّی تقصیرات و زلات ایشان را بعفو مقرون فرموده مشمول عواطف و عنایات سالم‌انماً غانماً باتفاق رفعت پناه نظاماً حیدر بیگ یوزباشی . . . روانه درگاه معلی گردانیدیم . . . یقین که این حضرت نیز شفقت شاهانه شامل حال ایشان خواهند فرمود و ما را شرمنده نخواهند ساخت .»

جهانگیر در جواب شاه عباس دلائل عدم تسلیم قندهار را علاوه بر گرفتاریهای داخلی چنین متذکر میشود :

«... چون... خاطر از فتح دکن جمع ساخته متوجه پنجاب گشتیم . بجهت سرانجام بعضی مهمات ضروری و گرمی هوا متوجه خطه کشمیر .. شدیم بعد از رسیدن بآن خطه دلگشا زینل بیگ را بواسطه رخصت و سیر کشمیر طلب فرمودیم ... در این اثنا خبر رسیدن آن برادر

عالی‌مقدار بعزم تسخیر قندهار که هرگز در خاطر خطور نمی‌کرد، رسید و حیرت تمام دست داد که کوره دهی چه خواهد بود که خود بسعادت متوجه شوند و چشم از چنان دوستی و برادری و اتحادی پوشیده دارند و با وجود آنکه مستخبران راست قول خبر می‌رسانیدند باور نمی‌کردیم . بعد از آن که این خبر محقق شد به عبدالعزیز خان حکم فرمودیم که از رضا جوئی این برادر کامکار تجاوز ننماید ... لایق و مناسب برادری و صداقت آن بوده که تا آمدن ایلچی ضبر می‌فرمودند شاید بمطاب و مدعائی که آمده بود کامیاب بخدمت میرسید . پیش از آمدن و گرمی هوا متوجه خطه کشمیر .. شدیم بعد از رسیدن ایلچی مرتکب چنین خدشه شدن آیا اهل روزگار پیرایه عهده و صداقت و سرمایه فتوت کدام طرف خواهند ساخت ..» بطوریکه از نامه جهانگیر مستفاد میشود امپراطور هند پا را از جاده انصاف بیرون گذاشته است زیرا اولاً قندهار از سالهای متمادی جزء لاینفک خاک ایران بوده و امپراطوران هند بزور ویا با استفاده از اوضاع داخلی ایران آنرا بتصرف خویش در می‌آوردند و ثانیاً بمحض شنیدن خبر محاصره قندهار بلافاصله برای مقابله به تجهیز قوا پرداخت منتهی با اشکال طغیان فرزند خود مواجه گردید. بنابراین متهم کردن شاه عباس به ارتکاب خدشه بی‌مورد بوده است . شاه عباس پس از فتح قندهار در آنجا سکه بنام خود زد و فرمانداد تا در مساجد خطبه باسم او خواندند و مؤده این پیروزی را ضمن فرمانی که در آن دلایل حمله به قندهار را ذکر کرده بود ، بتمام نقاط ایران فرستاد .

فتح قندهار

بوسیله شاه عباس دوم

پس از شاه عباس کبیر امپراطور مغول هند ، شاه جهان با وجود تمام مهربانی‌ها و محبت‌ها و گذشت‌های شاهنشاه ایران با جانشین وی شاه صفی از در مخالف درآمده قندهار را بتصرف درآورد و شاه صفی هم که گرفتار و سرگرم امور داخلی و جنگ با عثمانیها بود نتوانست در استخلاص قندهار اقدامی بعمل آورد . تفصیل آنکه علیمردانخان بیگلربیگی قندهار باتهام سوء استفاده از مقام خود و زیاده روی در گردمال و پول بدربار اصفهان احضار شد .

و چون از رفتن بدربار امتناع ورزید ، شاه صفی سپاهی بفرماندهی سیاوش بیك قوللرآقاسی مأمور کرد تا او را بزور بیاورند علیمردانخان از ترس جان به شاه جهان پادشاه هند ملتجی شده از او تقاضای کمک نمود و ضمن اظهار اطاعت و انقیاد وعده داد قندهار را تسلیم او بنماید . شاه جهان هم که برای تصرف این شهر منتظر فرصت بود ، لشگریان بیشماری بفرماندهی

سعید خان بکمک علیمردانخان فرستاد ، بمحض ورود سپاهیان هند بیگلربیگی حصار قندهار را بوی سپرده خود با تمام اموال و زر و سیم بی‌شماری که گرد آورده بود به هندوستان پناه برد . قوللرآقاسی پس از فرار علیمردانخان درقریه سنجری در حومه قندهار باقوای سعیدخان درگیرشد ولی بعلت کثرت افراد ارتش هند از او شکست خورده ناچار به اصفهان مراجعت کرد و به این ترتیب قندهار برای بار دیگر بتصرف هندیها درآمد . شاه صفی با اینکه این شکست فوق‌العاده بروی گران تمام شد بواسطه پیشروی سلطان مراد عثمانی به جانب بغداد از رهائی قندهار صرفنظر نمود و تا آخر عمر هم نتوانست باین کار اقدام نماید . چون شاه‌عباس دوم بسطنت رسید با اینکه درآغازکار با فرستادن سفرا بدرباردهلی و پذیرائی از نمایندگان آن‌کوشش میکرد که روابط میان دو دولت را دوستانه نگاهدارد معذالك در خاطر داشت زمانی برسد تا بلکه بتواند قندهار و اراضی از دست رفته را در افغانستان باز گیرد «چون خاطر همیون بالکلیه از جانب آذربایجان و شیروان و آنحدود جمع‌گردید برمرآت خاطر خطیر چنان ارتسام یافت که ملک قندهار را که در زمان نواب خاقان رضوان مکان (شاه صفی) بسبب غدر و مکر والی هندوستان و روسیاهی علیمردانخان از ایادی بتصرف کارکنان این دولت بیرون رفته بحیطه تصرف و قبضه تسخیر درآورند» .

شاه عباس پس از مشورت با ارکان و اعیان دولت خود فرمان بتجهیز قوا داد و دستور داد تا سپاهیان در چمن

بسطام اجتماع نمایند و خود با تمام افسران و سران سپاه از راه گرماب و سپاه کوه عازم آنجا گردید . در ضمن راه تعداد بیشماری از لشگریان و امراء و قورچیان و غلامان و آقایان بسپاه وی پیوستند . پادشاه صفوی چون به بسطام رسید برای سان سپاه و برآورد تجهیزات جنگی در آنجا متوقف ماند و بفکر افتاد قبل از حمله به قندهار ضمن ارسال نامه‌ای مودت آمیز بلکه بتواند از راه صلح بمقصود خویش نایل آید .

بنابراین نامه‌ای بدینمضمون برای شاه جهان فرستاد^۱ :

« و چون از روزی که کارکنان بارگاه کبریاقبض و بسط اقلیم ظاهر را در قبضه کفایت و درایت این محتاج الطاف الهی گذاشته‌اند بنا بر فسحت و وسعت ممالک محروسه و مشغولی بر اشغال ضرور به تنسیق و تنظیم ملک خراسان بر حسب دلخواه صورت انجام نیافته بود ، در این ایام خجسته آغاز شوق زیارت آستانه مقدسه منوره رضینه رضویه علی ساکنها الف الف سلام و تحیه سلسله جنبان گشته . . . بقصد احراز این سعادت در حرکت آمد که هم دیده شوق از کحل الجواهر خاک آن آستان عرش نشان نوروضیا فزاید وهم غنچه آمال ساکنان آن دیار او هیوب نسیم عنایات شامله بوجه دلخواه گشاید و بنا بر قرب جوار و تأسیس مبانی ائتلاف و اتحاد آباء واجداد عالی تبار بر ذمت همت حق شناسی واجب و لازم نهوده در ترصیص مبانی خلت و صداقت قدیم کوشش

نماید و در این مدت همیشه همت والا بر استیفاء و استدامت این معنی که استرضاء خواطر خالق و خلایق در ضمن آن مندرج است مصروف و معطوف و پیوسته مزاعات این مراتب که موجب رفاه حال کافه رعایا و برآیاست مطمح نظر خیریت اساس بوده مناسب چنان میدانند که سطری از مخزونات خاطر در معرض اظهار و اعلان آید. بر خاطر دریا مقاطر واضح و لایح خواهد بود که از آنجا که همواره همت سلاطین بر تعمیر بیت - المعوره دوستی و لاء متصور میباشد اگر نظر بر روابط پدر فرزندی نموده خرابه قندهار را باین صداقت - کیش صدق اندیش تعویض نمایند و در تسخیر ملک فسیح الفضاء و دوستی جاوید که بمرور دهور از طرق خلل و نقصان مصون و مأمون خواهد بود، کوشیده چنان کنند که بمعماری رأی زرین آن خسرو عدالت آئین ، این بنای رفیع اساس صورت تشیید و ترصیص یافته ساکنان ممالک طرفین در این بیت الامان از نوایب دوران و تایش آفتاب قرین عافیت و رفاهیت و امان باشند علی مرور الدهور قرین الطاف ملک منان و مورد دعاء پیرو جوان خواهند بود .»

شاه قلی بیك یکی از درباریان مأمور رسانیدن نامه پادشاه هندوستان گردید .

شاه عباس دوم در مدت اقامت خود در بسطام از فکر تمشیت امور ارتش غافل نبود. از جمله برای آماده ساختن توپخانه و مهمات و آذوقه کافی در مدت جنگ، قلندر سلطان چوله تفنگچی آقاسی را به مشهد و محمد بیك بیکدلی را

برای تهیه وسائل حمل و نقل به عراق روانه و ضمناً مبلغ پنجهزار تومان از خزانه سلطنتی برای مخارج ارتش در اختیار محمدقلیخان جغتای حاکم سابق ایروان گذاشت تا از هرات و فراه و سیستان غله خریداری نماید. پادشاه صفوی پس از اطمینان از آماده شدن تمام وسایل از بسطام بقصد زیارت آستانه قدس از راه بیلاق کالپوس و نیشابور عازم مشهد گردید. در این شهر پس از زیارت، بکار ارتش و تنظیم اسباب و وسایل قلعه گیری پرداخت و قبل از حرکت فرمانداد تا موجب سپاهیان را از خزانه سلطنتی بپردازند و ضمناً فرماندهان هر دسته را معین نموده حکام و رؤسای قبائل و ریش سفیدان ایالات و شهرها و قصبات خراسان را وادار نمود تا حدود امکان استطاعت و وسائل حمل و نقل از شتر و قاطر و اسب و سایر چارپایان و آذوقه و مهمات برای ارتش فراهم نمایند و بمشهد بفرستند. ضمناً دستور داد تا پنج عراده توپ از ابواب جمعی توپخانه مشهد و نیشابور همراه بیاورند. باین ترتیب شاه عباس در اندک مدتی موفق شد وسایل و تجهیزات و مهمات و آذوقه جنگ و سپاهیان خود را فراهم آورد.^۱

سپس به آرایش جنگی پرداخت و تعدادی از ارتش خود را بفرماندهی مرتضی قلیخان سپهسالار و بیگلربیگی ناحیه علیشکر وعده ای از بیگلربیگیان و فرماندهان را بعنوان پیش قراول روانه فراه نمود. پس از حرکت این عده، قلندر سلطان به همراهی سپاهیان از تفنگچیان مأمور

۱- در عباسنامه صفحه ۱۰۶ توپها را باین قرار توصیف میکند که ذکر آن خالی از لطف نیست.

شد توپخانه را بدنبال سپاه پیش قراول بجبهه برساند . شاهنشاه صفوی پس از گذراندن دوره کوتاهی بیماری باعمده قوای خود از راه جام و غوریان روانه هرات گردید (۲۲ رمضان سال ۱۰۵۷ هجری) . شاه عباس شهر هرات را مرکز ستاد قرار داد و از اینجا دستور داد تا بیشتر از سپاهیان بفرماندهی سردارانی باینقرار : نظرعلیخان حاکم اردبیل و عباسقلیخان سلطان شقاقی و بوداق سلطان جوانشیر و محمدسلطان اسپرلو حاکم سراب و مهدیقلی سلطان و امام قلی سلطان باگروه قورچیان شاهسون برای گرفتن موضع به قندهار بروند و خود پس از هشت روز اقامت در هرات بدنبال این عده رهسپار گردید . مرتضی قلیخان سپهسالار فرمانده قوای پیش قراول ، دستور گرفت که در موقع ورود شاه به فرام خود را بصورت آرایش جنگی آماده سان بنمایند . شاه عباس پس از انجام مراسم

چکوم از آن توپهای گران شده بهر تخریب هندوستان اگر قلعه و زانکه کهسار بود در آندم که با خصم شد روبرو نه بینی که از اضطراب درون بلند است در عاشقی نام او بگیرد صدایش بسیط زمین بگیرد صدایش بسیط زمین بماند ازو جای چون کهکشان بخورد چون لبش آفرینخوان شود چو گوید ز هندوستان سخن فزونست و زنش ز کوه گران زند سایه اش غوطه زانسان بسنگ

چکوم از آن توپهای گران شده بهر تخریب هندوستان اگر قلعه و زانکه کهسار بود در آندم که با خصم شد روبرو نه بینی که از اضطراب درون بلند است در عاشقی نام او بگیرد صدایش بسیط زمین بگیرد صدایش بسیط زمین بماند ازو جای چون کهکشان بخورد چون لبش آفرینخوان شود چو گوید ز هندوستان سخن فزونست و زنش ز کوه گران زند سایه اش غوطه زانسان بسنگ

سان ، چون ارتش خود را از هر جهت آماده کارزار دید ساروخان و سلطان چگنی حاکم سبزواری و اسفراین و حسن سلطان توکلی حاکم جام و روشن سلطان لکزی حاکم جهان و جمعی از یوزباشیان و قورچیان و غلامان و تفنگچیان را با تمام تجهیزات و وسایل بمحاصره زمین داور مأمور کرد. در این اثنا بوی خبر رسید که حکام و نگاهبانان قلاع دلارام و دلحک و کوشک بدون مقاومت سر تسلیم فرود آورده اظهار اطاعت و انقیاد کرده اند و سایر قلاع دیگر اطراف قندهار نیز بتصرف درآمد است . شاه عباس پس از شنیدن این خبر بلافاصله بمحاصره شهر بست فرمانداد و خود آماده رفتن به شهر قندهار گردید و در تاریخ دوازدهم ذی الحجه در باغ عباسی نزدیک قلعه قندهار اردو زد و چون طرف غربی قلعه بکوه لکی و جانب شرقی آن باتلاقی و عبور و مرور از این ناحیه مشکل بود دستورداد تا از طرف شمال و جنوب شهر بکندن جویها و کانالها و استحکام مواضع و حفر خندقها بپردازند و هر یک از افسران عالیرتبه را مأمور یک جهت کرد ، باین ترتیب : قسمت شمال بعهده مرتضی قلیخان قورچی باشی و سیاوش خان قوللر آقاسی و الله ویردی بیگ میرشکار باشی و ناحیه اردوی سلطنتی بعهده عیسی بیگ با تمام قورچیان و تفنگچیان و خدمه بیوتات سرکار خاصه و قوشچیان و طرف جنوبی بعهده مرتضی قلیخان سپهسالار ایران و پیر بوداق خان بیگلربیگی آذربایجان و مهدیقلی خان ایشیک آقاسی باشی و کلبعلی خان افشار حاکم دورمی و فراه و اوتارخان حاکم ایل جمشکزک و آقاخان مقدم و بیرام علیخان حاکم نیشابور ، واگذار

گردید. ناحیه جبهه شمالی بر بیست و دو قسمت تقسیم شد که چهارده قسمت بقورچی باشی و شش قسمت به قوللر آقاسی و غلامان و دو قسمت دیگر به میرشکار باشی و عیسی-بیگ، واگذار گردید و ناحیه طرف مقابل به شش قسمت منقسم شد که سپهسالار و پیربوداق خان و مه‌دیقلیخان و آقاخان هر یک مأموریت فرماندهی آن نواحی را بعهده گرفتند.

محصورین قلعه بامشاهده چنین وضعی درهای قلعه را مستحکم کرده به تیراندازی پرداختند. از این طرف سپاهیان در زیر آتش توپخانه و بمددکندن خندقها و سنگرها خود را بدیواره های قلعه رسانیدند و چون دورادور قلعه را خندقی مملو از آب فراگرفته بود بوسیله ریختن چوب و خاک موفق شدند خود را به پای حصار شیرحاجی برسانند. بحراب خان فرمانده این قسمت پس از عبور از خندق با کمک توپخانه دیوار آن را خراب کرد، پردل خان افغانی و مستحفظین چون تاب مقاومت در خود ندیدند فرار کرده به اربک پناهنده شدند. از طرف دیگر ساروخان فرمانده لشکر خراسان مأمور تسخیر قلعه زمین داور، نامه سیداسدالله خان فرماندار آن قلعه را باین مضمون «از جمله فرمانبرداران امر والا و بندگان درگاه معلی است چون قلعه مزبور از توابع دارالقرار قندهار است بناچار تا فتح قلعه مزبور بنا بر حفظ ظاهر مهلت میخواهد که بعد از تسخیر قلعه مزبور را بلاعذر تسلیم نماید»، نزد شاه عباس فرستاد. شاهنشاه صفوی دستور داد موقتاً از حمله به قلعه زمین داور خودداری شود ولی نگذارند کمکی به

آن بشود و هرگونه عبور و مرور را بدان قلعه ممانعت نمایند . در ضمن فرمانداد بشدت حمله بقلعه قندهار بيفزایند . محصورین باوجود دادن تلفات زیاد از تسلیم شدن خودداری میکردند . بنابراین بفرمان شاه نامه‌ای مبنی برفتح قلعه بست و فرار پردل‌خان افغانی و نصیحت به تسلیم شدن برای محصورین فرستاد به این مضمون :

« که آن ایالت پناه را نیز از کیفیت تسلط قوت قاهره و چیره دستی اقبال زاهره آگاهی فرمائیم که اگر گوش هوش باصغاء فرمان واجب الاذعان گشوده قبل از آنکه کار بیورش منجر گشته عساکر منصوره بفحوای آن چند نالهم الغالبون تصرف در برج و بارو قلعه و حصار نمایند از دراطاعت و انقیاد درآید بازاء اطاعت پیشگی و خدمت سکالی آن ایالت پناه را بافسر انجام مطالب و اسعاف مآرب سربلندی بخشیده هرگاه هوای خدمت این آستان خلافت مکان در سرو پرواز معارج سعادت جاوید در نظر داشته باشد بتعویض حکومت محلی از محال ممالک محروسه که صاحب صوبه آن محسود امثال و اقران بل امراء ایران و هندوستان تواند بود ، ممتاز و سر افراز فرمائیم و اگر آرزوی وطن مألوف عنان تاب این عزم صواب باشد با تبعه و لحقه مشمول عنایات خسروانه و الطاف شاهانه فرموده رخصت انصراف ارزانی داریم و در نظر کارآگاهان دانش منش ظاهر و روشن است که قزلباش نصرت تلاش را از کشته شدن محابا و پروائی نیست .. و معهدا و فور جیوش قاهره بمرتبه ایست که حصر آن برخيال دوراندیشان متعسر است و معدودی

چندکه بمعاضدت ایشان درداشتن این چار دیوار استظهار دارد در برابر سپاه ایران چون نسبت قطره بدریا و ذره بخورشید جهان آرا است و عنقریب بعون عنایت الهی این مشت گل بنیروی آتش دستی . . . و صدمات توپهای اژدها مهابت که زمین را از تصادم ایشان خلل درارکان بروج قلعه مانند بروج چرخ گردان در دور آنست از هم ریخته و پاشیده . . . یقین که طرفین اطاعت و عصیان و وقوع سود و نقصان آنرا ملاحظه نموده و بروشنائی شمع خرد خود را بمأمن عافیت خواهد رسانید که بعد از فوت وقت . . . تخم عجز و استغاثه بی ثمر و نفیرندامت و حسرت بی اثر خواهد بود .^۱

پس از رسیدن این نامه اهالی قلعه که مژده امان را شنیدند پس از خواستن سه روز مهلت ، تمایندگانی نزد شاه فرستادند و آمادگی خود را برای تسلیم شهر معروض داشتند اولین کسی که از قلعه بیرون آمد شادی خان از بک بود که با تابعین خود که قریب به هشتصد نفر بودند بشرف پای بوسی سرافراز گردیدند . در تعقیب اوسایر امراء و اعیان با اموال و اسباب و تبعه بیرون آمده در جانب شمالی قلعه منزل کردند و بعد از دوروز دولتخان فرماندار شهر قندهار با تمام ملتزمین خود از قلعه خارج شد و به این ترتیب شهر قندهار با تمام توابع آن برای بار دیگر بتصرف دولت ایران درآمد .

شاه عباس دوم به افتخار این فتح جشن باشکوه برپا ساخت « . . . اعلی حضرت ظل الهی . . . بروساده بلند

پایه برتری جلوس فرموده بیگلربیگیان و امرا و حاجبان و مقربان و ابناء الملوك که در دربار اقبال میباشد در حریم قرب و حضور نشستند و سایر اعیان و ارباب امتیاز از دو جانب سرادق عزت و اقبال تا در باغ صف آرا گردیدند و از در باغ تا حوالی قلعه که قریب بیکفرسخ بود سپاه نصرت پناه مستغرق آهن و فولاد از دو جانب رده کشیدند.

دولتخان و شادیخان و کاکرخان و رومیخان و میرزا ابوالحسن بخشی و میرک حسن و میر عبداللطیف دیوان و سایر راجه‌ها و مردم صاحب وجود بنظر کیمیا اثر رسیده بشرف پای بوسی و کرنش و تسلیم امتیاز یافتند. و در همان روز محرابخان و امراء عظام رفقاء مشارالیه پردلخان را بارؤس مقهورین بست از نظر کیمیا اثر گذرانیدند...»

پس از برگذاری جشن، شاهنشاه ایران اجازه داد تا هر کس مایل باشد بدون هیچگونه زحمت و مانعی می‌تواند به هندوستان مراجعت نماید و حتی یکی از سرداران خود را مأمور کرد که همراه این عده باشند تا نگذارد تا مرز هندوستان احدی اسباب مزاحمت آنان را فراهم نماید.

شاهنشاه ایران پس از فتح قندهار نامه‌ای به شاه جهان امپراطور هند نوشت و در آن متذکر شد که چون این ناحیه جزء لاینفک ایران است و تصرف آن از طرف دولت هند غیر موجه بوده است به این جنگ مبادرت ورزیده است، اینک قسمتی از آن نامه:

«... مبین این مرام آنکه بر عالم ظاهر و هویدا است که از زمان صبح عالم افروز این سلطنت عظمی پیوسته

فیما بین فرمانروایان ایندو دولت محکم بنیاد خدا داد رابطه دوستی و وداد و محبت و یگانگی و اتحاد رشک فرمای سلاطین زمان و خواقین دوران بوده از جمله آثار این معنی آنکه در زمان نواب جنت مکان جد بزرگوارم طاب ثراه (شاه عباس کبیر) که پادشاه خلد آرامگاه جد رفیع المقدار آن والاتبار (همایون شاه) گلشن جنت نشان ایرانرا بیمن قدوم بهجت لزوم منور ساخته بودند بازاء تفقدات و مهربانی که از نواب جنت مکان (شاه طهماسب اول) نسبت بانجناب بمنصه ظهور رسیده بود دارالقرار قندهار بنواب سابق القاب تکلیف نمود بتصرف منسوبان این دودمان دولت والا داده بودند و آنمکه که در حقیقت سند التیام طرفین و نشان دوستی جانبین بوده تا حین رحلت نواب جنت مکان در تصرف کارکنان ایندولت ابد مدت استقرار داشته و بعد از مسافرت نواب جنت مکان بجوار رحمت ملک منان که متغلبه اوزبکیه انتهاز فرصت نموده در بعضی ولایات خراسان نصرت نموده بودند مستحفظان قندهار بعلت وقوع موانع و انسداد شوارع و مراعات نسبت دوستی ساطع جدائی منظور نداشته بفرمانروایان آن سلسله جلیله رجوع کرده ولایت مزبور را بتصرف ایشان داده بودند، در عهد سلطنت و زمان خلافت نواب گیتیستان ... جد بزرگوارم درحینی که استرداد آنمکه (قندهار) نموده دوستی قدیم و مودت سابق از این رهگذر غبار آلود نگردید. بلکه روابط الفت و صداقت بیشتر از بیشتر فیما بین نواب گیتیستان جد بزرگوارم و نواب جنت مکان جدا علی ایشان استحکام یافت و پیوسته

بدستور سابق ابواب مراسلات گشوده بود.. و در اوقاتی که والد ماجد برمسند سلطنت عظمی گورکانی استقرار یافت محبت و دوستی دیر بنیاد آباء و اجداد را منظور نداشت .. و بدین سبب اراده نواب خاقان رضوان مکان بدان متعلق بود که جبران نقصان نماید و بمقتضی فرمان واجب- الاذعان قضا .. بر سفر قندهار تقدیم یافت و نیل این متمنی بنحوی که اطلاع دارند صورت وقوع یافت. «^۱

از این پس چنان که در فصل روابط ایران و هند دیدیم بین دولتین بر سر قندهار و یا مسائل دیگر اختلافی روی نداد و تا زمان فتنه افغانه مناسبات میان دودربار اصفهان و دهلی حسنه بود .

منابع :

- ۱- تاریخ عمومی (تفوق و برتری اسپانیا) تألیف دکتر خانبا با بیانی .
جلد اول و دوم از انتشارات دانشگاه تهران
- ۲- تاریخ عمومی (تفوق و برتری فرانسه) تألیف دکتر خانبا با بیانی .
جلد دوم . از انتشارات دانشگاه تهران .
- ۳- احسن التواریخ تألیف حسن روملو
- ۴- زندگانی شاه عباس اول تألیف نصراله فلسفی
- ۵- عباسنامه تألیف محمد طاهر وحید قزوینی به تصحیح
ابراهیم دهگان . از انتشارات کتابفروشی داوری اراک ۱۳۲۹
- ۶- انقراض سلسله صفویه . تألیف دکتر لارنس لاکهارت .
ترجمه دکتر اسماعیل دولتشاهی .
- ۷- قاموس جغرافیای افغانستان جلد سوم . از انتشارات
انجمن آریانا دائرة المعارف . کابل ۱۳۳۸
- ۸- تاریخ افغانستان در عصر گورکانی هند تألیف عبدالحی
حبیبی . کابل ۱۳۴۱
- ۹- عالم آرای عباسی تألیف اسکندر بیک منشی
- ۱۰- تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران تألیف ابوالقاسم طاهری .



E 1:750 000

0 400 800 Km.

- مسأخر کنش‌های متخاصم
- مسأیرات تفرایر
- نقاط مهم و سول جغرافیایی
- مسأیرات دولتی هندوستان



SAEAVIDS (SHAHABAS THE GREAT)



HISTORICAL ATLAS OF IRAN

اطلس تاریخی ایران

چاپخانه سازمان جغرافیای کشور

SCALE 1:7500 0



جنگ‌های
ایران با پر تغال و اسپانیا
در دوره صفویه

مقدمه تاریخی

دنیای جدید (قاره امریکا) در قرن شانزدهم میلادی، در دورانی که اوضاع اجتماعی و ادبی و علمی و مذهبی در راه اصلاحات و تحولات افتاد، کشف گردید. کشف قاره جدید ملتهای متمدن را وارد مرحله حساس زندگی کرده آنانرا به فعالیت وادار نمود. از نظر سیاسی اروپا در نهضت و جنبش جدیدی داخل گردید و روابط بین الملل از حال بحران خارج شد، اساس ملیتها بر پایه های متینی استوار گردید، در داخل کشورها اوضاع اجتماعی سرو- صورت گرفت ، تاریکی دوران قرون وسطائی جای خود را به جهان روشنائی داد .

از نظر اقتصادی تغییرات و تحولات عمیقی آغاز شد. اکتشافات جدید و آشنائی بشر به سرزمینهای که تا آن تاریخ بروی مجهول بود، میدان وسیع و نامحدودی را در برابر تمدن بشر باز کرد. بازرگانی که تا آن زمان از راههای معینی و بوسیله ملتهای مشخصی انجام میگرفت جنبه عمومی بخود گرفته در سراسر بازارهای جهان رونق

بسزائی گرفت. فتح قسطنطنیه بوسیله ترکان عثمانی و تسلط آنان بر قسمت اعظمی از دریای مدیترانه تنها راه بازرگانی اروپائیان بسوی آسیا، سبب شد که تا مدت‌ها فعالیت بازرگانی و دریانوردی اروپا در مدیترانه شرقی وکناره های آن و دریای سیاه را محدود و متوقف سازد. آسیای صغیر و سوریه و حتی سواحل آفریقا تا تنگه جبل الطارق در تصرف مسلمانان درآمد و سد مستحکمی در برابر ملل بازرگان اروپائی کشیده شد. تنها راه وصول به قاره آسیا، دریای بالٹیک بنظر آمد که کشتیها و کاروانهای بازرگانی ملل دریانورد اروپائی آنرا مورد استفاده قرار دادند ولی اشکالات فراوان و دشواریهای طاقت فرسا برای عبور از سرزمین پهناور روسیه، بازرگانان اروپائی را از استفاده این راه مأیوس و ناامید کرد. تنها پشتکار و اراده راسخ پرتغالیها بود که به رهبری هانری پادشاه خود موفق شدند صحنه پهناور اقیانوسها را در نور دیده راه را برای رسیدن به قاره های آسیا و آفریقا در قرن پانزدهم میلادی صاف و هموار نمایند.^۱

۱- سرزمین پرتغال در آغاز تاریخ خود بوسیله اقوام سلط (Celts) بنام لوزتانی‌ها (Lusitaniem) مسکونی شد. این اقوام‌های مدید در مقابل کارتاژیها مقاومت کردند ولی سرانجام تابع رومیها شده مدت پنج قرن در زیر تسلط آنان قرار گرفتند. در سال ۴۰۹ میلادی طوایف آلن (Alaine) و سپس در سال ۴۶۷ ویزیگوتها (Wisigothes) و بالاخره در سال ۷۱۴ اعراب بر این سرزمین مسلط شدند.

در سال ۱۰۹۵ آلفونس ششم (Alphonse) پادشاه کاستیل اراضی واقع میان مینهو (Minho) و دورو (Douro) را به هانری دو بورگونی (Henri de Bourgogne) با عنوان کنت پرتغال (Comte de Portugale) واگذار کرد. آلفونس فرزند هانری قلمرو حکومت خود را از جانب ناحیه دورو وسعت داد و موفق شد در جنگ‌های فرمانروایان

ملت پرتقال میتواند افتخار عملی کردن مسافرتهاى دور و دراز را در اقیانوس اطلس و کشف سرزمینهای جدیدی را بطرف مغرب و جنوب برای خود قائل شوند . اولین هدف و مأموریت آنان برقرار کردن روابط مستقیم میان اروپا با آسیا و بخصوص با هندوستان از راه اقیانوسها ، بود .

از این تاریخ است که سیاست بازرگانی استعماری بر سبک و روش بازرگانی داخله کشورها و یادرداخل هر قاره، فائق آمد و تمام افکار و انظار را بجانب سرزمینها و

عرب را شکست داده سرزمین آنرا به کشور خویش ملحق کند . از اواسط قرن سیزدهم در نتیجه فتوحات آلفونس سوم و تسلط وی بر آگراوا (Algraves) کشور و دولت پرتقال رسماً موجودیت خود را احراز نمود . دینیز (Diniz) (۱۳۲۵-۱۳۷۰ م.) پس از رسیدن بسطنت اساس تشکیلات مملکتی را ریخته دانشگاه گوامبر (Coimbre) را بوجود آورد .

در سال م. خاندان آویز (Aviz) شعبه‌ای از خاندان بورگونی بسطنت پرتقال رسید . ژان اول موفق شد ملیت پرتغالی را با پیروزی که در جنگ آژوباروتا (Aljubarota) (۱۳۸۵) علیه دولت کاستیل نصیبش شد محرز و تثبیت نمود . هانری دوم جانشین ژان پرتغالیها را در راه اکتشافات و دریانوردی انداخت . پرتغالیها با تشویق این شاهزاده موفق شدند جزایر آسور (Açores) و جزایر دماغه سبز (CAP-Vert) و برزیل را کشف نمایند و از این راه به دماغه امیدنیک برسانند (۱۴۹۷) و سپس اقیانوس هند را طی کرده بسرزمین هندوستان راه یابند و بوسیله دریاسالاران خود: واسکودوگاما و آلبوکرک و آمیدا اساس امپراطوری معظم و پهناوری را در آسیا بریزند . در همین زمان برزیل بتصرف پرتغالیها درآمده بوسعت امپراطوری مستعمراتی آنها افزود . در همین زمان پادشاهی دوم سباستیین و شکست و مرگ او در جنگ آلكاسرکوی ویر (Alcacer-quivir) که بکار خاندان آویز خاتمه داد، پرتقال روبانحطاط و سقوط رفت .

از سال ۱۵۸۰ تا ۱۶۴۰ پرتقال ضمیمه امپراطوری هابسبورگ اسپانیا گردید و تمام مستعمرات آسیائی خود را بفتح امپراطوری مزبور از دست داد . نهضت ژان دوبراگانس در سال ۱۶۴۰ و فتوحات وی استقلال پرتقال را برای بار دیگر محرز کرد ولی طبق معاهده‌ای که در سال ۱۷۰۳ با دولت انگلیسی امضاء کرد زیر نفوذ سیاست اقتصادی انگلیس قرار گرفت .

قاره های دوردست معطوف داشت . جانشینان پرتقالیها به پیروی از آنان بهمان راه افتاده فصل جدیدی را در تاریخ جهانی آغاز کردند .

پرتقالیها در بادی امر بدون رقیب بفتوحات خود در مستعمرات ادامه دادند و تا زمانیکه فیلیپ دوم پادشاه هابسبورگ اسپانیا پرتقال را ضمیمه خاک خویش کرد. (۵۸۰ میلادی) یکه و تنها بکار خود مشغول بودند . در مدت شصت سال امپراطوری عظیمی تشکیل دادند که از مرزهای شاهنشاهی ایران تا قاره افریقا و سواحل اروپا کشیده شده بود .

پایگاههای بازرگانی پرتقال در سراسر قاره ها از دماغه امید نیک (در افریقا) کانتون (در چین) برقرار و در فعالیت بود . وجود دارالتجاره ها و قلاع مستحکم نظامی قدرت آنها بر محدوده ای که از چهار هزار فرسنگ تجاوز میکرد ، محرز و تثبیت نمود . دریای سرخ و اقیانوس هند و سرزمینهایی که بر سایر ملتهای اروپائی مجهول بود ، میدان فعالیت ملت پرتقال قرار گرفت تا کار بجائی رسید که پاپ رهبر کاتولیکهای جهان مجبور شد سلطه و نفوذ ویرا بر این دنیای پهناور برسمیت بشناسد . پرتقالیها قوانین موضوعه خویش را بر سرزمینهای مفتوحه تحمیل کرده ثروتها و محصولات طبیعی و مصنوعی کرانه های مدیترانه شرقی و مستعمرات دیگر را بخود منحصر کرده آنها را بهر قیمتی که دلخواهشان بود به کشورهای اروپائی می فروختند .

الحاق پرتقال به اسپانیا بوسیله فیلیپ دوم سیاست

مخالفانه این پادشا نسبت به پرتقالیها و تجاوز و تعدی کشتیهای جنگی اسپانیا و هلند و انگلیس به کاروانان دریائی پرتقال ، سبب شد که سیاست استعماری و قدرت و نفوذ آن رو بسقوط و اضمحلال برود. در زمان سلطنت فیلیپ سوم جانشین فیلیپ دوم وضع وخیمتر شد بحدیکه هلندیها که در این زمان استقلال خویش را بازیافته و از زیر بار سلطه اسپانیائیها رهائی یافته بودند ، بطمع تسلط بر اقیانوسها اسباب مزاحمت پرتقالیها را فراهم آوردند و نه تنها بیشتر پایگاههای پرتقالی را در آسیا و اقیانوسیه بتصرف خویش درآوردند بلکه تا قلب امپراطوری پرتقالی هندوستان رانده پایگاههای آنرا اشغال کردند .

انقلاب سال ۱۶۴۰ و باز آمدن استقلال هم نتوانست تغییری در وضع کشور پرتقال ، بخصوص در مورد امپراطوری استعماری آن ، بوجود آورد بطوریکه از این پس ملتهای دریائی دیگر مانند هلندیها و انگلیسها و فرانسویها جانشین پرتقالیها شده آنان را از صحنه سیاست استعماری و بازرگانی خارج ساختند .

اسپانیائیها باوجود تمام اکتشافات و فتوحاتی که کردند نتوانستند به پایه و مقام پرتقالیها برسند . یکی از علل عمده این عدم موفقیت جنگهای پی در پی با مسلمانان بود .

از نظر بازرگانی دولت اسپانیا نتوانست بموقعیتی که انتظار داشت نائل آید ، زیرا بر اثر توجهی که بامور مستعمراتی داشت از قدرت صنعتی داخل کشور خودغافل

ماند و موجب تضعیف آن گردید . ضعف قدرت اقتصادی در زمان سلطنت فیلیپ سوم، بخصوص از سال ۱۶۱۰ میلادی که منجر به اخراج مسلمانان از اسپانیا شد ، رو بتزاید گذاشت . طرد مسلمانان ، امپراطوری اسپانیا را از يك مليون جمعیت روشنفکر و پیشه‌ور و صاحبان صنایع محروم ساخت .

از این زمان اسپانیا حیثیت و شخصیت خود را در صحنه سیاست جهانی از دست داده رو بانحطاط و سقوط رفت .

جنگهای جدید برضد قدرت های دریائی (هلند ، انگلیس و فرانسه) در قرن هفدهم و بخصوص جنگهای جانشینی اسپانیا ضربت مهلکی به سیاست مستعمراتی این دولت وارد آورد . با این تفصیل حدود و وسعت مستعمرات اسپانیا در قرن هیجدهم بقرار سابق باقی ماند ولی حکومت مرکزی دیگر از این پس توانائی نداشت که بهره و استفاده‌ای که سابقاً از مستعمرات خود میبرد ، به تنهایی از آن برخوردار شود . بنا بر این ناچار شد در برابر رقبای سرسخت خود سر تسلیم فرود آورده از ردیف قدرتهای دریائی خارج گردد .

روابط ایران با پرتغال و اسپانیا

از زمانهای باستانی میان شرق و غرب با روی کار آمدن دولتهای متمدن یونان و روم، روابط و مناسباتی اعم از سیاسی و بازرگانی و فرهنگی وجود داشت. تسلط اعراب بر شبه جزیره ایبری (اسپانیا و پرتغال) تمدن و فرهنگ ایرانیان را که از آغاز ظهور اسلام در تمدن و روش زندگی اجتماعی و سیاسی امپراطوری اسلام داخل شده نفوذ کرده بود، بدان سرزمین نیز اثرات مؤثر و بسزائی از خود بجا گذاشت. سیاحان و بازرگانان متعدد از کشورهای اروپائی به کشور ایران که آوازه شهرتش در دنیای معلوم آن زمان پیچیده بود در رفت و آمد شدند. در قرن ۱۵ میلادی روابط میان دو کشور ایران و اسپانیا صورت سیاسی بخودگرفت. دربار کاستیل^۱ سفیری بنام کلاویخو^۲ به دربار امیر تیمور که در این زمان در آسپای صغیر در حال پیشروی بود، فرستاد. در دوران شاهنشاهی صفویه روابط سیاسی و اقتصادی و بازرگانی

۱- کلاویخو از طرف هانری سوم پادشاه کاستیل مأمور دربار ایران شد.
2- Clavijo

میان ایران و اروپا روبتزاید گذاشت . بسته شدن راه ارتباطی میان شرق و غرب بتوسط عثمانیها از طریق آسیای صغیر و دریای مدیترانه پرتغالیها را که در این زمان یکه تاز صحنه اقیانوسها بودند ، ب فکر انداخت که راه دیگری از جانب مغرب و از راه اقیانوسها بسوی کشورهای خاورزمین ، بخصوص هندوستان ، باز کرده از منابع سرشار آن برخوردار و بهره مند گردند . کشف دماغه امید نیک^۱ در جنوب افریقا ، در نتیجه باز شدن راه جدیدی بطرف هندوستان و قاره های آسیا و اقیانوسیه و نیز آشنائی بسرزمینهای ساحلی افریقا باب جدیدی را در تاریخ اجتماعی و سیاسی و اقتصادی و نظامی دولتهای متمدن آن زمان گشود .

پرتغالیها مطلق العنان و مالک و مختار دریاها و سرزمینهای مکشوفه آزادانه و بدون رقیب در آسیا که از مدتها پیش آنرا بخوبی میشناختند ، دررفت و آمد شدند . از سال ۱۵۰۲ میلادی (۹۰۸ هجری) دولت پرتغال بافرستادن نیروی دریائی مجهز و دریاسالارانی مانند واسکودوگاما^۲ و فرانسیسکو دوامیدا^۳ و بالاخره آلفونس دالبوکرك^۴ ، تمام سواحل شرقی افریقا و دریای سرخ و خلیج فارس و هندوستان و چین و جزایر ملوک را بتصرف درآوردند و استحکامات نظامی و مراکز بازرگانی تأسیس نمودند .

1- Cape de Bonne Espérance

2- Vasco de Gama

3- Francisco de Ameida

4- Alphonso d'Albuquerque

ایران از زمانهای باستانی چهارراه دنیای متمدن و قرن‌ها شاهراه و مرکز کاروانها و آمد و رفت ملت‌های مختلف بود ولی با کشف دماغه امید نیک (۱۶۱۸ میلادی) و عبور و مرور کشتی‌های بازرگانی از اقیانوس هند، به اقتصاد و اهمیت بازرگانی ایران لطمه شدیدی وارد آمد. فتوحات عثمانی‌ها در دریای مدیترانه و بسته شدن یگانه راه بازرگانی پیش از کشف دماغه امید نیک میان آسیا و اروپا چنین بنظر آمد که کشور ایران اهمیت بازرگانی خود را از دست داده است ولی اهمیت هندوستان و منافع که اروپائیان از این سرزمین زرخیز میبردند آنان را مصمم ساخت که برای دست یافتن به آن سرزمین بهر تشبث و اقدامی متوسل گردند. یکی از سیاست‌ها و اقدامات ملت‌های دریانورد اروپا راه پیدا کردن به کشورهای همسایه هندوستان و حفظ دریای‌های مجاور آن بود.

این سیاست از اولین روزی که فاتحین پرتغالی در آب‌های آسیا دست یافتند، اساس عملیات آنان قرار گرفت و بعدها نیز سرمشق ملل مستعمراتی دیگر شد. یکی از نقاطی که بیش از هر جا توجه ملل مزبور را بخود جلب کرد خلیج فارس بود. پس از کشف دماغه امید نیک، جزیره کوچکی بنام هرمز در دهانه خلیج فارس مرکز بازرگانی و انبار کالاهائی شده بود که از هندوستان بتمام نقاط دنیای آن زمان میرفت، معتبرترین گنجینه‌های مشرق و ثروتش عالمگیر شده بود، آلبوکرک فاتح پرتغالی و سایر فاتحین و دریانوردان ملل مختلف با توجه به اهمیت آن

باسعی زیاد در تصرف آن فداکاریها کردند و بر سر این جزیره کوچک که کلید خلیج فارس محسوب میشد، سالیان متمادی بجان یکدیگر افتادند.^۱

پرتغالیها و انگلیسها و سایر ملتهای دریانورد، اروپا توجه داشتند که برای حفظ منافع اقتصادی کشوری که

۱- هیچ دریای دیگری نیست که بیش از خلیج فارس توجه علمای معرفه‌الارض و باستان‌شناس و مورخین و جغرافیانویسان و سیاستمداران و جنگجویان را مشترکا بخود معطوف ساخته باشد. سرگذشت این خلیج بقدمترین ازمینه تاریخی میرسد و ذکر آن در تاریخ مکتوب بشری مقدم به تمام دریاهاى دیگر آمده است. موقع مرکزی آن در یکی از مهمترین جاده‌های میان شرق و غرب از ابتدای شروع تاریخ اهمیت خاصی بدان داده است. در زمانی که هنوز آبهای دریای مدیترانه محل آمد و رفت کشتیها نشده بود حوادث مهمی در صحنه خلیج اتفاق می‌افتاد که در سیر تکامل نژاد بشر اهمیت فوق‌العاده داشت. نوشته‌ها و آثار بشمارى که به ده زبان مختلف راجع باین دریا موجود است بخوبی گواهی میدهد که ملل اروپائی از زمانهای خیلی قدیم نسبت به آن علاقمند بوده‌اند. سیاحان پرتغالی در قرن شانزدهم و شرکت‌های بازرگانی انگلیسی و فرانسوی و هلندی در قرون هفدهم و هجدهم سعی میکردند بزور یا بوسایل دیگر تجارت انحصاری خود را بر آبهای خلیج مسلط سازند و سایر رقبا را از میدان برکنار نمایند.

با آنکه بحر احمر از حیث اهمیت ارتباطی همیشه رقیب نیرومند خلیج فارس بوده است معذالك در اوایل قرن نوزدهم عمال ناپلئون در تعقیب سیاست جهانگیری خود جبهه وافر کردند نفوذ خویش را بر آن دریا مستولی سازند. از اواخر قرن گذشته تا بروز جنگ بین‌الملل اول خلیج فارس یکی از مهمترین عوامل سیاسی دنیا بشمار می‌آمد زیرا در يك سمت آن تا سال ۱۹۰۷ روسها چشم طمع بکشور ایران دوخته در آنجا اقداماتی میکردند و در سوی دیگر آن سودای استعمار طلبی آلمان و سیاست ترکیه جوان تمرکز یافته بود.

گذشته از عوامل سیاسی و تاریخی موقع و محل خود خلیج نیز بر اهمیت آن افزوده است زیرا دریای مذکور بر سر راه کلیه خطوط بحری در مشرق عدن واقع است و آبهای آن بسواحل عربستان و عراق و ایران میرسد، بود و بهمین جهت از حیث سوق‌الجیشی حائز اهمیت فوق‌العاده میباشد. اهمیت موقع خلیج فارس از حیث دفاع و حفظ منافع هندوستان بخوبی از این نکته استنباط میشود که کلیه مأمورین سیاسی نواحی مختلف آن از طرف حکومت هندوستان تعیین میگردد و قسمتی از نیروی دریائی هند همیشه در آبهای آن مستقر بود. (خلیج فارس) تألیف سرآرنولد ویلسن، ترجمه احمد سعیدی. ص ۹-۱۱.

بخواهد در اقیانوس هند بازرگانی خود را توسعه دهد تسلط بر سواحل خلیج فارس نهایت اهمیت را دارد و نه تنها هنگامیکه دماغه امید نیک کشف گردید راه بازرگانی هند و اروپا از خلیج فارس میگذشت بلکه قرن‌ها پیش از آن نیز بازرگانان این راه از خلیج فارس میگذشتند. بازرگانان اسلامی، بغداد را مرکز تبادل محصولات شرق و غرب قرار دادند و ابریشم و طلا و ادویه و عاج و مروارید و عطریات و سایر محصولات هندوستان و چین را در بغداد با کالاهای مغرب زمین معاوضه میکردند و همواره کاروانها از بغداد از راه آسیای صغیر بسوی بنادر و دریای مدیترانه میرفتند.

بعد از کشف دماغه امید نیک و پیدایش راه جدید هند هم باز راه آسیای میانه در تمام قرن شانزدهم و نیمه اول قرن هفدهم میلادی به اهمیت خود باقی بود و همچنان راه ارتباط هند و آسیای صغیر یعنی راه بازرگانی آسیا و اروپا بشمار می‌آمد زیرا بهترین راه ارتباطی راهی است که نزدیکتر و کم‌خرج‌تر باشد و این شرایط در خلیج فارس که راه طبیعی دریائی هند و مدیترانه است، جمع می‌باشد. خلیج فارس معبر عمومی شبه جزیره هندوستان و آسیای صغیر و سواحل ایران و عربستان است. اقیانوس هند بوسیله خلیج عمان و خلیج فارس که بوسیله تنگه هرمز بهم ارتباط دارند، در اعماق فلات ایران فرورفته و پس از قریب ۲۵۰۰ کیلومتر مسافت به شط العرب میرسد. میدانیم که شط العرب که از اتصال دورود فرات و دجله

تشکیل شده قابل کشتی رانی است و فرات هم تا انتهای خاک بین النهرین مورد استفاده کشتیهای کوچک است بنابراین حمل کالاهای شرق از راه دریا بوسیله خلیج فارس و عمان و شط العرب و رود فرات تا اعماق آسیای صغیر با کشتی ممکن است و از آنجا راه کاروان رو کوتاهی است که بالاخره بدریای مدیترانه متصل میشود . و آسانترین و ارزانترین راهها همین راه است . این مسئله مورد توجه بازرگانان قدیم هم بود ، چنانکه در دوران تمدن بابل و یونان و ایران زمان ساسانیان ، همین راه مورد استفاده قرار میگرفته و قرنهای تنهاراه بازرگانی شرق و غرب بوده است و شهرهایی که در مسیر این راه بازرگانی مهم قرار داشته اند یا ایجاد شده اند و یاپایتخت های امپراطوریهای بزرگ و مقتدر بود . مدت ها از پر ثروت ترین شهرهای جهان محسوب میشدند .

این راه بازرگانی نه تنها ارزانترین راههای ارتباط مشرق و غرب است بلکه کوتاهترین و مستقیمترین راههای بازرگانی است و با آنکه با حفر ترعه سوئز در سال ۱۸۶۹ میلادی احتمال میرفت از اهمیت این راه کاسته شود ، چنین نشد و همچنان به اهمیت خود باقی ماند زیرا اگر بخواهند از اقیانوس هند تمام راه را با کشتی طی نمایند ناچار باید کرانه های جنوبی عربستان و بحر احمر را دور بزنند و راه دورتر میشود . بهمین جهت است که عالم اقتصاد راه خلیج فارس را بر سایر راهها نه تنها در روزگار باستان بلکه در قرون وسطی و حتی پس از کشف دماغه امید نیک ، ترجیح داده است .

وقتی اهمیت این راه معلوم شد بخوبی آشکار میشود چرا اروپائانی که به قاره هندوستان دست یافتند سیاست خود را فقط بر محور خلیج فارس و عمان و ممالک مجاور از جمله ایران ، قرار دادند .

هنگامیکه پرتغالیها نخستین بار به هندوستان رسیدند مسلمانان خلیج فارس و دریای عمان واقیانوس هند را در اختیار داشته و با کشتیهای خود از بصره و مسقط بسواحل هندوستان و آفریقا میرفتند و وسیله ارتباط آسیا و آفریقا بودند . بنابراین پرتغالیها در قدم اول با رقبای شناخته شده مواجه گردیدند .

چنانکه گفته شد در سال ۱۵۰۶ آلبوکرک مسقط را تصرف کرد ، پرچم پرتغال را در این منطقه که بر راه دریائی مشرف و حاکم بود ، برافراشت و سپس هرمز و جزایر بحرین را تحت اختیار درآورد و با این ترتیب پرتغالیها تمام نقاط سوق الجیشی دریائی را که در سواحل عربستان و ایران بود بتدریج متصرف شدند و آنجاها را مستحکم و تبدیل به سر باز خانه کردند .

بالاخره آلبوکرک با تمام نیروی خود به جزیره هرمز آمد و در مقابل آن لنگر انداخت ولی پرتغالیها از مشاهده اوضاع و بزرگی شهر و مردان جنگی که در ساحل صف کشیده بودند و تعداد ناوها با تجهیزات کامل که لنگر انداخته بودند ، متوحش شده فرمانده خود را بر رعایت حزم و احتیاط در حمله به آن توصیه نمود .

فرمانروای هرمز چون از آمدن پرتغالیها آگاه شد قوای خود را برای دفاع آماده ساخت . هنگامیکه آلبوکرک

به هرمز رسید پادشاه آنجا طفلی دوازده ساله بنام سیف‌الدین بود و یکی از غلامان او معروف به خواجه عطار که مردی دلیر و کاردان بود، سمت نیابت سلطنت او را داشت. عطار چون از نقشه و منظور آلبوکرک آگاه گشت برای آماده ساختن خود برای دفاع اولاً تعداد زیادی کشتی در بندر آماده ساخت و ثانیاً از ممالک مجاور مانند ایران و عربستان تعدادی قشون اجیر کرد، بطوریکه در موقع ورود آلبوکرک سی هزار مرد جنگی مسلح در شهر حاضر بود که از آن جمله چهار هزار ایرانی بودند که مهارت در تیراندازی داشتند. چهارصد کشتی بزرگ و کوچک هم بادو هزار و پانصد سرباز در بندر آماده بجنگ بودند. آلبوکرک به فرمانروای هرمز پیشنهاد کرد که تبعیت پادشاه پرتغال را بپذیرد ولی چون مذاکرات در این زمینه به جایی نرسید با وجود کثرت عده قشون دشمن و کمی قوای خود فرمان حمله داد و پس از زحمات و دادن تلفات جزیره هرمز را بتصرف درآورد. در نتیجه این شکست فرمانروای هرمز تبعیت دولت پرتغال را پذیرفت و ضمناً متعهد شد که نقداً هر ساله مبلغی بعنوان خراج بپردازد و کالاهای وارده پرتغالی را از پرداخت عوارض معاف بدارد و از امتعه خریداری از پرتغالیها هم بیش از میزان مالیاتی که اهالی بوی میدهند چیزی اضافه دریافت نکند و اجازه ندهد که کشتیهای هرمز بدون مراجعت فرمانده پرتغالی هرمز در خلیج فارس رفت و آمد نمایند.

آلبوکرک پس از عقد معاهده صلح به ساختن قلاع و استحکامات و انبارهای کالا همت گماشت، بعلاوه

تجارتخانه‌ای هم در هرمز تأسیس نمود و مقدار زیادی مال‌التجاره بدانجا فرستاد و مخصوصاً به متصدیان امر دستور داد برای جلب توجه و رضایت مردم اجناس را بقیمت ارزان بفروشند .

تصرف جزیره هرمز ، پرتغالیها را در خلیج فارس آزاد گذاشت و مقدمه ارتباط با ایران را سبب گردید. پرتغالیها از این پس تمام بازرگانی ایران را که از دریا انجام میگرفت در اختیار گرفتند و کشتی‌های آنان از راه هرمز به بیشتر بنادر جنوبی ایران و سواحل عربستان تا بصره راه یافته بازرگانی خلیج فارس را بخود منحصر کردند . کمی بعد از این وقایع شاه اسمعیل پادشاه ایران از فرمانروای هرمز مطالبه خراج خود را نمود، فرمانروای هرمز به آلبوکرک مراجعه کرد و در این خصوص از وی کسب تکلیف نمود، آلبوکرک در جواب گفت :

«هرمز را ما بزور بازو گرفته‌ایم و متعلق بیادشاه پرتغال است و سلطان هرمز حق ندارد غیر از دولت پرتغال بهیچ دولت دیگری باج و خراج بدهد و اگر سلطان غیر از این رفتار نماید ما هرمز را از او گرفته و به شخص دیگری خواهیم داد که از شاه اسمعیل بیم و هراس نداشته باشد.» سپس فرستاد مقداری گلوله توپ و باروت و تفنگ آوردند و بفرستاده سلطان هرمز گفت « به آقاییت بگو اینها را به جای خراج برای شاه اسمعیل بفرست زیرا پادشاه پرتغال بما دستور داده است که غیر از اینها چیزی به دشمنان خود ندهیم من شخصاً

همینکه ساختمان قلعه هرمز با تمام رسید بخلیج فارس
خواهم رفت و تمام نقاط ساحلی آنرا که در تصرف شاه
اسمعیل است فتح خواهم کرد. ^۱

پس از مراجعت آلبوکرک به هندوستان سفیری از
جانب شاه اسمعیل نزد فرمانروای هرمز آمد و روابط
دوستانه با وی برقرار کرد و تابعیت پادشاه ایران را
پذیرفت. بنابراین آلبوکرک در سال ۱۵۱۵ میلادی
(۹۶۳ ه.ق) با بیست و شش کشتی و دو هزار و دویست
مرد جنگی بطرف هرمز عزیمت کرد. نایب السلطنه
هندوستان در مسقط شنید که هرمز دچار انقلاب و آشوب
شده شخصی بنام رئیس حامد علیه فرمانروا قیام نموده
اورا دستگیر و محبوس کرده است. باین جهت آلبوکرک
با شتاب خود را به هرمز رسانید و بندر و شهر را گلوله
باران کرد. رئیس حامد از این اقدام متوحش شد و
فرمانروا را آزاد ساخت و مجدداً شهر بتصرف پرتغالیها
درآمد. کمی بعد از این وقایع سفیری از جانب شاه -
اسمعیل آمد و قراردادی باین شرح با پرتغالیها امضاء
کرد:

- ۱ - نیروی دریائی پرتغال باید با لشکرکشی
ایرانیان علیه بحرین و قطیف همراهی و مساعدت نماید.
- ۲ - پرتغالیها متعهد میشوند شاه اسمعیل را در
خاموش کردن اغتشاشات مکران معاضدت بنمایند .
- ۳ - ایرانیها و پرتغالیها باید با یکدیگر متحد شده
مشترکاً با عثمانیها بجنگند .

۱- خلیج فارس . تالیف سرآرنولد ویلسن . ص ۱۲۰ .

حوادث مذکور با مرگ شاه اسمعیل اول و جلوس شاه طهماسب اول مقارن بود. در زمان سلطنت این پادشاه از طرف دولت ایران برای استرداد جزایر قشم و هرمز و سایر بنادر خلیج فارس اقدامی نشد، زیرا سرگرمی شاه طهماسب در مبارزه و جنگ با دولت عثمانی و دفع غائله از بکان در خراسان و از طرف دیگر قدرت بی نظیر نیروی دریائی پرتغال در اقیانوس هند و دریای عمان و خلیج فارس بوی اجازه نداد تا بتواند در این مورد اقدامی بعمل آورد.

فیلیپ دوم پادشاه اسپانیا که در اواخر قرن شانزدهم میلادی (۱۵۸۰) پرتغال و تمام مستملکات آن کشور را ضمیمه امپراطوری اسپانیا کرد، نایب السلطنه هندوستان را مأمور نمود سفیری بدربار سلطان محمد خداپنده برای کسب اجازه آزادی دین مسیح در ایران و انعقاد قراردادی بر ضد عثمانیها و بعضی امتیازات بازرگانی، بفرستد. نایب السلطنه هم شخصی بنام سیمون مورالس^۱ را بدربار صفویه فرستاد. مذاکرات سفیر با دربار ایران به نتایج مثبت رسید، بطوریکه پادشاه صفویه یکی از درباریان خود را بهمراهی وی به عنوان سفارت به دربارهای پاپ و پادشاهان اروپائی فرستاد ولی کشتی آنها در سواحل آفریقای شرقی غرق شد. این اتفاق تامدتی روابط میان دو دولت را بحال وقفه باقی گذاشت. فیلیپ سوم چون بجای پدر به سلطنت اسپانیا رسید نقشه وی را پیروی نمود و به نایب السلطنه هندوستان دستور داد

1- Simon Moralès

هیئت دیگری بدربار ایران بفرستد، نایب‌السلطنه هم هیئتی به ریاست آنتوان دوگووئا^۱ مأمور این کار کرد. این هیئت در سال ۱۰۱۱ هجری در مشهد بخدمت شاه‌عباس رسید. پادشاه ایران که برای مقابله با عثمانیها اتحاد و دوستی با کشورهای اروپا را از لوازم میشمرد پس از اینکه بتوسط گووئا مطمئن شد که نایب‌السلطنه هندوستان کمکی به نیروی دریائی عثمانی در خلیج فارس نخواهد کرد به دولت عثمانی اعلان جنگ داده سفیر اسپانیا را بهمراهی سفیری از جانب خود و نامه‌ای دوستانه بدربار فیلیپ سوم فرستاد. شاه‌عباس پیوسته منتظر فرصت بود تا دست پرتغالیها را از خلیج فارس و جزایر و بنادر آن کوتاه کند، برای اقدام به این کار ناچار بود از یکی از کشورهای اروپائی که دارای نیروی دریائی باشد، کمک بگیرد. تا انجام این نقشه والی فارس را مأمور کرد غیر مستقیم دائماً اسباب مزاحمت پرتغالیها را در خلیج فارس فراهم آورد، والی فارس هم بحرین و بسیاری از استحکامات و قلاع نظامی پرتغالیها را مورد تعرض قرارداد. فرماندار پرتغالی هرگز پادشاه اسپانیا را از تعرض نیروی ایران آگاه ساخت، فیلیپ سوم آنتوان-گووئا را برای بار دیگر با نامه‌ای مبنی بر تبریک و تهنیت موفقیت شاه‌عباس در جنگ با عثمانی و درخواست استرداد و تخلیه نقاط متصرفی از طرف ارتش ایران در خلیج فارس، بدربار اصفهان فرستاد.

شاه‌عباس که آرزو داشت زمانی برسد که دست

عثمانیها را از خاک ایران کوتاه کند با اینکه در تمام جنگهای خود با عثمانیها موفق بود، معذالك پیوسته توجه خود را به اوضاع داخلی و سیاسی بابعالی معطوف داشته بوسایل ممکنه از دولتهای اروپائی اتحادیه‌ای بر ضد آن دولت تشکیل دهد. برای این کار در ابتدا آنتوان-گوئا و بعد روبرشرلی را به‌مراهی چنگیز بیک روملو با نامه‌ها و هدایای بسیار روانه دربارهای اروپا کرد.

روبرشرلی پس از انجام دادن مأموریت خود در اطریش و واتیکان و لهستان به مادرید آمد و از طرف فیلیپ سوم پذیرائی شد ولی دربار اسپانیا بواسطه مناسب ندیدن اوضاع و مصالح سیاسی خود بالاخره بر اثر دوری مسافت، بجنگ با عثمانیها حاضر نگردید و نیز از صرف نظر کردن حق عوارض از امتعه پرتغالی که به ایران میرفت امتناع ورزید. تا مدتی مدید صریحاً معلوم نبود که شاه عباس چه سیاستی را میخواهد تعقیب نماید، زمانی در صدد بود که راجع به تجارت ابریشم با یکی از ملل اروپائی قراردادی منعقد سازد از جمله نامه‌ای پپادشاه اسپانیا نوشت «من از کشیش‌هایی که بعنوان سفارت شما نزد ما می‌آیند خسته شده‌ام بهتر است بعد از این بجای آنها یکی از نجبا و اشراف اسپانیا را بفرستید که ما بدانیم با او چگونه معامله کنیم و بدان وسیله هم اسباب خدا را فراهم سازیم و هم خشنودی شما را، زیرا مرد روحانی که از حجره‌اش خارج میشود مانند ماهی است که از آب بیرون افتاده باشد.»^۱

۱ - خلیج فارس . سرآرژنولد ویلسن : ص ۱۵۹ .

فیلیپ سوم که از پیشرفت‌های پادشاه ایران در خلیج فارس و تصرف قشم و بحرین سخت نگران و مضطرب شده بود در جواب نامه شاه سفیری بنام دون گارسیا دوسیلوا فیگروا^۱ برای قبول پیشنهاد های دولت ایران و در ضمن تقاضای استرداد جزایر متصرفی در خلیج فارس بدربار اصفهان فرستاد. سفیر در سال ۱۶۱۴ (۱۰۲۳ هـ) از راه گوا به ایران آمد و ابتداء در قزوین و بعد در اصفهان بحضور شاه رسید. در آخرین بار که بحضور شاه عباس رسید بارگر^۲ انگلیسی وعده‌ای از سفرای خارجی نیز حضور داشتند. فیگروا تقاضا کرد که اولاً ایرانیها نقاطی را که از پرتغالیها گرفته بودند پس دهند و ثانیاً انگلیسها و سایر ملل اروپائی را بکلی از تجارت با ایران طرد نمایند. شاه عباس از این تقاضای بی‌مورد متغیر گردید و در جواب گفت «در این زمان ما با امپراطوری عثمانی در حال صلح هستیم و با آن دولت قرار گذاشته‌ایم که تمام ابریشم خود را از راه خاک عثمانی به حلب و استانبول بفرستیم و نیز حاضر نخواهیم شد یک وجب از اراضی را که در جنوب فتح کرده‌ایم مسترد داریم». سفارت فیگروا آخرین قدمی بود که دولت اسپانیا برای جلب دوستی و اتحاد با دولت ایران برداشت و از این پس میتوان گفت که روابط بین دولتین بکلی قطع شد و سرانجام نیز ضمن جنگهای متوالی، دربار مادرید تمام منافع اقتصادی و بازرگانی و متصرفات خویش را در خلیج فارس و در ایران از دست داد.

1- Don Garcia de Silva Figueroa

2- Barker

جنگ ایران

با پرتغال و اسپانیا

بطوریکه سابقاً گذشت نفوذ و تسلط پرتغالیها در سال ۱۰۰۹ هجری قمری (۱۶۰۰ میلادی) بر بنادر عمده هردو طرف خلیج فارس یعنی بر هرمز و قشم و مسقط و بحرین و بصره ، محرز بود . ولی قدرت و نفوذ آنان بطور محسوس رو بانحطاط و زوال میرفت . ظهور انگلیسها در آبهای مشرق زمین باعث تشویش خاطر ایشان گردیده بود و بهر حرکتی که از کشتی های انگلیسی سرمیزد بادیده حسادت و نگرانی می نگرستند . ضمناً برای آنکه بازرگانی را منحصرأ در اختیار خود داشته باشند ، از آمد و رفت کشتیهای خارجی در آبهای خلیج فارس جلوگیری میکردند و هر کشتی که میخواست به قلمرو آنان بیاید ناگزیر بود از فرمانده قلاع متصرفی پرتغال اجازه بگیرد . به این جهت نه تنها دولت ایران بلکه شرکت بازرگانی هند شرقی انگلیس که دامنه فعالیت بازرگانی خویش را تا آبها و سواحل خلیج فارس گسترده بود، در صدد پرآمد بوسایل ممکنه نفوذ و تسلط

پرتغال را از این خلیج ریشه‌کن نمایند .
 در حدود سال ۱۰۱۱ هجری (۱۶۰۲ م) پادشاه ایران
 پرتغالیها را از بحرین که مدت يك قرن در تصرف آنان
 بود ، اخراج کرد . در سال ۱۰۱۴ ه در سرتاسر طول
 ساحل ایران بر اثر تجاوز و تعدی نیروی دریائی پرتغال
 و غارت بعضی نواحی ، حس انزجار و تنفر نسبت به
 پرتغالیها ایجاد گردیده بود و به این جهت ساکنین بنادر
 و جزایر از دادن آذوقه بکشتی های آنان خودداری
 میکردند . تیکزیرا که مقارن همین اوقات در خلیج
 مسافرت کرده است می نویسد^۱ « ما مدت سی و پنج روز
 با زحمت و مشقت زیاد در امتداد این سواحل حرکت
 می کردیم و چون آذوقه و مایحتاجمان تمام شد دیگر
 نتوانستیم در آن حدود چیزی تدارك کنیم زیرا اهالی
 آنجا بواسطه تعدیات و صدماتی که از جهازات پرتغالی
 دیده اند با پرتغالیها دشمن هستند » .

در سال ۱۰۲۱ هجری (۱۶۱۲ م) نیروی دریائی
 پرتغال در نزدیکی سورات (هندوستان) از انگلیسها
 شکست خورد و دولت مغول هندوستان از ضعف قوای
 بحری ایشان مستحضر گردید و در نتیجه این پیشآمدهای
 متوالی اهمیت و اعتبار پرتغالیها در خلیج فارس
 نیز متزلزل شد . در سال ۱۰۲۱ ه پرتغالیها بندر عباس
 را که شاه عباس بمنظور انسداد راه هرمز ساخته بود ،
 متصرف شدند و در آنجا برای محافظت هرمزاستحکاماتی
 ایجاد کردند . در سال بعد والی لار بقصد استرداد بندر

مذکور سپاهی بدانجا روانه کرد ولی موفق بگرفتن آن نشد در سال ۱۰۲۴ بالآخره ایرانیها موفق شدند این بندر را پس از محاصره طولانی بتصرف خویش درآورند. در سواحل عربستان نفوذ و تسلط پرتغالیها زیادتر بود. چنانکه در سال ۱۰۲۵ هـ بكمك یکی از قبایل مجاور به سحر حمله برده آنجا را متصرف شدند و پادگان آنرا تماماً قتل عام کردند. مقصود عمل آنان از این اقدام آن بود که بندر سحر را که با بنادر مسقط و هرمز رقابت میکرد و باعث نقصان عواید گمرکی ایشان شده بود، خراب نمایند. در زمانی که شرکت بازرگانی هند شرقی انگلیس بتدریج به توسعه شعب و عملیات خود در ایران مشغول بود، پرتغالیها بیپهوده سعی میکردند که شاه عباس را با خود موافق و همراه سازند، زیرا حس کرده بودند که برای اخراج آنان زمینه‌ای حاضر و نقشه‌هایی کشیده شده است، بعلاوه بازرگانی انگلیسها در خلیج فارس بتدریج به اهمیت و اعتبار هرمز سکت‌ه‌وارد می‌آورد و وقتی ناوهای انگلیسی اول بار به جاسک رسیدند ورود آنها اثرات شدیدی در اوضاع هرمز کرد و پرتغالیها را بفرکدفاع از منافع بازرگانی خود انداخت. در حدود سال ۱۰۲۹ هـ ایرانیها بكمك جمعی از مزدوران عرب پرتغالیها را از محلی که در نزدیکی رأس الخیمه در ساحل عربستان واقع است، اخراج کردند. يك قسمت دیگر از ارتش ایران نیز قلعه پرتغالیها را در جزیره قشم محاصره نمود. هرمز را بخطر قحطی و بی‌آبی انداخت، زیرا آذوقه و آب شیرین هرمز از آن جزیره تأمین میشد.

در اواخر سال ۱۰۲۹ هـ. انگلیسها در حوالی جاسک باناوه‌های پرتغالی زد و خورد شدید کرده آنها را شکست دادند. در چنین وضعی بود که شاهنشاه ایران تصمیم گرفت بهر وسیله که ممکن باشد دست پرتغالیها و اسپانیاییها را از آبها و سواحل و جزایر خلیج فارس کوتاه کند. بخصوص که در آن زمان بادولت عثمانی در حال صلح بسر میبرد و نگرانی از آن طرف نداشت.

پرتغالیها از زمانی که بر جزیره هرمز دست یافتند و فرمانروای آن جزیره رامطیع خود ساختند بندر کوچک گمبرون^۱ (قزیه کوچکی در دوفر سنگی جزیره هرمز

۱- گمبرون نام قدیم بندرعباس کنونی است نام این آبادی که در مجاورت بندر «سور» قرار داشته و شهرک آباد و تجاری ناحیه جرون بوده است بنامهای گمبرون، کامرون، کامرون، گمرو ضبط شده است و مؤلف کتاب بندرعباس و خلیج فارس (محمدعلی سدید بندرعباسی) نوشته است: «چنانکه سرجان ملکم نگاشته در ایام نفوذ و اقتدار پرتغالیها اسم این بندر گمبرون بود پس از آنکه شاهعباس اول بتقویت انگلیسها در سال ۱۶۲۲ عیسوی آن ساخت را از تصرف آنها خارج نمود اسم خود را بر آن گذاشت و به بندرعباس موسوم داشت.»

ژان بابتستیت تاورنی نه سیاح فرانسوی و سیاحان دیگر عهد صفویه که از بندرعباس گذشته‌اند شرحی در خصوص وضع شهر و عمارت و آب و هوای آن نگاشته‌اند «بندرعباس اصلاً گمرون نامیده میشد، شاهعباس کبیر به آبادی آن اقدام کرد و آنجا را باسم خود موسوم ساخت و حالا يك شهر بزرگی شده است و مخزنهای بزرگ برای مالالتجاره ساخته و بالای آنها هم عمارات برای منزل تجار بنا کرده همانوقت که هرمز در تصرف پرتغالیها بود باز معاملات عمده تجاری در بندرعباس میشد چون از جهت امنیت بر همه سواحل خلیج فارس ترجیح دارد.

هوای بندرعباس بقدری ناسالم و گرم است که برای غرباء و اجانب بیش از چهار ماه دسامبر، ژانویه فوریه و مارس در سال اقامت در آنجا غیرممکن است، اهالی بومی آنجا فقط تا ماه آوریل در آنجا توقف می‌کنند و بعد میروند در دوسه منزلی میان کوهستان... «در بندر دو قلعه ساخته شده یکی طرف مغرب و دیگری جانب مشرق که پرتغالیها کشتی‌های خود را در پناه آن می‌کشیدند. در کنار این قلعه همیشه از ۲۵ تا ۳۵ کشتی مسلح آماده جنگ بود، دیده بانان جزیره همین‌که در دریا کشتی بیگانه‌ای میدیدند باشلیک توپ کشتیهای جنگی خود را خبر میکردند تا برای گرفتن حق العبور و عوارض بازرگانی دیگر از بندر گمبرون به استقبال آن کشتی بروند.»



که آنرا نیز بندل نامیده‌اند) را بیپناهه اینکه در قلمرو متصرفات فرمانروای هرمز است بادویست میل از آبهای اطراف آن متصرف شدند و چون سواحل جزیره برای کشتیهای کوچک جنگی ایشان پناهگاه مناسبی نداشت ساحل گمبرون را لنگرگاه این گونه کشتیها کردند و در سالهای اول سلطنت شاه عباس برای حراست سفاین جنگی خود در آنجا قلعه‌ای بنا نمودند. در پناه این قلعه همیشه از ۲۵ تا ۳۰ کشتی مجهز آماده جنگ بود. دیده بانان جزیره همینکه در دریا کشتی بیگانه‌ای میدیدند باشلیک توپ ناوهای خود را خبر میکردند تا برای گرفتن حق العبور و عوارض بازرگانی به استقبال آن کشتی بروند.

پس از تسخیر جزایر بحرین به سبب بد رفتاری کارکنان پرتغالی با بازرگانان ایرانی و اهالی گمبرون و سایر بنادر و جزایر اطراف، شاه عباس مصمم شد دست ایشان را از سواحل خلیج فارس کوتاه کند. الله وردیخان والی فارس را مأمور انجام دادن این مقصود کرد. والی فارس در سال ۱۰۲۲ هجری پسر خویش امامقلی خان را که حاکم لار بود بتسخیر بندر گمبرون فرستاد ولی تصرف قلعه آن درین سال میسر نشد و امامقلیخان سال دیگر که پس از مرگ پدر بجای او والی فارس شد آن قلعه را بتصرف درآورد و ویران ساخت و قلعه دیگری در سیصد قدمی آنجا دور از دریا، بنا نهاد. از آن پس بندر گمبرون از



بندر گمبرون در ۵۶ درجه و ۱۸ دقیقه و ۲۲ ثانیه طول و ۲۷ درجه و ۱۱ دقیقه و ۴۵ ثانیه عرض واقع است (آثار شهرهای باستانی، سواحل و جزایر خلیج فارس و دریای عمان. تالیف احمد اقتداری، صفحات ۵۳۵ و بعد، از سلسله انتشارات فرهنگ جغرافیائی ایران. چلد هشتم. استان کرمان و مکران.)

دست پرتغالیها و اسپانیاییها بیرون رفت و در قلمرو حکومت فارس درآمد. این بندر پس از تصرف جزیره هرمز بنام بندرعباس موسوم گردید .

دشمنی آشکار شاه عباس به پرتغالیهای هرمز و تهدیدهای او آنان را مرعوب و نگران کرد و چون شهرت یافته بود که شاه در همان ایام برای تهیه مقدمات جنگ بشیراز خواهد رفت، درصدد تهیه وسایل دفاع برآمدند و برای ترسانیدن شاه عباس به جعل اخبار پرداختند و شهرت دادند که نایب السلطنه با نیروی دریائی بزرگ و مجهزی از هندوستان بسوی هرمز حرکت کرده است. شاه پس از شنیدن این خبر به خان لار دستور داد نسبت به جزیره هرمز دعوی مالکیت کند و آنجا را مانند سابق، یعنی قبل از آمدن آلبوکرک، خراجگذار خود بداند. «شاه عباس پادشاه ایران چون میخواست مملکت هرمز را متصرف شود قنبر بیگ خان لار را وادار کرد که نسبت بدانجا ادعائی کند و مستمسک او آن بود که جزیره مذکور از قدیم خراجگذار او بوده است در صورتی که از زمان ورود آلبوکرک تا آن موقع چنین خراجی با او پرداخته نشده بود. شاه از تجارت ما جلوگیری کرد و چند نفر از تجار پرتغالی را دستگیر نمود و چون دید که ما در خصوص تجارت ابریشم با او موافقت نمیکنیم باجمیز پادشاه انگلیس معاهده بست و با وی قرار گذاشت که هرمز را از دست ما بگیرد (نقل از کتاب فاریاسوسا). سپس به امامقلیخان دستور داد که بیدرنگ ۱۵ هزار سپاهی

به ساحل خلیج فارس بفرستد، سپاهیان مزبور مأموریت داشتند تمام کشتیهای پرتغالی را توقیف کنند. اجتماع سپاهیان ایرانی در ساحل خلیج فارس در نزدیکی جزیرهٔ هرمز پرتغالیها و اسپانیائیها را سخت نگران ساخت. ولی ارتش ایران بجای حمله به هرمز به ساحل دریای عمان نزدیک رأس الخیمه، که در تصرف فرمانروای هرمز و از مراکز بازرگانی پرتغالیها بود، حمله برده این ناحیه را از چنگ آنان بیرون آورد، در ضمن دسته دیگری از نیروی ایران قلعه پرتغالیها را در جزیره قشم محاصره کرد و هرمز را در خطر بی آبی قرار داد.

فیلیپ سوم پادشاه اسپانیا سفیری بنام رودمتو^۱ با پنج ناو بفرماندهی دریا سالار روی فلر^۲ روانهٔ ایران کرد تا با شاه عباس دربارهٔ جنگ دولتین با عثمانی و انحصار بازرگانی ابریشم ایران به اتباع پرتغالی، معاهده‌ای امضاء نماید. فرماندهٔ ناوهای اسپانیائی دستور داشت که هرگاه شاه ایران با قرارداد سیاسی و بازرگانی بدخواه دولت اسپانیا موافقت کرد به دریای احمر مراجعت نماید و در صورت مخالفت شاه، بندر گمبرون و جزایر بحرین و قشم را با کمک نیروی دریائی پرتغال در هندوستان و هرمز بزور پس بگیرد و اهالی بندر نخیلو را که با پرتغالیها دشمنی دیرینه داشتند سرکوب نماید. همچنین به او دستور داده بود که در جزیره قشم قلعه محکمی بنا نهد و پادگان نظامی در آن قلعه بگذارد. دریا سالار اسپانیائی

1 – Redemto

2 – Ruy Fleire

در نزدیکی خلیج عدن سه کشتی انگلیسی را اسیر کرد و بانا و های خود و اردلنگر گاه هرمز شد (۱۰۳۰ هـ = ۱۶۲۰ م.). مرگ سفیر اسپانیا در ضمن راه و تعرض پیاپی ارتش ایران بمتصرفات و پایگاههای پرتغالی و اسپانیائی و بی‌اعتنائی شاه عباس به تقاضاهای پادشاه اسپانیا و شکست مذاکرات صلح، روی فلر را ناچار کرد باتمام نیرو در مقابل جزیره هرمز آماده کارزار شود.

در ماه صفر ۱۰۳۰ هجری (دسامبر ۱۶۲۰) چهار کشتی انگلیسی با دو کشتی پرتغالی که بدست انگلیسیها اسیر شده بود، بسواحل بندر جاسک رسیدند ولی روی فلر که از آمدن آنها آگاه شده بود با چهار کشتی جنگی از هرمز به جاسک آمد، ناوهای انگلیسی چون مقابل جاسک رسیدند با پرتغالیها به جنگ پرداختند و پس از زدو خورد شدیدی سرانجام پرتغالیها را شکست دادند. دریاسار پرتغالی پس از تحمل تلفات سنگین بجانب هرمز عقب‌نشینی کرد. روی فلر چون از نیروی دریائی انگلیس شکست خورد در صدد برآمد جزیره قشم را مجدداً بتصرف درآورد و جزیره هرمز را از بی‌آبی نجات دهد. باین قصد به جاسک حمله برد و قسمتی از آنرا متصرف شد. شاه عباس چون از این امر آگاه گردید نماینده‌ای به هرمز فرستاد و به فرمانروای آن پیغام داد که اگر پرتغالیها با انگلیس‌ها حسابی دارند میتوانند حساب خویش را در دریا تصفیه نمایند و تجاوز بحدود و ثغور ایران منافی دوستی دولتین است و هرگاه این جنگ را به طیب خاطر آغاز کرده‌اند بدانند که ایران از تسخیر جزیره هرمز عاجز نیست.

دریاسالار اسپانیائی علاوه بر اینکه به پیغام شاه ایران
 واقعی ننهاد ببهانه اینکه طبق معاهده‌ای که روبرشرلی
 سفیر ایران درمادرید امضاء کرده تمام بازرگانی ابریشم
 ایران متعلق بدولت اسپانیا میباشد، بندرگمبرون را با
 ناوهای خود مورد تعرض قرار داد و بسیاری از بازرگانان
 انگلیسی را که در آنجا بودند کشته دارائی و کشتیهای
 ایشانرا ضبط نمود و سپس به غارت سواحل خلیج فارس
 پرداخت. ضمناً بازرگانان ایرانی را که میان بنادر ایران
 و هندوستان در تجارت و رفت و آمد بودند، مورد تعرض
 قرار داده با آنان بخشونت و سختی رفتار کرد. هدف دریا-
 سالار اسپانیائی از این رفتار ناهنجار بخصوص با ایرانیان،
 مرعوب کردن شاه عباس بود که شاید بتواند از این راه
 او را از حمله بمتصرفات اسپانیائی منصرف سازد. عملیات
 و اقدامات دشمنانه روی فلرو اتباع او شاه عباس را فوق-
 العاده متغیر ساخت مخصوصاً که دریاسالار اسپانیائی
 شهرت داده بود که پادشاه ایران از قدرت دولت اسپانیا
 بیمناک است و بانایب السلطنه هندوستان وارد مذاکره
 شده بوی پیشنهاد کرده است که حاضر است تمام نواحی
 و بنادر خلیج فارس را که بتصرف خویش درآورده مجدداً
 بدولت اسپانیا مسترد دارد. لذا جداً مصمم شد بکار آنها
 خاتمه دهد. از قضا در همین موقع يك دسته از ناوهای انگلیسی
 که برای حمل کالا از سورات حرکت کرده بودند به جاسک
 رسیدند. امامقلی خان در آن وقت در میناب بود و از
 افسران انگلیسی تقاضا کرد که باوی در حمله به کیش و
 هرمز تشریک مساعی نمایند و علاوه بر تطمیع و دادن وعده،

آنها را تهدید کرد که هرگاه در این جنگ با ایرانی ها کمک نکنند امتیازاتی که سابقاً به آنها داده شده ملغی خواهد شد و بعلاوه بارهای ابریشم ایشان که از راه اصفهان به بنادر جنوب می آید توقیف خواهد گردید و وانمود کرد که علت اصلی زدو خورد و جنگ با پرتغالیها عنایت و توجه خاصی است که شاه عباس نسبت به انگلیسها مبذول داشته و امتیازات تجارتي به آنها داده است، انگلیسها از این تقاضا نگران شده بتردید افتادند. راست است که بواسطه خسارات و لطماتی که پرتغالیها بتجارت شرقی انگلیسها وارد می آوردند از طرف شورای تجارتخانه های سورات به کشتیهای مذکور دستور داده شده بود که کشتیهای پرتغالی را اسیر کنند و در صورتی هم که شورای نظامی مصلحت بدانند به بنادر و استحکامات ایشان نیز حمله نمایند ولی حمله و تهاجم علیه مستملکات يك پادشاه اروپائی که در آن وقت بادولت انگلیس روابط دوستانه داشت و همچنین مبارزه و جنگ کشتیهای تجارتي با قلاع و استحکامات جنگی، موضوع دیگری بود و اشکالات بسیار سیاسی داشت. اداره مرکزی کمپانی نیز بصلح و مسالمت علاقمند بود تا موقع ضرورت و لزومی پیش نمی آمد به عمال خود اجازه اقدام بجنگ نمیداد. اما از طرف دیگر اگر انگلیسها از تشريك مساعی با ایرانیها امتناع میورزیدند اساس تجارت ایشان که بآن زحمت در ایران بنا نهاده شده بود از میان میرفت. بنابراین پس از مباحثات طولانی بالاخره انگلیسها به اصرار و پافشاری مونوکس که در آن وقت نماینده کل کمپانی در ایران بود، تصمیم گرفتند در جنگ

جنگ پرتغال ۱۰ اسپانیا و ایران



خط سیر ارتش ایران
خط سیر کشتیهای انگلیسی

شرکت نمایند و در صورت امکان خطر پرتغالیها را یکباره از خلیج فارس براندازند.^۱

مذاکرات شاه عباس با شرکت هند شرقی انگلیس از سال ۱۰۳۰ هجری (۱۶۲۰ میلادی) برای تصرف جزیره قشم که شرح آن در زیر داده میشود، آغاز شد.^۲

شرکت بازرگانی هند انگلیس چون بازرگانی و خطوط ارتباطی خود را در خلیج فارس از طرف اسپانیاییها و پرتغالیها در مخاطره دید بتقویت نیروی دریائی خود پرداخت و چندین فروند ناو بکمک کشتیهای بازرگانی خود در آبهای خلیج فارس فرستاد. ورود قوای کمکی با پیشروی نیروی زمینی ایران بفرماندهی فرمانروای فارس که بجانب لار در حرکت بود، مصادف شد. قبل از رسیدن عمده قوای ارتش ایران، سه هزار سپاهی مرکب از ایرانی و عرب به عنوان پیشقراول موفق شده بودند بعضی از نقاط اطراف قلعه قشم را بتصرف در آورده بحفر خندق پردازند. تعداد مستحفظین قلعه که روی فلر برای حفاظت قلعه گماشته بود از دو یست نفر، پرتغالی و یا عرب تجاوز نمیکرد.

در این موقع انگلیسها از خلیج جاسک خارج شده باتأنی بطرف هرمز پیش میرفتند. پادگان پرتغالی و اسپانیائی قشم که تصور میکردند انگلیسها نمیتوانند در برابر

۱- خلیج فارس. صفحات ۱۶۴-۱۶۵.

نیروی دریائی آنها مقاومت ورزند از پیشروی صرف نظر کرده به هندوستان خواهند رفت ، درصدد مقاومت و دفاع برنیامدند ، انگلیسها با اینکه به دوازده فرسنگی جاسک رسیده بودند راه خود را برگردانده به دویت قدمی جزیره قشم^۱ رسیدند و در همانجا لنگر انداختند . در همین زمان امامقلیخان والی فارس با پنج هزار سپاهی

۱- قشم بزرگترین جزیره تنگه هرمز و پرجمعیتترین آنهاست و دارای تاریخ مفصلی است چه سابقاً فرمانروایانی داشته که با دارا بودن نیروی زمینی و دریائی حاکمیت خود را در این جزیره حفظ میکرده‌اند . از بناهای قدیمی و بقایای خرابه‌های این جزیره میتوان به آبادی گذشته آن پی برد . ساختمانهای نظامی متعدد در قشم مانند سوزا و باسعید و از اهمیت نظامی این جزیره در گذشته حکایت میکند و بخوبی ثابت میکند همان طوری که این جزیره از بزرگترین جزایر خلیج است از لحاظ اقتصادی و نظامی نیز مهمترین جزایر محسوب میشده است .

جزیره قشم بطول ۱۱۵ کیلومتر و بعرض مختلف از ۳۵ تا ۱۰ کیلومتر در مجاورت باب هرمز قرار دارد . این جزیره را کوهستانهای آهکی با بسریدگیهای غالباً تند و قائمی احاطه کرده است که از ساحل جزیره فاصله‌های مختلفی دارد . مرتفعترین نقاط این کوهستان در ۳۵ کیلومتری مشرق باسعید و بنام کیش کوه ۳۵۰ متر ارتفاع دارد و از نمک تشکیل شده که در نزد اهالی بنام نمکدان شهرت دارد . محیط جزیره در حدود ۲۶۲ کیلومتر است .

کرانه‌های جزیره غالباً مضرس و از قشم تا جزیره هنگام دارای عمق زیادی است که کشتیها میتوانند تا نزدیک جزیره بیایند ولی از آن ببعد به علت کمی عمق آب کشتیها ناچارند از کرانه دور شوند بطوری که در محازات گوشه جنوب باختری جزیره باید از ۸ تا ۲۶ کیلومتری عبور کنند . هوای این جزیره گرم و مرطوب است بارندگی هم بندرت اتفاق می‌افتد ، آب آشامیدنی اهالی آب باران است که در آب‌انبارها ذخیره میشود .

در جزیره قشم بطوریکه گفته اند بناهای قدیمی چندی دیده میشود که از آنجمله است قلعه نظامی پرتغالیها . بنای این قلعه از سنگ مرجانی دریائی و ملاط گچ و ساروج ساخته شده است و دارای چهار برج و درکنار واقع است . در درون قلعه آثار یک آب‌انبار بزرگ و یک قسمت اطاقها و دیوانخانه و یک زیرزمین در ضلع جنوب شرقی قلعه هویدا است ، قلعه پرتغالی مانند سایر ابنیه پرتغالی خلیج فارس در هم فرو ریخته و مخروبه و دارای مقادیری گلوله توپ آن دوران و بقایای ظروف سفالی و چینی و آلات و ابزار فرسوده است .

(نقل از خلیج فارس (سمینار خلیج فارس) . صفحه ۶۰ ، جلد اول. آثارشهرهای باستانی سواحل و جزایر خلیج فارس و دریای عمان تألیف احمد اقتداری. صفحه ۷۶۴.)

به بندل (گمبرون) رسیده بلافاصله شاه قلی بیك یکی از فرماندهان خود را مأمور کرد به محاصره قلعه قشم بپردازد. نیروی دریائی انگلیس با توپهای خود از جانب دریا، قلعه را بمباران کرد و با اینکه نتوانست خسارات زیادی بدان وارد آورد معذالك مستحفظین آن چون خود را در محاصره دیدند بدون اینکه بدفاع بپردازند از فرمانده خود تقاضا کردند بدون جنگ تسلیم شود.

انگلیس‌ها ۶ تا ۷ توپ سنگین برای تقویت در اختیار قوای ایران که در اطراف قلعه موضع گرفته بودند، گذاشتند با اینکه گلوله‌های توپها از ۱۶ لیور تجاوز نمی‌کرد معذالك سربازان ایرانی موفق شدند با همین گلوله‌ها قسمتی از دیوار مرکزی قلعه را خراب کرده در آن شکاف بیندازند. مستحفظین پرتغالی که قبلاً از فرمانده خود تقاضای تسلیم شدن را کرده بودند چون وضع را وخیم دیدند مجتعماً نزد روی‌فلر رفته از وی خواستند درهای قلعه را گشوده خود را تسلیم نماید. دریا سالار اسپانیائی ناچار با شرط آزادی پادگان قلعه اعم از پرتغالی و عرب (که بكمك آنان آمده بودند) قلعه را تسلیم قوای متحد ایران و انگلیس نمود. پس از تصرف قلعه قشم دسته‌ای از سپاهیان ایرانی با چهار نفر انگلیسی مأمور حفاظت آنجا شدند و کشتیه‌های انگلیسی از قشم به بندر گمبرون رفت تا خود را آماده به حمله به هرمز نماید. سقوط جزیره قشم فرمانروای اسپانیائی هرمز را سخت مضطرب و نگران ساخت و از ترس اینکه مبادا جزیره هرمز نیز

مورد تجاوز قرار بگیرد بلافاصله نماینده‌ای نزد فرمانده سپاه ایران فرستاد و ضمن پیشنهاداتی تقاضای صلح کرد، ولی دولت ایران که به ضعف قوای پرتغالی و اسپانیائی بخوبی پی برده بود از پذیرفتن پیشنهادهای امتناع ورزیده مصمم شد جزیره هرمز را نیز از دست غاصبین بیگانه خارج سازد .

فتح جزیره هرمز

از نظر اهمیتی که جزیره هرمز در تاریخ سیاسی و اقتصادی و نظامی کشور ایران در دوران سلطنت صفویه داشته است لازم است جزئیات اوضاع جغرافیائی و تاریخی و اقتصادی و نظامی آنرا مورد مطالعه قرار دهد بنابراین قبلاً خاطرات دون گارسیا دوسیلوا فیگروئا سفیر اسپانیا در دربار شاه عباس بزرگ را که پیش از بروز جنگ از نزدیک آنرا مشاهده کرده است ذکر میگردد .

«جزیره هرمز تقریباً بصورت مثلث است بزرگترین ضلع آن بطرف مشرق و شمال شرقی است و از کلیسای نوتردام دولسپرانس^۱ تادماغه ای که قلعه هرمز روی آن ساخته شده و نزدیکترین نقاط به ساحل ایران است ، امتداد می یابد. ضلع دیگر کوتاه تر است و از همان کلیسا، یعنی از جنوب شرقی بجنوب غربی کشیده شده و بدماغه کارو می پیوندد و از آنجا بطرف مغرب و شمال غربی امتداد می یابد و در حقیقت قاعده مثلث است. کوچکترین ضلعهای جزیره از دماغه کارو تا قلعه است که بسوی

1- Notre-Dame de l'Espérance

مغستان یعنی ساحل ایران در جانب شمال غربی هرمز متوجه است و فاصله آن تا ساحل دوفر سنگ می باشد ، تمام جزیره نیز نزدیک سه فرسنگ مربع مساحت دارد .

در جزیره هرمز کوه های سفید و سرخ (مرتفعترین قلعه آن به ۲۱۰ متر میرسد) که از آنها نمک استخراج میکنند ، بسیارست . زمینهای جزیره قابل کشت و زرع نیست فقط در برخی قسمتهای آن چند درخت دیده میشود . از درختان میوه نیز در آن جز چند درخت خرما اثری نیست . در دامنه جنوبی و شرقی کوهها جویهای کوچکی جاری است ولی آب آنها چنان شور است که هنگام تابستان همینکه جویها خشک شد در کنار آنها قطعات بزرگ نمک بر جای میماند . بجز این گونه جویها در سراسر جزیره آب نایاب است و آب چهاهما بعلت شوری آشامیدنی نیست ولی هرچه چاه از کوه دور تر باشد آبش شیرینتر است .

میان کلیسای نوتر دام دولسپرانس و شهر هرمز کلیسای سن سوسی^۱ واقع شده است و اطراف آن چند خانه بنا کرده اند که بعضی از مردم جزیره در گرمای سخت تابستان بدانجا میروند . این خانه ها وسایر منازل کنار دریا از نی ساخته شده و پوشیده از برگ خرما است . میان شهر و سلسله کوهها جلگه وسیعی است که از حدود سن لوسی آغاز میشود ، درین جلگه آب انبارهایی ساخته اند که آب باران در آنجا ذخیره میشود و در آنها را قفل میکنند . باقی جلگه قبرستان است . پشت کوهها در

1- Saint-Sucie

طرف جنوب غربی و جنوب جزیره قسمتی است بنام توران باغ که از قسمت دیگر کوچکتر است، این ناحیه بواسطه آنکه عمارات پادشاهان قدیم هرمز در آنجا بوده و نیز بسبب داشتن دو چاه آب، که از سایر چاهها شیرین تر است، بر نواحی دیگر جزیره برتری دارد. عمارات شاهی ناقابل و بی اهمیت است و چون در اطراف آنها چند خانه كوچك هم از نی و برگ خرما ساخته اند این قسمت بصورت دهکده کوچکی درآمده است. در ناحیه کارونیز چند خانه ساخته شده و کشیشان فرقه اگوستن نیز در آنجا خانه های محقر با استخری زیبا و چند آب انبار برای ذخیره کردن آب باران ساخته اند.

قلعه هرمز از آثار البوکرك است ولی در زمان او دوبرج بیشتر نداشت و پس از وی حکام پرتغالی بنای قلعه را تکمیل کردند و مجسمه ای نیز از وی در آنجا قرار دادند. شهر هرمز از انتهای میدان با جلگه ای که برابر قلعه واقع شده آغاز میشود. در قسمت اول چند خانه عالی ساخته اند که از توانگران پرتغالی است. کلیسای عیسویان و مسجد مسلمانان درین قسمت است و مسجد گرچه خراب است ولی خالی از عظمت نیست. در همین قسمت از شهر برجی است بنام القرآن که از تمام عمارات شهر بلندتر است. چندی پیش برخی از مأموران بلهوس پرتغالی يك قسمت از مسجد مسلمانان را که در جوار قلعه بود خراب کردند غافل از اینکه این کار کینه ای در دل ایشان ایجاد خواهد کرد و حتی چنانکه همین گونه کارها مایه دشمنی ایرانیان شده است و اکنون

تمام متصرفات پرتغال را در سواحل ایران گرفته‌اند
 در شهر هرمز از ۲۵۰۰ تا ۳۰۰۰ خانه هست.
 مردم چه مسلمان و چه عیسوی بفارسی سخن می‌گویند.
 هندو نیز در هرمز فراوان است جمعیت شهر نزدیک
 ۴۰۰۰۰ نفر است مردم بیشتر تاجرپیشه‌اند و با ایران
 و عربستان تجارت میکنند عده یهودیان هم نزدیک صد
 خانواده است که بیشتر فقیر و تهی دست می‌باشند.
 عدد پرتغالیان هرمز نیز گذشته از سربازانی که
 در آنجا ازدواج کرده‌اند از دویست خانواده تجاوز
 نمی‌کند و بیشتر کالاهای هندوستان را با ایران و بصره
 معامله میکنند»^۱

اما جغرافیای تاریخی هرمز و اهمیت سیاسی و
 اقتصادی و نظامی آن :

«جزیرۀ هرمز یا هرموز یا رموز بنا بگفته برخی از مورخان
 از بنیانهای اردشیر ساسانی است ، از سده هفتم هجری
 رو بترقی گذاشت و بعلت آنکه درکنار تنگه هرمز واقع است
 توانست موقع بازرگانی و اقتصادی خاصی پیدا نماید و
 بازار کالای چین و هند وری و خراسان و ارمنستان شود.»
 در سال ۲۹۹ هجری (۱۳۲۰ میلادی) امیر هرمز، کیش
 و بحرین را نیز تصرف کرد و تا دو قرن این جزیره بازار
 بازرگانی خلیج فارس بود . پس از استیلای عرب بر
 ایران جماعتی از زرتشتیان ایران مدت پانزده سال در
 این جزیره توقف کردند و سپس بطرف هندوستان رفتند.
 مارکوپولو سیاح و نیزی دوبار به هرمز رفته است و

ابن بطوطه سیاح معروف اندلسی نیز دوبار از هرمزدیدن کرده است. در اواخر سده هفتم هجری شهری جدید در این جزیره بنا نهاده شد و این شهر مدت دو قرن از شهرهای معروف زمان خود بود. در موقع حمله پرتغالیها از این جزیره ارتشی در حدود سی هزار تن محافظت می کرد. در سال ۸۸۶ هجری (۱۵۰۷ میلادی) پرتغالیها شروع بساختن قلعه ای در آن کردند و در سال ۹۲۹ هجری (۱۵۵۰ میلادی) ارتش عثمانی تحت فرماندهی پیر بیگ مدت یک ماه هرمز را محاصره نمود ولی موفق بتسخیر آن نشد. بسال ۱۰۳۱ هجری (۱۶۲۲ میلادی) شاه عباس - کبیر هرمز را از تصرف پرتغالیان خارج کرد. از آن پس هرمز که بازوال دولت کیش، شهر عظیم و پرآمد و رفت و پرآوازه این منطقه از جهان بود روبروال رفت و آبادی خود رابه گمبرون یا بندرعباس سپرد.

بیشتر سیاحان اروپا که در دوران صفویه به ایران سفر کرده اند، هرمز را دیده و در سفرنامه و یادداشت های خود شرح مبسوطی در خصوص این جزیره و آبادانی و رونق تجارت آن نگاشته اند. مسلم است که جزیره هرمز از مضافات خاک جرون بوده و امراء آن، که از نیمه دوم قرن ششم هجری قدرتی یافته بودند و واسطه تجارت شرق و غرب بودند، برای امرای جزیره کیش دشمنان خطرناکی شده و با امراء کیش یک سلسله جنگها و زدوخوردهائی کرده اند. اتابک ابوبکر فرمانروای فارس، امیر هرمز را مأمور سرکوبی امراء کیش کرد و او اهالی کیش را مغلوب نمود و از این پس بتدریج «دولتخانه کیش» جای خود را به

هرمز داد و هرمز مرکز بازرگانی و تجارت خلیج فارس گردید و بندر آن میناب در خاک جرون که از دیرباز اهمیت بازرگانی فوق العاده داشت ، رونق بیشتری یافت. اهمیت هرمز و عظمت آن بیش از سایر مراکز بازرگانی خلیج فارس شد و فعالیت های بازرگانی و ثروتهائی که در آن انباشته شد بمراتب بیش از کیش بوده است . پس از فتح قسطنطنیه بدست عثمانیها و کشف دماغه امید نیک و سینه پرتغالیها ، اهمیت خلیج بیشتر شد و با فتح قسطنطنیه راه بازرگانی شرق و غرب که از طریق دریای سیاه و شمال ایران انجام میگرفت، مسدود گردید و کشف راه دریائی جنوب افریقا پای اروپائیان را از طریق اقیانوس هند به آسیا باز نمود ، به عبارت دیگر دوجاده ادویه و ابریشم یکی شد و آن هم جاده جنوب ایران یعنی جاده ادویه بود . مجموعه این عوامل رونق تجارت خلیج فارس و جزیره هرمز را چند برابر کرد . اوصافی که سیاحان و نویسندگان اروپائی از شکوه و جلال هرمز نوشته اند ، مؤید این معنی است . گاهی سیصدگشتی از ممالک مختلف در لنگرگاه هرمز جمع می آمد و همواره چهارصد تاجر در آن شهر اقامت داشتند . تجارت هرمز بیشتر مروارید و ابریشم و سنگهای قیمتی و ادویه بود. لویزدو کاموس شاعر پرتغالی ، جزیره هرمز را چنین ستوده است: « این کشور بزرگ و پرافتخار ایران است که مردان جنگی پر طاقت بر نغمه رود و چنگک بدیده حقارت مینگرند و بزور بازو و شمشیر خود می بالند . جزیره جرون را که هوسرانی روزگار اکنون آنرا در جاه و نام ،

جانشین شهر هرمزکهن ساخته ، از خاطر دور مدار . «
 میلتون شاعر انگلیسی نیز در قطعه بهشت گمشده
 ضمن توصیف تختی چنین گوید : « پرفراز تختی نشسته
 بود که در شکوه و جلال از ثروت و مال هرمز و هند و جواهر و
 مروارید بی حسابی که بدست سخاوتمند شرق بر پای
 شاهان خود می ریزد ، پیشی میگیرد . »
 و هم آن زمان از راه مثال معروف بود « که اگر دنیا حلقه
 انگشتری باشد هرمز نگین آن است . »

در جزیره علاوه بر قلعه پرتغالیها ، آثار دیگری از
 زمانهای بسیار قدیم برجای مانده است که از بحث ما خارج
 است از ذکر آنها خود داری میکنیم و فقط بشرح قلعه
 پرتغالیها که از جهت نظامی و سوق الجیشی دارای اهمیت
 شایانی است میپردازیم .

بطوریکه سابقاً گذشت ، آلبوکرک فاتح هرمز برای
 حفاظت جزیره و آبهای اطراف آن بنای قلعه مستحکمی
 را در این جزیره پی افکند که دارای مخازن اسلحه و آذوقه و
 مجهز به توپهای سنگین بود . اتمام قلعه مدت سی سال بطول
 انجامید و بعدها پرتغالیها به افتخار سردار خود مجسمه
 او را در میان قلعه برپا داشتند . قلعه که امروزه بصورت
 خرابه ای درآمده است دارای خندق و برجهای دیده بانی
 مجهز بتوپهای سنگین دورزن و رواقها و طویله و
 آب انبارها و اطاقهای متعددی بوده است . آثار این قلعه
 با اینکه مصالح ساختمانی آنرا برای ساختمانها به بندر
 عباس و سایر نقاط برده اند . معذالک پس از سیصد سال در
 فضائی بعرض و طول ۱۲۰×۱۲۰ متر باقی مانده است .

پس از فتح جزیره قشم، شاه عباس که به ضعف قوای دشمن و قدرت خود اطمینان حاصل کرد با شرکت انگلیس هند شرقی برای درهم شکستن قوای اسپانیا و پرتغال در خلیج فارس وارد مذاکره شد. مدیران شرکت با اینکه از پرتغالیها زیان بسیار دیده بودند، پذیرفتن پیشنهاد شاه ایران را برای خود دشوار میدانند زیرا از يك طرف دولت انگلیس در آن زمان با دربار مادرید روابط دوستانه داشت و از طرف دیگر جنگ با اسپانیائیه و پرتغالیها را با وجود قلاع مستحکم نظامی و تجهیزات جنگی و نیروی دریائی قوی که در اختیار داشتند، کار بسیار سختی می پنداشتند. ولی تهدید دولت ایران مبنی بر لغو امتیازاتی که بازرگانان و اتباع انگلیسی در ایران داشتند و ضمناً تطمیع شرکت هند شرقی برآماده کردن لوازم و مایحتاج جنگی، انگلیسیها را وادار کرد که به قبول پیشنهاد شاه عباس تن در دهند. بنابراین در اول محرم سال ۱۰۳۱- هجری (۱۶ نوامبر ۱۶۲۱ م.) در محل سوآلی^۱ در نزدیکی سورت در هندوستان شورائی بریاست توماس راستل^۲، تشکیل شد. شورا تصمیم گرفت پنج ناو و چهار کشتی کوچک به خلیج فارس فرستاده شود. کشتیهما مأموریت داشتند ناوهای پرتغالی و متحدین آنها توقیف و سرنشینان آنها را اسیر نمایند، ضمناً بمحض برخورد با قوای روی فلر با آن داخل در جنگ بشوند. در برابر این خدمت، پادشاه ایران به الله وردیخان والی فارس و امامقلیخان پسر او

1—Soualy

2—Thomas Rostell.

فرمان خواهد داد که قوای خود را بجانب هر مزو پایگاه‌های اسپانیائی و پرتغالی در حرکت آورد و بمحض اطلاع از ورود ناوگان جنگی انگلیس در ساحل خلیج موضع گرفته مأموران ایرانی را وادار خواهد ساخت که برضد پرتغالیها با قوای نظامی و سایر اتباع انگلیسی، همکاری نماید. شورای دیگری در صفر ۱۰۳۱ (دسامبر ۱۶۲۱) در کشتی جوناول تشکیل گردید و پس از مذاکراتی متن معاهده‌ای به این قرار تنظیم شد و برای تصویب تسلیم فرمانده قوای ایران گردید.

الف- در صورتیکه بیاری خدایتعالی ایرانیه‌ها و انگلیسها در جنگ پیروز شدند مقرر میگردد:

۱- استحکامات و پایگاه‌های نظامی جزیره با تمام تجهیزات و ذخایر جنگی در اختیار انگلیسها گذاشته شود و در صورتی که دولت ایران مایل باشد میتواند قلعه دیگری بخرج خود در جزیره بسازد.

۲- درآمد گمرکی جزیره از آن پس باید به تساوی میان دولت ایران و شرکت هند شرقی انگلیس تقسیم شود و کالاهای انگلیسی از پرداخت عوارض گمرکی و سایر عوارض معاف گردد.

۳- اسیران جنگی مسلمان در اختیار دولت ایران و مسیحی به قوای نظامی شرکت هند شرقی تسلیم شوند.

۴- دولت ایران متعهد خواهد شد که نصف هزینه جنگی را اعم از خواربار و مهمات و خسارت کشتیه‌ها را بپردازد و نیز برای کشتیه‌ها باروت و مواد جنگی فراهم سازد.

در خلال این اقدامات شاه عباس به امامقلی خان فرمانده قوای ایران در فارس، دستور داد به پیشروی خود ادامه دهد و برای بهانه به قنبربیگ، خان لار، فرمان داد که نسبت به جزیره ادعای مالکیت نماید، فرمانروای پرتغالی جزیره هرمزه دعوی خان لار را باسختی رد کرد، همین امر بهانه جنگ شد.

امامقلی خان با تمام نیرو از شیراز به لار رفت و یکی از سرداران خود را بنام شاهقلی بیگ با سه هزار ایرانی و عرب بتصرف جزیره قشم فرستاد و ورود و خروج کشتیها را از هرمز بسواحل ایران و بالعکس ممنوع ساخت، سپس از لار عازم بندرگمبرون گردید و چون اطلاع یافت که ناوهای انگلیسی از هندوستان به بندر جاسک آمده‌اند مأموری نزد ادوآرمونوکس، نماینده مقیم انگلیس در ایران، که آن زمان در میناب بود، فرستاد و پیغام داد برای بستن پیمان اتحاد بدیدار وی بیاید.

در روز ۱۱ ماه صفر ۱۰۳۱ هجری (۲۶ دسامبر ۱۶۲۲ میلادی) ادوآرمونوکس در میناب دستور داد که ناوهای انگلیسی به کوهستک بروند تا در باره کمک کشتیهای شرکت به ارتش ایران با فرماندهان ناوها گفتگو کند.

امامقلی خان در روز ۲۴ ماه صفر ۱۰۳۱ (۸ ژانویه - ۱۶۲۲) با امامقلی بیگ سپهسالار خویش به میناب رسید و با نماینده شرکت برای انعقاد قرارداد به گفتگو پرداخت. از مواد پنجگانه، ماده اول بدون تغییر پذیرفته شد. ولی درباره ماده دوم موافقت شد که قلعه هرمز را طرفین در تصرف گیرند تا امامقلی خان از شاه عباس کسب دستور

کند . در ماده سوم نیز مقرر شد که از کالا های انگلیسی آنچه برای شاه و والی فارس فرستاده میشود از حقوق گمرکی و سایر عوارض معاف باشد ، اما کالاهائی که برای فروش وارد میشود، چون شرکت سود فراوان از معامله آنها میبرد، حقوق گمرکی را باید بپردازد، ماده چهارم رانیز امامقلی خان پذیرفت مشروط بر آنکه اگر دولت ایران تسلیم روی فلر فرمانده نیروی دریائی اسپانیائی و سیمون-دوملو^۱ حکمران هرمز را درخواست کند آن دورا تسلیم نمایند و نیز موافقت شد که طرفین اسیران را بتراک و تغییر مذهب خویش مجبور نکنند و مخارج تهیه باروت و مواد جنگی را نیز طرفین بتساوی بپردازند. پس از امضاء قرارداد الله وردی خان والی فارس و پسرش امامقلی خان با تمام نیرو از جانب خشکی و نیروی دریائی شرکت هند انگلیس از طرف دریا به جزیره هرمز بنای تعرض و حمله را گذاشتند .

جزئیات این جنگ را سرتوماس هربرت سیاح انگلیسی که اندک مدتی پس از واقعه به دربار ایران در اصفهان رفته بود در کتاب خود بنام «مسافرت در ایران و هند شرقی»^۲ شرح داده که در زیر بذکر آن می پردازیم :

«فرماندهان معروف ایرانی که زیر فرمان امامقلی خان مأمور جنگ بودند عبارت بودند از : علی قلی بیگ ،

1- Simon de Melo

2- Voyage de Perse et des Indes Orientales par Tr. Herbert.

Les relation de L'Iran avec d'Europe Occidentale
à l'épo-que Safavide par Kh. Bayani. pp. 83-87.

شاهقلی بیك ، پولاد بیك ، شار قعلی بیك ، محمدسلطان و علی بیك (حاکم بندرگمبرون) .

فرماندهان مزبور با قسمتی از سپاهیان در بندل (گمبرون) مستقر شدند و دو روز بعد یعنی در ۲۰ ژانویه - ۱۶۲۲ بدون دیدن مقاومتی بندر را بتصرف خویش درآوردند سپس امامقلی خان به اتفاق دو فرمانده انگلیسی بنام ودال بلیس ، وودکوک قلعه پرتغالیها را با دوازده عراده توپ مدت دو ساعت بمباران کردند ولی از این بمباران نتیجه‌ای عاید آنان نگردید . انگلیس‌ها برای جبران این عدم موفقیت در ۹ فوریه دو کشتی جنگی و دو کشتی کوچک و سه هزار سپاهی ایرانی را به جزیره هرمز فرستادند . سربازان ایرانی بمحض ورود در جزیره برای حفاظت خود به حفر سنگر پرداخته بتصور اینکه از طرف مقابل مقاومتی نخواهد شد، بشدت بجنگ پرداختند ولی پرتغالیها که در آغاز حمله تلفاتی داده حتی شهر را تخلیه کرده بودند بحمله متقابل دست زدند و با خراب کردن خندقها و جان پناهما ، سربازان ایرانی را که از حمله شدید مهاجمین بشگفت افتاده بودند ، با دادن سیصد نفر تلفات مجبور به عقب‌نشینی کردند .

در این گیرودار یکی از مخازن مهمات منفجر شد و جنگ بحال وقفه افتاد تا در ۲۴ فوریه که انگلیسها موفق شدند تا نزدیکی قلعه که پرتغالیها کشتیهای خود را در کنار آن مستقر ساخته بودند و علیرغم آتش توپخانه که از طرف قلعه بجانب آنان سرازیر بود ، به پیشروی ادامه داده برای خود خندقهایی حفر نمایند . نیروی

دریائی انگلیس به کشتیهای پرتغالی و اسپانیائی که مرکب بود از پنج کشتی بزرگ و بیست کوچک شراعی حمله برد و کشتی مخصوص دریاسالار را بنام سن پییر که هزار و پانصد تن ظرفیت آن بود، آتش زدند. پرتغالیها چون قدرت عملیات و حرکت از آنان سلب شده بود اجباراً طنابهای لنگر آنها بریده در اختیار باد در دریا رها کردند. انگلیسها از موقع استفاده کردند و مهمات و اسلحه کشتی را به غنیمت گرفتند. کشتی سن پییر در حال اشتعال در حدود جزیره لارک بدست سپاهیان ایرانی و عرب افتاده آنچه را که در آن باقیمانده بود، به یغما بردند. در ۱۷ مارس سپاهیان ایرانی بوسیله چهل چلیک باروت قسمتی از دیوار قلعه را ویران ساختند ولی پرتغالیها دست از کوشش برنداشته باشجاعت از قلعه بیرون آمدند و بمهاجمین حمله بردند، شدت حمله باندازه ای بود که یک گردان ایران را به عقب راندند ولی قوای ایرانی که از طرف فرمانده خود تحریک و تشویق میشدند بحمله متقابل پرداخته پس از نه ساعت زدو خورد خونین و دادن تلفات زیاد پرتغالیها را بداخل قلعه راندند. سربازان ایرانی پس از این پیروزی از راه شکافی که بحصار شهر وارد کرده بودند، داخل شهر شدند و بقصد تسخیر قلعه از هر طرف به برج و باروی آن زوی آوردند. ولی محصورین پرتغالی مهاجمین را گلوله باران کرده یا گوگرد مذاب بر سر آنان ریختند، در نتیجه سربازان ایرانی با دادن هزار نفر تلفات مجبور به عقب نشینی شدند.

شاهقلى بيك سردار ايرانى كه از اين پيش‌آمدسخت متغير شده بود ، بادويست نفر از ميان آتش توپها و تفنگهاى دشمن گذشته و با تهور و شجاعت هرچه تمامتر يكي از باره هاى قلعه را بتصرف درآورد ولى چون عده كافي همراه نداشت در برابر تعداد زياد مدافعين نتوانست مقاومت نمايد ، ناچار پس از سه ساعت جنگ تن‌بتن و خونين عقب‌نشست . باوجود تهور و شجاعتى كه سردار ايرانى در اين حمله بخرج داد معدالك سربازان ايرانى در برابر مقاومت دليرانه مدافعين قلعه روحيه خود را باختند ولى در روز ۲۳ مارس (۱۰ جمادى‌الاول) با موفقيتى كه نصيب انگليس هاگرديد روزنه‌اميدى براى ايرانيان گشوده شد . بدین معنی كه توپها و خمپاره انداز هاى انگليس از راه دريا خسارات و خرابيهاى زيادى به استحکامات پرتغاليها وارد آوردند و دوکشتى ديگر پرتغالى غرق شد . با اين شكست اميد پرتغاليها مبدل بياس گرديد بخصوص كه گرسنگى و بى‌آبى و بيمارى طاعون آنان را مستأصل کرده بود . مدافعين قلعه ناچار سرتسليم فرودآوردند و دونفر از سران خود را در رأس هيئتى كه به لباسهاى فاخر ملبس بودند براى تقاضاى صلح و تسليم شدن از قلعه بيرون فرستادند . نمايندگان پرتغالى به فرمانده قواى مهاجم ايرانى پيشنهاد كردند كه اگر سپاه ايران از محاصره قلعه دست بردارد حاضرند دويست هزار تومان نقد به ارزش يك مليون پيستول (پول پرتغالى) و هرسال بيست هزار اكو (پول اسپانيائى) بپردازند . ليكن منظور باطنى ايشان

از درخواست صلح ، گذرانیدن وقت بود تا شاید از هندوستان كمك برسد. فرمانده ایرانی در جواب گفت برای گرفتن جواب فردای آنروزمراجعه نمایند تا گزارش امر را به رئیس خود بدهد. امامقلی خان پس از اطلاع از پیشنهادات هیئت پرتغالی در جواب گفت که اگر پانصد هزار تومان معادل با دو ملیون ژاکوبوس (پول پرتغالی) نقد ودویست هزارتومان بعنوان خراج سالانه بپردازند با عقد معاهده صلح حاضر خواهد بود. پرتغالیها که شرایط و پیشنهادهای سردار ایرانی را مخالف شئون و حیثیت خود دانستند با آن مخالفت ورزیده حاضر شدند يك پنجم وجه مزبور را بپردازند. پس از شکست مذاکرات ، پرتغالیها به انگلیسها که آنان را همکیش و در اروپا متحد و دوست خویش می پنداشتند، متوسل شدند و حاضر شدند هرگونه خسارتی را که پیش از آن به شرکت هند شرقی انگلیس رسانیده اند، جبران کنند. اما انگلیسها نیز یا بعلت کینه دیرینه و یا به ملاحظه دولت ایران از پذیرفتن پیشنهاد صلح امتناع ورزیدند. دو روز بعد انگلیسها با بمب قسمت بزرگ دیگری از دیوار قلعه را خراب کردند ولی چون از مقاومت و تهور پرتغالیها در جنگهای گذشته خبر داشتند با وجود اینکه سربازان پرتغالی از کمی آب و آذوقه و بروز امراض گوناگون در زحمت بودند و تعداد آنان را بنصف تقلیل داده بود، از ورود بداخل قلعه خودداری کردند. در روز ۱۴ آوریل (دوم جمادی الثانی) يك کشتی که حامل عدهای از اعراب بود و به یاری پرتغالیها می آمد

بنزدیک جزیره هرمز رسید، اعراب چون وضع را وخیم و خود را در خطر دیدند از پیاده شدن از کشتی خودداری کرده بقصد نقطه‌ای دیگر عزیمت نمودند ولی کشتی آنان بدست ایرانیان اسیر شد و باینکه فرمانده قوای ایران وعده کرده بود از اذیت و آزار سرنشینان کشتی خودداری نماید تعدادی کشته و بسیاری بزنجر کشیده شدند .

ساکنین جزیره به امید رسیدن کمک از طرف دریاسالار روی فلر، با وجود ناراحتیهائی که داشتند، در برابر مهاجمین بشدت پایداری میکردند. در روز ۱۷ آوریل ارتش ایران بوسیله شصت چلیک باروت شکاف عظیم دیگری بدیوارهای شهر وارد آوردند و از همین شکاف وارد شهر شده بقصد تصرف برج و باروی قلعه هجوم بردند ولی از طرف عده‌ای از افسران و سربازان پرتغالی به عقب رانده شدند. در روز ۱۸ آوریل (۶ جمادی الثانی) ایرانیان موفق شدند حصار اصلی را بتصرف درآورند. در همان روز دو نفر از مردم قلعه به اردوی ایران آمدند و فرماندهان ایرانی را از ضعف دشمن و سختی کار سربازان پرتغالی بسبب کمی آذوقه و آب و کثرت کشته و بیمار آگاه کردند و گفتند که محصورین بهیچوجه توانائی بمقاومت و جنگ را ندارند، این امر برجسارت ایرانیان افزود چنانکه در روز هفتم آن ماه حصار خارجی قلعه را گرفتند . پرتغالیها چون چاره را ناچار دیدند با انگلیسها وارد مذاکره شده در روز ۲۳ آوریل قلعه و تمام ذخایر آنرا تسلیم کردند مشروط بر اینکه جانشان

در امان باشد و در پناه کشتیهای انگلیسی به مسقط و یا هندوستان بروند. فرمانده نیروی انگلیسی نیز این شرایط را پذیرفت. پرتغالیها هم قلعه را تسلیم کردند و پرچم دولت پرتغال که بیش از يك قرن بر فراز قلعه در اهتزاز بود برای همیشه فرود آورده شد. تعداد سپاهیان ایران در جنگ هرگز ۴۰ تا ۵۰ هزار نفر بوده است و از این عده بیش از هزار نفر کشته و مجروح شدند. پس از تسلیم قلعه کشتیهای انگلیسی پرتغالیهای جزیره را که با زنان و کودکان خود بالغ بر سه هزار نفر بودند به مسقط و بنادر ساحلی عمان بردند ولی گروهی از آنان از بیماری های گوناگون مردند. مدافعان مسلمان قلعه نیز از عرب و ایرانی به سردار سپاه ایران تسلیم شدند، خزائن و اسلحه و آذوقه و اموال هم با پول نقد که نزدیک دومیون اکوی اسپانیائی بود، از جانب دو طرف ممهور شد و سربازان ایران و انگلیس بغارت شهر پرداختند. ایرانیها و انگلیسها طوری بیغما و غارت شهر پرداخته بودند که من از مشاهده عملیات آنها شرمنده و خجل بودم ولی به هیچ وسیله یارای علاج و جلوگیری از آن را نداشتم.

«قلعه هرمز را نیز امامقلی خان، برخلاف قرارداد، تصرف کرد و فقط نصف شهر هرمز را به اختیار انگلیسها گذاشت. توپخانه و مهمات موجود در قلعه، پنجاه توپ بزرگ برنجی با چرخ و چهار چوب برنجی کوچک و پانزده زنبورک و چند منجنیق و نزدیک صد و

پنجاه عراده توپ کوچک و بزرگ، بتساوی میان دو طرف تقسیم شد.

ایرانیها سهم خود را به بندر گمبرون و لار و شیراز و اصفهان و بغداد فرستادند و از آن جمله هفتاد عراده توپ بزرگ و کوچک در میدان نقش جهان اصفهان تا زمان شاه سلیمان و اواخر دوران صفویه باقی بوده است.

محمود شاه فرمانروای هرمز و مستوفی و قاضی جزیره اسیر شدند و امامقلی خان آنان را به شیراز فرستاد. سایر شرایط قرارداد مذکور نیز بموقع اجراء گذاشته نشد، ایرانیها ببهانه اینکه توپخانه و مهمات موجود در قلعه هرمز برای دفاع آنجا لازم است، از تقسیم آن با انگلیسها امتناع ورزیدند و بعلاوه اجازه ندادند که از مأمورین انگلیسی کسی در هرمز بماند مگر آنکه فرمانده قوای انگلیس دو فروند کشتی برای محافظت جزیره بگذارد. صورت حساب مخارجی هم که ایرانیها بابت قیمت آب و آذوقه و سایر لوازم کشتیهای انگلیسی مطالبه کردند بقدری بود که پس از پرداخت آن از قیمت غنائم سهمی انگلیسها چیزی باقی نماند. رویهمرفته انگلیسها در این معامله بکلی خود را خاسر و مغبون بودند.

بیماری بالاخره به انگلیسها هم سرایت کرد و بایشان تلفاتی وارد آورد، مونوکس می گوید: «همینکه کارماتمام شد همراهان ما در اثر گرمای فوق العاده و بواسطه زیاد آشامیدن عرق دچار بیماری شدند بطوریکه سه ربع عده

ایشان مریض مشرف بمرگ شده و جماعتی هم‌مردند و ازینرو متوحش بودیم که مباد اطاعون در میان آنها افتاده باشد. باین جهات بالاخره کشتیهای انگلیسی از هر مزخارج شده در سپتامبر ۱۶۲۲ (۱۰۳۲ هـ) به هندوستان رفتند. رویهمرفته معلوم نیست که انگلیسها از این اقدام خود چه نتیجه و منفی بردند، جزیره هرمز را به ایرانیها واگذار نمودند و آنها اجازه ندادند که حتی از طرف ایشان کسی در این جزیره بعنوان پادگان بماند. قیمت فروش غنایم هم بقدری نبود که مخارج ایشان را تماماً جبران نماید. از طرف دیگر در نتیجه همین اقدام پرتغالیها را با خود معارض و دشمن خونی نمودند. ریشارد بوی تاجر لندنی اشاره به مشارکت انگلیسها در تسخیر هرمز نموده می‌نویسد: «مأمورین انگلیسی را که بدون مشورت از دولت متبوع خود آن جزیره مهم‌ذی‌قیمت را بدست ایرانیها دادند، مورد ملامت و نکوهش قرار می‌دهد. وی میگوید تجارت هرمز در زمان آبادی و عمران آن از مجموع تجارت لندن و آمستردام بیشتر بوده است بعلاوه نویسنده مذکور توضیح می‌دهد که در نتیجه این اقدام بی‌فایده چگونه پرتغالیها کینه و عداوت انگلیس را در دل گرفتند.»

مشارکت انگلیسها در حمله به هرمز بطور یقین بدون هیچ دلیل و علت سیاسی بوده است چه در موقعی که مأمورین کمپانی هند قرارداد هجوم به هرمز را با ایرانی‌ها می‌بستند، دولت اسپانیا با انگلیس در حال صلح و مناسبات دوستانه بود. از طرف پادشاه اسپانیا در این خصوص اعتراض شدید شد و دولت انگلیس نیز نزدیک بود شرکت هند

شرقی را بواسطه این اقدام بیرویه و خودسرانه محکوم نماید و عمال او را در حکم دزدان دریائی بشناسد ولی شرکت در تبرئه خود و اثبات بی‌گناهی مأموران خویش اصرار و پافشاری نمود و مونوکس نماینده شرکت و فرمانده نیروی دریائی انگلیس که بارتش ایران کمک کرده بود، بانگلیس مراجعت کرد و دلایل عدیده بر اثبات حقانیت خود اقامه نمود و منجمله گفت پادشاه انگلیس به ما مأموریت داده بود که از تهاجمات و مزاحمت‌های پرتغالیها در خلیج فارس جلوگیری کنیم و بعلاوه اظهار داشت که اگر ما در همراهی با پادشاه ایران مضایقه می‌کردیم تجارت ما در ایران موقوف میشد و اموالمان را مصادره میکرد. با اقداماتی که بعمل آمد بالاخره اعتراض پادشاه اسپانیا بدون نتیجه ماند و اسباب رضایت آن دولت فراهم نگردید. لیکن شرکت مجبور شد مبلغ ده هزار لیره به شارل پادشاه انگلیس و ده هزار لیره بدریا سالار کل بعنوان پیشکش بدهد تا عاقبت شاه فرمان عفو عمومی کسانی را که در این موضوع شرکت کرده بودند صادر نمود.^۱

لاکهارت در تاریخ خود عمل شرکت هند شرقی و رفتار شاه عباس را باینقرار توجیه میکند^۲: «در سال ۱۶۲۲ نمایندگان کمپانی تاحدی به اکراه اجازه دادند که کشتیهای آنها باقوای شاه در طرد پرتغالیها از جزیره هرمز و قشم همکاری کنند. این کار باعث شد که پرتغالیها برای همیشه از کمپانی مزبور برنجند.» یکی از مطلعان امور خلیج فارس

۱ - خلیج فارس . صفحات ۱۷۵-۱۷۱ .

۲ - انقراض سلسله صفویه . ص ۴۱۹

می نویسد: «معلوم نیست چه منافع مادی از این کار عاید کمپانی هند شد.» ولی باکسر^۱ می نویسد که انگلیسها جز در این مورد نمیتوانستند قدرت پرتغالی هارا در خلیج فارس درهم بشکنند. زیرا گذشته از آنکه مؤسسات انگلیسیها در شرق همیشه در معرض حمله آنها بود هرگز نمیتوانستند با پرتغالیها در هرمز رقابت کنند. از طرف دیگر نمیتوان انکار کرد که شاه عباس در اداء خدمات آن کمپانی امتیازات مهمی بآن ببخشد. قبل از آنکه حمله ایرانیها و انگلیسها آغاز شد شاه عباس موافقت کرد که کمپانی مزبور برای همیشه از پرداخت حقوق گمرکی معاف باشد و همچنین نیمی از عوائد گمرکی را دریافت دارد. کمپانی هم از طرف دیگر تعهد کرده که دو کشتی جنگی در خلیج فارس برای جلوگیری از حمله انتقام جویانه پرتغالیها نگاه دارد. پس از سقوط هرمز به نفوذ و اقتدار پرتغالیها در خلیج فارس لطمه شدید وارد آمد ولی برعکس دست انگلیسها در تجارت آن بازتر گردید و هرمز را بجای جاسک بندر تجارتي خود قرار دادند. شاه عباس با آنکه چند ماده از شرایط قرارداد با انگلیسها را بموقع اجراء نگذاشت ولی در عوض فرمانی را که در سال ۱۶۱۷ م (۱۰۲۷ هـ) به کونوک سفیر انگلیس داد، مجدداً تائید نمود و به انگلیسها اجازه داد که هر مقدار ابریشم که خواسته باشند از هر نقطه ایران خریداری کنند و امتعه خود را بدون پرداخت عوارض و حقوق به اصفهان وارد نمایند و نیز

اجازه داد تا شرکت بازرگانی هند شرقی در بندر عباس دو ساختمان برای خود بنا نماید .

لازم است شرح این جنگ را نیز از دیدهٔ يك نفر مورخ ایرانی (اسکندر بيك منشی صاحب تاریخ عالم آرای عباسی) که خود شاهد وقایع بوده است اشاره شود .^۱

«ذکر فتح و تسخیر بلده هرموز که بسعی امام قلی خان بیگلر بیگی فارس و غراه انجم اساس وقوع یافت . از فتوحاتی که درین سنه مبارکه یعنی ایت تئیل مطابق احدی و ثلثین و الف به نیروی اقبال قرین حال اولیاء دولت بیزوال گردید . فتح و تسخیر بلدهٔ هرموز است که بسعی امام قلی خان امیرالامرا فارس بوقوع پیوست . در سال گذشته اشعاری شد که بر ظهور بی ادبیمهای فرنگیه پرتگالیه مقیم آنجا امیرالامراء مذکور لشکر بتأدیب ایشان فرستاده خود نیز متعاقب رفت .

«جزیره هرمز را در تاریخ جهان آراء نوشته اند که شهاب الدین ایار نامی از فروع اتابکان سلغری لرستان و شولستان از ملکان قیس خریده آغاز عمارت کرد و شهری بزرگ شده در حکومت آنجا استقلال یافت . بعد از فوت او حکومت هرمز و توابع به ملک کرمانشاه نامی که نسبت خود را از جانب پدر بهود النبی علیه السلام و از جانب مادر بگستمهم بن اشک که از نژاد ملوک عجم است درست مینمود ، قرار گرفت و اولاد او نسلاً بعد نسل در آن ولایت حاکم و فرمانروا بودند .

۱ - عالم آرای عباسی . نیمه دوم مجلد دوم . صفحات ۹۷۹ تا ۹۸۲ .

«از آنجمله سلفرشاه بن شهاب الدین بن تورانشاه صاحب چترولوا گشته بسیار عالی جاه و کریم‌الذات بود. و در سنهٔ ثلث و عشر و ستمائه، او ان جهان گشائی و ظهور و خروج حضرت خاقان سلیمان شأن شاه اسمعیل علیه‌الرحمه و الرضوان و عهد حکومت سلفرشاه ثانی بن توران شاه، فرنگیه پرتگالیه بخدعه و تقلب برجزیره هرموز استیلا یافته درکنار دریاکوت، که بعرف عبارت ازقلعه است، ترتیب داده از تجار و مترددین بنادر رشوه گرفته قلیلی بحاکم ووالی مذکور میدادند و جمعی‌کثیر بتدریج از فرنگیه آنجا جمع‌آمده در هر سه سال‌کپیتانی از جانب پادشاه پرتگال به آنجا می‌آمد و کپیتان بعرف فرنگیه ریش سفید و سرکرده قوم و صاحب اختیار مهمات آن بندر است و طبقه فرنگیه بمرور دهور شریک کل‌مداخل و مخارج آن ولایت شدند و چون زمان دولت خانواده سلفرشاهیه بفرخشاه بن تورانشاه و بعد از او به پسرش فیروز شاه رسید، فرنگیه بیشتر از بیشتر اقتدار و استقلال یافته کلی و جزئی مهمات آنجا منوط برآی‌کپیتان و طبقه فرنگیه بود. چنانچه از والی مسلمان جز نامی نمانده بود و در عهد دولت روزافزون و ایام فرماندهی ابد مقرون همایون، چون سلاطین فرنگیه با منسوبان آستان اقبال آشیان شاهی فتح ابواب‌آشنائی نموده همیشه قواعد محبت و دوستی را به‌آمد و شد رسولان و ارسال هدایا استحکام میدادند از جانب همایون اعلی تعرضی بحال آن جماعت نمیشد. اما بحرین و بیرونات هرموز را که بحاکم مسلمان متعلق بود و فرنگیه تمکین او نمیدادند،

حکم شد که خان مغفور ، الله وردیخان امیرالامراء فارس بحیثه تسخیر در آورد . جزیره هرموز همچنان در تصرف فرنگیه پرتگالیه بود و خرج الیومی از مداخل و مخارج آنجا جهت حاکم ، که درین عهد محمودشاه بن فرخ شاه بود ، تعیین نموده بودند . اما از فرنگیه مکرراً آثار طغیان و بی-اندامی صدور یافته بامترددین مسلمانان سلوک ناهموار مینمودند و با منسوبان این دولت بمکر و حیل پیش آمده یک دومرتبه سفاین لشکرو توپخانه از راه دریا به استرداد بحرین فرستاده کاری ساختند . قبل از این در بیرون هرموزکنار دریا که ببندر گمبرون مشهور است در هنگام فرصت و آغاز جلوس همایون که مشاغل عظیمه در پیش بود بخلاف قاعده زمان شاه جنت مکان قلعه احداث نموده جمعی را بحراست تعیین نموده بودند چون در آن وقت از والی لارحسابی نگرفته بخود سرو بیرخصت همایون اعلی قلعه احداث نموده بودند و منتج مفاسد کلیه بود ، این زیاده روی بر مزاج اقدس گران آمده الله وردیخان بتسخیر و تخریب آن مأمور گردید و امامقلیخان پسرش و او حسبالفرمان قضا جریان جبراً قهراً قلعه را از ایشان گرفت والیوم بندرعباس مشهور است و درین چند سال با آن طبقه مدارائی میشد و به جهت آمد و شد سفاین بنادر هند و دکن و امنیت راه دریا و منفعت خرید و فروخت تجار و مترددین ما بالکلیه در مقام مدافعه ایشان نبودند . درین اوقات مکر و خدعه از ایشان بظهور رسید که بخودسر در جزیره قشم که جزیره دراز نیز مینامند و منبع آب شیرین است که از آنجا با کشتی نقل شهر مینمایند ،

ارادهٔ قلعه ساختن نموده پوشیده و پنهان مصالح عمارت جمع آورده بر سرچشمه منبع آب مذکور قلعه احداث نموده اند . چون این امر ماده عصیان و طغیان کفره مذکور بود منع و تأدیب ایشان بر ذمت همت شاهانه لازم آمده خان شجاعت نشان امام قلی خان خلف صدق خان مغفور که بدستور امیرالامراء ممالک فارس است ، به تنبیه و تأدیب فرنگیه و تخریب قلعه مأمور گردید و او بر حسب فرمان فوجی از جنود قاهره را بسرکردگی بیگوبردی بیک ایشیک آقاسی ، بر سرایشان فرستاد که از قلعه ساختن ممنوع گردانید و آنچه عمارت شده باشد ویران سازند . آن طبقه ضاله به منع او ممنوع نگشته در اتمام آن سعی موفور بظهور آورده در همان قلعه تحصین جسته باغازیان بجننگ وجدال پرداختند .

« بساط بیک نیز محاربه قیام نموده حقیقت بخان اعلام نمود . امام قلی خان جمعی دیگر بکومک فرستاده بالاخره خود نیز به آن صوب در حرکت آمد . جنود فارس در تسخیر آن حصار سعی بسیار بظهور آورده مکرر یورشهای عظیم کردند ، اگرچه از جمعی جنود ظفرورود در مدت محاصره و حین تسخیر آن حصار بدرجهٔ شهادت فایز گشتند ، اما عاقبت بقوت قاهره اسلام و نیروی دولت فتح و نصرت قرین حال مجاهدان حوزه دین گشته بر آن حصار مستولی شد و محصوران بجزا رسید و حصار چون منبع آب شیرین بود و محصوران بجزا و سزار رسید و حصار چون منبع آب شیرین بود برقرار دانسته حارس و نگهبان تعیین نمودند و چون از کفره هر رمز و طبقه پرتگالیه این عمل ناهنجار صدور

یافته بمحاربه جنود نصرت شعار قزلباش دلیری نمودند .
 خان شجاعت شعار از وفور حمیت و غیرت اسلام فتح و
 تسخیر بلده هرموز و استیصال فرنگیه را پیشنهاد همت
 ساخته حقیقت بعرض عاکفان سده جلال رسانیده بدین
 خدمت رخصت یافت . بین الجمهور چنین مذکور میشد
 که هرگاه طبقه فرنگیه پرتگالیه را در هرموز دخلی نبوده
 مانع آمدن جہازات و سفاین خاور شده آمدو شد تجار
 انقطاع میباید و موجب خرابی آن بلده گشته از انقطاع
 میافتد ، بدینجهت وظایف خدمتکاری و باج‌گزاری که
 بحسب ظاهراز ایشان بظهورمی پیوست تا غایت‌اهتمامی
 در تسخیر آنجا نمیشد و بمدارا میگذرانیدند .

«قبل از این جمعی از فرنگیه انگلیسیه از جانب والی
 انگلیس بدرگاه خلایق پناه‌آمده اظهار صداقت و اخلاص
 و خدمتکاری نموده بنا برمنازعه ایشان و طبقه پرتگالیه
 واقع است و از فرق نصاری فی‌الجمله اختلاف نیز با آن
 طایفه دارند، از خدمت اشرف متقبل و متعهد شده بودند
 که هرگاه اراده خاطر اشرف بتسخیر بلده هرمز متعلق
 گردد ایشان باعساکر نصرت نشان موافقت نموده بعد از
 فتح و تسخیر از بندری که بفرنگیه انگلیسیه تعلق دارد
 جہازات فرستاده نگذارند که جماعت پرتگالیه مانع آمدن
 جہازات گردند . در این وقت که فرنگیه پای از دایره
 ادب بیرون نهاده به‌اموری که بتحریر پیوست، اقدام
 نمودند و وضع و رفع آن طبقه در خاطر انور رسوخ یافت،
 جماعت انگلیسی را اخبار نموده ایشان نیز بر حسب وعده
 آماده خدمت شدند. القصه خان شجاعت شعار با جنود قاهره

فارس متوجه آن صوب گشته خود در بندر گمبرون که الیوم به بندر عباس موسوم است، اقامت کردند و افواج قاهره از دریا با کشتیها و سفاین عبور نموده داخل جزیره هرموز شدند. کپیتان فرنگیه و محمود شاه والی مسلمانان هر دو بقلعه درآمدن ساکنان آن بلده از تجار محترمه و اصناف خلائق طوعاً اوکرهاً بقلعه تحصین جسته نصاری و مسلمانان بلوازم قلعه داری پرداختند و از اینجانب جنود قاهره بمحاصره قیام نموده مورچلهها (سنگرها) قسمت کردند و جمعی از طبقه انگلیسی نیز با کشتی از راه دریا آمده در یک طرف قلعه که به آب دریا پیوسته است لنگر اقامت انداختند و همه روزه از طرفین جنگ و جدال وقوع مییافت. دلیران کار طلب پای جلادت پیش نهاده بعضی شربت شهادت مینوشیدند تا آنکه جناب خانی خود نیز از دریا عبور نموده بشهر درآمد و غازیان بیشتر از بیشتر در قلعه گیری ساعی گشته مردانگیها بظهور می آوردند، چنانچه در اندک مدتی غازیان سیبهها (منجنیق) پیش برده پپای بروج رسیده شروع در حفر زیر برجاها کردند.

« از مردمان صحیح القول راست گفتار مسموع گشت که عرض دیوار قلعه هرموز که فرنگیه ترتیب داده اند زیاده از سی ذرع است که بسنگ و آهک استحکام یافته و غازیان عظام زیر برد و برج از بروج حصار خالی کرده باروت انباشته آتش دادند و باروت اجزای برج را به هوا برد و فرو ریخت. هنوز دودانگ برج برجا بوده بمجرد اندک رخنه که بهم رسیده غازیان مستعد یورش شدند و محصوران بقدر قوت و توان در مدافعه کوشیدند و مراسم قلعه داری

بظهور می‌آوردند تا آنکه کار برمحصوران تنگ شده از مقاومت عاجز شدند. فرنگیه بجهت نصرانیت و هم‌کیش بطایفه انگلیسی توسل جسته دست از قلعه‌داری باز داشتند و احوال و ائصال بکشتی ایشان درآورده بمثابه آن جماعت رفتند. قبل از آن میانه امام قلیخان و عظماء انگلیس قرار یافته بوده که بعد از فتح قلعه طبقه نصاری با غنائم و اموال ایشان بدیشان متعلق بوده گروه مسلمانان بجنود قزلباش متعلق باشد. چون مطلب که تسخیر قلعه و شهر است به حصول پیوست، جناب خان برحسب عهد و پیمان معارض نشده فرنگیه را بجماعت انگلیسی گذاشت که بهر طریق رضا داشته باشند با ایشان عمل نمایند.

«القصه بعد از دوماه و چندروز امتداد ایام محاصره و جنگ و جدال بنیروی دولت و اقبال که همواره قرین حال این دوران است قلعه رفیع بنیان هرروز که در متانت و حصانت شهره جهان و از کارنامه‌های نادره فرنگیان است، مسخر اولیای دولت ابد پیوند گردید. محمودشاه والی هرموز و اتباع او بدست درآمدند و از طبقات خلائق که بقلعه درآمده بودند جمعی با کفره موافقت و معاونت نموده بمحاربه پیش آمده بودند بجزا و سزارسیده رعایا و عجزه و غربا که در حین ورود لشکر در شهر بوده باکراه برده بودند، نجات یافته سالم و غانم در مساکن خود آرام گرفتند و جناب خانی حاکم تعیین نموده و رعایا و برایا مستمال گشته در ظل معدلت غنودند از یراق قلعه و غنائمی که بدست درآمد چند عدد توپ بزرگ و بادلیجهای خرد و کلان که فرنگیه

بفنون غربیه ترتیب داده هر يك کارنامه استادان ماهر و توپچیان عدیم‌المثل فرنگ است و دیگر اشیاء مرغوبه آنچه لیاقت قبول نظر اشرف داشت جهت سرکار خاصه شریفه جدا کرده تتمه بجنود ظفر ورود قسمت یافت و بعد از انتظام مهام ضروریه و نظم و نسق احوال سپاهی و رعیت طبل ارتحال گرفته بدارالملک شیراز عود نمود و حقیقت این فتح مبین را بپایه سریراعلی عرض نموده در حینی که رأیات عز و جلال در قندهار نزول اجلال فرموده عساکر ظفر شعار بتسخیر قلعه قیام داشتند، خبر فتح هرموز رسید و جناب خانی مورد تحسین و آفرین شاه و سپاه گردید .»

پس از سقوط جزیره هرمز پرتغالیها بندر مسقط را ، در ساحل عمان ، مرکز بازرگانی خود ساختند و در آنجا قلعه های متعدد بنا کردند ، چندی بعد بر بصره نیز دست یافتند . در همان حال چندبار در صدد حمله بجزیره هرمز و استرداد آن برآمدند ، از آن حمله یکبار در سال ۱۶۲۴ میلادی (۱۰۳۳ هجری) و بار دیگر در سالهای ۱۶۳۰ م. (۱۰۴۰ هجری) کشتیمهائی بسواحل ایران ، مخصوصاً به بندر جاسک و جزیره هرمز فرستادند و تا مدتی هرمز را در محاصره گرفتند ولی در هر دو بار موفق نشدند .

شاه عباس پس از تصرف جزیره هرمز تصمیم گرفت

بندر مسقط را بگیرد و دست پرتغالیها را از آنجا نیز کوتاه کند ، باین قصد سپاهی بسواحل عمان فرستاد و سحر و حوزفکان از بندرهای عمان را گرفت ولی در همان

زمان روی فلر دریا سالار پرتغالی که از زندان انگلیسی‌ها فرار کرده بود با چند کشتی بکمک نیروهای دریائی پرتغال رسید و پرتغالیها بر بندرهای جاسک و گمبرون و بعضی نقاط ساحلی ایران حمله بردند، ایرانیها از بیم اینکه مبادا دشمن رشته رابطه ایشان را با ایران قطع کند از آنچه در عمان گرفته بودند صرف نظر کردند (۱۶۲۵ میلادی).

پرتغالیها سه سال پس از سقوط هرمز چون از باز گرفتن آن جزیره ناامید شدند باشاه عباس از در دوستی درآمدند و رسماً از آنچه در سواحل خلیج فارس داشتند چشم پوشیدند.

شاه عباس بزرگ با حسن سیاست و تدبیر توانست علاوه بر اینکه با قطع کردن دست پرتغالیها و اسپانیائیها، که مدت يك قرن به سراسر خلیج فارس فرمانروائی کرده اقتصاد و بازرگانی را فلج نموده بودند، استقلال و آزادی اقتصاد کشور را باز، پس به گیرد. از نظر سیاسی موفق گردید متحد دیگر اروپائی یعنی انگلیسها و هلندیها را بسوی خود جلب نماید و تسلط خویش را در آبهای خلیج فارس محرز نماید و نفوذ عثمانیها را در دریای مزبور خنثی و دست آنان را کوتاه کند.

شکست پرتغال و اسپانیا و کوتاه شدن دست آنها از خلیج فارس را میتوان معلول علل سیاست عمومی و مخصوصاً طرز رفتار و سیاست غلط عمال و مأمورین پرتغالی و اسپانیائی در ایران، دانست که در زیر بذکر آن مبادرت میگردد.

- ۱- سیاست خشن و ظالمانه پرتغالیها نسبت به بومیها و مردم نقاط متصرفی .
- ۲- حسادت و اختلاف میان عمال و مأمورین پرتغالی و اسپانیائی در مستعمرات .
- ۳- دخالت و نفوذ شدید دولت در امر بازرگانی و آزاد نبودن بازرگانان در امور معاملاتی و در نتیجه شکست سیاست اقتصادی در مقابل حسن سیاست ملت‌های دریانورد اروپائی مانند انگلیسها .
- ۴- دخالت نیروی نظامی در امر بازرگانی و چون نیروی نظامی اسپانیا و پرتغال روبه‌ضعف رفته بود در نتیجه مستعمرات بدون داشتن کمک و پشتیبانی نمیتوانستند از عهده دشمنان برآیند ، بنابراین درکار بازرگانی خلل و لطمه بزرگی وارد آمد .
- ۵- سیاست غلط و بی‌اعتنائی کارگزاران و مأمورین در اواخر بمسئله مستعمرات .
- اما راجع به اعمال سیاست خشن و بدرفتاری پرتغالیها و اسپانیا نسبت به ایرانیان که نتیجه آن رنجش شاه‌عباس و تصمیم ببرانداختن آنان از خلیج فارس شد ، کافی است گزارش یکی از روحانیان مسیحی را که سالها در اصفهان بسر برده و گواه رفتار پرتغالیهای جزیره هرمز درباره رفتار ناپسند ایشان با اتباع و بازرگانان ایرانی که سبب تحریک و خشم شاه‌عباس و تنفر او از پرتغالیها گردیده است، ذکر می‌گردد .^۱
- «حکمرایان هرمز در حضور رعایای شاه ایران باو

۱ - تاریخ کشیشان کرملی در ایران . جلد اول . صفحات ۱۵۲ تا ۱۵۴ .

دشنام میدهند و بازرگانان ایرانی را وادار میکنند که برخلاف میل خویش کالاها را شصت درصد گرانتر از آنچه می‌ارزد، بخرند و چنین کالاهائی طبعاً در بازارهای ایران نمیتواند مشتری داشته باشد. یکی از بازرگانان ایرانی که از این اجحاف بجان آمده بود کالای تحمیل شده را مقابل قلعه نظامی هرمز آتش زد، از طرف دیگر صادرات خاص ایران و از آن جمله اسب را بقیمتی ارزانتر از بهای معمول می‌خرند. با بازرگانان ارمنی هم، که اتباع شاه هستند، بمراتب بد رفتاری میکنند و اینگونه رفتار ناپسند ایشان سبب شده است که بازرگانان ایرانی دیگر برای معاملات تجاری به هرمز نمیروند و ترجیح میدهند که برای صدور کالا مدت‌ها در بصره به انتظار کشتی بنشینند یا ورود کاروانهای امته هندوستان را در شیراز منتظر شوند و به سفر هرمز که جان و مالشان را بخاطر می‌اندازد، نروند. فرمانده قلعه هرمز یکبار تعهدی نوشت که اینگونه ستمکاریها را موقوف سازد ولی چون بقول خود وفا نکرد آبروی همه اتباع دولتهای اروپائی را برد. ایرانیان و ارامنه مکرر به شاه عباس و خان فارس شکایت کردند و شاه دوسه بار به خان فارس دستور داد که از لنگر انداختن کشتیهای پرتغالی به بنادر خلیج فارس و ورود کاروانهای ایشان به ایران جلوگیری کند.

«درگمرك هرمز اتباع شاه ایران را با مشت و کارد مضروب و مجروح میکنند چنانکه یکی از ملازمان و منسوبان سفیر ایران که عازم دربار اسپانیا بود و به سبب تنگی راه در جزیره هرمز به سربازی پرتغالی تنه زده بود بدون هیچ

گناهی بدست آن سرباز کشته شد. فرمانده هرمز نیز آن سرباز را مجازات نکرد. چون این خبر به شاه عباس رسید از کشیشان اگوستن پرتغالی که در اصفهان بسر میبردند خواست که سرباز قاتل را تسلیم وی کنند ولی ایشان در جواب گفتند که چون آن سرباز در کلیسا بست نشسته است قبول خواهش شاه میسر نیست.

«... از قدیم موسوم بود که در جزیره هرمز از آنچه برای پادشاهان ایران از هندوستان وارد میشد عوارض گمرکی نمیگرفتند ولی شاه عباس شکایت دارد که در این باره نیز به او توهین و بی احترامی روا داشته و حتی اورا قی راکه دلیل تعلق کالا بشخص وی بوده است پاره و لگد مال کرده اند و در حضور خدمتگزارانش از او بزشتی نام برده اند. چندی پیش فرمانده هرمز هدایائی را که امپراطور هندوستان برای شاه فرستاده بود، برای گرفتن عوارض گمرکی نگه داشته بود میگفت متعلق بشاه نیست. شاه چون از این امر آگاه شد بنمایندگان خود دستور داد قضیه را مسکوت گذارند تا خود به هرمز رود و آنجا را آزاد کند. چند ماه بعد فرمانده هرمز هدایا را برای تأمین حقوق گمرکی آنها آشکارا فروخت .

«... آنچه بیش از همه شاه عباس را متغیر ساخته این است که چون کشتیهای بازرگانی از هندوستان به هرمز میرفتند، پرتغالیهای آن جزیره، دختران و پسران مسلمان یا غیر مسلمان را که بازرگانان ایرانی همراه دارند یا برای خدمت در دربار ایران از هندوستان خریده اند، به بهانه اینکه مسیحی شده اند یا مایل برفتن به ایران

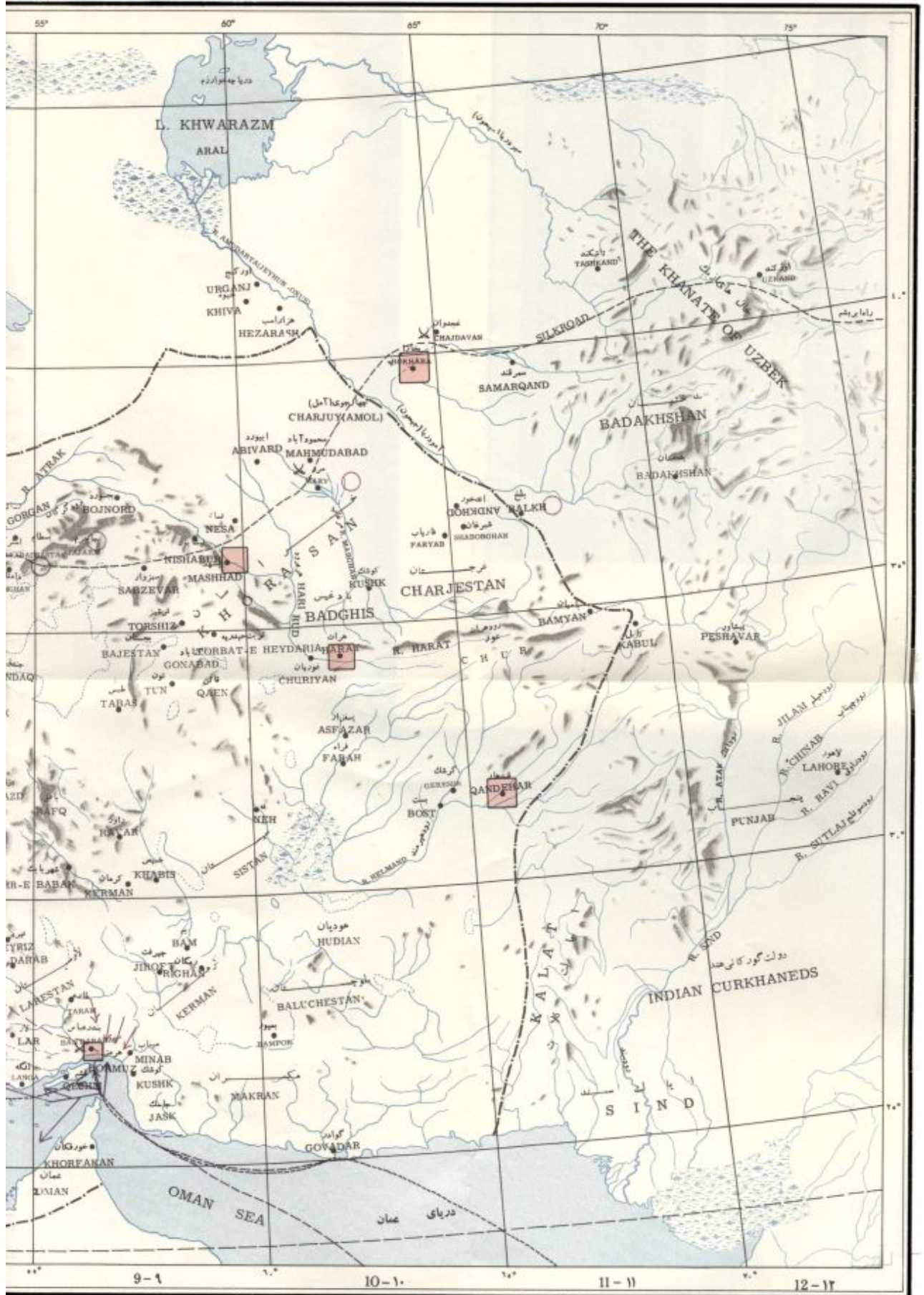
نیستند، میربایند. اینگونه کودکان را به کلیسا میبرند و با زور و شکنجه وادار بقبول دین مسیح میکنند. این اطلاعات را شاه از جاسوسانی که در هرمز دارد بدست می آورد و کشیشان فرقه سن اگوستن که در اصفهان هستند تاحدی آنرا تصدیق میکنند.....»

پرتغالیها و اسپانیائیهها نه تنها شاه و دولت و مردم ایران را از خود رنجانیدند بلکه چون از رفت و آمد کشتیهای انگلیسی به اقیانوس هند و دریاهاى مشرق، نگران شدند برای آنکه بازرگانی ایران و خلیج فارس را در دست خود نگاهدارند بنای بدرفتاری را با شرکت هند شرقی انگلیس گذاشتند و اسباب مزاحمت کشتیها و بازرگانان انگلیسی را فراهم آوردند و هر کشتی که به خلیج فارس میآمد مجبور بود از فرمانده یکی از قلعه های نظامی پرتغالی و اسپانیائی اجازه بگیرد.

مأموران پرتغالی و اسپانیائی مخصوصاً بانمایندگان و عمال شرکت هند شرقی انگلیس در قلمرو فرمانروائی خود بدرفتاری بسیار میکردند و حتی از کشتن ایشان نیز خودداری نمی نمودند. بهمین جهت کارکنان شرکت هند شرقی نیز از تعدیات و سختگیریهای ایشان خشمگین شدند و برای کوتاه کردن دست آنان از آبهای هندوستان و خلیج فارس فرصتی می جستند لذا بمحض اظهار تمایل شاه عباس برای جنگ از پیشنهاد وی استقبال کرده چنانکه دیدیم در اندک مدتی به تسلط و نفوذ صدساله پرتغالیها و اسپانیائیهها خاتمه دادند.

منابع :

- 1— Les relations de l'Iran avec l'Europe Occidentale a l'époque Safavide (Portugal. Espagne, Angleterre, Hollande et France) par Kh. Bayani. Paris 1937.
- 2— Larousse du XX. Siecle. T. V.
- 3— Ambassade en Perse par Figueroa (don Gracias dell Silva) Trad. de L'espagnole par Wiquefort. Paris 1667.
- 4— Voyage en Perse et description de ce royaume par Jean Baptiste Tavernier. Paris .
- ۵- خلیج فارس تألیف سر آرنولد ویلسن ، ترجمه محمد سعیدی از انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب . تهران ۱۳۴۸ .
- ۶- آثار شهرهای باستانی، سواحل و جزایر خلیج فارس و دریای عمان . تألیف احمد اقتداری . از انتشارات انجمن آثار ملی شماره ۶۵ . تهران .
- ۷- فرهنگ جغرافیائی ایران . جلد هشتم . از انتشارات دایره جغرافیائی ستاد ارتش . تهران ۱۳۲۹ (استان کرمان و مکران)
- ۸- خلیج فارس (سمینار خلیج فارس) . از انتشارات اداره کل انتشارات و رادیو . تهران ۱۳۴۱ .
- ۹- تاریخ عمومی (تفوق وبرتری اسپانیا) تألیف دکتر خانبا با بیانی ، از انتشارات دانشگاه تهران . ۱۳۴۹ (تجدید چاپ) .
- ۱۰- زندگانی شاه عباس اول، تألیف نصرالله فلسفی . از انتشارات دانشگاه تهران . ۱۳۴۱ .
- ۱۰- تاریخ عالم آرای عباسی تألیف اسکندر بیک ترکمان . تهران ۱۳۳۵ .
- ۱۱- تاریخ عالم آرای عباسی تألیف اسکندر بیک ترکمان . ترجمه دکتر اسماعیل دولتشاهی ، انتشارات بنگاه نشر کتاب . تهران ۱۳۴۴ .



E 1:7500 000

0 100 200 Km.



سماجر کتاد نقرهای متخاصم

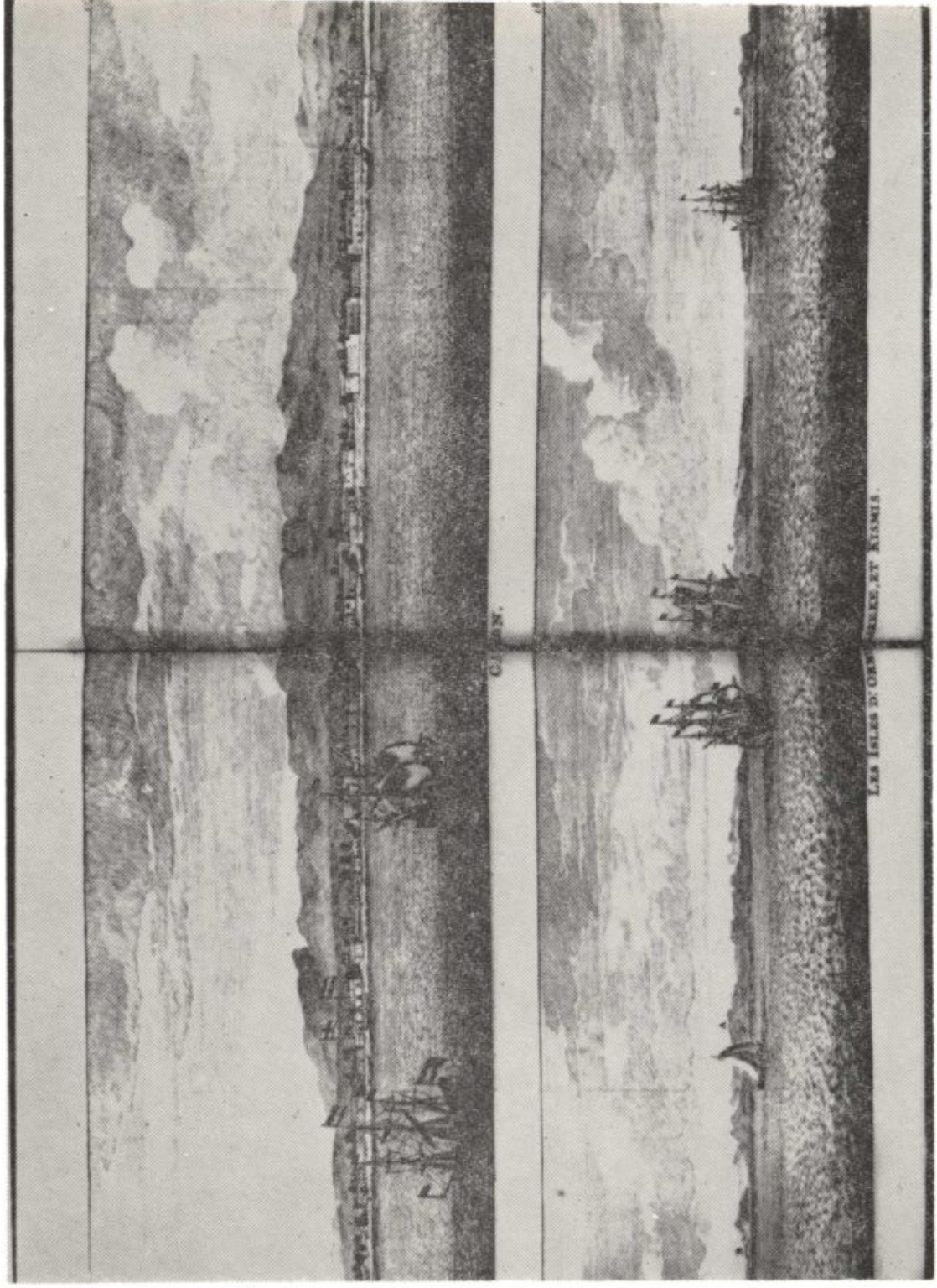
خط مرزهای ایران

خط مرزهای تاریخی

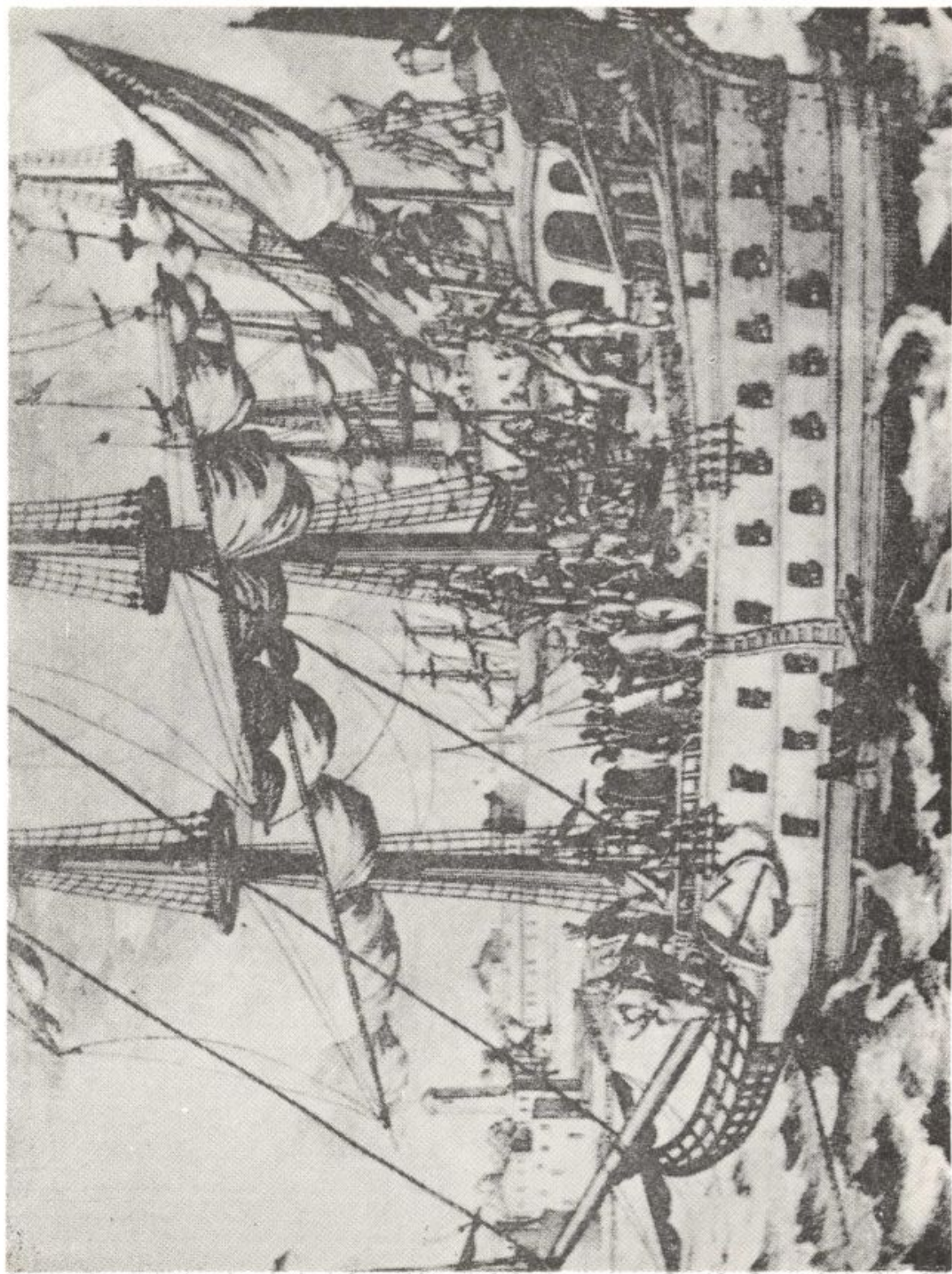


SHAEVIDS (SHAHABAS THE GREAT)

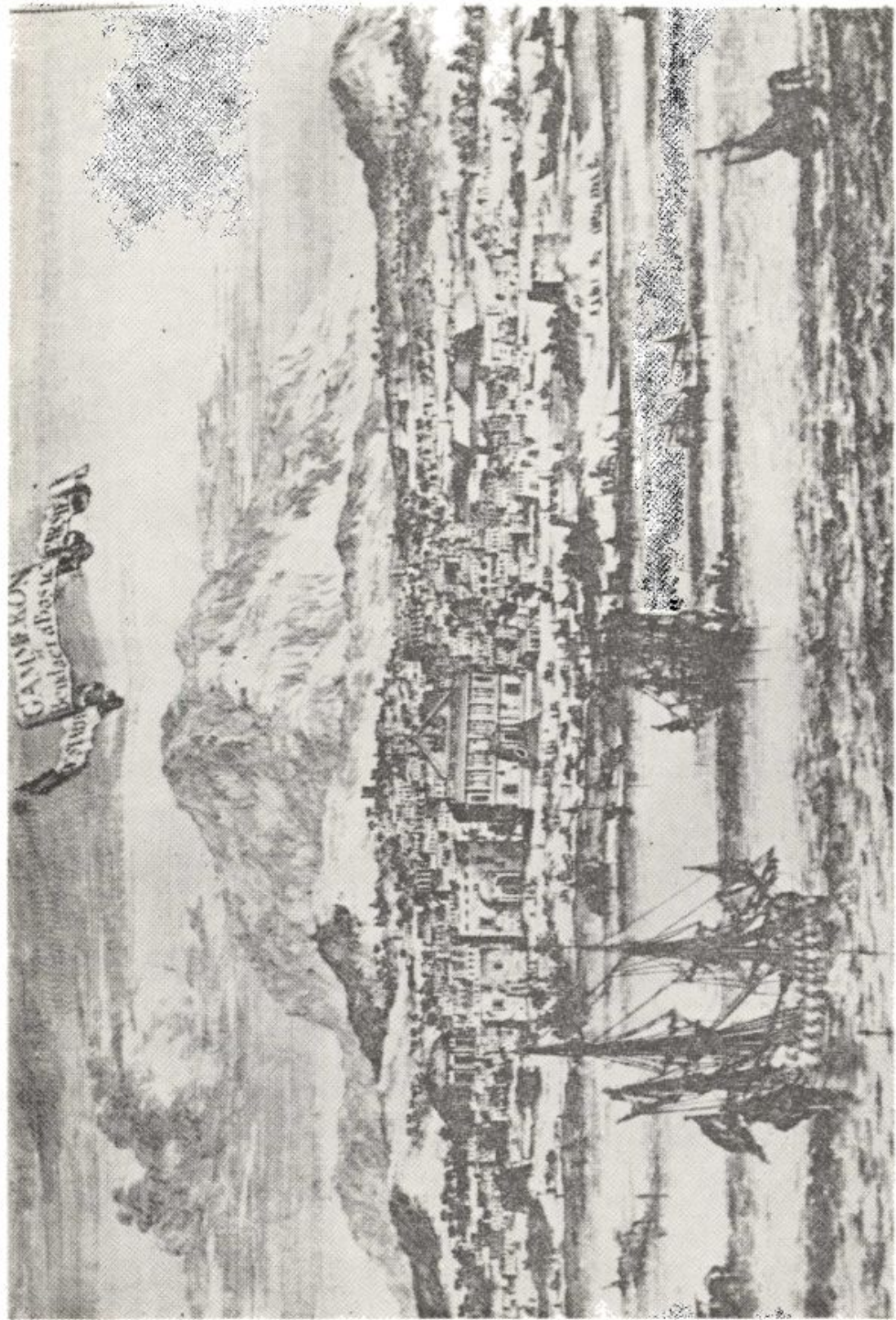




منظره جزیره هرمز (از سفرنامه پی تیر و دودلواله)



آلبو کرک در هرمز (از کتاب اسناد مصور اروپائیان از ایران)



بندر عباس (از کتاب اسناد مصور اروپائیان از ایران)



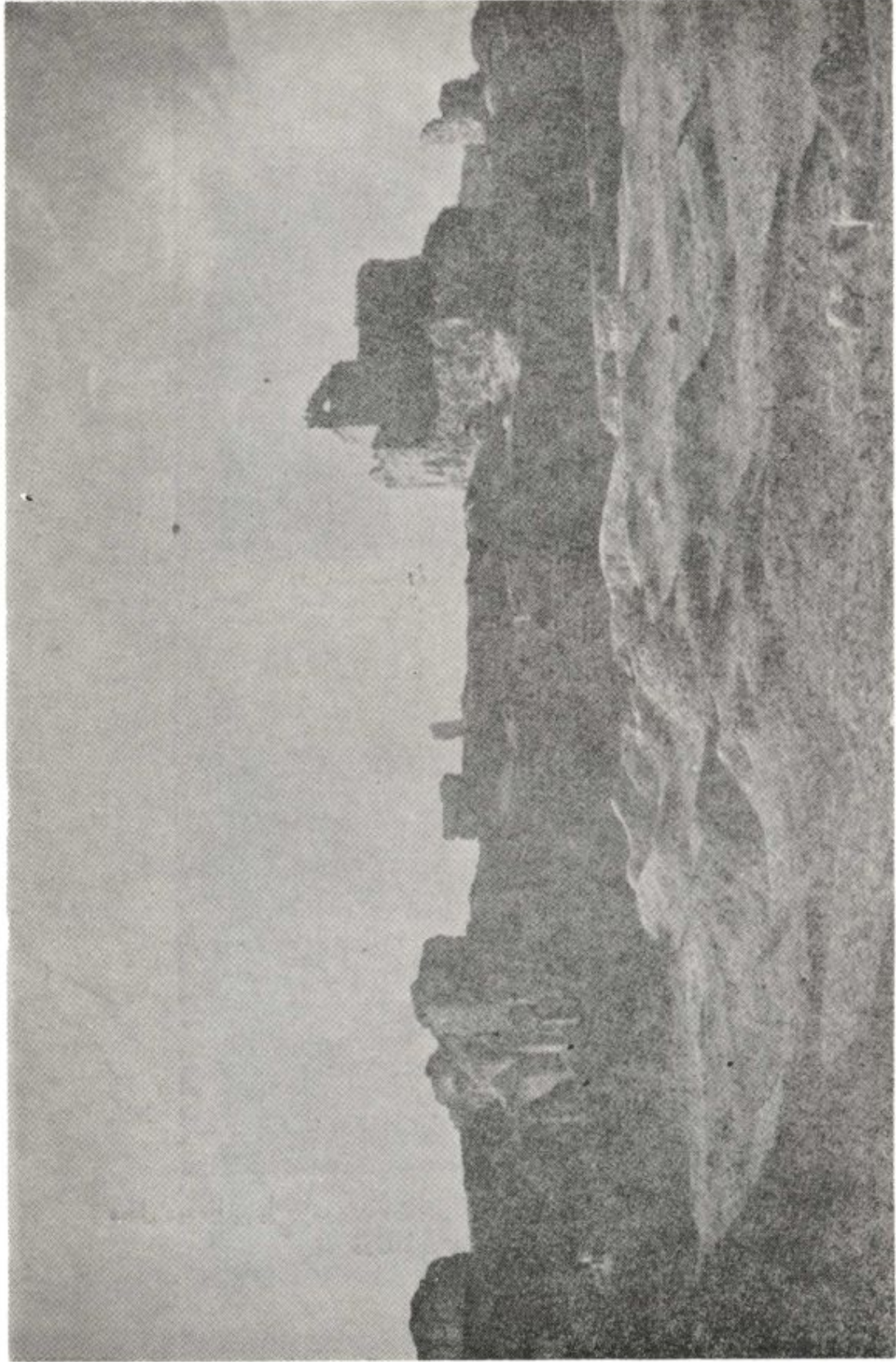
کند از بس گشته و نمکند / کرده شد دل حقایق کند / کند از بس که سران کرد / بند که برتخت چو تیغ بند

راه کمان و سگه زلف / عشق شد لبت و ایران کرده / ز بیم و ایران نیزه کند / در آن زمان نهادند رود و فرزند
 ز پیش قزلباش چندی کرده / عراق غارت بدو سپرد / میری از بس که از صلح و کفر / با تنده مای فرود برود کسر

جنگ ایران و پرتغال (مینیاتور از نسخه خطی جرون نامه، بریتیش موزیوم)

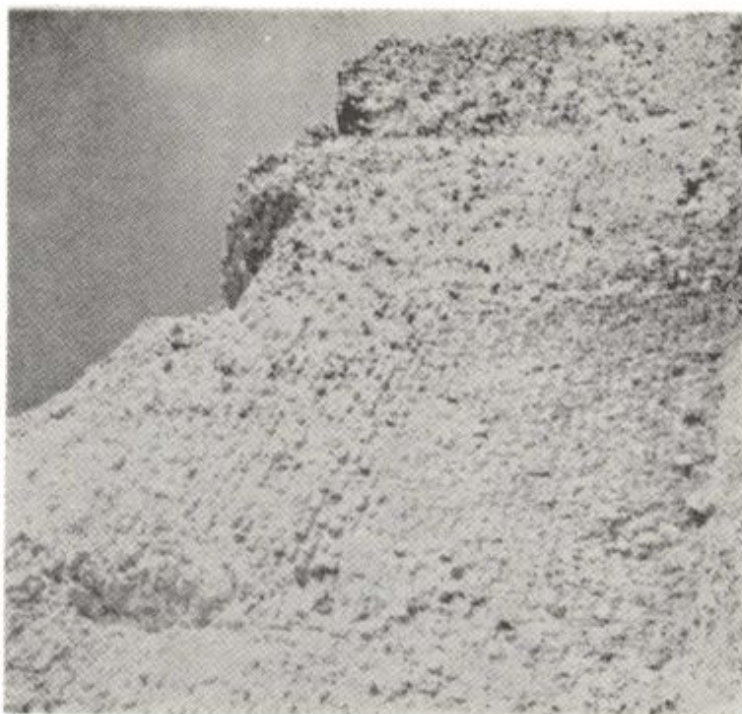


جنگ ایران و پرتغال (مینیاتور از نسخه خطی جرون نامه ، بریتیش موزیوم)



مجموعه خرابه های قلعه پرتغالی هرمز

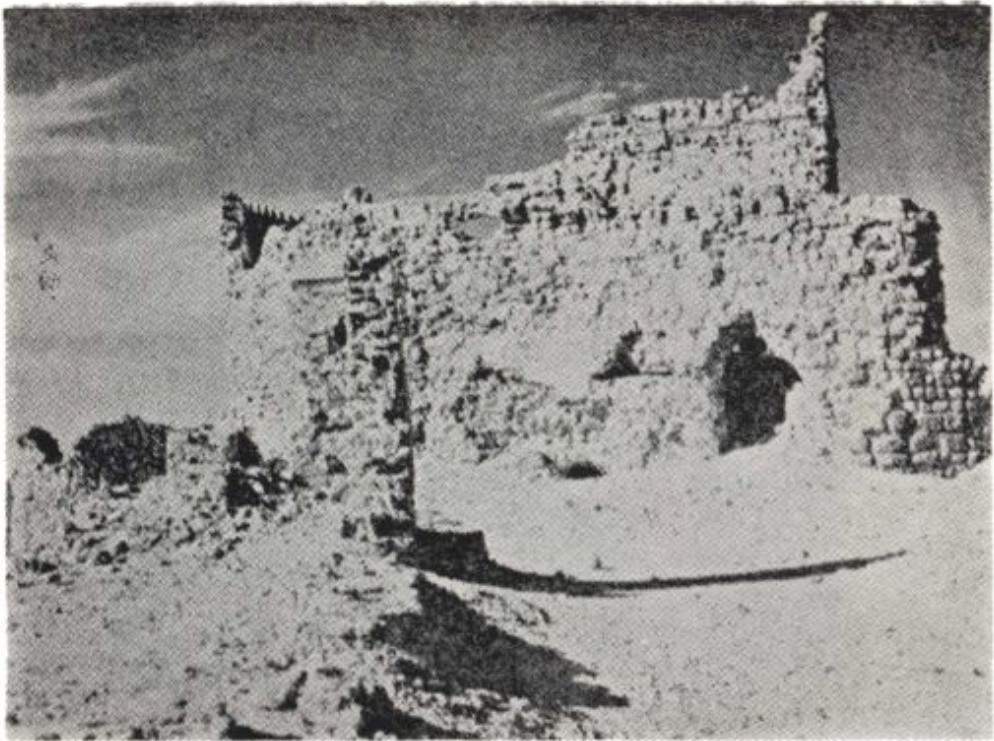
(از کتاب سواحل و جزایر خلیج فارس و دریای عمان . احمد اقتداری)



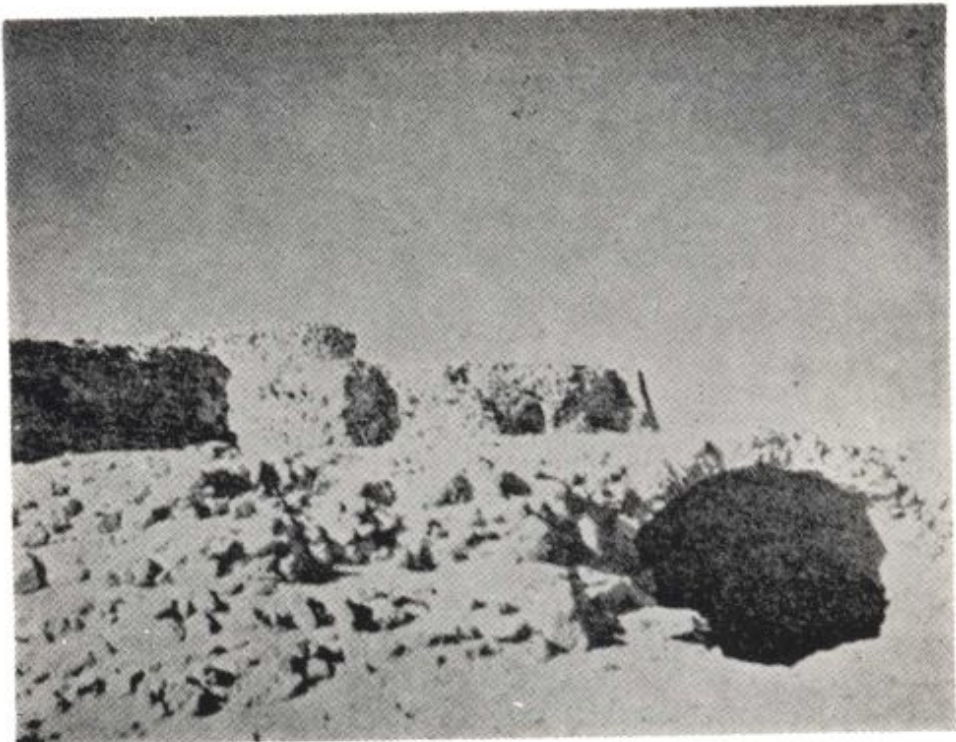
دیوار سازی از سنگ و ملاط و گچ و ساروج در قلعه پرتغالی هرمز
(از کتاب سواحل و جزایر خلیج فارس و دریای عمان)



دولوله توپ در کنار دیوار قلعه پرتغالی هرمز
(از کتاب سواحل و جزایر خلیج فارس و دریای عمان)



آخرین و مرتفعترین عمارت قلعه پرتغالی هرمز
(از کتاب سواحل و جزایر خلیج فارس و دریای عمان)



آبانبار معروف قلعه پرتغالی هرمز
(از کتاب سواحل و جزایر خلیج فارس و دریای عمان)



دو اشکوب از قلعه پرتغالی هرمز



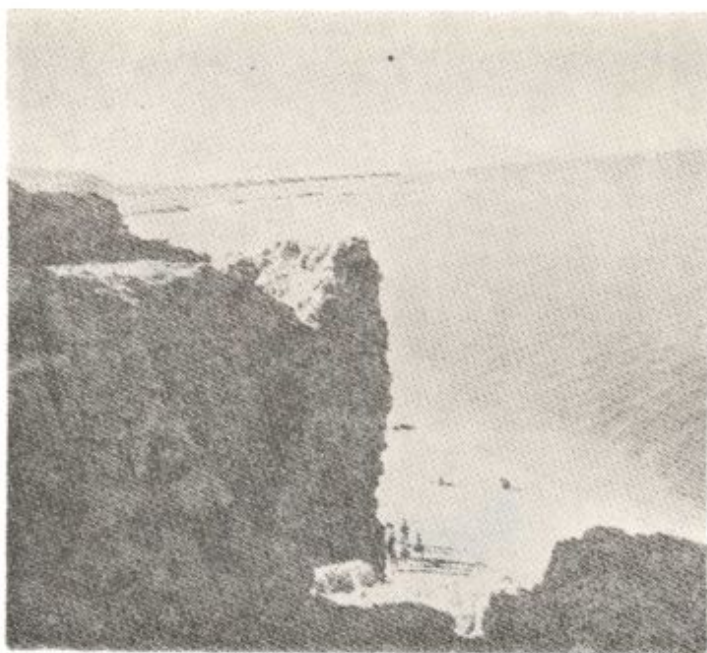
محل دیده بانى یا جای دوربین دریائى یا محل استقرار اسلحه دریائى
در قلعه پرتغالی هرمز



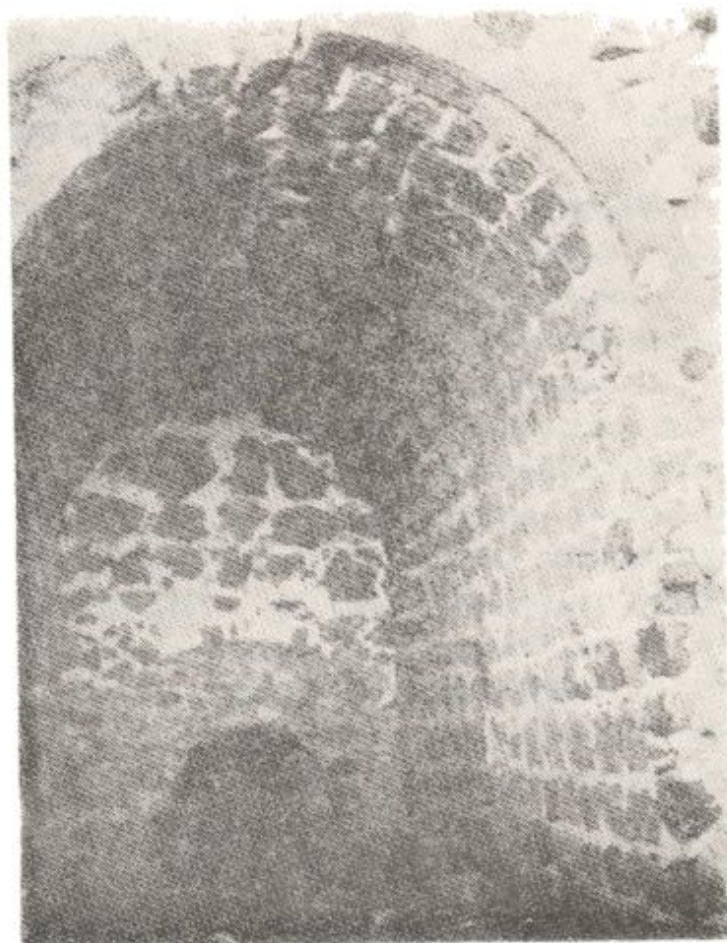
خندق و دیوار جداری قلعه پرتغالی هرمز



حیاط اصلی قلعه پرتغالی هرمز



یکی از مدخلهای پنهانی قلعه پرتغالی هرمز



طاق قوسی و سنگ و گچی در قلعه پرتغالی هرمز

فهرست اعلام

آسیای صغیر : ۸۴-۱۳۸-۱۳۹-۱۴۰-۱۴۴	آ
۱۴۵-۱۴۸-۱۴۹-۱۶۱-۱۶۷-۱۸۵	
۱۸۶-۱۸۷-۱۸۸-۱۹۲-۱۹۳-۱۹۴	
۲۰۱-۲۲۸-۲۵۹-۳۱۲	
آسیای غربی : ۱۸۶	آتن : ۱۴۸
آسیای مرکزی : ۳۶۳-۳۶۶-۳۶۸-۳۷۰	آجی جای : ۳۱۷
آشکالا : ۱۸۹	آخالت : ۷
آفریقا : ۱۸۳	آخسقه : ۱۹-۳۳۷-۳۴۹
آقاخان مقدم : ۳۴۷	آدام اولتاریوس : ۸-۸۲-۱۱۴
آقچه قلعه سی : ۲۷۲	آذربایجان : ۸-۱۱-۱۲-۳۳-۴۰-۵۲-۵۸
آق جای : ۳۱۲	۹۲-۹۳-۱۳۱-۱۵۲-۱۶۵-۱۷۰-۱۷۱
آق قویونلو : ۱-۵۶-۱۶۲-۱۶۵-۱۶۶-۱۸۲	۱۷۹-۱۸۱-۱۸۲-۱۸۹-۲۰۶-۲۰۸
۱۸۳-۲۰۹	۲۰۹-۲۱۴-۲۲۸-۲۳۶-۲۳۷-۲۳۸
آق مثقال : ۲۴۹	۲۳۹-۲۴۳-۲۴۸-۲۵۱-۲۵۴-۲۵۵
آگرا : ۴۱۶	۲۵۶-۲۵۷-۲۵۸-۲۶۰-۲۶۳-۲۸۳
آگره : ۴۱۵-۴۲۷	۲۸۶-۲۸۷-۳۰۵-۳۰۶-۳۰۷-۳۰۹
آلاشکرت : ۱۹۰	۳۱۰-۳۱۱-۳۱۲-۳۱۳-۳۱۴-۳۱۶
آلبانی : ۱۴۴-۱۴۵	۳۱۷-۳۲۰-۳۲۲-۳۲۳-۳۲۴-۳۳۶
آلتانی : ۱۵۰	۳۳۷-۳۴۲-۳۴۴-۳۴۷-۳۵۱-۳۵۲
آلتون قلعه : ۲۷۰	۳۵۳-۳۷۵-۳۷۶-۳۷۷-۳۸۰-۳۹۵
آل عثمان : ۱۳۹-۱۴۰-۱۴۱-۱۴۵-۱۴۶-۳۳۸	۳۹۷-۴۰۱-۴۳۱-۴۳۲ .
آلمانها : ۱۴۶	آذری : ۴۲-۴۳-۴۴
آل مشعشع : ۲۱	آراخان : ۴۲۲
آمازیا : ۱۴۹	آریامهر : ۴
آماسیه : ۲۰۰	آریاها : ۳۳
	آسیا : ۳۲-۴۹-۹۴-۱۵۵-۱۸۳-۲۰۰-۲۰۲
	۴۱۸

اتراك : ۱۰۴	آمد : ۲۷۰-۲۶۵
اتروگول : ۱۳۸	آمودریا : ۱۷
احمد : ۱۷۸	آناطولی : ۱۹۳-۱۷۸-۱۵۵-۱۴۶-۱۳۸-۷۷
احمد اول : ۳۲۲-۳۰۸	۱۹۴-۲۰۲-۲۰۸-۲۱۷-۲۲۱-۲۲۵
احمدبیک صوفی اوغلی : ۳۸۱	۳۳۶-۲۷۷
احمد پاشا : ۳۱۵	آنتونی : ۴۵
احمد پاشا دوقه کن اوغلی : ۲۰۸-۲۰۶	آنتونی شرلی : ۱۷۵-۷۶-۶۹
احمد پاشا کویرلو : ۱۵۸	آنتی توروس : ۱۹۱
احمد پاشا هر سکلی اوغلی : ۲۱۸	آنجلو ونیزی : ۲۲۸-۲۲۵
احمدخان : ۴۲۷	آندری نیویل : ۱۴۴
احمد سلطان : ۴۲۸	
احمد سلطان استاجلو : ۳۹۰	الف
احمد سلطان افشار : ۳۹۰	ابدالی : ۸۱
احمد سلطان چکنی : ۴۰۸-۴۱۱	ابراهیم : ۲۴۰
اخلاط : ۳۳۷-۲۴۵	ابراهیم پاشا : ۲۴۰-۲۳۹-۲۳۸-۲۳۷-۱۸۰
ادیان : ۲۴۹	۲۴۱
ادرنه : ۲۰۵-۱۹۷	ابراهیم خان : ۳۵۵-۲۶۹-۲۴۸
ارامنه : ۶۸	ابراهیم خان ذوالقدر : ۲۴۷
ارجیس : ۲۴۹	ابراهیم میرزا : ۸۹
ارجیش : ۳۳۷-۱۲	ابرقو : ۱۴
ارخان : ۱۴۳-۱۴۲	برلوی افشار : ۴۰۸
اردبیل : ۳۳۲-۳۲۳-۲۶۷-۲۶۰-۲۳۷-۲۳۰	ابوالاحمد : ۴۰۶
۴۲۸	ابوالمحمدخان : ۳۹۳
اردبیل اوغلی : ۲۱۲	ابوالخیرخان : ۳۷۵-۳۷۲-۳۷۱-۳۶۵-۳۶۴
اردهان : ۲۳۰-۱۹	۳۹۲-۳۸۶
ارزنجان : ۲۴۹-۲۴۶-۱۳-۱۱	ابوبکر میرزا : ۲۵۶
ارزروم : ۲۴۹-۲۴۸-۲۴۶-۲۲۸-۱۸۹-۱۳	ابوحنیفه : ۳۲۹
۲۶۹ - ۲۶۶-۲۶۳-۲۶۰-۲۵۹-۲۵۲	ابوسعید سلطان : ۳۹۰-۳۸۶
۳۱۷ - ۳۱۵-۲۷۹-۲۷۴-۲۷۲-۲۷۰	ابوسعید تیموری : ۳۶۵
۳۲۲-۳۲۱-۳۲۰	ابوطالب میرزا : ۲۸۴
ارزنه الروم : ۳۰۸	ابوالغازی : ۴۱۰-۴۰۹-۴۰۸-۴۰۷-۴۰۶
ارس : ۳۴۵-۲۶۳-۲۶۲-۱۸۹-۱۸۸-۱۱	ابونصر خوافی : ۴۳۱
ارغنداب : ۹	اسپر : ۳۴۴-۲۳۸
ارغه : ۱۳	ایبورد : ۴۰۷-۴۰۶-۳۹۳-۱۸۰-۱۷-۱۰
ارمنستان : ۱۸۸-۱۸۷-۱۸۶-۱۸۵-۱۷۰-۵۲	۴۰۸
۳۲۰ - ۲۷۴-۲۵۹-۲۲۸-۱۹۸-۱۹۱	اتابک : ۱۹
۴۳۱	اتابکان : ۲۱
اروپا : ۱۴۴-۱۴۳-۱۴۱-۱۰۹-۴۸-۴۵-۴۴	اتراك : ۱۰-۹
۱۶۳-۱۵۶-۱۵۴-۱۵۳-۱۵۱-۱۴۸	

استرآباد : ۱۱-۱۸-۵۲-۱۸۰-۳۷۵-۴۰۱
اسرائیل اوری : ۸۱
اسلام : ۳۳-۱۴۰-۱۴۱-۱۴۲-۱۴۳-۱۸۴
۱۹۴-۱۹۵-۲۰۰-۲۶۵-۲۷۰-۲۷۱
۳۴۹-۳۵۰-۳۶۱-۴۲۰
اسفزار : ۱۷-۲۲
اسفراین : ۳۹۸-۳۹۹
اسفندیار اوغلی : ۲۱۷
اسفندیارخان : ۴۰۷-۴۰۸-۴۰۹
اسفندیار سلطان : ۴۰۶
اسکن : ۲۲
اسکندربیک : ۱۱۶-۱۳۶-۲۴۸
اسکندربیک ترکمان : ۳۱۳
اسکندر بیک منشی : ۳-۸۵-۸۶-۳۲۹-۳۵۷
۳۵۸-۴۱۲
اسکندربیک یوسف اوغلی سنجق بیک نیکویی :
۲۲۷
اسکندر پاشا : ۲۰۸-۲۴۸-۲۴۹-۲۵۰
اسکندر لونت اوغلی : ۲۶۷-۲۶۸
اسکندر منشی : ۷-۱۸-۲۱-۸۷-۹۱-۹۲
۹۳-۱۱۷
اسکوتاری : ۱۴۹-۲۰۶
اسمعیل : ۲-۷-۳۸-۳۹-۵۶-۱۶۵
اسمعیل دوم : ۴۰-۲۵۵-۵۶
اسمعیل میرزا : ۳۷-۳۸-۲۴۲-۲۴۳-۲۴۴-۲۴۵-۲۴۶-۲۴۷
۲۴۹-۲۵۰-۲۵۱
اشراقی (احسان) : ۳۵۸
اشرف افغان : ۱۸-۵۳
اشنگیر : ۲۴۳
اصفهان : ۲-۱۵-۴۰-۴۴-۴۶-۵۱-۶۴-۶۵
۷۱-۸۰-۸۱-۹۶-۹۷-۱۰۸-۱۳۱
۱۳۲-۱۳۵-۱۳۶-۱۶۵-۱۷۷-۱۷۸
۱۷۹-۱۸۰-۲۲۸-۲۴۷-۳۰۶-۳۱۳
۳۱۶-۳۱۹-۳۲۱-۳۲۲-۳۲۷
۳۳۱-۳۳۷-۳۴۵-۳۵۰-۳۸۴
۴۰۰-۴۰۹-۴۱۰-۴۱۲-۴۳۰
اطریش : ۱۵۰-۱۵۸-۱۵۹-۱۷۷-۲۳۱-۲۳۲
۳۱۲-۳۳۵
اطریشی : ۱۵۳-۱۵۸

۱۶۷-۱۷۲-۱۷۳-۱۷۵-۱۸۳-۲۰۰
۲۰۲-۲۲۹-۲۳۱-۲۳۶-۳۱۵-۳۱۹
۴۱۸
اروپای غربی : ۱۴۵-۱۶۰
اروپائی : ۳۱-۳۲-۴۵-۴۶-۴۷-۵۴-۶۵
۸۰-۹۶-۹۷-۱۱۰-۱۲۷-۱۵۸-۱۷۰
۱۷۱-۱۷۳-۱۷۵-۱۷۸-۲۰۹-۳۱۵
۳۲۰-۳۵۴-۴۱۹-۴۲۵
اروپائیان : ۴۸-۱۵۳-۱۵۵-۱۷۳
اروج بیک : ۷۶-۹۰-۹۷-۱۱۲-۱۳۶-۲۶۶
۲۷۷-۳۵۸
اروج بیک بیات : ۸-۲۵۸
اروس : ۳-۳۳۵
ارومیه : ۱۸۹-۱۹۰-۲۵۵
اروندروود : ۱۹۱
ازبک : ۱۷-۱۸-۳۶-۱۶۶-۲۳۲-۳۶۲-۳۶۵
۳۶۶-۳۶۷-۳۶۹-۳۷۳-۳۷۴-۳۷۵
۳۷۷-۳۷۸-۳۷۹-۳۸۰-۳۸۳-۳۸۸
۳۹۰-۳۹۶-۳۹۹-۴۰۴-۴۰۵-۴۰۷
۴۰۸
ازبکان : ۳۳-۴۱-۴۳-۴۴-۵۹-۶۴-۱۰۴
۱۳۱-۱۳۲-۱۶۳-۱۶۴-۱۶۹-۱۷۸
۱۹۳-۲۳۲-۲۸۶-۲۸۸-۳۲۱-۳۵۹
۳۶۸-۳۷۰-۳۷۱-۳۷۲-۳۷۳-۳۷۵
۳۷۶-۳۷۹-۳۸۰-۳۸۱-۳۸۲-۳۸۴
۳۸۵-۳۸۷-۳۸۸-۳۹۲-۳۹۳-۳۹۶
۴۰۱-۴۱۰-۴۱۲-۴۲۴
ازبکها : ۶-۱۸
اسپانیا : ۱۵۰-۱۵۴-۱۵۵-۱۷۷-۳۱۵-۳۲۲
اسپانیه : ۳-۳۳۶
اسپانیائیا : ۴۸
استاجلو : ۳۷-۳۸-۵۷-۷۳-۸۸-۲۸۴-۲۸۵
۳۱۴-۳۸۷-۳۸۸
استاجلو چخور سعد : ۲۴۹
استاجلو محمد بیک : ۲۲۵
استاجلوها : ۳۵-۴۰
استانبول : ۵۲-۵۳-۱۶۹-۱۷۸-۱۹۵-۲۰۵
۲۰۶-۲۴۲-۲۵۸-۲۶۷-۳۱۸-۳۱۹
۳۲۱-۳۲۲-۳۲۳-۳۲۸-۳۴۵-۳۴۸

۱۹۸-۱۷۹	اعتمادالدوله : ۱۲۵-۸۰
امپراطوری تیموری : ۱۸۲	اعراب : ۱۸۲-۱۱۰
امپراطوری عثمانی : ۱۵۴-۱۵۳-۱۵۰-۴۴-۲	اغزیوارخان حاکم مغان : ۲۲۷
۱۶۲ - ۱۶۱-۱۵۸-۱۵۷-۱۵۶-۱۵۵	الطغنه : ۳۵۶ - ۳۵۵-۱۸۱-۱۸۰-۱۷۹-۸۱
۱۷۳ - ۱۷۱-۱۶۹-۱۶۸-۱۶۷-۱۶۴	افریقا : ۱۶۷-۱۵۶-۱۵۳
۲۵۳ - ۱۹۸-۱۹۰-۱۸۳-۱۷۸-۱۷۷	افشار : ۳۸۸-۵۷-۳۷-۱۵
امیرآخوَرعبداله خان : ۴۰۳	افغان : ۸۱
امیر اکرنج : ۲	افغانستان : ۴۲۷-۴۲۳-۴۱۵-۳۸۱-۱۸۲-۵۱
امیربیک موصلی : ۳۷۸	۴۳۲
امیر تیمور : ۳۷۲-۳۷۱-۱۴۶-۱۴۵	افغانیا : ۴۲۳-۱۰۷-۵۳-۵۲-۵۱
امیر تیمور سلطان : ۳۸۹	اکبرشاه : ۴۲۵-۴۲۳-۴۲۰-۴۱۸-۴۱۷-۴۱۶
امیر تیمور گورکانی : ۴۱۵-۱۸۲-۱۶۱	اکراد : ۳۴۷-۳۳۸-۳۱۳
امیر حاجی طغای : ۲	اکوز محمد پاشا : ۳۲۱-۳۲۰-۳۱۹
امیر حسن بیک بایندری : ۶۱	البرز : ۱۸۹
امیرخان : ۲۸۴-۲۸۳-۲۷۱-۲۵۶	الجزایر : ۱۵۶-۱۵۳
امیرخان حاکم کسگر : ۳۴۶	القاسب میرزا : ۲۴۵-۲۴۲-۲۳۷-۲۳۱-۶۳
امیرخان موصلو : ۳۷۷	۲۸۸-۲۴۸-۲۴۷
امیرسلطان موصلی : ۳۸۴	القاص میرزا : ۱۷۱
امیرشاهی : ۳۸۹	الموردی بیک : ۶۹
امیر محمود : ۲	الموردی خان : ۱۰۶-۱۰۳-۹۱-۷۴-۷۱-۱۵
اندخود : ۳۸۴	۴۰۱-۳۱۳-۳۱۱-۳۰۹
انگلبرت : ۱۱۴	النگ کبیز : ۳۴۷
انگلبرت کمپفر : ۱۳۶-۱۱۲-۷۹	الوند بیک بایندری آق قویونلو : ۱۶۵-۱۶۲
انگلیس : ۳۳۵-۱۰۹-۴۸-۳	الوندخان افشار : ۲۳۸
اورجان : ۳۱۸	الوند میرزا : ۵۶
اورال : ۳۶۳	الی : ۳۵۱
اورامان : ۲۱	الیزابت : ۱۵۹
اورخان : ۲۰۱-۱۹۹	اماکن مقدسه : ۳۳۲-۱۵۲
اوردا : ۳۶۳	امام رضا : ۳۸۴-۳۷۶-۳۷۵
اورگنج : ۴۰۵	امام مسقط : ۵۰
اورنگ زیب : ۴۲۵-۴۲۴-۴۲۳-۴۲۲-۴۲۱	امامقلی خان : ۴۱۰-۲۶۴-۲۶۲-۱۰۶-۱۵
۴۲۶	۴۱۲
اوزون حسن : ۱۸۲	امامیان : ۱۹۴
اوزبکیه : ۴۰۲-۳۹۹	امپراطوری گورکانی مغول هند : ۴۲۶-۳۲۶
اوژیر بوزبک : ۲۹۹	امپراطور بیزانس : ۱۴۷
اوغلو عثمان آقا : ۲۰۸	امپراطور هابسبورگ : ۱۵۳-۳۷
اوق : ۲۲	امپراطور هند : ۴۳۱
اوکرانی : ۱۹۸	امپراطوری اسپانیا : ۲۳۱-۱۵۵-۱۵۰
اوکرن : ۱۵۸-۱۵۶	امپراطوری اطریش : ۱۷۱-۱۵۵-۱۵۱-۱۵۰

۳۳۷ - ۳۳۶-۳۳۵-۳۳۲-۳۲۷-۳۲۶
 ۳۴۳ - ۳۴۲-۳۴۱-۳۴۰-۳۳۹-۳۳۸
 ۳۵۳ - ۳۵۲-۳۵۰-۳۴۸-۳۴۶-۳۴۴
 ۳۶۱ - ۳۵۹-۳۵۸-۳۵۶-۳۵۵-۳۵۴
 ۳۷۲ - ۳۷۱-۳۷۰-۳۶۷-۳۶۶-۳۶۲
 ۳۸۲ - ۳۸۱-۳۸۰-۳۷۶-۳۷۵-۳۷۴
 ۳۹۱ - ۳۹۰-۳۸۸-۳۸۷-۳۸۶-۳۸۵
 ۳۹۹ - ۳۹۸-۳۹۷-۳۹۶-۳۹۴-۳۹۲
 ۴۰۰ - ۴۱۶-۴۱۳-۴۱۱-۴۰۶-۴۰۰
 ۴۳۱ - ۴۳۰-۴۲۹-۴۲۸-۴۲۷-۴۲۴
 ۴۳۲

ایرانی الاصل : ۴۳

ایرانی ترک نژاد : ۴۳

ایرانیان : ۱۵۳-۵۲-۵۱-۴۵-۳۵-۳۴-۳۳
 ۲۷۶ - ۲۷۲-۲۷۰-۲۶۲-۲۵۹-۲۳۲
 ۲۷۹

ایروان : ۲۳۰-۱۸۹-۱۰۳-۹۸-۸۴-۱۲-۱۱
 ۲۷۱ - ۲۶۴-۲۶۲-۲۶۰-۲۴۸-۲۴۶
 ۲۲۰ - ۳۱۷-۳۰۹-۳۰۷-۲۸۶-۲۷۲
 ۴۳۱-۳۴۶-۳۴۴

ایل : ۱۹۳

ایلباس : ۳۶۷

ایلچیان : ۳

ایلخانان : ۳۶۴

ایلدرم : ۱۴۶

ایلدرم بایزید : ۱۴۵

ایلکهای کرد : ۲۵۵

اٹمه معصومین : ۳۰

اینجو : ۲

ب

باباخاکی : ۳۸۴

بابر : ۳۸۲-۳۸۱-۳۷۳-۳۶۶

بابرشاه : ۴۱۶

باب عالی : ۱۷۱-۱۷۰-۱۵۹-۱۵۸-۱۵۱

۱۸۴-۱۸۳-۱۷۸-۱۷۵-۱۷۴-۱۷۲

۳۱۵-۲۶۱-۲۵۷-۲۴۸-۲۴۲-۲۴۱

اولتاریوس : ۱۰۵-۶
 اولوچ علی : ۲۵۹
 اولامه : ۲۴۶-۲۴۱-۲۳۹-۲۳۸-۲۳۷
 اولامه تگلو : ۲۴۳-۲۳۶
 اويس بيگ سنجق بيگ قيصريه : ۲۲۷
 اهواز : ۱۶
 ایلات قره طاق : ۱۹۸
 ایالت قندهار : ۱۷
 ایالت گرجی : ۱۱
 ایتالیا : ۱۷۷-۱۴۹
 ایتالیائی : ۱۳

ایران : ۱۵-۱۴-۱۰-۹-۸-۷-۶-۴-۳-۲

۳۴ - ۳۳-۳۱-۳۰-۲۱-۲۰-۱۹-۱۸

۴۲ - ۴۱ - ۴۰ - ۳۹-۳۷-۳۶-۳۵

۵۲ - ۵۱-۵۰-۴۹-۴۸-۴۷-۴۶-۴۴

۶۱ - ۵۹-۵۸-۵۷-۵۶-۵۵-۵۴-۵۳

۷۶ - ۷۵-۷۰-۶۹-۶۸-۶۶-۶۳-۶۲

۹۰ - ۸۹-۸۴-۸۳-۸۲-۸۱-۸۰-۷۸

۱۰۲ - ۱۰۰-۹۹-۹۸-۹۷-۹۴-۹۳

۱۱۲ - ۱۱۱-۱۱۰-۱۰۹-۱۰۸-۱۰۴

۱۲۴ - ۱۲۲-۱۲۰-۱۱۸-۱۱۴-۱۱۳

۱۳۷ - ۱۳۶-۱۳۴-۱۳۲-۱۳۰-۱۲۹

۱۵۹ - ۱۵۵-۱۵۴-۱۵۲-۱۵۱-۱۴۰

۱۶۶ - ۱۶۵-۱۶۴-۱۶۳-۱۶۲-۱۶۱

۱۷۵ - ۱۷۴-۱۷۳-۱۷۲-۱۷۰-۱۶۷

۱۸۳ - ۱۸۲-۱۸۱-۱۸۰-۱۷۸-۱۷۶

۱۹۱ - ۱۹۰-۱۸۹-۱۸۷-۱۸۶-۱۸۵

۱۹۷ - ۱۹۶-۱۹۵-۱۹۴-۱۹۳-۱۹۲

۲۱۳ - ۲۱۱-۲۱۰-۲۰۹-۲۰۸-۱۹۸

۲۲۱ - ۲۲۰-۲۱۸-۲۱۶-۲۱۵-۲۱۴

۲۳۱ - ۲۳۰-۲۲۸-۲۲۵-۲۲۴-۲۲۲

۲۴۰ - ۲۳۹-۲۳۸-۲۳۷-۲۳۶-۲۳۲

۲۴۹ - ۲۴۸-۲۴۷-۲۴۴-۲۴۲-۲۴۱

۲۵۷ - ۲۵۶-۲۵۵-۲۵۴-۲۵۳-۲۵۱

۲۶۵ - ۲۶۳-۲۶۱-۲۶۰-۲۵۹-۲۵۸

۲۷۳ - ۲۷۱-۲۶۹-۲۶۸-۲۶۷-۲۶۶

۲۸۷ - ۲۸۳-۲۸۲-۲۷۹-۲۷۷-۲۷۴

۳۱۵ - ۳۱۴-۳۱۳-۳۱۰-۳۰۸-۲۸۸

۳۲۴ - ۳۲۳-۳۲۰-۳۱۹-۳۱۸-۳۱۶

براق خان : ۳۹۲-۳۹۰	۳۳۴-۳۲۶-۳۲۲-۳۱۹-۳۱۸-۳۱۶
براق قلعه : ۲۵۵	۳۳۶
براندخود : ۱۷	بابیلون : ۸۴
برخوردار بیک توچی باشی : ۱۰۴	باجنزار : ۱۷
بروجرد : ۳۴۷-۲۲-۱۳	بادرای : ۳۵۱
بروسا : ۱۴۰	بادری : ۳۴۹
برهانی : ۴۲۴	بادغیس : ۳۸۴-۱۸
برهمنی : ۴۱۹	بادکوبه : ۳۱۴-۳۱۱-۱۸۰
بسارائی : ۱۵۶	بادنجان سلطان روملو : ۳۷۸
بسظام : ۳۹۶ - ۳۹۵-۳۸۷-۳۸۴-۹۲-۱۸	بازیلوس : ۱۴۷-۱۴۶-۱۴۴
۴۰۱-۳۹۹-۳۹۷	باغچه سرای : ۲۵۷
بصره : ۳۵۵ - ۳۵۴-۳۵۳-۳۴۹-۸۰-۱۶	بافراه : ۲۲
بغداد : ۴۴ - ۲۲-۲۱-۱۵-۱۴-۱۱-۸-۲	باکتریان : ۴۲۴
۲۸۷ - ۲۴۷-۲۳۹-۱۹۲-۱۶۵	باکو : ۱۱
۳۳۲-۳۳۰-۳۲۸-۳۲۷-۳۲۴-۳۱۲	بالامرغاب : ۱۸-۱۷-۹
۳۴۸-۳۴۷-۳۴۶-۳۴۲-۳۴۱-۳۴۰	بالکان : ۱۸۰-۱۷۹
۴۳۲-۳۴۹	بایبرد : ۲۴۹
بکناش خان : ۳۴۸	بایرام بیک قهرمانی : ۳۸۲
بکرسوباشی : ۳۳۰-۳۲۹-۳۲۸-۳۲۷	بایزید : ۱۹۴-۱۹۰-۱۶۶-۱۵۱-۱۴۵-۱۲
بلاد اسلام : ۳۰۶	۲۵۶-۲۵۳
بلخ : ۳۷۱-۳۶۸-۳۶۶-۲۱۴-۸۳-۱۷-۱۱	بایزید دوم : ۱۹۶-۱۹۴-۱۴۹
۴۰۰-۳۹۸-۳۹۷-۳۸۴-۳۸۳-۳۸۲	بایندری : ۲۲۹-۱۶۵
۴۱۱-۴۰۳-۴۰۲-۴۰۱	بایندریان : ۶۱
بلغارستان : ۱۹۸-۱۵۶-۱۴۸-۱۴۷-۱۴۴	بایندریه : ۳۸۸
۲۰۳	بحر خزر : ۸
بلغراد : ۱۵۹-۱۵۳-۱۴۶	بحر عمان : ۱۵
بلوچ : ۸	بحرین : ۱۵
بندر آزوف : ۱۵۸	بخارا : ۳۷۳ - ۳۷۲-۳۷۱-۳۶۸-۸۳-۱۷
بندرعباس : ۷۹-۵۰	۳۹۰ - ۳۸۴-۳۸۲-۳۸۱-۳۸۰
بنگاله : ۴۲۷-۴۲۱-۴۱۵	۴۱۲-۴۰۴-۴۰۳-۴۰۱-۳۹۳-۳۹۲
بوداپست : ۱۵۳	بدایق خان قاجار : ۴۲۸
بوسفور : ۱۴۳	بدخشان : ۴۲۷ - ۴۲۴-۴۰۲-۳۹۴-۳۸۱
بوسنی : ۱۹۸-۱۴۸	۴۲۹
بوغای دوم : ۳۶۵	بدرخان : ۴۲۸
بوکدان : ۱۹۸	بدرخان استاجلو : ۲۴۹-۲۴۳
بهارکو : ۷۳	بدره : ۱۵
بهبهان : ۲۴۷-۱۵-۱۱	بدلیس : ۱۲
بهرام پاشا : ۲۶۲-۲۶۰	بدیع الزمان : ۳۷۳-۳۷۲
بهرام میرزا : ۲۴۶-۲۴۵-۲۴۱-۲۳۸-۲۳۷	برادران شری : ۱۷۴-۷۱-۷۰-۶۹-۶۰-۴۵

پوشنگ : ۳۸۴
 پولتاوا : ۱۵۹
 پولونی : ۱۷۷-۱۹۸
 پونتیک : ۱۸۶-۱۸۸
 پوله : ۴۸
 پیاده نظام : ۷۱-۷۸
 پی‌یترو دو لاواله : ۱۰۵-۱۲۹-۳۲۲
 پیرمحمد سلطان : ۳۶۹-۴۰۴
 پیره بیگ چاوشلو : ۲۱۹
 پیری سلطان : ۳۸۴
 پیغمبر : ۱۶۴

ت

تابان : ۱۹۰
 تاتار : ۶۸-۸۳-۹۸-۱۹۸-۲۶۴-۳۲۴-۳۶۲
 ۳۶۴
 تاجیک : ۴۳
 تاجیکستان : ۳۶۳
 تاجیکها : ۶۸
 تازیان : ۵۵
 تاشکند : ۳۶۶-۳۶۸-۳۶۹-۳۷۳-۳۸۱-۳۸۶
 ۴۰۱
 نال‌اوغلو : ۲۶۸
 تاورنی : ۸۲-۱۳۳
 تاورنیه : ۱۱۲
 تبت : ۳-۳۳۵
 تبریز : ۱۱-۱۲-۲۸-۳۷-۴۰-۶۳-۸۸
 ۱۳۱-۱۵۵-۱۶۲-۱۷۰-۱۹۴-۲۱۳
 ۲۱۴-۲۱۸-۲۲۴-۲۲۵-۲۲۸-۲۳۷
 ۲۳۹-۲۴۲-۲۴۳-۲۴۴-۲۵۵-۲۶۰
 ۲۶۴-۲۶۷-۲۷۳-۲۷۴-۲۷۵-۲۷۶
 ۲۷۷-۲۷۸-۲۷۹-۲۸۰-۲۸۲-۲۸۴
 ۲۸۷-۲۸۸-۳۰۶-۳۱۳-۳۱۶-۳۱۷
 ۳۱۸-۳۲۳-۳۳۷-۳۴۴
 تبلیس : ۱۲-۲۳۰-۲۳۷-۲۴۹
 تخت جمشید : ۴۴
 تخماق : ۲۶۰
 تلج : ۱۶

۲۴۷-۲۵۱-۳۸۸-۴۲۸
 بیانی (خان‌بابا) : ۲-۵۳-۶۹-۱۳۶-۱۳۸-۳۵۸
 بیرام علی سلطان بیات : ۴۰۸
 بیره : ۳۴۹-۳۵۱
 بیزانس : ۱۴۳-۱۴۴-۱۴۵
 بیگ : ۱۳۹
 بین‌النهرین : ۸-۷۷-۱۸۵-۱۸۶-۱۹۱-۱۹۲
 ۲۴۰-۲۵۸-۲۶۰-۲۷۰-۲۷۷-۳۲۷
 ۳۲۸-۳۳۱-۳۳۲-۳۳۴-۳۴۳-۳۵۳
 ۳۵۴

پ

پاپ : ۳-۱۴۷-۱۷۵-۱۷۶-۱۷۷-۳۳۶
 پاپ اعظم : ۳۷-۶۵-۹۵-۹۶
 پاپ پل پنجم : ۱۷۷
 پادری : ۹۵
 پادری پل سیمون : ۶۵-۹۶
 پادری‌های برهنه پای گرمی : ۶۴
 پادشاه طغاتی‌مور : ۲
 پادشاهان صفوی : ۱۹
 پارتها : ۵۸
 پاسین : ۱۲-۱۹۰
 پانان : ۹
 پانی پت : ۴۱۵-۴۱۶
 پرتقال : ۶۱-۱۰۹
 پرتقالیان : ۶۲-۶۳-۱۱۰
 پرتقالیها : ۱۶-۴۲-۴۸-۱۰۹-۱۱۷-۴۲۵
 پرتکال : ۳-۳۳۶
 پرچم ارتش : ۱۱۲
 پرومیا میزوس : ۹
 پسران بابا الیاس چاوشلو : ۲۱۹
 پطر گبیر : ۵۰-۱۵۸-۱۵۹-۱۸۰-۳۵۵
 پکن : ۴۴
 پل شکسته : ۳۲۴
 پل مالان : ۳۸۸-۳۹۲
 پمبک : ۱۱
 پنجاب : ۴۲۱
 پنجاهه : ۱۸

- توپخانه : ۷۴-۷۸-۷۹-۸۰
 توسکان : ۱۷۷
 تولك : ۲۲
 توماس هربرت : ۱۱۴
 تومانیس : ۲۷۳-۲۷۰-۲۶۶-۲۶۵
 تون : ۱۸
 تونس : ۱۵۳-۱۵۶
 توی و سرکان : ۱۳-۱۵
 تهران : ۳۹۶-۳۵۸-۹
 تیمور : ۱۹۶-۱۵۵-۱۳۶
 تیمورگورکانی : ۳۶۶
 تیموری : ۴۲۷-۳۷۱-۳۶۶
 تیموریان : ۳۷۲-۳۶۶-۳۶۵-۶۱
 تیول : ۱۸-۱۴
- ج**
- جاجرم : ۴۰۱-۳۹۸-۳۹۷
 جاسك : ۱۶-۸
 جاف : ۳۵۱
 جام : ۴۰۵
 جان پاروت : ۶۹
 جان فرایر : ۱۱۳
 جان کاردت رایت : ۹۴-۶۶
 جانشینان شاه اسماعیل : ۱۷۲
 جان وفا میرزا : ۳۷۹-۳۷۸-۳۷۶
 جان هوآر : ۶۹
 جانی بك خان : ۳۲۴-۳۲۲
 جانی بيك سلطان : ۴۰۴-۳۹۰-۳۸۳-۳۸۲
 جاویدان : ۱۳۶
 جبال قفقاز : ۱۰-۷
 جربادقان : ۱۵
 جرجان : ۱۸
 جرون : ۱۶
 جزایر بحرین : ۸
 جزایری : ۷۸
 جزیره رودس : ۱۵۳
 جزیره قبرس : ۱۵۴
 جزیره هرمز : ۴۸-۴۲
- تراس : ۱۴۴
 ترانسیلوانی : ۱۵۶
 تربت شیخ جام : ۱۸
 ترجان : ۲۴۶-۲۱۱
 توشیز : ۴۰۰-۳۸۹
 ترك : ۱۵۸-۱۵۴-۱۵۳-۱۴۹-۶۶-۳۳
 ترکان : ۱۴۷-۱۴۰-۹۸-۴۷
 ترکان آسیای مرکزی : ۳۶۷
 ترکان عثمانی : ۴۳۱-۴۲۹-۲۵۵-۲۰۱-۴۰
 ترکستان : ۳۷۶-۳۶۹-۳۶۵-۱۸۵-۱۸۲
 ۴۰۲-۳۹۶-۳۹۴-۳۹۰-۳۸۱-۳۸۰
 ۴۲۷-۴۱۵
 ترکمان : ۴۰۷-۳۹۷-۲۸۳-۲۴۹-۴۲
 ترکمانان : ۲۸۴-۸۸-۴۰-۳۷
 ترکمانان ازبک : ۳۲
 ترکمانان صائن خانی : ۴۰۶
 ترکمن چای : ۲۶۰
 ترکمنستان : ۸۴
 ترکها : ۱۵۹
 ترناك : ۹
 تریالا : ۲۶۸
 تریپولی تن : ۱۵۶
 تزار : ۱۸۰
 تزار ایوان سوم : ۱۴۹
 تسنن : ۱۶۶-۱۶۵-۲۴
 تشیع : ۱۶۶-۳۸
 تغلیس : ۲۶۶-۲۶۵-۲۶۱-۲۲۲-۲۰-۱۹-۱۱
 ۲۷۲-۲۷۱-۲۷۰-۲۶۹-۲۶۸-۲۶۷
 ۳۲۱-۲۷۴
 تقماق سلطان : ۲۷۱-۲۶۸-۲۶۴-۲۶۲-۲۶۰
 ۲۷۲
 تقی پاشا : ۳۴۲-۳۳۹
 تفضلی (تقی) : ۱۳۶
 تكلو : ۲۸۴-۲۸۳-۸۸-۷۳-۵۷-۳۷-۳۶-۳۵
 ۳۸۸-۳۸۷
 تکه ایلی : ۱۹۴
 تهرسلطان : ۱۰۴
 تصوار : ۱۵۹
 توابع فارس : ۱۶

چرنداب تبریز : ۲۴۳
 چفال اوغلی : ۲۸۷-۳۰۸-۳۰۹-۳۱۰-۳۱۱
 ۳۱۳
 چفال زاده : ۲۷۲
 چگنی : ۳۸۸
 چلدر : ۲۵۹-۲۶۱-۲۶۲
 چتودالسانداری : ۶۰
 چنگیزخان : ۱۳۹-۳۶۴-۳۸۶
 چوت : ۲۶۰
 چهاردانگه : ۲
 چیتور : ۴۱۸
 چیغاله پاشا : ۲۷۶-۲۷۷-۲۷۹
 چین : ۴۴

ح

حاجم خان : ۴۰۶
 حاج یکتاش : ۲۰۰
 حاجیلو : ۱۸
 حاجی محمد خان : ۴۰۱
 حاش : ۲۲
 حافظ ابرو : ۲
 حافظ پاشا : ۳۲۷-۳۳۰-۳۳۱-۳۳۲-۳۳۳
 ۳۳۴

حاکم صفوی : ۱۷
 حجاز : ۱۵۲
 حزین (محمدعلی) : ۱۰۸
 حسن : ۱۹۳
 حسن آقا : ۳۲۲
 حسن آقا سنجق بیگ مورده : ۲۲۷
 حسن بیگ یوزباشی : ۲۴۸
 حسن پادشاه ترکمان : ۶۱-۳۹۷
 حسن پاشا : ۲۰۸-۲۱۷-۲۲۰-۲۲۷-۲۶۵
 ۳۳۰
 حسن خان : ۳۰۶
 حسنخان شاملو : ۳۹۰
 حسن سلطان روملو : ۳۵۷-۳۹۰
 حسن قلعه : ۱۲
 حسنلو : ۳۸۸

جستان : ۳۴۹-۳۵۱
 جشن شاهنشاهی ایران : ۵۳
 جعفر پاشای : ۲۷۸
 جفتای : ۳۶۶-۳۹۷
 جلال الدین محمد اکبر : ۳۰۴-۴۱۶-۴۲۹-۴۳۲
 جلال خان : ۳۹۲-۳۹۳
 جلال خان ازبک : ۲۵۴
 جلایر : ۴۰۷
 جلفا : ۴۶
 جلگه عراق : ۱۹۱
 جمشید سلطان : ۴۰۸
 جنگ چالدران : ۲۲۶-۲۲۸-۲۲۹-۵۰۵
 جنگهای صلیبی : ۱۳۸
 جنیش : ۱۶
 جوجی : ۳۶۴-۳۸۶
 جوربد : ۴۰۳
 جون مارك آمریکائی : ۳۵۷
 جوهه سلطان : ۲۳۹-۳۸۸-۳۹۰
 جهانگیر : ۴۲۱-۴۲۵
 جهانی : ۴۴
 جیحکو : ۱۷
 جیعون : ۹-۱۷-۳۶۵-۳۸۲-۳۸۶

چ

چاپخانه کلاویانی : ۳۵۷
 چادر آبی : ۳۶۳
 چادر سفید : ۳۶۳
 چادر طلائی : ۳۶۴
 چالدران : ۲-۵۶-۵۸-۷۱-۹۵-۱۰۱-۱۰۲
 ۱۶۹-۱۸۴-۱۹۳-۱۹۸-۲۱۲-۲۱۳
 ۲۱۴-۲۱۷-۲۱۹-۲۲۴-۲۲۸
 ۳۱۷
 چای سوئی : ۲۰۹
 چخور سعد : ۸-۱۱-۱۲-۲۱۳
 چرکس : ۲۵۶
 چرکسپا : ۶۸-۹۰
 چرکسی مصر : ۱۶۸
 چرموک : ۲۱۱

خان محمد استاجلو : ۱۹۷-۲۱۴-۲۱۶-۲۲۰
 ۲۲۱-۲۲۲-۲۲۴-۲۲۷
 خدابنده : ۳۷-۴۰-۴۱-۲۵۷-۲۸۳-۲۸۴
 خراسان : ۲-۱۷-۲۲-۳۳-۴۲-۴۳-۵۰-۸۳
 ۹۲-۹۳-۱۰۰-۱۶۶-۱۸۱-۱۸۲
 ۲۰۶-۲۲۷-۲۸۴-۲۸۶-۲۸۷-۲۸۸
 ۳۲۱-۳۲۷-۳۷۱-۳۷۰-۳۷۲-۳۷۴
 ۳۷۵-۳۷۶-۳۷۹-۳۸۱-۳۸۲-۳۸۵
 ۳۸۶-۳۸۷-۳۹۱-۳۹۲-۳۹۳
 ۳۹۵-۳۹۶-۳۹۷-۳۹۸-۳۹۹-۴۰۰
 ۴۰۱-۴۰۲-۴۰۴-۴۰۶-۴۰۷-۴۰۹
 ۴۱۰-۴۱۱-۴۱۲-۴۳۰
 خزانة : ۳۳۸
 خزر : ۸۴-۱۱۰-۱۱۱-۱۱۲-۱۸۰-۲۵۷
 خسرو : ۴۲۰-۴۲۱
 خسرو پاشا : ۳۳۶-۳۳۷-۳۳۸-۳۴۰-۳۴۱
 ۳۴۲
 خسرو جرد : ۳۹۰
 خشک رود : ۲۲
 خلافت اسلامی : ۱۶۴
 خلخال : ۲۴۷
 خلفای عباسی : ۱۵۲
 خلیج فارس : ۸-۱۵-۴۲-۴۶-۴۹-۵۰-۶۲
 ۸۴-۱۰۹-۱۱۰-۱۱۱-۱۱۲-۱۳۲
 ۱۸۶-۱۹۲
 خلف بیک : ۲۲۷-۳۳۳-۳۴۸-۴۱۱
 خلف بیک سفره چی باشی : ۳۳۷-۳۴۴-۳۴۵
 ۴۱۰
 خلف بیک چرخچی باشی : ۳۴۷
 خلیفه روملو : ۲۱۶
 خلیفه مهرداد : ۴۲۸
 خلیل آقا : ۳۲۱
 خلیل بیک : ۲۱۸
 خلیل پاشا : ۳۲۲-۳۲۳-۳۲۴-۳۴۱-۳۴۲
 ۳۴۳
 خلیل سلطان : ۲۱۸
 خلیج حسینقلی : ۱۰
 خلیج عمان : ۸
 خنوس : ۱۲

حسین بیک الله احمد بیک صوفی اوغلی : ۲۱۸
 ۲۲۲-۲۲۷-۳۷۸-۳۸۳
 حسین خان : ۲۴۳-۲۴۸-۳۲۷
 حسین خان بیک : ۳۴۶
 حسین خان سلطان جنوشلو : ۲۵۵
 حسین خان شاملو : ۲۳۷
 حسینخان ولد بورون سلطان تگلو : ۲۳۸
 حسین میرزا : ۲۵۱
 حسینقلی خان : ۷۸
 حصار قارص : ۲۴۵
 حصین کیفا : ۱۳
 حضرت رضا : ۴۳-۳۹۶
 حضرت علی : ۲۴۷
 حکام گرکوچک : ۲۱
 حلب : ۱۹۲-۲۵۱-۲۶۵-۲۶۹-۳۱۹-۳۲۰
 ۳۲۴
 حله : ۱۴-۳۳۲-۳۴۱-۳۴۲
 حمزه بیگ کوسه : ۲۲۷
 حمزه سلطان خامسلوی ذوالقدر : ۳۹۰
 حمزه میرزا : ۱۷۲-۲۵۸-۲۶۳-۲۶۴-۲۷۲
 ۲۷۳-۲۷۴-۲۷۵-۲۷۶-۲۷۷-۲۷۸
 ۲۷۹-۲۸۰-۲۸۲-۲۸۳-۲۸۴
 حملات عثمانیها : ۶
 حمصی : ۲۴۵
 حویزه : ۲۱-۳۲۶-۳۵۴
 حیدر میرزا : ۳۷-۳۸-۲۶۹-۲۸۸

خ

خاک ایران : ۴-۵۰-۲۴۲
 خاک عثمانی : ۱۶۷
 خان تاتار : ۴۰-۲۲۸
 خاندان آق قویونلو : ۱۶۵
 خاندان صفویه : ۱۴-۵۰-۵۳-۱۶۵-۱۶۷
 ۲۱۰
 خاندان علی : ۱۶۳
 خان تگلو : ۲۳۹
 خان عالم : ۴۳۲

- خواف : ۱۸-۳۹۶
 خواجه شیخ محمد کلانتر : ۳۷۴
 خواجه محمد : ۲۸۳
 خواجه محمد شاه بوداغ : ۳۷۱
 خواجه محمود : ۲۸۲
 خواجه مظفر تبکی : ۳۸۸
 خوار : ۱۴
 خوارزم : ۹-۱۸-۳۶۴-۳۶۶-۴۰۱-۴۰۵-۴۰۷
 خواندگار : ۲۴۷
 خوانساری : ۳۲۸
 خوزستان : ۸-۱۱-۲۱-۳۰۴
 خوی : ۲۱۲-۲۲۵-۲۲۸-۲۴۸-۲۵۰-۳۳۱
 خیرالدین : ۱۰۳-۳۱۶
 خیوه : ۹-۳۶۷
- د**
- دارا : ۴۲۲
 دارالسلام بغداد : ۳۵۱
 دالسانداری : ۶۰-۶۱-۱۱۴-۱۱۵
 دانشگاه تهران : ۳۵۷
 داغستان : ۱۰-۵۲-۷۲-۱۸۷
 داغستانیهای شمعان : ۳۲۶
 دامغان : ۱۸-۳۷۵-۳۸۹
 داور : ۴۲۹
 داوید گرمین : ۱۴۸
 دجله : ۸-۱۹۱-۱۹۲
 ددبک طالش : ۳۷۸
 دربند : ۱۱-۱۸۰-۲۶۳-۲۶۴-۳۱۱-۳۱۲
 ۳۱۴-۳۱۵-۳۷۴
 دربند چقان : ۳۳۹
 درجزین : ۲۳۶-۲۴۰-۴۱۱
 درفش ایرانیان : ۱۱۳
 درنه : ۳۴۹
 درون : ۴۰۶-۴۰۷-۴۰۸
 درویش پاشا : ۲۶۰-۲۶۲-۳۱۵
- درویش محمد بیک : ۳۳۰-۳۳۱
 دره مرغاب : ۹
 دریاچه آرال : ۳۶۴
 دریاچه وان : ۱۸۵-۳۱۱
 دریای اژه : ۲۰۵
 دریای پارس : ۱۰۹
 دریای خزر : ۱۰-۱۹۸
 دریای سیاه : ۳۳۵
 دریای مدیترانه : ۱۰۳-۱۹۸
 دریای مرمره : ۱۴۱
 دزفول : ۱۶-۲۱
 دژ خوزار : ۳۸۲
 دژ قرشی : ۳۸۲
 دژ قوچ دوان : ۳۸۲
 دشت قیچاق : ۱۹۸-۳۱۸-۳۹۰
 دشت یاسی چمن : ۲۰۹
 دکن : ۴۱۷-۴۲۰-۴۲۱-۴۲۲-۴۲۳-۴۲۵
 دلاواله : ۸۷-۹۱
 دمشق : ۲۶۵
 دوازده امام : ۳۰
 دو دانگه : ۳۰
 دورق : ۱۵-۱۶-۳۴۷
 دورق بیگ قورچی‌باشی : ۳۸۹
 دورمیش‌خان : ۲۱۷-۲۱۸-۳۷۸-۳۸۶-۳۸۷
 دولت آناتولی : ۱۴۳
 دولت ایران : ۲۲۳-۳۲۷-۳۴۹-۳۵۰-۳۷۰
 ۴۳۲
 دولت تزاری روسیه : ۵۲
 دولت تیموری : ۴۲۷
 دولتشاهی (اسماعیل) : ۳۵۸
 دولت شیخ اخلق : ۳۸۶
 دولت صفویه : ۱۶۷-۳۶۲
 دولت عثمانی : ۱۳۹-۱۴۳-۱۴۶-۱۵۴-۲۰۰
 ۲۰۳-۳۳۲-۳۳۴-۳۵۰-۴۳۱
 دولت مسکوی : ۲۵۹
 دومن : ۸۵
 دهلی : ۴۱۵-۴۱۶-۴۲۱-۴۲۳-۴۲۴-۴۲۵
 ۴۲۸-۴۲۹
 دیاربکر : ۱۱-۱۳-۱۹۷-۲۱۲-۲۱۴-۲۲۰

۲۳۰-۲۳۵-۲۴۰-۲۴۱-۲۴۶-۳۱۸
 ۳۲۲-۳۳۲-۳۳۷-۳۳۸
 دیار ربیعه : ۲۴۲
 دیاله : ۳۳۳
 دین محمدخان : ۳۹۲-۴۰۴-۴۰۵
 دین مسیح : ۴۲۲
 دینور : ۱۴
 دیو سلطان : ۲۱۴
 دیو سلطان روملو : ۳۷۸-۳۸۴
 دین اسلام : ۴۲۵
 دین عیسی : ۶۲
ذ
 ذوالفقارخان : ۱۱۳-۴۰۱-۴۰۵
 ذوالقدر : ۵۷-۷۳-۸۸-۱۹۷-۲۱۸-۳۸۸
 ذهاب : ۱۴-۱۵-۳۵۳
ر
 راجپوت : ۴۲۳
 راجپوتانا : ۴۱۸-۴۲۲
 راجها : ۴۱۶-۴۲۳
 رادکان : ۳۸۴
 رافائل دومانس : ۶-۸۲-۸۵-۱۰۲-۱۲۸
 راه‌گرگویه : ۲۴۶
 رجب‌نیا (مسعود) : ۷۶-۱۳۶
 رحمن قلی سلطان قراتاش : ۴۰۷-۴۰۹
 رحیم‌زاده صفوی : ۱۹۹-۳۵۷
 رزه‌بی : ۳۵۱
 رستم : ۳۴
 رستم بیک : ۳۱۴-۳۳۷-۳۴۲-۴۱۱
 رستم پاشا : ۲۴۵
 رستم‌خان سپهسالار : ۳۴۴-۳۴۷
 رستم محمدخان : ۴۱۱
 رضائیه : ۳۱۸
 رضوان : ۲۷۴
 رگابدار : ۲۰۴
 رمضان بیک : ۲۵۰

رمیان‌گروسینسکی : ۶۲
 روبرت : ۴۵
 روبرشرلی : ۶۹-۷۵-۳۱۵-۳۱۹
 رود آریاچای : ۱۲
 رود آلتک : ۲۰
 رود آمویه : ۳۸۰
 رود اترك : ۱۸
 رود ارس : ۱۲
 رود ایرتیش : ۳۶۳
 رود تاریم : ۳۶۱-۳۶۸
 رود توبول : ۳۶۳
 رود جیحون : ۳۶۳-۳۶۴-۳۸۰-۳۹۰
 رودخانه دیاله : ۳۳۲
 رودخانه قزل اوزن : ۲۳۸
 رود زیوه : ۲۱۳
 رودس : ۹۶-۱۹۸
 رود سند : ۴۱۵-۴۲۷
 رود سیحون : ۳۶۷
 رود فرات : ۱۹۰
 رود قره اینه : ۲۱۳
 رود کابل : ۵۱
 رود کارون : ۱۹۲
 رود کاناک : ۲۶۲
 رود کر : ۲۰
 رود کور : ۲۷۰
 رود گنگ : ۴۲۵
 رود عرک‌چانی : ۲۰
 رود ماکو : ۲۱۳
 روس : ۵۳-۸۴
 روسها : ۵۲-۱۰۲-۱۵۷-۲۲۲
 روسیه : ۵۲-۵۳-۸۱-۱۴۹-۱۵۹-۱۶۲-۱۸۰
 ۱۸۵-۲۲۲-۳۶۴
 روسیه تزاری : ۳۵۵
 روسیه سفید : ۱۹۸
 روضة‌الصفویه : ۵۹-۹۱
 روم : ۲-۷-۱۱۲-۱۳۸-۱۴۰-۱۴۴-۱۴۷
 ۱۴۸-۲۱۴-۲۴۷-۲۷۶-۳۰۵-۳۲۳
 ۳۳۸-۳۵۲
 رومانی : ۱۹۸

ژ	۲۲۷-۲۲۰-۲۱۷-۲۰۸-۲۰۲ : روم ایلی
	۱۴۴-۱۴۳ : روم شرقی
	۱۹۷-۵۷-۳۷ : روملو
	۳۲۸ : رومی
	۲۷۶-۲۴۴-۲۴۰ : رومیان
	۳۳۴-۳۳۳-۳۲۵-۳۲۱-۳۰۸-۳۰۶ : رومیه
	۲۳۹ : رهبان عیسوی
	۳۸۹-۱۳۶-۸۵-۷۰-۵۹-۶ : دهربرن
	۱۴ : ری
	۸۷ : ریاض الفردوسی
	۲۲۶ : ریچارد نولر
	۱۶ : ریگ
س	
	۲۲ : ساخر
	۲۲۵-۲۲۰-۲۱۹ : سارو پیره قورچی باشی
	۲۲۷
	۳۵۱-۳۴۷ : ساروخان طالش
	۳۹۰ : سارو قمش جام
	۳۴-۲ : ساسانی
	۱۶۲-۵۵ : ساسانیان
	۴۰۷ : سالور
	۴۲۸-۱۷۸ : ساممیرزا
	۳۶۲-۱۳۶-۱۱۲-۱۰۰-۸۳-۸۲ : سانسون
	۱۷۷ : ساوا
	۱۴ : ساوه
	۴۱۱-۴۰۸-۴۰۰-۳۹۸ : سبزواری
	۲۲۹-۲۲۷-۲۲۶-۲۱۳-۴۱ : سپاهیان ایران
	۲۳۷-۲۳۶
	۲۲۱-۲۲۰-۲۱۶-۲۱۳-۲۰۶ : سپاه عثمانی
	۲۲۷
	۲۳۸-۲۳۲-۲۳۱ : سپاهیان ازبک
	۲۱۷ : سپاهیان اروپائی عثمانی
	۳۲۴ : سراب
	۱۳ : سرت
	۱۶۸ : سرحدات آسیائی عثمانی
	۲۲۹-۲۸-۳۵ : سرخ کلاهان
	۲۱۷ : سگبانیاشی
	۱۳۹ : سلاحه
	۵۱ : سلاطین گورگانی هند
	۱۶۱-۱۲۸ : سلجوقی
	۲۵۶ : سلنوز
	۱۵۱ : سلسله مهالیک
	۱۵۲ : سلسله آل عثمان
ز	
	۱۹۰ : زاب
	۲۴ : زبان فارسی
	۳۴۹ : زدوئی
	۴۱۹ : زرتشتی
	۱۰۴ : زکی الطبری العلی آبادی
	۳۵۲ : زلم
	۴۱۰-۴۰۹-۳۳۰ : زمان بیگ
	۴۲۹ : زمین
	۱۷ : زمین داور
	۳۴۹ : زندشیر
	۱۲ : زنجان
	۳۹۰ : زورآباد
	۳۴۰ : زور پاشا
	۳۸۲-۳۷۸ : زینال سلطان شاملو
	۳۸۱ : زین العابدین
	۳۳۳-۳۲۹ : زینل بیگ
	۴۳۲ : زینک بیگ شاملو
	۲۱۱ : زینل پاشا
	۳۳۸ : زینل خان سپهسالار
	۳۳۷ : زینل خان شاملو
	۳۸۸-۸۷ : زیگ

سلطان حسین : ۸۱-۳۷۲	سلسله تیموری: ۴۱۶
سلطان حسین الغ بیک : ۳۷۱	سلطان ابراهیم اول : ۱۵۷
سلطان حسین میرزا بایقرا : ۳۹۷	سلطان ابراهیم لودی افغان: ۴۱۵
سلطان علی : ۲۲۴-۲۲۷-۲۷۶-۲۸۰	سلطان ابوسعید : ۴۱۵
سلطان علاءالدین : ۱۳۹	سلطان احمد: ۱۶۸
سلطان علی میرزا افشار : ۲۱۸	سلطان احمد سوم : ۱۸-۲۸۶-۳۱۲-۳۱۳
سلطان مصطفی دوم : ۳۲۸	۳۱۶-۳۱۹-۳۲۱-۳۲۲
سلطان مصطفی چهارم : ۱۵۸	سلطان احمد دوم: ۱۵۹
سلطان محمد دوم : ۱۶۳	سلطانان استاجلو : ۲۱۹
سلطان محمد سوم : ۱۷۵-۲۸۶-۳۰۸	سلطان بایزید : ۱۲۹-۱۴۴-۱۶۳-۱۶۵
سلطان محمد چهارم : ۱۵۷-۱۵۸	۱۶۶-۱۶۷-۱۹۳-۳۰۵
سلطان محمد میرزا : ۳۹	سلطان بایزید عثمانی: ۳۷۹
سلطان محمد فاتح : ۱۹۴-۲۰۴	سلطان خواندگار : ۷
سلطانیه : ۱۲-۲۳۸-۳۱۶-۳۲۳-۳۳۲-۳۳۴	سلطان روملو: ۲۴۳-۲۴۸
سلماس : ۲۵۵-۳۱۷	سلطان زیاد اوغلی : ۲۴۳
سلیمان بیک : ۲۲۷-۳۱۰	سلطان سلیم اول: ۳۳-۱۰۱-۱۴۹-۱۵۰-۱۵۱
سلیمان شاه : ۱۳۸	۱۵۲-۱۶۲-۱۶۷-۱۶۸-۱۶۹-۱۸۴
سمخته : ۷	۱۹۳-۱۹۴-۱۹۵-۱۹۶-۱۹۷-۱۹۸
سمرقند : ۱۷-۸۳-۳۷۲-۳۷۶-۳۸۰-۳۸۶	۱۹۹-۲۰۱-۲۰۲-۲۰۴-۲۰۵-۲۰۶
۴۰۱-۴۱۵-۴۲۷	۲۰۸-۲۰۹-۲۱۰-۲۱۱-۲۱۲-۲۱۴
سمنان : ۱۴-۱۸	۱۱۷-۲۱۸-۲۱۹-۲۲۰-۲۲۱-۲۲۲
سور : ۱۰	۲۲۵-۲۲۷-۲۲۸-۲۳۰-۲۳۵
سنان پاشا : ۲۰۸-۲۲۱-۲۲۲-۲۲۴-۲۲۵	سلطان سلیم دوم: ۳۷-۱۰۴-۱۷۱-۲۳۱
۲۲۶-۲۵۲-۲۶۸-۲۶۹-۲۷۱-۲۸۲	۲۵۴-۲۵۸
سنقر : ۱۴	سلطان سلیمان قانونی: ۳۷-۶۲-۶۳-۱۰۱
سنجق بیک پربرزند : ۲۲۷	۱۵۰-۱۵۳-۱۷۰-۱۷۱-۲۲۸-۲۳۰
سنجق بیک صوفیه : ۲۲۷	۲۲۳-۲۳۶-۲۳۸-۲۳۹-۲۴۰-۲۴۱
سنور : ۳۵۱	۲۴۲-۲۴۳-۲۴۴-۲۴۷-۲۴۸-۲۵۱
سودان : ۱۹۸	۲۵۲-۲۵۳-۲۵۵-۳۰۶-۳۱۵-
سوریه : ۸-۵۸-۱۸۶-۱۸۸-۱۹۱-۲۶۵	سلطان قلی چندان چندان بیک : ۴۲۹
۲۶۹-۲۷۷-۳۱۲	سلطان محمد : ۶-۱۱-۱۹-۳۹-۴۱-۱۰۲
سوزکدوک چقان : ۳۵۲	سلطان محمد خدابنده : ۴۰-۴۲-۶۳-۱۴۹
سوگولی : ۱۵۴-۱۵۵	سلطان مراد عثمانی : ۱۳-۵۶-۱۴۲-۱۴۴
سوئد : ۱۵۹	۱۴۷-۲۵۷-۲۵۹-۲۸۸-۳۴۳-۳۴۴
سونجک محمد سلطان : ۳۸۶-۳۹۰	۳۴۵-۳۴۸-۳۴۹-۳۵۰
سونووک بیک قورچی باشی : ۲۴۶-۲۴۸	سلطان مراد دوم: ۲۵۴-۲۵۶-۲۵۹-۲۶۹-۲۷۱
سپیلی خوانساری : ۳۵۸	سلطان مراد سوم : ۳۷-۲۳۱-۲۵۳-۲۶۵
سیاوش بیک قوللر آقاسی : ۳۴۴	سلطان مراد چهارم : ۱۵۷-۳۲۸-۳۳۴-۳۳۵
سیاوش پاشا : ۳۷۱	۳۳۶-۳۴۶

شاهبخت خان : ۳۷۵-۳۷۴-۳۷۲-۳۶۶-۱۶۶ : ۳۷۷
 شاه بوداغ سلطان : ۳۷۲-۳۷۱
 شاهزادگان گرجی : ۲۶۱
 شاه جهان : ۴۲۳-۴۲۲-۴۲۱
 شاه سلطان حسین : ۹۳-۸۶-۸۰-۷۹-۵۱
 ۳۵۵-۳۵۴-۳۵۳-۱۷۹-۱۰۷
 شاه سلیم : ۴۳۲
 شاه سلیمان : ۱۱۳-۷۹-۵۰-۱۵
 شاهسون : ۶۸-۵۸
 شاه صفی : ۸۹-۸۵-۷۸-۷۷-۵۰-۱۵-۷
 ۳۳۵ - ۱۸۵-۱۷۸-۱۰۷-۱۰۶-۹۱
 ۳۴۵-۳۴۴-۳۴۳-۳۴۱-۳۳۷-۳۳۶
 ۴۱۰-۴۰۷-۳۴۹-۳۴۸-۳۴۷-۳۴۶
 ۴۱۱
 شاه طهماسب : ۵۲-۵۱-۴۰-۳۹-۳۷-۳۵
 ۱۱۵ - ۸۵-۶۷-۶۲-۶۱-۵۹-۵۳
 ۲۳۶-۲۳۳-۲۳۲-۱۸۱-۱۷۰-۱۱۶
 ۲۴۴-۲۴۲-۲۴۱-۲۴۰-۲۳۸-۲۳۷
 ۲۵۱-۲۵۰-۲۴۹-۲۴۸-۲۴۶-۲۴۵
 ۲۸۷-۲۱۵-۲۵۹-۲۵۵-۲۵۴-۲۵۲
 ۴۲۸-۳۹۸-۳۹۲-۳۹۱-۳۸۹-۳۸۸
 ۴۲۹
 شاه طهماسب اول : ۵۹-۵۸-۲۲-۱۹-۱۴
 ۱۶۹ - ۱۳۱-۱۱۷-۸۹-۸۸-۸۶
 ۴۲۸-۴۱۶-۳۸۶-۳۰۵-۲۳۰-۱۷۲
 شاه طهماسب دوم : ۵۰
 شاه عباس : ۴۵ - ۴۴-۴۳-۴۲-۱۷-۱۲-۴
 ۶۵ - ۶۴-۶۰-۵۳-۴۹-۴۸-۴۶
 ۷۵ - ۷۴-۷۳-۷۰-۶۹-۶۸-۶۶
 ۹۸-۹۶-۹۵-۹۱-۸۲-۷۸-۷۷-۷۶
 ۱۳۰-۱۲۹-۱۰۶-۱۰۵-۱۰۳-۱۰۲
 ۱۷۵-۱۷۴-۱۷۳-۱۷۲-۱۳۶-۱۳۱
 ۳۰۸-۲۸۸-۲۸۷-۱۷۸-۱۷۷-۱۷۶
 ۳۱۶-۳۱۵-۳۱۴-۳۱۱-۳۱۰-۳۰۹
 ۳۲۲-۳۲۱-۳۲۰-۳۱۹-۳۱۸-۳۱۷
 ۳۳۱-۳۲۸-۳۲۷-۳۲۶-۳۲۴-۳۲۳
 ۳۴۰-۳۳۷-۳۳۶-۳۳۵-۳۳۴-۳۳۳
 ۴۰۰-۳۹۹-۳۹۸-۳۹۷-۳۹۶-۳۹۳

سیستان : ۳۹۶-۱۸۲-۵۱-۲۲-۱۶-۱۱
 سید جلال : ۲
 سید فرج‌اله : ۳۵۵-۳۵۴
 سید محمد کمونه نقیب‌الاشراف نجف : ۲۱۹
 ۲۲۷
 سیلاخور : ۳۴۷
 سیلزی : ۱۵۸
 سیمون خان : ۲۷۰-۲۶۸-۲۶۷-۲۶۶-۲۶۵
 ۲۷۳

ش

شاردن : ۸۹-۸۸-۸۷-۸۶-۸۳-۸۲-۷۸-۷۷
 ۱۰۹ - ۱۰۸-۱۰۷-۱۰۰-۹۴-۹۲
 ۱۳۳-۱۲۸-۱۱۸-۱۱۴-۱۱۳-۱۱۲
 ۱۳۶
 شارل پنجم : ۲۳۱-۳۷
 شارل دوازدهم : ۱۵۹
 شارل کن : ۳۷
 شادی پاشا : ۲۱۸
 شام : ۳۲۳-۲۴۲
 شاملو : ۲۸۴-۲۱۷-۷۳-۵۷-۴۰-۳۸
 شاه اسماعیل : ۳۵-۳۴-۳۳-۲۲-۱۹-۱۳
 ۱۱۵-۱۰۴-۱۰۱-۷۳-۵۸-۵۷-۵۶
 ۱۶۷-۱۶۶-۱۶۴-۱۶۳-۱۶۱-۱۵۲
 ۱۸۴-۱۸۳-۱۷۳-۱۷۲-۱۶۹-۱۶۸
 ۲۰۶-۱۹۹-۱۹۷-۱۹۶-۱۹۵-۱۹۴
 ۲۱۵-۲۱۴-۲۱۰-۲۰۹-۲۰۸-۲۰۷
 ۲۲۶-۲۲۲-۲۲۰-۲۱۹-۲۱۷-۲۱۶
 ۲۴۵-۲۳۵-۲۳۳-۲۳۰-۲۲۸-۲۲۷
 ۳۷۴-۳۷۳-۳۷۲-۳۶۶-۲۸۴-۲۵۵
 ۳۸۱-۳۸۰-۳۷۹-۳۷۸-۳۷۶-۳۷۵
 ۳۸۶-۳۸۴
 شاه اسمعیل اول : ۲۲-۲۱-۲۰-۱۸-۱۶
 ۱۸۵ - ۱۷۱-۱۶۲-۹۵-۵۸-۵۴
 ۴۲۷-۳۷۱-۱۹۳
 شاه اسمعیل دوم : ۶۳-۴۱-۳۹-۳۸-۲۰-۱۴
 ۴۲۹-۳۹۲-۲۵۴
 شاه ایران : ۳۲۱

شجاع‌الدین : ۴۲۲	۴۳۱-۴۳۰-۴۰۵-۴۰۴-۴۰۳-۴۰۱
شرفغان : ۲۶۶-۲۶۴	۴۳۲
شط‌العرب : ۸-۱۶	شاه عباس اول : ۱۶-۱۱-۱۳-۱۴-۱۵-۱۶
شط هند : ۸۴	۹۱-۹۰-۸۹-۸۷-۶۰-۲۲-۲۱-۲۰
شقان : ۴۰۳	۱۳۶-۱۱۷-۱۱۶-۹۵-۹۲
شکی : ۲۶۱-۴۲-۱۹-۱۱	شاه‌عباس دوم : ۱۰۷-۹۲-۸۳-۷۹-۷۸-۵۰
شماخی : ۳۱۵-۳۱۴-۳۱۲-۳۱۱-۱۱	۱۷۹-۱۳۴-۱۱۳
شمال افریقا : ۱۹۸	شاه‌عباس سوم : ۱۸۱
شمس‌الدینلو : ۲۰-۱۹	شاه‌عباس کبیر : ۵۰-۴۶-۲۵-۲۰-۹-۸-۳
شمیل ۱۶-۱۵	۹۵-۸۱-۷۸-۷۰-۵۹-۵۵-۵۴-۵۱
شنب‌غازان : ۲۷۸	۱۲۲-۱۰۷-۱۰۶-۱۰۵-۱۰۳-۹۸
شوره گل : ۱۲	۱۷۲-۱۷۱-۱۳۱-۱۳۰-۱۲۹-۱۲۸
شوش : ۴۴	۴۰۶-۳۹۵-۳۶۸-۲۸۶
شوشتر : ۲۱-۱۶	شاه عباس گلچهره : ۳۱۵
شهر آگرا : ۴۲۲	شاه علی سلطان استاجلو : ۳۸۷
شهر زور : ۳۴۹-۳۴۲-۳۳۹-۳۳۸-۳۳۷	شاه قلی : ۴۲۸-۱۹۴-۱۹۳
۳۵۲	شاه قلی بیگ : ۲۵۲
شهر کرمان : ۱۶	شاه قلی خلیفه مهرداد : ۲۵۱
شهروان : ۲۸۸	شاه قلی سلطان : ۲۴۹
شهداد : ۱۶	شاه قلی سلطان افشار : ۴۲۸
شیبان : ۳۸۶	شاه محمد : ۸۸-۱۲
شیبانی (محمد) : ۳۶۶-۳۶۵-۳۶۴-۳۶۱	شاهنشاه : ۴
شیبک خان : ۲۰۶-۱۹۶-۱۹۳-۱۶۶-۱۷	شاهنشاهی ایران : ۱۶۹-۱۶۵-۱۶۲-۱۶۱
۳۷۶-۳۷۵-۳۷۴-۳۷۲-۳۷۱-۳۶۶	۱۷۱
۳۸۶-۳۸۱-۳۸۰-۳۷۹-۳۷۸-۳۷۷	شاهنشاهی صفویه : ۱۹۰-۱۶۴
۴۲۷-۴۱۵	شاه جنگ ایرانیان در چالدران و یونان :
شیخ جام : ۱۸	۳۵۷
شیخ حیدر : ۲۲۹-۱۹۳	شاهرخ بیگ افشار : ۳۸۴-۳۸۱
شیخ صفی : ۳۳۲-۳۱۶	شاهرخ میرزا : ۳۷۱
شیخ مانع‌بن مقص : ۳۵۵-۳۵۴	شاهسپهان : ۴۰۱
شیراز : ۳۹۰-۱۵	شاه یحیی‌الدین الیاس شیخ‌زاده لاهیجی :
شیروان : ۸۴ - ۵۲-۴۲-۲۰-۱۹-۱۲-۱۱	۳۷۴
۲۴۲-۲۲۹-۱۸۹-۱۸۸-۱۵۵-۹۲	شاه وردی بیگ کچل : ۴۲۸
۲۷۷-۲۶۳-۲۶۱-۲۵۷-۲۵۶-۲۴۶	شاه وردیخان : ۳۴۴-۳۴۳
۳۷۴-۳۱۵-۳۱۴-۳۱۱-۳۰۷-۲۸۶	شاه‌وردی سلطان زیادوغلی : ۲۴۹-۲۴۳
۴۳۱	۲۵۱
شیرو خورشید : ۱۱۳	شبرغان : ۱۷
شیطان قلعه : ۲۷۳	شبه جزیره : ۱۵۶
	شترخان سوری افغان : ۴۱۵

ضیاءالدین نورالله : ۳۷۴
ضیاءالملک کاشی : ۴۳۱

ط

طارم : ۲۴۷
طالش : ۱۲
طاهری (ابوالقاسم) : ۲-۳-۷۰-۱۳۶-۳۵۷
۳۸۱-۴۱۲
طایفه بیات : ۳۹۹
طایفه چاوشلو : ۱۱۷
طایفه قاپوقلی : ۳۳۸
طایفه گاکری : ۹
طایفه منتفق : ۳۵۴
طایفه هزاره : ۲۴
طبرستان : ۹۳
طرابلس : ۱۹۸-۲۷۸
طرابوزان : ۱۴۸-۱۹۶-۲۰۹-۲۴۹ - ۲۵۰
۲۵۹-۲۷۸
طسوج : ۲۱۳-۲۵۰
طوایف اردلان : ۳۳۸-۳۴۱-۳۴۲
طوایف افغانی : ۵۰-۵۱
طوایف افغان بنگاله : ۱۶
طوایف ایروات : ۳۶۵
طوایف بلوچ : ۵۰
طوایف ترکمن : ۱۰-۳۲-۳۴
طوایف ترکی : ۲۰۹
طوایف جلالی : ۳۱۶
طوایف عرب : ۲۴
طوایف قزاق : ۳۶۹
طوایف قزلباش : ۲۴۵
طوایف کرد : ۳۱۰
طورعلی بیگ سنجق بیگ سلستره : ۲۲۷
طوس : ۲-۳۸۴
طهران : ۸۹
طهماسب : ۶-۳۵-۳۶-۳۷-۳۸-۶۲ - ۶۳
۱۰۱-۱۱۵-۲۳۵-۲۳۹-۲۵۳
طهماسب اول : ۷-۱۱-۱۵-۱۷
طهماسب دوم : ۱۸۱

شیعه : ۳۳-۴۳-۵۱-۱۷۳-۱۸۴-۱۹۵-۲۳۲
شیعه امامی : ۲۹-۳۰
شیعی : ۱۹۳-۱۹۴-۱۹۵-۱۹۷
شیعیان : ۳۳-۴۵-۱۷۴-۱۹۳-۱۹۴-۲۰۸
شیعی مذهب : ۱۶۷-۴۲۲

ص

صائین قلعه : ۲۶۰
صحرای موش : ۲۴۹
صربستان : ۱۴۴-۱۴۸-۱۵۹-۱۹۸-۲۰۳
صفویه : ۲-۳-۴-۵-۶-۱۱-۱۲-۱۳-۱۴
۱۵-۱۷-۱۸-۱۹-۲۰-۲۱ - ۲۲
۲۵-۲۶-۳۴-۴۰-۴۱-۴۳ - ۴۶
۴۹-۵۰-۵۱-۵۴-۵۵-۵۸ - ۶۰
۶۱-۷۷-۸۸-۸۹-۹۵-۱۰۲ - ۱۰۳
۱۰۵-۱۰۷-۱۰۸-۱۱۳-۱۱۶-۱۱۹
۱۲۱-۱۲۲-۱۲۳ - ۱۲۴ - ۱۲۵
۱۲۷-۱۲۸-۱۳۳-۱۳۵-۱۳۷-۱۳۸
۱۸۴-۱۸۵-۱۹۷-۲۰۴-۲۱۲
۲۱۵-۲۲۵-۲۲۹-۲۳۲-۲۳۸-۲۴۲
۲۴۵-۲۵۱-۲۵۴-۲۵۵-۲۵۷-۲۸۷
۳۱۱-۳۱۵-۳۱۶-۳۲۰-۳۲۱-۳۲۳
۳۲۶-۳۳۱-۳۳۶-۳۴۱-۳۵۱-۳۵۳
۳۵۵-۳۵۶-۳۵۸ - ۳۵۹ - ۳۶۲
۳۶۶-۳۶۷-۳۷۰-۳۷۲-۳۷۳-۳۷۶
۳۸۰-۳۸۱-۳۸۲-۳۹۱-۳۹۲-۳۹۳
۳۹۷-۴۰۰-۴۰۵-۴۱۰-۴۱۳-۴۱۵
۴۲۷-۴۲۸-۴۳۲
صلح استانبول : ۱۷۲
صلیبی : ۱۴۵
صوفی : ۲۲۵
صوفیان : ۱۹۳-۲۶۰-۲۷۲
صوفیگری : ۴۱۹-۴۲۲
ضیاءالدین : ۳۵۱
ضیاءالدین سلطان : ۳۸۹

ض

عثمان آغابال : ۲۱۷
 عثمان پاشا : ۲۶۳-۲۶۴-۲۷۴-۲۷۵-۲۷۶-۲۷۷
 عثمان چلبی فولکر آقاسی : ۲۴۵
 عثمان دوم : ۳۲۷
 عثمانی: ۷-۱۲-۱۳-۱۴-۱۵-۱۹-۲۰-۲۱-۳۱
 ۳۳-۳۶-۳۷-۴۱-۴۲-۴۳-۴۴
 ۴۵-۴۶-۵۳-۵۴-۵۵-۵۷-۶۲
 ۶۳-۶۴-۶۶-۶۷-۷۷-۸۰-۹۴
 ۹۶-۹۷-۹۸-۱۰۱-۱۰۶-۱۰۷
 ۱۲۸-۱۳۱-۱۳۷-۱۳۸-۱۴۰-۱۴۱
 ۱۴۲-۱۴۳-۱۴۴-۱۴۵-۱۴۹-۱۵۰
 ۱۵۱-۱۵۲-۱۵۳-۱۵۴-۱۵۵-۱۵۶
 ۱۵۸-۱۶۱-۱۶۳-۱۶۴-۱۶۵-۱۶۶
 ۱۶۸-۱۷۰-۱۷۳-۱۷۴-۱۷۵-۱۷۶
 ۱۷۷-۱۷۸-۱۷۹-۱۸۰-۱۸۱-۱۸۳
 ۱۸۴-۱۸۵-۱۹۰-۱۹۲-۱۹۳-۱۹۴
 ۱۹۵-۱۹۸-۲۰۱-۲۰۲-۲۰۴-۲۰۶
 ۲۰۷-۲۰۸-۲۰۹-۲۱۰-۲۱۴-۲۱۵
 ۲۱۶-۲۱۹-۲۲۰-۲۲۳-۲۲۶-۲۳۷
 ۲۴۰-۲۴۱-۲۴۷-۲۴۸-۲۴۹-۲۵۰
 ۲۴۸-۲۵۰-۲۵۲-۲۵۳-۲۵۵-۲۵۸
 ۲۶۴-۲۶۶-۲۶۷-۲۶۸-۲۷۲-۲۷۳
 ۲۷۵-۲۷۷-۲۷۸-۲۷۹-۲۸۲-۲۸۳
 ۲۸۷-۲۸۸-۲۹۰-۲۹۱-۳۱۰-۳۱۱-۳۱۲
 ۳۱۳-۳۱۴-۳۱۵-۳۱۶-۳۱۷-۳۱۸
 ۳۲۰-۳۲۲-۳۲۳-۳۲۴-۳۲۶-۳۳۷
 ۳۳۸-۳۳۹-۳۴۱-۳۴۲-۳۴۳-۳۴۴
 ۳۴۵-۳۴۶-۳۴۷-۳۴۹-۳۵۳-۳۵۴
 ۳۵۵-۳۶۶-۳۸۰-۴۲۲
 عجم : ۹۳-۳۳۸
 عراق : ۴۰-۱۶۵-۱۸۷-۱۹۱-۱۹۲-۲۲۸
 ۲۵۸-۲۵۹-۲۷۷-۲۸۴-۳۳۴-۳۷۶
 ۳۹۷-۳۹۸-۴۰۲
 عراق عجم: ۱۱-۱۲-۱۳-۱۴-۱۵-۱۶۵-۱۸۲
 ۲۶۷-۲۷۷
 عراق عرب : ۲-۷-۱۱-۱۴-۱۵-۲۲-۱۵۲
 ۱۵۵-۱۸۲-۱۸۵-۲۴۶-۲۸۷-۳۲۷
 ۳۲۸-۳۲۹-۳۳۷-۳۴۲

طهماسبقلیخان : ۳۴۴
 طهماسبقلی شیردنبلی : ۳۳۴
 طهماسبمیرزا : ۵۳-۱۷۹-۱۸۰-۲۸۴-۲۸۵
 ۳۵۵

ظ

ظهیرالدین محمد بابرگورکانی : ۳۸۱-۴۱۵
 ۴۲۷

ع

عادلجوز : ۲۴۵-۲۴۹-۳۳۷
 عادلگرای خان تاتار : ۲۵۴
 عاشورخان چکنی : ۴۰۸-۴۱۰
 عالی قاپو : ۱۳۵
 عایشه : ۳۲۶
 عبادالله سلطان : ۴۰۴
 عباس میرزا : ۴۰-۴۱-۵۳-۶۴-۲۸۴-۲۸۶
 عبداللهخان ازبک : ۱۹۶-۳۹۳
 عبدالله خانی : ۴۰۳
 عبدالله دوم : ۳۶۸
 عبدالله مروی : ۳۷۸
 عبدالله مولای : ۲
 عبداللهامین خان : ۴۰۴
 عبدالعزیز : ۳۸۷-۳۹۲
 عبدالعزیز سلطان : ۳۹۰-۴۱۱
 عبدالصمد بهادر : ۴۰۳
 عبداللطیف سلطان : ۳۹۰
 عبدالؤمن خان : ۳۶۹-۳۹۵-۳۹۶-۳۹۷
 ۳۹۸-۳۹۹-۴۰۰-۴۰۱-۴۰۳-۴۰۴
 ۴۳۰
 عبیدالله خان ازبک : ۱۹۶-۲۰۶-۲۲۸-۲۳۲
 ۲۳۷-۲۴۳-۲۴۴-۲۶۸-۳۶۹-۳۷۶
 ۳۸۰-۳۸۲-۳۸۳-۳۸۴-۳۸۶-۳۸۷
 ۳۸۸-۳۸۹-۳۹۰-۳۹۱-۳۹۲-۳۹۳
 ۳۹۵-۳۹۷-۴۰۰-۴۰۱-۴۰۴-۴۳۰
 عمید سلطان : ۱۰۴

عربستان : ۱۸۶-۱۵۵-۱۵۴-۱۱۱-۸۴-۸

۱۹۲-۱۹۱

عرب محمد خان : ۴۰۶-۴۰۵

عزیزآقا الیاس : ۳۷۹

علاءالدوله : ۲۳۸-۲۰۷-۱۹۷

علاءالدین ایوبی : ۱۹۹-۱۳۸

علیارخان گرایلی : ۴۰۹

علی باغی دامغان : ۳۹۹

علی ابن ابی طالب : ۱۱۳

علی بیگ مالتوچ اوغلی : ۲۲۷

علی بیگ میخال اوغلو : ۲۰۹

علی پاشا : ۲۷۳-۱۹۳

علی سلطان چکنی : ۲۴۴

علی شکر : ۱۳-۱۱

علیقلیخان : ۲۶۷-۲۶۶-۲۶۵-۲۶۲-۱۰۵

۳۹۴-۳۹۳-۲۸۴-۲۷۵-۲۷۴

علیمردان خان : ۳۵۵

عمادالدین ثنابانی : ۲

عمرشیخ : ۴۱۵-۳۷۲

علیارخان گرایلی : ۳۴۷

عیسی علیه السلام : ۳

عیسوی : ۲۰۳-۲۰۰-۹۶-۶۸-۶۵

عیسویان : ۲۰۴

غ

غازی : ۴۱۶-۲۳۹

غازی خان تکلو : ۲۳۸

غازی خان ذوالقدر : ۲۴۱

غازی قموق : ۱۰

غرب ارش : ۱۱

غربستان : ۱۷

غز : ۱۴۴

غزلیجا : ۳۴۹

غزنین : ۵۱-۱۷

عزرائی : ۸۱-۵۱

غور : ۲۲-۱۸

غوری : ۲

غوریان : ۳۹۶

غیاث‌الدین محمد : ۳۸۳

ف

فاتح : ۱۴۸

فارس : ۲۱۸-۱۶۸-۱۶۵-۹۱-۱۵-۱۱-۲

۴۰۱-۳۹۵-۲۵۸-۲۲۸

فرات : ۳۴۲-۱۹۲-۱۱-۶۳-۸

فرانسوی اول : ۱۵۳

فرانسه : ۱۵۰-۱۱۳-۱۰۹-۵۲-۴۸-۴۴-۳

۳۳۵-۱۷۷-۱۵۳-۱۵۱

فرانکلین : ۵۳

فراه : ۱۷

فرحشاد بیگ باینبری : ۲۰۹

فردینان : ۳۷

فردینان اول : ۲۳۱

فرغازه : ۳۶۸-۳۶۴

فرنگستان : ۳۳۸-۳۳۵-۳

فرنگیه : ۳

فرهاد پاشا : ۲۸۲-۲۷۴-۲۷۳-۲۷۲-۲۷۱

۲۸۷

فرهاد جرد : ۴۰۵

فرهادخان : ۴۰۵

فلات اوست یورت : ۳۶۳

فلات ایران : ۳۶۷-۳۶۵-۱۹۲

فلسطین : ۱۵۵

فوشنج : ۳۹۶

فولاد سلطان : ۳۹۰

فیروزکوه : ۳۹۹-۳۸۴

فیل پاشا : ۲۳۶

فیلیپ : ۳۷

فیلیپ دوم : ۲۳۱-۱۵۵

فیلیپ کولومب : ۸۱

ق

قاجار : ۲۸۸-۲۸۲-۲۵۲-۵۷-۲۸

قاجار بیگلربیگی : ۳۴۶

۱۹۵-۱۳۲-۱۳۱-۹۰-۸۸-۸۷-۷۴

۲۱۵-۲۱۴-۲۱۳-۲۱۲-۲۰۹-۱۹۷

۲۲۶-۲۲۴-۲۲۲-۲۱۹-۲۱۸-۲۱۶

۲۵۵-۲۵۲-۲۴۱-۲۴۰-۲۲۹-۲۲۷

۳۲۵-۳۱۳-۳۱۱-۳۰۶-۲۸۶-۲۵۶

۳۴۳-۳۴۲-۳۴۰-۳۳۳-۳۲۸-۳۲۷

۳۸۸-۳۸۶-۳۸۴-۳۸۳-۳۸۱-۳۷۸

۴۰۴-۴۰۲-۳۹۵-۳۹۴-۳۹۱-۳۹۰

۴۳۰-۴۲۷-۴۱۰-۴۰۸

قزوین : ۱۱۱-۱۱۰-۶۶-۴۱-۴۰-۳۸-۳۷

۲۳۸-۲۳۷-۲۳۴-۱۸۰-۱۳۴-۱۳۱

۲۶۴-۲۵۸-۲۵۷-۲۵۶-۲۵۵-۲۴۹

۳۹۱-۳۲۳-۲۸۸-۲۸۷-۲۸۲-۲۶۷

۴۳۱-۴۲۹-۴۱۰-۴۰۰-۳۹۸-۳۹۵

۴۳۲

قسطنطنیه : ۱۵۰-۱۴۸-۱۴۷-۱۴۶-۱۴۲

۲۴۷-۲۴۱-۲۴۰-۲۰۴-۱۶۳-۱۶۲

۲۷۲-۲۶۹-۲۶۸-۲۴۹

قشم : ۱۶-۸

قصبه الی : ۳۵۱

قصبه شرور : ۳۴۵

قفقاز : ۲۶۴-۲۶۲-۱۹۲-۱۸۹-۱۵۵-۸۴-۷

۳۳۵-۳۱۵-۳۱۴-۳۱۲

قفقاز سوریه : ۱۵۵

قفقازیه : ۱۹۰-۱۸۸-۱۸۷-۱۸۵-۱۵۶-۵۲

۲۸۷-۲۸۳

قلاع غلزانی : ۱۷

قلعه ابيورد : ۴۰۷

قلعه ارجیس : ۲۴۱

قلعه الموت : ۲۸۵-۲۴۸

قلعه اورمان : ۳۵۲

قلعه ایروان : ۴۳۱-۳۴۴-۳۰۷-۲۲۸

قلعه بایورد : ۲۲۸

قلعه بای : ۲۱۱

قلعه بغداد : ۲۳۹

قلعه بایزید : ۲۱۳

قلعه پلنگان : ۳۳۸

قلعه قنور : ۳۵۲

قلعه دارالسلام : ۳۴۸-۳۳۱

قرص : ۲۶۰-۲۵۹-۲۵۸-۲۴۵-۲۳۰-۱۲-۸

۲۷۱-۲۷۰-۲۶۹-۲۶۸-۲۶۷-۲۶۵

۳۴۹-۳۱۷-۳۰۹-۲۷۲

قاسم سلطان ایمانلوی افشار : ۳۳۲-۳۳۱

قاضی بیگ کرد : ۲۵۵

قاضی جهان : ۴۲۸

قاضی خان : ۳۲۱

قاضی منصور : ۳۷۸

قبایل قزلباش : ۶۷

قبایل مکری : ۳۱۴

قبرس : ۹۶

قیان : ۱۲

قتور : ۳۴۹

قرآمد : ۱۳-۱۱

قراباغ : ۲۸۷-۲۸۶-۲۴۹-۲۴۶-۲۰-۱۹-۱۱

۳۴۴-۲۸۸

قراپورک : ۲۵۶

قراپالچق : ۳۹۷

قراپیری بیگ : ۳۸۱

قراشاش : ۴۰۷

قراجرى اویرات : ۲

قراجه : ۱۹

قراجه پاشا : ۲۰۹

قراحمید : ۱۳

قراقوم : ۹

قرامان : ۲۷۸-۲۷۷-۲۴۲-۲۱۷-۲۱۱-۲۰۸

قریت : ۱۳

قرجه داغ : ۲۸۸

قرجقای خان : ۳۲۵-۳۲۴-۳۲۳

قرون وسطی : ۱۴۸

قره آغاج : ۲۶۰

قره آمد : ۲۷۸-۲۷۷-۲۷۶

قره باغ : ۱۸۸

قره حصار : ۱۹۷-۱۳۹

قره حصار شرقی : ۱۶۸-۱۶۷

قزل اوزن : ۱۲

قزلباش : ۳۳-۲۲-۲۰-۱۹-۱۷-۱۶-۱۱-۷

۴۴-۴۳-۴۱-۳۹-۳۸-۳۷-۳۶-۳۵

۷۳-۷۰-۶۷-۶۳-۵۹-۵۷-۵۶-۵۵

کاپیتن پوول : ۶۹	قلعه دامغان : ۳۸۹
کاترین : ۱۵۹	قلعه زلم : ۳۵۲
کانولیک : ۱۷۵-۹۵-۳۷	قلعه طبرک : ۴۱۰-۷۹
کاخ : ۲۴۹	قلعه غلجائی : ۹
کاخ : ۲۰-۱۹-۱۱	قلعه قارص : ۲۵۸-۲۴۵-۲۳۵
کارتیل : ۲۰-۱۹-۷	قلعه قهقهه : ۲۸۳-۳۸
کارلویتز : ۱۵۸	قلعه کماخ : ۲۱۹
کاروانسراها : ۴۷	قلعه گاه : ۲۲
کازرون : ۱۲۵	قلعه گل عنبر : ۳۳۸
کاستلین : ۸۰	قلعه ماروچاق : ۴۱۲-۴۱۰
کاشان : ۳۳۷-۱۴	قلعه ماکو : ۳۵۲
کاشغر : ۳۶۸-۳	قلعه مرو : ۴۱۲-۴۱۰
کاشمر : ۳۳۵	قلعه معاذبرد : ۳۵۲
کالبوش : ۳۸۹-۳۸۴	قلعه نهاوند : ۳۰۶
کتابخانه شمس : ۳۵۷	قلعه وان : ۳۴۳-۲۴۵-۲۴۳-۲۴۱
کنخ : ۲۰	قلعه هرات : ۳۹۴
کر : ۱۱	قلعه هرمز : ۷۹
کراچی : ۱۲	قلعه کزیک : ۷
کرایلی : ۱۸	قله کوه بابا : ۷
کربلا : ۳۴۳-۳۳۲-۳۳۱-۱۴	قم : ۲۴۷-۱۴
کرد : ۳۲۱-۲۵۶-۲۵۰-۴۰-۲۴-۲۳	قمشه : ۱۵
کردی : ۲۴	قنبربیگ : ۳۷۹-۳۷۸
کردستان : ۸۴-۵۲-۲۱-۱۴-۱۲-۱۱-۸-۲	قندهار : ۵۱-۴۲-۱۸-۱۷-۱۶-۱۱-۸-۷
۱۸۹-۱۸۷-۱۸۵-۱۸۱-۱۵۵-۹۱	۳۸۴ - ۳۸۰-۳۷۳-۳۲۶-۹۲-۸۳
۳۳۷-۲۸۸-۲۸۶-۱۹۸-۱۹۱-۱۹۰	۴۳۲-۴۲۹-۴۲۴-۴۲۲-۴۰۶-۳۸۵
۳۴۷	قنوج : ۴۱۵
کرکوک : ۳۳۷	قوای ارتشی : ۴۲
کرمان : ۲۵۸-۹۱-۵۱-۵۰-۲۲-۱۶-۱۱-۲	قوای ازبک : ۳۸۳
۴۰۱-۳۹۵	قوچ دوان : ۳۸۳
کرمانشاه : ۱۹۱-۱۸۱-۸	قورچی‌باشی : ۳۳۱-۳۲۹
کرمانشاهان : ۵۲-۱۴	قونیه : ۲۰۷
کرملی : ۹۵	قهرمانی : ۳۸۳
کزند : ۲۱	قهبستان : ۲
کروسینسکی : ۲۳۹-۶۳	قیصریه : ۲۰۸-۲۰۷-۱۹۳
گریجه : ۳۲۲-۲۶۳-۲۵۷-۱۹۸-۱۵۶-۱۴۹	قیطاس پاشا : ۲۶۴-۲۶۳
۳۲۴	
کزیک : ۱۰	
کنخ : ۲۰-۱۹	
کسگر : ۳۴۶	
	ک
	کابل : ۴۲۷-۴۱۶-۴۱۵

گرچی : ۱۹-۲۰-۹۱-۲۶۷-۲۶۸-۲۷۰
 گرجیها : ۶۸-۹۰-۲۰۹-۲۷۲-۳۲۱
 گردنه گل : ۹
 گرگان : ۱۸-۱۸۲-۳۸۷-۳۸۸-۴۰۰
 گرمسیرات : ۲۲
 گرمسیر قندهار : ۱۷
 گروس : ۱۳
 مسکن قراسلطان ازبک : ۳۹۸-۳۹۰
 گلپایگان : ۱۵-۱۲۶
 گلخید : ۸۴
 گلدی محمد سلطان : ۳۹۰
 گلشید : ۱۸۸
 گنجعلی خان : ۴۰۱
 گنجه : ۱۱-۱۹-۲۶۰-۲۸۸-۳۰۷
 گنگک : ۷۹-۴۱۷
 گوآ : ۴۱۷-۴۱۹
 گوادر : ۸
 گوالیور : ۴۱۸
 گورکانی : ۱۴۵
 گورکانی هند : ۸-۱۶
 گوکجه : ۳۲۱
 گوندوانا : ۴۱۶-۴۱۸
 گیلان : ۵۲-۸۴-۱۸۰-۳۹۶-۴۰۰

ل

لار : ۳-۱۵-۷۹-۳۳۵-۳۴۶
 لارنس لاکهارت : ۶-۷۵-۱۱۲-۱۳۶-۳۵۸
 لیانت : ۱۵۴-۱۵۵
 لرستان : ۸-۱۱-۱۴-۲۱-۸۴-۹۱-۲۸۸
 ۳۲۷-۳۴۳-۳۴۷
 لزگیها : ۱۰-۲۵۶
 لله عباس میرزا : ۴۰
 لنديس : ۳۳۵
 لوری : ۱۱-۲۰
 لوئی چهارم : ۱۵۴
 لهستان : ۱۴۶-۱۴۷-۱۵۸-۱۷۶-۲۳۲

کشمیر : ۴۱۸
 کشیشان کرملی : ۶۵
 کلبعلیخان حاکم لار : ۳۴۶
 کلده : ۸
 کمالالدین حسین ابیوردی : ۳۷۴
 کلبر : ۱۴
 کنستانتین : ۱۴۷
 کنگاور : ۳۴۷
 کوبان : ۱۵۶
 کوپت داغ : ۹
 کوچم خان : ۳۸۶-۳۹۰
 کوچک خان : ۳۹۱
 کوردبال : ۲۴۹
 کورلاننژاکوب : ۸۱
 کورنلیوس دوپروئین : ۸۰
 کوسو : ۱۴۴-۱۴۷
 کوسویه : ۳۹۶
 کوشک : ۱۶
 کوکجه سلطان : ۲۴۶
 کوکناری : ۳۶۹
 کوه البرز : ۱۸
 کوه بابا : ۹
 کوه کیلویه : ۱۱-۱۵-۱۶-۲۳۸-۲۴۷
 کوههای آلتائی : ۳۶۱
 کیانیان : ۲۲
 کیخسرو شاهزاده گرجی : ۸۱
 کیکاووس : ۱۳۶
 کین اوغلی : ۲۰۶

ک

کالی پولی : ۱۴۲
 کجرات : ۴۱۸
 کرجستان : ۱۱-۱۸-۱۹-۲۰-۴۲-۷۶-۸۴
 ۹۲-۱۵۵-۱۶۹-۱۸۱-۱۸۸-۲۴۹
 ۲۵۳-۲۵۸-۲۶۰-۲۶۱-۲۶۳-۲۶۵
 ۲۷۰-۲۷۱-۲۷۳-۲۷۴-۲۸۸-۲۸۶
 ۳۱۶-۳۱۹-۳۲۰-۳۲۶-۳۳۲-۳۳۶

- محمد قلیخان زیاداوغلی : ۳۴۶
 محمد گرامی : ۲۵۷
 محمد لك : ۳۲۹
 محمد میرزا : ۳۷-۵۹
 محمودآباد : ۳۷۷
 محمود افغانی : ۵۱
 محمودبن هدایت‌الله افرشته نظیری : ۳۵۸
 محمود سلطان روملو : ۲۵۵
 مدیترانه : ۱۷۹-۲۰۵
 مذهب اسلام : ۴۱۹
 مذهب بودا : ۴۲۲
 مذهب تسنن : ۳۷۳
 مذهب تشیع : ۳۵۳
 مذهب سنت : ۳۲-۳۶۷-۴۲۲
 مذهب شیعه : ۲۵-۳۰-۳۲-۳۴-۴۵-۱۶۲
 ۱۶۳-۱۶۷-۱۷۰-۱۸۳-۳۶۲
 ۳۶۷-۳۷۳-۴۲۴
 مذهب کاتولیک : ۶۴
 مراد : ۴۲۲
 مراد برادر عثمان : ۳۲۷
 مراد پاشا : ۳۱۲-۳۱۶-۳۱۷-۳۱۸
 مرادخان بیک : ۳۴۷
 مراد چهارم : ۱۷۸
 مراد سوم : ۱۷۸
 مراغه : ۲۵۶
 مرتضی پاشای ثانی : ۳۴۴
 مرتضی قلیخان توپچی باشی : ۳۴۵-۳۴۷
 ۳۹۳-۳۹۴-۴۱۰-۴۱۱-۴۱۲
 مرشد قلیخان : ۴۰-۶۰-۱۱۶-۱۱۷-۱۱۸
 ۲۸۶-۲۸۷-۳۹۳
 مرشد کامل : ۳۵-۵۷-۶۷-۱۰۴
 مرعش : ۲۵۰
 مرغاب : ۱۷-۳۸۴
 مرماسیس : ۲۵۰
 مرند : ۲۴۳-۲۶۰-۲۷۲-۲۷۴-۳۱۱-۳۲۵
 مرو : ۹-۱۱-۱۷-۲۲-۳۶۶-۳۷۷-۳۸۰
 ۳۸۴-۳۸۷-۴۰۶-۴۰۸-۴۱۰-۴۱۱
 ۴۱۲
 مروشاهجان : ۴۰۵
- ماداماسکار : ۴۲۵
 ماد بزرگ : ۲۶۰
 ماردین : ۱۳
 ماروجاق : ۱۸-۴۱۱
 مازندران : ۲-۱۸-۵۲-۸۳-۱۸۰-۲۷۷-۳۲۲
 ۳۲۸-۳۸۹-۴۰۰
 ماسیس : ۲۴۵-۲۴۹
 ماگو : ۱۲-۲۱۲-۳۱۳
 ماموشی : ۳۷۸
 ملوراءالنهر : ۸-۳۶۱-۳۶۲-۳۶۵-۳۶۶-۳۶۷
 ۳۶۹-۳۷۰-۳۷۱-۳۷۲-۳۷۳-۳۷۶
 ۳۸۷-۳۹۰-۳۹۱-۳۹۴-۴۰۰-۴۰۱
 ۴۰۲-۴۰۵-۴۱۰-۴۱۵-۴۲۷
 مجارستان : ۹۶-۱۵۳-۲۰۳-۲۳۲
 مجله خواندنیها : ۳۵۷
 مجیر شیپانی (نظام‌الدین) : ۳۵۷
 محمد بیک روملو : ۲۰۵-۳۱۸
 محمد بیک سنجق بیک قرمسی : ۲۲۷
 محمد بیک قوللرآغاسی : ۲۵۰
 محمد پاشا کوپرلو : ۱۵۷-۲۰۸-۲۴۱-۲۵۲
 ۲۶۰-۲۶۱-۲۶۹-۲۷۰-۲۷۱-۲۷۶
 ۲۷۸-۳۴۹
 محمد تیمور سلطان : ۳۷۶-۳۸۰-۳۸۴
 محمد جهانگیر : ۴۳۲
 محمد چلبی : ۱۴۶
 محمدخان استاجلو : ۲۰۸-۲۱۲-۲۱۹-۲۲۵
 ۲۳۹
 محمد خان بامداد : ۴۲۹
 محمدخان شرف‌الدین اوغلی نكلو : ۲۳۹-۳۹۰
 محمدخان ذوالقدر اوغلی : ۲۳۸-۳۸۹-۳۹۰
 محمد خدابنده : ۶۸
 محمد خلیل : ۹
 محمد سلطان طالش : ۳۷۸
 محمد سوم : ۱۷۸
 محمد شاهبخت خان شیپانی ازبک : ۴۱۵
 ۴۲۷
 محمد شیبک‌خان : ۳۶۷

مغولان : ۸-۴۷	میریوان : ۲۱
مغول بزرگ : ۸۳	مزیانان : ۳۹۸
مغول خانم : ۳۷۷	مستنگ : ۹
مغولستان : ۳۶۵	مسق : ۱۹
مغول‌هند: ۴۱۵-۴۲۰-۴۲۳-۴۲۷-۴۲۸-۴۳۲	مسکوی : ۱۷۷
مغولی : ۴۱۹	مسلمان : ۴۶-۱۴۴-۱۶۳-۱۸۴-۳۱۶-۳۵۳
مقدونیه : ۱۹۸	۴۱۹-۴۱۷-۳۷۴
مکه : ۱۵۲	مسلمانان : ۱۴۷-۱۵۳-۲۳۵
ملاجلال‌الدین محمد یزدی : ۱۰۵	مسلمان سنی : ۴۲۴
ملا ذگرد : ۳۴۹	مسیحی : ۳۳-۸۷-۱۴۷-۱۵۴-۱۷۵-۱۷۶
ملاطیه : ۲۵۰	۱۷۷-۲۰۰-۴۱۹-۴۲۵
ملطیه : ۱۶۸	مسیحیان : ۱۴۲-۱۴۷
ملك : ۲۲	مسیحیت: ۳۱-۲۳-۴۴-۴۵-۴۶-۱۳۹-۱۵۴
ملك جلال‌الدین : ۳۹۶	۱۰۸-۱۷۴-۲۳۶
ملك سلطان محمود سیستانی : ۲۲	مسیحیه : ۳-۳۳۵
مندلجین : ۳۴۹	مشرق ایران : ۴۲
مندلی : ۱۴-۱۵	مشهد : ۲-۱۱-۱۷-۱۸-۸۹-۲۸۷-۳۶۸
منصوری (ذبیح‌اله) : ۳۵۷	۳۷۶-۳۸۴-۳۸۷-۳۸۹-۳۹۳-۳۹۵
منوچهر بیگ ایشیک آقاسی‌باشی : ۴۳۱	۳۹۶-۳۹۸-۳۹۹-۴۰۰-۴۰۱-۴۰۲
منوچهرخان حاکم مشهد : ۴۰۸	۴۰۳-۴۰۴-۴۰۵-۴۰۸-۴۰۹-۴۱۰
منوچهرمیرزا : ۲۷-۲۷۱-۲۷۲-۲۷۳	۴۱۱
مؤتمن‌الدوله زمان بیگ : ۴۰۷	مصر : ۱۵۱-۱۵۲-۱۵۶-۱۶۱-۱۶۸-۱۸۴
موره : ۱۴۸-۱۵۸	۱۹۸-۲۰۷-۲۴۲-۲۶۵-۳۸۰
موزامبیک : ۴۲۵	مصطفی : ۳۳۴
موش‌آباد : ۲۴۵	مصطفی اول : ۳۲۲
مولانا ادریس بدلیسی : ۱۹۴	مصطفی بیگ : ۳۱۳
مولانا جلال‌الدین : ۱۴۱	مصطفی پاشا : ۲۵۷-۲۵۸-۲۵۹-۲۶۰-۲۶۱
مولداوی : ۱۴۵-۱۵۶	۲۶۲-۲۶۳-۲۶۴-۲۶۵-۲۶۷-۲۶۹
موصل : ۱۸۵-۱۹۲-۲۳۹-۲۳۰-۳۳۱-۳۳۲	۲۷۰-۳۱۱-۳۱۸-۳۳۸-۳۴۸-۳۴۹
۳۳۳-۳۳۷-۳۳۸-۳۴۰-۳۴۱	مصطفی پاشا بیغلو چاوش : ۲۱۸
مهاراجه : ۴۱۶-۴۲۳	مصطفی پاشای‌کرد : ۲۱۱
مهد علیا خیرالنسا بیگم : ۳۹	مظفر سلطان : ۳۸۹
مهربان : ۳۴۹	معاهده ذهاب : ۱۵-۱۶۲
مهین : ۳۲۶	معره : ۲۶۹
میاندوآب : ۲۵۶	معز : ۳۹۷
میخال اوغلی : ۲۱۷	معزالدین حسین : ۳۷۸
میرزا برخورداد : ۴۳۲	معصوم بیگ : ۲۵۱
میرزا سلطان علی نام افشار : ۲۲۲	مغان : ۱۲
میرزا محمد حسین ابهری : ۳۲۳	مغول : ۱۶-۲۴-۱۳۹-۴۱۸-۴۲۳

نه : ۲۲
 نهاوند : ۳۴۷-۲۸۸-۲۸۷-۱۳
 نیسه : ۱۴۲
 نیشابور : ۴۰۸-۴۰۳-۴۰۰-۳۹۷-۳۹۶
 نیکوپولی : ۱۴۵-۱۴۴
 نیکومدی : ۱۴۰
 نیکتوش بهادر : ۴۱۱

و

واتیکان : ۹۶-۶۵
 وان : ۲۵۹-۲۵۵-۲۵۴-۲۵۱-۲۴۹-۲۳۰-۴۰
 ورساق : ۳۸۸-۵۷
 ورسای : ۴۴
 ولندیس : ۳
 ولی بیگ استاجلو : ۲۵۸
 ونیز : ۱۵۸-۱۵۷-۱۵۵-۱۴۹-۱۱۴
 ونیز وزن : ۱۴۹
 ونیزیان : ۱۳۶
 ویریاناکار : ۴۱۷
 وین : ۲۳۲-۱۶۹-۱۵۳
 وین چنتودالساندری : ۱۱۴-۹۴

ه

هارونی : ۳۵۱
 هابسبورگ : ۱۵۰
 هابسبورگ شرق : ۲۳۱
 هابسبورگ غرب : ۲۳۱
 هرات : ۲۷۱-۸۶-۵۹-۴۰-۳۳-۱۸-۱۷-۱۱
 ۳۸۰-۳۷۵-۳۶۸-۳۶۷-۳۶۶-۲۸۴
 ۳۹۳-۳۹۲-۳۸۸-۳۸۶-۳۸۴-۳۸۳
 ۴۰۵-۴۰۴-۴۰۱-۳۹۵-۳۹۴
 هربرت : ۸۲
 هرزگووین : ۱۹۸-۱۴۸
 هر سین : ۱۳
 هرمز : ۷۹-۶۲
 هرموز : ۱۶-۱۵

میرزا محمد سلطان : ۳۹۹
 میرسید شریف صدر قاضی عسکر : ۲۲۷
 میرعبدالباقی (نظام‌الدین) : ۲۱۹
 میرعبدالباقی وکیل السلطنه : ۲۲۷
 میرعلم : ۲۰۴
 میر معصوم خان : ۳۰۸-۳۰۷
 میمنه فاریاب : ۱۷
 مینا : ۱۶-۱۵
 مینورسکی : ۹۳-۶۱

ن

ناحیه شرور : ۲۹
 نادرشاه : ۳۵۵
 نادرقلی : ۱۸۱
 نارین قلعه : ۳۳۱-۳۳۰
 ناصرالدین محمد همایون : ۴۲۸-۴۱۵
 نبدان : ۲۲
 نبرد چالدران : ۲۲۶
 نجف : ۳۳۲-۳۳۱-۱۴
 نجم ثانی : ۳۸۳-۳۸۲-۳۷۸
 نجفوان : ۲۵۱-۲۳۰-۲۲۸-۱۸۸-۸۹-۱۲
 ۳۰۷-۲۷۴-۲۷۲-۲۶۴-۲۶۲-۲۶۰
 ۳۰۹
 ندر محمد خان : ۴۱۰-۴۰۵
 نورماشیر : ۱۶
 نسا : ۴۰۸-۴۰۷-۴۰۶-۴۰۱-۳۹۳-۱۷
 نسقچی باشی : ۷۵
 نسقچرگر : ۷۵
 نسوج پاشا : ۳۱۹-۳۱۸
 نصراله فلسفی : ۴۱۲-۳۵۷-۱۹۹-۱۳۶-۵۷
 نظامی : ۱۲
 نظرعلی خان حاکم اردبیل : ۳۴۷
 نقیب : ۳۸۸
 تکرپونت : ۱۴۹
 نصه : ۳۳۵-۳
 نورجهان : ۴۲۱
 نورعلی : ۲۱۸-۲۱۶-۲۰۹-۱۹۷
 نور محمدخان : ۴۰۶-۴۰۱
 نوروزخان : ۳۶۷

هورد : ۳۶۴	هریرود : ۹
هولاکوخان مغول : ۱۶۴	هزار آقچه : ۲۰۶
هیرمند : ۲۲-۱۷-۹	هزار جریب : ۱۸
	هفت شط : ۳۶۳
	هلند : ۴۲۵-۳۳۶-۱۰۹-۸۰-۴۸-۳۱
	همایون شاه : ۴۲۹-۴۲۸
	همدان : ۱۹۱-۵۳-۵۲-۱۵-۱۴-۱۳-۱۱
	۳۳۷-۳۳۲-۲۶۰-۲۴۷-۲۴۶-۲۴۵
	۴۱۰-۳۳۹
یادگار علی سلطان روملو : ۴۳۱-۴۳۰	همم پاشا : ۲۱۱
یاسی چین : ۲۱۱	هند آهنین : ۳۸۲
یاووز : ۲۰۸	هندوستان : ۳۰۵-۱۹۲-۱۹۰-۸۰-۷۷-۴۴-۳
یزد : ۴۰۱-۳۹۵-۵۱-۱۶-۱۴-۲	۴۱۶-۴۱۵-۴۱۳-۳۶۶-۳۳۵-۳۰۷
یعقوب : ۳۹۰-۶۱	۴۲۴-۴۲۲-۴۲۰-۴۱۹-۴۱۸-۴۱۷
ینی چری : ۲۲۱-۲۲۰-۲۱۸-۲۱۵-۱۹۶-۱۴۲	۴۳۲-۴۳۱-۴۳۰-۴۲۹-۴۲۷-۴۲۵
۳۲۸-۳۲۷-۲۷۷-۲۵۰-۲۲۲	هندوکش : ۹
ینی شهر : ۱۳۹	هندوها : ۴۲۴-۴۱۹
یوسف بیگ ورساق : ۲۱۹	هنسی : ۴۲۰-۴۱۹-۱۱۰
یوسف بیگ گرچی : ۳۶۸	هنرمندان : ۴۷
یوگوسلاوی : ۱۵۶	هنگری : ۱۵۳-۱۴۶
یونان : ۱۹۸-۱۵۶	هودیان : ۱۶
یونانی : ۱۴۸-۱۳۹	
یونس پاشا : ۱۹۴	

فهرست کتابها

- انقراض صفویه : ۶
 تاریخ ایران : ۴۷
 تاریخ ترکیه : ۱۳۸
 تاریخ حیدری : ۵۹
 تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران : ۵۸-۵۶
 ۱۰۵-۱۰۴-۱۰۱-۹۵-۹۴-۷۰-۶۳
 ۲۵۷-۲۵۳-۱۳۶-۱۲۹-۱۱۶-۱۰۶
 ۴۱۲-۳۸۱-۳۵۷-۲۵۸
 تاریخ طوایف : ۱۲۹
 تاریخ طوایف ترک و مملکت اتراک : ۱۰۴
 تاریخ عالم آرای عباسی : ۳۹۱-۳۸۹-۹۳-۵۹
 ۴۰۴-۴۰۳-۳۹۹-۳۹۸-۳۹۷-۳۹۶
 ۴۱۲
 تاریخ عثمانی : ۲۲۶
 تاریخ عمومی (تفوق وبرتری اسپانیا) : ۳۵۸
 تاریخ کشیشان کرملی : ۲۵۷
 تذکرة الملوك : ۱۲۴-۱۲۲-۱۱۸-۹۳-۹۱-۸۸
 ۱۳۶-۱۳۲-۱۲۶-۱۲۵
 تذکره شاه طهماسب : ۳۵۷
 جامع التواریخ رشیدی : ۲
 جواهر الاخبار : ۸۹-۸۷
 چند مقاله تاریخی و ادبی : ۳۵۷-۵۷
- خلاصة التواریخ : ۳۸۹-۸۸-۸۷-۵۹
 در دیار شاهنشاهان ایران : ۱۱۴-۱۱۲-۱۰۲
 دستور شهریاران : ۱۶۹-۹۳
 دون ژوان ایرانی : ۲۶۷-۲۵۸-۱۱۳-۱۱۲
 ۳۵۷
 دهم : ۱۲۹-۱۰۴
 روابط ایران با دولت های غرب اروپا در
 دوره صفویه : ۱۰۹
 روضة الصفویه : ۹۱-۵۹
 زبدة التواریخ : ۸۱
 زندگانی شاه عباس : ۴۱۲-۱۳۰
 شرح جنگها و زندگانی شاه اسماعیل اول : ۳۵۷
 شرح وقایع و احوالات شاه طهماسب : ۳۵۷
 عالم آرای عباسی : ۱۳۶-۱۱۶-۱۰۳-۸۷-۳
 ۳۲۱-۳۱۳-۳۱۱-۲۵۸-۲۵۳-۲۴۱
 ۳۴۹-۳۴۶-۳۴۰-۳۳۸-۳۳۴-۳۲۸
 ۴۲۹-۴۰۷-۳۵۷
 عباسنامه : ۱۳۴-۹۲
 مجمع التواریخ : ۹
 نظام ایالات در دوران صفویه : ۶۷-۵۹-۶
 ۱۲۷-۱۱۸-۱۱۶-۸۶-۸۵-۸۴-۷۰
 ۳۸۹

